هو الله تعالی شانه
جلد سوم
حبیب السیر فی
اخبار افراد البشر تالیف
غیاث الدین بن همام
الدین الحسینی المدعو
بخواندامیر علیه الرحمه
ان الله علی کل شیء حفیظ

بسم الله الرحمن الرحیم

یا رب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن با نعت حبیب خویش همرازم کن در ملک سخنوری سرافرازم کن چو ضمیر
خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موسوم به لطایف مجلد سیم است از کتاب
افادت از حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از
انقضاء زمان عباسیان و ایضا محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی بمطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه
مبنی است بر چهار جزو جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران
عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامگاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است
که بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط و مربوط
گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است و حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت
مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد به [illegible] و استعلاء رسید و آیت وافی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید
این دعوی است مصداق این مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمه سبحان و نحن له عابدون ورد زبان دارند
لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و ممکنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لازال
[illegible] عنده افتد بر لوح دل مینگارند بنابران انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوال ایشان هویدا بد
رباعی ای خاص تو منصب شاهنشاهی موجود بحکم تو زمه تا ماهی چون هست تر از همه کس آگاهی شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی
و فهرست اوراق سخندانی مجهز آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال
صلوات صلوات عالی مقداریست که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین پیداست و نفاذ مناشیر
رسالتش بمقتضای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از عنوان دعوت گرامیش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود و الاحمر جمیع جن
و انس و معشر بشر محظوظ و از [illegible] امت [illegible] بمطلق کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

جمله رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته غیر از آن نه پسر کشته گشتند نهشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن وقت
بخواستگاری دختری از خویشان باتفاق پیش عم خویش ناچین خان رفته بود و چون ناچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلان ایشان فرستاد و باز خواست
فعل شنیع نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و ما هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او ریخته
بودند بقتل رسانیدیم و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قایدو فرستادیم و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ناچین سرور الوس جد خود شد و در ایام دولت و اقبال از رود خانه جوشی بیرون آورد
و آن را بحر الوم نام نهاد و بر آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنغر که جد چنگیز خان و قراچار نویان است
و جرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیله سجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را پسری بود سرقدنا نام و سرقدنا فرزندی داشت
موسوم به همیقا و همیقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاه زاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوخته
جان انس بچوبین خر برد پس بیرون آخت که مسمار پولاد را دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر ارشدش بایسنغر بر مسند سلطنت نشست
بایسنغر خان بعد از آنکه مدتی با مر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان بوده
بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با محالات موروث منظم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خان است و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در
بیان خوابی که قاجولی دیده و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسیده در کتب تواریخ مرقوم گشته که قاجولی در زمان تومنه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر ممالکی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن
بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت ستاره پی در پی طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرمود و اطراف عالم نورانی ساخت و از و چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ
غروب کرد شعاعش همچنان روشنی داشت آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب
زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع بهجت مسرور گشته احضار قبل فرمان داد و در زبان الهام بیان تعبیر آن خوابها کردن ساخته گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بتدریج سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بشمشیر معموره عالم را
بحیطه تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش باشد و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بمعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نمود و بیشتر ممالک ربع
مسکون را بتصرف در آید و او را فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران با بشارت پدر عالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکر کشی و امارت قیام نمایند و
در این باب وثیقه قلمی کرده [illegible] تمغای خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهد نامه مذکوره قبل بتخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بالنجیک بود یعنی رعیت پرور و النجیک خان بصفت نصفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
[illegible] و [illegible] از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود و بنابر آن خان ختای چنان خواست که از راه مودت میان ایشان بود دوستی و صفا و تمهید
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعای حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام کرده بصوب ختای می رفت
و التان بتعظیم و تبجیل او قیام نموده به ترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه بمهر در شراب کشند [illegible]
بزرگان از صحبت برخواسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید [illegible]
حقیقت آن حال [illegible] متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود [illegible] در این صورت

باکه خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید نظم هر آنکس که از نسل ایشان بزاد کنشان بر مسند آبای ما کز پس پس
نشینند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراء النهر و خراسان اقامت داشتند
از نسل بادا و قشلیق اند و نسب بادا و قشلیق بکلیکوت ابن اوزنا و ت... می رسد القصه چنگیزخان از سرچشمه بالونه بسر حد ختای رفته بر لب رودی فرود آمده
از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناورشتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح او را غافل ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه اسب در آمد
و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خویش سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امرای تایانک خان
اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیج قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات او بگسیخت ذکر

وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون

چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوز ئیل یا بقول بعضی در موضع ... که بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
بر افراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسید
خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان
پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود و بعضی پسر خان چون چنگیزخان از عزیمت تایانک خان خبر یافت در باب
دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود برادرش تیلکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر شد تو را پیش دست یقین دان که بر دشمن افتد شکست
بنابر آن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان جنگ رسید و در روز جنگ و هنگام پرخاش با متانت تایانک خان چندان کاری نیافت خود را بکوهی رسانید و بعضی
از امرایش پای آن کمر شتافته هر چند او را بر قتال تحریص نمود جواب نشنود بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده
فدائی وار بر سپاه چنگیزخان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را بجامی رسانید اما هم در آن چند روز در جنگ اسیر دیده و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه
خدمتش را که از بیم چنگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانید بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و
بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان در حمله او
توقتا بیکی و پسرش منهزم گشته نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنکت که آن را قاشین نیز گویند شتافته باندک
زمانی آن خطه را مسخر ساخته بیت ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت تبی مالش آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق بارس ئیل
در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین از بار بهار گلزار ارم می نمود
چنگیزخان بتهیه اسباب قورلتای فرمان داد و در کار جمعیت بزرگ را قورلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امرای عالی مقدار و اکثر صغار و کبار دیار
مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند بهجت و کامکاری نهاده جناح مرحمت و عاطفت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جان سپاری بر میان بسته و زبان دعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود لوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا
یکی از متعبدان مغول که موسوم بکوکچو بود و بتب تنگری ملقب داشت و دعوی میکرد که مرا بما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات
عروج می نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می نمایم بآن مجلس درآمده چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی امشب مرا گفت که
زمین را به تموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه

بت تنگری میشود روکد ابیست اما در آن وقت اصلاح و تعرض او ندانست و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور
با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی حلق او را بگرفته و از جا بر داشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنگری ولد منکلیک ایچکه بوده و نسب منکلیک ایچکه بقونکیان بن ازیادت محلی پیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیز خان اولون ایکه در حباله او بعد میرده
از غرایب آنکه بت تنگری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اوتان کاور میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی بیت برهنه بکوهی بدی سالکش نه سرما و گرما بخستی تنش القصه پادشاه کشورکشای بعد ازین قرلتای بجانب بویروق خان ملغار
کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادر زاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار
گشته باتفاق توقتابیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقتابیکی به نیش قهر کشته گوشلوک پناه بگورخان
برد و بعد ازین وقایع نظم سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیز خان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیز خان شنید لقا از ربقه اطاعت گورخان بر
آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت نظم چنین گفت کای شاه گردن فراز بدیدم مهر تو راه دراز
چنانست امید این هواخواه را که پنجم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم بوجه دگر خویش گردانیم بدانست شه کو چه گوید همی بگفت اندرون
جفت جوید همی مر او را پسر خواند و جفتش بداد بداماد خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورکشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخندانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاده او را بمتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
مقدره نیست که هرگز خسارا به هیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای هوسی بادیه پیما آنرا نپیموده بیت ای مگس عرصه
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری باید که چنگیز خان مار المغولان لی سرو پا قیاس نماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان
سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه چنگیز خان تنها به پشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نموده بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت با اندک زمانی معموره چوربحت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانید و چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر
اخضر با هزار دیده هرگز بآن عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چکیده بیرون آمد و بر سر دره منزل گزیده فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست بروی مغولان نمایند و آنجماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدانجانب ایلغار کردند در وقتی که مغولان بپختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان
فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدانجانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کوینک دونکشاه و جنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مجدداً التان
خان را در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان چکیدو را بپسر خود سپرد و از امراء بزرگ کوکینک جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس
خود بشهر نمک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

ایلغار

دور آن بلده چهل فرسنگ است و سه بارو دارد و در یک طرفش دو دیست عریض مرتبه که از صبح تا شام مبصی تمام کشتی یک نوبت ازین طرف بدان
طرف میرود و می آید و در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت
و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع دادند و شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت چکیدو را
بامرا گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را ابوکه میگفتند ایلچی بصحبت برقا و با نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار اطاعت نموده و در آن ولا از خلوی الملک خبر داد
بنابر آن چنگیز خان سبوت و امیر تومان ملکان سامو قه را با لشکر فراوان به تسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بچکیدو رفته چند گاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان
قوت محصوران باتمام رسیده بیت بچکیدو خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجائی نیامد بدست والتان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرا
تومان بونخشتی را با سه امیر دیگر مقرر کرد که تغار بچکیدو برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران لشکر با آن جماعه هر یک سه تغار غله بردارند و ایشان حسب الفرموده
عمل نموده چون بمنزل اسنک سی رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند و چنگیزیان ایشان را گریزانیده و علفات را متصرف گردیدند این خبر چون بچکیدو
شیوع یافت فوکسینک جینکسانک از غایت غصه زهر خورده و مرد و سونک جونک گریخته روی به بمک آورد و آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور
گشا درآمد و چنگیز خان برفتح مطلع شده شقتو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین و دفاین فرمان داد و ایشان آنجا
نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را با خاتون التان خان که فدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته بیت بلشکر ببخشید
آن جمله مال که او را نبود می رنجش ملال و در تیقان ئیل موافق سنه ۶۱۰ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختا را بعهده مقلی گویانک جلایر کرده از سرحد تنکید عزم
مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید گفتار در بیان

شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان گوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التان خان می نامیدند
ولادت چنگیز خان هشتاد نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان
منازعت اتفاق افتاد از آنجا با ایل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قریب بهزار خانه دار از اتراک ... در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن
وقت در بلده بلاساغون که مغولان آن را غو بالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی
ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی
را کفایت نماید و گورخان ببلاساغون رفته بر تخت سلطنت نشست و نام خانی از بیره افراسیاب انداخت و او را ایلک ترکمان مسموم ساخت و اقوامی
را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام
داد و آنگاه حکام ممالک ماوراء النهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سمت ذکر یافت و در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم
ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند
و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را ببرادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش طاعتش بر لوح خاطر
نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد
ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بوبیروق و قبل رسیدن توقتابیکی پناه باین گورخان آورد
و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بدامادی خویش سرافراز کرد نظم ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزند خویش
ولش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را همیداشت ازبد نگاه و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده روزی
بعرض گورخان رسانید که در پیش بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه ما بجان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا بیت که چنگیز خان در دیار ختا
همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای صواب نمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده نیز و ایشان را استمالت داده
بخدمت رسانم بیت ز نساده دل گورخان گفتش شنید و نهی دید در رفتنش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

آرا تیر قباد او و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بولایت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید
مصراع بر او جمع شد لشکر بی پایان و حاکم قوم مکریت توقتقان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیت عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با گورخان
آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنان است
که سلطان از آنجانب متوجه استقبال گورخان شود و من از اینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من
درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد و آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلوک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم
گردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر سپهبد کبود جامه میمنه سلطان پشت بر
مخالفان کرده و بر لشکر گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار شده غالب از
مغلوب متمیز نشد و سپاه زیان هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون گورخان ببلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی
قراختائیان به تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازه بسته گورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و افروختن
آتش حرب و جنگ اشتغال نمودند و گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز قهرا و قسرا بلاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه
شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود و مجموعه بای که مال
بسیار داشت و می ترسید که گورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموالی که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا درینبا
وقایع گرفته اند بگذارند سپارند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داده چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند
و کوشلوک ازین حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از میغ برق
باشند بلا می ناگهان بنجیر بلاساغون آمد گورخان بعجز از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک
باین معنی راضی نشد و او را بجهت ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت ممالکش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون
سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک
خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان بعد از فوت گورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی
الالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمان برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری
می نمود لاجرم همواره در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و روزی که ولایت ختن بحیز تسخیر
آن لعین در آمد بر مکر و فن در آمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیانی که با خود همراه کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رسانید بنابرآن فرمود
که در شهر منادی نمودند که هر که در زمره اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سیصد کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست
از شما که از ضمیر جدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلما المتورعین علاء الملة والدین محمد الختنی که
تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین
اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کلمات بی
ادبانه بزبان آورد بیت چو عاجز شد آن بی ادب در جواب بید کرد حاشا بنی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت
خاکت بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفت فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمانبران
بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی
واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاده دست تقدیر ملک قدیر
ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتقان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کمچک رفت چنگیز خان
این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان از آنجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بخجند و دآن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و
اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوج فوج از مغولان
کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدرّه
رفت که آنرا سار ق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که
اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او در آمده همه را بدست آوردند
و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد و آنگاه جوجی خان را بدفع توقتان که
بطرف قبچاق رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت
کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و کشته
شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر
کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد
و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی
خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسیدند
و اهالی آنجا نخست دروازها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت
چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشادند ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانان را همراه خود گردانیدند و روی
بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز آلتها را طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو
قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند و اتراک
بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق سیلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن
زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان
مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب
اول امراء خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار بر رسم شبخون بر سر مغولان تاختند اما چون
طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را بر خاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه
ظهور جمشید خورشید ثوابت دیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا در دروب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات
و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته [illegible] طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده بآن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید
پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده
شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارها بگشادند
و از صنادیق مصاحف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و اقداح چهار پایان بدست علما و مشایخ داده بایایغ داشتن
مشغولی کردند و آهنگ مغولی بر کشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست
زبان بحمد و ثنای آلهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان
بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانیم بسوی شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر طلا هست حاجت بتقریر
نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم مغولان آغاز فرود آوردن مال کرده هر چه دادند مغولان از ایشان بستدند و بعد
و شکنجه کسی را برنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه بپناه مردم

ذکر احوال چنگیز خان

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود و بنا
بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهراً و قسراً آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشته عیال
و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را با زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد از این واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید
که حال شهر بخارا بچه انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصر تر از این در بیان آنچه از لشکر مغولان
در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایر خان با آنکه شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها نشاندند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران با
ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایر خان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون
رفت و همان شب جریک مغول در شهر ریخته غایر خان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را
بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم از اترار بصحرا رانده به تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایر خان از آن
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر با آن
دو یار پناه ببام برده بر قرار تجلد می‌نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایر خانرا گرفته و بند
کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و بغیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکانرا بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایر خانرا گرفته بنظر چنگیز خان رسانیده در کوک سرای او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می‌نمود آنجا فرستاد
تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان
او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال لسان شمشیر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریانرا گفت دست از جنگ باز ندارند
تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بنوبت بدو روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته بقیه و امارت
آن ولایت به پسر حسن حاجی متعلق شد جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز
پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنا بر ثبات و قرار همت تزلزل پذیرفته
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و چنتمور بلطایف الحیل خود را نگاه
داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا راندند و جند را
بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نکشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شوربخت
که با چنتمور گفته بودند سخت وجوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اما الاق نویان
که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلتکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود
نظم به یکجا سه روز برخاستند بروز چهارم امان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شعر
بشهر خجند آنگهی رو نهاد مدارا و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردان
نامی بود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برد و [illegible] با مغولان

وچون

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشانرا بقعر جهنّم فرستادند و چون کار برش باضطرار انجامید خواص و متعلّقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها
نمد و سرکه اندوده بود نشاندند و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک اطّلاع شده جنگ کنان کنار
آب میرفتند و تیمور ملک بتیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد کفّار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعتی
می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقال پیشتر میرفتند آخر الامر جمیع اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستانیدند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان
نداشت شب میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر راه خویش
گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فتنها آرام یافت او را حبّ وطن بر مراجعت باعث
گشت و بفرغانه خرامید گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال اهل مینمود در آن اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیزخان بخجند آمده و متصرّف
املاک و اسبابش شده لا جرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را به بینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم
امّا غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت
بجانب اردوی اوکتای قاآن که بعد از چنگیزخان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدغان اوغلان بدو رسید و چارجوزده فرمود تا دستهای او را
بستند و از محاربانی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحّص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک
کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود بر آمده قدغان در غضب رفت و تیری جان گزا بر تیمور ملک زد
که دیگر نفس از وی بر نیامد القصّه الاق نویان چون از مهمّ خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت امّا قصّهٔ
سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمّد خوارزمشاه از توهّم سپاه تاتار و مغول متفرّق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار
سوار جرّار در سمرقند گذاشت و غلبهٔ خواص و عوام در آن بلده بمثابهٔ بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط
چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را باب رسانیده بنابر آن چنگیزخان نخست بتسخیر بخارا و سایر بلدان ما وراء النّهر و ترکستان پرداخت و
چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجّه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلدهٔ فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان
و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مأمور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیزخان در کوک سرا فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفهٔ از
سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیزخان
بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان از هر طرف هجوم نموده تیر راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای
ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب طلوع
تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیزخان
ایشانرا از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته دروازهٔ نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر
ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج بر آوردند
و روز دیگر همّت بر تسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان برگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت
بیرون رفته در عراق بسلطان محمّد رسیدند و او را از اخبار حالات ما وراء النّهر مکدّر و سراسیمه کردند و در همان روز که الب خان از قلعهٔ سمرقند بگریخت
چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس محترفه
بودند جدا ساخته چنگیزخان ایشانرا بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیّهٔ مقتولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها استاندند و زیاده
از این تعرّض نرساندند ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیزخان و بیان شمّهٔ از قتل و
غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیزخان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمّد
خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیّت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقجار را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا حسب
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الآخر سنه ۶۱۷ موافق پیلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امراء از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
آنجا تا بصلح از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جوی بار
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بود تحریض نمودند و ایشان
حنفیه را به تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را با عوانی
بعضی سنی نا سپاسان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بگزبرود و خرم آباد نهادند و دو
از گزبرود و خرم آباد در اثنای راه ساخت و مردم نهاوند را ابتر کرده گزند گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین
قرب پنجاه هزار مسلمان را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری گذرانیدند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار شکوفه چون از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت بقیه جوانان از
بی رحمان امان خواسته جبه و سوبدای عزیمت آذربایجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجای آوردند و از سراة جلو ریز روی بسوی
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخچوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه معلوم نشد و تنگ
اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را با یکدیگر مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده بآن نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز
یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بی حرجی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در دربند اراقه خون و گرفتن مال بندگان
خدا اشده بطرف مغولستان گذشتند و در اثنای راه عمده مردم الان و قپچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساختند در ولایت اروس بهمان شیوه ناستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام جب

برآورده

ایام قرب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بوجود بودند هیچکدام تائید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت
فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت فزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس
از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار گفتار در بیان توجه
اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم ٭ چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی
چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن
ولایت است و ترکمانان آنرا اورگنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ادبا و مشاهیر اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات
و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بود که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون جنود
آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون
منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بتطاول بر در جرجانیه فراز آمده براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان
ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آن جماعت انعطاف دادند و مغولان طریق مکر و
فریب کارهای چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه
سایر سواران منقلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب
تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب
گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد
خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب
نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده
از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره‌های
نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان
متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و بار
ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت
شهر زیادت شده و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان از تسخیر خوارزم عاجز گشتند و این خبر بسمع
چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سردار آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ننمایند و اوکدای برادران
را باهم در مقام صلح و صفا آورده مهام سپاه را انتظام گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه
بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و
جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسیده و عدد قاتلان پنجاه
هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم
شکسته رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت قدس سره تعالی
نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد
بروی غالب می‌آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب داده‌اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برآنند که لقب
آنحضرت جناب کبری بود و امّا من قال هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و بسبب
آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی مصراع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر احوال چنگیز خان

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقجار را با سی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایید و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرای جبه
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق بیلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشکش فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض انجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال که نگاه نتوانستند بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مردم
انجا نیز بصلح از ایشان برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته [illegible]
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و بنابران
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
نخست حنفیه را بتیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم انجا را باغوای
بعضی سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علی صلح کرده روی بگزرود و خرم آباد نهادند و دود
از گزرود و خرم آباد در اندک مدت ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گزند گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سوبدای در قزوین
قرب پنجاه هزار مسلمان را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال باهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که سیلاب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار شرف بخون از بستر خاک بر خاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن زبان جهت تعزیه جوانان
بی رحمان امان خواسته جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی به
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بان شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و [illegible]
اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلم رو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم زیرک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از
معتبران خود نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده باقی گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمایید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما
نیز بر اثر او براه عدم بشتابید و آن بیچارگان از بیم جان بعجز حیله کشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان
خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساختند در ولایت اروس بهمان شیوه [illegible]
خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر گردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قرب

برآورده

ایام قریب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تا سید یافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیزخان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورکنج گویند دارالملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیزخان با سپاهی چون خود آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیزخان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر تطاول بر جرجانیه خرامیدند و راندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آن جماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق تکرد و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و بمحلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و بهنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم بر شاهیان وزیدن گرفته تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جدید خوارزمشاهیان در محافظت شهر بیشتر تشیر شده در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نفار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان از تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسیده یرلیغ داد که سردار آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ننمایند و اوکدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و نکبا نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قریب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود در قلم مشکین رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة کبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برآنند که لقب آنحضرت جناب کبری بوده ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی مصراع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام
جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجا رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل
کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید
نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود و چون بخوزستان رسید در خانقاه
شیخ اسمعیل قصری بپهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و شبی بخاطرش
خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین گفته است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته
اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را
گفت که نجم الدین برخیز بمصر رو و پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر
رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که با آب اندک وضو می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهراً شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز
نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضو شیخ که بروی من رسید بیخود شدم و شیخ بخانقاه در آمد
من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و بآتش می
اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا گاه مرا بگرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون
گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی
سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم
و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان
مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت
شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد و نقل است که در آن زمان که سپاه بجانب خوارزم توجه نمود

مغول

چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون رود تا آسیبی
بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرموده فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان
نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسید شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون
روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضا نیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آنجماعت
گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده
بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله
آنگاه برخاسته خرقه خود را در بر افگند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد
تا سنگهایی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح
مطهرش بریاض بهشت مأوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاده کس نتوانستند که آن کافر را
از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را ببریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است **رباعی** ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس سره فی شهور سنه ثمان

ثمان عشر و ستمائة من الهجرة النبویة ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهر بحیات مردم آنجا ئی بسلخ خوانندگا

این قصه غصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکرها را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید ناگاه خیال تخریب ترمذ نموده نخست نخشب بضرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آن مکان بیت به پشتی باروی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده بیت بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکمش را شکافته مروارید را بیرون آوردند بیت از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بجد و لنگرت و سمانه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را به بدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جا نماز جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن بلده مقام موجود بود و زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره سیر نموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال شتافتند بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری بی‌چشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می‌نمود بلخیان اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای در افتاد بیت همه بلخ را چون کف دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار کرسیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشکر با صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشته در باب میان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و قهر او را بموجبی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلانویان با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان بغارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات تا ایران

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می‌نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می‌بردند و آلات و ادوات حرب و قتال بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور سود در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر سوار شد و بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تا شش روز جنگ تاخیر نموده در روز هفتم بیت چو خورشید تابان برآمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش بیت یکی برخروشید چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و

حمله اول جثه را منهزم گردانیدند و چون نه ماه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان بار دیگر در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه
حبش از حبش و دم بهرام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی شکافت مجیر الملک بعز از طاعت و انقیاد چاره ندید و عالی جلال الدین نام را که
از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر
مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر را در طلبید
فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل رسانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند انگاه لشکریان بموجب اشارت
تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران اسیجان را امان داده بقیه را از نساء و رجال
و پیران و اطفال به لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهار صد کس حصه رسید هر یک را بدست خود بالقتل رسانیدند گویند که سید عز الدین
نسابه با چندی نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نموده زبان باداء
این رباعی عمر خیام گردان ساخت **رباعی** ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان
فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و بواسطه عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا
شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن ویارگی دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها
و سوراخها بیرون خرامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصه مردم کشی خود طلبیدند گفتند تا هر کس
جستا ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تایسور بایان کمانچه نویان جدا شده
بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخت متوجه
آنجانب شد و بارماس وی بصوب بخارا آورده خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان
رسیده که شهر باز می گذارند و بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بنجارا رفت
در این اثنا کوشتکین پازوره از امرای سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته
بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده دو سردار با پنجاه هزار سوار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حمله اول شهر را گرفته قریب صد هزار مسلمان را
که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده اق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشه بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید
و اق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز
اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبه روی نمود که از تمامی
ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماندند لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعه نیشابور** و آن چنان بود که تولی خان
داعیه نمود که بیلده مرو عبور نماید و باد چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایت امیر یزرک جخندی با دامرد قراچار نویان بود با ده هزار سوار از طرف
نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات
کارزار مغرور گشته غوغا داده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بمقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود
و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه بسبزوار شتافته
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور
سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون
اهتمام لشکر مغول را بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه
آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند مضطرب شدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را باستماع قبول جای نداد بلکه او را با شهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و مجادله ممتد یافت و در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق انباشتند و نقب زده بزیر آمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشکها و سراها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم نیشابور بود بعضی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده بصعب ترین وجهی بقتلش آوردند و بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا راندند چهل نفر از پیشه وران را جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و دختر چنگیزخان بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش زنده ی از نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند و جو کاشتند و در تاریخ خراسان در حیز بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر جانی گرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعهٔ هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شهر نو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلدهٔ فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن باشند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر بتشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیرودار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه مردمان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و ملازمان ملک محمد جورجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت آب و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلدهٔ هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابر آن در آن روز که هر دو جانب بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک بخندق دروازهٔ فیروزآباد شتافت و خود از سر گرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیزخانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربت باز دارید و بپای متابعت پیش آئید و نصف آنچه هر ساله از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف و رحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشایند نسبت بایشان در طریق عدل و احسان سلوک نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود و صد جامه باف که هر یکی نه جامهٔ قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشده ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و جمعیت گستری مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامهٔ تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز بسان سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمدهٔ فضلاء کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلدهٔ دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر غلبهٔ سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیزخانی در حدود ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتلهٔ چنگیزخان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام

و عمال چنگیزخان را بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا ثبت آن
حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هرچند سعی نمودند قلعه کالیوین که حالا بنیره
اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات
گرفتن قلعه قیام می نمایند و می گویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر هری اشارت فرماید بیت بکوشیم بر سبات زنده پیل بجوشیم مانند دریای
نیل دیا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه نفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیوین از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب
آنست که تدبیری اندیشیم که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بروجهی در میان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل و تدبر صاحب نامی را
که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآورند و صاحب
با مصاحبان خود در زی تجار بشهر در آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و منکتای در پای حصار سوار دیده
بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه بس باشد شمشیر باکشیده در جوش و خروش آمدند و
تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارزالدین سبزواری را حاکم خود ساختند و امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخرالدین عبدالرحمن
غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این قضیه وقوع نمی یافت ایلچیکدای
نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاد و او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود
آمد لشکریان را مدت یکماه مهلت داده تا به ترتیب جنگ حصار پرداختند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگیزخان مدد طلبید پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن اجل حشم
جمع آمدند و ملک مبارزالدین و خواجه فخرالدین با اعیان و اشراف و ارذال و اوباش عهد و پیمان بمیان آوردند که در مهم جنگ و جدال اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند گرگ
اول و دیگری نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هرکس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید
و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون من یتوکل
علی الله فهو حسبه را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت
و خون ریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی پی در پی ایلچیکدای سخت پیش برده در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند

ایلچیکدای

سنگ و منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خاکریز می زدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناگاه پنجاه گز
دیوار افتاده و بر خاکریزها آمده چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار را [illegible] و بعد ازین واقعه بسبب قلت ذخیره کار هرویان بانجام رسید
و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخره سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاکبر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته
قهرا قسرا هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز
آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار یکهزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند
آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبه اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق
لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا
شرف الدین خطیب قریه چقرتان بود که در نقبه گنبد مسجد جامع نهان شده بودند هیچکس در آن بلده زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود
شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ
کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمدلله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن
شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلدهٔ فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث
الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاقم و گشتگان تغذی میکردند و در انبارخانها و طویله اسبان کشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد بیک بیک
می چیدند تا چندمنی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شد یار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر درو فتاد از آن محصول هر یک را چند مشت

مشت گندم وجو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بجوالکمساخته و باین سخن گذرانیدند تا آن زمان که اوکدای قاآن بن چنگیزخان متوجه تسخیر بلده قاهره
هرات کشته امیر عزالدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد **ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران
زمین و بیان محاربهٔ او با شیدرقو حاکم قاشین** ۰ چون پادشاه پرخشم وکین تمامت مملکت سلطان ایران و توران را بر آئینی که مرقوم خامه فصاحت
آئین شد زیر وزبر گردانید وخبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش را شنید با قراجه نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانفشانی مسلوک داشته آرای جمله برآن
قرار گرفت که ازشاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکدای بتشبیب آب سند روان گشته تا غزنین
بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات را بروجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان
واجب الاذعان درین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکدای هریکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو
ثوابت و سیار از زمستانخانهٔ حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین از بازوی توجه ببساتین و مرغزار نهاد
چنگیزخان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان باغروق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول
فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که بتاخت ولایات مکران و سرحد
هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصاً غزنین را خراب کرده هریک براهی متوجه اردوی پدر
گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته پنجاه خروار قو نزد چنگیزخان میفرستادند
والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت لاله شد
عازم کوه و دشت لاله ۰ چنگیزخان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه
عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و بآواز بلند **بیت** برایران سلطان بتاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان خاتون آن خیل ترکان در تمامی آن راه
بیت همی ریخت آب و همی کند موی جدائی از آن قصه زعفت و کوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور
کرده بصحرای تقلان باز رود رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نفاری که از پدر در خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب طلبی
که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد و از این جانب چنگیزخان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع قاربر که بهم رسیدند چنگیزخان
بنشاط صید و شکار سوار شد و در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن
شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید
از آنجمله صدهزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند و چنگیزخان آن تابستان در همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا
ایغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذو الحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ییل وارد اردو
فرود آمد **نظم** جهاندار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و
ایران برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه پیچید با گلرخان بشادی بسر برد چنگیزخان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما
دست و پای تا فرق برایا می فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان برآورده و جنود نامحدود جمع کرده
مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم**
بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریو از هر دو طرف بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای آن بیست فرسنگ بود بفرمان شه سرکشان گیر
زشست کمانها روان گشت تیر ز تیرنده پیکان بران روی یخ سیه شد سیاهی چو موی زنخ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم
نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظمت شان چنگیزخان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیة
السیف روی بوادی فرار آوردند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صدهزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق
سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو با رتاقیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشکر کامیاب ولایا

ما شین سپید خراب. چنگیز خان چون از قتل و غارت تنکت فراغت یافت بطرف جورجه و تنکاس شتافت حاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت از اجناس عقیق کی طبله پر فرستاده بود و از شب افروز در چنگیز خان فرمود که این مروارید ها را بر زمین بریزید گوش
ایشان سوراخ داشته باشند خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را
سوراخ کرده مروارید رسانیدند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیا مصحوب ایلچیان سخن آن پیشکش فراوان فرستاده پیغام
داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد نظم شتابم بآن بارگه شاه خوش بیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم بخدمت بجد نیز هم چون قلم ز خط شاه سر
جهان جو بسوگند با یاد کرد بدان دیو زان ایمن و شاد کرد چو ایلچی به تنکت ز ره دور شد چو چشم بتان شاه رنجور شد ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران
چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیک است فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط
وصیت بتقدیم رسانید و در باب پیشه نمای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوگدای و تولی را که حاضر
بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت می بینید که ولیعهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زبان گشوده گفتند بیت پدر شهریار است و ما بنده ایم
بفرمان او راستین سر افکنده ایم و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سر خانی را باوگدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد
و اخوان او را خط نهادند که از متابعت اوگدای گردن نپیچند و سر از خط فرمان او ننهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را
بقراچار نویان سپرده گفت تا عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغا تومنه خان رسیده بود در مجلس آوردند آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای
این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون
خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت تمام حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس برآید خروش همان به
که باشد همه کس خموش چو از شهر شیدرقو آید برون مرا او را هم اندر برید خون برآرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم برنهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم
سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از ارتاقیا بسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسید و شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیز خان را بجای آوردند و حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو باز گشتند و چنگیز خان را در پای
درختی که روزی در اثنای شکار رحمت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را
از آنجا مجال گذار محال نمود و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد و هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفه از اولاد چنگیز خان
که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خوانینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و بار دو
بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند یازده نفر بوده اند
و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوگدای قاآن
است و آخرین ایشان بروایت اول یازی اوغلان و بقول ثانی اوای بن و کتمور و چون راقم حروف را در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی
اعتماد بر روایت الغ بیگی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب
والمقصود ذکر اوگدای قاآن بن چنگیز خان اوگدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور
عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر دو سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اودئیل بر تخت جهانبانی نشسته در انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام از سایر
ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش متتابع بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه
آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تام باز نگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم
بر زبانش نگذشت رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و ابلاغ الی بلده فاخره هرات

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست و چون چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه
رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اول بوراقچین نام داشت
و از وی فرزند نبود دوم توراکینا و سیم موکا خاتون نام منکوحه چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن بدین موجب است کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان ملک
ما در قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب گفتار در بیان

کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

اوکتائی

راویان اخبار آفاق و حاملان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی تعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی
تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان بر عالم عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت
اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیت باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک بمقام
عزیمت بطرف اوروق خود در [illegible] تا بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض نوروز کارسازان گل پرده از چهره جمال برداشته
برادر رنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران
الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و [illegible] و تنقوت و برکه
و برکچار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و ایلچدای و از ییلاق چغتای خان از اردوی خود و قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی
خان و سایر اولاد و صغار چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای
چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای
زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگ من چغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال
امتداد یافته در روز چهلم بحکم آنکه خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجمع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف
صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار ترا جناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده
چنانچه آیین مغولانست شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و چغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپ او گرفته باختیار منجمان و قاآن
آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند زر و گوهر بر سر افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرا نامدار نه [illegible]
یکبار زانو زدند و آنگاه بنا بر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و بار دیگر بدرگاه عالم پناه بازگشته بسط بساط
عیش و نشاط و تهیه موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام
نقود نامعدود و اجناس بی قیاس متنعم و سرافراز ساختند چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک
اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سه تومان از لشکر ظفر آیین
جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان
در شهر نمکینه بر سریر سلطنت تمکین داشت و تقلد تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود

نقش

تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلای از راه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست بیلده که بر کنار رود قراموران
بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح و تسخیر گشت و سپاه مغول بر تیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بمملکت آورد
التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقب تولی خان [illegible] تولی خان [illegible]
در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران سرما بر ایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورد
و بعضی را اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد و پس از آن سالما غانما عنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

سلطنت بمصر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا قوتولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح بمک و فیصل مهم التان خان مأمور کردانید
و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنا راه تولی خان بمرض صعب گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیزخان بود و الغ نویان لقب داشت
و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیزخان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا
و هلاکو خان از سورقوقتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود و قوتوقتو و موکا و بوجک و سبوکتای از خواتین دیگر اما قوتولقو جربی چون بنواحی بمکت
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانیدند و قوتولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بمدد رسانید با
مدد و سپاه در این کرت قوتولقو بدین یکی فتح و ظفر فایز شد و ختائیان بیمک گریخته مغولان بگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بیقیاس ضمیر التان
خان را استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمودند التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف
آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکند
و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قوتولقو در آمد و اموال و خزاین و نفایس بی پایان بدست
مغولان افتاد و چون خبر فتح با وکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلای چنگیزخانیان بر ممالک التان خان
در جمادی الاول سنه [illegible] وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر اساس بنا نمودند
و نقاشان و مصوران مانی اساس سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو
ولد تولی و مونکا و بوری و بایدار ولد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کلاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بیتکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه
هرات بعرض آن پادشاه رسید و بصفات پسندیده و بهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجائی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغکی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره
از خود بتقصیر راضی نشوند و در سنه [illegible] قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساختند و در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار از اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیزخان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان
تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است که تو از جمله دروغ گویانی زیرا
که چنگیزخان غیر لغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من حفر بیرا لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست
حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بروز در آب نشینند و دست در جوی نشویند و بظروف زر و نقره بر ندارند
و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز از این مانع آیند چه بنابر زعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعد و برق می شود و در منازل
ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و بریق برق بسیار است غرض از این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان هم عنان
یکدیگر از شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که در آب در آمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بخاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن او را از آن اراده باز داشت و گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص

سورقوقتی

قاآن

از عرض

شخص بدادیم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب در آنجا داروبا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره بازداشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه
خود برد و قاآن همان شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که با او آموخت که در وقت پرسش بگوید که
من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران بدیدم ترسیدم که جمعی باشند که آن را از من بستانند لاجرم با آب در رفتم و آن را پنهان
ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده
و با آب در آمده بودی آنچه بدو تعلیم شده بود عرضه کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص
ظاهر گردد آنجماعت بدانجا شتافتند و بالشی نقره یافتند بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز
دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه
فرمود که دیگر بامثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر این جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات
نرانند بلکه بعادت مغولان سینه و پهلو را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشیده بمقتضا را قبچاقی که در بام کمین کرده
بود کیفیت آن حال بدید و در ساعت پای از دیوار فرود جست و او را گرفته ببارگاه قاآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب حضرت او را معروض داشت قاآن فرمود
که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و این ترک یاسای ما را از خاطر نگذاشته که ببام خانه او بر آمده مسلمان را جان بخشید و قبچاقی را بیاسا رسانید دیگر آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بر سر خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس نفایس
و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و هر کس هر آنچه چیزی از آن بخشیدی گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی از این اشیا بردار و تا چه قدر بردی روزی مثل این
انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سایر اقمشه را بکرچ خود رسانید
باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر
و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و نبار بتنگه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که دو دانه که در گوش داری
باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این دو گوهر شاهوار نداند مناسب آنکه ببارگاه عالمپناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود
که این درویش را حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سرمایه کریمان آن اقتضا نمیکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و مشقت باشد و این مرواریدها باز
بدست ما افتد آنگاه دو دانه را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر لایق
پادشاهانست روز دیگر برده رابپیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتم که این درها عاقبت با ما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف
عطایا خوشحال و مسرور گردانید دیگر آنکه در زمستان قراقورم پادشاه کرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده از آن غربالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند
بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد
فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشتصد مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشتصد درم و دو
دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس خمر نشسته مست گشته بود شخصی بعنوان عطا قبالة آورد بهیات طالعهای اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که در دیوان اعمال
آن شخص را مبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شرابست التفات ببرات او موقوف داشتند روز دیگر آن شخص
را بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین التفات را از او در تاخیر می انداختند و قاآن بالش را می افزود تا بششصد رسید
بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل
ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و مقصود آنکه از مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق
می افکنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا یکی دو کس از شما را بیاسا نرسانم و اعتبار نکنم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت
نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخر و بیاور دانشمند ببازار شتافته و بربع
بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب یک بالش کم است دانشمند تتمه بالش را بقاآن نموده گفت این عناب را

به ربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنایت قاآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از دکان این بقال نگذشته ده بالش
دیگر بعتاب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش مستحقی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پنداشته و بالشها را بر سر
راه ریخته اند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالشهاییست که بفلان درویش عنایت فرموده اید
گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچ کس کمانهای او را از غایت ردائت
نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من
غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمان نیک نمی سازم بآن جهت هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست
قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها را ازوی ستانند و بعدد هر یک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی برای قاآن
اناری آورده و قاآن دانهای انار را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان بخت و کامرانی و اوان سلطنت
و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب
ارغوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیک ناگاه هادم اللذات و داسپه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل
گشاد و بافته او را از پا در انداخت بیت نیست همیشه عادت چرخ کبود چون بنمی بدهد زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبها
خود را بر رمهٔ گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد روزی آن صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که بار رسیده بود معروض داشت قاآن گفت
که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایهٔ سریر اعلا می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان
بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری
که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهدهٔ این حالت متغیر شده فرمان داد تا کلاب را بالقصاص گرگ کشتند و عنان بمبارکگاه
در آمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون جانی حیوانی را از هلاک خلاص
سازم شاید خدای جل و علا مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ از بن جان نبرد ظاهر آنکه مرا نیز می باید مرد و بعد از آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت
هستی بباد فنا داد رباعی بی خار اگر گلی میسر بودی مردم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی ما را خوش بودی اگر نه مرگ بر در
بودی **ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران** کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب
بعضی دیگر از شاهزادگان بجهة دیار داروس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و
اربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نموده در اشاعهٔ عدل و رعیت پروری و افاضهٔ فضل و مرحمت گستری تقلید اوکدای قاآن فرموده
باغوای قداق که اتابک وی بود و چینقای که در سلک امرای کشورگشای انتظام داشت ملت عیسوی که دین مکاری مرجح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد مغرب
گشته با لشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مال را قداق باتفاق چینقای
سرانجام می نمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر در آمده برین موجب خواجه اغول یا نوهو رقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند گفتار در بیان
تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد مورخان سخن دان چنین
آورده اند که اوکدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخته اما مدت عمر کوچو در زمان
حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان
بن قاآن توراکینا خاتون که والدهٔ کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین و عقل دوربین
و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمطاوعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از
جملهٔ اسیران مشهد مقدسه بود نزد توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز
دخل نموده از دست بچشم دیگر بدان عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردم نهی اولوس چنگیز خانی

دستگیر

درحلم

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسیده با وجود کمال اقتدار بدستور معهود تمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار مادر گذاشت و تورا
کینا خاتون مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و
بغداد و منتهای اقصای ولایات دشت قپچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان با هدایای زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک ناراضی بود
و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از این جمعیت چنین پیوست و خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان انداختند
و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد و توراکینا خاتون و [illegible] سورقوقتنی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند امرا
و نوئینان و اعیان هم با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بر وی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران کلاه از سر برگرفته و کمرها بر گردن
اساس جمع آمده او را بر سریر داشتند و کمرها میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن و [illegible] خان و دست چپ را دیگری از دودمان چنگیزخان گرفته
بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکدای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان تفقد حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار
و امرا و نامداران و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان و انواع نوازش نمود
و بساط نشاط گسترده چندروز بتجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و اولا حکایت
فاطمه خاتون که ببعضی از جرایم متهم شده بود در انداخت و تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده
بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع او خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا داده اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن بد ساحره را بقصاص رسانند و متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چیغامی که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن آن حرف مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش باتو
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون نخست بعذری تمسک جسته چون الحاح بیش از حد اعتدال تجاوز رسید طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان
کیوک خان کرد و در همان چندروز توراکینا خاتون وفات یافت و چیغامی بمقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمد و چندروز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیزخان او
تکچین نویان که هشتاد سپاه و ذخیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود و منکو قاآن و دیگری از شاهزادگان بپرسش این خبر مأمور گردید
اوتکچین بجریمهٔ خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بپایسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال باز گردانید [illegible] پادشاه روم و حاکم حلب را
یرلیغ و پایزه داد و بخلیفهٔ بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شیرامون از جرماغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد طریق
کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز بوی تلقین نمود و چون از مهمات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط
عشرت و انبساط تافت و بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیرالامرایش چیغامی بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نهاده همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین
اسلام ضعفی تمام یافت و در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسایی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و چیغامی نشانی حاصل کردند
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان آن نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و
همان زمان سگان درنده بروی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمه خام ساختند بعد از آن نصاری از اعدای ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام آن نشان نبردند
و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر [illegible] قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوشدل و مسرور ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه [illegible] رسیده روح

و خاتون

فرمود

او را نیز باید دیگران مفوض کرد انتظام درین به خواه سلطان خواه درویش باخر عقبۀ مرگ آیدش پیش درین بستان که جای خرمی نیست گیاهی بی بقاتر ز آدمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیز خان

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر والی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مئونات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخته و همچنین متوال سجال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و مجزه هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بمین اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بابادانی نهاد و در رفتن هلاکوخان از ایران بتوران و استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نموده و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و در تمهید ذا رتبش امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم گردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود و برین موجب بالتو و اورنک تاش [?] او قوتوقتی نسبت او که دامی بن قا کو نکان از قوم ایکراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی باندراس یافت شیرکی از بابا و چین که در سلک تمکان قاآن انتظام داشت استو بایی از کوئینی که او نیز داخل قبیلا قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قاآن از اولاد اوکدای بمنکو قاآن ابن تولی خان

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد تور چنگیز خان راه یافته هر یک از شاهزادگان بخیال سلطنت یورت خود کرده بدو بنابر آن که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان می گفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف ممالک فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیز خان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شدند باتفاق هر یک از شاهزادگان را که شایسته سلطنت دانیم و پسند کاملی نشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیز خان موضع قراقرم و کلوران است ما را هیچ ضرورتی نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند سرقوتنی بیکی که خاتون تولی خان بود و بجمال حال باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در مزارع قلوب اشراف و اعیان می کاشت در آن اوان پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر شاهزادگان احکام متواتر فرمان باتو را تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمت دریابی و منکو قاآن سخن مادر را در عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیه احوال منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته و کمر از میان گشاده منکو را زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق بر مسند قاآنی نشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب بدشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بنای دولت و قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان ایلچیان داوند و جمعی از آن طبقه مانند بیسو منکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوچو و ناقو اغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بسلطنت منکو راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب بیک سال قوریلتای و تعیین پادشاه بتاخیر افتاده بود که از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح در تمهید منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی نشوند منکو قاآن را بسریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن برمی باید داشت و چون این پیغام برکه اغول رسید جماعتی که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و تهیه موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که در آن روز مرکب را از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی ریخته نشود و صید و شکار نکنند و از گوشت اغنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب ساختند و فرمان برآن بکیرد بدین موجب عمل نموده منکو قاآن با امرا و شاهزادگان و سایر

نسخه: قرقورم
نسخه: ارتو
نسخه: بیسومنکا

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون پدید آورده نقد بقا را باد فنا دادند منکوقاآن تصور دفع وبا کشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از بهم کیشان خود پیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام با دانماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده طبقل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بردر همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدایان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سورقوقتی بیکی والدهٔ منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره بیخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات از الشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید و پیش روی میت بایستاد و زبان باداء این رباعی بکشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازینکه خواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق سیچقان ئیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوست موید این مقال آنکه در آن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و اریق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار اریق بوکا بدین نصرت گستر فرار کشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنابر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال اریق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خارا مستحکم ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون خاطر از مملکت قبلا قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین فرستاد و آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختا که آنرا جیکد و میگفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود نظم

اساس بزرگی نهاد و مراین خطه را نام دیدو نهاد درآن شهر نکرد ایکی قصر ساخت زخاکش بسقف فلک برفراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ستونهاش سیم و زرش رخام

گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هند و هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هند و هندوستان بختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق ییلان ئیل دست داد و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جمله وزراء امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بر این موجب توری جیم کیم مسکمن تو موغان ازجای بو خاتون بنت ایلچی نویان قنقرات قوریدای از نورقچین خاتون که از قوم مرکیت بود و هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قوروجی که مادرش را دورجاچین خاتون میگفتند باجی کوکچو که نسب مادر ایشان هوشیجین بنت تورقولی نویان بود از قوم هوشین تیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بابا خاتون بنت تورقجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا ارتسو خاتون بنت ماجین کور کان بود و الله اعلم و احکم

گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوکا و بیان رفتن او بختای نزد قبلا در آن اوان که قبلا قاآن از اریق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای طعام

قوبیلا نولو

خان بالیغ

طعام بجانب اردوی اریق بوکا و قراقرم و کلوران نبرده بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان اریق بوکا اتفاق افتاد و اریق ایلچیان نزد الغو خان
که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه
فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر بکدبینار و کمین بار بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه
قبلا قاآن دوان کرده باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و اریق از استماع مخالفت الغو
خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امرای معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه
سپاه اریق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته گشت سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بمجرد این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت
نموده بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان اریق بوکا بر سرش ریختند و خون بسیاری از متابعانش را با خاک برآمیختند و الغو شکسته
گریخته از آنجا بسمرقند رفت و اریق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند برآورده و در فصل بهار
قحط و غلا در المالیق شیوع یافته اکثر چهارپایان لشکریان اریق تلف شدند و او بشراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی
تند برخاسته طنابهای خیمه هزار میخ اریق بوکا را که بیت العشرة او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته
اریق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و اریق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود
قبلا قاآن رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورده و پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست
و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون اریق بوکا بختا رسید قوبیلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت
سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مانند حلقه بر در بارگاه نگاه فرمود که اریق
را براهی که گناهکاران را در می آورند بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند در آن اثنا قبلا از اریق پرسید که در این جست
وجوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو اریق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از انقضای چهار
نوبیان نانوزده رخصت جلوس اریق بوکا حاصل نمود و تمهید بساط نشاط پرداخته آن دو برادر در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی
و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده تکلیف کرده و در باب پرسش یرغوی اریق بوکا امرا و ارکان
دولت را بلوازم اهتمام بجای آورد و یرغوچیان در مقام استفسار آمده اریق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این گناهی نیست
این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان اریق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز
در دیار شما مثل این امری که اینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از گناه ایشان بگذرند واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر
در ازمنه سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشیدند و او در آنجا مقید گشته تا
تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و اریق را با زمره از خواص مقربان که باقی مانده
بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و اریق بوکا قرین محنت و اندوه در آنجا بسر می
برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین شیوه بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید اریق بوکا چهار سال پادشاهی
نموده او را چهار پسر بود بدین موجب یوبوقور ملک تیمور نایرابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند **ذکر بعضی از مناظرات**
قبلا با متابعان ملت بیضا در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهت قاآن شنقارهای سفید که پایها و منقارش سرخ
بود آورده بودند و عقاب سفید پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاد و از آش خاصه خویش بآن جماعت فرستاد بازرگانان دست از آن
طعام کشیده قاآن سنگه ایغوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نخوردند سنگه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند
را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنگه بنابر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را بعبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه
باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب بتیغ برحلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

سینه‌ها تنگ شدند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پدر و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از ختای بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در ختای بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می‌نمود و جمعی بسیر که تا باچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا
مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پرهیزی نزد آن وزیر تیز و تدبیر
مسلمی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمدشد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته قماشات نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکی بار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب درون تحف
و نسوقات بر روی متوطنان اینجائی بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو التمغاها باطراف و جوانب
ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی متعرض بسعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد گشته نذور و صدقات
بارباب حاجات دادند و خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است
انگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داد و مولانا بهاء الدین بهائی را که پیشوای سمرقند
اهل بود بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی‌نمائید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه وسلم که راه سخن داشتند معروض کردند
که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علمای اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود در بارگاه
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند
که از فحوای آیهٔ مذکور چنان فهم می‌شود که تمامی مشرکان را می‌باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می‌ورزید و چون مشرکان را
نمی‌زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عدم اصابت او را استحسان فرموده گفت اکنون بیائید تا از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و شما کشتن ما روا
داشته‌اید ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهت استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا
و رایت که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی با رسول کرد که چنگیز خان را آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر و قوت و قدرت
قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت تفاوت مختار می تو است که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه وسلم عنایت کرد و چنگیز خان را علما
گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه
و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با او مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می‌نهید علما این سخن را جواب
ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جهان
صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز می‌جوئید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد قبول داریم و هر چه
نه بود قبول نمی‌نمائیم قاآن از استماع این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر خطبا بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قرب بیست یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان مسیر آن مناشیر را باطراف ممالک برند و علمای ختا آن شب را
وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می‌ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین
بیهقی که فاضل کامل و فصیح نکو شمایل بود با وزیر گفت که فردا نزد قاآن بدانجا بشتابم و او را بر وجهی جواب نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمید الدین ساقی
سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسانید قاآن آن سخن در میان آورده گفت مشرکان را می‌کشید یا نی
فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن اردوی چنگیز خان سر یرلیغها نام خدای

شریعت

دلایل

خدای برامی نویسد چگونه مشرک باشد این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت بدو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانید و فرمان
داد تا نشانهائی که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد ازان قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت پرداختی آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او باستماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت
قدم رفته و در زیر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از امراء و وزراء قبلا در دفاتر فضلاء القلم بلاغت نظام مرقوم
گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار چهار کس از امراء نهاده ایشان را چنکسانگ لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
اوچاچار و لچای ترخان و اشمن مرتبه این چهار امیر تمامی ارکان دولتش بند برده و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفوی گفتند و جمعی که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بودند فنجان میخواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جملهٔ وزراء ایشان یک پسرزادهٔ سید
اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای گشت و چون بمملکت قراجانگ رسید
پسرزادهٔ سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی از عهدهٔ خدمتکاری بجا آورد بنابر آن قبلا در همان سال که بر مسند
استقلال نشست وی را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانگ فرستاد و نبیرهٔ سید اجل که او را
نیز سید اجل می گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست بسیار و زیادتی اقبال اختیار و استقلال داشت بنابر علو همت قاآن بنظر اعزاز در وی
نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایرهٔ حسد وزرای دیگر شده کاو فنجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی که قبلا قاآن از خان بالیغ بجانب ییلاق رفته امیر احمد و وزیر ختائی جهت سرانجام امور
مملکت در شهر گذاشته بود وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانهٔ امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد ازین سگالش آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکید بداندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب جبل سر اسب صبا رفتار از طویلهٔ قاآن گرفته باردو شتافت و طبقی سیاه که بر مروارید بود و کاغذی
بر زبر آن نهاده و تعویذی سرخ بر آن چسبانیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان مانند مروارید سفید گشت و اکنون کاو فنجان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو تعویذ سرخ
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاو فنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته ملتجی بقلعه که در تصرف گماشتگان حاکم ماچین
بود شتافت و اهالی حصار بوصول او مستبشر و بقدوم او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امراء بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نمودند و طالب منجنیقی که در آن اوان از بعلبک
آمده بود همراه بردند و چون امراء بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاو فنجان بخفیه بایشان پیغام داد که من پیاده گناهی ندارم غیر آنکه با
عداوتی که در میان من با امیر احمد می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را با من متغیر گردانید اگر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما در آید امراء در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه و شمشیر چینی بوزیر ختائی ارسال داشت
و وزیر بر آن خاطر جمع کرده فرصت جسته در حصار انداخت حاکم قلعه بر آن کید اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزهٔ تصرف قاآن در آمد و چون
وزیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید بدستور منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای اندک زمانی ازین حال اکثر وزراء دیگر باره حسد
ختائی را التماس آمده بایکی از وزراء ختائی بر قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشتهٔ حیات خود را نیز منقطع گردانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان مولانا
خنازراقی نام شخصی پیدا شد بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختائی بر دفع امیر احمد خلوتی از روی استعانت جسته شیخ زراق با وی هم زبان گشت و در روزی که قاآن بییلاق رفته بود چنانچه مواضعه کرده بودند

کرده و هزار کس از مریدان را بمشعبد بدره که در چهار فرسخی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در انداختند که شاهزاده چیمکیم قاآن همین زمان می رسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن قریه رسد او را در ذره کردانند بعد از آن چون زرخطائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده چیمکیم را انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده چیمکیم میرسد و ما را نزد شما روان کرده که تهیه اسباب تعزیت پردازید اما این راز بسته را پیش هیچکس نگشائید و امیر احمد بترتیب احتیاج عزا مشغول گشته جمعی

شبابد

کسان می فرستاد که از ساعت وصول چیمکیم آگاهی یابند تا باستقبال او شتابند و خطائیان ایشان را می کشتند و چون زمانه لباس سوگواری بر افکنده پاسی از شب بگذشت شموع و مشاعل پیدا شد و مردم خبر آوردند که اینک چیمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر خطائی بعادت سالکان طریق کشورگشائی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک خطائیان رسید او را در میان گرفته بتیغ شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند و از آن جمله تیری بر مقتل وزیر خطائی خورده او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا نقلها وزیر خطائی را بر دار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز از این قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض ارباب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این بخدمت لعلی که سیصد مثقال وزن داشت بخزانه عامره بامیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش انکوجه امیر احمد اینجو خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان دو زن امیر احمد در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده ریسمانی بر پایش بستند و تا سه چهار بازار کشیدند و گردن بدو نیم کردند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینجو خاتون را نیز کشتند و پسر منظورش را پوست کندند و چهارصد قطای آن زیر چوب ... حرم او را بلشکریان تقسیم نموده خضاص املاک و اسباب کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بعزت کشد پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبه وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی مغانی که مبارکشاه نام داشت و نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیک بیکچوار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده بهمین لحظه آن اشیا نفیسه را پیش سریر اعلی آورم قاآن با سنکه آغاز تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانه او رفته دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات نادر بپایگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذه گشته بسیاست رسید و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن بهمدران او ناصرالدین ابوبکر را از قراجایک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت نقلست که چون ناصرالدین مدت ده سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است قبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آن سوال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا گذاشتم تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت تا غم خویش خورند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه او را خلعت زردوزی پوشانیده هایان فیجان لقب داد و زمام حل و عقد جزوی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاده هایان فیجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام مهمات صاحب دیوانی مشغولی می نمود

حال

ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش چیمکیم را ولیعهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده چیمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن ولد تیمور را که بصفت عدالت و نعوت انصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده هایان فیجان را بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دارالملک خطائی مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کمکو و توقان پسران قبلا قاآن و ... و اولاد چیمکیم و اغول ولد توموغان بن قبلا و از نوئینان بایان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و الیتون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

جیمکیم

پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن گردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی بر آمد بلبسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان
بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قیجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار
و اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و مینا
اصلی چنگیز خان را ببرادر بزرگتر خویش کملا عنایت فرمود و پسر عم خود اننده اغول ولد تموغان بن قبلا را بایالت ولایت تنکقوت نصب فرمود و کوکجو کوکو
کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن
از مبادی ایام جوانی و عنفوان روزگار زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جدش قبلا قاآن او را از ادمان
مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد
و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که او بسبب قرب شرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب در ریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خماری نمود آخر الامر موکلانش
بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش
را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنا بر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمانی که قبلا قاآن بود نمی توانست
که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و
جام بود و قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بجهت شراب در مزاج موفور
الابتهاج او تأثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملکی و مالی را
بتفصیل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو قاشی اغول بود

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت صحیح ولد قاشین بن اوکتای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز از سمت اتفاق با کاهی می نمود ... آثار قا
کذا آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق بوقا ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع نبینی دولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی از
بلاد مغولستان آورد و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال داشت و التماس فرمود که
او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود و متجاوز الطلبه
فرمان داد که بر زائچه طالع قیدو نظر انداخته سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تأمل و تفکر معروض گردانیدند
که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابران
برکه خان قیدو را بزر و لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه بجنگ الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بروی ظفر یافت
و بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیطه تسخیر در آورد و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مهم مخالفت برادرش ارتق بوقا فراغت
یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بجانب
بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو و غدغه بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت
قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند با سند سایر شاهزادگان خود متوجه بدینجانب شتابد تا دیده
بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق پرتو اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان
حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت در یابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه
قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال با اطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابران
دغدغه خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان افزون گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد فرمود و ایشان در کنار آب
اردوش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف مبادرت نمایند و در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمره از مفسدان نسبت

بمبادرت
حرف

به قتلا قاآن به مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانیدند و جمعی به انزد اولاد با توه و فرزندان پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد
علو مرتبهٔ قیدو خان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه بسیار به او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات یافت و ریو تمور بر مسند سلطنت نشست قاآن بر
اطراف و انحاء ولایات تاخت در سنه تسعمائه موافق اودئیل توقان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته
ایلچیان نزد دواخان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر با لشکر ظفراثر بدین جانب
ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بمدلول آن در ورود قیدو خان نزد او اختیار بمعاونت او دل پذیر منسلک جست و قیدو بالضرورة با جنود
خاصه خود بصوب اردو حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می‌نمود تا در برابر صد توقان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش و صد یک آن سپاه زیاده
نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که یک
از لشکریان هرچند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی مدد رسیده و خود همان شب کوچ
کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله انگیخته منهزم مد ایشانرا از دنبالهٔ خود کشیده بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن
حال دواخان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقصبه پیوست و هر دو سه هزاره بعد از تقدیم مشورت عنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و
در کنار آب سار دیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خون زمین تیره آمدند و ساق پای دوا زخم خورده چند نفر از خویشان او
از پای درافتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنا راه مصراع آتش تدبیر افروختند و علف زارها
را بسوختند تا کسی ایشانرا تعاقب نتواند نمود و بعد از چند روز تیمور مدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختائی که خود را طبیب می‌پنداشتند
بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال و موت شد و قیدو خان فی سنه ثلث و سبعمائه ماه رجب رخت بسرای عقبی کشید و در روضة الصفا مسطور است
که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نمیخورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته
با علما و حکما مصاحبت می‌نمود و ایشانرا بمناظره و مباحثه امر میفرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته بتحسب تفکر فرو میرفت و بلطف طبع
و جودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی‌رخصت ولایتی از ولایات یاغی
را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشانرا باز خواست بلیغ فرمود و کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته سر گشته آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات
کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد
یکی آنکه داماد شخصی دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود از این معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و افغان نمود شوهر لگدی
بر شکمش زد که فی الحال افتاد و بمرد پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که داماد را طلب داشته بسیاست رسانند و پدر داماد پسر
خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش
بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدرش سالها مارا کوچ
داده و حالا جهت طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند
و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران
کمتر گشت قیدو خان ایشانرا طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه
پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده و نظم
این رباعی را بوی اسناد می‌نموده رباعی اندر ره حق که بنده و شاه یکیست محبوب و مقربان درگاه یکیست بتخانه شدم دوش بتی را دیدم انگشت
برآورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند چنانچه در مقدمه
خاقان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیگ گورکان عدد آن سلاطین با قدفرمان نوزده نفر است و از آنجمله پنج نفر مذکور شده
و بنا بر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوشیلای بن خلبیک

داستان

خلیلک بن ترتبر بلا بن جکیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم تقتا بن قوشیلای هشتم تازی بن تولک که در زمان حکومت او ایلیکتو خوانده‌اند نهم تولوشه بن
بن فراک باخلاق حمیده آراسته بود و فتوری در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتمیور بن تیمور قاآن یازدهم سیورداد دوازدهم ایلبکه بن سیورداد
سیزدهم ایلبک قاآن چهاردهم تیمور پانزدهم ارکمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ بوده بعد رفیقه بر مسند
قاآنی نشست هفدهم والتامی که از نسل ارتق بوکا بوده هیجدهم اوردای بن ملک تیمور نوزدهم ادای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا
انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می‌شود که قاآنی که با آستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالقا قوم رفته قاآن گردید تازی
تنقور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقوم است موضعی بتصرف تازی در نیامد و بعد از
اندک زمانی تازی کشته گشته امرا و دیرات بر قراقوم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد
که در دشت قبچاق پادشاهی نموده‌اند مستحفظان اخبار آورده‌اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را کریت گویند وضعت یافته اردوی چنگیز خان را غارت
نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بحکم شفقت در آن حین بکمر بسته بنسبت بوی در مقام حرمت نیز نسبت
تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاده و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان
نورسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود در ریعان جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و الان و آس
و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره در نسبش
طعن می‌کردند و جوجی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت بر این موجب اول اورده که مادرش سرقان بود از قوم قنقرات دوم
باتو که مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیوم برکه خان چهارم برکجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم جیلاوقون نهم شنقور دهم چیمپای
یازدهم محمد دوازدهم اوده سیزدهم یوقاتیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای
قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمامت ولایت
آس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان و لشکر فراوان بدان جانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید
و شهر مکس را بعد از محاصره و قهر افتتاح گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت قلان گوشهای راست را بریده بعرض رسانند و دویست و هفتاد هزار ایشان را در آماده چون
باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلارو باشغرد که متصل ببلاد فرنک بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه
ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد به میدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدت
خصم واقف شده از اهل اسلام هرکه در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته
یکشبانه روز بتعبیر مناجات و عرض حاجات بهیچ سخن نگفته نگاه از پشته پایان آمده تعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان
واسط بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیغ و خنجر کرده باتو بنفس خویش
روی با عدا آورده و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و
باتو آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده آرا
ساخت و وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمائه موافق لوی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نمیدانست نسبت بمسلمانان می‌بخشید
هر چه که می‌توانست با سایر سلاطین روم و شام احکام و بروات می‌نوشت و بمواد تخم انعام و احسان مقتضای خیر الناس من ینفع الناس می‌کشت و بعد از فوت
باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و الف انتها رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد
جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته
نامهای سی و نه نفر نوشته شده بر این موجب که بسمت تحریر می‌پیوندد بر تفصیل بر این اجمال می‌تابد اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که
مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیوم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته نیز افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافت اخذ انتقام

داشته و کوچه نام قبل از سلطنت تازی

مقتولان

می‌نمود چهارم تیمور بن طوغان بن بابو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تونمکا بن طوغان ششم توقتا خان بن نکوتیمور که مادرش اولجای خاتون
نبیرهٔ کلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن نکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی
عدالت شعار مرحمت آثار و دین دار و شریعت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر آران و آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی نمود در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند شد
و این سخن با ثر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمایه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانهٔ شیخ محمود یالیجی که نزدیک بخوی بود دستگیر کرده به تبریز برده بقتل
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهت علف و علوفه متعرض سکان آذربیجان نشده خزاین اشرف را تلف
کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة و الدین تفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال انصاف و وفور
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که نیز خود را از اولاد جانی بیک خان می‌شمرد
دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرید بن خضر خان پانزدهم
بازارچی شانزدهم توقتامی بن سباشی هفدهم تولغتمور خان که برادرزادهٔ توقتامی بود هجدهم مراد خواجه برادر تولغتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقتامی
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور کورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می‌آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطهٔ امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبه و از مراتب آبا و اجداد درگذشته بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیم ازین مجلد مذکور خواهد گشت
انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور کورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کپک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن قاسمی
تیمور سی و هفتم براق که در حق میان او و میرزا الغ بیک کورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است
که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه کورکان بن امیر تیمور کورکان را مدد داد و فتح سمرقند نمود و ابو الفتح محمد خان شیبانی
سنه ست و تسعمایه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت ولد بداق سلطان بن
ابو الخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان
که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک
حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده و در وقت وفات مقرر
ساخت که قراچار نویان بن سوغوجیجن بن ایردمچی برلاس که پنجم پدر حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکان است مدبر امور مملکت او باشد و جغتای بعد
از فوت پدر بیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود بعشرت تا وفات در ضبط

بابنجی

که در اوایل

بالیغ

در خدمت او کدای قاآن بسر می برد با آنکه او کدای قاآن بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجا می آورد و چون
چنگیزخان رعایت رسوم یاسا شوم و توره مذموم خود را بعهدهٔ جغتای کرده بود در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی
که از شرع و عقل بعید می نمود نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز به آب روان
درآیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیهٔ کشتن گوسفند مرتبهٔ مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان علانیه کارد بر حلق اغنام نمی
توانست کشید تا بماوراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که تف در آب کند یا خاکستر در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و ستمائة اتفاق افتاد از جملهٔ افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی
در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید بانجام می کرد و در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل
و ترتیب اول موجی ییبه و مادر این پسر کنیزکی بود در وثاق بیسولون خاتون بنت قیانوبای از قوم قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت
دوم میتوکان که از بیسولون خاتون در وجود آمده بود و در ظاهر قلعهٔ طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده
سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسو منکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم تاجو چنانچه عنقریب در رقم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان بسی نفر از اولاد و اقربا
او را در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوا و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عسکر مغول

در شهور سنهٔ ثلثین و ستمائه در قریهٔ تاراب که از آنجا تا بخارا سه
فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز تلبیس و زرق کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد دعوی می کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا
از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این خرافات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی بنیاد آمد شد نمودند و بعضی از
مرضی بنفس آن بد نفس یمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی
کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بدان جاهل داده
گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد
و معمورهٔ عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن یکی بر ده در تزاید نهاده هوس پادشاهی
در خاطرش قرار گرفت و زمرهٔ از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند
مناسب نیست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام نصیبی یابد تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت
و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار داده بودند که چون بسر پلی که در آن راه بود رسند تارابی را بکشند و شیخ زراق بر آن وقوف یافته پیش از وصول بدان موضع
داروغهٔ شهر را گفت از اندیشهٔ فاسد باز گرد والا انگشت مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسهٔ سر بیرون کشند داروغه و سایر
امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانهٔ مناسب فرود آمد و ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبه رسید که باوی
مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فائز نمی گشتند و آن شیاد یکی از مریدان
او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرای بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را بتل ابا حفص رسانید و عوام بخارا
چون شیخ را آنجا ندیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلطافة الغیبیه بتل ابا حفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان یکجایگی از دست
داده روی به تارابی نهادند و چون شب درآمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و انفعال توان نمود روی زمین را
از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات
نبرد بر داشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امرای مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و در روز
جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس قوی مهمی داشت حکم فرمود و دست رنود و اوباش باقوی کرد تا بمنازل اغنیا درآمده هر چه می خواستند می
ستدند و در آن ایام پیوسته بر زبانش میگذشت که عنقریب از غیب اسلحه خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شمشیر در بخارا بار گشادند

چهار خروار شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق بسبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و اتباع و امرا که از بخارا بیرون رفته
بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست
و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنا بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد
که در میان زمین و آسمان طیران می‌نمایند و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشند دستش خشک میشود مغولان ترسان و لرزان دست به تیر و کمان و تیغ و سنان
می‌بردند و عاقبت دو تیر غیر نشانه از دست قضا گشاد یافته بمقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب وزیدن باد دود و فور
هیجان کرد و غبار هیچ کس بر این حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان از طور فاخر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب
نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده‌اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت
نشاندند که مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و نویین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان
بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بآنجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد قریب بیست هزار
کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مریدان شیخ را بیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه
نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض
امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نویین معدلت آئین بر این حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند
و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراچار نویان بخاریان هم از شر فتنه تارابیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند ذکر ابو
یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی
بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت
اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید زیرد و بکرات از تواتر به پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب
را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا به پادشاه می‌نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی
که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می‌نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک از این کلنگها را
میخواهد که بر زمین افتد جغتای با انگشت گفت او و لیکن آخرین و یکی از آنها که در میان آن بود سکاکی خطی بر زمین کشید و افسونی خواند و با انگشت اشارت
کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست
و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از دو زر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی
می‌کردند افروخته نمی‌شد و بعد از سه شبانه روز فریاد از نهاد خلایق برآمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت نیست لاجرم مرا طلبید گفت که آتش
را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه
تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبده اهل فضل و کمال بست و سکاکی
برین قضیه وقوف یافته در مقام مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه
هبوط و بعد و نحوست رسیده و از آن می‌ترسم که شقاوت و ادبار او و سعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش
را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل او وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و
نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می‌تواند بود
و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او در قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبت بگشاد در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده
لشکری آتشوش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در هوا بجغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شد و حبش مجال سعایت
یافت و گفت چون سکاکی بایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد و این سخن

سخن بود تا افتاد که جغتای خان یکای را محبوس کردانید او چند سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت**
بیسو منکا و قرا هلاکو در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قرا هلاکو کشیده بیسو منکا بن جغتای
خان را در آن الوس والی کردانید و کفت بیت پسر تا بود چون نبیره کلاه نبیره بسر برنهد تا نشیند بکاه و روزکار اقبال بیسو منکا باندک مدتی سپری شد
از جهان پر ملال انتقال کرد و قراچار نویان بار دیکر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند بیت آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دکر بر سر پادشاهی
سرفراز آمد دکر و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراچار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل بدار القرار خرامید از وی نه زوجه و چهل سریه
و ده پسر یادکار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراچار بچند کاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل
و الوس کشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه بنت توراليجي كوركان
و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان
پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و چنانکه ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت او را
با خود متفق نمود **ذکر الغو خان** الغو ولد بایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل البغو بود بنا بر کثرت استعمال این لفظ بالغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بود و رایت اخلاص هوا داری افراشت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادکان الوس چنکیز خان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را به
مصاحبت خویش کردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان هوا داری قبلا قاآن
نماید و از ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنک و جدل بر روی روزکارش بکشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده رای جمله بر آن قرار کرفت که یکی از
شاهزادکان را بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنا بر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نموده
و الغو بجهت تمشیت مهم بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به پیش رسید ارغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی بازکذاشت و الغو از المالیغ
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلا قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اکر چه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نکردانند نخست محصلان تعیین فرمود
که همراه فرستادکان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس لی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان را
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میکفت که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم
الغو را آن چه کار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نموده قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشت
تبلیغ رسالتی مخصوص کشت و چون ارتق بر کیفیت حال وقوف یافت از قراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق اجل بن قراچار
نویان که امیر الامراء الیش بود روی بمیدان نبرد آورده مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بنفس نفیس رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
کریخت در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیکر بدار الملک خود بازکشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنا بر استصواب او امور وزارت
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض کردانید در خلال این احوال قیدو خان با براق خان مستظهر کشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از دار جهان بمرض طبیعی انتقال
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون
و بهمین اهتمام امیر اجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق ... ئیل پادشاه الوس جغتای کردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
رعایا را از حیف و تعدی منع می نمود بنا بر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه کشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر آن کما
دیکری بکارند در آن اثنا براق خان بن بیسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قبلا قاآن کشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

کردانید و بدار الملک جدّ خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه
را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه اورا اسیر و دستگیر کردانید
و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه و جوشن و جبه مبارک شاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانبش آسیبی نرسانید ذکر براق خان باتفاق
مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور
و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر بامی را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب
امیر الامرائی رسانیده امر وزارت را بمسعود بیک بلواج مفوض کردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت
و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر فراوان
جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و اذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان
بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چندروز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان
و ستین و ستمائه موافق قوئیل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود کفتار در بیان
بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر اذربایجان و عراق * در روضة الصفا مسطور است که چون براق بر خانان الوس جغتای
بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافرکیش در بلاد ما وراء النهر و ترکستان
شیوه ناستوده خویش پیش گرفته رعایا بیچاره پایمال رنج و عنا و دستخوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در پیهم
کشیده بجانب ختن تاختن کرد و گماشتهٔ قبلا قاآن را از آنجا گریزانیده دست بنهب و غارت برآورد و در آن ولایت مغولی بیضه‌ئی در رخنهٔ آشیانهٔ خطائی
بنظرش در آمده فی التقریب تیری بر آن زده درین اثنا هوا را از آنجا نازل گشته در چاه مستراح که در برابر آن آشیانه بود افتاد و مغولی با آن چاه فرو رفته
صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق شبی در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند ناگاه اسبان از چیزی رمیده
آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات
قوت دولتش انگاشتند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده
دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشت براق نیز بر تمام مستعد جنگ و پیکار شد و در کنار آب سیحون بنیاد حملهٔ
مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک
هلاک افتادند آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد ازین واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده
دو لشکر مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان جدید عروس فتح و نصرت را در کنار دید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز
کشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ما وراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه
این اندیشه از حیز قوه بفعل آید قپچاق اغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند
مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی کردانید تا از مقام غارت ما وراء النهر و عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و چنین
جمله مقرر گشت که قیدو براق را یراق لشکر دهد و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم
گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمائه موافق تیلان ئیل مسعود بیک بلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار
مخالصت و اتحاد کرده ضمناً تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید و مسعود بیک مصلح بعزمی لسان
عقیدت درست دلی چون طلایع مقبلان قومی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سر اسب
صبا رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا نوئینان
او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک

استیصال ۲

حاصل ۲

بیگ همچنان سوار جناب صاحبی را درکنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تویی نامت زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از اعمال
خود را قرینهٔ آصف برخیا می‌پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنا بر آنکه محل مقتضی بازخواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیگ ببارگاه
اباقاخان درآمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنا بر آنکه فهم او بحیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز آثار بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرموده
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیگ بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه‌ای در هیچ مرحله از حرکت باز نایستاد [?]
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیگ جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی [?] مسرع [?]
گردانید و وی را ارسال داشت [?] هیهات هیهات مسعود بیگ را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان تازه و یام [?]
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون از رود بار آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیگ عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که در حیطهٔ تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور می‌نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر رعایا از بلیهٔ چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیگ را هفت چوب زدند لیکن از نهب
و تاراج متقاعد گشت و قیدو خان قبچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمایید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنهٔ سبع و
ستین و ستمائه موافق ایت ییل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشته و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان
بجانب مخالفان نهضت فرموده و چون بخطهٔ ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوسته حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کرده
باتفاق متوجه جلکاء هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان بمعاونت براقیان بر میان
بسته بودند بهنگام فرصت عنان یکران بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشته براق یک کس را برسم جاسوسی بعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بسبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه درانداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربیجان زیر و زبر گشت و برملا نیز فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن
خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگران را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه
دیده و شنیده بود بازگفت و گفت حالا صحرا از جیب خیمه و خرگاه و مفروش ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار دیاری نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته هر غافل و جاهل برپای که کلانتران امرا ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند و رسم
تهنیت بجای آوردند نظم
سرافراز هر غافل جنگجوی بیامد بالفی پر از گفتگوی
که اقبالت ای شاه پاینده باد سپهرت چو ما بندگان بنده باد
نگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو
شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گزیده شد پادشاه زمین
القصه براق و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامیش اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامیش اباقاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریهٔ سکید [?] یا [?] رسید
فضای صحرا و بیابان را از لمعان اسلحهٔ سپاهیان عراق و آذربیجان مانند عرصهٔ آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد براق

سه سال [?] اسوده را لیتا ده کرده [?] هیچ و قطعه [?] و توانی نکرده جیان مستعجل راند که برید فلک از سرعت آن حرکت حیران اند باعتقاد صاحب ۳

را با امراء و لشکریان بجانب [?] نامزد کرده قراولان سپاه آذربیجان جاسوسان را گرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از [?] براق ۳

خان آمده سداعمال پدر در برکشیده کفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول و جلایر پای زبان بتسلی خاطر پادشاه کشاده در آن شب دل
بر تهیه اسباب جنگ بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکه سپهر را با سنه خطوط از مخروط سنا
سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس کوش کردون کر کردیده و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بخود بلرزیده و از غمام کمان سهام اجل بسان باران
نیسان باریدن کرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور
اغاز درخشیدن کرده از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران برجوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک
بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشورکشای از دست برد لشکر جغتای بکریزد اما سوبای بهادر همت بر دفع آن واقعه هایله
کماشته در آن حین از اسپ پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و
از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزی دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام
بخنجرکذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بمهر در کرد عالم و عالمیان کردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم
از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات
عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء النهر آورد و بعد از وصول بخارا نور توحید در دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان
غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج کرفتار کشته سلک جمعیتش از هم بکسیخت و مسعود بیک یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان کریخت
و براق نیز باستمداد مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت کذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربتی مسموم در کشید
رباعی در کردش این سپهر ناپیدا غور جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چو رسد بدور تو تن در ده با ساقی این بزم که دور است نه جور نقلست
که از براق خان چهار پسر ماند و بزرکترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از
سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک یلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بباد قتل و غارت بسوختند
و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار کریزپای اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه کرفتار
شدند در آن اثنا اق بیک ترکمان که کوتوال قلعه آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمه از وقایع مذکوره بعرض
داشت و کفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ راه داده متعرض خراسان می کردد مناسب آنست که حالا
که بسهولت تسخیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نماند اباقاخان را این سخن معقول افتاد و بیکی
بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت اق بیک باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل
عام نموده آتش در مدرسه مسعود بیک یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون اق
بیک سپاه غدر کار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نکذاشتند پنجاه هزار نفر از خردان و بزرکان را که باسیری کرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت
برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیکر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع
را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت ذکر نیکبی خان بعد از وقوع فراق براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت
قیدو خان نیکبی خان را که پسرزاده جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برکرفتند و چون نیکبی را روز
بدمرکی پیش آمد علم متابعت بوقاتیمور بن قداقی بن بوری بن مواتوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقاتیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا و
بروایتی دوه و جیجن نام داشت در ماوراء النهر و ترکستان پادشاه کردید و امیر الامرا و لشکرکش دوه امیر ایلچیکدای بن ایجل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت
نمود کفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان پادشاه الغ یورت جغتای یعنی تیمور قاآن دوا خان باتفاق قیدوخان
پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانکی از کافه امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر امیر ایلچیکدای خلقی کثیر در
ظل رایتش جمع آمده دوا القصه بعضی از شاهزادکان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند مکرر نسبت بجانب ایشان ایلغار کرده شبیخونها که همه

همت بر قدح اقداح دوستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورگوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دوا خان
آید و کورگوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و چون
قاآن بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند بر آشفته بعضی از امراء سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال
سپاه آورد و درین اثنا الوس بوقا و دوردقامی با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر بد و نیک سپاه جغتای اطلاع
داریم و نهایت شجاعت و را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر رزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور
قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته دو عارضه دست برد و از انحصار آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بجانب
آورند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقامی آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دوا خان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع
تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید
و داماد وش اسیر شد و دوا خان چون بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاد و پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب
آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورگوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را سیورغامیشی کرده بشرف رخصت ارزانی داشت
اما قبل از وصول او دوا خان کار کورگوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورگوز کورکان را بجانب اردوی شاهزاده
قیدو فرستاده بودیم و او در اثناء راه وفات یافته و بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه
روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دوای آن عارضه عاجز شد پسرش
کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد
آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداغی بن بوری بن منیوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده
ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان چون ایسنبوقا
در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن ارکتیمور بن بوقا تیمور
بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه جرار از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهرها و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای
ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند
و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان
تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نوکر جان
از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی
خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر زخم تیری جان گزای بآن بهادر زده آب را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور آن زمان
از عقب خراسانیان همی تاختند و پر نیل گرفته مردمی انداختند و کبک خان میخواست که در ظلام لیل عنان باز کشد اما شاهزاده یسور مانع آمده
گفت بیت چو پیروز گشتی مشو دستگیر مکن بسته بر خصم راه گریز بنابر آن کبک خان ترک تکامیشی سپاه گریختگان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را
زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق
و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و یسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته سیورغامیش
و التفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید ذکر کبک خان بن
دوا خان ٭ باتفاق مورخان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی
و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شد
در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس

روی بحاذر ما نها آورده گفت بیدانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کپک خان فرمود که مظلومی چند بوده اند آنها که همت
بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرده ازوی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص سر از صدد
رجوع نموده سر از صده دست در دهن زده و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بوده آن جماعت ایشان را کشته اند و مال ایشان برده و بعضی از آن اموال موجود است فی الحال کپک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان
داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هرکس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آن جماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کپک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد بیت عدل بی کران غایت انصاف و داد استخوان مردگان را داد و در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه بسبب
حلول اجل طبیعی کپک کلنک و لال گشته برادرانش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاک غنودند
پادشاهی الوس جغتای خانی برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهرهٔ دولت خانی
را بگلگونهٔ سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین
اسلام فائز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی بی پایان نمودند نظم چو از نور دل شمع دین برفروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بکیش بدین بدین شاه بیدار کو بیش آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالما
غانما بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ییل برادرزادهٔ ترمشیرین خان بن بوران بن دوا تیمور بن دوا خان که جمال
حالش بحلیهٔ اسلام تزیین نداشت از آنجهت لشکر بماوراءالنهر کشیده در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بمرتبهٔ شهادت رسانید و بوزان
اگرچه در الوس جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را به تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین
خان در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمایه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوزان بجای
وی متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش ییسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و ییسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود چنانچه
هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن برادر جنکشی تو گفته بودی بنا بر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش
باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامهٔ قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان
و قاچار نویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چندگاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان
بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بدفع مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت او الوس جغتای معمور ساخت نظم
جهاندار شاهی که از عدل او درآمد گرآب دولت بجو خللهای پیشین تدارک نمود شب فتنه را عهد او صبح بود ذکر قزان سلطان خان قزان
سلطان ولد یسور بن اوکتیمور بن ابوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بوده او در شهور سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ییل بر تخت سلطنت
صعود نموده لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان را برانداخت و از هر کس اندک جرمی در وجود آمد مصراع مطمورهٔ خاک منزلش
ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش میبودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند
و مهابتش بمثابه که مقربان و ایلچیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می آوردند و نذر و صدقات
بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیهٔ اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت موافقت نمودند
و امیر قزغن بسالی سرای اعسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین جاده آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرد در شهور سنهٔ ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریهٔ دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان دارو گیر تیری بچشم امیر قزغن رسید سلطان قزان
را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرده از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش روی بچراگاه عدم
آوردند و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه
روی نموده درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بمفارق بازماندگان قزان

قزان سلطان مبسوطاً کرده اید و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس چغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بوده
بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش باوکدای قاآن میرسید بخانی الوس چغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان
بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان را در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت او امیر قزغن بساط
عدل و کرم گسترده بدانه انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنه ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حباله نکاح داشت
نسبت بامیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از
مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردیده در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و بمقام بازگشته علم
عهد و وفا برافراخت آنگاه امیرزاده عبدالله قائم مقام پدر شده سمرقند را دار الملک خود گردانید و بنا بر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت
او را بقتل رسانید تیمورشاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنا بر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر ییسون تیمور بن ابوکان
بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد ایسونتکا بن قراچار
نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشتند تیمورشاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمورشاه
و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند امیر بیان سلدوز دیار ماوراء النهر را بحیز تسخیر درآورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید چون او مردی سلیم نفس کم آزار
بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراطی مینمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی
بدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بودند لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین
بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته در صدد آن بودند که ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند ذکر تغلق تیمور
خان بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایلچی خواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراء النهر بسمع او رسید
همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرای سرکش را بحیز اطاعت درآورد
و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره
پایمال فتنه شدند بنا بر آن تغلق تیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل
رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر بازداشت و رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت
پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دوغلات رشته حیاتش را
از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد بن پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بگذرا
نید خیال استقلال نمود و این معنی بر امیر حسین ظاهر شد او را گرفته در آب چکا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین
نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت
امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس چغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قائم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنه ست و ثمانمائه در بعضی
از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی ذکر طبقه از اولاد
چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند طائفه از چنگیز خانیان
که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده و هشت کس دیگر اختیار
و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان روا می پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است
و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت :

براو خواتین منکوقاآن فی شهر ذیحجه سنه ثلث وخمسین وستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنهٔ ثمان
وخمسین وسبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و پس زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد
وهو الموفق والمعین گفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران
شهریاران مالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی
خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست بایجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و بایجو بعد از وصول
بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و بهمان ایام قاضی القضاة شمس
الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابران
منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهدهٔ جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت
قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت ز توران گذر کن بایران خرام برادر
بخورشید رخشنده نام و باید که بهمین جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری
و ملاحظهٔ رسوم و یاسای چنگیز خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر که تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت
بر روی او و عیال و اطفال و اقربایش بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان او را
بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با خمس لشکر چنگیز خان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی وخمسین
وستمائه موافق اودئیل از اردوی قاآن بقشلوق خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار
خانه از منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنهٔ ثلاث و
خمسین وستمائه موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیگ یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود بترتیب
اسباب طوی قیام نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر دلکش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون
و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس
موکب گردون اساس باهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التماس می شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی
اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجهٔ مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار هنگام ظهور
سپاه ریاحین از مرغزار شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد و ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و پسر خود کرای
ملک و احمد بیتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را موخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان
براه رسید کیبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی
دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعهٔ سرتخت بود رفت
و بعد از ادای پیغام ناصر الدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان
رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده
سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید
رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه
سمت تیسیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست وخمسین وستمائه بدار الخلافه در آمد امراء و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که
سعید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما مهمان آنچه در دست تست بما رسد و در خور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده
دو هزار جامهٔ نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف زر و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد و

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و با خلیفه گفت که اموال ظاهر تو و بغداد یاجی در مصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از شمشهای طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم آه سرد برکشید و از خونابه دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم باتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بنابر حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمد و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع بر داشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکوخان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باستقلال بغداد را بعلی بهادر که نخست او بباروی بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با ابن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پا بر کنار ابن عمران نهاده و شرایط دلکی بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت ازوی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس درنوردیدند و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و وقتی که هلاکوخان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایند شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع را که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این سخن بعدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر کلان کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از تیغ غصه بیمار گشته در همان چند روز در گذشت

ذکر مراجعت هلاکوخان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام ※ چون خاطر ایلخان از فتح بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لؤلؤ که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

نموده ۲
ازوی ۲
غنایم ۲

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی اتابک مقرر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنابر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول
الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکوخان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام
آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر
داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بر وفق مدعا باز گردانیدند
بنابر آن هلاکوخان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از یورش معاف داشتیم اما
باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را
بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید پسر خود یشموت را با طایفه
از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاده و بنفس خویش
بر رها رفته و آن بلده را بالصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمده آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشد آنگاه
بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود و دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی از باب
العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده ضیاع و محقر
را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت
و اهل آنجا بمحاصره و محاربه کرده کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض
مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را التسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکوخان قیام
می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکوخان فرمان
داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بود آنگاه
ایلخان فخر الدین ساقی را بحکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان
داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا
در صحبت طایفه از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیوقا نویان را بضبط دار الملک
شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص
یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیوقا بفراغ بال در
دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز در برش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را بر انداخت و ذکر
سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء
مغولان پرخشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشموت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده
روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد
که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد در الخست با مان مطمئن گردانیدید و آخر الامر
همه را بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم از این حصار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام به یشموت
رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه
موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت
دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته منتظر سپاه لشکر تاتار شدند و از جانبین
عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی

جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میگردانیدند که داستان شجاعت رستم و دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگ او رخنه در بنا
زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیق بدر الدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشادند و هر دو سنگ در فضای هوا بهم بازخورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از قوت بازو از گوشت ضعفای بنی نوع تغذی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد
صعلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیو نویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دو
گردن بسته بیارد و سایر مردم را بتیغ کین بگذراند و ارقیو بشهر درآمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بر آن نوع دیدند بر بام خانه
برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا درگذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا بستان سان برابر با ویران کردند روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدر الدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید و از این جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایه روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دید آنگاه با هزار سوار بمقر عز خود مراجعت نمود تا خزاین
و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امراء آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست برد بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنای عیش و نوش اشتغال می نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوشش رسید لاجرم از آمدن
سنداغو خبر یافته دروازها بربست و ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکمان را که در شهر بودند بال عیش خوشنود ساخت و سنداغو
آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ
دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر
غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو برد سنداغو بمعنی آن اطلاع یافته ظفر دانسته علی الفور
یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده به سه قسم منقسم شدند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر

برد و سند اغو

شام بیکبار دیده بر ناحیه باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب
جنیبه چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد
سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بغداد بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر بر سبیل استقبال از دروازه
بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو
فرستاده امان طلبید و سنداغو ملتمس شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو خان
چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اندام او را در دنبه گرفته در روی پیچیده برسن محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی
میدادند و پس از چند روز آن دنبها متعفن و کرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند و هر نیمه او را بر یک جانب رودخانه بیاویختند لا مرد لقضاء الله
ولا معقب لحکمه گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر بزرگتر خود در باب تمشیت مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود و خود را از هلاکو خان بزرگتر میدانست پیوسته بهر گونه
تحکمات مشوش اوقاتش گشته بروی تفوق می جست هلاکو ازین معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه اقامت و من اینجا آقا از سر طریق
عنف مسلوک داشته و همواره هر تحکمات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعده بیگانگی تبدیل خواهم داد و این سخن بسمع برکه خان رسیده برآشفت
و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای مدد فرماید
داد خون بیگناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود
متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکر کش او بود و با توتار قرابتی
داشت با سی هزار سوار در مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ستمائه و ستین از آلاتاق در حرکت آمده شیرامون
نویان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه بر وی تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران
ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را مرد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در ذی حجه مذکور در یک
فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زد و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی کوچ کرده
عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شیروان رسیده گروهی از مردم باغی بر زبر دربند دیده لشکریان
ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند
و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح
استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل اوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم
سپاهی سپاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست
در آغوش کرده بنای و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن زمین دشت پیدا
گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایلخانیه ترک محاربه کرده
بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا
یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام
برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اودییل
روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد آن دوا موجب غشی شده مرض بسکته انجامید و
در آن لیالی ذو ذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذو ذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود فرمود و امرا و ارکان

قبچاق
نوقای

قبچاق
گذشتند
لاجرم
شیروان

و ارکان دولت جهة مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر با نواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت
جدائی متألم نگردد و زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که بهمت بر امثال این افعال بیحاصل می‌گماشتند و آن را سبب مسرت و حضور
اموات خود می‌پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مراغه بر شستان که شد کرد تقدیر از ل نوبت او را آخر حال
بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بوده و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال
و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقا خان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از کوبلی خاتون بنت تورالچی کورکان
از قبیلهٔ اویرات سیم یشموت که مادرش قتائی بود و بو قاجین ایکچی نام چهارم تکسین که از قوتوی خاتون از قنقرات در وجود آمده بود و در خورد سالی
بعلت استسقا متوجه عالم انتقال نموده پنجم طرقای مادرش نیز ختائی بود و بورقچین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم
تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ایرقاق ایکچی بود دختر تنکز کورکان نهم قنقرتای که مادرش کنیزک ختائیه بود نام
او اجیجه ایکچی دهم بیسودار که مادر او سحین بود از قوم کورلوت یازدهم منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون بود دختر تورالچی کورکان دوازدهم هولاجو
که مادرش ایل ایجاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شباوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغا تیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت
و ازین جمله اباقا خان و تکودار بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزرا و عمال آن سالک**
مسالک طریق جهانبانی چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر حل بعضی
از اشکال اقلیدس می‌گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایهٔ سریر
سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببنای رصد بپردازد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشهٔ آن کار روزگار
میگذرانید تا آنکه آوازهٔ فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می‌فرستاد با وی گفت که چون
قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون در خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش
رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و بنا زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین
مراغهٔ تبریز را جهة بنا رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود
طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشتهٔ رفیع به بنا رصد خانه اشتغال نمود و مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل
و دوایر موهومه و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بروجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبهٔ قبه بالای سطح عتبه می‌افتاد و درج
و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کرهٔ زمین و تقسیم ربع مسکون
بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد و هیأت جزایر و بحار جیحون و شن و سیر بهن کرده بدیکیم هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطهٔ اختلاف حرکت اوج آفتاب میان
زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی رسید و اجل
موعود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آله تاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران
و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت
نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیهٔ پسر بزرگتر خویش اباقا خان مشاهده نمود زمام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را
تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع فرمود
و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهدهٔ امیر تودان کرده مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق
بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم سنهٔ احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شاهران جمعی از
مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو بپرسش
آن رعو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوهٔ اصحاب قلم و ملاذ ارباب

یشموت

ارباب کمال بخواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشا
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ خاو یان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و آبا عن جدّ مناصب
بلند و متقلد مراتب ارجمند بودند نامدارش که ایضاً شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی و الاثر
درگذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق
درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین متین و تقویت
شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ نشست
و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت درباره آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود
و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مأمور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شگفته گردید
امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایذاء فضلا و قصد جفای علما
بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در برآمد جفا را لخت محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد
رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود به نهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده
زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری
فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات
نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون برادر را در سبقت گرفته در صنوف علوم با بهره در فنون
دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در
زمان اباقاخان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط
ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفحهٔ تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر انقطاع اساس دولت و انخفاض
لوای حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جمله مواهب سنیه و عطایای جلیه
که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتأخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة و الدین الطوسی در آن عهد
و با وی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن و خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده بود بنا بر آن
بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت
ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب
خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالی مقدار گشاده
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات نموده از این
اندیشه غافل نباید بود و این بزرگ را خوار نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و وقتی که نزد علاء الدین محمد
بقلعهٔ الموت یا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده با وسپرد بنابر آن آن علامهٔ زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت
آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک

در سلک خواص و مقربان منتظم شده بنا برآنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکوخان را بر آن داشت که بصوب بغداد
لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان بد انجام انجامید که سابقاً مذکور گردید از جملهٔ مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در
حکمت و هیئت و اوصاف الاشراف در سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامهٔ ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور
علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامهٔ پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او
مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه بروز هیژدهم درگذشت در بغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود
که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطر فشان جهت او آغاز حفر قبر کردند ناگاه
سردابهٔ کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف
وصیت پدر او را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود
و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود و العلم عند الله المعبود و یکی از افاضل آن
زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکوخان بر بغداد در مصاحبت
سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر
ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه نه از آن داشت قضا
مرگ وی اندر تاخیر که بر بد اجلش می نتواند تعجیل لیک در تیه ضلالت نخیان گم گشتست که بصد سال برد ره بسر شرع زائیل و مضمون این قطعه
در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و هم در آن نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثیر درگذشت
و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصهٔ گیتی عدیل و بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات
اصول بمقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشهٔ خزیده و نیم روز
خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نواهای روح افزای اصلاً در مغولان بی سر و پا
تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمهٔ از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان
آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه
صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه ملازمت آستان وزارت آشیان
شتافت و زبدهٔ صافی ضمیر و لدارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات تصنیف رسالهٔ شرفیه
و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد
عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات وحشت آمیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن خلیفه تردد
پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا و یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک
ازین حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بجز تزلزل آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان
پیش ازین کشته اند نه آفتاب منکسف شده و نه منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا ستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور
نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه بیستم محرم سنه احدی و ستین و ستمائه حسام الدین بتیغ مغولان بخشم و کین کشته شد
و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از افضلای زمان گوی مسابقت
می ربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمرافقت طلبید تا در آن باب شرایط استعداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را
در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت
عین و جامع الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محی الدین اخلاطی نیز با هلاکوخان

کشف

معاصر بوده‌اند و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نموده و دیگری از جملهٔ فضلاء زمان هلاکو خان صدر الدین ساوجی است و او بجودت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی بیست و کتاب را بیک خواندن یاد می‌گرفت و در زمان هلاکو خان بسبب تهمتی کشته شربت شهادت چشید حسنا در علم عروض و قوافی از جملهٔ منظومات اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بوده و در رصد علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب السبق می‌ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور ذکر اباقاخان بن هلاکو خان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجهان جاوید شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت و در روز دهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسیده و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق اودیل باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع چغان ناور از حدود فراهان بر سریر جهانبانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضهٔ اختیار سونجاق نویان نهاده حکومت ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان بر خواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین عطا ملک همان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسیده هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفته بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراه بر وجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب بسی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکور او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و بغداد رفته در همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایات مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش تکودار بن هلاکو پادشاهی نمود ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلدهٔ اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بربست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران بشکست و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعدهٔ چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی بی تحاشی صغیر و کبیر چه رسد خاندانها بر باد داده

در شام مقیم بوده — اتفاق — بسیم — اغول را — عشرین

داده مال و جان مسلمانان را مباح و منشور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شبی یک لحظه بر بستر استراحت
می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودندی که آیا امروز از چنبر قهر او چه تدبیر نجات توان یافت
و باز شرار خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت و دزدان و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق
تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث
و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگر چه چیزی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش دست بدان جانب دراز
نمیکردندی محافظت محلات و اسواق اصفهان بداروغه و سپهسالاران مفوض گردانیدی و دکانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین
را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهاء آن بجا
گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده
روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید همان ساعت عسس از درهمان دکان مصلوب کرد نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت
نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری بتحقیق تمام نیک پی بشرایط احتیاط
بجا می آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس متعهد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان حرمش حصار حرم اطراف و جوانب اسواق
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش تغلب کرده عمل حواس ظاهری او را از اعمال معهود
معزول می داشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار اجتناب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید چادر سیاه
شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمود شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند
این عزیز که بمقتضی لوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهت آنست که نیک پی را که در نیمه
شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و خبر نرسید که در این وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش
خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال
داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نموده وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرستاد اما خواجه بهاء الدین
اصلا متنبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت مصراع پند پدر مانع نشد سودای مادرزاد را آخر الامر بر دستی روزگار در استرداد
مواهب خویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش بثلثین
نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز افتاب بیخ سار راحت سوز فغان ز گردش این چرخ جان فکار جور سرشت
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت باضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرمودی و هرگز در باب تعظیم فضلا و علما
و علما دقیقه مهمل و نامرعی نمیگذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بهشت آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط
صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین با افاضل تا ماساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال
و استکشاف احوال تغافل نمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمد ای فلک هندو بیت بازار زمانه را بها یکمو بیت تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی
شان ابرو بیت گفتار در بیان حصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین
محمد بحضیض وبال در گلشن سپهر مهر کل دولت بدست کدا افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش شکست و در عشرتخانه عالم پیمانه پیمانه اقبال
بکام که رسید که از دور دهر خمار در دلش نخست مثنوی سر سبز نگشت بوستانی کز باد نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست از جای کآخر برسے

نخورد بر پای هر باز زمانه را بنیاد نیست * هر شمع مراد را که افروخت * در دهر کجاست صبح گاهی کش نیست ز پی شب سیاهی * مؤید این مقال صورت
حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقا خان چند سال بکمال استقلال بسرانجام
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقرب مجد الملک یزدی بمقتضای تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب
نکبت بر روی روزگار برادرش خواجه عطا ملک بر گشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود در سلک وزرا و کلان یزد
انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار
کرده چون او را العنایت در شست خوبی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد تبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی
در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد
و علت شد لقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و بضاد و حرمان بنو رکار رسیکه را نید و نزد امرا تردد نموده بساط
معرفت مستحکم میگردانید در اثنای آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقا خان رسانید که مجد الدین اثیر
که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنا بر اشارت و استصواب مخدوم با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان
مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذا بسیار نمودند تا
بمدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین بغیر ثنای پادشاه و دعای صاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عناد
مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را مامور ضبط اموال سیواس کرده مبلغی کرامند تردد می فرستاد مجد الملک بنا بر آنکه همچنان بهتانی گفته
بود و مجدد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقا خان
متوجه خراسان گشته بقرقین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فائز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه
صاحب دیوان است که بسبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد
و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک فرمانفرمای الاقتدار تاج مرصع جهه خویش ترتیب داده و اگر خان یکی بستان مرا
بتربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قریب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر
و کلاه و رمه قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنا بر آنکه دانسته که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال
سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریق رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقا خان
بر زبان آورد که حالا با فشای این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب
دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج
و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک خرابی
و آبادانی هر دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطرنشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف
جمع و خرج قلم رو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام
پایزه سر شیر که پیش از این هیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروی افتاد تسلیم
صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و باد پایان شامی و حجازی سوار ساخت
و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه آسمان و ایوان کیوان بر افراخت جهه استحضار و کلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بود ایلچیان
تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آن جناب روان فرمود رباعی در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

خصمی تو بس تو کیت خواهم کردن   یا سرخ کنم روی بدان یا گردن   چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید
رباعی ای غور بر تو چون نشاید بردن   پس غصه روزگار باید خوردن   این کار که پای در میانش داری   هم سرخ کنی روی بدان هم گردن القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته بیدا و کوح
وادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزئین گرفت بیشتر از پیشتر در باره تو عاطفت بظهور رسانید و ضبط اموال تجمیع ممالک
محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع
افتاده بشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب و امهال دانسته بتلقین
ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و هدایت فصیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور
نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا گستر را انکار بود که تواند انگاشت سرانه در دولت ابد پیوند
من و برادر و فرزند بسته ایم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت
صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف ماست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آناء و عبید نواله از خوان انعام پادشاه است
و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب با آن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان هرچه
بود مراد تو هست مراد من همان   هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و
اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بسیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید بیت تا جام اجل در ندهد ساقی
عمر   دست من و دامان تو تا باقی عمر   اباقاخان بحسن دوان چون این سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار
از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه در باره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر آورده بایفاء نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف
و جوانب فرستاد و آنچه بد عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که در آن باب ببرادر خود عطا ملک نوشته مصدر باین آیه ساخت که یا لیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن   کاندر دل شکست
من جز دوست نمی گنجد   و در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هرچند از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت
اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد جناب صاحبی جد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک نزدیک را احضار فرموده فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی
یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرود تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه
آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای
مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود
و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان
گفت این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که
اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار دوزخیم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شأن صاحب آصف نشان
چندان تاثیر نمیکند در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطا ملک سعی نمودن گرفت و نایبان مجد الدین اثیر را بمرافقت او در برابر صاحب
علاء الدین آمده تقریر کردند و فرمان اباقاخان بآخذ و قید عطا ملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی آن مهم مشاهده نمود برادر
پیغام داد که هرچه معتمدان گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

سعید تومان مستقبل شد که فرود آورد و مع ذلک معاندان غرض نکشند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال در کردند و بغداد میکردانیدند
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها تسلیم نمود و اعدا بعجز و مطالبه اکتفا نکرده صاحب
بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم کردانیدند و یکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود
مجد الملک از غایت احتیاط و اعتبار کس بیغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را باردو آرند و محصلان او را بابند گران همراه داشته متوجه
گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا
مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست بر لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع
آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائة بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و
در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر
مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بستم ماه مذکور فی الحال خفتی احساس فرمود و بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او
آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان انرا پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و بهمان زمان مرغ روحش قفص قالب تهی
ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن هلاکو
بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند
ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفا الازهم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی
با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نموده در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بولد دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر خوابی که
دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و بمقتضی
همت عالی نهمت بر اداء وظائف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائة
اتفاق افتاد و انجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته
متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائة
انجناب را پسری متولد شده آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و اعظام از لارنده بقونیه
رفته در آن شهر وفات یافت و بهمان روز این معنی در ترمذ بسید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا
جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس
جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائة روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بروی نماز کرد و از مولانا جلال الدین
رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه
اثنی عشر و سبعمائة بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان
ولد را نیز بروزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان و یکی جامع سعادات دنیوی
و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در
نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سبی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة
الکتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگر از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان
قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری شیخ

شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده عظیم میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می‌بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی‌بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاکباز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و
از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاهد صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله
منظومات بلاغت آیات شیخ اوحد الدین است و از آنجمله دیگری شیخ عز الدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض مصری است
و از جملهٔ علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامهٔ شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی
بود و در فضل و کمال بدرجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکوخان درآمد و ایلخان بنابر آنکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده و در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد نا تمام نمی‌ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته
گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
همچنین مغول نا اعتقادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می‌آوردم از جملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات دقایق آن کتاب افادت
انتساب بر السنهٔ اطبای عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود
و او در سنهٔ اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلیست که در آن قصیده مندرج گردانید نظم بدیدم خود سر و صلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو جز
سرکشی کاری نیاید ز ما جز خوی نرم و سازگاری و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطنی اسم محله ایست
از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور
از منظومات اوست که رباعی ای زر تو ئی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بهمه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی دیگری از شعرای زمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آیات
بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه درست لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم می یار چراغ وار
گیرم و دیگری از شعرای آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظرافت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها ستدی کشورت از هیچ منی وادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می‌باخت در آن اثنا بزبان
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی مشتاقم که باهما
زمیگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر واو سرآمد افاضل زمان خود بوده در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود و نقل است که
در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر
باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذهٔ مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان
اباقا خان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند
قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید انوری جمعی ز نافدان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند از ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند
بحث در سخن لقبیان بنظم تا خود که سفته به درر دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایه برتر ز شاعری
از آب فاریاب یکی عنصر اداد در خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزیدند نظر شان بداوری در کان طبع آنچه بجستم گران گران در قعر بحر آن
چو نمودم شناوری شعری یکی برآمد چون دُر شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه سرآمد جنس نظم با طرز
انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او خاصه که شاگردی مدح گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است
خوش مذاق کی بد بود بجا صیت از قند عسکری بیدار چه سبز و نغز و لطیف است و آبدار چون در چمن بجلوه کند سرو عرعری
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند بهی با گل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زام
این نتیجه منتسب از ضرجب در خاو عین و دال ز بحر بمپری دو یکی از آنجمله **امامی هروی است** و هو ابو عبدالله محمد بن
ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بوده در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات
اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذوری بنی حقیقت چو بنگری تمیز را ز مهر تناسب درین دو طور نیست
احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است و آن سحر آن شمع و آن چراغ این ماه و آن ستاره این حور و آن پری

ذکر تکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنهٔ احدی و ثمانین
و ستمائه باتفاق اعاظم امرا تکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان
برگشاد و چون او معتقد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود نقش تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را بدستور
معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داده مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ
کمال الدین عبدالرحمن الرافعی را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکارکنان آن جناب مفوض
گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب مهمات سبیل بیت الله الحرام تاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اهتمام بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت
انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امراء کافر کیش
نبود برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بالکلیه از اقوال ایمان
و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرای مفسد را سیاستها

بیا بیار رسانیده پشت فقفور بای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ فقفور بای بحکم ارغون خان بن
اباقا خان فی شهور سنه ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود و مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود **گفتار در بیان نجات یافتن صاحب**
علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آیین چون سلطان احمد بتائید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از
اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطاملک را
باز آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد
در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را
بزهر هلاک ساخت و چون میداند که من بر آن سر وقوف یافته‌ام قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بنابر آنکه مجد الملک او را از منصب
خزینه‌داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند
و یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقا خان بجز از علاء الدین عطاملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلا رسانید که هر نعمتی که مرا درین
مدت ملازمت یافته‌ام از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قربانیهای ایثار میکنم و اشارت شد تا آن اموال که یاد کرده بوده
حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بر بودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام بپرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
در اثنا از میان امتعه و اقمشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامفهوم بر آن نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می‌باشند
از آن نوشته خایف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را بشستند
غساله آنرا مجد الملک بیاشامد تا نتیجهٔ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود و چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن
که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتی است و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست آباسونجاق نویان
بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغه نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک
راضی شد آنگاه او را با ملازمان خواجه علاء الدین عطاملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب
کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و
انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدبّر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار عقوبات
مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه بار دیگر عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار گرداند فرصت فوت
نباید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه ز دانش بود فسوس و درنگ آنگاه اعوان
صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا او را بمملکتی فرستادند و
قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را
بشیراز و دستش بعراق بردند یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق دستش برسید لیک دستش برسید
نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرده رباعی
روزی دو سه سرور شدی و پیر شدی چون بندهٔ ملک و مال و توقیر شدی اعضا تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بیکدفعه جهانگیر شدی القصه
چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطاملک هر چند با خود
مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه
و عوارف خسروانه او را از ورطهٔ غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی‌محابا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد
با سر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده باو عنایت نموده از بنیاد برانداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت
فتوت روا نمیدید و منع آن نیامد بنابر آن از اشتغال قبول آن خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند تمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاک انداخت
و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم مراسم تعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک خفا از سال
تاریخش خبر داد **گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون** در آن ایام
که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ
بعضی از شاهزادگان و امرای ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده قنغرتای نوین را
منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت
و الیناق مبانی عهد و میثاق را بتغلیظ ایمان استحکام داد و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام باز گشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
و صاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق
گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوجک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتعال نایرهٔ غضب
اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و
ضیاع و عقار هر چه در قبضهٔ تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد هر وقت فرمان شود و هر گاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد
بی مجال تاخیر و اهمال بسپارد و اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده بتکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ
کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و برسول نامه مطلق التفات
نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستانهٔ ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پردهٔ پوشش
در گذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را
از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشته عراقیان هراسان گشته هر کس
از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده باز گذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد حرکت [illegible]
و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد [illegible]
گشت و بسرعت تندباد دواعی فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پدر را از قبضهٔ اقتدار عم نامدار
بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز درین فکرت جانسوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار
محل جلوس سلطانی را شایسته هر آینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر
این التماس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقا و اینی تابد و الا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد و تاج ترگ قبا جوشن
دل نهاده بمرگ سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و مملکت ابوی ارغون خطهٔ خراسانست
و ما از روی شفقت آن ولایت را با او مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که بنعمتی دیگر اضافه نماییم باید که بقوریلتای حاضر شود تا التماس او

او در جواب اجابت یابد و اگر بخود بابد در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بجانب خراسان روانه
و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. ایلچی بازگشته امرا و قراوناس که در ملازمت ارغون میرزو بودند متوهم و خائف شدند و ابواب صلح و صلاح
از جانبین مسدود گشت و اختلال احوال زیاده و تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده
بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف‌شکن
در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غرهٔ صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای
آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق
و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعهٔ کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار
سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پایان آمد الیناق ایلچی
خنگ پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد آمد
و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان بآستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی در بار شاهزاده سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بار داد و او را در
آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت تسکین برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار
کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت
سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردو و حیات شاهزاده
ارغون معین ساخت بیت بجز آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از غایت خفت طیش بخیال عشرت
و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان امیر سن مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رغبت تقرب داشت صحبت
شاهزادگان و امرا انگاشت که احمد الوس چنگیزخان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان
تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را انجانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که
ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد
این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شهر دهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون
خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود
که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان
جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاختند او را در پشته خانه خفته یافتند و میر علی تمغاچی از ملازمان
بوقا سر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان و دشت محشر در فرح روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل
افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشتند یکی از آن جماعت بر مرکب فرا سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که
چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثهٔ شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض
رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد
امرا و سرداران و اینچیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت
کامی ز کامی دور می‌ماند ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان
گردید و بعد از آنکه ارغون از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح
صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده
زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبهٔ جهانبانی گویان ساختند و بوقا جازه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گریخته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز نهمت در هوای صید نوکران آن پادشاه
بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید
توقی خاتون گفت انسب آنست که درین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت
روی می نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بوده هرکس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان
میراند و صباحی قرابوقا و توشیکو نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهة سرانجام اردو و احتیاج لشکر عزیمت این جانب کردیم شخصی از
اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی
برداشته اند و همت عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء
بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و توشیکو سلطان احمد را
دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که چون پادشاه دشمن مغلوب را
ببیند دست و پای افشاندند لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در امرا نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لوای عشرت
برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده
بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقور بای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمائه پشت او را بقصاص پدر خود که اهل اسلام شکستند قطعه سپهر عدل نکو و امشتری
دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست و لیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از
احمد خان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قورقوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر
ارغون خان بن اباقا خان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود
که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد دوبار دیگر
خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الاولی
سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در منزل آب شور از حدود بوز یغاج بر تخت خانی نشاندند ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور
گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان اغانی قیام نموده بیت گهی بربط
زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان را
از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ریاحین
زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده
بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر
شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بر مرتبت تربیت
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت
سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود گفتار در
ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون
خان چون صاحب سعید در حاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان وکشته

و کشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را به بلاد هند رساند اگر چند روزی
از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده به ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را از این غرقاب فنا بساحل نجات توان
انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته ایذا و عذاب بتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال
گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام مشیب رسانیده اگر سپهر بد مهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که لمعه
متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بند و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه
عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه
ناکرده بنده در گذرد مصرع ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع والا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه
و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر حماری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی
که ارغون خان باتفاق آقا و اینی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون
خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایا
ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف
صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت نمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده
در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت
و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح
انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود
وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد چون بهرگاه متمکن گردد تو را
نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری در بگذاری و دست یابد بتو
سود نکند ندامت و غمخواری بنا بر علی هذا بوقا در خلوت زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشید
و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهر داده از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر در فنای وزیر بدگوهر
قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش بر برون آر بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را موقوف بر غوار ندو امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گماشتند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند
و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بی نوایان و مسکینان را چون دل [illegible] جهة شکسته اند خواجه
شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب اغراض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشه غدر
و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان
و فصاحت بیان هیچ فایده نداد مصرع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند
خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دوگانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این
آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق
فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت مصرع هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع
اهر بتیغ جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز بعد شربت چشانید نظم
تیغی کشید بر همه این چرخ گوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را سهلست خوب و زشت اگر نرم
یا درشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرّات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر آن توجه در
امور خیر مصروف میگردید یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره
گیسو ببرید شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آنخواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک
نظم کشید قطعه نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانهٔ اهر ز دست
ظلم ز ارغون بی اختیار بجبر ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آنواقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت
یافت در صحرای نوشهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو
در دنیا مشو بد را معامل که دارد در تریاق نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بحسب تحلیه بوقا در حکومت تمامت ممالک ایلخانی استقلال تمام
یافته ارغون خان او را چینکسانگ لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب نماید در ریغو غیر پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغا او حکام
یرلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا چینکسانگ فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک
و دولت بر نهج عدالت ید بیضا می نمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از ساربانان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت و دکان دار بمقتضای
عادت جبلّی خود در مقام مناقشه آمده ساربان مشتی بر وی زد و بزاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا آن بنده را
بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم بر محقرات افعال مواخذه نمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلاک مهام
جمهور از هم گسیخته ضبط ممالک بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند و بعض
رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جهة لطف و عنایت ارغون کلیه
تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتظر فرصت میبودند و در خلال
این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چینکسانگ داده
بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که لقبش صفی الدوله هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان
ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و باترک و تازیک هر بلاد و بار آغاز اختلاط و انبساط
کرده بهمه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمّال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود دران اثنا جمعی از هم‌کیشان او
که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطهٔ بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده
و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با خذ علوفه و انعام معتاد هم بارگاه سپهر احتشام مبادرت نمینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت
بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه
اختیار کرد ع نیست هر شکست و بدی که در شمار است تا در نگری صلاح کار است و بحسب اتفاق بعد از آن اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه
شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از آن مرض بهبودی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع
ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف
نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطهٔ بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او بقبضه
تصرف در می آرند و جهة خزانهٔ عامرهٔ پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آنروز که برادر اوست در خطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدّی بر روی رعیت
گشاده و در ولایت صورت عدل و رفاهیت نمانده و نیز هم اهل هنر در کم و کاست افتاده و بظلم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم
او عالم بفریاد و بیخ و خ از ناله بیداد دوش آهنگ ز بارش قامت مظلوم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و جمال
سنکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمّال و استخراج وجوه دیوانی و دفع و رفع بیراهی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار
الیهما در اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورد و بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بی‌قیاس بنظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
وخرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعدالدوله بار دیگر به بغداد رفته از هرجه که توانست خزانه باضعاف کرت اولی بهم رسانید در قفقور لیکث که حالا بلده سلطانیه
در آن موضع است تقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال همین مقدار مال را از دو تومان از محاصلات بغداد میبرده و بدین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعدالدوله درجه اعلی یافت و اردوقیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعدالدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و ملکت را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت در رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاچار نویان و اردوقیا و جوشی را به منصب امارت معین
دارند و سعدالدوله را وزیر و حاکم ملک و مال ساخته بی استصواب او امرا سخنی موقوف عرض نرسانند اما سعدالدوله هروقت و هرجا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بی مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعدالدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوات نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغانکو یان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین نامحصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نائب طغاچار نویان بود و جهت آنکه بوقا از وی بقایا و اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را به وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغای بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنابر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان مقرران صد و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهانه وجع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و ارغون خان بیمارپرسی او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنابراین بدخاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابر سخن اهل حسد
از من برنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند به تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور به استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من تکفل امر سلطنت را از خار تعرض معاندان صافی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تأمل کرد بعد از آن ایلچی را گفت که مرا بسخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی آن جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با خطها بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشد تا مهم ارغون را منفصل سازیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بر وی کار سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب
اردو روانه شد اما در شب موعود در رسید و صباح روز دیگر بملازمت ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و خطهای ایشان بود بوی نمود ارغون برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان انداجی
و طولدای و طوغان بالشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی الجای خاتون گریخت امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند

اردو

ذکر سلطنت ارغون خان

و در روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس حمله آورد و قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بعقوبت رسید و بر حسب تقدیر بعد از آنکه بو
گناه شاهزاده جوشکاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند
هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از عون صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی
بتربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سرفتنه
اهل ضلال باوج اعتلاء و استقلال صعود نمود و سر افرازی رایت اقبالش بر فراز فلک فرق فرقدین بشکست و کمین کشای عزم نافذش بر مسافر سریع التسیر صبا
و دبور راه آمد شد بربست بیت جهان وزارت او را بطوع داده عنان فلک سعادت او را بنصح گشته ضمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون
خان را بقرابتان خود داد از آن جمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل بود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم
دیار بکر و ربیعه ساخت و لبید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت
فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و گیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرابتان خود تفویض میکرد و حقیقت حال
آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و
تعدی نمی توانست نمود بیت نکردی هیچ آب از باد فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشتغال اعمال
اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان
بر وجنات احوالش میتافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان
نرد میباخت و از غایت تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت درین حال قجقبال درآمده بر آن ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود
که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بیت شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که
حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار
و اختیار سعد الدوله باین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طغان که از روی بخشش پیشتر داشت جمیع
اعیان حضرت را بر رفع او متفق ساخت و با نوقیان مضبطها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی
میداشتند تا آن زمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشتند و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب
ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی نمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهت رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدار السلام
بغداد ارسال فرمود اما آخرالامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشته و نخوت و جبروت و ابهت و بادروت او از حد در
گذشت ید و لسان قوم یهود در باره اهل الله تکیه‌ها بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق پناه
و بعنایت الهی جناب پادشاهی را بتمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بأکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه
و انصاره او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام
نهادند اگر ایلخان عالمستان بمقتضای همت عالیشان این کار فرماید و لطف موفور و عنف غیر محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی
جدید در روزگار پایدار پدید آید میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان برانداخت ارغون خان که بسبب حب
مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان بر پشتیبان بر بهانه بر قتل بکنیابان اقدام نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن
طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام کرده اند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از معبود
رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشته و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

بجانب ملک اعلام ضلالت اعلام برافراشت و درین اثنا بحسب تحال یا اکرهم کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان
و متمولان آنجا را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر ممتلکات همه را واصل
دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله یکی از عتاقه زادهای سعدالدوله را بقتل علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و آن جماعت را بجز شهرت در جهان و قدمت خاندان و خرده ریزه
در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال ناپسندیده سعدالدوله یهود از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته
متوجه جان او گشت نظم یکی بر آتش که خلقی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت
روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب
باو داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوای اطبا و حکماء درگذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود امرا و مقربان
از صعوبت آن حالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعدالدوله و لواحق او دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشیدند و از فتنهای خفای ایشان گشته آه از جگر پر سوز میکشیدند بمشاهده صورت محنت ایلخان بغایت نومید
و از وخامت عاقبت اندیشناک بوده از رسان جولیان بسیار برکت بیت منم امروز ای زمانه کیستی بدو نیم نیم آنست بنوزم که بجان باشم همه رعایت
رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتماس بهر طرف ارسال نمود و دیگر نشانها و نشان نفته نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و دفع ظلم و فساد بهر مملکت
فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون محالست که حکم محکم و قضاء مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد دعاء اهل بان دعاء الکافرین
الا فی ضلال شرف قبول و اجابت نپذیرد و بر ایثار بذل فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از چیز تدبیر پیر و
صغیر و کبیر درگذشت و غیر از سعدالدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که
بتعجیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد و مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بدانجا رساند و ایشان را از ضرر تیغ امرا خلاص
سازد امرا و نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار نوئیان اجتماع نمودند و نخست جمعی از ایلچیان و اعوان سعدالدوله را گرفته بعالم دیگر روان
فرمودند و چون اختر بخت سعدالدوله نیز بحضیض نحوست گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنا خود را بعین الیقین مشاهده افتاد بکشت
در خاتمت اندوه و لعنت رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که سعدالدوله لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده
والله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عمر مهلتی افتد بهم برین نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود و المعلق بالشئ المحال محال روز دیگر سعدالدوله منحوس طالع منکوس خبر را از آب
تیغ آبدار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه جانبخش ساکن خاک یثرب فرستادند و اولیاء دین احمدی از خزانه لطف احدی قبای
بقا پوشیدند و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضا زهر شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب
غیبت سعدالدوله و اینافان استفسار نمود یکی از حاضران عذری نامسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز شنبه ششم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه
در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید نظم چنین است آئین چرخ بلند گهی بر نشاند و گهی پا کند و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که از
قتلق ایکاچی بود و محمد خدابنده اولجایتو سلطان که اروک خاتون که خواهر زاده امیر ایرنجین بود والده ایشان بود و ختای اغول که مادرش را قتلق خاتون بنت
توبوق بود قاسمی گفتند و از جمله این چهار پسر غازان و اولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء معاصران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و
ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آن جمله محدث شیخ یوسف بن محمد الکاتب المورخ المجود است و او در حسن خط
شاگرد جمال الدین یاقوت بود و بجهان جاوید پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی
با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی مینمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد
بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب نزد والد خود امام الدین تحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام الدین بچند واسطه بامام ابی حامد الغزالی
میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مؤلفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

و مطالع و مصابیح و مرصاد و نظام التواریخ از آن جمله است مقال قاضی ناصر الدین بیضاوی مشتمل بر آیات عالم آخرت بروایت شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق
افتاد و بقول امام یافعی آن صورت در سنه اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از آن جمله علامه کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخویی
و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات بتصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش
در سنه ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آن جمله دیگری فاضل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب** المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش
در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آن جمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود و ارغون خان انتشار یافت قصیده نظم فرمود که مطلعش این بیت است شعر تحزبن دار باسمه الفلک هذا الیهود
الفرو و قد هلک و از جمله شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن بهر کرم دانگی نباشد

ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بجای
آخر حروف و خای معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده
که غالبا نام کیخاتو ایرنجین تو باشد چه بمغولی معنی دارد و بعضی در عجب انداز و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت
ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی لکزی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن پادشاه عالی
جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آرای امرا پدید آمده طغاجار و طوغان و قنچقبال بپادشاهی بایدو اغول
که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آن جماعت را اجابت نکرد
و چون لکزی بروم رسیده کیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق او را
استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی
نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا از سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعت
نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که انجمن عیش و نشاط بصفه بار خرامید یرغوی امرای بد اندیش را پرسید هر یک از طغاجار و قنچقبال را سه چوب یاساق زد
و تومان قنچقبال را بایسکتور نویین عنایت کرد و تومان طغاجار را بدیگری از امرا بخشیده طوغاجار را باولاد ارد و قیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشورات
باطراف و ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت
خود را بایسکتور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان
و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده بتجدید
پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف معهود جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف نواخت منصب امیر الامرائی به
آقبوقا داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه سنه مذکوره درکف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر
جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان
سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اخوان خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر
که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بحجرها و بنات بخشید و گفت امثال این امتعه نفیسه لایق بحال این جماعت است
که خود را بدان بیارایند و الا چه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اوقاف
سحب ادرارات و اشاعه بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و تخلیص محبوسان زندان
حکم فرموده مهما امکن همت بر ترفیه احوال عامه برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود و لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام
ننمود و در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی قفا نخورد و گوشمال نخورد و الحق با وجود
این صفات پسندیده بلذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت مقالید دست تصرف بنین و بنات خود

خرد و بزرگ و تازیک و ترک در ارتکاب مناهی ساخت و بهتک پرده عصمت مخدرات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنا علی هذا طغاچار
و امرا بسلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان به بغداد فرستاده او را بآذربایجان طلبیده بیکبارگی از مهام امور گیخاتو در گذشتند قتل گیخاتو در موغان
بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود و مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی گیخاتو
اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد گشاد **گفتار در بیان شمه از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر**
وضع چاو و سبب ابطال آن در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در
اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان می نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشیده
و هر چه از هر جا بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا
ایران و لا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه کسی نیست صدر نتوان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو عمان
را بکیسان کوه هر زر اگر صدری بنماید کردن بیاموزید از صدر طغاجر سپهر مکرمت احمد که بربود کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون گیخاتو خان
بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلی و
حضرات خواتین و امرا بودند ملحوظ ساختند هرچند که در آن مفصل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده بود
بمجرد عرض مفصل در آئینه خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین
احمد زنجانی را وزیر می باید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا بشرط موافقت بجای آورده این خیال پادشاه را مستحسن نمودند و گیخاتو خان خواجه صدر الدین
احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بر آن منصب افزوده
صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و
رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهربارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهربخش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر می نمود نظم
هیچ سائل بخوش دلی نچشم لا در ابروی او ندیده بچشم تا نیاید بدر سائلان تشویر همه پیش از سایه گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را
از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید ولی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل میرسانید بنابر آن چون گیخاتو در ماه ذیقعده
سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز بر ایران داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان
اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عطیت آن
شنوده را ناشنوده انگاشت و بیارلیغی که حکم بر تیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت
زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد
چندروزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف گیخاتو خان در انعام امرا
و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمه مغولان افتاده
بسیاری از چهارپایان ایشان را بخرابگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضرورت
ایلخان عاجز شده هرکس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عملداری شهر بود بعرض صاحب دیوان رسانید
که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قا آن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام
داخل خزانه عامره شود و پادشاه را دست گاهی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود
و مطلقا از وجه آن دیوان متیسر نمیشد و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق بولاد چینگسانگ که ایلچی قا آن بود این
خیال محال را بعرض پادشاه رسانید و گیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسیج ثیاب زربفت
کشند مگر جهت خاصه پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بحرفه خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دیار بکر و خراسان چاو و خانه بنیاد نهادند و عمال جهت تمشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بجار و نقود اکراه ولایات باغی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند
بود و وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زر دوزان هر سال مبلغی معین از چاو خانه مجری میداشتند تا دیگران بصنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در موقت
بنای چاو خانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود و چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجی
نجی که قاآن ختای بآن عبارت پادشاه را لقب گردانیده بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف
چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود و مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کننده را با زن و فرزند و خویش بیاسا خواهد رسید از استماع این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه
در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از آشنایی
این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و در مره اگر چه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابر آن در روز
جمعه عوام الناس زبان بنفرین و فغان گشاده بر عز الدین مظفر لعنت نمودند و نزدیک بود که او باش قاصد جان آن شریر گشتند بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان
و سوداگران و معاملات طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و مستوجب
فقدان حاصل ممالک است و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد گیخاتو خان چون این سخنان بشنود بابطال چاو حکم فرمود و مردم که
جلا گشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن گیخاتو** در آن ایام که امرا
و نوئینان بواسطه شرب مدام گیخاتو خان و دست رسانیدنش بپسران و بنات مسلمانان بر خود میپیچیدند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند
شبی در الاتاق پادشاه با بایدو اغول بن ترا غای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده اسیت خی سا فرمود تا مشتی چند بروی زدند صباح که از خواب خمار بیدار شد
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر خواست بایدو اغول هر چند عبارات اخلاص را منقوش
گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندید و از روز بعیش و طرب گذرانید امراء اعیان که منتظر فرصت بودند بجنبش خاطر بایدو را دانسته نهانی بملازمت
رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی گیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونت بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان
بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان مبنی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی
مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعه ایشان نزد گیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنچقبال و طولادای را مؤاخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیر مایه
آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد به بغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در
جنبش آمده چون این خبر بسمع گیخاتو خان رسید از اران بتبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان
گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رود خانه اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان تیتاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه
بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند سحرگهی که صبح صادق در میدان بود طغاجار بی مشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و
آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاد و سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت
علت علف و تنگی یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر باز طغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا
در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا درین دو روز پیش از ما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه برگرفته در جواب گفت
که تا امروز بحکم گیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید
متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی گیخاتو خان انعطاف داد
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده گیخاتو خواست بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر گشته در آن اثنا توکل
نوئینان که با لشکران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند که بخشیده بوی پیوستند و باتفاق متوجه خیام اردوی گیخاتو شدند و هزاره

تا بزبان ترکی در ساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای مخالف سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند و کیخاتو خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت اتابک قطب الدین جیچاک بولاد از بولغان خاتون و جیچاک این پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشایخ زمان کیخاتو خان یکی شیخ احمد قزوینی است و او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرا آن زمان یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و او اشعار نیک دارد و این مطلع از آنجمله است مطلع صبحدمی که از رخت برکشی کلاه حشم و رخت خجل کند نرگس مست لاله را

ذکر بایدو خان

چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ نوکریان منفصل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الاخری سنه اربع و تسعین و ستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته تنگ زر و گوهر بر سر افشاندند و بایدو بعد از چندروز که بشرب جام ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی به طغاجار داد و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیار بکر را بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قتقبال را حاکم شبانکاره ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از متوجهات دیوانی ترخان گردانیده در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو آقبوقا و تایجو را بیاسا رسانیده حسن بلکجان را و ایت علی را که در مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو او را در مستی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت علی جواب داد که چون در زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل پدر یا پسر خود مامور ساختی بشرائط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب و شتم چه رسد امروز نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ایت علی را در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز نغازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که کیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود در میان انتخاب و امیر نوروز نغازی

خامه پاکیزه تقریر دربار سطور ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخر سنه سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیه آن درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و ملتیت یکی جشن فرمود بازیب و سامانی که در وصف آن قصه کرده دو راز و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقاخان آن شهزاده را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه که اباقاخان جهة دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را بتیر زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولانست بر ابهام آنفرزند ارجمند سوده در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقاخان وفات یافت و شاهزاده بپدر خود ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت و ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت علو دست و فرزانگی همواره در معرکه هیجا ستانه اعلام جد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان افتاء بوقا را با بقا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا مستشعر گشته در ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و ستمائه بدر جنسرو که جای قشلاق او بود رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امرا خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد او در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید مولاجر که امیر نوروز و هم از هواخوا

او میر دو گرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنه مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و
اتفاق افتاد و این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن
انهزام بجالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار
دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و سپه نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بمدد و جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم
عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاهزاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرمود و چریک منصور غنیمت موفور بدست
آوردند و از صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمایه در فضای جان فزای رادکان
ییلاق نموده در فصل شتا بطرف خوامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرموده در او خرستان بقرابته سرخس که آن را شیر سبیل نیز گویند مستقر
و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان متواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان
را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود انکیتمور را با سی هزار سوار بر سبیل ایلغار بصوب خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور
سنه تسعین و ستمایه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاهزاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت
سمنان عنان یکران باز کشیدند و انکیتمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم
رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان از دیده برون رو پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می کشتند بشانه که چون آن
سپاه بماوراء النهر رسیدند قریب بهجده هزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهت انکیتمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر
فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان
عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاهزاده انبارجی و طولادای و تجقبال با طایفه از ابطال رجال بسم کومک از
نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمایه بعزم ملاقات کیخاتو خان و
عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاهزاده را باردو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او را
بطرف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر کاره بدر آن شتافته در اواخر سنه ثلث و تسعین و ستمایه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن
ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت انکیتمور از یورش خراسان
بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود پادشاه زاده جویش طغان خاتون که ضعیفه
عاقله بود کرت دیگر ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و ایسنبوقا را نزد شاهزاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه
تا کی از جانبین طریق مخاصمت بپاییم و قصد جان و حرمن یکدیگر نماییم اکنون وقت آنست که شاهزاده جرایم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من
بعد بقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت
و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرده ریاض آمال
ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خسروانه نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بتغلیظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع
مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سر چشمه مرو مرو در فرموده در حدود شبرغان تعقیبول نوروز رسید و او در ساعت سجده
مبادرت کرده نه سر اسب صبا رفتار پیش کش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر خواهی که تا غایت ازوی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل
عاطفت شاهزاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت **ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت بایدو خان در طریق خلاف و بیان**
ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شده
بود در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همعنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را به سریر سلطنت
و جهانبانی بنشانیم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانیم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را با نوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفراثر ساخت بنابر صواب نوروز بیک مولانا نجیب را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاده و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا در قراچی متعرض اروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل گیخاتو خان بوده‌اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن قضیه رسیده در زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشت روز در مراجعه پایهٔ سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرمودهٔ ما گیخاتو را کشته‌اند و حالا تمامی آینی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته
بنابران مناسب چنان می‌نماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولانا نجیب بر وفق مدعا معاودت کرده در فیروزکوه
بملازمت غازان خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از این جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از این
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانه قریه شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان
خان بر توکال و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکال عنان را بر بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنابر علی
بایدو متوهم شده بوقدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخاة و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بروجهی که رضاء جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نماییم و برهم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشاییم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه باهم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجو فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بران افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آتش کشیدن حقیم غازان را بقتل رسانند روی بمنازل خویش آوردند و این معنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقیمور ولد بوقا
بیغوچی را جهة اطلاع بر سرایر ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و عراق بجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روانشد و بتعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود تازکیمور را برسالت بازفرستاد و ببایدو پیغام داد که من با تو سر یکدلی داشتم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده چتر نهضت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان مصحوب
نوروز بیک نزد من ارسال نمایند تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جلال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجو آن ولایات را بکارکنان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز را بتاخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه با طغاجار
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر مرا بازگردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته در دهم ماه مذکور نوروز و توقیمور را رخصت
داد و ایشان بسان تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزادهٔ کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از کشتن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ
سعدالدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم آبا
گرفت و در آن روز فیروز قریب صد هزار مشرک منکر مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده بودند درین اثنا ایلچی که نشان اینجو فارس را بشیراز برده بود باز آمده و بعرض رسانید که حاکم فارس منشوری بتفحص مدعای ما اطلاع بر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته
بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئینان را بتهیه اسباب مقابله
و مقاتله امر فرمود مقارن این حال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عثمان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه
اردوی غازان خان شد و در بیست و هفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی‌نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آئین آئینه دل را بصیقل
توکل روشن ساخته نیت کند که چون بدولت مظفر باید در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه
در ممالک مقرر داشته‌اند از شوائب تنقیص مصون دارد و املاک طایفه را که کشته گشته‌اند بورثه ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیگ را با تشلامشی گرد
از راه گیلان مغافصة بسر بایدو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه
بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نمود و بمنزلی بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از
امرا که با شنیده بیکبار اقبال و ادبار از بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیگ شتافتند و بایدو در روز جمعه پانزدهم ذیقعده از کنار
سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بوغدای اختاجی را جهة رسانیدن این خبر نزد غازان
روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهر از آمده و قورمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخجوان بآن حیران بی سروسامان رسیده او را
گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان بوغدای اختاجی را باستقبال
فرستاد و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده سنه اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد و عن قریب بهیچ آدمی اجل امان نمیکند سلطان مرگ هیچ
محابا نمی کند از بایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید **ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بعضی از وقایع
آن دوران** چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیگ منقطع گردید نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آنسالک طریق جهانبانی را
بخزان مرگ مبدل گردانید در ذوالحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی بطلعت روح افزا مردم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود
همایون خود زیب و زینت در افزود و همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد
کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هرکس از انقیاد ارکان دین قویم گردن پیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم
متقن قوانین شریعت نیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر سلطنتش
مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود و معمول است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس بهیئت انجام بجهة تیمن و تفأل التمغا
که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر
بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را با مضا مقرون دانسته منصب امیر الامرائی و یاساميشی سپاه را بجناب
نوروز بیگ تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتقلد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قتقبال و ابلدی
و طغاجار و بعضی دیگر از امرا منافق بشیوه غدر بیاسار ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بهمین جلادت
امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت
چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد
غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود و آن امرا بواسطه خونریزی و فتنه
انگیزی متوطنان اتباع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری درنوشتند
و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهده جلادت
و کاردانی امیر قتلقشاه و چوپان بیگ گذاشته بازگردید مقارن این حال پادشاه مصر ملک ناصر بسر آن نوئینان جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان
غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت و وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و مدت هشت سال

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود **گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان** در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اجاپی ولد براق خان و دوا و سارابان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت آنجماعت ندارند و بانهزام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز صورت نخواهد پذیرفت او را با سپاه گران بجانب خراسان روان فرمود و قبل از آن لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت نمودند تا چون از وصول امیر نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز در عقب آن جماعت طی مسافت کرده در حدود هرات بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانید و متعاقب در حرکت آمده و بکامشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بیشتر از پیشتر بسیورغامشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند سوگا و برلا و ایسنتیمور بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان موکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیوت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از قوه بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوگا و برلا در آن سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرار دادند که سوگا و برلا در حدود خراسان بوقت تعین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایسنتیمور و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوگا و برلا معتمدی پیش شاهزاده یایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و یایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت از باب مواضعه که آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه بایستاد و سوگا و برلا با موافقان بهیئت مصلح و متکل گشته بمخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را لسبان سراپرده دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند و در آنحین امیر جلادت آیین کمین گشاده راه نجات بر آن قوم لئیم بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوگا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر تندباد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایسنتیمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر ستیز بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل نعمان بین الجانبین جنگ بعد استعمال تیغ و سنان هزیمت کرد و ایسنتیمور با چند کس از سرخجان بیتور گشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل اینجهانی رخت بسافل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرمی حکم سیاستش حاصل نمودند آنگاه مرقداق نوئین بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت و در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیدهٔ بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بشبیه نعابیت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بشبیه با شمعی افروخته بیرون خرامیده مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز مگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او کجا برد و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده به بشبیه بردند و جماعتی برانکه در عهد گیخاتو خان در باره ایشان صنایف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا هیبت شخصی که در واقعه بر حقیقت حال

ارتفاع یافته بود و نظر بر سن و رای مدبران غایت فراغتی روی نمود و در آن حال امیر هرقداق نویان از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من
صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مامور گردانید و چون از آن غش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من
مانع آمدند تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر هرقداق صورت بیگناهی مرا بر رای انور ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمایه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسای ایلخانی اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست
و تسعین و ستمایه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در
رشته انتظام در سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو همساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز و مه و سال کند اقبال ز روز صلح کنان باز آمد طوایف
انام بار احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند و از یمن عدالتش عتبه جمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز
غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شد بنابر آنکه سابقاً نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان
در ییلاق همدان بود نقش تدبیر بر لوح خاطر بطریقی نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانبان را
از میان بردارد و از زبان سلطان مصر بنوروز بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسه فقیر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک
که بمصر آمد شد مینمود و در دل میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید متوجه تحقیق آن گردید علی الفور فقیر و حاجی
بیک را بپایه کاه طلبیده نامهای مزور را از هر صنعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود فقیر را بضرب چماق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سوتای و هرقداق نویان تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشاپور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان
مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند
که قلعه معقول فضای صحرا است انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد نفرماید و لیکن نوروز
بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان از وی جدا شدند و او با چهار صد کس بهراة شتافته ملک فخر الدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح
داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده آنجناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نویان با سپاه جلادت آیین ظفر قرین
آن بلده فاخره نزول نموده بجد هرچه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت حصار و کثرت غوریان مغرور شده روزی با مصاحبان
و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و ادا مکانی بهتر از این شهر نیست و مقرر است که قتلغشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخر الدین را مواخذ و مقید گردانیده بنفس
نفیس متعهد محافظت شهر گردد و هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر تربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم
و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در پس خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخر الدین رسانید و ملک با خواص
خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد و آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم متفقند مبادا
که جمعی اتفاق نموده دروازها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند بمحافظت دروازها مصحوبان خود را بازدارند تا این دغدغه از خاطر
مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بکمال شفقت تلقی نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد و چون ملک مردم پیش او نماند ملک فخر الدین
تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و سید تاج الدین [illegible] را با طایفه از سپاه [illegible] نامزد فرمود و ایشان دست و پای امیر را
بر دست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود در او بجانب سپاه قتلغشاه تیری انداخت بالا رفتند و در آن زمان که بسبب تقدیر
زه کمانش گسیخته بود و بدست [illegible] کمان را بر زمین نهاده در آن اثنا پیشش برخود و زیان افتاد دید که تیغ خصم بر گردنش شده است گفت بگوئید که ملک ما را فرستاده

بار فرستاد که باین در با در پیش امیر چو نیدیم تا از رحم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را بر داشته به تیر انداختن مشغول شد و بلند
قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر ستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی در هم شکسته در خانه باز داشتند و بهمان لحظه ملک فخر الدین
با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه مشغول بود به بهانه طلب نمود و سعید نام نفر از آن جماعت کشته
و اسیر ساخته نوروز را با دو نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدرگاه ارسال
داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دار اعلی بیاویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی با عیش سها طبع تو آمیخته باد / وز خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد / همچون سر نوروز در آویخته باد و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف
گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت **گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان کرت ثانیا**
بجانب شام در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام
مینمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی بستانند که اگر از ایشان فعل مذموم قیام نمایند از خون ایشان بری الذمه باشند و از آن جهت راه پیشتر با تنگ
میبردند و بیدار و عکان نکودریان رایی گرفتند که این کار را اعتبار کرده و آن جماعت از این معنی بتنگ آمده بی اجازه از عراق به قهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافتند
پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم بیباک را با اسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش
نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و بدین واسطه دود از خانه ها بر آمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان
رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت
از وست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی
نکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از فتح و ظفر از وجود هم
نکودر اثر باقی مگذار و رعایا و سایر فرق برایا را امیدوار ساز و چون اولجایتو سلطان بنیشاپور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده بطلب آمدن خود و انجام
فرمود و ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده میان الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب
الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه
مذکوره یکی از جهلا انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد و شاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو تزیین خواهد گرفت
و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی
بپای سیاست رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی با بعضی از امرا غازانی انتهاز فرصت نموده شمه از
تصرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نویان
که جهة استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع الان باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقربان پرسید صاحب دیوان متوهم شده
در خلوتی برای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه
از خدمت وزارت دستگاه سوال کرد که این حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که چنان گمان
بود که سید قطب الدین و معین الدین باتفاق خواجه رشید بر آن تقریر مینمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله طبیب
از موجب طلبیت پرسید و انتخاب انکار بلیغ نموده در سلک آن کیفیت آن مقال را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته
فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت که صدر الدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه بیست و نهم رجب با خدو جند
صاحب دیوان فرمان داد در جبه نوروز بهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را
نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی چهار انداز یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک غوری گرفته قتلغشاه
او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ جنایت نداشت در روز دوشنبه بیست

و یکم شعبان در تبریز از عقب انجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه باستقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان
نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی خصوصاً در فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسرانجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر سر و بخت جوان
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت
اما همدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در
بلده شیراز بمرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال و وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکناهان [illegible]
در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آذوقه ششماهه همراه داشتند از دار الملک
تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آئین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه
را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امراء و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لاکلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام برابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بمقوم سید نور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش آمده دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر
مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسپی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و بمعنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نموده اسپان گزیده پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده
حمص روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و بعد از حمله دلیران میدان نبرد نیران تیغ تیز گشته خرمن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قریب بهزار سوار از لشکر
ملک ناصر بخاک هلاک انداختند و سلطان مصر بی آب روگشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار در غایت سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص
گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانید و قتلق قیا بتمغچی شهر موسوم شده بالارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نمودند و جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارت است از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حماه و عنتاب و تل السماق و بیره تا حد شام که آنرا شام سفلی
گویند بتکیتمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورد و بیت خوش گفته حریفان سر زلف ساقی گرفتند فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلقشاه نوئین بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسرانجام مایحتاج
استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزاء آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی
از دلیران قوم گفت که هر کس سر این منجنیقی را از تن جدا سازد هزار دینار بوی دهم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه

و از قلعه پایان نشناخته تا زن شامی که استاد تحقیقی از وثاق خویش غایب بود بخانهٔ او در آمد و در گوشه‌ای تاریک بنشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان بود و زخم خوردن همان و آن مشهور سر استاد را از بدن جدا گردانیده و کاله بر نهر بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید بانواع آفرین و تحسین بهره‌ور گردید بنا علی هذا فتح قلعهٔ دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع نهانی بر رو زده و در شب انقلاد [?] نقض خویش بیرون می آمدند و اسپان مغولان را دزدیده بشبیر [?] می یافتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روانه شدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر گرداب فنا فرو رفته شعلهٔ حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل ببلاد غازان رسیدند و آن زمان که گرد غبار سپاه بر حاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور در جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نمود و پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی به تبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره بخاطر ضمیر منیر غازانی می بود در غرهٔ محرم سنهٔ احدی و سبعمائه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال العدم قتال از مقر خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین اندراجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزرا اعاظم خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین بهمهٔ این معنی خطا بر ساخته غازان خان را بشفت [?] و روز دیگر تمامی نام بردگان مواخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقرران بشفاعت بعضی از خواتین مقبلس آئین خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزرا شده و خواجه سعد الدین بانعام التمغا التیامر [?] و استغنا یافت و در غرهٔ محرم سنهٔ اثنی و سبعمائه غازان خان از بلدهٔ اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی ضیاء الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده و نزد به پیغام آنکه اگر در آیند یا خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند و الا مصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و ادای سفارت ملک ناصر فرمود که جواب ایلچیان را معتمدان با نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حلب معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بر غازان تحریر گشته بود و نسبت با ایلخان طریقهٔ ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میکرد و و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادای آن را التزام توان نمود اما قضیهٔ استحقار [?] سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که درین دیار جاریست برکت نام امیر المومنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر وقوف اطلاع حاصل نشده و ملازمان آن حضرت صندوق را گشاده و در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهدهٔ آن غضبناک گشته بعد از آنکه ایلچیان را طوی داده گرت علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت روز افزون بود توجه فرمود و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایر به علی ساکنه بالتحف السلام و التحیة مشرف گشته بغداد و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات و ادرارات خوشدل نمود و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده قتلغ [?] قوتلوغ را بموصل ارسال داشت و خود در رحبة الشام شتافت و بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته و حاکم رحبه امیر علم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بعلوفه و نقل امداد کرده در تسلیم حصار بدین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب نمی نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده مبادرت نموده بواسطهٔ سپردن رحبه رخنه در ارکان جهانبانی این مملکت پدید آورد هرگاه که خاطر خطیر از مشغولات مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه در سلک تسلیم خدام پایهٔ سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص بر فرمان گذاری بر خاک آستان

سلطنت ایشان خواهم بود و غازان خان از این عذر معقول افتاده بی آنکه متعرض رنجیده گردد در روز سه‌شنبه ششم شعبان از طرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود
بعیش و طرب گذرانید و قتلقشاه نویین و مولای و الغو و چوپان و قتیاق را به فتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس به راه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت
و از آنجانب ملک ناصر با عساکر موفور تا نزدیک دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلقشاه نویین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر
نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان بغو [?] و اجناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع استخلاص فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بصحرای
مرج الصفر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحر مواج دید زیرا که بهمان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول
فرموده بود و لشکریان بافراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلقشاه را متزلزل گردانیده عزم
مراجعت کرد اما امیر چوپان او را از این حرکت مانع آمده خواه ناخواه بر اشتعال نائره حرب و قتال قرار گرفت و قتلقشاه بر بالای بلندی با تومان لشکر آهن خای بر سر پشته متوقف
گشته امیر چوپان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بمرتبه‌ای در هیجان آمد که چشم روشنان فلک
تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه‌ای رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله‌زار گردانید و امیر چوپان و قتیاق بیاد با جمعی دیگر از دلیران پرخاشجوی آن
مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنای حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر با ده هزار سوار بطرف جوانغار پای ثبات استوار داشته در آن
اثنا از لشکر غازان اهل عراق و طغاجار [?] بی‌جهتی روی گردان شدند و سپاه بهم برآمده هر چند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند میسر
نشد و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پوید مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بهیچ‌حال جان بسلامت بیرون
برده در تخلیص ترکچکان سعی فراوان کرد اما قتیاق با زمره‌ای از امرا اسیر پنجه تقدیر گردیدند و قتلقشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب بانواع تعب در آن پشته گذرانیدند
و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته درآمد و
لشکریان غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید سپاه حسب فرموده بتقدیم رسانیدند قتلقشاه و تابعان
با موافقان از آنجا پایان آمده دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر آن را یافته بود و اکثر ترکچکان با اسب و سلاح
در زیر گل منزل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکه هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر بر این قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب
سایر ترکچکان مامور گردانید و او تا حدود [?] رفته بنیاد حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتح‌نامها باطراف بلاد
و امصار ارسال داشت تیغ ظفر همعنان بنصرت اندر رکاب رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول مفلوک و بدحال در
نوزدهم ماه رمضان بموکب ایلخان پیوستند غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روانه شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت
و قتلقشاه نویین و چوپان و پولاد و سایر سرداران را در موقف یرغو بازداشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاسا تادیب نموده چند روز ترکچکان را
در اردو راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود با آقا و اینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مادب گردید آنگاه
باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده
یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد
و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای [?] رسیده بواسطه ظهور شدت برودت و فور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرموده در کنار مولان موران توقف نمود
و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت
آن حال بدینمنوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق مولان موران رحل اقامت انداخته بود شیخ یعقوب باغبانی که بواسطه شید و زرق جمعی از
میرزایان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنگ را بافسر اورنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد
تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردو [?] پوشی با فوجی از مردم فتنه‌جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت او است و پنج ذرع پهنای بدن او از جبال حرمند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنک را بپادشاهی
برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید
و بنابر احتیاج حسب الحکم جهة احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنک و پیر یعقوب و ناصر الدین یحیی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را
بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود پرسش القضیه مشغول شده و جریمه آن جماعت به ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور
یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود بپایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنک اگرچه دو سه روزی امان یافت
اما بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور
ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیله او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اعتبار و اقتدار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک
هزار از لشکر مغول را تابع او مقرر گردانید و آنجناب را جمع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه آنحضرت
طوی کرده پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد **ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان**

غازان خان که بواسطه غلبه بصر ایشان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق جومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن
ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اوایل فصل بهار که
سبزه چون دل غمزدگان از جای برخواست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده و در اثنای راه اشتداد مرض بجایی رسید که قوت
ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آیین به تیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان
و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت را در برادر خود سلطان محمد خدابنده بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت
و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیان بادای کلمه طیبه توحید گویا بود قوت محرکه انسانی از تحریک باز ایستاد و
لوای توجه بعالم علوی برافراشت امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت لباس تعزیت تلبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که
در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بر طبق شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن بقعه عالی و سایر عمارات
غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده**
آن بانی مبانی جهانبانی واقفان اخبار سلاطین و عارفان آثار اشراف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین زینت داده اند که سلطان
محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم با خبر و از تحقیقات فنون بهره ور طبع پاکش
در ادراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت
مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت پاکش موجود و همواره نظر تجسس بر مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند
شیر بی تغیر و در ایوان بزم بسان ابر نیسان گوهر ریز بتکلم بلغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت
انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود
و آنحضرت مؤید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و بیرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت
بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد می نمود و در تاسیس مبانی سلطنت و سروری و تمهید مراسم
عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نمی بود دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بسیست حکایتست که خامه بلاغت مآب از کتاب
جامع نقل می نماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید **حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه بنسبت**
بعترهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت پناه نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیه اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
و سلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف بعضی عترت
طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار بر گشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شد نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام نمود و جهت آن زمره عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیاده
بنا کرده و وظایف کرامند تعیین فرموده گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت با
من میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت
بآن طبقه کریمه لوازم شفقت مندی بجای می‌آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد
مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند **حکایت ثانی در باب نصایح غازانی** سلطان
محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روز یکه قوریلتای بزرگ فرموده اکابر و اشراف و سروران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته جلوس نموده روی باصحاب علم و تقوی
و ارباب زهد و تقوی آورده بزبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته
باید که نیکو بیندیشید اگر از عهده لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون می‌توانید آمد فبها چه مستحق تحسینید و تفوق درجه شماست و خلایق بر سایر خلایق مقرر و معین
و الا نتیجه افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانده
که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند بر گشایم و بر من واجبست که حق
گویم و طریق حق پویم مهربانان را بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را پیش بود
حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبه ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم بهین النسب آنست که از سلسله طیبه خیر البریه علیه السلام والتحیه اصلا بجاه درجای
ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت
خود را نیکو گردانید بمحل بدعت و متابعت هوای نفس در نوردید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید
هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر یابید شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر کند که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمائید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده ان القلوب
علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آئینه دل من عکس انداز و شما را مبغوض من بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید
آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقه عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و درایت
متعجب گشته لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند
حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فصل قضایا دینیه و تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوة وزراء آفاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیز خانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف و تمیز عالم
از جاهل نمی‌توانستند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفه از جهال و سفها ظاهر شده در راه وقاحت
برو وش افکندند و امرا و مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز کشادند و رشوه نهاده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در انحطاط
مرتبه اعاظم علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل امراء و ولی تفصیل
قضایا و فرق میان ایشان بمخالفت اتفاق افتاده بمعارضه یکدیگر برخاستند و امتداد از منازعت نمودند که مغولان را خساست نفس و خباثت
طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت با آن طایفه داشتند فاسد شده و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما اقدام
ننمودند و بنا بسبب آن کار بدانجا انجامید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و کذابان و
گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بد افعال کهنه‌ها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند
و بقاضی و داد و عوض رشوت داده و برشوت مدعای خویش بشرط استمام بجای می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

مشکلات متقدمین قبالجات می‌نوشتند و تاریخ آن صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می‌شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بقبول صاحب اختیاری توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می‌انجامید و هرگز بانفصال نرسیده آن قضیه بمقطع نینجامید و گاهی
میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غرضی کلی‌تر
از رشوت کاری نبود بنا بر این مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال
می‌نمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همایون صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده همت عالی
نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان مقلد برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود بسیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا کسی
از اهل تزویر در هر جا باید عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان مشر بتحقیق انجامید و قبالجات دست
ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود اول در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضاة دوم در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بمرافعه
آن نپردازند سیم در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع چهارم در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه برین
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهت فیصل قضایا بدار القضا روند و قاضی
بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه حجتی بنویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس باید کرد اند و از هر کس تلبیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برآرند و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتیکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم بنشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند
و کیفیت را سجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و پدران و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان
و امیران تومان و هزاره و صده و دهه و سایر مغولان و بتیکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
نباشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می‌نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی متصدی تعیین
منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر نفروشد یا
بازنهند و اگر ظاهر شود که شخصی باین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورند و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور رعایا
بعدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلبیه و تزویر بسته گردد و چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فیصل و قطع قضایا بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود اهمال نکنند
و قبالجات که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوران آن را دستور ساخته خواهند که بحمایت قوی دستی مدعای باطل خود را به ثبوت رسانند اصلا
مسموع نداشته مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در ستیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمائه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان
گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلبیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کنند مستحق تعذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الحکمی نشود رسم آن بود که از جملهٔ معظمات امور که در میان
عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلّهٔ قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه برین وجه می‌تواند بود که بعضی از مردم در زر و قبالهٔ املاک
ملکی خود را اکثر می‌سپارند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرّره را بنام اولاد خود درست می‌کنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگری را
نگاه می‌دارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اوّل یا شخصی از ورثهٔ او آن قبالهٔ دیگر را ظاهر ساخته دعوی می‌کند و بگواهان در وقوع بیع
خود را بثبوت می‌رسانند و چون بر طبق شرع که مشهور است قاضی بدو گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم می‌کند و ما در این ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال
این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هرکس در صدد مبایعهٔ ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و حاکم
آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد
پس قاضی از آن کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقرار کند هم بر آن
موجب بتقدیم رسانند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتّاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را
منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یک درم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار
زیاده بود دیگر بنا را اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که منقطع باید صکوک قدیمه
آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی
که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب یاسای ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تأکید احکامی که در فرامین مذکوره
اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویه تا حد و مصر در باب تعدیل و تزکیهٔ شهود زیاده بر معهود
اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت ننمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق ننجامد بر ثبوت
مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت بکار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبهٔ بطلان و تزویر مبرا
نکرده باشند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه اگر دو وثیقهٔ مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم منافقهٔ شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء
دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیت هر یک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قبالهٔ باطله را در طاس عدل بشویند
و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز دهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز
خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهان در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و
بعد از فوت وی ورثهٔ آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیهٔ دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود
قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت هم آنکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغای همایون رسید غازان خان
فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند **حکایت چهارم در بیان زر پائی که از ممر زر سود واقع بود و
غازان خان آن** رسم را منسوخ ساخت خامهٔ عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بتحریک آورده که سبب شیوع قرض سود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت
خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا
و قورچیان نزد اباقاخان آوردند و بهای آنرا بر وجهی ستاندند که مرابحهٔ تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر سود قرض نموده
و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر
سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل المقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفیر تام بحصول موصول
شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازیک بتمشیت آن مهم پرداخته پیوسته زر سود می‌ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان می‌بردند و ایشان بلطفا از آن طایفه رشوت
گرفته بموجب مدعا سند می‌دادند و چون آن سند بنظر دیوانیان می‌رسید بکیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک می‌داشتند و سوداگران

سوداگران بعضی دیگر حق السکوت بدیشان میدادند تا مهم کفایت پذیرد و آهسته آهسته این سودا و معامله بدانجا انجامید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از بیتکچیان بدا
که خط مغولی می‌توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا از زبان امرا و قورچیان سند اسپانهای کلی در قلم می‌آوردند و بتدریج در دست هر یک از ایشان
آن مقدار سند و برات جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه یافتند داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و
اتباع ایشان هر روزه بسر دیوان رفته وجوه نابود خود را می‌طلبیدند و اصحاب دیوان از ادا عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می‌طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که با امرا و قورخانه و بیتکچیان کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می‌توانم که در عوض هزار دینار
که برات بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آن مبلغ را
مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ می‌باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرائی هست گفت بلی مختصر حجرهٔ دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت
دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانهٔ من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرائی
نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا بتمام بسرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال
و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی که اکنون در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بمواضع مرجوع الوصول
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگر از آن جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید حکایت دیگر در این باب که در زمان
سلطنت گیخاتو خان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هرگاه که بدرگاه پادشاه می‌آمدند و صاحب دیوان از ایشان
مال می‌طلبید می‌گفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر یا جنس بسود قرض کنیم و بر این تقدیر زیان کلی می‌افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطهٔ اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید نمود مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که بده دینار می‌ارزید بسی دینار قرض
میکردند و بچهل دینار بصدر جهان میدادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهت خود بر میگرفتند و لقمه
میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد بر این تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برات دار پادشاه می‌نشست لاجرم
تمامی اموال ولایات بالایعنی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم گیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگان چند هزار گوسفند جهت خاصهٔ صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار مقرر آنکه بعد از انقضای
دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی
از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحهٔ دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که معهود بود
قبالهٔ اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که قرض
عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمایه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریدهٔ زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود دادن از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفر آمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز** جامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان
بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می‌پرداخت چندکرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان
ظفر می‌یابند یا کاری از پیش می‌برند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که انگیختیم این مهم تیسر پذیرفت
و اگر قضیه بر عکس ظهور کند بر زبان میگذرانیدند که ما تقصیر در لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی بر این موجب نفاذ یافته بود که مغلوب و
منکوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازیک بامثال این مقال تکلم می‌نمودند و این معنی بر مزاج ایلخان گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و سخن بکفر میشود میباید که هر نیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که وقوع یابد آنرا
نتیجهٔ افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشار آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و همه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی
نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش دانند و منشیان آستان ایلخانی درین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و هم دران
اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و درمیان بازار بر درختی بندند تا هر کس
که عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مشغولان مست مجال تردد نداشتند در مهد
امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و هم دران ایام آن خسرو پرویز احتشام
فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقه محبت
و موافقت مرعی باشد هیچ کس ایشانرا از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس در گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مضرت
متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بحتم
غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بوده هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت
بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جفت خویش جنسی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه
من الصلوة اتمها و انماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهوره مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و هم دران اوان فرمان آن پادشاه
عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و
لازم دانند **حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین** عدل و انصاف اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین بر اوراق روزگار و دفاتر
لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال و جهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان
داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهة
تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براتداران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال و جهات دستوری را از رعیت
مستخلص میگردانید و آنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براتداری بدانجا میرسید گاهی ببهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت ولمه و علوفه برات دار مبلغهای
کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و
عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی و در اکثر احوال براتداران بحصول مقصود بازگشته براتها بدیوان
آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شما را نداده اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی
که وجه ایشانرا بزودی بوصول دهند و عذر نگویند و بدین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براتداری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای
آوردی و بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اعلی را پیوسته بخدمات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بدرگاه رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع
قبول نشنودی بنابرین جهات ویرانی ولایات بدرجه کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایا بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب
علوفه و کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین براتدار دیوان در ولایت اند انشاء الله
تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چندگاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی زیرا حاکم براة بر [illegible]
رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آنزمان اضعاف مضاعفه مال و جهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت و زراعت
عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشا مانده در سراها را برآورده در نقبها بسر میبردند و هرگاه محصلی بقریه یا محله رفتی لوتیرا
که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براهنمونی او درویشان از سرابها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را دست بسته دیده بانی تعیین کرده بودند که هر گاه
کسی پیدا میشد ایشانرا خبردار میساخت تا پناه بجایها برده [illegible] نقلست که در سنهٔ احدی و تسعین و ستمایه که حل خواجه ولد عمرشاه سمرقندی حاکم و مستأجر یزد
بود صاحب ملکی بفیروزآباد که از مضافات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا چیزی از مال الجهات خود تواند ستد و مدت سی

و مدت سه شبانه روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته و دشتبانی و دو رعیت را چوب میزد و قلقه میطلبید و یک حبه حصول
موصول نمیگردید القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خافقین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه متوجه
تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از داد و ستد کوتاه ساخته عمال حسبانات
انکار را در تقیه اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزرای عظام بر حسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده را بسمت قلم ارسال داشتند که تمامی قری و
مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نماید و واجبی هر یک را علیحده بر سبیل عدالت قرار دهد و املاک انجو و اوقاف را بنام
متصرفان مثبت سازد تا معلوم شود که هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام انجو و کدام موقوف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را بملکیت
تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هر گاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری منضبط گشت و قانون مال جهات هر ولایت
مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهه داد و ستد هر مملکتی نویسنده معین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی در دفتر مثبت
باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود در [illegible]
و حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة داران را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان اصلا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست
ببرند و بعد از این حکم بحیدگاه و داروغه رد و اور از اعمال همدان پروانه داد تا ایلچی براتی بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسید ایلچی متوجه
همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بر وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از سال حاکم در راه وی که مختفی گشته از عالم انتقال نمود و آقا نویسنده در
نهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یکدینار و یکمن بار بر رعیتی حواله نماید و جهه
علفه و علوفه و ساوری دست توجیه بر آورده ابواب تخصیص بگشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و معموری ولایات
سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صواب نمای غازان خان چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بوجهی مؤکد گرداند که بسبب تبدل
زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا نتواند
گشود بنا بر آن فرمان لازم الاتباع نفاذ انجامید که از تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده [illegible] بود جمع سازند و
معتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن از جهود تقصیر راضی نگردند و قانون هر موضعی از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا قطعه
سنگی یا صفحه که از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و تعبیت مؤکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام
هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل باین قانون راه ندهد و هر گاه آن صفحه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده از محافظان کتب نقل ستانند
و درین باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صدور یافته سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان
باید که بمقتضای قانون و آلتون تمغا دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضاة و ائمه و عدول و اکابر شهرها و رعایای
هر قریه و مزرعه و حدود ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین
کرده ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هر گاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهت او خیمه در میان آن موضع نصب کنند
و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با مرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قولقه چیزی ندهند و نگذارند که
نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر نیسو و رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل
ایشان را گرفته جرمانه ستاند و هر کس را که تقصیر متهم باشد بمقدار میعاد چوب زند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده
میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب
گویند قچور و متوجهات رعایای ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

تا خود ذات تحفّظ برحسب مناسب هر ولایتی بر ظهر علمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعی استوار کرده‌اند تا بر آن موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان
خلاف ننمایند خرف از جملهٔ متوجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند خرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز
نصفی دیگر جواب گویند خراج تومانی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که
بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری
شتوی و صیفی و از بعض مواضع گرمسیری بموجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از خرجها
بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین شده و بقابض تسلیم نمایند و غایة مهلت آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از خرجها
مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهلت آن چهل روز است دفعه سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی
باشد شتویه بموجب قانون مقرر بتمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از
موضوعات بتمام و کمال نقل کنند با نباری که در آنجا معین است و غایت مهلت آن هشت روز است **حکایت هفتم در کیفیت آمد شد**
ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیزخانیان جهت سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد
ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع می‌یافته و تا مست خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و شحنگان ممالک و قوشچیان و پارسچیان
و قورچیان جهت جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بنوعی تقیه او میرسید رجوع
بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته تا بولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در راهها یامخانه قریب پانصد سر اسپ می‌بستند گاهی کثرت
این طایفه بجایی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی‌نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه بگله‌ای سیدی یا بکاروانی باز خوردی الاغ گرفته سوار شدی
و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسپان سادات و قضاة و علما را که متوجه راهی بودندی بگرفتندی و آن زمرهٔ واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده
و تنها ماندندی و این هم بدانجا انجامید که طایفه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان مسافران بوده الاغان ایشان را بازخوت میگرفتند و بهر طرف میجوانستند
میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بجهت گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و حیلخانه که میرسیدند باضعاف آنچه علفه و سنوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند
و قولچیان ایشان جامه و عمامه بیچارگان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بی
بسیار جمعی کثیر از رند و اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که ملجیان و نوکریان او را نمی‌شناختند و مصلحت جزوی مهمی بجایی میرفت دویست سیصد
سوار همراه داشت و معارف این طایفه را قریب هزار سوار ملازم میبودند و احیاناً چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست پانصد ایلچی
جهت علوفه ایلچیان جمع میآمدند و حاکم مسکین بیچاره را که در سرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر بسازیم هر یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب
میان ایشان نیز نزاع ملتهب گشته هر کس غالب می‌آمد داروغه را از تشدد دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی از آنکه کار ایشان سامان یابد باز میگشتند
و بدین جهت اختلال در امور ملک و مال بدید می‌آمد و بزرگترین ضررها که از ایلچیان بمردم میرسید آن بود که در میان ولایات ایشان را در خانه‌های مزارعان
و محترفات فرود می‌آوردند و آن فضولان با مسلمانان هرچه در آن خانه‌ها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند
و گاهی دست بزن و فرزند مستضعفان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز
و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدخدا شده هر یک جمیله دارند بسفر رفته‌اند و عیال خود را در منزل من گذاشته‌اند و دو
دختران نیز هستند و چند گاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانهٔ من فرود آمده‌اند و آن نسوان را می‌بینند و مرا حیرتی میشود که پیوسته در خانه
بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال برین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و
بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی ترکمانان بهمین دستور ترک جاهلک در سراهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده
او را گفت برو اسپ مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود دیگر سخن التفات ننموده و ترک باین اداء او مشغول گشته آخر الامر نوعروس جمیله که اوقات بعفیفه
در برداشت افسار اسپ را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدانجا رسید و آن صورت را بدان صورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال بغریبی

و لقریب و لباس بر زینت و زیب اسب بآب آورده جواب داد که ظلم و بیداد و تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون شمه‌ای از قصد آنان پادشاه عادل نمائید و بغور بیچارگان رسید آن پیر فقیر هرچند از این نوع سخنان بزبان
آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر قرار بود القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد نمایند در شوارع
بزرگ در سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسب فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بالتون تمغا داشته باشد از آن یام خانها الاغ دهند
و الّا فلا و یامخانها را بعهدهٔ یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن مواضع معهود معیّن فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد با اعلام احوال
ملکت و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بالتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان
الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بایلچی رسانند تا او بر اسب یام نشسته بیام خانه دیگر برد و از آنجا ایلچی دیگر تاخته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم
بعمل در آمد بتجربه معلوم شد که ایلچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن تدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی‌توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار را
ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت
غازان خان بابطال تمامی یامهای تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و بعد از آن یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت
که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را
محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی
نطلبند و بعد از آن ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهری ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ما یحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا گشاده و بواسطه نفاذ این احکام مطاوعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت
آرمیدند و بیش از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان
مفسد و تتقاولان متمرد** پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی
و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بتجار و مسافران زده اموال ایشان را میبردند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و جمعی از شحنگان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را از چگونگی حال اطلاع میدادند و زمرهٔ تتقاولان در راه و از آن طرح محبت
افکنده بودند بنابراین چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشتند بهانهٔ راهداری از آن بیچارگان میگرفتند بعد از آنکه دیده و حراسی
همراه شماست یا آنکه راه مخوفست از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می‌آمدند و هیچ کاروانی از آن راه بی نقد بمقصد
نمیرسید که از تتقاولان زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروانی باز نمیخوردند و تتقاولان در هر سفری در چند موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان میبردند و چون
غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت همگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
طریق انهزام پیش نگیرد و یکبار در دفع دزدان متفق بوده هرکس مخالفت نماید از عهدهٔ خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود هر قریه و قصبه و محلی که بموضع
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند و دیگر حکم داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترکان یا از روی
طریق محبت مسلوک میدارد حال او را بیاسا رسانند آنگاه امیر تتقاولی را که از شود بیاسا رسانند و چون دفع شر آن طایفه منظور فرموده بود در آن باب
عنایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید و زمرهٔ را دوشاخه برگردن نهاده بدرگاه پادشاه آورده
محبوس گردانید بعد از آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران امین بنشینند و از هر چهار
پا و از گوسفند که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهارپایان حمالی و آنچه ماکول و غله بار داشته باشند اصلا چیزی

نشانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد همه راهداران که با آن نزدیکتر بود دزد را پیدا کنند و اگر نه از عهده مال بیرون آیند و جمیع راهداران را با امیر تولغی ولد سقونجاق
که در زمان ارغون خان هم از تتقاولان بود سپرد و او را در باب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر سپارد و بر سر راهها سیاه سنگ
و گچ بسازند و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپایی چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل مستحکم کنند تا هرگاه کاروانی بدانجا رسد و بر مضمون آن اطلاع
یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهد و امیر تولغی حسب الحکم بتقدیم رسانید و مسافران از قطع طریق و جور تتقاول فراغت یافتند و آغاز آمد
شد نموده جهت تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در
بوته خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یک از حکام مردم آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و کرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر
میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابران ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره
ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر سرخ از
هر ده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش
و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون از آن سامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن مهم گماشته سکه وضع
فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته
باشد رایج ندانند و اصلا تنگچات طلا و نقره مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب و مسکوک را یکدرم خرج کنند و تنگچات جمیع ولایات
را شکسته و بخلاص برده تمام عیار ساختند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانیدند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان
و عراقین و فارس و کرمان و کرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست و فرط مهابتش ضرابان و قلابان را
مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصاً تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغ بال آغاز سوداگری و معامله نمودند و بعد از آن ایام غازان
خان فرمانداد تا از طلا مهری تنگچات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن تنگچات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام
آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چندی کار بفراغت میغنود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان
و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان** قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف
بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب هر شهر و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیر
بوقوع می پیوست و هر کس از مردم روستا غله بقفیزی میبایست داد چون بکیل و پیمانه بر وی نمودی البته بهر صد من نقصان ده من یا شصت من بودی اما مردم
قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان بزرگان و مزارعان
خصومت و منازعت وقوع مییافت و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع
بنفاذ رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل مضمون آن یرلیغ این بود
که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو و بازارها هر کس جهت
مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مییابند بنابران فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران
نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بفرمانی که تفصیل میاید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم
که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلده بحضور تحقیق سنجات را
با آن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و بتحکیم دیگر آن مهم بپردازند و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین
مومی الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را بر دفتر بنویسند تا دیگری سنگ نتواند
ساخت و در هر ماهی نوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد کیفیت ظاهر گردد و بسیاست رسد

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنگ بار در هر موضع که مکرر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان
دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیها سکه بران نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من
تا یکدرم پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهاریکی نیم چهاریک ده درم پنجدرم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهة بار باکران یکبار
که آن را میزان نتوان سنجید تغاچیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان سنجند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک
محروسه کیلها مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن خرواری باشد و بغیر ازین کیل هیچ پیمانه
در اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود
و باقلا و کنجد و جاورس و غیره با تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته
باشند در آن گنجد و بر چهار جانب هر کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بوقوف نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند
و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را منظور دارند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان بیابند او را بشحنه سپارند تا دست بریده
جرمانه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در هر پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته
باشد پیمانه نیم نسبت و باید که خنب شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که
تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مکرر کردیم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه رهبرد و سرجمیع چوب گزها نمود از استاد فخر الدین
و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید و السلام علی من اتبع الهدی **حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت و مزارع را افشاندن**
و تحصیل سعادت جاوید بحصول رسانیدن چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری
و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بهارستان جنان بضرورت معمور و برومند
آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تأثیر متوجه معموری ابرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت
نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ بدین مضمون بالتون تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان
با او چگونه معامله کنند و آن مشتمل بود از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهر جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت
رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم
مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی را فی الجمله خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور
نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید
نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور
دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رسانند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید
و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد و زر املکیت آن مزارع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی منع
ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادان گشت و خلایق در رفاهیت
افتاده خصب و سعت معیشت از حد در گذشت و بعد از آن اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه الخانی که در ولایات بوده اکثر
روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا حسب
هر ولایتی مبلغی معین در وجه بهای عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آنرا از حاکم آن ولایت طلب دارند
تا او ضرورة در باب زراعت مواضع انجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول
محصول انجو استند که بذر غازانی را نوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک انجاعت در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام
ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات انجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقداری از آن بتحصیل موصول گردانیدند

تخم نیکنامی کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن ایلچیان و خربندگان از تکاپوی زنان**
در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان ملاحظهٔ حال رعایا و زیردستان بمرتبهٔ مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید منع فرمود تا گوسفند
و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم ابخانی میخریدند و بهای آن اشیا را نقد ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از ایلچیان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر مردمان
میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در اداء آن کاهلی نماید او را بی ناموس میسازند
و بسیار همچنان واقع میشود که یک کس را در یکروز سه چهار طایفه از این جماعت دو چهار میخورند و هر کرت مبلغی فرود می آورد و پایمال عرض میشود و همچنین از مردم
مباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان ننماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند بدهند
و الا آنچه در خانهٔ او بیابند بر گرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود را طلب نماید او را بمقدار آن امیر رسانند که قابل تشریح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن با جماعت ایلچیان و ساربانان
و استربانان ندهد و هر کس از این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن جم معشر بشر تعرض و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود و گاه بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرموده بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات می نوشتند بواسطهٔ سرانجام علف و علوفه رعایا را تشویش بسیار میرسید و گاهی برات راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را انبار کرده بشحنه بسپارند تا هرگاه که برات بآنجا
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که این مقدار تغار که با جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم
از هر ده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنان نیست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بورش از افلاس و عدم یراق
شکایت تواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج
گردانید ملخص مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش از این پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میدادند و اکثر ایشان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشتند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده ایم
و مقرر فرمودیم که از کنار آب آموی تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک تومان هر کدام از هزاره تا خیل مغول نزدیک بآنجا باسم اقطاع بر ایشان مسلم داشته
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن مواضع آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و اجری آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از اعمال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل تومان هر یک از هزاره شده باشد آنرا اگر چه خود صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا شده حقیت خود را به ملکیت یا وقفیت ثابت
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را از خود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی را براستی
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک منصوره
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا دخل ننمایند و زراعت نکنند و بمقدار علفخوار که چراگاه اغنام و عوامل و مواشی مردم آن مواضع

گردانیده مزروع سازند و مجموع در اقطاعات آن با جهت خاصه خود تصرف نمایند دیگر آنکه از زمین ... که هر یک صالح زراعت

آن مواضع را اولی باشد باز گذارند و دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بتکچی که بتعیین ناحیه آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات
هزاره باتقسیم نمایند و آن بتکچی حصهٔ هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرز ساخته نام بنام بر دفتر نویسند و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری با هزاره
سپارد و دفاتر صدجات را با امرا صده و بعد از آن بتکچی عارض هر سال کیفیت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در
زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یابد و هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد و دیگر باید که هر یک این اقطاع را که با ایشان عنایت فرموده ایم نفروشند
و نبخشند و باندا قودانی و اقا اینی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود و دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران
او یکی را قائم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نبود
در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناه کار گردانیده اقطاع
او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چریک آنچه در دفتر قانون قرار یافته
چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض
علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریک تصرف نکنند و برات ننویسند و چریک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا
و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که از
تواجیان سپاه ساز یاده کرده در خانه واری یکی و نفر بیفزایند و مجموع آن طایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات
باز داشت و لشکریان تازیک را نیز جامگی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه کیفیت عرض
کرده یراق انجماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوجی خان و جغتای و اوکتای واقع است هر وقت چیلغاهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند
عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین کار چنگیزخان را کوچ داده در پیش
تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که معرض بیع در آورند جهت خاصهٔ ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند
و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زر خرید بتعیین یافته امارت آن تومان بپولاد
چنکسانک مفوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباچی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصهٔ ایلخانی اسلحه
ترتیب نمایند و انجماعت احیاناً بواسطهٔ عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلّت اهتمام امراء قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند
و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه میرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی بتحقیق احوال انجماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی
کلی در وجه علوفهٔ ایشان بمتصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند از اسلحه موجود نیست بنابران جمعی از بتکچیان بیوتات را بقتل رسانیده و
امراء قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بران ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن زمان
که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچکس از زمرهٔ
مذکوره را مالی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباچی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهت خاصه و
سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از انجماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحهٔ مقرر از ایشان بوصول رساند و
قبض از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن
برات دار بولایت رود و موجب تفرقهٔ رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرده حصول
نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقاً در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهاء آن ده هزار مرده سلاح مصروف
گشت لاجرم آن قاعده صفت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانهٔ عالی صفت تضایق پذیرفت حکایت پانزدهم

در تدارک ظلم قوشچیان و پارسچیان و صیادان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرت ایشان در زمان
اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرر بود که هر یک در موضعی معین ساکن شده جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهت هر یک از آن طایفه در ولایات
مبلغی باسم علفه و علوفه و جای وطعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله آن وجه را مع ده یازده و قوللقه از نقد وجوه تحصیل نمودند و اندک جانوری
بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنا راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری و پرتل میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمه جانور می ستاندند و چون
آن طایفه را استیلا به تمام بود و بهر موضعی که میرسیدند از بهر انجام وجه معاش جانور بهر حیله که میسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی
که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنابران عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و بهر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت
بطوایف انسان وقوع می یافت هیچکس بازخواست نمی نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتان بجماعت جانورداران پیوستند کان خدای ظلم و تعدی میکردند و
اگر کسی بهوا از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده
بودند هر سال چند جانور معدود بنظر امرا قوش میرسانیدند و پری چند از چرغه و سنقر و چلسه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و حکم یوزبانان نیز
همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان رای پیر و بخت جوان در آن
باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس
اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام ننماید و مقرر کرد
که جهة علوفه و علفه و طعمه جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشح گشت
و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مزاحم
و متعرض الاغ مردم نشوند و باین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز
وصول یافت و آنچه سابقا در وجه علوفات صیادان جاری میشد بنصف رسید والتأیید من الله الحمید المجید حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غنمات
و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غنمچیان
میبود و هیچکس هرگز با فراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنودی نمی نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده
بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال مرض یوت موجب
اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایند که غنمچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش تحقیق انجامید که هر یک
از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت یوت در حال اغنام ایلخانی تاثیر نموده و مواشی خاصه شما را سالم گذاشته
آن جماعت بگناه معترف شده غازان خان غنمات را از ایشان بازگرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و خطوط قبول
از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک
از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام و در ابطال فرامین مکرر خاص و عام
در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت یکی از امرا یا وزرا التماس کرده حسب المدعا
ایشان در دست می نمود بنابران در آن اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان یرلیغهای نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده
بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ یک
از امرا و وزرا و مقربان پایه سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانند و هرگاه حکمی در باب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن
حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل
کرده و غازان کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را بتمغاچیان تسلیم
تا تمغا بیرون آورده بر نشان زنند و بازسپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوئینان بزرگ برگزیده هر یک را تمغای عنایت کرده بود که

کرده بود که بر هیچ نشان ننهند تا معلوم گشت که فلان نشان بی وقوف نافذ یافته‌اند و ایضاً غازان خان نویسندگان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمام رسید
سواد آن را لفظاً بلفظ به دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام بیتکچی نوشته شده و مضمون آن که بعرض رسانیده و در هر سال
باب دفتری مجدد وضع نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده و در آن باب ضبط و حیاطت توقیع بجای آید و غازان خان جهة نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرا
کرم تمغاء بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای قرابین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا از یشب ترتیب فرموده بود و اما این تمغا از تمغاء اول
در نظر کوچک‌تر نمود و جهة متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزویه را تمغای دیگر که یشب بود میگذاشت
و برای یرلیغ بر نشستن چریک و فرود آمدن لشکر ترک و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش
نمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا به یرلیغ نبینند سخن هیچکس از امرا و نوئینان مسموع ندارند و متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت شابلغ کوچ بیشتر
بازگشته بصورت خود ده روند و بر این قیاس آن پادشاه معتمد از جهة بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و یانچه و مفروضات و مکتوبات و مقاصات
و دیوانی آلتون تمغا کوچک‌تر نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشته‌ها نیز بر پشت علی حده ثبت نمایند تا هرگاه بنظر انور در آورند با آلتون تمغا رسید
بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر انور غازانی گذشت که چون مهمات سرکار دیوانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و هر دو مشتمل
آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند چرا که مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفحص و تشویش میبایست
یافت بنابر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهة هر یک از مناصب و مهمات حکمی که وقوع یابد که بکار آید و بتحریر ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرط
و دقایق و قیود و مناسب سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح فرموده معروض دارند مجموع آن مسوده‌ها را به دفتری نوشته آن را
قانون الامور نام نهند تا هرگاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ نویسند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بلا زیاده و نقصان
از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات متغیره را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف
عبارات که جهة اغراض در نشانها واقع میبایست ممنوع گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه بر این
وجه صفت انتظام پذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آن کس را بر آن ثبت کردند و بعرض
پایزه از آن میدادند تا پیش از این پایزه قرمی نوشتند و مدت العمر از ابوی میگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم باز ستاندن پایزه نبود
لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر
از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه به یک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقش غریب آن منقوش بود
ترتیب نمود و هرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که با الاغ
بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس بایلچیگری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزه‌هائی که پیش از آن
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا بود بتمام ابطال یافت و بر این قیاس غازان خان بهمه اوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات
و بلاد فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت
نکنند و بدین تدبیر مناشیر مزوره و احکام متخالف که در تصرف فرق بشر بود بتمام باطل و ممنوع شده و پایزه‌هائی که در مدت انقضاء دو سالی هر کس بهر جهت
و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی مینمود ممنوع گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه و زراره در درگاه سلاطین جهة ما یحتاج شیلان و خرج مجلس بیتم و طوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و در ازمنه خواتین و شاهزادگان و صدقات و سوغات و حکم
سطحیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال جهات و ولایات حواله مینمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن میرفتند حکام ایشان را بعلت تغافل و مماطله و غیره
مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده باد اداء میپرداختند بنابر آن مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی
یافت و احیاناً اکثر احیان اسباب آش و صحبت را بوجه قرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند به پنج دینار میسر شدی گاه بودی

که خرواری به نسبت دنیا فی زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش و علوفه میرسانید صرف مرانچه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه
هنگام فراغ محاسبات میان بتکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن دعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی
و احیاناً تا چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و آن جماعت پیوسته بسر
دیوان آمده داد خواهی نمودندی و هیچکس بعذر نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری برا
برآورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میتواند بود و در هر شش ماه آن مبلغ را نقد از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر
ثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که تغلّب تفاوت تسعیر
چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح حلویها و شربتهای ایلخانی با حسن وجهی مهیّا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این
اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور
سالاران سپردند تا جهت حمل جوبخانه و سوچیخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و مایحتاج خواتین
پرداخت و مقرّر فرمود که جهت شیلان هر یک از حرمها از اینجو ولایات موضعی معیّن گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و متصرّف دیوانیان
ایشان گذارند و نیز از جهت انتظام ضروریات شیلان و مایحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و سلحیان و ساربانان و سایر خدم و حشم
هر یک از خواتین بتفصیل آئین مفصّل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره حواله نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان بخزانه سپارند
تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از اینجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از
وفات او براه اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرّف ننماید بنا علی هذا در سرکار اردویات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان
صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو با سمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزیّن سریر سلطنت جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلای سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقرّبان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را بتصرف می نمود لاجرم هرگز
بیتکچیان با فراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده باین وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه
نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت
دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصّعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از
اشیاء مرصّعه مفصّل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر
خازنان و فراشان مطلقاً پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زربفت و جامهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرّر فرمود و خزانه نقد
و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رسانیده
که بقلم همایون جائزش باید آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بمقتضای موشّح گشته نزد تحویلدار شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر شش ماه یکبار
عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ
نفاذ یافت که جوهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد
که بصد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرّف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و همچنین
غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده و بیست و ده دست جامه که بخزانه آورند یکی بیارند و بکشوب با آن خواجه سرا سپارند تا در وجه تصدّقات
خرقها بوین مصروف گردد و بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار
زر سرخ و سفید و نفایس اجناس با مرا و خدام بارگاه سپاه اسباب می بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل وجود آن پادشاه عاقبت محمود
برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای او چنان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

الوان را خلعت فاخر و دفعه دفعه ترتیب داده‌اند و صرها نقود زر و سیم بعضی را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشته که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بعضی نقش را حسب
نفر از مقربان بارگاه درآمد و آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در
مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت با امرا هزاره یا بر انعام و جوانان لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت یازده روز با این قاعده سخاوت
ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با امرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره
انعام آن پادشاه سپهر احتشام نقدینه بود و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات
بشری خصوصا سالکان مسالک سروری تخلق با خلاق الهی است و شیوه ستوده بذل و جود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب است که پادشاهان در
سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی
چند هر چه بدست افتد ببخشند و چندگاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه مایحتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضا فرمود
که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان انوار جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند
و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر برجوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتدبیر ملک و عدل و
سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هر چه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق
دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد دانا
در دامگاه گذارد و تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشدی و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند
مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند **حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی
خیرات** چنانچه از ضمن قضایا و سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هر کس از ایشان را فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و
زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق میکردند و چون جمال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه
کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات
توان شمرد و هر چند ما را درجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمائیم و ابواب البری ساخته
درهای صدقات جاریه برگشائیم تا از منافع خیرات بر و جنات حال سادات و علما و فقرا تا ابد و ببرکت آن رحمت بی‌نهایت حضرت ایزد تعالی ما را
دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهة مدفن همایون بنیاد نهادند از ثقات
استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که ششصد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها
یازده من بود از آن معتبره منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان [illegible] متصل آن بقعه شریفه
دیگر بقاع نفاع تعمیر نمود بدین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دارالسیاده رصد خانه دارالشفا بیت الکتب بیت القانون
و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملکت و مال را که غازان خان جهة رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه
حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت بر این بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه
کافه قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در جنب مقبره چند حافظ مقرر گردید که هر روزه بتلاوه کلام مجید اشتغال نمایند و از
اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در
هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالسیاده نقیب و خدام
و باورچی که جهة سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دارالشفا طبیب کحال
و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در
حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سر تراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرامند نواختند

نمود و جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در باغچه دو نوبت مصحف
بخوانند کاغان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا دهند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اجرة
و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیای نسخ کتب القانون و جهة بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانها و بهای
و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمال اوقاف سال بسال و ماه بماه بر شیوه تفصیل سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول
آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت
ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا مغول و اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام مقبره منوره آنکس را بکوشک عادلیه که نزدیک
بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان
تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا آنچه سالکان
آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر
معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته یکصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که
هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ معلم را هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهة
غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمحتاجان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع
و سر راهها می‌اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر احتیاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر
آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سال شتا که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند
تا طیور برچینند و همچنین آن مرغان را نگیرند و هر که صید نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را ده هزار من پنبه محلوج دهند
چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کنند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکنند و از مالک
خود بترسد آن را عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت
عبور توانند کرد و بعد از وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده بخطوط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکه معظمه زادها الله
تعظیما ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم را تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف
فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن
مرافعه شریفه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب
شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه بفصل قضایا پیش نهاد همت سازد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبوده
بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آنجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در
جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و گرد بلدهٔ فاخره شیراز بارهٔ رفیع با اوج
فلک منیع بر افراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم عنان اطناب درین باب کوتاه سازد و بنابر بیان شمهٔ از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان
خان طرح اندازد ذکر شمهٔ از حال صلحاء و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت
انجام میرسید و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره‌ور میگردید مولانا [illegible] رحمه الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف
بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش
نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا [illegible] رحمه الله ترکستانی الاصل بود و در آن اوان که غازان خان در خراسان بحکومت مشغول بود از بلاد توران
با ایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی
بخراسان فرستاد جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام باردو طلبید و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ چنین بتحریر پیوسته که چون مولانا رحمه الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بسی نوازش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعا داشته
باشد بدو رسانم و من حسب الحکم باحتیاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمه الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و
بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان بحث میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر وی فائق می یافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص نیز بدان سر منزل شریف نبرند و عوام از دور در دیوان
نگرند مانند شیخ رحمه الله که او را آن مرتبه نیست که خود را بدرون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آستانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ رحمه الله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان مطلب ترتیب نیابد اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بدین
قیاس هرچند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ رحمه الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا
از پیشتر بیشتر میشود گویند که مولانا رحمه الله هم در زمان غازان خان در گذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت **مولانا محیی الدین** مدتی مدید در زمان
چنگیزخانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بزیور امانت و دیانت بفصل قضایا برایا اقدام مینمود و شیخ عثمان ساوجی
در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و ستین وستمایه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود **شمس الدین عبیدی** در سلک اعاظم
علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار مینگاشت از مولفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن
کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور **رفیع الدین ابهری** در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت مینمود و این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه‌گر
بافلاک جنگ مکن و زخم زمانه را چو چنگ مکن در خاک نژند و آب دریا گوهر ضایع مگذار و بر دل تنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود در کمال
علم و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار مینگاشت و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان در گلشن حیات نشیمن داشت شمس الدین
کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید وقوع
انجامید اعلی الله مقامه **ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان** ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده
در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانین وستمایه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش به حلیه اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و هرقداق نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانید و متوجه تبریز گردید
و در پانزدهم ذی حجه سنه ثلث و سبعمایه بدان بلده رسید و در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة مزین ساخته اسامی گرامی ائمه معصومین را در وجوه مسکوکات
داد و اول پادشاهی است از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج کرد و ائمه جمعه
ممالک محروسه را در عهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که [illegible] شرایط [illegible] و اوقاف [illegible]
و در سنه خمس و سبعمایه اولجایتو سلطان در صحرای قنقور النک شهر سلطانیه را طرح انداخت در اندک مدتی ساخته و زینت آن بلده را اتمام کرد و چون
تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان عزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و در میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده و در بعضی از
معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود و آخر الامر گیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند
جهت خراج هر ساله چیزی بر ذمه گرفتند [illegible] و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده ابوسعید [illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] و اعراب [illegible]
با بعضی از امرا بخراسان [illegible] و با ایشان [illegible] شده [illegible] و اولجایتو سلطان [illegible] واقف گشت

بیعت اوقاف ۴

سنه تاریخ ۲

و چنگال عقاب

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای همیشه مرغ روح مخالفان پراند و هر کس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و معاقب
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس
جغتای رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بصوب خویش آورد بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذاشتند
جای دگر بنهند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از گاه
دکلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بوفا بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال **گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع**
ایام دولت آن آفتاب تابنده خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که بنسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود بیت تا گل نشکفت عهد گلزار نشکست زمانه در دلش خار و در سنهٔ احدی عشر و سبعمایه خواجه
سعد الدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که بنسبت بخواجه رشید الدین در مقام
تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند و امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقربان را با وزرای کرام در موقف
یرغو حاضر ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از کمین غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیا
گر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از نواحی بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا و الف در محول شد بقربان خداوند جهان
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد خسف و مبلغ پانصد تومان که مقربان ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد بعد از ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال نقبای مشاهد ائمه معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و استلاق گرفته بود بنا بر آن او را
بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانده بجزای کردارش رسانند و آن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات
متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره اش تمام
زایل گشت و چون بهرهٔ قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت پیراست جهة تعیین وزیری صاحب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرمود و خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت
شریک شد و در وقتی که نو رسیدگان انجمن چمن در نظر سلطان گلهای گرفته از اوراق شکوفه درم و دینار بصورت نثار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و نوئینان و اینافان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دکله مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعه لعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و آن
و بعین عنایت ملحوظ گشته بهر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که
بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان همایون نمینمایند لشکر بدیار
دور دست بردن مناسب نخواهد بود در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر قدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهة تادیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام [illegible] گیلان حکام هشتگانه بامر ایالت قیام مینمودند تا اقامت حکومت از اولاد پلاگو خان را اطاعت نموده [illegible] امیر [illegible]

از سایر ولات آن ولایات معظم تر نیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت
و باصناف الطاف و انواع اختصاص یافت اما اندک زمانی از بساط ایلچی که از تکالیف و توقعات امرا تنگ آمده [illegible] از جوانب اطراف و جهان
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب گسکر رود و امیر قتلغشاه از طریق خلخال متوجه
فومن و رشت و دولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه [illegible] و کلاره و دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک هفته از اردوی
سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان حدود گسکر را غارت نموده قبل از وصول سلطان بلاهیجان ساکنان آنجا باردوی حضرت نشان ملحق شدند اما امیر قتلغشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده زبان دولتخواهی بمعروض جناب امارت پناهی گردانید که در راههای تنگ
و راهها صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود امیر قتلغشاه چون [illegible]
طمع باموال ملوک گیلانات تیز ساخته بود بکثرت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولادقیا را منقلا گردانیده بر سبیل عجلت
رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین نبرد واقع شد
در بار سیوم فولادقیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نموده فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلغشاه کرده امیر [illegible]
از قبول صلح سرباز زده و پسر خود شیبر را فرستاده و امیرزاده [illegible] را [illegible] متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکریانش
در گل فرو رفتند و چون این قضیه [illegible] قتلغشاه نویان رسید ملازمان موکب او نیز روی بفرار آوردند و امیر قتلغشاه ساعتی پای ثبات فشرده و زخم [illegible]
یکی از شجاعان گیلان نقد جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مؤمن چون بحدود آن ولایت رسیدند
امیره سپهبد شاه که حاکم آن حدود بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نموده و ایشان او را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات ظفر آیات
اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهجان انداخت والی آنجا خایف شده فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان [illegible] در آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلغشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار بطلب کینه کشیدن انتقام ارسال نموده [illegible]
ایشان امیر حسین و امیر سونج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان بکشتند و رشت و فومن و دولم را غارت
کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلغشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانات چوب یاساق زده
چوپان نویان را قایم مقام قتلغشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار فرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط خلافت مناط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدان جانب برافراشت و بمساعی اهتمام وزرا از اعظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بکمال وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره
دیگر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سر اسب کوه پیکر با [illegible] گوناگون از اطلس [illegible] و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر [illegible] جهت حمل [illegible] در قطار کشیدند و نود چرخ و [illegible] یازده هزار [illegible] و دویست قاروره نفط آتش سوز
و صد جفت از کوس رعد آواز و صد علم زرنگار مرتب گردانیدند و [illegible] و شصت نقاب تیز چنگ با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امرا
و سپاه با این ترتیب و آیین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل راه شام عزیمت فرمودند و در روز پنجشنبه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس حصارش را از سنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در حفظ کوتوال الحصار که بدر الدین موسی کردی نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار
بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان از اطراف قلعه آسمان بنیان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان استغنا کشیده ابواب قلعه را مسدود ساخت
و آغاز انداختن تیر و منجنیق نموده [illegible] آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست بعمل بردند [illegible]
خندق [illegible] کردانیدند [illegible] خندق [illegible]

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جملهٔ مورخان بلاغت انتما مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بوده در ایام دولتش آن کتاب با فادت انتساب را تالیف نموده و از آن جمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضهٔ اولی الالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگری از آن جمله محمد بن اسعد بن عبد الله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست از جملهٔ شعرای آن زمان خجسته نشان یکی سعد بهاست و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جملهٔ خوشنویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازیست و اولجایتو سلطان در اوان که سلطان ابو سعید بهادرخان را بحکومت خراسان بفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرموده و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام تورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آن مقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غرهٔ ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جوهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر با میر ایرنجین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابنا روزگار بر روی خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابو سعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی کاخ فتن سکون یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده یسور و انهدام بنای حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و انتظام هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابو سعید بهادرخان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بوده مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمهٔ از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید

جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر میگاشت از رشحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامهٔ درر نثارش حدایق انشا و بلاغت از ازهار پر مینمود بیت خامهٔ او چون گهرافشان شدی نظم سخن لولو و مرجان شدی از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور و چنانچه بسبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت ز بیم قهر او دل بر دشمن هراسان شد ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار در آورد و بیشتر از برادر در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجهٔ او را از ابناء جنس

گردد آن وزیر معدلت نهاد با نامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهة ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نمود و پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید و آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عموم لطفش مدح گوی و شکر گذار است شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد و ازین جهة حزن و ملال بخاطر وزیر رشید حاصل رسیده نزد پادشاه زبان
شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یابد بنده را روی
بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی
شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا باشد به بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده
آن امر بیرون آیم سیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را قسمت بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و بر حسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند تا چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او بگشاد و درین اثنا جمعی از عمله دیوان چنانچه عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمائید ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از تصرفات بروی ثابت کرد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه
علیشاه را بگویم که شما را استرضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوتها داد تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افاضل نهاد را [illegible]
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرض صعب داشت و سلطان
ابوسعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود
و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیت بی دخل رای صواب نمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار باید کرد و روی بتفصیل مهمات مملکت باید آورد خواجه در جواب گفت که عمری
در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان پشت کمان گشت پشت من زآن روی که تیر عمر گرانمایه در
گذشت از شصت بپای حادثهم مشکست و میگوید زمانه خیر که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هیچ وزیری را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده خطایم
رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده
ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود با بسیار درم و دینار فریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هر کس هرچه خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داده و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر

بقاع ابنیه

بحکم خدا ره رحمت الم باقی کشید سلطان

و امیر چوپان آنچه میان ایشان گذشته بود بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه
بگوی که بی جرمی قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو
نو خواهد بود و بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه
و اولاد و عظام اش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون جلیل کرد بعضی
نوشت جنتی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن خسرو پر تهور

شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگی
اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود و بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر
بکتوت ولد اولدور بویان در میان نهاد بکتوت گفت تدبیر چنان باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایت کسی نمی ماند که
با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهیم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد و از آنجمله
پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هرات رقم فرموده در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهرات آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر
دعاهای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت با هم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی خطایا
شویم متهم او را تأصیل دهیم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سیصد خروار از جنس ماکولات
و چند خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بخیل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بکتوت
ناگاه شخصی با وی گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جاجرم رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینهٔ دیرینه
در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار اغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه
از هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر یساول سحری پیش اجل باز بنهاد سر آنجا که قضا بود ارادت چرخ فلک انداز
که برافراخت براندازد این است مر او را صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهت انتظام مهام
خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول
بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان
مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاه در گذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت
را بیش از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد
و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم اغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت
بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید
پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که یموتکودری با یسور
داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود
و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملک جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر یکودریان
تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود در چاه هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی
نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بترساند

شاه زاده تیمور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و تیمور بعد از
جمع ساختن لشکر بتهور اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه چشت رسید یکتوت و بیان
امرائی که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست کتوبی نزد غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند
و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته تیمور از اطاعت هرویان نومید شد و در ماه رجب ازخلکا بهراة گذشته بسرعت برق و باد یکتوت را دکان که محل اقامت
امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیکبارگی بر ایشان تاخته تمامی براق و کله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و یکتوت تا دامغان راند و تیمور تا وسط مازندران عنان
بازکشید و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کورکان
و لدا امیر قتو قاجلا را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاه زاده تیمور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون تیمور به نیشاپور در آمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل گردانند خبر
وصول امیر حسین شنوده پیلتهای خود گذاشتند و چون تیمور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیة نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از مشهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات یکتوت و اتباع او را باد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در ان حین سید بدر الدین
با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاه زاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام کشادند و چون آتش غضب تیمور مشتعل بود و لب بجواب نکشود
و سادات رخصت جلوس نیافتند و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر برپای ایستاده بعد از آن شاه زاده از زمین سر برآورد و گفت سپاه را اتفاقا علیا به مطبخ را
گوسفند فرمایم امیر بدر الدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا بزودی این مهم ساخته شود تیمور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و عقب آن سیصد کس را همراه شهر برده هر جماعتی را در محله فرود
آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از تیموریان که جهة سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدند و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکش نیکین مرتب ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه نواخت و شاه زاده تیمور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته
فرستادگان را بغیر تیر و لگد چیزی نداد و بنا بر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود در روزی چند جهة آسایش دراکنات ارکان توقف نمود و در آن ایام بکرات
تیمور و یکتوت نواحی دار السلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب
مردم و جهاتی که ملک و غیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و هیچ کس باز پس نداد
و تیمور و یکتوت متحیر گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاه زاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه
تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را بانواع انعام و احسان نواخت و باتفاق او از عقب تیموریان در حرکت آمد و جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کپک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال تیمور خبر یافت و بنا بر کینه
که از وی در خاطر داشت شاه زادگان عظام الچیکدای و رستم و منکلی خواجه و قولاوه را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم
تیمور و یکتوت بالمقطع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید
تا علی اسرع الحال مهم تیمور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کپک خان ارسال داشت و چون این لشکر بحدود بنکت رسیدند
شنیدند که سپاه جغتای تیمور و یکتوت را بدست آورده کشته اند و کیفیت این واقعه چنان بود که امرای کپک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی تیمور رسیده
منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده تیمور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاه زادگان جغتای بر تیمور تاختند و اول یکتوت رسیده سرش از تن دور انداختند و تیمور چاره بجز فرار ندانسته الچیکدای هزار سوار از عقب
او ارسال داشت و آن سواران سه روزه طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاه زاده

...ید و هزار کس
...نمود که حال
...از سلطان
...ستانده بد
...ند و آن مردم
...نا پور
۳

شاه زاده یسور چکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر کرده و غنیمت بی‌نهایت تحت تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و فتنه‌ها را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند **گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان** در اوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده یسور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهت دفع شر او روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امرای بزرگ را که آنجا بودند بر زخم تیغ و سنان بگریزانید و چون گریختگان بسلطان عالیشان پیوستند با یکدو هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر باغی بسیار نمایند و در آنطرف آب سپاه اوزبک یک یک اعلام و رایات را عیان دیدند و هرچه مبالغه میبردند و امیر چوپان این خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانسته با ده تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدین منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمد عمل نموده بازگردیدند و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرده بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیش از پیش در تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند گریخته بودند موقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر ایلنیاق را بار مرهٔ دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل گرفته خواطر بران قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر اغروق گذاشته بجانب کوچه تنگیز توجه فرمود و بدخواهان فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمهٔ چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنابر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهت تحقیق آن قضیه بازگردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قتیقول خود بازگذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان همشب بدانجا رسیده او را هرچند جستند نیافتند و یورت را غارت کرده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای مخالف نشانی بتزویر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش در غصه تمام پیدا کرد بنا بران بتأنی طی مسافت میفرمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و ازان جانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تقماق و ایسنبوقا و بوقا و ایلدورچی و غیرهم از امرای مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابوسعید با ما از ما ترسیده و اندوه بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده ازین جانب نیز سپاه پادشاهی بر ایشان حمله نمودند و در آن اثنا سلطان حکم فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند بیت که هر کس بود دشمن شهریار بدین گونه بیند سرانجام کار و نایرهٔ خشم و کین پسر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست آن جوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاه زاده کجیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بگرای بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته همچو براق [illegible] در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظهٔ جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند تیر قضا براجرا شمشیر از آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با گروه دشمنان مصاحبت مینمود

نظم
تیغها در مغز جا کرده چو فکر همچون خرد
تیرها در سینه‌ها گشته روان همچون روان
حلقهٔ بند اجل در پای عدوان در رکاب
رشتهٔ دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الٰهی بوزید و بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست
ز آن کوهسار بزد بر رخ دشمن بی‌شمار و امراء عاصی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغماق و اسنبوقا در پنجه تقدیر اسیر
گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی پسر
عبدالرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سونتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سونتای
عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن
محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان
و فتح نامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیرچوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان
شاه زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود
و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیرحسین بن امیراقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمدرین سال امیرتیمورتاش بن امیرچوپان باغوای جمعی از مردم نادان
بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ممالک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخرالزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید
تا ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف درآورد و با ایشان بطریق اتفاق و اتحاد سلوک دارد و امیرچوپان از حرکت پسر واقف شده شمه از این
معنی با سلطان درمیان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت
و چوپان نویان امیرتیمورکاجی و قاضی نجم الدین طیسی را که جمهور مایه آن فتنه بوده بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید محافظه
خاطر امیرچوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شلتاق اسباب نارخاتون در ولایات
سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب تبریز بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت
امیرگردستان بدست آورده و آن را بنزد امیرچوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و
بحکم یرلیغ اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر
چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را بصحوب آن قاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان تحت تصرف
درآوردند و این حدیث غریب درمیان خلق شهرت پذیر گشت و کریمی که از مالک مزرعه تقرئی داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد
از نهاد خلایق برآمد و امیرالیسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیرچوپان گشاده طوعاً و کرهاً او را از مقام حرص در گذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود
قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار بدو اعتبار امیرچوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که در دست
تمسکات مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیرچوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه پیدا نمودیم و [illegible] این قبالجات را که باسم
نارخاتون نوشته یافتیم و امیرچوپان حاصل آن موضع را از تغیر یا در حلال تصور کرده و کلای او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید
که اسبابی را که بدو سه هزار دینار بیع از یزید مردم از بیم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت
افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلای
امیرچوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیرچوپان از مقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشانی موکد بلعنت نامه در قلم آورده
القضیه بالیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان
صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان بجان آفرین تسلیم نموده بجوار مغفرت رب العالمین پیوست
نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده و معمار همتش بود دفن کردند از وزراء
هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه با اصابت رای و تدبیر وفا بیت و توقف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در ممالک عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب
و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت بیکی
از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داد و بر یکدیگر تعرض نمودند و مهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان داد
و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در شکر سر انجام فوت لا یموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج
الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و کمال الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن محمود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب
عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان [illegible] در تربیتش [illegible]
نمود تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش باتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری
بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور
سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین کورکان بن امیر آقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست
انتظام داد و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا شده عنان صبر و قرار یکبار از دست
اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چه دل و سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خامهٔ عزت نسبت
که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت سیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیزخان چنان
که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته
شمهٔ از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی که بروفق مراد پادشاه
گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در اواخر تابستان در ییلاق اوجان
واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه مبادا که میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون
بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعاً و کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان
ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق کو سینه از سفر جستم که درد دل ز هر آن به خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل
لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمهٔ از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار
داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت ز روز و روزگار فراقی
و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنا بر آن از خرگاه کم بیرون می آمد
و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همیکرد فریاد جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که
اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگوئی سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من بفراغت خواطر بوده تا اکنون یاری روزگار
بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سر انجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کونه کرد و چوپان متفکر و حیران
از خرگاه سلطانی بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در تکو خدمتی بشایسته مساعی جمیله مبذول
داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهة خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه
جواب داد که من مدتی روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش بامر و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام
و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه نسبت بخود متغیر می یابم و سبب این معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات و لایات خراسان از سلطان ابوسعید
بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور
در خانه بگذاشت و سلطان بعد از آن از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی
از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده از کر و فر بهادران پر خشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر
حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و
اوراق مصاحف و صحف فرار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایت مراجعت فرموده بخدمت پدر پیوسته
کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال
بسر انجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی شمهٔ از ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان
در میان نهاد و یکی از ایشان مجال خیانت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از محرمان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعشق می ورزد و سلطان فرمود که گاه گاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و بعد از آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه بود غلبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت
و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردن زده
آوردند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر
عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتکامیشی او فرستاد و تا آنکه دمشق خواجه در آن
روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج
از رفتار باز ایستاده هر چند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آنرا برانگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از
نیام بیرون نیامده مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه
پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهة نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانید و در آن
روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت مفلسی که بامداد آن روز
نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا جهة ایشان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف و دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان
اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس
همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت
حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابرام کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون
مجلس برشکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت
دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را پادشاه شناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط در آوریم اگر سلطان
ابوسعید بدینجانب آید با وی مقاتله نمائیم والا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان این سخن مسموع نداشت
و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را
که ضمیر پایهٔ آن فتنه میدانست بحضور طلبیده جلاد را گفت تا تمام مهم این ناتمام پردازد وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از
میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که شیئی که آن کند بر شما اعتماد
از جهان شاید بتیغ فرجام آن همین است آخر سر انجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

سخن را از

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت کنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفته نوبتی که در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که ازو روگردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات
نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطانی را فرونشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد
و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام تعظیم و احترام
شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و فتنه سخنان بر زبان آورده سعی موفور
بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت
راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود
و چوپان بغرور موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوبا رسید و میان او و اردوی سلطان یک روزه راه پیش نماند امیر محمد بیک چیچک که خال سلطان بود و امیر
سیکرور و غیرهما از امرا با سی هزار سوار قریب عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان با بقیه امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان
روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان را شاه زاده ساتی بیک که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت
داد که پیش برادر رود و خود بجبال ملازمت تا آن کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که جوار
ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود در روزی چند بسر برد یکی دولتندی فریاد برآورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة باکه وفا کردند که با ما
بنیت صحبت کیشی که تمنا کنند باکه وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را به شمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغ شاه فرمودند چون نامه عمر چوپان
بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفته ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد
اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیسار رساند بمواصلت حرمش کرده و بچنین و اخذ اموال اتابک
فارس مفتخر و سرافراز گرداند ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته علاء الدین تتش فرستاد و چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست
کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر
نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان نیز که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان
ابوسعید دولتندی خبت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان بر حسنش روی افتد عرق خویشی در حرکت آمده جانش بخشد
سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین زبان بقبول
این ملتمسات گشوده اشاره نمود تا علاء و چوپان را بخبه بهلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت و آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمائة
باردو رسید و حکم شد که آن را در سر راه و بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثناء
راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه در آمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاو
خان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون ملتمس او پیش نرفت بلکه ملک
در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردو آورند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار
در خرج محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر
مناسک حج تابوتها با محمل بوده در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنازه نماز گذاردند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فایض الانوار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین
علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود و در مطلع
سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در راه مکه معظمه
و شهادت عمارات عالیه که ماحی اثر قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بان واسطه آن بلده مکرمه را معمور ساخت ذکر

اولاد امیر چوپان

چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادرخان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بجانب یزد از آن دیار افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند
قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته
با سپاهی بجرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی بدو آمده درگذشت و بعد از آن اوان تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن
که حاجی بیک و عوج حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و عوج حسین را سلیمان خان بجهان جاوید فرستاد و پسر دوم امیر چوپان
تیمور تاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و در روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافته
التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تیمور تاش در مقام عنایت
و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا خروج نماید بهنگام فرصت سر تیمور تاش را از بدن جدا ساخته
نزد سلطان ابوسعید فرستاد و این قضیه در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بابوسعید رسید و تیمور تاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف
و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مأمول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در حیز بیان
آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در کرجستان حکومت
مینمود و محمود در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن
کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا
مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سیورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز
نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان بکمین که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون

نظم

عشقست که شیر زبون آید ازو — وز مهر چه جهان بری فزون آید ازو
که دوستی کند که جان آساید — که دشمنی که بوی خون آید ازو

مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد
و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور در ضمیر منیر حضرت تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون نسیم وصال
آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت هر کسی در پی کاری و غم یار همان — دل بجان برد همان عهد همان یار همان آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده
گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی حسب الفرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعباراتی که دانست شمه از میلان
خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جان و مال پا برو اخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت
منقضی شد و غلبه شوق متقاضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن
گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت بلی عشقست پر افسون و نیرنگ — کهی صلحست کار او کهی جنگ و در شهور سنه اثنی و ثلثین
سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از
موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد
خاتون را از نظر اعتبار انداخت و بعد از چندگاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد
و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود

گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله بود در مبادی عنفوان اوان جوانی که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا بمدت زمانی حقایق اکثر
علوم معقول و دقایق تفسیر و فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و شهامت ذهن مشهور گشت و در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام
مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادرخان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعد از قتل فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد
نهاده و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضای هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل استیفا
رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و
استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نموده در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد
و جهد تمام فرموده نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علماء ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت
و نضارت گرفت نظم تا هاتف دولت تو در داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان
گردد باز و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی
بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که
نارین طغای الکوج بقابن کیمو قادر اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابو سعید میبود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان آثار ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال
او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان
از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر بملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج
نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم بر حسب مدعای وی اتمام(?) رفت
و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت
ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت التصرف در آورد اما چون
خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة میرفت نارین طغای
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست ظلم و بیداد
برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستاند و هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراند چون خبر این اعمال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در
غضب رفته تاشتیمور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده
بود جهت تدارک متوجه گردید و در اثنای راه آن دو امیر ستیزه رو بیکدیگر رسیدند با هم خلوت کرده مراسم اتحاد و اتفاق بجای آوردند و خواطر با مبارکت بر آن
قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و خود
سپه انگیخته که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود و منهی(?) نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند
که نارین طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در قبضهٔ آن دو غدر با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا که بانهدام بنای حیات سلطان بر بندد دیگر
او را مدد باید و دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده
بود او را بسیار کاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشامت مساعی او میدانست باوی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم نارین طغای بهر(?) ... شده با امیر
تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال
با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابو سعید نیز از بعضی ایناقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل تامل چگونه
بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت
هر گاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را
خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود سلاح او را بازستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع
نمودند نارین طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح

گردانده خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض کنم نارین طغای بیرون رفته نوکران خود را سوار
ساخت و خواجه بعد از زمانی بمدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد دری دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید
که چندروز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس و نزاهت متعجب شده فرمود که هیچ
میدانی که نارین طغای چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس چیزی در باره من بد اندیشد بمقتضای ولا
یحیق المکر السیّئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان بهمان لحظه باخذ و قتل نارین طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب خراسان شتافت بخیال
آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان آنجائی را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه لولو بوی نتوانست رسید لاجرم
ایلچیان را امتثال واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هرجا نارین طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه
رود فرود آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بصورت حاجی آیتمیش ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی آیتمیش کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار
شد و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد و بعد از آن سلطان جمشید آیین کسان بقزوین فرستاد و تاش تیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز
غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بایالت خراسان و خواجه
علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد نارین طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند
و باندک زمانی بار دیگر آن بلد الطیب بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر
برده بغایت مقرب و گستاخ بوده در فارس حکومت مینمود و از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر
محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت آزرده گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر
سلطانشاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد پیل تن را که از جانب مسافر ایناق نقار تمام در خواطر داشتند با خود متفق ساخته با جمعی کثیر سوار شدند
ناگاه بدر خانه مسافر شتافتند و مسافر گرداب بلا را بحر محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته
تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدیشان سپارد و در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر
چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بدر سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود
اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را درخواست کرد و امیر محمود و ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطانشاه
بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد پیل تن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن
فرستادند و تمامی اینطایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که بعد از آن او از جریمه او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تائید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان
صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادر خان بشهر توجه نموده بدشت قپچاق استیاج نموده بود و در اران نهضت فرموده در آن
سفر مزاج پادشاه بحر و بر از نهج استقامت انحراف یافته بسرحد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالی مقام بحمام رفت
و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر آن استعمال مترتب نگشت و سلطان
در سکرات افتاده کار از تدبیر باو بپیر در گذشت مصراع برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید در اواخر
اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داده بود و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغداد
خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز نمود و عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان
و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معا از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در
نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه کرده باشد
بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره قدر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه

کوتاه کرد و روح مطهرش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پرنور سلطانی که سر بسر تقصیر فرو دمی آورد روی بر زبر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود
سکندر رعایا سید اشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت کر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت
در لباس سوگواری بفغان فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده
بودند بخاک سپردند بیت روانش بنور الهی شاد بباغ جنان شاد و مغفور باد **ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر
بودند با آن پادشاه عالی مقام** از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش مشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض
پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی می‌نمود دیدهٔ بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت
نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر ز بطن بطول و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان النقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و ثار قبلهٔ
اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تاییدات لم یزلی **شیخ صفی الحق والحقیقة والدین الاردبیلی** روح الله
تعالی روحه و زاد فی الصدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش بر الواح خواطر میکاشتند طبقهٔ اتراک با وجود کمال ابتلا که بهر گز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت
تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای
ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمهٔ از احوال آن قدوهٔ اولیاء ستوده خصال که پدر ششم آنحضرت است مرقوم کلک بیان
خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است
و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایاء قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید
و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ سعد الدین
قتلق خواجه خالدی قزوینی است که در سلک احفاد شیخ نور الدین کبیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالم متبحر بود و بزعم حمد الله مستوفی غازان
خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال
بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده نوشته
که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادت درجهٔ
عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت
سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن
کسرقی رسید و در سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنهٔ عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد
و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه
در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج
طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی است** در نفحات سمت تحریر
یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت
لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است
و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه بتربه مدفون شده
رحمة الله و غفرانه علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است
و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافادهٔ مشغولی می‌نمود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت پیوسته بمدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچه مصنفات خود مینگاشت شرح
مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مؤلفات آن فاضل تحقیق صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین
محمد در سلک تحریر کشیده و الحق بکمال علم و دانش خود در آن رسایل بر فواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده و وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمائه
روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازیست** و آنجناب را
نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تألیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق العوطیست**
که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله شعرای آن زمان یکی **مولانا جلال الدین**
عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله
دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع صد گره باز بر آن زلف معنبر زده
عالمی را چو سر زلف بهم بر زده و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری
نزهة القلوبست و از آن کتاب بکمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد **ذکر**
ارپاخان ۲ که او را قبل از وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن
منکقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر پادشاهی باشد
نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آنوقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بمحل خانه ارپاخان فرستاده او را باردو
طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند
و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند و آنروز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بمنظر گاه ناهید رسانیدند و
روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم معتاد نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمدروسی و بجای کمر زر
کارد میان بند سهمیز اکتفا است از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید
مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه او را معز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبه تکلف و غایله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود بر بالای او بریده
و شیمه جهانبانی خلعتی بود بر قامت قابلیتش ابراز نموده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لولوی لالای تو اما چون بنای
دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه
خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده وزیرش نیز طریق گریخت در گرفت خواجه
غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم
شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از**
اسباب طغیان مخالفان چون ارپاخان بر سریر سلطنت تمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر
بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابران باغوای بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخته
بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول
سنه ست و ثلثین و سبعمائه بقتلش فرمان داد و خواجه لولو در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند
شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید
تا از عقب اوزبکان درآمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و همین معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه
زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش درآورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی

نسب ارپاخان ۲

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانه خود پنهان کرده داعیه خروج داشت بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی
گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته با میرعلی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپاخان
دم میزد ملحق گشت و بعد از آن ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش با وکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر او جهت سیاست کرد و مقارن آن حال زمرۀ از امرا
مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکپی روز و محمد بیک که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان معتقد بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما
بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه
رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان
تحریض نمود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود و از نسل تنکز و تنکز در زمان هولاکو قاآن پیوسته با اریق بوکا که جد اعلی ارپاخان است مقابله و مقاتله
مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت ارپاخان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفته

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام دولت ارپاخان و جناب وزارت پناه

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و آن سخن
بارپاخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرا مخالف الجنان
نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با میر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین پذیرد و وزیر
باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در
خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرۀ از امرا رفتان را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد و خواجه غیاث الدین محمد از غایت
غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست و ثلثین
وسبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر ملاقات اتفاق افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای اشتعال نیران جدال امیر محمود
ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکپی روز از ارپاخان روی گردانیده با میر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب مظفر و فایز گشته پادشاه و وزیر
هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی
پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرسانند اما سایر امرا
در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجه عادل عالم فاضل نوازرا شهید گردانیدند و ارپاخان
نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه ایجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص
پدر او را بالقتل آوردند و معنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد از این وقایع محله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین
محمد و اتباع و ملازمانش غارت و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدوده و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن ایست
نباید و از صعوبت مصیبت آن وزیر والا منقبت علما و اعلام را تاج مکرمت از سر افتاد و فضلا و کرام را صبوری از خاطر رفت و عنان شکیبائی از دست داد و یکی از ایشان
بیتی چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست کاختران امور
بسر از دست چرخ خاک کنند دردمندان جهان از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه و درد ناک کنند
که وزیری بآن عزیزی را بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخاوت و ترتیب و رعایت علما ثقات رواة حکایات از آن وزیر
فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین
قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت
بیشتر یافتند یا در این دولت من قاضی عضد الدین متبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه
سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطابخش بجانب من اشارة کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال حالا

دیوان شما عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات (ستوده)
آن وزیر پسندیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفهای باطن فرخنده مبانیش حکایت کردی می‌نشست و ابحاث
را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده می‌شنید او را بجای نزدیکتر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم
در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم
و آصفی بر این مرتبی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بمقامی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم و باز بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا
غلبه دست داد و وزیر اشارت کرد که بر دیگر صفه نشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود در رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فائق آمدم اشارت نمود
بی‌واسطه مرا بپهلوی خود نشاند و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در بارهٔ من بی نهایت
مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع الحکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال
بر سبیل مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه بدا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار از آن عظیم
بهره ور گردید رباعی ای گشته ترا مسند اقبال مقام رای تو امور ملک را داده نظام خواهی که شوی در دو جهان نیکونام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از
مهم اربا خان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت
زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استغنا برافراشته بی استصواب امرا امور ملکی و مالی را فیصل
میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش متنفر نموده پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلاء علی پادشاه و قوم
او برات در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمهٔ سلطان ابوسعید بود شتافت
و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن یولی قتلغ بن ایلتیمور بن اباجی بن منکوتیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت
و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجهٔ سنهٔ
مذکوره در موضع نوشهر با قرا دره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که
دو پادشاه بر سر مملکت باهم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآییم
ایشان را بهم گذاریم هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال
بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور
نموده بفراغ بال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد دران حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرو تاخت و بزخم تیغ تیز امیر جسد علی
پادشاه را ریز ریز ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان
منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت
و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود در حبالهٔ نکاح در آورده نوای عیش و عشرت و صدای
فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید تا بهمدران ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوهٔ ناستودهٔ خویش جنگ مخالفت ساز داده و هر یک خیالی کرده رو
بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی
ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را
از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آنطرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن تور بن جوجی قسار بن یسوکا
بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده

آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز بجلوریز با ایشان شتافت و شاه‌زاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بعهود و مواثیق
با خود متفق گردانید و متعهد قتال و جدال ایشان گردید و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست ناگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند
و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره در ولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از اشتعال
سیف و سنان عنان تگاور بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بدست
امیر شیخ حسن کشته گشتند موسی خان بمیان الکای هزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز
عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجاجرم و بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز و غازی که در سلک
عظام امرای خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخعلی را در روز عید اضحی با جمعی بشمشیر غدر بگذرانید و دیگر روز دو دشمن
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده
وزرا صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود اسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بودند و در آن ایام از تبریز روی در زی اهل تصوف سلوک می‌نمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند ذکر خروج امیر شیخ حسن
بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از
توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید
و غلامی ترک‌نژاد قراجری نام را که ببدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود از خود برده و جامه‌های نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید مادر را بآنجا نزد قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر
در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه سنه مذکوره
در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مفطور بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت
مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد
و در کنار صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تطاول و بیداد برآورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش
را بخاطر خطور نمود که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد منتظر فرصت بوده بیک
ناگاه کاردی بامیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حالی بدیشان بدرگت را
اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم گسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب
بغداد گریخت گفتار در بیان جلوس شاه‌زاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی
و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از
تمرد پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه
و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از این خبر مشعور شده عازم قزوین گشت و ساتی بیک
و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد عیشای را بوزارت سرافراز ساخته و علم توجه بطرف قزوین
برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میان ایشان صلح گونه واقع شد و شاه‌زاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک باران و
آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک خود و تاش تیمور و دیگری از خواص از نزد طغاتیمور خان
که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان حکم فرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و خوجه

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بسباوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان
فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت
کرده بتغییر و قطع مرسوم مضایقه مینمود و چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود اخراج حواله داشت
لاجرم امیر شیخ حسن از آمده پشیمان گشت و لیکن بغیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان
از اران باذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجه بی تیمورتاش شده را ببند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود
و ضمناً بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت درآورم و بنده وار طریق خدمت
مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس
بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردوی
امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از بنوامیش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که در باره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما
نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرد فی الحال کسی
از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبید و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت طغاتیمور
از حیله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال بی‌نسبت عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی با الاتاق رفته در حدود دلهمار نزول
کرده

ذکر بر داشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در حیز بیان آمد صورت انفصال یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنگ
را بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف درآورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بخاطر امیر شیخ
حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه متمشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و
ساتی بیک را طوعاً و کرهاً در سلک ازدواج خود کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی بیکران در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال
امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال
نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه سنه مذکوره در نواحی نغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سوتای
و اردو بوقا و نورینی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند امیر محمد دین قتلغ و امیر مسافر اینیاق را که در میمنه سپاه
جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور
به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان
را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
و خواجه سلمان ساوجی که در اوایل ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده بنظم فرمود که چند بیت از آن این است قصیده خسروا لشکر
منصور اگر رجعتی کرد هست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار عقل داند که در ادوار فلک رجعت استقامت نبود بر نجوم سیار این یقین است
که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خرد کم هنر بی مقدار وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی
نزند شاهش و بخسپد و از او بگذارد نه از آن عجز بود پایه بیدق را قدر نه از این جرم بود منصب شاهی را عار آخر الامر دست برآرد و اثر دولت شاه
نهادش بسم اسپ و پی پیل و مار و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده باذربایجان
درآمد و در ذی حجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوکران جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ
حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسپ را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او بر چمن

در جائی اقامت کرده بود نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان میرسد متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون باستصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از انجانب ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخ علی کاون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سردار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود دیار وین رسید حاکم انجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت و از انجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر شیخ علی جعفر و قرا حسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکریان بحدود دیار وین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از مقتولان انبار آن بوم پشتها کرده علم معاودت برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بجنگ بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشته مقید و محبوس گردانید خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر اطلاع یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بعصر خصیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشاء انتظام داد

قطعه

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه دار مردافکن

و چون از آن مخدره نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار الاماره گریخته با هم پیشگان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و در سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سر آن حکایت بشنید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بجزای هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی

مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چوپانیان را از نتایج طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی تا آن فن حدیث بمرتبه که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وصل او دانشمندی دیده نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب حلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثناء محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و معنی آن را نیز بر دل نگذراند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی مسالک طریق مسلمانی پیموده باشد مقتضای

حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد هم آن شب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بجان طریقه گشته گشت و در تاریخ ایام
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج للبیضاوی فی اصول الفقه الشافعیة و شرح الهدایة
و شرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بتدریس و افاده قیام نموده ذکر
الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و هو من التساوی و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام
فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه درگذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نوبان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال [illegible] در شب روز معراج بر دست
زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش** ملک اشرف حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و با نکهتن عیاب فتنه و فساد
موصوف دوست و دشمن از او هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نمودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشیده بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه باز گردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک پنهانی قاصدی
بدار السلام فرستاده و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما به القصد
اعدا بد الجانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی که متکفل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آن کار دهی باید اعلام نمائید تا تدبیر
دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از آن حال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان تنگ با بیرون بردند و بهر از مشقت خود را به شهر رسانیدند و در آن قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احتشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و
و با معدودی چند که همراه داشتند بسر وای ملک شبخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند و به صفهان
شتافته بمعاودان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی استماع نموده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان باز گردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
ده ها بر آورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیگ خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه
در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبدالحی بود **گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک
اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال** ارباب اخبار آورده اند که بعد
واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و تاج حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای و چوپانان اختاجی را بمنصب ایالت رسانیده
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از مشیت امور ملک و مال عاجز آمده کس بایستی عار ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بعد از
امیر شیخ حسن کوچک در حصار روط بهم رسانیده بجانب تبریز در حرکت آمد و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته ابراهیم شاه را بحوالی اوردو

بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال ۴

که در آن زمان پادشاه ازبکان ۴

ملک اشرف ۴

محبوس بود ... قلعه ... که دولت نام داشت ... از ... عراق ۴

آورده‌اند و در معموریه میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا بقصر تاق و کوکچه تنکیز که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و می‌پنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف
دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند در آن اثنا عماد الدین
سراوی را خیال نیابت بر آن داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سورغان و یاغی باستی که یکدو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابر آن یاغی باستی و سورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر ایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده‌اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سورغان فرستاده
پیغام داد که ما هنوز ملکی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سوگند یاد کرد که من از این معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقتول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سورغان پسران امیر چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و از این جهت ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سورغان داعیه دارند که شبخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک سوار شده متوجه شهر گشت در اثنای
راه استماع نمود که سورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تابیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قپچاقی بود
بخانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال بر افراشت و یاغی باستی و سورغان چون بموضع بانی رسیدند
قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین جلیش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و در آن دیار بدست ملازمان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بعد از آن اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک
ساخت که هیچکس از آن کیفیت اطلاع نیافت آنگاه بغرا عنان دست تظلم و ضلال بر آورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و السکیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز وبائی عظیم علاوه پیدا شد ملک اشرف گشت و بدان
جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بامنی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون
حرارت هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمؤاخذه رعایا
و فقرا قیام نموده از هر کس هر چه توانست بستانده و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی
که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته
بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار تبریزی زر با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفه در آن مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بسازد
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بر آن نتواند بود و چون ملک اشرف
از خویشان و قرابتان امرا کسان کشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس بیقیاس بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می‌آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم چینی میریخت و پنج هزار مرد را مرسوم
بشمشیر داده مقرر ساخت که پیوسته در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در گریاس تا نشستگاه خویش بیاویخت

۱ باردو
۲ وسبعمائه
۳ با پنجاه هزار مرد و جوار متوجه تسخیر صفهان گشت امیر
۴ وظلم ایشان

آن زنجیر عدل ایام نهاده و هرکس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید و هر سال امرا و وزرا را از اول مواخذه کرده
جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه دختر ملک غیاث الدین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی آئین بسته طوی سکین کرد اما بعد از ملاقات
آن دختر را ناپسندیده و بنیاده از کیش او در اندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزراء آن سرور فرقهٔ اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان شرح
وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر نزد اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی
بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون
جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه سنگر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سرکرده در کریوه مرند بروید و در چشمهٔ خواجه رشید توقف
نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبهٔ من بشنوید به تبریز بازگردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بجانب مرند برده ملک اشرف در کنار
جهران رود فرود آمد و اخی جوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان
بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشهر فی و در اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصور جرگه کرده ایشان را در میان
گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن
حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود و آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده مدتش با دو غلام
گرجی در مرند باعرق پیوست و مردم آنجا از کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلاح تفرقه در داده
ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانهٔ شیخ محمد بالیجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و اما جهت اعلام آن حال قاصدی بعنان
برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر یاض بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن
بداختر میپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر یاض آن شب اشرف را در خانهٔ والدهٔ خواجه شیخ کججانی نگاه داشته
روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند
و جانی بیک خان از اوجان به بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه
جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد گذارد و حکومت آن مملکت را به پسر خود
بیردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دختر سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت دیدی که
چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالماً غانماً بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم
قدس گردید و بیردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق با بعضی توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته
روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلانی را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوهٔ ناستودهٔ
ملک اشرف بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما بود خواجه عبد الحی را بمنصب وزارت
تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهانش را بتاب بقلعهٔ الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل
روزبازی جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بتقدیم اعزاز و احترام در خواجه عبد الحی کمر بسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه
عبد الحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست
که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبد الحی را طلب دارد شاید که کیا اسمعیل دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهد لاجرم
آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبد الحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول الطاف و انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستادند
که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفات است مراجعت میباید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضور
کرد خواجه عبد الحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید و همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل کفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بمدرین ولایت بفراغت اقامت نمای بجائی رسید و چون خواجه نزدیک بتبریز منزل کرد بجری پیشتر
بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن منع دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف کفت امشب او را در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده
خلعت وزارت خواهد پوشانید و بجری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را کفت عبدالحی را بالقلعة النجق برده مقید سازد و بجری خواجه مظفر
الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بالقلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل آغاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده
بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بکشاد و در آن اثنا وزیری تدبیر عریضه
داشتی بپیش ملک اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل میورزد بیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری علیا باید نمود [illegible]
شود مرد را روزکار همه آن کند کش نیاید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای العریضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جریمه
خود پرسید عریضه داشت عبدالحی را اظهار کردانید و موسی بدلایل معقوله خاطرنشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی با مضا
رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل الفضل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آن از سنگ و کچ بر آورده و سقف خانه سوراخ کرده هر روز دو
نان جهة خواجه نادان از آن سوراخ بپایان می انداخت و حال عبدالحی بر این منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه
عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چند کاهی رایت وزارت
برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمایه او را کرفته در قلعه رویین دز مقید کردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید
والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی** چون امیر شیخ حسن بزرگ
در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شد و بعالم بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان
دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند
و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا کشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد
و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همی کنند ندا در ممالک آفاق که سال هفصد و
پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق برای خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق جدا یکان سلاطین معز شیخ
اویس شاه پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بی شائبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت کستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا کماشت علیت رایات امن
و امان اندر ممالک بر افراشت بر در و دیوار گیتی نقش نکوئی نکاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین
و اران و آذربایجان مسخر فرمان او کشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در کذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه بفردوس برین شتافت **کفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن** در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر مراجعت بیردی بیک خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق کشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه [illegible] لوای جهانکشا را
استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آثار و در روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و
سلطان اویس نیز عنان عزیمت بدان صوب توجه نمود و اخی جوق بعد از وصول آنجناب واقف کردید بطرف نخجوان کریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدیه
نزول اجلال فرموده امراء اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بتعاقب ایشان
نامزد کرده چون بنا بر انکاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق
بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایت استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم و عدوان مشتعل کردانید و در بهار سنه

جلال الدین

ستین وسبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود بازگردید و سلطان
به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قتبانی که پدرخوانده او بود برد و سلطان
اویس ایلچیان بعتاب او فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی
پیلتن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه تهران هر سه مفسد را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی
وستین وسبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از مقربان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق
نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیگ
دایه سلطان را که امرای عظیم الشان در تفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و بعد از آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر
شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بسلیمان شد مقرر وزارت
بنجیب ذلک حیران فلک نازو بهی کو بدهد جهان را که آنیک آصف و آنیک سلیمان و در سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت
مینمود لوای عصیان و خلاف ارتفاع داد و سلطان بدانجانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون جیش نصرت شعار علم ظفر پیکر افراشت هزیمت غنیمت شمرده بجانب
شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر عنایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دارالسلام باز گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف
را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد در آمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت
نظم باز بگشاد در گیتی در دارالسلام در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خارست گل زان نیستش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام
لاله را لا لاسیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی سرانداختش چون اهل عزام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت آنچنین باشد چو بر مولی
برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دارالسلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آنولایت نصب کرد و روی توجه بصوب
موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان بسمت انتها پذیرفت قصیده موصل سید آورد اخبار فتح موصل
باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدوم امروز نیل و مصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان از موصل بصحرای موش
رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا به تبریز رفت
و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که با عمید حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت
بایالت اشتغال دارند دو نوبت بقراباغ از آن تاخته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس به آذربایجان رسید و این خبر شنید
بیرام بیگ را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از
قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد دستة ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک موروث بکلی ویران
میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیگ رفت و بیرام بیگ او را بند کرده پیش سلطان اویس برد سه ماه پادشاه شروان را نگاهداشته بار دیگر سلطنت
آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش
اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و همدرین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم
دارالسلام گشت و درهمین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت لباس
سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود
بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش و پشت دوتاه شد بهابا بای گریبان بر سر بیرامشاه و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز
وبائی صعب دست داد و قریب بسیصد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی وسبعین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان
استیلا یافته بود بنسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم
گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه اندی باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل
گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده روز بروز حشم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه
امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر
آن زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تند باد خزانی دریغ آن همه سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده دست
ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در سنه اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود روزی
چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم درین
سال مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائه
والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمائه آب
دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را
امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق
عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی در اواخر
ربیع الآخر سنه ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت
خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان ظاهر شد جمعی از ارکان دولت
بر افقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن پادشاه جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و اما
بعدا و شیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما گذارید امرا این سخن را اجازت حمل نموده شیخ حسن را مقید ساختند و در شب
دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیران شروان و شیخ حسن را
در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید قطعه ای فلک
آهسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر گر بحقیقت بنگری قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده
زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق رحمت
سلطان اویس ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غیرت گل طری و لوامع رخسارش رشک ماه
و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل بیچه لوای کشورگشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب
گردون سایش ثامن هفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر سلطان
حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت
درباب تهنیت جلوسش نظم کرد و سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملک تست
ایمن از صدمه تزلزل هم دور تست فارغ از صدمه تباهی ای رای تست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین
پیوسته اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایت
ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امرای ترکمان پیشکش
هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همین حال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را
استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم
شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط بر گشاد و بشهادت امیر اسمعیل بن زکریا

ربع سوم ۳

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بعد از آن بسبب شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران
یک نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از
امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهت اظهار عمل ببرج حمل انتقال
کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد و سلطان حسین از تبریز بجانب اوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه
باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفهٔ از امرا مانند اسرائیل و عبدالقادر و حسن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته
قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آورده روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بزبان
گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت
و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند
عادل آقا آن سخنان را بهیچ صفت نشنود و تا قرق سلطانیه عنان بازنکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد
و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آوردند و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده بر سبیل شکار سوار گشته
از اوجان بیرون تاخته عنان ریزه (?) به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون آن حال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی
ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با چهار هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار کرده
شاه منصور منقلای روان شده در نواحی التون کوپروک بدشمنان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفهٔ پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان
پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا عاصی را بجان امان داده بمعقول (?) عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب التماس
که سلطان حسین بخط خویش آب بدرخی (?) کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هرچند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخ علی را زنده گذاشته
از وی صد تومان خون بها بستاند و شاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفت عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه سرافراز
گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل
بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آن اوقات
بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آن جماعت را اخلال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی
که ترکش او را بر داشته بود و پیش میدوید شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای درافتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل او را آواز داد
که ای عم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه با شخصی دیگر که قرا محمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و مردم
شاهزاده شیخ علی صورت کیفیت واقعه باز گفتند والدهٔ شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را پیا ورید و ایشان در ساعت سر او جدا کرده
پیش بازو بیاوردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند
معماری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا
آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در آن زمان بود برفوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد در نام
شاهزاده شیخ علی در قلم آورده و نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا او بزرگان
نزد خود نگاهداری تا بسامان معاش رعیت و سپاهی قیام نماید اکنون هریک از تومنیان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل
و مسرور باز گردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبدالملک نخجوانی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید
و چون دید که مشیت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آبا او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت مینمود
فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون

انجمن بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه زاده شیخعلی و پیر علی تاب مقاومت
نیاورده بغداد را باز گذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هرچند عادل آقا گفت مناسب آنست که بهیأت
اجتماعی بشوشتر رویم و مهم شیخعلی و پیر علی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرده بر آنجمله که شیخعلی بشوشتر
قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نفرماید و از آنجا ببغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجشی که از پادشاه داشت هم از آنجا
با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبدالملک التفاجی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ با
نوقان نزد شاه زاده شیخعلی و پیر علی فرستاده استدعای حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر قبچاقی را بمقابله مخالفان
نامزد فرمود و آن دو امیر بدست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب
تبریز انعطاف داده در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین کشته شدن
سلطان حسین در آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح
بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد
کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او جبایکی در خطهٔ خاک
پیدا نگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاده التماس
مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنهٔ مذکوره بیکناگاه
بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه خزید آخر آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت
تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او / که طلایش بدمی از رانچه نیلوفر و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی نمود و گاهی بر افعالی
که مناسب مرتبهٔ سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین مظفر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت
مهمات جمهور و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین مظفر مقید بود بآنکه بعبارت منظر تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبدالله
و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بسر عبدالله
و جان فیض الله که در تبن باچندان تبن موجود نیست که مصابیح [illegible] بسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک [illegible] دور
خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولوالالباب بعید است و آن ترک چون دید که هرچند میایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را
گفت هرچند من از خواجه کاه میطلبم او قرآن میخواند ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد
سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از بعضی
اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش ارباب هنر نظم ز خونریز سر کرنمیداشت هم / ز پیشش گل هیچ بودی دو نیم / بدی زهر و تریاق در کین و مهر / بدیدار او
معتقد مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر دولتخانهٔ تبریز را بتیغ تیز مهم سلطان حسین بتفصیل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته
بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسپ کله یا بی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ جا ننشست و عادل آقا او را پادشاه
برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کرا و محبوس گردانیده و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردیده و در موضع میانه یاغی باستی و شیخ علی ایناق و ابوسعید
پیر ملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد مجبور تمکین بیدا نکرده بود
شهر را بگذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس [illegible] را حاکم ساخته بر اثر رفت و محمد دوانی و قرا بسطام [illegible] آب
فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دوانی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که
شما نوکران منید بچه جهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا
خبر یافته محمد و یاغی باستی و ابوسعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان بنزدیک آن بلده رسیدند [illegible] و سپاهی عباس و مسافر را دیدند که [illegible]

سلطان آمده باهم گفتند که بر کاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند لکن که از ما بشیر اعتبار یابند و الی اکنه هم اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ
کرده ایم و در مبداء ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تعلم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و یاغی بستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
این معنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر
متواتر شد که شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک باغوای عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیدند بنابران سلطان باستقبال ایشان روان شده در حوالی
هفت رود محاربه دست داده عمر چپاقی از جوانغار سلطان احمد صف دیگران کرده شاهزاده شیخ علی پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی بنخجوان رفت و در مرابعه بنخجوان بقرا محمد ترکمان ملحق گشته از او استمداد نمود قرا محمد گفت این همه شکست وقتی میسر شد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو
با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد بقبول این دو شرط شده هزار
و پنج هزار مرد ترتیب داده و بر سیصد کس یک قشون ساخت و هر قشونی را سری دستچه کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیراندازی کنند و چون چشم دشمن
ایشان نماید که بزیان کشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیل اعدا از هم فرو ریزد و بدین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در بین اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را
با یکدیگر موکد سازند و منتظر مراجعت ایشان می بود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی
شیخ علی را بطلب هوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امراء بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ فرستاده
شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربایجان مستقلاً تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا و عراق عرب شریک سلطان
احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه بازگشت امراء بغداد بوی گفتند بمعتمدی بفرست تا ما ازقبل تو دارالسلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب
وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النخجی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا بدان طرف نمود و چون تورسون در دارالسلام بغداد فرود آمد عبدالملک
تمغاچی که صاحب اختیار آنجا بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او
و اصل مفلسان شده و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسیده بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراد تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت از بغداد بیعقوبیه بواد فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران پس از روزی چند تورسون را با قوام الدین
النخجی بسیاسا رسانیدند و سلطان احمد بعد از آن ایام امیر علی و بندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند بتیغ بیدریغ گذرانید و شاه منصور
را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و
ثمان و سبعمائة خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دارالسلام نصب کرده خود روی به تبریز آورده و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران قدم
آویختند و جمعی کثیر کشته گشتند طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان بر دل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و هم عنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان بنزد شاه
شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید و آقا محمد و مسند و مرا ملک و مال از او دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب صغیر باید اطاعت نمایم اما عادل بنده
ماست که روی بآن درگاه آورده متوقع آنکه او را تقویت کنند و مجال التسلط نهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و سواب
خویش دید و عادل آقا را مغلوب سازد آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء تبریز ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امراء خود و ابراهیم شاه و عبدالکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امراء فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امرا سلطان بایزید عمر چپاقی و

آوردن ... برای قلعه ... ارسال ... وجود

ملکت و مال در قبضه اختیار

عمر تحاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالکریم را در شهر فرو آورده اندک زر بایشان داده و خود بحصار در آمده و دیگر التفات بدیشان نکردند و عبدالکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز باز گشتند و سلطان بایزید قریب بچهار روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه پی جهی عمر تحاقی را بقتل آورد و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و سپیر جوداق بوقار اکه ده ساله بود بحکومت نصب فرموده زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و چون ایلچیان آنحضرت به تبریز رسیدند سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده و عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را بحیطه تصرف در آورد و دو هزار کس بخدمتش پیوسته اطراف قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد و شوز از جانبین طریق مخالفت می پیمودند که ناگاه پرچم رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از ان هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران و اولاد منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار گذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چندروزی در مقام تربیت ایشان در آمده بالاخره هر دو را محبوس گردانید و مجوز است که بنید کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد و در ان اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشانرا مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بعراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشیده و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بنا بعهدی که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده به تبریز خرامید و بران خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش باز گشت روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داده و فرار بر جانب سلطان افتاده در تبریز مختفی شده بعد از آن رود امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضای الهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیزخانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

بسر برده و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بر افقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل عنایت ایلدرم بایزید

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد
تا نماید از سر رافت نظر
مشتری کردار خورشید اقتدار
ترک خونریز فلک روز ستیز
می نویسد حیثیتش از روی مهر
در کرم بی مثل آمد زان سبب
جز حبیب الله نبود بر زبان
تا کند کلک سخن ور گفتگوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام

جزو اول زین مجلد شد تمام
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
جانبش آصف پناه داد گر
روشن از دیدار او چشم امل
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
زهره در بزمش بود خنیاگری
ذات او را شد کریم الدین لقب
هست بیحد چون ثنای ذات او
تا بود طبع سخندان نکته جوی
خامه دایم در ثنایش نکته زای

گرد کلکم از سر دانش سواد
گشت این اوراق پر در ثمین
سرور دریا دل عالی تبار
دیده بان قصر اقبالش زحل
کلک زرین عطارد بر سپهر
ماه بر فرق لوایش پیکری
هر کرا داد ند از نامش نشان
ختم بهتر بر دعای ذات او
یا رب آصف عالی مقام
نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم بتاریخ غره شهر ربیع الاولی سنه ١٢٧٣ هجریه
علی ید اقل خلق الله میرزا احمد علی شیرازی

جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیز خانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت بنهایت الهی نوشیده

یارب سخن قدر مرا عالی ساز ... و ز غیر حدیث خود دلم خالی ساز ... پیوسته چو از ثبات ملکت گویم ... در ملک سخن وری مرا والی ساز ... بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بجامه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع والله یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد جل جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند من یهد الله فلا مضل له بحصول می پیوندد صلی الله علیه و آله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه نظر این ذره احقر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التایید

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستحضران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در اواخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه جماعتی که در ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قریب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امرا بر سلطنت عز الدین متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق بر کشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند

ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را

بضرب تیغ ظفر پیکر نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی قطز بود بالقاف و الطاء المهملة و الزاء و در بعضی از کتب تاریخ با ها و با واو مذکور نوشته اند و بر بعد از آنکه چون ملک مظفر بر سلطنت مصر تمکن یافت اتفاق نمود که هلاکوخان بلاد شام استیلاء تمام یافته و کیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابراین دفع مغول از مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر

ودر اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه بر زبر
پشته بایستاد و کیبوقا بغرور موفور بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه
مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبارگی سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری
از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در
جنگ اسیر گرفتار شده هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه منصور و مظفر باز گردید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نموده بهادر معزی در
موضع مطبه بزخم تیری جان گرامی او را از پای در آورد و بعد از آن عنان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را
ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و در اوایل حال
در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را
از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی القعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود بصفت
شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانید و همواره همت عالی نهمت بر غزا
و جهاد می گماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله ناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم
بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجانشین نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲۰ محرم
الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افاضل
آن روزگار** در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت برافراخته بود احمد بن الظاهر بامر الله
العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را
بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخته و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را لقب برادرش المستنصر
بالله گردانیدند و بعد از آن تجلیس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید
و ملک ظاهر قاهره و مصر را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد آنگاه مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد
سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بجز این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانه شد
تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بمستقر آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف
و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و ترکمان که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص
کشته شد و از جمله مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت
و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت
و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ
متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه نیز بتحت تصرفش قرار
گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر به نیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس فقرا
بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقاخان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشا
بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را در این مقدار طعام گرو کردیم مطلوب آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاخان از آن حال تعجب نمود و بجز
ملک ظاهر متعجب شده قاصدی جهة اعلام انفعال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را
از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف آنکه حرکت او بنا
بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و بقول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

ور روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان بناگذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال جبال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بالغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را اعلام نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر بتعجیل آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان همایون بموکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات و بیره حائل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتعجیل هرچه تمامتر رسیدند و تا
ما وراء آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذی الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در بیست و نهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز در بستر ناتوانی افتاده در [illegible] ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهة آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما
بزر نتوان فریفت بفرست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشیده شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر مینمود
روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

که میان او

که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی چون داستان بسمع سلطان
رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می‌نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست
و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیرالدین که در
مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم

در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کان روز افتاد
نی بیش بکس وعده نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در هشتم ذوالقعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیرالدین هم آنجاست و از
علماء زمان ملک مظفر یکی حافظ نجم الدین علی بن عبدالکافی است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش
بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه‌ئی رسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی
نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبدالله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم
انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه در زمان سلطنت بندقدار
در سنه ۶۷۳ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم
شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهة تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه
رواحیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات خود را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد
بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه و منهاج المنا
سکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض
الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نوویست

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب
یافت و چون قرب دو سال بمهمات امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند
و ملک سعید بمنغصی برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در
سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و نفس نفیس ملک سعید با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافته و در سنه ۶۷۸ در آن حصار وفات
یافت و خضر زمام حکومت کرک بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را
طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند

ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف
و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه
گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند تا سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در
سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بعضی
از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال
روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع
انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را
بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی
از عالم فانی رحلت نمود و مدت سلطنتش پانزده سال و چند ماه بود

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور
از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور

نسخه سنه ۶۷۶

از لوح زندگانی بسترد و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مؤاخذه کرده چندان شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال برین منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و بملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا بنای دولتش را بسرپنجه بیوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه صرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاجین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از ادای نماز خفتن در وقتی که لاجین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین حنفی و امیر عبدالله و یزید البدوی و امام ابن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاجین رفتند و نقش قالبش شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستادند و او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق العید القشیری در مصر فوت شد و در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتیست که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در صرخد بود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بسریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنابر آن میان او و سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را به بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نویان و چوپان بیگ کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته جمع ایشان را بحسب الخواه تفضیل داد و غنیمت بی نهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت بفخر الدین عمر الحنبلی مشغول فرمود و آقسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین آقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت و در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا وزیدن گرفته بهار دولتش را بخریف حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بیبرس چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال امتیاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته باتفاق خرد از زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را جمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواهم

همگنان بر سلطنت جاشنی‌گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و جاشنی‌گیر زمام حل و عقد مهام را در کف
کفایت سالار داده منصب نیابت را به پیرعلی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین غلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حمار نقیجاق
و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باستیمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیتی عظیم داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی سخن
دان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال ورزیده اختیار کرده مملکت را بازگذاشت اشراف و اعیان مسلمانان
این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات را بیت
الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قریب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر می‌برند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات
ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آنجماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگران در آن انجمائی بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته‌ایم و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه جهت احتیاج وجه معاش دریوزه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نعمت نموده مصحوب اینجانب اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده‌اند و ما بسبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آنجماعت برداشته‌ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهت
خیر نیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بجاشنی‌گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده متراد علانیه باهدام بنا برزندگانی ایشان جسارت نمود و منکوتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و دو دو بتقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزد ملک ناصر
فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آنحدود بودند از تغییر عقیده قراسنقور نسبت بملک
مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را بملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد و تا نواحی براق وجهات ایشان را
گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافت هراس بسیار بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر بلطف پادشاهانه در وثوق گشته با سپاهی متکاثر از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب احتشام
التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۰۸ با عظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون جاشنی‌گیر نیل ملک را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بمعیار در وداع وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار از خزانه بار کرده با چهار صد
غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و منکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بجانب غزه قبل
شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانیدند و بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه
خرامید و روز دیگر مصر را بیزاد عید روی نموده بنشاط و انبساط سماط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید
خبر آمد که قراسنقور و منکوتمور در منزل چاچا بایک بسر وقت جاشنی‌گیر رسیده و او را دستگیر کرده می‌آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و جاشنی‌گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون
جاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی‌حمیت با وجود آنکه من بارها در غایت رعایت و عنایت تقلد
رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی جاشنی‌گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا این

مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام ابخرام نمک ارای کشتم تا دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم
بینا نباشد کور بهتر و امرا قصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود و امرا و ارکان دولت این ملتمس اصغا نمودند داشته او را بزه
کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعه شوبک بقیه عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترک
سپاهی گری کرده دیگر بر اسپ سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرد
این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با ضعف کس از اهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام
بسیار یافتند و سلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت کار با اهل رحبه صلح
کرده بازگردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکه مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهره معزیه بازآمد و در
سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال
متوطنان مصر و شام تافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار و
و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا این مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام
دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذوالاقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت این دیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید
بوضوح نپیوست بنابران پیرامن ذکر آن نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاده آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک ترکیه
سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و تهیه غزو و جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد
و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چون سکه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان جقمق علم
سلطنت برافراشت و منظفر و تاتار که در سلک اعیان امرا کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده بر تق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت
قیام نمودند و بعد از فوت سلطان جقمق چقماق بیک که میرآخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و طریق
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد بپرتو اهتمام بتفصیل انحکایت خواهد یافت انشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قنصو است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه
عالمپناه شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت قنصو در گذشت ملک الامرا حلب خیربک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان
سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیربک لشکر بمصر کشید و قنصو را شربت شهادت چشانیده خیربک را قایم مقام گردانید و ظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجری
بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمائه رسیده خیربک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل انحکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بسمع
وضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی میفرمودند

در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر
در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود و بقضاء ولایت مصر اشتغال نمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشاء کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی
که قاضی بلاد شام بود و صحیح بخاری را وداع فرمود و همدرین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری
گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد در گذشت و در سنه اربع

و سبعمائة

و ثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائة قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمهٔ
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاوی است در ده
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بمجمل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی نود و سه سال بود و در سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقران را آن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که و کان فصیحاً حلو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسن حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم القنائی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود و منها انتخابه الکافیة التهلیسیة فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و لادتش در سنه ۶۷۹ در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث و المشتبهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائة نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده وارد
و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود و کنیت آنجناب که در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات
ابو السعادات مکتوب است و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب بر افادهٔ انتساب تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائة کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن بوده و در آن بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه ۷۷۱ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و بعد از ان
سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

المصابیح

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیله المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقة حافظا
للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور با بن ملقن است و تصانیف کثیره ازو یادگار دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶
در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو احد حفاظ الحدیث و جملیة جامع انواعه و المؤلف فیه و به ختم
هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار. گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان. از جمهور مورخان سخن
تحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختائی ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان
هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان. براق بن کلدوز
در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختائی کورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش
او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت
مخصوص ساخت ثانیا امر بپرسیدن یرغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این
منصب گردانید و دران وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب
داد و مقارن اشتعال خرمن جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در معرض زوال و محو گشته براق اجتناب از ملازمت
ایشان واجب دانسته براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که دران زمان حاکم کرمان بود طمع در اموال و سپاه براق بسته سر
بروی گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان
درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکدای قاآن در قراقرم و کلوران قائم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان با پیشکش فراوان باستان معدلت
آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قابل سائس بود
و قریب یازده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و
ازو یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان
و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمید تایانکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه
جق دران زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوایل حال
در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت. سلطان رکن الدین
خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از
مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف
مشرف گردانید و قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود
یلواج بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد و رکن الدین
ازین معنی خبر یافته جهة استمداد روی ببغداد آورد و اما ورا ازانجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن
رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست و وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه مکین
الدین بود و آخر الامر خواجه مکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مؤاخذ گشته آنگاه ظفر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت
و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر
از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک محمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او
نیز در سال اول بلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن

ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

کار معاف شده بار دیگر خواجه فخرالدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمید تا
نیکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از ممکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن
اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنج سال بفراغبال سلطنت
کرده و در ماه رجب سنه ۶۵۵ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت با مر وزارتش خواجه خطا فخرالدین ظهیر الملک و فخرالدین شمس الملک محمد شاه
بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام نمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج
سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته‌اند پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلغ و تول قتلغ پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد و بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشته کیفیت واقعه
عرضه داشت کرد و هلاکوخان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکوبندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی
داشتیم و چون ایشان خوردسالند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابران قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان
اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد
بروا ملتمسان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبهٔ اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو
شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهرهٔ احوال عاکف و بادی بفضائل نفسانی
بسترد و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت
حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان تجری آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم ملکه را الزام نمود که
رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل این بیت ترنم نمودند بیت چرخ خسته است پیر و اختر بخت تو نوجوان   آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت
ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملکت موروث را تحت تصرف درآورد و حجاج سلطان
با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت او را چهار
پسر و هفت دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفرالدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاءالدین حسن شاه و اسامی دختران
معلوم نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان
رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملکت موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب
اردو میرود و با وی ملاقات کرده آن نشان را برو خوانده ملکه از وقوف بمضمون آن چنان متأثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت
سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در اردو گذرانیده تابستان بتبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض
شده وفات یافت و بحسب همانجا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمود در زمان اختیار و اقتدار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخرالدین یحیی و
عمدة الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان نمودند و
خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصرالدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده بتصنیف ناصرالدین است سلطان جلال الدین
سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن
اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستحضار سیورغتمش فرمان داد
و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو باز داشتند آخر الامر بوقا جینکسانک خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و

نسخه بکره

و خواهرش پادشاه خاتون را که منکوحش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را بسیورغتمش داد و وقتی
حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بمملکت موروث خرامیده بر مسند
دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده کردوچین دختر شاهزاده منکوتمور بن هلاکوخان بود و مادرش آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است
و کردوچین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعت خیرات و مبرات و ارتکاب
طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام می نمود والقصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در
گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو عزم انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعضی مهر چه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده
در شهور سنه ۶۹۱ سیورغتمش را بند او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوچین و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام استخلاص سلطان شده
طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا سیورغتمش بسانهٔ آن وسیله از دیوار قلعه بپایان آمده بگریخت اما چون رشتهٔ
عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنهٔ ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید
و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم نام داشت و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه
نظام الدین و پسر وی یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی
استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکهٔ فاضلهٔ زیبا
صورت نیکو سیرت بود و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نموده بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار
آبدار بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت
و در نوروز سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته بایدو اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان
از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیراز رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کردوچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت
نموده بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او در ضبط آن بلده
عاجز آمده بقضا رضا داده دروازه باز گشاد و کردوچین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو
خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از جام شربتی که برادر را چشانیده بود جرعهٔ درکشید ع چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم جانا
خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست همیشه باد سر زن بزیر مقنعهٔ که تاج ور بود ولی از عصمت نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین
محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در او
ذی الحجه سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آن خسرو خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود و وزارت قاضی
فخر الدین و سعادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و در ایام
جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنهٔ احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست
و نه سال بود و در اوایل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کفشار در میان
وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزلگاه اخروی قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و جامع
فنون محسوس و مفهوم بود و در جمیع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و اکتساب در سنهٔ خمس و تسعین
و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با برلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطنت

از روم بازآمدن پادشاه خاتون بکرمان آمده پادشاه گشت

سیورغتمش

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرا و عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعید الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین منتظم میدیدند
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه بصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفاکار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش بهم سعی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورده در خانه یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غمازی آغاز نهاده پی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلائی عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاسا رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربه روزگار عاری مینمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان از جانب
رعایت منفور نمود بنابراین چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته
در زاویه مساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفت مدتی
و بعد از آن ایالت او و پسرش قطب الدین نیکروز سمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزه تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس آغاز گفتار خامه سحر نگار

در ذکر احوال آل مظفر

مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست سوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در شتقان خواف روی نمود و بقول آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای
چنگیز خانیان بولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر یکه بر میان می بست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابوبکر و محمد ملازمت علاء
الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از وی و برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

ایلخان
شتقان
ابوبکر و محمد و منصور

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دیده بعد از تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از
خانهٔ اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامنش فرو افتادی و امیر مظفر این خواب را
بعرض شیخ داد از سیاینده شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعدد هر قطعه که دیده سالی
بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز در مهم او
ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک
یوسفشاه امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریختند امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد
پیاده شد و بپای جلادت بمصاعدت آن ذروهٔ رفیع تصاعد نمود و جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را برسن اسیر مقید گردانید و اول
شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شده
بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان
غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن
مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر کاهی در زمرهٔ
پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در تمهید مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قریب
سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اصدقا سقمونیا در بخوداب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت
و در مدرسهٔ که از جملهٔ مستحدثاتش بود مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را ببرادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین ازو در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمدست که نخستین سلاطین آل مظفرست و از آل مظفر
هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و کرمت انصاف داشتند اما چون بقطع صلهٔ رحم
و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چند سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید و التأیید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در
اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور
موفور دست داد و در سنهٔ ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته مخصوص عین عنایت گردید
و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنهٔ ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنهٔ ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض
رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین
محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنهٔ ۷۵۱
زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان
بر روی روزگارش بر گشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایبهٔ تکلف و تخنوی امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفای شیراز
ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف
از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام
سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشتی گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

بشیخ داد

پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و میبد و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر
۱۲

در بیعت و با ورنجتن خون بر اباحریص و شعوف بوده بسیج بچرمی المظفر زند بنیکذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از اصحاب بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت آقا ام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آن است که عدد مردی که بتیغ من مقتول شده آمده بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که بر تارک سپهر مملکت را خورشید انور و در ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بر زبان میرنجانید و از شاه شجاع بکبر منیظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متأذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء و اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و مقید گردانیده محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷۶۰ جهان بینش را میل کشیدند رباعی یکچند سپهر شکوه بی میل کشید یکچند سپه زهند تا نیل کشید پیمانه دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ در گذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کماینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن جهان سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق بیدا در آوردند و امیر مبارز الدین محمد خبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت شیم عنان یکران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود و هم از گرد راه بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و ناگاه تیری بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه حمایت عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت گر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر و در اثناء اشتعال نیران قتال باره گیر امیر محمد بزخم تیری از پای در آمده میر آخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز بزخم تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نوروز را که او از اکثر آن قوم بمردی و دلیری و پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از روساء ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان نبرد بازگشته کربه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را در گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادر خان فرستاد و سلطان محمد را ابر التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در [illegible] خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهارصد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت کمینه کتیبت گرد انبار بر چهره روزگار اشرار پاشیده نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزیده و بوتمن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان مستقر دولت معطوف ساخته رؤس ناهبان و قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیش از پیش بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه دختر شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز در قبال آنجا ملازمت
موکب علا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن
مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی
الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد برافق ظهور جلوه کرد **ذکر شمه از احوال ممالک
فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابواسحاق** بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان
پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت علم انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت
برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر گدایی خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که آیا بمعنت ثروت او چگونه بحصول پیوندد
اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود می‌پنداشتند امیر مسعود شاه که از
برادران بود اطراف آن بلاد در ابواجی ضبط کرد و امیر شیخ ابواسحق که بمزید مکارم اخلاق استغنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر
محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه احوال امیر شیخ ابواسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه
امیر مسعود شاه بدین جانب آمدیم والا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور **بیت** حدیث من
ز مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت ز کجا و امیر مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی
بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد
بخیال آنکه بمکر و حیله و تدبیر آن بلده مقصود انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه
ها مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با عمران
که امیر مظفر هرگز از صوابدید او تجاوز نمینمود قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
برلوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز
نهاد. **گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر
مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر** در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته
از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شد و در صحرای فارس
اجتماع سعادت دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر صوابدید
امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ ایلکا
و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه بطریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند
که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و منجنیقیان تیز چالاک کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر
زهاد و فضلا بود پا در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد **بیت** مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا
چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه را باز گشادند و امیر
پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدان جانب فرستاد و جناب مبارزی
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آن وقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود و بجانب هرات
توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب
الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک

که از سایر سروران آفاق ۱۲

با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسنگی آن بلده رسید و
جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنا بر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز بمعاونت
ملک داود بشهر در آمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه بجمع ساخته نوبت دیگر لوا توجه بصوب کرمان
برافراخت و تا دروازه چهار طاق راند و دران موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر
و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمه مردکان را محل نزول زنده دلان ساخته
در محاصره شهر با نهایت قدرت امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب
الدین نیکروز خود را بدروز دیده دیده بختش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف
نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید بمنصب وزارت یافت و
باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گردان شده با امیر محمد می پیوستند
لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذارد
و روی بصوب وطن مألوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در
جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر بکرمان در آمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر
کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دور سلطان ابو سعید بهادر خان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین
بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع
الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد بحکمت طریق عفو و
اغماض مسلوک داشت اما بعد از اوان از روی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی و
امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نفار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهة دفع مواد نزاع
و شین او را بشیراز طلبید اجابت نفرمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان
را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت بنشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق
رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا
نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پلنین از وی گریخته بملک اشرف ملحق
شدند و ازین جهة اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن
بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و
قبل از وصول معتمد امیر شیخ تدبیری انگیخته شعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آن که چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز
اختصاص تمام بود و دران هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر در آمده بترتیب
نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را
مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که از اطراف فراهم آمده بودند بنات
النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان
آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجا
گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیراز زبان آستان جلالت آشیانش ملاذ و مرجع خود دانستند

شجاع ۴

شمس الدین ۴

دانستند باغی باقی از مشاهده این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته
جمعی بامیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چندروز میان الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانب دیگر
گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمام بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب
لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بحدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه
اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبه نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت
یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند
و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از بهادران
از دروازه بیرون تاختند برخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که قلعه نمیتوانند گرفت بنابران در وقت وصول
خورشید بسر حد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد
و طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل بآن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا
شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی میگشاید با خود و متعلقان بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر
امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدان دیار رسید شفقتاً انگیخته منظور نظر
عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم
جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان الجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق
بقسم مؤکد شده بر اینجمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف گماشتگان او بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال
بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بر لاء
نصیحت غبار کدورت از حاشیه ضمیرش فرو شوید و ابر تو و شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران
داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید. و خدمت مولوی نقض عهد
و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ع ای عهد تو سر بسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین
بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی با غوا و تقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخته بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت
و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی زسر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را ترحم فرموده بخشید
و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجرمی متهم شده شهید گردید و الحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر گشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر مهیمن

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه
خرابی بسیار کرده یکناگاه در ظاهر آن بلده نزول نموده پهلوان علی داری که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست
که دست امید بدامن جالک [illegible] نمیرسد بنابران آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهرام جرد
نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و حشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهة اندیشناک
شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت بامیر شیخ سبق معرفتی داشت
از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز بازگردانید و معروض
فرمود که من بنفس خود [illegible] بدانصوب خواهم آمد انگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

مظفر شاه

برکوه ۱۴

رفتن شیراز طلبیده و مرخص شده متوجه بمقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین قطب و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با میر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امراء ارکان دولت را بر یکی از زیر بود را و طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته برحم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانیدند و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هرگاه در میان آن دو وزیر منازعت روی نمود سید غالب آمد مولانا بهانه استخراج اموال ولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل بر افروخت بعد از او غانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بجار سپیدار بکاخ دماغ راه داد و خود در اسفرا شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننمایند بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان او غانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جانبی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر بر آشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزموده متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظمای آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و نفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست انجماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست بامیر شیخ ابواسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولادپوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دلشکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمهٔ از حال هزاره او غانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و او غانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش از ختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بتشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما آن قوم که صورت بیگری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار بیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و او غانی آغاز طغیان نموده بتعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند و چون وجه فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار اجل ادبار چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم بر افراشت و در صحرای خاوران بر سر دشمن تاخت و در حملهٔ اول اکثر ایشان را پریشان ساخت او غانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیأت اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فردًا وحیدًا با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم ببدنش رسیده از اسپ خطا شد در این حال پهلوان علیشاه از سر جان که متابعت پس گران برخواسته اسپ خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بادگیر باد رفتار سوار شده جان از عرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند

بیت
زمانه نیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

و این خبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار مبشران بهر طرف دوانیده دروازه های شهر را مضبوط گردانیده و روز دیگر مژدهٔ سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین فرمود قطار شتر و استر زاد و ا

الدین
انجماعت
اقوام

و اوانی ظروف نقره و زر از خاصه خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی

بوساطت امیر سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و خود نیز با لشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابو اسحق محمدی وزروا از اصفهان روانه میبد گردانید و آن دو سردار بظاهر آن حصار [illegible] آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بامیر شیخ ابو اسحق شنوده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهده پیکر فتح و ظفر متیسر پذیر نیست لا بد قاصدی بطلبش فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را منفصل نتوانستند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تقریر و تحریر مقتدای پیر و پیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفت از آن گردنکشان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بشرف جناب مبارزی رسید که ظاهراً بقیة السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جرفه و رودبار روانه فرمود و اوغانیان بقلعه سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرات و حدود هرمز فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل یزد بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت بر افراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آن حصار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخاسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر پیلچار را که از امراء معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غریق

کوشش

بآستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاد زبان

و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته دوبی پیوسته

شاه مظفر

در پای هیجا کشتند و آخر الامر بهمین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و بنگیا را چار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت
و انکسار با میر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر
بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز** در اوائل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر آن داشت که کمند اندیشه
بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمند شان آئینه سپهر تیره میشد و از رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت
علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشوره عمدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را
که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرا
دشت بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بعد از امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهة خاصه آنجناب و ده
هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از
رنج راه بر آسود و در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نموده فایده بر آن مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بعهد و پیمان شیخ ابو اسحق
مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده
بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر خروش همه خنجر گذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت
لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم بر و غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر
امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی
صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال
آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الالم صبح و شام در محفه نشسته بسیور
ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شترخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدر آن اوان وفات شاه شرف الدین مظفر
مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده
دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده بمیدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بجر و سیر بمیبد ارسال فرمود و اولاد او را
در آستین و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت بدین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک
سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی** چون مدت محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر
محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست
داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با کلیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان
در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهة کلیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از هواداریش متنفر گردید
دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را
بایالت قلعه سربانشیر سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی
حصار حیاتش را بانهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین الامام از طول محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب
و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوة علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن
بود در روز جمعه بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز از معتقد الاعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی
پرسید که آیا ختم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا
خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است **بیت** دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر
آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام در روی جنگ ایستاده با استعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

ازاین مجلد

و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبه مبالغه میکرد که در آن فرصت که امیر محمد مظفر
بشهر در آمد امیر شیخ در غلوی مستی آواز طبل شنید پرسید که این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز
روی بهمواره اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود در استحکام ساخت قاصدی
نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ
ابواسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد · در بیستم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلو
عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر در آمد امیر شیخ بطرف شولستان گریخت
و از آنجا بقلعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر نداشت رفته متحکم شد و قاصدی ببغداد نزد امیر شیخ حسن ایلکانی فرستاده مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن
بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین نفاق
امیر شیخ ابواسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز باز گشت و مقارن این حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت
طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکجار و درویش تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شد و هم
در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان و فحوان آن گل نوشکفته بصرصر بیداد بخاک
هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت الهی پادشاه
در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در
امر معروف و نهی منکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که
مطلعش اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است · بهانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابواسحق

در سنه ۷۵۴ امیر محمد مظفر
خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدو آمده در قصر زرد
بسپاه پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که امیر تیمور که از جمله امرای امیر شیخ ابواسحق بود بشولستان شتافته و
با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را
بدان صوب تعجیل فرمود تا قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابواسحق بر آن بلده استیلا یافتند
و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان بقهر و جبر فرار اختیار نموده در اثنای راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع
بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار امیر تیمور
خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان باد پیمای سر خویش گرفتند و راه گریز پیش گرفتند و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر به اصفهان برده بمحاصره امیر
شیخ ابواسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر المستعصمی العباسی که دعوی منصب خلافت
میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر بیرون
دست به بیداد برآورد امیر محمد بشیراز باز گشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابواسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم
لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر
شیخ ابواسحق در لرستان با اتابک نور الور بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته
بجانب کنه مان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ
توجه سپاه شیراز را شنوده از آنجا بشوشتر خرامید و نور الور نیز از رهگذر سیل برخاست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در
نواحی ماربانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان بر سبیل پیشکش بیرون

اسباب حکومت امیر شیخ در ایران سرکرده شهر ... از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند

فرستادند تا از دو شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه ملک اردشیر که از قبل امیر محمد حکومت ایگ و شبانکاره تعلق
بوی میداشت بسبب بد و دمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهراً و قسراً آن ولایت را تحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق
کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است تا بران با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت برد و هوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا هوا در انتعاش نور لور در از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میرمیران در
مضیق حصار بحنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم منزل کوتوال حصار پنجم فرا رسید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران صفهان بجان رسیده فوج فوج از شهر میگریختند و دست خلاص در دامن شاه سلطان آویختند در آن اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کس روی بمامنی آورد از جمله میرمیران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بگریز باز نکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل فرار ممدود یافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان
برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوی طایفه از اهل اعتماد را بگرفتن امیر شیخ فرستاده تا کاه مردم بوثاق
شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیدند
از وهم هجوم صفهانیان در غراره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساخته ایشان
او را در روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الآخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاهی که در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آخیانش الصبر
تیغ شعله کردار منتهی آرزوی سرپنجه تقدیر بدست تیز توان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی را از طبع امیر شیخ
ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا
که درین مدت عمر از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر میامیز و برو یک کاسه زهر است که
مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان خجسته نشان
گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش
بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او
کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان بخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت ۳ در عیش و ساز عادت جمشید و
بنا نهاد در عدل رسم شیوه نوشیروان گرفت بنگر که روزگار چه بازی بدو نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نه اختیار در دست و نه بر آسمان

کیفیت حال بعین شاه سلطان رسانیده او

مجد دولت و دین

آسمان گرفت. و از مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و خواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند
شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک
نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفتصد
و چهل و چار که این نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار. **گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان**
و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نهضت
بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد انگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید
شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی پیش گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع
اصطناع بادو پرتو عنایت خال بر جمیع حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ مقصود نوامان از مال
عراق تصرف نموده بنظر شفقت در روی ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوی گرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و
چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد او در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج
نمودند و بسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آنحال قاصدی سوار از نزد جانی بیک خان
که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده یساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت
در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهة تضییق بسیار رسید و چون اوزبکان بآذربایجان معاودت
نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قپچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی
تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده
در موضع میانه کردان هر دو لشکر با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی
وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان تکاور بازکشیده
سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آنجناب به تبریز رسیده سخنان درشت و دشنامهای
ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهة شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند چون جناب مبارزی
مدة دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تو را از جوانی ترک
چهره بلند بالا ملالی روی خواهد نمود آنجناب را قصد این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان میبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه شجاع بر وی
خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورد و در آنجا شاه را با پیشتر از پیشتر اولاد در آمد رسانیده بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد و بلکه گاهی سخنان نسبت
بانجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استر با آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنابر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شبی
ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و
سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشکرکش باشد انگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته
مقید سازند و بعد از وصول آن بلده بمشیمی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده خلوت فرا طلبید شاهزاده از سبب تجاوز پرسید جواب داد
که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق تجاوز یافته اگر این سخن راست است فردا همه را نابینا باید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح
خاطر از جهة پدر فارغ گرداند و روز دیگر شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان با جمعی متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی
در آنوقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود و شاه محمود با نوکران خاصه بر در پرده بنشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران
در پای نردبان بایستاد و مسافر تواچی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده جواب دادند که شاه شجاع خرجی نداد و جناب
مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر تواچی خود را بر بالایش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شاه

اختصاص

نسخه تردی

سپهر باز پایه‌اش را گرفته بکشیدن ابتدا نمود و فی الحال آن شجاعت شیر بیشهٔ شجاعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعهٔ طبرک
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آن خسرو حشمت آئین میل کشید
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی‌اش را باد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در آنحصار بسر برد و با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنا بر آنکه
اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده هم بر آن جمله قرار
دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب مبارزی
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگوهر همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکرکش گرداند شاه شجاع از این معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب در آنحصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ
بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنهٔ خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را به میبد
نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویح روحش ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه
شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلا و مجتهدان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود و از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرای آن زمان
یکی مولانا رکن الدین هروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته و در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد
گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و در وی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر کمرش زد و خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعاء
وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر ندانسته واقع شد و جراحان
را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه
شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرمود و کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان شب مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع طبع آفتاب شعاع مرات صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الا
تباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود و طینت طیبه‌اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و در وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و بکمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیای مراسم عدل و انصاف با کسری
مساوی و در تحصیل مسایل محسوس و منقول سرخیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه‌اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک بار خواندن از بر کردی و جودت
اذکار صایبه‌اش بمثابه که مراد نحاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهرهٔ کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و دراک علوم در کمال عقل و دراک علوم پیش طبعش آب حیوان مرده دل
فهم تیزش کرده آتش را خجل اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار بیت
بنظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقاً بتواند اشارت رفت ولادت با سعادتش در سنهٔ وقوع یافته

الدین

شاه شجاع

یافت و در سنهٔ ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنهٔ ۷۶۲ میان او
و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنهٔ خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنهٔ سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت
شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلدهٔ
اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنهٔ ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضهٔ قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱
شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و هفت سال و دو ماه سلطنت نمود و پرتو اهتمام خواجه
قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود و کمال و شاه رکن
الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش تابش یافت چنانچه شمهٔ از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق
من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء. **گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در**
خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد
و زمام ایالت اصفهان و ابرقو در قبضهٔ اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی
در قلعهٔ قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زبر لوچهٔ وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان
و طغیان بهزاره جرما و اوغان و تحصن در قلعهٔ سوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی
یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر القلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره اعیان جرما
و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب
الدین تورپشتی بود شفیع جرائم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پیرا
بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنهٔ ۷۶۴ بنابر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه شجاع
مال ابرقو را بحیطهٔ ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت
آخته خطبهٔ یزد را بنام خود ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب
اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد
و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می‌آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه
شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حملهٔ نخست شاه محمود پشت بمعرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از غرور بیباک و غافل
بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرمود و آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک
بر سر شاه سلطان تاختند و او را با این روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان مشربت که با میر
محمد مظفر داده بود جرعهٔ بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ هواخواهان امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست
قضا چشم تو را میل کشید در ذات شریف تو نشد نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران
صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعهٔ
قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و هم آنجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیله انگیخت
و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب
یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشتهٔ شاه محمود بود گریزانیده بار دیگر
عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقو گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره
یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی
میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا استیصال نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابر آن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد
و بمجرد ملایمتی که از آنجانب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعدهٔ همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین
صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با امرا و اعیان تعظیم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بفیصل مهمات اقدام میفرمود مواخذ
و مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید
و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخندان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق
کرده اشارت نمود تا از امرای خاصهٔ وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه و ولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول
و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اسیاق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز
آمد و شاه یحیی را الطمع ابرقوه از راه یزد با شعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان
و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته
فتحی استان سلطنت آستان را پیش خود طلبید و گفت مثنوی بمحمود بنویس کای ارجمند رسانیده بر دولت خود گزند محمود بنیم بجنگ آمدن
مرا و ترا تیغ بر هم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گر زانکه بر دو بباشیم یار که یارد کشیدن سر از پیش ما چو آگه شود از کمانکش ما اویس ار بجای ترک
تازی کند مگر با سر خویش بازی کند ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن که گر دو برادر بهم داد پشت تن کوه را باد ماند
بمشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب
کرده هنوز از خراج ایشان ایمن نیستیم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ
شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابر آن
سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه که گفته نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل
مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ کشد و چو صبح عالم گیر چو عقل
راهنمای چو شرع نیک نهاد کمال صولتم از جبلّهٔ کسان ایمن نیامی همتم از منّت خسان آزاد بنزد مجد پدر کاهی هیچ مخلوقی که بر بنای توکل نهاده ام
بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاورده ام که آسمان در دولت بروی من بگشاد فرو سیم و خوی پدر بگرای برادر من که شوهرت نیاید ز دختر دلشاد
مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز مکر و به پیروی لشکر بغداد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت ارس یا صحرای خانسار و سر چاه بهم رسیده
دست بآراستن سپاه صف شکن برآوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس
نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی اسیاق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه باز داشت و ضبط میسره را با میر ساتی و سلغرشاه
ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که
تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد و هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوانی
نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری گشود بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه
محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی
بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و در روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول بشیراز
در بیضا را معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرای عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال
فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب محاصره حمیت

از اشراف و اعیان از متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد شاه محمود بمقتضای مطلوب ایشان جواب نداد در آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوة افاضل زمن
مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان
تمانده اکنون مناسب چنان است که اقوام شاه شجاع بابرقوه روند تا مقدار تحمل نمایند که من بار دیگر ایشان را بوطن ایشان بازگردانم آنگاه محاربات نموده دست
بر سبیل باقی قسمت نمایم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه ببرادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه فهندز آید
تا بمشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگرچه دل بکسی داده‌ای بیا است هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز
و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت قران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنابت از طرف آن شکسته پیمان است دگر از
طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعه فهندز قران سعدین دست داد و مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سرسبزا بجانب ابرقوه رود
و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقوه شتافت
و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتعاقب شاه شجاع روی براه سرسبزا آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند
رفیق یأس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح‌نامه‌ها را با تحف و هدایا بسیار نزد سلطان
اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحلهٔ خاکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت در وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه
محمود بلوازم محاصره قیام می‌نمود بخاطر ماثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه قتلش در سینه دارند
در این محل جمعی را استمالت کرده فتنه انگیزند بنابران هر یک از آن جماعت را ببهانه از شهر بیرون فرستاد از الجمله ملک محمد و دولتشاه بجمعیت بال کرمان
روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان ... تحصیل اموال
حیات استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجدالدین قائم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته
از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بود و خواجه بدر الدین هلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود ببهانه بدیوانخانه طلبیده فی
الحال آن دو نفر را کانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه هلال فرار نمودند
امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر جنگر محبوس گردانیده رسولی از عقب
امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده
مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون
خواجه مجدالدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجدالدین وسیله انگیخته بشهر درآمد
و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می‌شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا استعجال بتدارک آن اختلال نداشت تحمل می‌فرمود و چون از شیراز
بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بوستان آورد در شهور سنه ۷۶۷ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه پهلوان برادر شاه سلطان با دویست
سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت
دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگذار در برابر آمده اما تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا باستان
خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال
توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته

باشراف و اعیان دارالامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه دربارهٔ او اصناف [۲] مبذول داشته آن بلدهٔ فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین
اتابک این قطعه را بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نمازت اجل با دست کوته باد یا رب ز عطف دامن
عمر درازت بزودی باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایازت و بعد از ان ایام که شاه گردون احتشام بکرمان درآمد و لتشاه گمراه قصد غدری
کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید و تیغ تیز از خون ولی نعمت بیالاید امیر درسون از ین مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه
شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امانش چون خواست فرمودم امانش چو مجرا ورد
بخشیدم بجانش دگر چون عذر در دل داشت غدار سرانداز ان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار دون بیوفا بود مکافات جفاکاران جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خسرو عالی مکان از
تنسیق مهمات دارالامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرماوا و غان را همت ساخت در اثنا طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت
میرسید و بهر گامی کامی مشاهده میگردید و چون امیر غیثمش و اعیان هزاره جرماوا و غان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال
تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرماوا و غان بهنگام مجال پا پی در میدان جدال نهادند و متانت و حصانت آن مواضع دلال
آن گمرهان آسان تسخیر نمی پذیرفت و زمان محاصره بمدت ممتد کشید او غانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون عنان
عزیمت بگرمسیر رسید مکتوبی بنزد عم بزرگتر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد او غانیان کرده بدارالعباده یزد شتافت
اتفاقا عارضه در پای شاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینه طیبه ببارگاه
پادشاه آوردند و آنجناب بیمنت اعتصام بذیل آن رایت ظفر پیکر دراز کرده عنان مراجعت بانعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر او غانیان رسید چنانچه مجال فرار
بدر رفتن نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیدند امیر غیثمش با سایر رؤسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود
و مقارن آنحال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس او را درباره مبذول داشته مخدره
نشستن تتق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور بتقاضای تمام مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج
از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمد در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات
تبرزیان بجان آمدند و کلو حسین را جهت استدعای لواء کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب
شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست
و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال او در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از راه
دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود بهیئتی فرا [illegible] نیز روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزیده نایره شتاب
دو کینه فروز چنین تا بر آمدن چند روز انگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم بر خواسته صف قتال بیاراستند و بباد حمله ابطال رجال
آتش حرب نایره طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار چشمه نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع
بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از آن سه چهار روز بعضی از اعیان فارس بنهانی قاصدی بآن اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر شهر اندازد ما دروازها را مانند ابواب دولت و سعادت بر روی موکب همایون باز خواهیم گشود و شاه محمود این صورت را اشنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۷ شبی که پرده ظلام نور باصره را
از رویت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنا راه سلطان احمد از روی تخلف جنبه برادر بزرگتر پیوست روز دیگر که خسرو ثوابت و سیارات بر اورنگ چرخ فیروزه
رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدارالملک فارس درآمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام
رسانیده ابواب نصفت و احسان بر گشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله مبالغه نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول
داشته قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه با خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و
سبعمائه بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب قصر زرد توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس علماء لزام احتیاط فرمود منصب ۱۲

اجتماعیست منور گرمی با همشی القصالی است مقرر ملکی را باجور عهد بلقیس زمان داشته است ارزانی بسیار پرده جم دولت تشریف حضور قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست بهمه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت کشته ملازم هر یکم کوست در پرده غیب از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرد و درین باب بغایت مشکور دری از بهر زری بکنارت آورد که چنان ورشوان یافت در اطراف ظهور و چون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد داما فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده درهم شکست و میسرهٔ شاه محمود نیز بر میمنهٔ شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بتقابلی بخنبند و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حیلهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدو دمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة والتسلیم انتساب داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوهٔ تکبر و نخوت سلوک کرده بیکس از اشراف و اعیان بالکلیه التفات نمی‌نمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطهٔ توهمی که از خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم والتماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی انجا بشیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین را طلب نموده در موقف عتاب بازداشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی جواب دادند که بمرتبهٔ مشابه خط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کما ینبغی تحقیق صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهة درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدو دادند خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را از وی گرفتیم فی الحال دواتدار را در لت و شکنجه کشیدند اما هر چند درین امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگرباره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود هر ایذائی که متصور بود نسبت بدواتدار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان از شکنجه ملیا بدیهوده تا بحجم خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه است شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرجست این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی داده مدرج دفتر بیندازد انگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانهٔ شاه حسن رفته او را بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد درآمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی و عمر منشی را بدان داشتم که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایرهٔ غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را بزه کمان بر دار کشیدند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز جنازهٔ پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار نماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد سادات را باخلق عظیم چه کار جد ما را جهة رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ور ناخلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمین اهتمام علیشاه فرنتیانی

شاه شجاع از جملهٔ سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بمزید التفات مینمود و بحسب اتفاق

با سپاه … [ا]ز شیراز بیرون … [ف]راسید شاه محمود … نیز عازم میدان … [ق]تال گشته در صحرای … [ح]اشت خواجغیاث … معرکه پیکار اتفاق … [ا]فت و شاه منصور … میسر لشکر شیراز … حمله کرده میمنهٔ شاه محمود را ۳

خطاب ۴

رکن الدین ۵

اشرف ۶

وفیق ۷

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ این معنی اعتقاد شاه
شجاع نسبت با سه مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کرمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکست و دست ترتیب و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در آمد و زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش و غانی برادرزن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسدهٔ خود
پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع [illegible] اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود و بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والدهٔ شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه مرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن
سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را از خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد عقیده
او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه
شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلدهٔ کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
نشانی هست هرگاه آن نشان ظاهر شود بیبهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد و الا فلا و سلطان اویس با طایفهٔ از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته
چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی هزار شده حال استقلال او بتحقیق
انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنهٔ اربع و خمسین و سبعمایه بجانب کرمان خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام او بود چندان اغوا کرد که ببهانهٔ توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه
شجاع رسیده بسبیل حزم دانست که خرم چنین از الاجرم طریقهٔ حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصرهٔ کرمان
تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعهٔ صبر میکشم فرزانه وین غصه و هر سخن از مردانه نومید نیم که
عاقبت حق ز فلک روزی بر او پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصرهٔ اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و طرف
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد و بنابر آن قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار
انجامید فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بجنبید و دفعه از کرمان بیرون آمده طایفهٔ
باصفهان و زمرهٔ باذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را از نزدیک بآن رسانید که فیصل یابد
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد و در ضمن عریضه شمهٔ از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصهٔ جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت هیچ همین ممکن که جاوید
مدد باد از توفیقات صوری که بواسطهٔ برادر اسد فی الحقیقه با حبل متین مستمسک بوده من کل الوجوه حق بجانب خودی ست آثار سعی که از آن برادر
بوقوع ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هر اینه چون از سر اهتمام امر خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد
و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان بنا شد بر مواجب و ملوک و اقطاع او برود و آری مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان
احمد از این جواب در تاب و ملک متیاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سدهٔ سلطنت
بمقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش از این تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصرهٔ کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بطابر کرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از پدر رنجیده بهم شده بمیان برادر کرفت و مکتوبی نوزد از زبان شاه

شاه شجاع

اضافه فتح کرمان

مردم بهم برهم زنند و تخم سیپوش و سپیتان و امثال آن را اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب [illegible] گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه
و پهلوان خرم اساس بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را [illegible] در درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را
بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم به محمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه
با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یک من غله [illegible] دینار می ستانند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و همه وقت
اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در
دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین [illegible] متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی
مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را
امتحان کنیم اگر بشاید تأخیر تأثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن جوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند
و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آن که پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود
بیت زینسان که گل سرخ فرو ریخت بباد یا رب [illegible] زرد فرو ریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند
که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع غلامان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تند خوی
و سفاک شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش بودی نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را
طلبید گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش [illegible] اگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید درین
اثنا غلامی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس درآمد گفت [illegible] پهلوان بی تأمل گفت [illegible] سازید و حلواگر بیچاره را برهنه ساخته چندان
چوب زدند که بیهوش گشت درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان [illegible] پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شما
که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست
دینار بحلواگر بجای جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش رسانند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رای ایشان بر آن
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بود جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند
کیفیت این اندیشه به پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود بازگردند و [illegible] پنجاه شصت
مرد مصلح و متکمل از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد [illegible] بیرون می آمد که بحمام رود یکباره آن جماعت بسر وقتش رسیدند
و [illegible] او را قطعه قطعه ساخته [illegible] بیابان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند گوشت او تغذی نمودند چنانچه [illegible]
مذکور است که [illegible] مشتری در صدد فروختن گوشت اسد درآمده مبلغ دویست دینار از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهار
شنبه [illegible] دیگر حسام الدین که [illegible] اسد کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان مستحکم کرده مقالید
حصار تسلیم نموده پهلوان علیشاه [illegible] عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی [illegible] بالشکریان حسب
الحکم روی بتولایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان
چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول اصحاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب
کوکب حیات تمامی [illegible] سلطنت و استقلال [illegible] قضیه ایست محتوم در شهور سنه سبعین و سبعمایه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا
بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را
وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمت ایزد غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید
شاه شجاع بر فوت برادر [illegible] اظهار حزن و ملال نموده [illegible] تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیرکین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان صفاهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را بپادشاهی برداشته بودند و زمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت می‌نمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم عزا لواء کشورگشائی بصوب صفاهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم بکسب شرف ملازمت می‌رسیدند و در مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض می‌رسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب ‌اثر نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفاهان رکاب نصرت انتساب را چندمیل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمهٔ ما مضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان بشرف انتظام یافت و بروایتی بعد از ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در صفاهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جربادقان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات نزد او روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمت کاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی

بستند نام آوران سربسر … باخلاص در پای تختش کمر
گشادند بهر دعایش زبان … شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ صفاهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد بسمع همایون رسید که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی‌سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفر بوده وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار می‌برند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان از این واقعه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و صفاهان روان ساخت بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاک کمترین پایه باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مملکت بر سنن استقامت بر روزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیده و در سلک تحقیق باشیا و تحقیقا حلیة الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوتست ذات ملکی صفات را حاصل و درست تمنی بکردن مرادات و مرامات حاصل نه چنین خود هست و تا باد چنین باد درود و ثنا و ادعیه و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود کان چو الطاف ربی بی‌پایانست که محققان اخوان صفا و خرده‌بینان نقره سوی نکند اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تا کی دیوار در لباس ملکت آئین داوری و تا چه مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمهٔ خورشید را بگل تلبیس انباشتن و در مخاصره و در وادی نخوت لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که خزانهٔ حکمت و انصاف و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زدن آنچه از غل و غش و رذایل مشوش آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار البیت آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود و فرمان هوس نافذ الحکم دار و بر زبان قلم دو زبان سوال آنچه نتیجهٔ آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی مؤاخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک می‌نمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بخون عاشقان داری دلیری … مکن جانا که عاشق هم شجاع است بندهٔ مخلص‌ترین بندگان معتقد صادق‌ترین چاکران بیت آنکه تا بود بود بندهٔ تو … و آنکه تا باشد همچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معروض عرض و موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و رای آنست که بر بدین کام و هم فهم بسرحد عدم بادیهٔ آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر را بال عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن توان نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و متعذر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه این عتابات فتنه انگیز هیچ بار غباری بر خاطر فاتر باری ننشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت و وجه فاعن الغرور بود را در لباس ملکت آئین داوری و تا چه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعهٔ دختران بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن دختران در بالای پوشیدن بیت نه پیشه ایست آئین شاهنشهی … شهنشه نه این است آئین فرهی حمد الله تعالی که بقوت قاهرهٔ توفیق

بیت چه تحقیق است
خلان وفا بنظر بصیرت و چشم بصارت هر قیمیکه منشی تقدیر ناصیهٔ احوال کائنات نوشته بدانند تا نوشته بخوانند بیت برون از عالم حسن است جانان خوردهٔ بینان
۵

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعهٔ فضیلت بر دوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان بست و
همواره بیت بجای می سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و عرصهٔ مملکت بمعاونت رجال که بیت قلمزن نگه دار و شمشیر زن نه مطرب که مرد
نباید زنان و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار در آورد و میگوید که بیت مرا حملهٔ دشمن از رفت پای از جای که
شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الجهانی فرموده اند از آن روزگار که نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مرا ازلی ثبت فرموده اند هیچ کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ماییم کز آن بهموات منزل
آیات عز و علم و شجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پرد از آشیان ما و آنچه در باب ما سابق شاق و بر لیغ
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دو زبان باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود هر چه از خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدفع
او خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت آثار او را استقبال نموده در صحرای جرماخواران
بیت خروش کوس و بانگ نای برخواست زمین چون آسمان از جای برخواست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزید و دبور ادبار و نکبت نکباء خاک خست
و خسار در دیدهٔ بخت تبریزیان پاشید احمال و اثقال با سیوفان کوه مثال در عرصهٔ قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشته و
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بشکرانهٔ این فتح
سجدهٔ شکر بجای آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان را امان داده
بصوب تبریز نهضت فرمود و در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیاگر را برقص می آورد
و مجلس همایون از نغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان در مدح پادشاه کامران قصیدهٔ
سرایید که مطلعش اینست شعر زهی دولت که از اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش روی ویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام
ابیات این قصیده مستحسن نیفتاد و سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خوش چون ز خاطرم سرزد
ز مطلع نجم آفتاب سر برزد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سخن گستری شاعران این
ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه
شیخ کججانی ناقص چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید بمسامعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این
بر خاطر عاطر شهریاری گران آمد مقارن آن حال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی داد نام داشت و دیگری
عمر چوبکشتی و لقب آن طرب چوب و شتی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در اوجان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع درد پا داشت با وجود غایت برودت هوا لوای مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امرای ما در آن جانب گرفتار شده اند اگر ایشان را بفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز روان داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را با تشریف
پادشاهانه اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث شاه شجاع

چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طائفه از ابطال جبال را بمحاصرهٔ یزد نامزد فرموده
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه

بردوش
سلطان
بهم رسید

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت نمائید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نمائیم امرا و لشکریان
اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامیده و شیرازیان بیکبار
شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر عذر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس
لشکر بدر یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه داد و آن ضعیفه
پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد
فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی باین همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه
در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت باز علم آفتاب شعاع بصوب
یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار و استغفار بیرون
فرستاد و آن جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند تا سوگندان بر زبان
راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه روی نمود
و در سنه ۷۸۷ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض
بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست
داد و شکست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده سارق عادل روی از معرکه برتافته
در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر حسبما الحکم انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت
تافت و در سنه ۷۸۴ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان
اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت
دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نامدار را
بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بیشعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی آن حصار شتافته چشم شاه زاده را میل کشد و چون از
خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه توران شاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرسانند تا قبل از وصول ایلچی
شخص قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن
سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف شوشتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر بود
نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت
بطرف شیراز انعطاف داد ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع چون شاه شجاع از سفر شوشتر قرین فتح و ظفر
بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر
کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نمیگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد و ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از دامن معالجه و مداوا
قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار حضرت ایزد متعال نزدیکست زلاتی را که
بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تدارک نمود و از تکاهل ایام
شباب و اوان کهن سالی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده و حافظ را بانعام کرامند مسرور
ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نمایند و هر روز یکنوبت بختم کلام ملک علام قیام
فرمایند و درین اثنا امرا و اعیان متفرق شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العا
بدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده بتاج سروری سرافراز فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را برادر

محاصره کردن شاه یحیی یزد را و ... که والده شاه منصور نیز بود و جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد

نسخه: فلک رفعت شاه شجاع

بیت: منجح ... و بنابر آن حرارت باده در مزاج ... عنصر لطیفش ... شکسته قوت ضعیف

خود در ترخویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبیده اشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه شجاع تسکین یافت و بیرشاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبیده گفت از زبان من بسلطان احمد بگوی که وجود ما بمثابه سایه است بظل غمام و حلم بیاموز آن سایه بر یک جا قرار نگیرد و نه از انقلاب جهت تشتت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار حضرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علماء متقی را جهت غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلبیدارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین شریفین بنجف کرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع (۷۸۶) بوضوح می پیوندد از این خارستان بر اوج بیت گلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بمهمات امور مملکت آوردند و از جمله علماء اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه شنوده تا شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه نمود و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربه او بشرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص بملازمت آنجناب میشتافت و خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد   آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه   زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان   آمد دگر بجلوت و آهنگ ناز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت   و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم   زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت   عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست   غره مشو که گربه عابد نماز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل   ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه مذکور و دیگری از آن جمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد و بماهتاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است شعر

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد   وای اگر از پس امروز بود فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقهاء حسود قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلان چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

کذا [illegible]

غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت * بر در میکده با دف و نی ترسائی * و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنهٔ اثنی وتسعین وسبعمایه بریاض رضوان شتافت **ذکر ایالت سلطان زین العابدین ومخالفت شاه یحیی وبیان بعضی
از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا** چون امرا وارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان
بایزید را از رفتن صفاهان مانع آمد و اشراف و اعیان صفاهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان
شاه سرانجام کلیات وجزئیات امور مملکت فارس را پیش خود گرفته امیر علاء الدین ایناق و خواجه نورانشاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب
آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را فریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را زهر داد و امیر اصفهان
شاه امیر حسیب و نسیب بود و بر علما و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده باسپاه عراق روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین بالشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنا راه عمش سلطان بایزید باتفاق
بعضی امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و ازانجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی
فریقین دست داده الی آنکه غبار جنگ وشین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی
زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت
ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید برادر او را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی
عجب ازوی برگشته بود این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان
بایزید بابرقوه رود و منصور از شستر لشکر بدانحدود کشیده خرابی بسیار کرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش این بیت است
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری * تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری * اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید
پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید
و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور
را این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته ازانجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق
جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانشده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان
آمد و چون سلطان زین العابدین بظاهر صفاهان آمد مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته
از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتزاز آمده از نصف النهار تا وقت عصر لوازم پیکار اقدام نمود و چند روز بهمین منوال گذرانیدند
فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و همدرین سال
اشراف و اعیان صفاهان بواسطهٔ نحوست شاه یحیی از اطاعت و فرمانبری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت
کرم و سخاوت بود آمدند و بیکناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب
این حرکت پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود بنابرین مناسب آنست که حالا نیز سخن ما قبول کرده ازین
شهر بیرون روند که بعد ازین صفاهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده بهمان شب
رخت سفر بیزد بست و مردم اصفهان جهة ایصال این مژده امیر علی میر میراز بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت خاص مرصع
و کمر سرافراز گردانیده و بسرعت هر چه تمامتر متوجه صفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و روسا و اکابر و اعیان صفهان مراسم

وثیلت

الکاده میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهد و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود
سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن ولایت بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس
بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت
اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید ذکر شمه

از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بنور
لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا
مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد
نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود
مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد
آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد ترا بجای پدر از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان
احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیور
غتمش و غالی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماوا و غان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیز داد و
نمود و در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پیشوائی جرماوا و غان بتعلق پهلوان علی
گرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که محمد حسن فراش که در
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نموده ما یحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک
فرود آمد لشکریانش که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد
رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه دیوان شد و سلطان احمد نیز بدان
جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد و رفته ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت
آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابران
در وقت وفات با فتن یکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا ترا بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت
و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع دست
توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه های خیال گذرانید و چون این خبر بخاقان
عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه اخرق را درری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول
سکنه آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده
بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهة تحصیل آن وجه بقلعه طبرک درآمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد
سلطان شاه بشهر در رفته محصلان و نوکران امرا بارعایا آغاز نشسته کرده و مقولان ملیاکت متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت
مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود در بطالت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا
و محصلان بجواری هر چه تمامتر بقتل رسانیدند و بلیت شمشیر خونریز آتشفشانکان شبخون در آمد در اول شب بهجوم عام و خروج لیام باردو
سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام برابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه توبچی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

مفلوکی چند در بهم کشیده بحدود کرمان در آمده و خواجه تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد ۴
شهر بیود یزد ۵

ترتیب ۵

و توجه ۵

اطراف وجوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام واقدام نمودند وچون از اصفهان زن ومرد بیرون ریخته بمیدان نبرد آمدند نظم هراسنده ترکان بی ساز وبرگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ بسی نامور باز وشاهین شاه زمنقار زاغ وزغن شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آن شب سه باره هزار اما علی الصباح که خفاش کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند وشهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد وفرمود که هرکس در اردوی همایون نشسته از وضیع وشریف وصغیر وکبیر سری بیاورد وتیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده ودر آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم وتقوی که در ملازمت صاحبقران بودند ونمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان بخریده ونزد خدام بارگاه سلطنت سپردند ودر اول روز سری بپنجاه دینار بود ودر آخر تنکه بنیم دینار میفروختند وهیچکس نمیخرید القصه در اصفهان غیر از زنده رود وسادات وقضات وعلما وجماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی ویوسفشاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت وسلطان زین العابدین از واقعه اصفهان وتوجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت شاه منصور که حاکم آن دیار بود وخاطر او را با مداد امیدوار ساخته وضمناً نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود واکثر جماعت خاک بیشرمی در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند وشاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید وچون صاحبقران بی مانعی ومنازعی بشیراز در آمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی وسلطان احمد وسلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستقبال شتافتند ودر آن اثنا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بحدود سمرقند وبخارا کشیده ودر آن بلاد آتش نهب وتاراج مشتعل گردانیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود وکرمان را بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود وایالت سیرجان بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت وپهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت ودر آن موضع هزاره اوغانان بوی پیوستند چون سلطان احمد خبر شنود با وجود ویرانی مملکت وپریشانی سپاه ورعیت خاطر بر محاربت قرار داد وبعد از نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیه بشارت بر آمد وسلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بر پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة والتسلیم نازل گردانیده بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدیها که در حق من اندیشیده بنسبت بوی نیکوئی کنم وهمان بان مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد وبین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست ولشکر بایزید گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت وسلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت ومشمول رحمت وکرامت گردانید بعد از مراجعت بکرمان بنوجان فرستاد وسلطان بایزید بدان جانب رفت وقلعه نوجان را بالصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی گرامند بستاند وبخدمت برادر فرستاد وسلطان احمد ببسط بساط عیش ونشاط اشارت نمود واین ابیات نظم فرمود نظم باز آمدیم وباز نهادیم اساس عیش کردیم باز از قدح اقتباس عیش ساقی بگیر قدح عشرت بریز بر عاشقان غمزده پیمانه کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون لباس عیش بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هرکس قیاس کار بمی باز می کند باری نمیکند دل ما جز قیاس عیش احمد ز ملک دینی وعقبی ز لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار قد تجمل لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور وبیان بعضی دیگر از وقایع وامور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت وکینه وری ممتاز ومستثنی بود واز عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات ومحاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین العابدین را مقید ومحبوس ساخت وخبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت وشاه یحیی مقاومت برادر در خود ندیده روی بیزد آورده دار الملک فارس را بازگذاشت وشاه منصور با سامان تزیین وجهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت برافراشت وخواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داده وبیت از آن بخاطر

مظفر لوا
سپهر اقطاع
مناجات
واورا

بود بیت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل
بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام امور اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزرا بدست همت ادرارات پیشوا ارباب عمایم
را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه ساخت و چون شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وی احاطه نمود بروی غضب فرمود که چگونه
سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات یومیه را صد تومان ساختند بتسویت در میان سادات و علما
تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا
بنهاد که بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و واقعه چنان بود
که پس از آنکه شاه منصور از ششتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل باهم گفتند که غدار و اندار و که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بنا بر سیه عم خویش
آورده و او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه بشجاعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال الدین بود
و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان گریخته ببغداد میرفت باوی دوچار خورد و خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان
آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیراکه حاجی بیگ و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته
بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت نموده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او
و سلطان احمد محاربه در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱
سلطان زین العابدین با عم خویش نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر نصرت فایز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بری گریخت و موسی جوکار که مهتوری بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور او را
عذاب قیامت بینند کشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن مخذول حشمت آیین را میل کشید و همدرین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم
والا اگر کرمان با عم خویش چگونه مصالحه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر بطریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان بر طاق
نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ
و علامت اختلال قوت متخیله است زیراکه امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکرند که عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ریگ
ماهی متجاوز در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ماها لیکن بکدام استطاعت با چنین پادشاهی جم شوکت در مقام مقاومت توانیم
آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال
امسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی بنا طلعت پسندیده بود و مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار بلاغت شعارش این رباعی یادگار گذاشت رباعی از دولت تو کار آخر خواهم کرد و انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت و از مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم آخرت

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند
که در کرت ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت استماع نمود
که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عداوت در زمین دل ایشان میکاشته دفع شر او را بر ذمت

عزیمت سلطان احمد اتفاق کرد بعزم تسخیر شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نمود در موضع خفر گریختن خویشان ۳

بطرف اصفهان رفته شاه منصور دستگیر نمود و اصفهان سلطان زین العابدین بطرف ۳

شهور سنه ۷۹۵

قلم

برذمت همت عالی‌نهمت واجب داشت و در خمس و تسعین و سبعمائه با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت
اشتغال مینمود گریخته تستر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود
سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت غایت
متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ در جوانب آن آب روان چشمه‌ها و در درون آن
قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان از جبالش بشدت آمده سنگ و از سپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت ناشناسی شقاوت
فرجام را که کوتوال آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده
صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای
نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت در سر کشیده
دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوز میدوختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا قسرا آن قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بتیغ انتقام
درگذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران گیتی نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله
تعالی داد تو از منصور مقهور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام
هر چند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید همچنین میشنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت بازگذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع
معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرفراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون
رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می‌آمدیم جمعی با هم میگفتند که انان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون بایستی که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن یا چهار
هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسنگی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین بتعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان
دو قول ترتیب داد و یک قول را بوجود همایون آرایش بخشیده دیگری را بامیرزاده محمد سلطان که نبیره پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاهرخ را
هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را بسه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون
چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با آن هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و انبهت را بر هم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجرگذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحب
قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشاد نظم برانم که گردن فرازی کنم بشمشیر با شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سر آید جهان و دلیران ستیز در آن ستیز
و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود
آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و عادل اختاجی سپر بر سر
آنسرور گرفته حارسی بساول محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عنان بطرف
توپامات میرزا شاهرخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده سعادتمند بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از
اهل تاشید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان
ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شاهرخی
حالت کشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آنسر را پیش پدر برده
در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او ننهاد تیغ بیداد فلکش داد سرش را بر باد امیر علاء الدین ایناق در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او — در زمین ملک تخم داد کشت — ملک هشت از دار دنیا چون برفت — لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه
چون قضیهٔ شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیهٔ آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان
معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب
قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بعد از آن روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده
جهات و یراق ایشانرا بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر
شده بودند بسمرقند کوچانید و جهت ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت
آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه با ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بباد فنا
و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبار ناگاه مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر — شهانی که گوی از سلاطین ربودند — که در هفصد و خمس
و تسعین بهجرت — دهم شب ز ماه رجب چون غنودند — چو خرمابنان در زمانها بسنبلند — چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه
آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت می نمودند و نقلست که چون بدر
از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنهٔ خمسمائه
صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلای وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از
کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله گاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفال نموده گفت ما سردار
این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو بازخورده میان ایشان مناقشه دست داد
و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره
شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خایهٔ چهار تن قوم را بخایید تا بمرد و سگ بخانهٔ خویش باز گشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند
دانستند که او را واقعهٔ پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج
کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان شتافت و بواسطهٔ شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو
طاهر که جوانی بود بشجاعت تاتر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آنوقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را
با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس باز گشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی
طلب نمای ابو طاهر یکسر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر زین اتابکی خواست و این
ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک مستخلص
گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون ابو طاهر از اتابک سنقر مستظهر گشته بجانب لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال
در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند
نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان سپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک
یعنی اتا بیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بتسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از
روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود

اتابک نصرة الدین هزار اسپ

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده
بدان واسطه شولستان نیز بحیطهٔ تصرفش در آمده خلیفهٔ بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودان

جاودان نهاد **اتابک تکله بن هزار اسپ** که نسب مادرش بسنقریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک
سعد بن زنگی بسیار کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و
خمسین وستمایه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتبوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست
اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتبو
قا نویان را با دیگری از امرا بدان جانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن
ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را بپایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو انگشتری خود را
بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید
اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزار اسپ چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و
مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو
پسر ماند عماد الدین و پهلوان یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان
حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه
در بعضی از معارک و اسفار نسبت با اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و
کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می‌بود و بعد از
شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه
خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب**
بن یوسف شاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده
ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را ببهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان
ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عم زاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هرکس که گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات
ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاه
باستقلال پنداشته طایفه از خواص الحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله را بدربند کره رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صد یار
مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول
از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان
بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش
ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین حشمتش رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب
بدان جانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف
بساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت
دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دوچار
خورده بهرقداق او را طوقا و کمربا باز گردانید و بعد از وصول بپایه سریر غازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب
آنقدر مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب یرلیغ
غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی در گذشت و پسرش
یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد و رعیت
با رعایا به وجه احسن معاش فرمود و وفاتش در شب سه شنبه فی جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایذج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور
بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفرالدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد
و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک
الایام نداولها بین الناس بقا بقای خداییست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد
و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت
و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می‌پیوست تا در اثنا سلطنت طایفه گاهی نواب خلفا
بغداد و خدام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا می‌یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر
بالله ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیهم السلام
بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابوالفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن
سهراب بن نام آور بن باو بن شهریار بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک
و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابوالفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر
بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره دیار رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد بن شهریار اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار
بن جمشید سی و چهار سال رایت اقبال برافراشت انگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و بعد از وی حسام الدوله اردشیر بیست و چهار سال سلطنت
نمود و پس برادرزاده اش فخرالدوله نامور بن نصیرالدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد انگاه پسرش عزالدین هزاراسب چهل سال روی
بتمشیت مملکت آورد **و بعد از** فوت هزاراسب پسرش شهرنوش بر مرکب سروری سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب
حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران ابا عن جد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین
جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن اوان قصیده نظم آورد که مطلعش اینست مطلع
جنت عدن است گویی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار
کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت
شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار
روی بمملکت خود نهاد در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود پسرش علاءالدین حسن قائم مقام شد و زمان
اقبال علاءالدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود هزاراسب نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت
اما بحسب تقدیر هزاراسب پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بممالک عقبی توجه نمود مدت دولتش
سی و هفت سال بود استندار هزاراسب بن شهرنوش بن هزاراسب بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می‌نمود اما بخلاف
پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده روی بصلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابراین اعیان از وی گردانیده بملک اردشیر
کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخندان نزد استندار فرستاده او را از دوستی ملاحده و دوام ارتکاب طامات منع کرده بطریق سلوک استندار شاه غازی نمود
هزاراسب چنان از عصبیت سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابراین ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسب جنگ و جدال بوقوع انجامید هزاراسب
شکست خورده حاضر گشته بسپاهی خطر برزار اردشیر فرستاد اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزاراسب جلیل درگذشت پسرش هزاراسب با فرستادن خود و نیز بدیدن
مشرف برد تا فرود نیامد و همچنان سواره باز گردید این قضیه بر خاطر هزاراسب گران آمد و خیال کرده ما فی الضمیر او بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

الاشرف بن صح

بعد از آنکه صح

بعلت خناق و ملک اردشیر امرا و ارکان دولت

۱۲ ۹

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما هزبر الدین خورشید که یکی از اعاظم او بحکم هزاراسپ از مرکب راندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرین کمر بن جستان

در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند معلوم شد که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر
بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان
رویان بر ما فی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشتند و سبب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشهٔ گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع و دیار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را باقتداری تقویت کرد که برابر آبا و اجداد بزرگوار خود در رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانید و در سنهٔ عشر و
ستمایه وفات یافت بیستون بن زرین کمر بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بآخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان خلاص
نمود و او در سنهٔ عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود فخر الدوله نامآور بن بیستون بعد از پدر بر تخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسیده ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نامآور بیست سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود و پسر بزرگترش حسام الدوله اردشیر در حدود گیلان لوای
حکومت افراشته و لد کوچکترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات
یافت استندار شهرآگیم که برادرش بود قایم مقام گشته و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانید و در سال پانزدهم از سلطنتش
در الوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهرآگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند تا قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امرای بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و استندار شهرآگیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت شهرآگیم نیز نخست خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیر خدمت
لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانید و چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان
دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود و خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهرآگیم مخالفت وقوع یافته شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت و وفات استندار شهرآ
گیم در سنهٔ ۶۷۱ اتفاق افتاد و بعد از وی پسرش فخر الدوله نامآور بن شهرآگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض نمودی و برتبهٔ مبالغت فرمود تا در دار الملک
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه ببیع و شری و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و مساکین
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان ایذای ما میرسد حکم چیست شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر و بازار وظیفهٔ معین سازند تا هر
ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن بمحتسبی
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد و بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک این عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگر آن کار مقرر نماشید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و شاه غازی مدت سی سال در اقبال گذرانیده در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم باقی گردید و ازو پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمان ماست ملک شاه کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اردشیر که مدت عمرش بیست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرموده و فوتش در سنه اثنی عشر و سبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاهها و بقاع خیر طرح انداخت و قری معموره و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت و فات ایالتش بیست سال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمایه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بسر نهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیک ضرب تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریار در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال حکومت نمود و فاتش در موضع کوپر در سنه ۷۳۴ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت ماتان و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار روی حال شده در اواخر سنه ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت بقتل رسید و غنیمت بسیار بنهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود می کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستاری می بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران و سپاهش تراشیدند و دستار پیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲۱ ذو الحجه سنه ۷۶۴ قلعه و شهر نکو را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی باتمام ساخت و چون مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضا قضا در سنه احدی و ستین و سبعمایه بزخم خنجر بسیاولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آیینه خاطر میزدود در آن اثنا یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را تحمل آن نا دانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخاست که بر آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار بر دوش خورد و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بزد یعنی ملک ما بزدند و در آن حال ملک پای از خانه بیرون نهاد و بسیاولی که حاضر بود تصور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد و بنابران خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد و فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت محاربه گلنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمتش شتافته رست نمود

گفتار در بیان شمه از حال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را [illegible] و از منظور نظر آفتاب آثار پادشاه کامکار گردانید بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرده امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مأمور گشتند ملک کیومرث بنابر نزاعی که

برای مزد
فرمود تا نماز جهت گذاردن نماز برای شخص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند
در چون

زیاد

تاریخ رشید

گلنور

نسخه گستهم

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه آن معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن تورا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را در بارهٔ خود معلوم نمائی و من بعد بادیهٔ مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخنان التفات نکرده ملک کیومرث را اسپ و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از میرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بکر بخت و در زی قلندران با جمعی از آن طائفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانید و در هر چند روز یکبار بهانهٔ دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا بین الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیم شب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود کرده و بخواب رفته و خنجر نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرأت بسر بالین آن دو غافل رفته خنجر را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته ببرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعهٔ نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعهٔ نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزادهٔ من و پدران منست تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده بهمان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر بتحت تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی ملبدهٔ رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر نمود چند کرت تاختن بحدود ری و دماوند و قومس برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنّی مذهب بودند و کیومرث در محبس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیهٔ امامیه درآید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب کلمهٔ الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان باستان شاهرخی فرستاده از خویش عذر خواهی فرمود و مقبول افتاد و فوت ملک کیومرث در سراه بالو در ماه رجب سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند

اختتام حکایات ملوک رستمدار

چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعهٔ نور و توابع آن را بتسخیر ملک کاوس متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بعظم النفس و سفک دماء موصوف بود و بشیوهٔ مردم مایل سلطنت اسکندر شدند و تا مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد وفات کاوس در سنهٔ ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریقهٔ اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطهٔ افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیگ از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیگ حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

دربان

از اندازه جرات

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت باره
دیگر باره خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت
سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد
و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را با یکدیگر بطریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ
هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بنا بر مصالح بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه پرتوامنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این
اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید ان شاء الله وحده **ذکر ارتفاع طبقه سیم**
از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
و ثلثین و ستمائه که معموره جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار
بن رستم بن داراء بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیروئیه بن سرخاب بن مهر
بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین و سبعمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک
لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطه قتل و غارت چنگیز مغول رواج
و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امراء چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین ماوند بود
بسیار روی نمود آمل را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر کیسم بمحاصره گرد کوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز گشته بنا برین جرم
در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن**
حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس و سبعین و ستمائه
دست قضا روزنامه دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او رادر
مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هشتاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد و فاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه اربع عشر و سبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهة تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن
ولایت قریه خرید مسکن انجماعت گردانید وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پسر ارشد او وی ولدش
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیه امیر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن
آنحال بلاء وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از آن قوم
شخصی متعین نمانده بود و در آن اثنا بسبب سعایت زمره از مردم مفسد حسن کیاء جلالی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین
واسطه تفرقه بسیار با اهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حباله ملک بود سرانجام

[illegible]

سنه مذکور

سر انجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن بمباشرت ربیبه نیت کرد
از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمایه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب
جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال ایشان بنفس خود شاهنامه برایشان میخواند در
سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را کشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار
خنجر برداشته بر سینهٔ ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق
ریخته اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک فخر الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نموده
و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچکس رایت ایالت نیفراشت

گفتار در مجملی از حال قدوهٔ اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت انتسابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر نموده سید
قوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم
السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتدای اوان نشو و نما تتبع سنن سنیهٔ آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقهٔ صلاح و رشاد مشغولی فرموده و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت
آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب
داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه
جاذبهٔ سید عز الدین آن قدوهٔ اولاد سید المرسلین را بجذب کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفته بشرف طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علیه
الصلوة والتحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقهٔ عباد مشغولی فرمود و در آن زمان
افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته و در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و
هیچیک باطاعت دیگری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطهٔ تصرف داشت دفع طایفه که در آن ولایت آتش فتنه
و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن ضمانندار که همشیرهٔ افراسیاب در حبالهٔ نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در
لارجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرا و ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر قبول فرموده بپای نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانید و دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفر الله
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد

رباعی
از شرب مدام و لاف مشرب توبه
وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه
زین توبهٔ نادرست یارب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشرهٔ افراسیاب جلالی مشاهده
نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه و پیشانه بر فرقش نهاد و مردم چنان
پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بنابرین بسبب اولاد
او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برده و آخر الامر مخالفت
کرد القصه چون افراسیاب بنسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود مومنان مازندران فوج فوج بعتبهٔ علیهٔ سیادت پناهی شتافتند و بدست
نیازمندی در دامن متابعت آنجناب او چنگ در میکشیدند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسلهٔ خود میدیدند گاهی بخانه اش رفته بربان

و اربعین

ازان قوم

قاعده چنان بود که سپاهیان مازندران تسبیح بر سر گذاشته ازرا کلاکت خواندی و خود را کلاکت دانستند و آن مفاخرت نمودند

باری از روی احتیاج خود مطلبی دیدند و بدست گستاخی جامه او را بر داشتند و بپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمائی و
افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علمای آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آن جماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد
مناسب است که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع است
و اطوار مریدانش مخالف مسایل شرایع آنگاه خدعتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقها جستجوی
نمودند که چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بر وی ثابت نمایند نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهمین سخن متمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که باو بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار بر داشته
بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست

بیت
اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست

اما حسب الاقتضاء قضا همان شب که سید سعادت اثر بزندان
رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود و با بیتاد و آب در حوالی آن موضع سر داده چون
زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای گل برتبه رسید که سواران را از آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود
تا اصحابش بجهت سید و یاران تیر باران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست بتیر و کمان برده بحسب تقدیر مالک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینه افراسیاب خورد و چنانچه از اسپ در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل از عقب
گریختگان یافته بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آن حال مشاهده نمودند
بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل عنان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک
بکاو پاره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر
قلاع آندیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصار در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار باولاد و احفاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادت سالها بر فراز ایوان کیوان صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنهٔ ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنهٔ احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد

چون مازندران قدر و قضا از نتایج تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت و ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند افسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن مملکت نافذ گردانیدند اولاد و عظام خود را جمع آورده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرموده و فرمود که مناسب حال آنست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما سر بنهاده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب‌نمای تو تجاوز جایز نمی‌شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویهٔ فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوائی برادران را متکفل گشته در شهور سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از ممالک مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلالی که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعهٔ توجی ایالت می‌نمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل آول رو زر را معسکر ساختند و از آن جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر حد ایشان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و بخون یکدیگر خاک معرکه رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعهٔ توجی رفته سلسلهٔ جمعیت ایشان از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف جلالی آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعدهٔ زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سیدزاده عبد الله شدند و آن بدکاران رفته بدر خانهٔ آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت بآستان سیادت آشیان آمده متوجهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سیدزاده عبد الله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چاقی بر پهلوی آن زبدهٔ اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقب آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از آن حال خبر یافته سلاح بر داشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثهٔ ایشان را بجانب دوزخ روان ساختند و این خبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلالی و کیا وشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلالی در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلالی بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره‌ای محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته بار دیگر متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلالی پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال داشت و سید عز الدین ناگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالماً غانماً مراجعت نموده بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب شصت کس از اهل اعتماد قلعه را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند قطرات سحاب و رشحات سحاب ما عدا بافط

نسخه نظام

ردای ن

بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر کلفوم او نیز تیری رسیده از پای درافتاد و شخصی علی کرباوه رود نام خود را از بام درانداخته کیفیت حال بعروض سید رسانید و حضار گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف حصار در آمده خاک در انبار و به درقلعه راندند و دررا بزخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسف در رفت منکوحه کیا وشتاسف که همشیره ملک فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده به بیرون آمده بیش از سید زاده سلام گرم گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر مرا از پا درآوردند جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین از کمال مروت بعورت تعجب نمود و جمیع متملکات او و دختر نیز را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و بخاک سپردند بعد از فتح توجی از فرزندان و قرابتیان کیا جلالی هر کس مانده بود که بجیثه در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کو حمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده ماثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۷۶۹ از ولایات آمل و ساری مردم و مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق گرد بلده ساری کندند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداختند و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنه ۷۷۰ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و هر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند و کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمرد دم از استقلال زد و چون در آن اوان بواسطه دم سرد دی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف برده آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمرد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اراده را بیمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا برگشاید و از مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید و سید علی کیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیلانی این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و حبابات خاصه خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل هیرا با دشت تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریه کلس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرده و در فصل بهار وقت خلوس لشکر سبزه و ازهار سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسیده و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند ناگاه از کمین انشصت قضا تیری جان گذار بر گردن قباد خورده از اسب درافتاد و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبید و بپایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد دشت رستمدار باندک زمانی بحیطه تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعده عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین موضع وانا شان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات از مقوله محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آنحال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

ومقاتله ۲

ستوده خصال بدفوده کمال سید آفتاب حیات سید قوام الدین تخفیف و بال تحویل نموده مریض گردید و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع نموده بودند از مقر عزت خود نهضت کرده بیابار فروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشانرا منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرموده نعش آنجناب را از بار فروشده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام والتحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند ذکر تعداد اولاد و احفاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نموده سایر برادران بمقر عزت خود شتافتند تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلم بود و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه آنحضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست اتباع سادات کشته شده بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین بمعنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابند نظر شفقت در سید غیاث الدین نکریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوپاره بود در حدود رستمدار میگشت بنا بر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازگذاشتند و او را سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن ندانستند که قلعه ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر حصار به نهادند و در روز دوشنبه سنه ۷۹۴ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفتند و روز دیگر متعاقب بمقابله و مقاتله پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشته شب سیوم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و حبشی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داده و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانند و به مجلس همایون رسانند

بیست و ششم ذی قعده ۷۹۴

سیم ربیع ۲

و سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نمودند و در هشتم ذی حجه مذکوره سادات صاحب سعادت بپای خود از قلعه ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا
بپایه گاه صاحبقران مظفر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد
اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر
بارگاه بنشاندند در اینحال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک
طوس امیر حاضر می باید کرد تا از این طائفه هر کس خونی او باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحب
قران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک از این مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آباء ما را ریخته اند تا دعوی قصاص
نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن
شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم رساند
آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بجانب ماهانه سر شتافته بیک
لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر
الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت
ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا را
برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی
از متعلقان از راه دریا بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد
ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو
الغفور الودود **گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی ساری** چون امیر تیمور گورکان از روی
غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده
اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس الدین
غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان
سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بروجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت و ولایت آمل بسید علی بن سید کمال
الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت
تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین هر کس در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه
یافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد
رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نمودند
و بیکبارگاه بشهر درآن شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند جهت خلاص مخادیم خود خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال بسید کمال الدین که در
آمل بود عرضه داشت کرده روانه شدند و از مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از
حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنا راه باولاد سید قوام
الدین رسیده دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت الحمد لله که مردیم و بدیدیم   دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم
و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و
بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب حواله پدر ما پدر شما آمل تعلق بسید پدر ما گرفته بود و سید کمال الدین
در ساری حکومت مینمود و اکنون انسب آنست که بهمان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست اما چندان صبر باید کرد که

ایالت سید علی

سید علی بن ...

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد یا نی و من کس بهراة فرستاده ام لیکن
که عنقریب باز آید و بعد از ان ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه باعنان اختیار ساری و آمل الی الیقین بعنایة اعتبار سادات
بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار فروشده را ببرادر خود سید
غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین قضیه درگذشت آملیان از
سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمد سیاست نمیفرمود متنفر گشته بحکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمهٔ ازین معنی بسید علی آملی عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل
عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میبود به شهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب معدلت و انصاف برگشاده با سید
که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده در سنه ۸۱۲ دختر او را بعقد خود درآورد و بعد از ان سید علی آملی بنا بر اغواء سید غیاث الدین
سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید عز الدین هزار جریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون
خرامید و در موضع سرو کلی منزل کرد و اکثر ذریت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون
ازین معنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک
هلاک انداخت اما چون عدد لشکر بسیار بود و نه کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باستراباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال
الدین را در ساری بریاست بنشاندند و هر یک بمقر عز خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادر خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف
تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاده تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بملازمت
آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه بعرض رسانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان
متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از
برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردم
در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد
بنا بر ان سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول او را شنیده
از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و بعد از
ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم
عفو بر جریدهٔ جرایم مخالفان کشیده بواسطهٔ وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع
عشر و ثمانمائه در رود بار قلایران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار
شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده باز حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داده بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست
عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بلا شایبهٔ توقف
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنا بر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول
نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت
نشست و بعد از انقضای شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل فراغ سر بجانب آمل
ایلغار فرموده و پرتو علم او بر موضع میان رود در پرتو انداخت سید قوام الدین از غایت بددلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلدهٔ ساری
در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطهٔ یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲۳ بقید

بن سید قوام الدین

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب
سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بگیلاکلاه بهار فرستاده فرستاد و تا سید غیاث
الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش یازده سال بود

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین بن
سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات آنجا جهة او بیعت
بستاند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی
اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر
توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطرنشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین
را بارتکاب این مهم مامور میباید گردانید و اگر قبول نماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه بر این
حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بهار را
که کار او لکار او بود رفت بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر
شکست یافت و در کرت سیم از موضعی که محل اشتغال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمود کیا
که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا مقیم
بوده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع
یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه نراغ سر نشیمن دارد و در انتظار
لطیفه غیبی روزشمار و بنابر آن سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را
همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند
و چون سید قوام الدین از این اتفاق آگاه شد سرعی بهمعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی
از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر
هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان باوراق خود پیوستند و پس از این واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر
سید علی با اندک مردمی از گیلان که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون بانغرق خود پیوست بعد از
ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی
ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال کشید **گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا
بر اقتضاء قضا** چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نمانده مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته
بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و با آشنا و بیگانه
مراسم عواطف و مراحم بجای آورد اما بشرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید
غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی آمل سید قوام الدین
بهشت برین خرامید و پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بود در
وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنکه سید کمال
الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدومزادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد باین امر

سید مرتضی

در ایالت بعد نمود سید کمال الدین

باین امر بهداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی
خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می‌شتابم خروج نموده بر آمل استیلا می‌یابد لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن
این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین این نوبت ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کسی
از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند
و یقین دانند که حیلهٔ ایشان پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه به انهزام یافته بتنکابن
شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود ابر جنه تنکرو مقیم شده و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت
بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن مرزبوم ملاحظهٔ رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و
جهة اعلام این معنی کس بتنکابن روان فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه
آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر خویش در آمده بعد از آن ایام
سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او
کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیکبار
آنگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی
در آمد بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه
حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهادند و در موضع
مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته
سید ظهیر الدین لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم بر او رسید بمتابعت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک
بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه سید
مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که
شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید
آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید
مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مائل سلطنت سید کمال الدین بودند بعد از آن ایام بر وی جمع شده قصد سید
مرتضی نمودند سید مرتضی بما فی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت
سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چند گاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه نخست او را غلبه دست داد
اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین که بحیکان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس
و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت
متمکن گشته برفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری
بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در مملکت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق باد سرعت سیر آغاز
کرده بعد از آنکه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده ببسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی
در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روز بروز نامزد بدتقوی در نوشتن
لاجرم هرج و مرج باحوال ایشان راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شهر بشهر بناصیهٔ احوال همگنان تافت و مقال

ان احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشته و چون سید عبد الکریم
نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی
بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار نمود و بنا بر آن سادات بایلکائی که
بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند بجوقم زوری در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را گرفتند و گردن زده بریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری
جسدش را بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شفقت بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال
این امور نداشت و علی بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی
متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد بنا
بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام
بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش بخته رخت بقایش بباد فنا برداد و مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود
و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین

چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را برنهج دلخواه
بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق
مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا
جلال شغادل را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده
سیدزاده را بدان جانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات بازواری بروی جمع گشتند و بتوقع
امداد سید اسد الله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته
در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابوالنصر حسن بیک ممالک عراق
و آذربایجان را بحیطه تصرف درآورد و والده سید عبد الله مقتول باردوی میرحسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار
پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیرحسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از
وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبد الکریم گردانید و
ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب سید عبد الکریم بگذشت سید هیبت الله بایلکائی از ساری فرار نموده بسید زین
العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار
گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بدان طرف تاختند
و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته
سید عبد الکریم را از آنجا ببارفروش ده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در
حصار بگشاید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهیم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بایلکائی
بحصار در آمد و لشکر گیلان را بغارتید و در خدمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره مدتی
سید زین العابدین متهم شد و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید
رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

سید عبد الکریم ۳

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک با همین خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون روزی چند از سلطنت ۴

اسدالله برستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبدالکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملکت شادکان برستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید
اسدالله آمده ایلچی بساری فرستاده پیغام او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت
آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسدالله رفتند لاجرم سید ابراهیم از
آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسدالله بآمل در آمده بنسبت بمیرزین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید
ابراهیم بسید عبدالکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشانرا نوازش نموده و یراق داده بملازمت
امیر حسن بیگ که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض
ملتمسات خود نموده امیر حسن بیگ جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید
کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم نویسیم والا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود متشار
الیهم بگیلان بازگشتند و سیدزاده عبدالکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسدالله وبیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلاوت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان
گردانیده که سید اسدالله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون اسدالله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا
بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع یخل مزاج نازنین میرزین العابدین از سید اسدالله متغیر شده ضمنا نامه بسید
هیبت الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسدالله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی بمزار سید
قوام الدین رفته سید اسدالله را بهانه طلبید و اسدالله که از دغابازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت
در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسدالله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین
بازگذاشت و خود بیارفروشده رفته سید اسدالله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز
مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعاء حضور سید عبدالکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسدالله را در بارفروشده بمعتمدی
سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسدالله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم
شریفش را مغتنم دانستند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسدالله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید
ابراهیم و میر عبدالکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسدالله قبل از
آنکه سید عبدالکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید
اسدالله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبدالکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که بیک
ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسدالله در اثنای گیر و دار اسیر سر پنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعده سنه ۸۸۰ دست داد و سید ابراهیم چون حال آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و
بعد از وصول او سید عبدالکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید
عبدالکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید
زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبدالکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر جبهات احوال ساکنان آن دیار تافت
مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده سید عبدالکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است
و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسدالله سید حسین در ساری بمقام دارو
و سید حسن در هزار جریب نسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته
آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله علیه و آله اجمعین بسنه ۹۲۹ رسید سید عبدالکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت

رسید

مشغول دارد و نسبت بخدام علی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقباله مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد که ذکر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر سبزوار چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قرای بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی علیه صلوات الله منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی مهرخوانی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهت آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایه سریر اعلی رسانید و بشکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و بعد از دو سه روز امیر عبد الرزاق بپای سلطانیه در آمد و دید که کمانی و بدره زر از طاقی آویخته اند و حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آنرا بکشد صره زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را وزرا مهمی تا نوع فرمایند و دیوانیان بتحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهت خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانه عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن مألوف آورده چون بباشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمد از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفتند ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیر باکشیده گفتند ما سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریه فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بروفق مرام باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهت همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمده و بین الجانبین مصاف واقع شد دو سه کس از نوکران خواجه و نارت تاب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساکن نشینیم کشته شویم و بمردی سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهت این سخن و قول سابق آن طایفه بلقب سربدار مشهور شدند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهت حفظ ناموس از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق بعزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرکت نو بوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشت و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالماً غانماً بباشتین مراجعت کرده بعقد مهر و جزا را بجهت تفش کمر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه سبزوار را مسخر ساخته چون در آن ولایت کسی با ایشان مقاومت

مقاومت نتوانند نمود و سبزوار را بجهت تصرف درآوردند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ نکاح درآورد و دختر چون میدانست که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشده و شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مأمور ساخت و امیر مسعود در شکلیه بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقهٔ مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هرچند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است عبدالرزاق خشمناک برجست که برادر را بزند امیر مسعود شمشیر حوالهٔ او کرده عبدالرزاق خود را از دریچهٔ بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خود را بر زبر برادر افگنده سر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجهٔ مذکوره دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد

ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور جوشن بلباک پوشیده و مانند سیل تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعدهٔ دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جانی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقابله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را بضبط درآورد و در سیزدهم صفر سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمائه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در رود فرجی زاوه جنگی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت در اثنا شیخ حسن جوری کشته شد امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران اتفاق قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته گشته غنیمت موفور نصیب سربداریان گردید امیر مسعود بغرور موفور باستراباد درآمد طغاتیمور خان بلار و قصران شتافت و امیر مسعود خطهٔ جرجان را ضبط کرد و عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت و در اوایل ذی حجهٔ مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایاتست هفت سال بود و بعد از وی محمد آیتمور چند روز حکومت سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویهٔ مهجوری

واقفان اخبار نوادر کهن عارفان غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوری از قریهٔ جور بود و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار مینماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع ببادداد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران رفته دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیدهٔ که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبهٔ بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنابران جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در جبت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم میکند و اصرار مینماید آیا چنین کس مستحق کشتن باشد یا نه اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و همواره منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن آنحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ ۲۶ مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن بلدهٔ نیشاپور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسهٔ رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

اخفاست و میفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک
خلق بسیار بر تبه مرید و معتقد او گشتند که مریدی بران بصفوف توان نمود بنابران امراء خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیگ و علی
بیگ بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یازر در قلعه تاک که آنرا طاق یزکوینه محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین
مسعود در مسند ایالت مسعود ممکن بود جوبان سندی شد که بان وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بر آن قرار داد که شیخ حسن
جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از حبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابران جمید سود را از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافت و شیخ حسن
را از مجلس نجات داده بمقر عز خود رسانید و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن
را از قلعه طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنا بر موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در
ظل رایات نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال
و علامات دولت و اقبال ایشان بسمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بازگذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان
رفت و پسرش محمد بیگ و بعضی از ولایات خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانیدند

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات

چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و
نیشاپور انتظام یافت تسخیر بقایت مملکت خراسان در نظر همت آن سهل و آسان نمود قریب ده هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب
دار السلطنه هراة که دران زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و حشار
مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعدآوای گوش
گردون را کر ساخت و آواز غریو و سورن و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم**
چنان شد ز بانگ کوس و نعره جوش … که گردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای باره … شده چون سرمه در چشم ستاره
بهادران تیز چنگ بی لبث و درنگ در هم آویختند
و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون برآمیختند **نظم**
زمین از خون مردم موج زن گشت … سپر با خشت و جوشنها کفن گشت
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد … زمین در بیابانها صحرای خون شد
و در ابتدا حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردیان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با
اندک مردمی بر سر پشته مانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها بر پای کردند و نقاره با فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند باز
آمده رایات را بر پای دیده بازگردیدند و هم ملک امیر مسعود با جنسی خود زخمی بر شیخ حسن زده او را بهلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم
زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف
ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را بتیغ بیدریغ
بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید یکی از شعراء در آن باب گوید **رباعی**
گر خسرو کرت بر دلیران نزدی … در تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران حشر … یک ترک کلاه خیمه بایران نزدی

ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار

چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران
بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه
از مردان کینه گذار جوشن پوش باستقبال مبادرت نمود چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان
ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر جگر بسیاری از جوانان ماه پیکر بریده گریز کردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد کرده
امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای کر و فر تیری بجان بر بمقتل او خورد و از اسپ درافتاد
از ضربت آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه [illegible] سربداران از عقب شتافتند و غنیمت لانهایت گرفتند عنان بطرف جرجان تافتند
طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود بعد از [illegible] در رفته منشوری باسم اهالی و اعیان آن [illegible]

مازندران در قلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی‌پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود بشنید که بیکبار ناگاه در ولایت تازد و دست بیداد برآورد و بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه را براندازد بنا بر آن با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن الخاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آنجا یعنی جلال الدوله اسکندر که سابقاً شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیرتر بتمدار درآیند روی بمیدان کارزار آرند و بهجوم بتقدیم رسانیده امیر مسعود در بیست و نهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای توران را معسکر ساخته و در گرد لشکرگاه از چوبها و درها دیوار کوتاه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود را بحلیه مردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان الغرض مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود غارت میکردند و فریاد زده بزبان می‌آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همعنان هر غرار عدم خواهید یافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی پای سفر کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه یاسمین کلاته رسید از پیش دلیران رستمدار و از پس شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر این منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاریج روی بوادی گریز نهاد خورد و بزرگ و خاص و عام آن دیار آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربداران بسیار دستگیر شدند و اوباش اسیر گردیدند امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار بالو روان شده چون نزدیک شهریار بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش متکی و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریه باوزر بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشته بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدوله آورد خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسب بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

ذکر محمد آی تیمور

در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آی تیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آی تیمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسر انجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال برین منوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع بنیان حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آی تیمور درآمد و او را مخاطب کرده گفت عجب حالی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه حشمت تو و خواجه تو بهمین تقویت این فرقه حاصل شده [illegible] پیوسته اوباش را بر درویشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آی تیمور [illegible] آغاز ملامت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت [illegible]

برد و پیش فخر الدوله

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده اند آنچه ما لا اصلاح باشد آنجماعت مسکین ایشان گفتند برخیزید باین خانه درآی که ما حکومت بتو ارزانی داریم محمد تیمور بالضروره بخانه
شما آمد مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان با همگنان در مذمت تو کریه
را کشتند
سیاق بیان نمودیم خواجه شمس الدین علی هرچند که ضمناً طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد تیمور را حمل بر غرض وی نمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی از سلطنت بیع سکون برابر میکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد تیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
آنجماعت در ساعت بموجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد تیمور در شهر سبزوار سردار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لا
جرم سربداران از حکومتش ملول گشتند و چنانچه محمد تیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزاده
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابران خبر
فتور ملک سربداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده باحضور گفت بیت
دلا گدائی در رندی به از پادشاهی به ... دمی فراغت خاطر ز هرچه خواهی به ... و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده بر بساط فراغت و انبساط مشغول میبود و زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود و گه خوردن بنگ و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب بپانصد زن فاحشه که گشته منظور بودند دفین زیر خاک ساخت و شبها تنها گرد محلات اطواف مینمود و اخبار کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که متصدی تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بر وی باقی شد
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود ازو بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی قصه
با قصه مشتمله بر عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی پرخاش و دشنام دهنده بود و در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و از آن
باب سخنی با خواجه یحیی کراوی اظهار ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان بدادخواهی
برگشاد و گفت ای خواجه مجال ترحم نمای و پیش دویده خنجری بسینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی او را برادر در که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بحیدر خواند که بیت ای در نبرد حیدر کرار روزگار ... وی کرده است خنجر تو کار روزگار ... قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور بجای میآورد و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سپاهیان بساط احتیاج در نوشتند و در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر بشرط اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی خانی گشت و بعد از
بیت
واقعات یحیی
وصول صلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بخرابادی و بکید و طالب علم پیش پادشاه بودند بر در خانه غیر یحیی بفراش و خواجه سرا کسی نبود و بسیار
ورآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و شیخ
در محشر در میان مغولان برخواست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر مجلسیان ابقا نکردند و باموال الیاسا

بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوم بطغاتیمور خان رسیدند سه روز بشرط ملازمت بجا آورده در روز
چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سربداران علاوت آثار کار
از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید
و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنهٔ ست و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین فرصت
نگاه داشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد بر جست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس کرده
او را بگرفت و هر دو را کلپیا از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهر
زاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداران
شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال نمود و حیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل روز حیدر خواجه را
معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان
حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنا بر اشارت خواجهٔ خویش در ربیع الآخر سنه او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه
الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود و بعد از آن
میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند
ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمده
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعهٔ طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند مرد
ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه از این قضیه خواجه علی مؤید سبزواری
در دامغان خروج کرده امیر نصر الله که گماشتهٔ پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود درضا را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش
عزیز را آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده
محمود باصفهان رفت و درویش را بالفضول بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم انجده دو کمر
خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعهٔ شقان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را
خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصرهٔ مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند
و بی مشقتی بشهر درآمده باهالی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسپاه
سپاه مکتوبات نوشت که مخالفت حسن را بکشید آنگاه رخصت بوطن کشید و چون اهل و عیال اکثر مردم در سبزوار بودند بازمانه یکی شدند و بیکبارگاه در
اثنای راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه اثنا عشریه مبالغه نموده با
الغایة و در تعظیم سادات عظام کوشیده و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء انتظاماً اسپ کشید لطف و کرم آنخواجه حشمتم را نهایت نبود
و جهة رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب مناهی و شرب شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بمدد درویش عزیز داده او را
بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش بنیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که
درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمرهٔ از مریدان بعزیمت عراق فرحو
خواجه طایفهٔ از عقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و ستین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی نیشاپور را که داخل قلمرو

خود را زخمی زده و قاتل را قاتل

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنه ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن
جوری بود درویش عزیز بود و بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکری و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد
باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن
یافته در سنه تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین وسبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه
علی آمده باتفاق یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر کار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام ایالت بقبضه
اقتدار درآورد و در سنه ثلث وثمانین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه
علی مؤید بر اسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت
بفراغت و رفاهیت گذرانید **ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان** پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور
خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران
بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاوونی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از
چند روزی با امید بسیار و عده اندک روی بصوب جرجان آورده و چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده
کمر تبعیتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استرآباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی
پای ثبات افشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند
و انهدام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایای تخفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند
و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار
شتافت و پهلوان حسن چهار مرد شمشیرزن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استرآباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با جمعی
از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم
امیر ولی یکبار فریاد برآوردند که مات قاشی یعنی تازیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را بر آب گرگان زد و از آنجا
بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته گشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند
و امیر ولی در استرآباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز بتحت تصرف درآورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد **گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد**
بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنجی در مدح
ملک فخر الدین گفته که بیت واحده دوده سنجر توئی واسطه ملکت سکندر توئی دوده سنجر زتو خواهد نوید ملکت سکندر زتو دارد امید
و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم به نال فخر آل کرت بن سنجر و ملک
شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از بنی اعمام
سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت
سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا
نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین
عبدالله فامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت
در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی فرخنده خسروی که زکحل سخای او دارد همیشه دیده حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون باعلو
با جاه او محقر و با قدر او دنی از هفت چرخ همتش ارچه بلندتر است هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی بی هیچ شبهه روز سخا و که مصاف

او راست بزم حاتمی و رزم پشنگی و در آنوقت که عز الدین عمر بر حکومت دار السلطنهٔ هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعهٔ خیسار را ببرادر خویش تاج
الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و
ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت
او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت
و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بنسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان
خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان بر تیغ شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم و وقوف بر یاسا و توره مقبول
نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ملک
شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان
رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت
مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و جمهوری
شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنهٔ هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن
تا محرم الحرام سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی
بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت
و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلعهٔ تکبر را که در
غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی
بتقدیم رسانید که اباقاخان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک
بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنهٔ ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعاً و کرهاً بملازمت
شاهزاده رفت و بسیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند بعنوان تجاسس بجانب قلعهٔ خیسار شتافت
و چون براق از دست لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان نبودی
و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابراین اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده
تبشین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را ازین مقام گذرانیدند که مناسب آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن
فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان
برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه فروغ ملک شمس الدین
محمد کرت تویی که همچو ملک سربسر همه جانی مشفقی که بهجرت رسید بر دل بکنه آن نرسد فهم انسی و جانی بچشم من که درو بهر دو کون در ناید
غبار موکب تو هست کحل انسانی ز رای روشن باریک بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه بر خوانی ز باد پای برانگیزی آتش عزمت بآب
حزم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل حزین ضعیف اگر تو هیچ بدین مقدم رنجانی چه فتنها که ز روی زمانه برخیزد نعوذ بالله
اگر عزم را بگردانی و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفهٔ نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بتمار و روزه و استمداد
همم و دریوزهٔ صحبت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره به بیند و غمان نو و کهن باز گوید فاما رباعی
با دشمن من دوست چو بسیار نشست با دوست نشاید دگر بار نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست
و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی آن به که خردمند کناری گیرد با گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد می بخورد و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

فرستاده حکومت خیسار و توابع را بپسر تاج الدین داشت و ملک بار دوی سلاطین چنگیز خانی میرفت

و بعرض رسانیدند

قراری گیرد و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز
ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چندگاه
بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء
الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب
دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت
بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا
مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان
قضا مصحف دوران چو بنگریست بفال بنام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیت و الشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در
اردوی اباقا خان بسر میبرد و در آن اثنا ملتمسین مغول بر ویرانی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض پادشاه رسانید و سعی نمود که اباقا خان
در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور نظر شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان
داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی
آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند
ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۶۸۰ لشکر بقندهار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید و سالما
غانما بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار پسر خود فخر الدین را در هراة بحکومت باز داشته
بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان
ساخت و اگر چه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت
گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید
تا در شهور سنه خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش
این قطعه نظم نمود قطعه روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از عنفوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف
بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عواطف گردانیده
همت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادب
جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در محبس ماند در شهور سنه ثلث و تسعین
و ستمائه فرصت یافت و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هر چند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را
بپایان طلبید قبول ننمود و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان رتق و فتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین
ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده گشاد و نوشت که او را بجانب ما باید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم در آورد
که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان نقش مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجنابست و نه صلاحیت مصاحبت آنجناب امید آنکه از سر عنایت
درگذرند و او را بحال خود گذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک
فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز
رسید بانواع اعزاز محترم گشته امیر نوروز برادر زاده خود را با وی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

اورا بطبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنهٔ هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هرچه تمامتر بان بلدهٔ فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت
و در عدل و انصاف کوشیده مملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنهٔ ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد و حقوق
تربیت امیر نوروز را نابود انگاشته اورا بقتلغ شاه نویان سپرد تا بقتل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنهٔ هراة و کشته شدن او
در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و بعد ازان ایام در شهور سنهٔ ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار اشکلچه بعالم آخرت توجه نمود و قلعهٔ
اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنهٔ هراة ببازار ملک و مسجد جامعی بنا باد ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر باوی معاصر بود و کرتنامه بنام او
نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم ببست
کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادرش را سیاه کنند و سر برهنه گرد بازار برآورند و سر و ریش
مقامران را فرمود که بتراشند و شراب خواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک
سمت امتیاز داشت و بجوز دن ورق الخیال گاهی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی هرگه
کز من ز سبزه طرب ناک شوم شایستهٔ سیر خنک افلاک شوم با سبز خطان سبزه خوردم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم گفتار در بیان وصول
دانشمند بهادر بدار السلطنهٔ هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلدهٔ جنت صفات چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت
در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان
بنابر فرمان برادر جهت طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار دینار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون
غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان
استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابرآن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة
روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحلگاه هراة درآمد و حکم او بملک فخر الدین
بتصحیح و تفصیل نیافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بنظارهٔ شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلدهٔ هراة تعلق بوی
داشت قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهت مهمی بنشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از رعایت و دیانت
بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط بآنکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران هشیار بر هر طرف گماشت
و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند
و ملک فخر الدین بساط مصالحه ممهد یافت بموجب که ملک فخر الدین بقلعهٔ اشکلچه که آنرا امان کوه میگفتند رود و مغولان دروازهای مصری بملک نتوانند رسانید و از آنجا
دانشمند بهادر لاغری با جوقی همراهی نماید و طغای ببلدهٔ فاخره هراة درآمد و چون ملک بحصار رسید لاغری را باز فرستد و بموجب عهد و پیمان در میان آورده تا بها
نوشتند و بعطاء ایمان تاکید یافت آنگاه با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت
و بتهور اتصاف داشت سپرد و در محافظت حصار و نگاهداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصهٔ خویش بوی داده گفت هرکس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن
سرکشد بازین تیغ بینداز و جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جان سپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک بر از جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان
قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون پاسی از شب گذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را
قرین انعام و اکرام بازگردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز بمقتضای پیمان تجاوز جایز ندارد و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته
فرمود تا نای رویین دمیدند و کوس بشارت فرو کوفتند و ایشان رایات ظفر آیات را برافراختند و بعزم دخول از کهندز سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز و رعیت فصیل
تعجب نمود و تجربت سوختن بفرمان داد و دروازه بارو تحصن جویش سپرد و روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که اکثر ما را صبا دربت نخامی وا فرمود تجاوز جایز بدار محمد سام در برابر کلمات
خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را
با طوطک بلازو نزد فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان استدعا دارم که فرزند لاغری بار دیگر بیرون فرستم تا عرضه

طغای

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلدهٔ مذکوره را بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار الدین
الدین بتسلیم کردیانی و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان می نماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسد که مرا لحفظ بقلعه راه ده تا بمقر آنکه
مقام را انتظاره کرده بیرون آییم و بپادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون امیر شیخی برای اردوی سلطانی توجه
کرد و البته یرلیغ جهانگشای نفاذ یافته باره دیگر حکومت این ممالک تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطلک بلا این ملتمس را بعرض
ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مخذول بکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت
گشاده و طوطلک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشا حصار خواهد آمد
باید که در استرضا خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل
خواهیم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین بنهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه
چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با دلاوران خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هرگاه
که کمان خود از قورچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه بهندوی یخچی را طلبیده گفت بر ملک برو و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست
یا نی هندوی بل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغوای مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده بخت سپر خود لاغری را با طلبیت
کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داد و
کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه
با صد و هشتاد کس که جیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورد و امیر دانشمند
گفت کرامی تازیک بوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در
سلک سپاه غازان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن جدا سازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار را شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امان
خیانت نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بلا منت
هیچ آفریده نروم عذر محمد سام مقبول افتاده دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشیده گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرأت و جسارت ترا
بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد بانگی تند بر تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده بدست
او را بوسید دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم بلید گفت راه نزدیک است و تاریک است امیر دانشمند
بخندید و روان شد و همانجا بلند بکید دستار که بیاپش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر رسید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت
از جانب بالا در رسید شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بر آن منوال دیدند بازپس جسته
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یالی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند
که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکرانش چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخاطر خیال ایشان نگذشته بود و آشوب
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با سه تن از غوریان از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغولان
پرداختند و بعد از آن حسام خونریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه آورده و از حکام و ولایات خراسان و لشکر
اولجایتو سلطان هر کس از تیغ بیدریغ ایشان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب پوست خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در
تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کردگار بی مانند ز دست برد قضا از کف محمد سام کشید جام
شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش بگشاد

بکشتا و ضمناً بتهیج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیری راضی نشوی و ظهور این فتنه را ایمن جوانکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده ایشانرا
بمطابعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند با لشکری افزون از حد و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضه اختیار امیر یساول
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بامان کوه
ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر مارا بفرموده تو کشته اند اعلام نمای و الا نامه بردوم بهراة
نویس که قاتلان ایشانرا بمن سپارند ملک فخر الدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام
و بردوم بهراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر شهریان
درین قضیه با او شریک و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمائه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان اعلا بهراة شتافته برج خاک بر سرکه حالا بنجا گستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة
و بعضی مردان مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال میبافت
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر جاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ
کس نمیتوانست بر در و خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بطلب
شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایام پهلوان بابا احمد که بهمین تربیت ملک فخر الدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ترقی
نموده بود و قریب دویست نوکر داشت با محمود و فهاد و نیک پی پیر که متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روزگار محمد سام را بنام اجل سازند
و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد نیک پی پیر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام بابا احمد
و محمود و فهاد را گرفته بجانب سو فرستاد تا گردن زنند و قریب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره و افکنده ببوجای پیوستند القصه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و قریب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طائفه از گرسنگان در مسجد جامع تحت منبر بر آمده گفتند ای
محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب صلح گشته بنیاد از پای ملک قطب
الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر اورا دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک
قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بجای او بخراسان و هراة میرسد
میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص
بقلعه رفته شهر باز گذاشت و در روز یکشنبه ۲۲ ذی الحجه سنه ست و سبعمائه لشکر بوجای بهراة در آمده دست تخریب برج و باره برآوردند و خلایق را
از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای اورا در آغوش کشید گفت
از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بانجا روند و محمد سام سر قبول
جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از
سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز بیارکاهی خرامید و آنگاه قرین اعزاز و احترام
بازگردید بعد ازین قضایا سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و حاجت گرفته باز میگشتند مقارن این حال امیر یساول که
بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نموده ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب
توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر وی اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی جماعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرد و گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان
لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را پابندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف
مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة درآمده مردم را بر زراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا بود
تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی مینمود و بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندمای خواص
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارهٔ ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملوک غور بسلک نظم درآورده و در آن
مدت که بانشای این کتاب مشغولی میکرد ملک سبقت باواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد
اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بوده و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده چیزی مطلبید
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنابر مباینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته
خدمتش بر جفت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت
ملک فخر الدین بگشاد و باین جهة شاه علی از وی رنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی
بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که چنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه
میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز بجای دیگر رفته زبان بخباثت خواهد گشاد بیت
هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد
بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد

نسخه: بیگمان

و القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق
کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت ما
بنابران مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم نکرد
که بهراة رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه
سلامی که بر قصر ادراک او
نیفکند فکرت کمند گمان
بان شهریار جهان کز علو
چو صد سنجر است و چه صد اردوان
و پیغام داد که اگر جواب عریضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة
شتابم و الا فلا و چون نوشتهٔ ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی

بعد از

از مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را پرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد و اما طالب بهانه میبود که بهار
حیاتش از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیجا
گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت
یکی گفت من پیل شیر افکنم
بیک حمله کوه از زمین بر کنم
دگر گفت چون من خروش آورم
زمین و زمان را بجوش آورم
یکی گفت خورشید رای منست
سر آسمان زیر پای منست
دگر گفت گو رستم زابلی
که بیند زگند آوران پردلی
و شطحیات لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان
گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام و دیوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش
از جملهٔ نامهائیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی که از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت
واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون
ملک فخر الدین به پرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم
فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود نظم
تو همان گیر که این یوم تقوم الروح است / آفریننده میان من و تو خصم و حکم
در پناه تو کریمم تو به بر / زانکه کوشیده‌ام از روز بگیرم محکم

و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضا چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان در آمده متوجه دار السلطنه هراة بود ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شده در وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتله دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرموده او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نموده در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرموده و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعه زره فتح کرده بعد از ان ولایات حصار تولک را نیز تحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکه شرفها الله تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مکرمه خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرموده در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر کمال احتیاط بغداد خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفات نیافت و بدار السلطنه هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنابران در آن بقعه متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضا مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده همت آن پادشاه وافر مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت در نفحات مسطور است که سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و باهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی تو را برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهة شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زده مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرده همان شب رسول علیه السلام را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی دران بلده فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از بهروبان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جمله منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هفده درگذشت و در مصرع هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در ان باب این قطعه نظم نموده شعر

اضاءت بشمس الدین کرت زماننا / واجری فی بحر المرادات فلکه
ومن عجب تاریخ مبدا ملکه / یوافق قول الناس خلد ملکه

و ملک شمس الدین بر ادمان شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده هشیار نبود و فاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

بهادرخان

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب می‌نوشت بعد از فوت برادر خویش ملک
شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۲ در حجرهٔ
حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هراة بود
و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت
غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل بیت چو اعلام دین پروری برفراخت — باحسان دل خلق را شاد ساخت
بعدلش نبودی ز شاهان کسی — رعیت نوازی نبودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حاکم
ملک موروث گشت و باوجود صغر سن بتدبیر پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمهٔ طاعت انحراف یافته بود بحال اعتدال باز آورد و در شهور
سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بعالم بقا و دار انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باوازهٔ
عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و
اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام
هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح
در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت
ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده
بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تغلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ
تغلمش کشته گشت لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش
سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسهٔ سر فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان
از جملهٔ ابنیهٔ ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان
بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هراة را نیز مرمت و عمارت فرمود **ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة
و بیان کیفیت مصالحهٔ او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات** مستحفظان وقایع اخبار و مخبران حوادث و آثار آورده‌اند
که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده و ترفع چتر سلطنت و تجمل نوبت جبارت نمود و چند
کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امرای ارلات و ایردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرأت غوریان بجان رسیده
علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقبتبول مخالفان
چندان از ایشان بقتل آورد که از روس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت
بلاد ماوراء النهر بامیر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت و حسن معدلتش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که
خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد
امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امرای ارلات و ایردی نیز درین باب مبالغه نموده برزبان آوردند بیت که گر نسل چنگیزخان برفشاند
کز کس که بهر شاه نارد بیاد — جهان غره شد غوری بدگهر که جز خود نیارد کسی در نظر امیر قزغن فرمود که تا ریک را چه حد آن باشد که خیال
استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بار طغیان او را فرونشانم و از صرصر حملهٔ سپاه قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه
سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو ایردی و امیر سیاوول بلدوز و امیر تغلمش و شاهان بدخشان در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه از افق
قوشقان یل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از
قریهٔ موی منج تا النگ کهدستان دیواری بنا کشیدند و خارج شرقی هراة مسدود گردانیدند آلات حرب و ادوات طعن و ضرب آماده

ذکر نسب و لقب ملک حسین معز الدین محمد حسین اما شهرت ملک معز الدین حسین یافته

و خانقاه جدید

از جملهٔ ابنیها

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار مستعد جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن
از راه دره باشتان در آمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان قلی و طایفهٔ از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه
بر بالای پشتهٔ بلند بر آمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت که این تازیک شیوهٔ مقابله و مقاتله میداند زیرا که این موضع که جهة کارزار اختیار
کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب
از پس پشت طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده
در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب
مواکب از افق مشرق طلوع نموده بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را بجانب
قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند زکین
رشتهٔ مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعلهٔ سنان بهارستان خرمن زندگانی سالکان میدان
پهلوانی بسمت احتراق گرفت سپاه ملک تا تمام قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و
بواسطه آنکه جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصهٔ تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان
در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار بست در آیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین
باندافتن تیر و سنگ سپهر داختند بدین گونه چهل و نه پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراءالنهر مراجعت نمائیم و سال دیگر بیکباره جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم
دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود و آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معزالدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد
و قبول نمود که سال دیگر به ماوراءالنهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بترجیح نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امرا غور بلو استیلا یافته در مشیت امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل نمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت
نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک
بهنگام سواری از سکالش آن قوم بداندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از باغیان افتاد که چند سر اسب ببازار آورده میفروختند
غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل باغیان گشتند و ملک فرصت
غنیمت شمرده بقلعهٔ اختیارالدین رفت و در شهور سنه بر حسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراءالنهر رفت در وقتی که امیر
قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در
آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات
امیر قزغن در بارهٔ ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امرا الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن
بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح
در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل باشد با پیسی سپاهی
که همراه داشت سوار شده روی بدارالسلطنه هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر
سریر نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربهٔ ملک حسین با محمد خواجه ایرکتی

شتافته صح

و تلمش بیک بن عبدالله مولائی و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه ملک
بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت دیگر در دار السلطنه هرات بر سریر دولت ممکن گشت و بتمهید قواعد عدل و
انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امیر تلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه ایردی که در
دیه خود و بیشتر عمان حکومت مستمر و مشغول یافته رسل و رسائل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه
هراة نهادند و در آن اوان شیخ محمود نامی که در جبا بذا اقامت داشت بشید و رزق تلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تلمش در وقت
توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود و محمود نامحمود گفت هر گاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی
من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با امیر محمد
خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معزالدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی
از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با امیر تلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویهٔ صفوف پیش از
همه کس تلمش و محمد خواجه شمشیر ها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب
سپاه ملک رسیدند از شست تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و
هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بجز آن کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معزالدین حسین پی از تکاپ شفقی بدین
چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت بمقصد و بتاریخ
نه بود بربیع الاول تمام جمعه که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه تلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معزالدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوائف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معزالدین حسین کرت را مرضی
روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولدار شد خود
ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خورد تر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس
حکومت مینمود همان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گرانبار گردانید
بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین
حزم است و رای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیستم ذیقعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان
غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والانژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جملهٔ علما بتقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر میپرداخت
و سالها در سلک امرای کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آنجناب را حرمت بسیار
میداشت بلکه فرمودهٔ او را نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین بیان را که علمای متقدمین و متاخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم
تعبیر نمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعه بخاری معارضات بوقوع پیوست
و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ... در هراة بتیغ جهاد بست و آن امر حادث تا سنه ۸۷۳ باقی بود و از ثقات استماع افتاده که در اوائل ایام دولت
ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز و دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب
ظلم و ضلال بر لوح خاطر مینگاشتند بنا بر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سردار الجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه
ثمان و ثلثین و سبعمائه بهبیارت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در
شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی نیست که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

که مال و جان ایشان در معرض هلاک افتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر والیان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام
جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامه پاک
پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون دروازه ملک دشمنان او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره کرده روی بمساکن خود نهادند و
دیگری از انجمله خواجه قطب الدین یحیی بود و آنجناب جامی الاصل و نیشابوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری
و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی بود و خالی مانند شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در اطراف
جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی
مشرف گشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمائه روی نمود در بلده فاخره هراة در
بیرون دروازه فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از انجمله قاضی القضات قاضی جلال الدین محمود امامی بود و آنجناب بواسطه عظم شأن
و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب قاضی رقعه نوشتی بخط خود
بر حاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه روی نمود و دیگری از انجمله مقبول درگاه
حضرت سبحانی امیر نصر الله سبحانی بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجانست و در آن ایام طوایف انام با او
ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلمش
بیک مولای متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت دریوزه همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان
بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و پالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله را این
داعیه ناخوش آمده فرمود که الغوری کافرکیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه سلمش باشد وای که در آن شهر چه شورش
باشد سلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد دستهایش مانع آمدند چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد زراقی است
که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید خواجه معین الدین محمد جامی نسب
سامی آن قدوة اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین
اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والده آنجناب صبیه
ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جمله اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و
کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و کثرت استغنا فراوان داشت و علما و اکابر و اشراف بوقت تقلم سخاوت نقش بر و احسان
بر الواح خواطر طوایف انسان میگذاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین بگذاردن حج اسلام و طواف روضه نبویه علیه الصلوة و السلام
فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از نظم و منظومات افاضل سخندان درگذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه
هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است
رباعی از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت
از خواجه معین الدین سه پسر بفضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات خواجه ضیاء الدین یوسف
بود و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی باکتساب کمالات
انسانی فایز گشت و بواسطه تبحر در علوم معقول و منقول علو شأنش از امثال و اقران درگذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه
بواسطه ناسازگاری فلک پرتغییر در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسه جام آورده در برابر سر پدر عالی گوهرش
بخاک سپردند و در مدح شیخ نفیس منتخبات کلام و اطعام فقرا و انعام شاگردند و از جمله شعرای آن زمان امیر فخر الدین محمود مستوفی است که ابن یمین
و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است ابن یمین در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

در کازرگاه مدفون گشت

مشهور است

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنا بر آنکه دیوان ابن یمین در آن مصاف تلف گشته بود قطعهٔ در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معز الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من شکر ایزد را که او هیات دیوان با من است
در ربود از من زمانه سلک در شاهوار زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
در زشاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است
ور تهی شد یکصدف از لؤلؤ لالای من بزگوهر خاطری چون بحر عمان با من است
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

امامی هروی از اماجد ملوک کرتست در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبهٔ ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفتا از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته ای شمع فارس مجد ملت و دین سوال میکند پروانهٔ روم مولانا نور الدین رصدی رشاگردان تو هستند حاضر رهی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان جواب دولت حضرتت راست لازم دعا گو صاحب دیوان ملک روم ملک افتخار ز اشعار تو و سعدی امامی که این به پسندند اندرین بوم تو کن تفضیل این جو ملک انصاف بود در دست تو چون مهرهٔ موم جواب خواجه مجد همگر اگر چه نطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم در شیوهٔ شاعری باجماع امم هرگز من و سعدی با مامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشست خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر ببرادر خورد تر ملک پیر محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب حصار داری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرده بیکبار لشکر دست به بیداد بر آورده شدت سرما بمرتبه رسید که اثنای آن بسیاری ترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کیفیت آشتی واقع شد ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر بر سر خدمت فرود آورده هر یک بمقام خود و بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید سبزوار قوی گشته شعار مذهب شیعه اثنا عشریه ظاهر گردانید فقهاء حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و در کرت ستیم در ویرانی بیشتر مبالغه نمود و علفات مسلمانان را چرانیده باغات را با زمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ بر کند و کاریزها بینباشت عجب آنکه این حرکات از فقها آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود بد و نامشروع می نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشاپور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل سادات نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنا مسلمانی به چند چیز است آن شخص بی تامل جواب داد که بعد بنیت ملک بر سه چیز علفات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود و تا در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده در این کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت آن خطه در قبضهٔ اقتدار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی نهاد و در شهور سنه ۷۷۸ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت کرده و بیگانگی بیگانگی پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امیدوارم که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحبقران کردون غلام رسید خواهر زادهٔ خود سونج قتلغ آغا را دختر شیرین بیک آغا نامزد ملکزاده کرده در

ذکر خواجه علی مؤید در بلده فاخرهٔ سبزوار

سر منبر و ورود زر را باسامی ائمهٔ معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست بتفصیل از هر

و در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چند گاه در اردو نگاه داشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را با تجمل وزینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهارسوق درون شهر هرا چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیرزاده و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شائسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهرا قسرا مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان بعز دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از ایران شهر بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در دو معاودت امیرکه میرانشاه که توچین را بداروغگی هراة تعیین کرده ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحب قران مبین خواهد گشت دست قضا رقم نامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد او بکرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریاء سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اجلال بر درگاه پادشاهی منصوب میکردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش ولله الحمد والمنة که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

نظم

چون قلم خوش رقم مشک سای
گشت درین جزو بلاغت فزای
کرد باقدام بصیرت سلوک
در ره اخبار و حدیث ملوک
قصهٔ ایشان بنهایان رساند
رخش سوی ذکر تمرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام
در نظر آصف جم احتشام
سرور دین پرور عالی گهر
از شرف فضل و هنر بهره‌ور
ورشب افروز دل عادلش
ابر در بار کف باذلش
طبع منیرش بود آئینه سان
عکس پذیر صور بیکران
لیک در آئینهٔ چشم خرد
هست نمایان صور نیک و بد
نیست در آئینهٔ طبعش پدید
جز صور نیک بخت سعید
چون بکرم مرجع اهل وفاست
اسم شریفش لقب مصطفی است
ای ز شرف سرور اهل سخن
واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روش نکته‌دان
کرد درین نظم چو نامت بیان
به که درین جزو همایون اثر
غیر دعایت ننویسد دگر
تا ز قلم نامه مزین شود
تا سخن از خامه مبین شود
نامهٔ ارباب فضیلت تمام
نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد
دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

نسخه: و عیش پیرو

نسخه: تموکه چاپین

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر　وی ذکر تو عنوان سخن را زیور　هر گز نشود کسی با فسر سرور　تا دست عنایتت نیاید بر سر　حمداً کثیراً مبارکاً للملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام　ای فرق تو را تاج لعمرک زیور　وی خیل ترا افسر دولت بر سر　بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر　بر بسته کمر بخدمتت هفت اختر　و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء العظام شاه ولی سید اشرف سلف و امام دینی جامع اسباب شرف درّی که چو او نبود در درج صدف یعنی امیر نجف و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان ممالک عقول و امانی و خواطر سالکان مسالک فضل و معانی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران ممالک انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی کشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند با مثل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع با حسن عبارات و امین استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و ملتقات غرابت آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ بر مرتبه ایست که نوا سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفهٔ زر افشان مهر منیر حالات کاینات تحریر نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ عهد از اعصار تاریخ تالیف المثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان چنان عرایس تصنیف بحجلهٔ نشین لفظی عنبرآگین تزیین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات منتخبش مانند عتاب نوشین لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سواد و نشانش که بحقیقت کحل الجواهر معاینت بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی　سوادش نور بخش دیدهٔ حور　بیاضش چون رخ خورشید پر نور　جهان افروز چون روز جوانی　نشاط افزا چو زلف زندگانی　چو زلف مهوشان نثرش دلاویز　چو لعل دلبران نظمش شکر ریز　حروفش منتظم چون عقد گوهر　عروسان سخن را گشته زیور　بنابرین مقدمه مناسب آن بود و اولی چنان می نمود که این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ وقایع بدیع آنحضرت را آن کتاب لطایف

بدیع نگار

افادت آیات حواله نماید زیرا که سها در پرتو آفتاب فروغ ندید و هیچ عاقل خزف در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلاء تمام عیار رواج نپذیرد و رباء جود
علو گنج زر تصرف عقل در ابهام ناسره نگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم هم نفس اما تا سالک سخن از یکدیگر انفصال نیابد
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامگار بدین اوراق تابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا داد این حکایات پرواز
داد و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مقتضی اطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع روا
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت
با سعادتش در شهر دلکش کش هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فخر بکرمت از شرح فضایل
آباء کرام و نشر مناقب اجداد عظام استعلای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امراء مغول همیشه سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر رقم قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان بدین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر
نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنن خان
بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بیافث بن نوح علیه السلام
می پیوست و چون بعضی از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان مستفاد میگردد بتکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه انقطاع نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نکرد از ممالک
دگر جای خوش و بنسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بیتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورکشا است بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت
بسایر صلحاء و فقراء طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی با اهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود بهمین
بجز ابنش آمد فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائة که سلطان ابوسعید بهادر خان عزت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در ممالک ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت
غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت
حضرت صاحبقران در قبة الخضراء کش روی نمود بیت یکی گرد و دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق
خواب قاچولی بهادر و تعبیر که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول این مجلد مسطور گردید و چون مبشران دیوان
وجعلناکم خلائف فی الارض پروانچه رحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح
گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعه برق از سحاب آذری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر و مه چون نهالی بطرف چمن شود خاطر از صورتش بی سخن که روزی بهار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسپ تاختن و صید انداختن مایل و مشعوف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از سیر مسعوده صاحب
قران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دلخوش
در بلده کش که آن را شهر سبز گویند روزگار بهمایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و
شبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن وقت شیخ سر در جیب مراقبه

نسخه قوتینت

بود در نسب قیان

نسخه تکینه

نسخه در شب سه شنبه

نسخه نصیب

بر آورده گفت کدام فرزند در صحبت ما کسی است که بمرتبهٔ بلند پادشاهی خواهد رسید بر یکت را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بود بخاطر
گذشت که صعود بدرجهٔ سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان فقدان
جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنهٔ ظهور خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت
آدم در گنبد فیروزه مقرنس گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش هوش نشینان عالم
علوی و سفلی رسید زمره که تعلق بحیز الصاف داشتند با خود تصور کردند که خمیر مایهٔ طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بجاریه
بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش بستاد. کانون دردو نشان اشتعال یافت و هر یکت در باب ترجیح و تفضیل خویش با قامت دلایل پرداخته
سخنان باد انگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت مصرع
من خود چه کسم زمین که گوید   با وجود پستی این سرفرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفهٔ پروردگار زمین چگونه صورت بندد تواضع
خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل   اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زده فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک
باش و بهمه حال بردبار تا چون هوات بر همه کس قادری رسد   چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان   تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لا کلام بترتیب
مقدمات جهانگیری مشغول فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد سکه مطلوب دو اسپه ادرا
استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهرهٔ مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد گویا هر عضو از ذات تعین
عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود جوشن در بر و در شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصهٔ
گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش بر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید
بیت رای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار   لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت ذکای اصابت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر
طبق دلخواه در نوشتند مثنوی بگردش ز گردان هر کشوری   باندک زمان جمع شد لشکری   بگسترد سرخیل کار آگهان   بساط بزرگی برسم مهان   و
آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام بلخ در سنهٔ احدی و سبعین
و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سر پنجهٔ قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه
درایت او داد و ماهچهٔ رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای کشورکشایش از افق حشمت
نورافشان شد و لات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت   بیت   چو خورشید بردارد از رخ نقاب   ستاره
نهان گردد اندر حجاب   از ابتدا زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آنحضرت فریدون فر نیفتاد و همواره همین دولت شوکتش ملازم
موکب همایون او فیروزی و ظفر دست داد و قلاع حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش با آسمان سودی و کنگره‌اش از فراز فصیل آن کمتر از ذره نمودی
به تیر قهرمانان صف آرای و گرز گران گردان قلعه گشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را
کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی بتسخیر تختگاه بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمائه
از توران بایران شتافته در سنهٔ ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن
ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمائه میرولی را که عمده سلطنت در استراباد و لواء اقبال برافراشت و
در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع مقصور داشت چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

نسخه قمش

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و
در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورده در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت
برافراخت و درین سفر تمام حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب
دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه به آذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت بمیرزا
میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمایه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به
هندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملو خان جنگ
عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایتش وزید بعد از آن عنان بمستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت
رحیم رحمان در دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و بیستم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمایه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقابله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً و قسراً انتزاع نموده در هفتم ذیقعده
سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمایه بعزم رزم عالم
روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده
لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت آنگاه دست قضا بساط هیبت و نخوت
را از آن مرز و بوم درنوشت امیر تیمور گورگان را داعیه بود که باز حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض نماید و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را
در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمایه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را به پسرش بازگذاشته
عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که
در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمایه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید
ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین
با فرهنگ تحت تصرف و حیز تسخیر درآورد و جبابره و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردن کشان سبحاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد   مثنوی
امیر جهانگیر عالی نژاد   چو پا بر سریر ایالت نهاد   ز سرحد چین تا باقصای شام   غلط میکنم ربع مسکون تمام   که از راه صلح و که از روی جنگ   درآورد
از لطف ایزد بچنگ   سلاطین ایران و توران زمین   سران دمشق و بزرگان چین   بدرگاه او با نیاز آمدند   بالطاف او سرفراز آمدند   حضرت
صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده یاد وضع کرد که دستور وزرا و کامل عقل و منشور حکما صاحب تجربه
را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت
بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سر انجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد
و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود   مثنوی   چو بنشست بر مسند سروری   برافراخت
اعلام دین پروری   به تعظیم سادات کوشش نمود   در انعام و اکرام ایشان فزود   کرم کرد با اهل فضل و هنر   بدانسان که با غنچه باد سحر   در سفر
و حضر همواره زمرهٔ از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته و در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجا
می آوردند   طبیعت بدانسان بود مایل بسی   بیاموخت زیشان مسائل بسی   و آن پادشاه در مبادی ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهة
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت

و بعضی مدارس و خوانق و رباطات و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر
وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا
نبودی که سر راه بر وی گرفتی بنابر آن تجار بحار و سوداگران هر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریا بار باقطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا
و معاملهٔ ایشان ترتب پذیرفتی هیبت عیشهٔ یک تنه از معدلتش مهر فلک قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر و امیر صاحبقران
را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود و هر مملکتی که فتح میفرمود نخست شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام
و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغول میفرمود شطرنجبازان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زهی بحث
علم و درس تنزیل که باشد نفس انسان را تکمیل نه مانند نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی خدا بیست آنکه ذات بمثالش نگردد
هرگز زحالی بحالی و چون همگنان را زوال معتقد است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در
اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود و رباعی
سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین
قرومی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لوای صدارت و تولیت اوقاف می افراشتند خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه
مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه شکسته عامه بسبیل
اجمال شمهٔ از احوال صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
معطوف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا
از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا** ناصبان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد
شهادت امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی بنا بر همت در هوا
استقلال پرواز داد و در هر قصبه متهوری بهوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسونکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت
برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجایتو بوغا سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست و محمد خواجه
اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرده و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگر فرو نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکر با جمع آورده و هر لحظه تاختی بولایتی برده خرابی میکردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان
بن ایلچی اوغلان بن دوا خان که در الوس جغتای جنبه پادشاهی بود رسید در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید
بعد از وصول بمنزل چاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ توقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکچیک را با فوجی از سپاه مغلای ساخت چون این
طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تیغ تیغ خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس
هراس عقیدت را بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب مویه با امیر حاجی همعنان بوده جهة انتظام مهام ایل و الوس از آنجا
مراجعت یافته باردوی امراء مغل شتافت و آنجماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بود بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگذرانید
و امراء آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد
تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عمید امراء
برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت
شعار جمع آمدند و در آن اثنا تغلق تیمور خان عازم تختگاه خود شده امراء را از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر
بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهة انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشد و امراء ثلث
ملتمس امیر حسین را مبذول داشته صاحبقران مظفر لوا متعلقان آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورد

نسخه: شهاب الدین ۲

نسخه: دولت اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در سمرقند با منهیات و نوشخند مشغول بساط عیش ۳

نسخه: تیموری

نسخه: مصلحت ۳

نسخه: طلبید و رخصت ۴

بناور و بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیرحسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیرمایهٔ شر و فساد میدانست
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند بسبب با امیر خضر یسوری بشرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از و جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون توغلقتیمور
خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنهٔ ۷۶۳ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان
بقدم استقبال پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خائف گشته بر سبیل سرعت عنان عزیمت بصوب
خراسان منعطف گردانید و چون بخوزشاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطهٔ امیر حمید
که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در طلب
زمستان عزم رزم و استیصال امیرحسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار بتعبیهٔ سپاه و تهیهٔ کارزار
پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیرحسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیرحسین شده لشکریان خان حدود قندز
و بقلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفهٔ از امرا و سپاه جته را نزد
او گذاشت و بیکیجک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن
توغلقتیمور بیکیجک دست تعدی عنان عزیمت بطلب امیرحسین منعطف گردانید و در بیابان خیوق بسر چاه ساغنچ بوی رسیده امیرحسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربهٔ امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بتیر اجل** امیرحسین و امیر تیمور
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند
و تکل با هزار مرد مکمل کرجکیان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات حرب برده کشش و کوشش تا آن مرتبه
انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بتعجیل اختیار کردند آنگاه امرا به
بیابان درآمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیرحسین و امیر تیمور مانده بودند سه نفر اسپان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه باز خورد و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران تا بدان شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد در برابر سه سر اسپ و ما یحتاج ترتیب نموده قولاچی نامی را گفت تا آنحضرت را بامیرحسین رسانید و امیرحسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند
و بآن موضع رسیده در چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند **ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان
بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی** چون علی بیک جونی قربانی که در حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال
امیرحسین و امیر تیمور گورکان را شنود شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیک
برین حالت اطلاع یافته از حدود خویش جهة امرا تحف و پیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید
و علی بیک از غایت خست بها پایهٔ محمد بیک را تصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیرحسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری با میران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در بدل آن کمر را
با امیرحسین بخشید و امیرحسین بطرف گرمسیر هرمن روان شده امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در لباس اختفا
روزگار گذرانید بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ چاپی و مبلغ ده هزار دینار کپکی بنقد
و دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیرحسین از این معنی وقوف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک در خاطر
افتاد و بهراة رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتیمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیرحسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعهٔ کزیو دلالت کرده یکی از نوکران خود را برهان شاه نام مصحوب ایلچی توغلقتیمور خان بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشت و چون برهانشاه متعهد

کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

بیت
تظلم و بیداد بر گشاده ابواب
منافع امراء و انجکیات را بسته
و حضرت صاحبقران توقف
نکرده

امیر تیمور گورکان

رسیده خان حال تا آن که امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کرز که محبس بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور این عذر را بسمع قبول جای داده
به پادشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان
بسر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ اجقی بود و از آن قریه شتافته با کنار
آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کرز گریخته بدان جانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرحد منزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دفع قومی که در آن اوان آنجا پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمده
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه برایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثناء راه بدیشان بازخورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک
رسیده و ملازمان موکب عالی دشمنان را باز پس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ تومن نکودری
توقف کرد امیر حسین با نود کس روی بصوب اغلان و ردو در راه از اجوئی برادر بیکیچک شکست یافته با دوازده کس بموضع بیشتر تیور رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ منعطف گردانید و پس از وصول
تکهنرد نوکری سویج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارهنگ کند و گلمر دیگر کوچ فرموده در
اثناء راه قرانجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنگ بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسیده و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بر این قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت
و در این اثنا از ایل دولان جاون سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الطس ولد تومن با دویست نفر از سپاه
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره کز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شیر عبد
بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال اسپند و کابر برلاس ببرد آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوقا و ابو سعید
وحید با شش هزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نموده اند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدین عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از منکلی بوقا و ابو سعید وحید فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان
و طالقان و بدخشان بسامان سپاه پرداختند و با پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سرکرده با
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتائید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بجانب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجر گذار پای از معرکهٔ کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا
بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش شمردندی در برابر دشمنان بازداشت و به نفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در جوف لیل مجموع آن جیل شنا از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال برایشان مبهم ماند شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر کناره علم نمایان شد صاحبقران

در سمرقند

منکلی بوغا سلدوز را ... داشت از پای درآرند

صاحبقران گیتی افروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند
و امیر تیمور کورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرالی تکامیشی نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین
بنضارت ریاض دولت و اقبال امید وار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون نزدیک آهنین رسیدند
اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مامور ساخت
و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک
رو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسپ در آویزند تا دار و غه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا
برین موجب بتقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق
گیرد از انوار تدبیر ضمیر منیر مشعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم پای صواب نمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد

رباعی
هر کس که بفضل ایزدی بهره وراست
بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال و ظفر
هر دم بهانهٔ دگر جلوه گراست

ذکر محاربه فتح مبین و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین نویان و امیر تیمور کورکان بعد از انهزام داروغه کش
بنجاط خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند درانوقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش آریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است
اقامت داشت و در خلال آن احوال تغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و الغ تیمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدانجانب
برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکرها از کش بجز ارغر امیدند و در آن مقام بمزار خواجه شمس رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه نفاق
مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور کورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت
بنابر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه
خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع فتح مبین امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی
کثیر از جنود جته جنبه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبه کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را
جریح و قتیل گردانیدند ناگاه یکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین
و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکر یانش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شدند
و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و تکامیشی دشمنان بدخشر و اشتغال نشاط شکار در
موضع اقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود بر
پادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جتّه

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خاقان
گل با صناف حشمت و تجمل روی باجمن الوس ریاحین آورد و برخم پیکان خار جنود شتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهة انتقام کار زار
فتح مبین با جمعی کثیر از لشکر ستیزه گروهی بجانب ایل و الوس جتّه نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی کهر رسیده امیر حسین را اعلام فرمود و آن دو امیر بلند
سر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم مورچه و جنود و خیمه و خرگاه
منصوب ساختند و از آن طرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب باد ام را معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور بتشمیر رفته بعد از التقای
اعدا بتعبیه دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده مقدمه خویش را بلشکری جنگ آزما
کارزار از اسفندیار پیش در برانغار بایستادند و امیر تیمور کورکان با جمعی کثیر از سپاه زره جوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از
میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جتّه را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران
جانبین در کنار آب باد ام باستعمال آلت کارزار پرداختند با دحملهٔ آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور
تهور موصوف بودند سروران جتّه نزدیک بود بهزیمت کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

امیر حسین

بیت
و کنار آب باد ام را
از خون یوش لبالب
کل اندام غنابی ساخت
از هر دو جانب داد
شجاعت و پهلوانی
دادند مثنوی
ز لشکرگه صاحبقرانی
عیان کردی طریق جانفشانی
ز پیکان خدنگ تیز آهنگ
زمین را دادی از خون رنگ
ز دست لشکر جرار خاقانی
نکردی کار غیر از تیغ رانی
زدی یک فرقه هر کس تیغ خونبار
دو تا گشتی سر تا پا بیکبار

بیت
و آن زمستان
از غیر وجود دولت
خطی تمام
یافتند

بلبشت و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیدهٔ سحاب ریزان و روان گردید که گوییا از تاثیر کرهٔ اثیر جوهر هوا استحیل تا آب شده یکبار
فرو بارید بیت تا آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پرباز نتوانست کرد و کمان کیانی به
علت استرخا مبتلا گشته روی بگوشهٔ آورد و نیام حسام از سحابت غمام گوهر بار بسان ابار نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخط
بود خم گرفته سر را فرو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطهٔ قورلای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشهٔ نشستن
قطعه بیده کردند سمور و آن جبه تا زانو همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران آنچه
مقصود مخالفان بود بحصول پیوست مغولان از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جملهٔ اعیان سپاه الیاس خواجه خان بود
بگریزانید و تابان بهادر و ملک بهمدی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت
هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را بافعال سیئه
تبدیل داده بود هر بار فرستادهٔ صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام بازگردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال
مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک علم ستیزگون زرانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و در این روز نخست سپاه جته انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بهم
رسید و گریختگان را چشم بر نوقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراءالنهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین
و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بمعرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار نفر از لشکر جغتای عرصهٔ تلف گشتند و امرا بجوانب سمرقند
و شهر سبز شتافتند امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا
آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاورچی و عباس را با هفت قشون
منقلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بحکم ضرورت صاحبقران سعادت آثار بعد
که روزی چند با روزگار ناساز با ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منقلای از وی صدور یافته بود بسیاست رسانیده وجودش را نابود انگاشت **ذکر سلوک مولانازادهٔ سمرقندی و مولانا خردک
بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری** چون امیر حسین و امیر تیمور شکست
یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار را
منهدم گردانید مولانازادهٔ سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب حمایت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضهٔ مولانازادهٔ سمرقندی
و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بروی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند
کرده پیاده محافظت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک آن رسید
که سمرقندیان ایشان را مسخر کرده و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه
افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پر زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند
و چون سربداران سمرقند آن جماعت کلی از پیش برداشتند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار
بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاده و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور
بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شده در حدود دبقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور مملکت
با یکدیگر سخنان گفتند و از فوریت سربداران سمرقند اندیشه‌مند گشته جهة مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

نزد امیر حسین

اقتدار

مقرر کردند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در بیت
الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهة صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی
روان ساخت **گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و**
حضرت صاحبقران در اوائل فصل فروردین که فراش نامیه جهة نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از نفحات
هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته
هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانازاده
سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر پیرامون فضولی نگشته بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون
مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسید
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد و امرا عظام و مخصوصان
صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ
لای دست امرا بجهری نمیرسید از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده میر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
و اقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان مطالبه مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید
بر طبق عرض نهاد و از آنجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا
از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسپان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسپان را
قبول نکرد و اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال
ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنابر آن
علی درویش و لد امیر بایزید جلایر و فرهاد با اتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوری
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید ثانیا ارسال داشت
مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته‌اند گذارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و اردو خاتون دختر تیشتر خان و مادر زن
امیر حسین بود و القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی نسبی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در بهار سنه سبع و ستین و سبعمائه صاحبقران ظفرقرین با لشکر جلادت آئین بعزم رزم در حرکت
آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آن صاحب حشمت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد
ملک بهادر و عبدالله بهر را با عهدنامه که سست‌تر از اساس دولت خویش بود پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان
بوثیقه امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان التفات نفرمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب
کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون
انسب چنان مینماید که هر یک با جانب در چغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات فرمائیم
و بی شائبه نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد
اما بنابر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهة رعایت حزم در قریه نو توقف نماید و با صد
کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب
صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردانیده و دشمنان

بخل خست
که بهترین صفات
جمیعه اصحاب ریاست
بر مزاج او غالب گرد
دنی همت و بخیلی
...

امیر حسین

تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بوده‌اند آنگاه باز ایستادند و این خبر بجزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران
از قتلش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب باغان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بجول در آمده سر چاه شوراب را
منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی با بجوت برتق و فتق مهمات آنجا
مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیگ جونی قربانی روانه کردانید
تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق‌اند یا سر خلاف و نفاق دارند و در زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته
و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسمرقند میرسید پادشاه عالیجاه ایشانرا بتوقف مأمور میکردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند
آوازه در انداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون
بجای قرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکر امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم
خویش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع ایماغ را منزل ساخت
و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و کنبدلولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب
کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات روانه شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا
بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن
زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند تا بتیسیر در سلک اعاظم امرا و سپاهیان انتظام داشتند مانند سیورغتمش و علان
و امیر داود دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر ساربوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوغا بهادر از
قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزار و آن جهان سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس بشنا از آب گذشته و از قریه چنار کشتیها گرفته بکنار آب برد
تا سایر سپاه عبور نمودند و امیر مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون
بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپ مأمور گردانید و با عبد الله در تیرناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق
گذشته بخاکریز بر آمد و بدروازه که بجانب خراسان است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد و دانست که پس آنرا بخاک انباشته‌اند حضرت
فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی که دیوارش پست بود بعبد الله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و
از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را
پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر دلاور را با نردبانها که از بوزدالنج بر گرفته بودند بخاکریز فرستاد تا آنها را
بر جایی که عبد الله نموده بود نهاده بقلعه بر آیند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده
حصار اخضر بر همان نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لا یعقل یافتند
و همه را کشته و بدوش بکنه تبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون بیغو کشیده بقلعه در آمدند مغولان شوله مست سراسیمه از خواب بر جستند
و رعایا بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را
مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیگ بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گذار
دادند تا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیکناگاه این خبر بقبقول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیگ نزد امیر
موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه

انجناب در میان مبشر گرفت رفته امیر جاکو بقلا در آن دیه شبخون بر سر امداد دون برند و صاحبقران

و زلزله در قرشی افتاد

متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر مؤید آلات با سی سوار که هر یک در میدان پیکار هژبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کارزار آغاز نمود
که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب اوبچه کرده تقلیعه را آورد و دوم روز که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و اقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون
تاختند و علیشاه و درویشک ترغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا
گشته سکیضر هیبت شیر اقتیمور بهادر را کشته و اوزبکی که یکی از نوکران امیر ... بود بغرور موفور پای در میدان نهاده قران بوغا بهادر و دستش را محکم بگرفت
و بینکی بهادر در همچنان اما تمام رسانیدند و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای ... آغاز شبه کرده طایفه مخالفان را که ... با سپاهی حصار آورده
بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز نبرد نمود و در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت
و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بی ناموسی را دو باره بر فرق خویش ریخته از پیش اندک فرار
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که بیخبر بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید مجید بنفس همایون متوجه اوست
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس و همنان
تکامیشی فرمود جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانیده اسپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و همعنان ارزه و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت می نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه تخطی
در گذشتم مشروط آنکه از نسوان جدا شوی و ملک آن سخن را فوز عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران
سرافراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هر گاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را
بزه میکشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود نمی انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد دلیرش پیش نرفت تا بجهت
طمع در عورات تیری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران گردون سریر را بجو کر رفت
از حرکت باز ماند و دولت شاه بخشی از پی رسیده زمان تاخته عاشق تاز بنا کام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی لاحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق باز گشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنک چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام
دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینکار
که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بمثابه‌ ای بتکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تأمل در مضمون
آن کمال شجاعت و تهور حضرت السلطنة و الدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن طریق سالک
پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و [illegible]

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو بردی
و جهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر
سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول ننمود بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
ماخان بایشان ملحق شد و بهادران جیند رو لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر زن خود علی سلدوزی گریخته و از آب عبور نمود

بموکب جلالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان ستم اثر که در آن وقت
در خدمت سپهر مهر وند بودند دیگر باره عنان علو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خزار بحدود قرشی رفت جمعی از
نوکران امیر موسی را که آنجا بوده گشته در آن اثنا خبر یافت که چهار هزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی میمداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون
نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده شور انداخت رعب و هراس بر ضمایر
آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابهادر که از
قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر
در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرج فراغت آشامیده و در آن اثنا شنیدند که امیر حسین جهت انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قریه
منزل گزیده و منغلای لشکر او بشهر سبز رسیده بخیمه ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف انداخته عنان عزیمت
بطرف ترکستان منعطف سازد و آنگاه با همان ششصد سوار اقبال که دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند
شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغول صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود بظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت
لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده
بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوغا و اقبوقا بهادر را جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در زمستان سنه تسع و ستین
و سبعمائه ایشان باز آمده آوازهٔ وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین از این خبر متوحش و مضطرب گشته بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را
نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین
دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بآب مکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم
ملاقات او گشته نوکری تخشیبغا نام را جهت اعلام این عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه
تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانیدند و چون رقیبان منزل گزیدند تخشیبغا باز آمده خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان رانده که تا غایت
بصاحبقران و دفع شفقت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین بصحوب تخشیبغا بخدمت رسیده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد
گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روز
که امیر تیمور گورکان بعلیاباد رسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علی آباد نجاست فرود آمده و سفرا آغاز کرده مهم بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری
با صد نفر پیش آیند و باهم ملاقات نمایند و بر موجب مقدم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل
شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بنیر نقبه الخضر از کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالت
از نو حالی یافتند

ساغرج

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان [illegible]
گذشت که با بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از هم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت بر افراخت
و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بمدد ولی بلخ و شیر خان فرستاد تا دست بقتل و تاراج بر آورند و خبر تعدی غوریان
بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهت تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نموده عنان مراجعت بطرف سالی سرای
انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند
و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطهٔ تصرف پولاد بوقا که دم از عصیان میزد بیرون آوردند و چون از آن سفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر

اجلال

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبدالله
که مسکن پدر خود گذاشته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را استماع ننمود
نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول جتا بتاخت و تاراج ماوراء النهر بتیشره آمده اند
و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در اخر بهار زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن تحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارت نموده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمود و جهان ملک را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود و در ایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود
ازین جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابر آن روزی
بر بارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ تحقیق سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده
بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آن طرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خادم که پیش رفته اند از عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون
با امرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله برتافتند و کیخسرو از راه قیر تکنیر بطرف
الاّی رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تکامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی چون بنا بر مشیت قادر
که کلام معجز نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سود
خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عزوبت جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود و اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک
و دور میشد در شهور سنهٔ ۷۷۱ از امیر حسین سر برزد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت
دست بردی نماید و تواجیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش به بلخ برند و شیرین بیک آغا که خواهر صاحب
قران والاگهر بود به بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر حاجی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان از خبث باطن امیر حسین تحقیق نموده
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و دلی فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا
و نوئینان الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از باس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شده مواد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکر فرمان داده هندو قورقه را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت نموده امیر موسی را در قول بعقیب شیخ علی تعیین فرمود و در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی خزار
از غبار موکب ظفر آثار سنگلاخ گشت امیر موسی بی جهتی هراس انگیز راه فرار داده بگریخت و صاحبقران کامکار بدون اقتدار وجود [illegible] [illegible]
کرده سونجک غیتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منغلای و قول را بطلعت همایون بیاراست و چون بیورش
ترمذ که نهر رسید هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی
جناب سیادت مآب ولایت انتساب سلیل الائمة المعصومین مستغنیا آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا انتظام داشت

بیشتر از پیشتر

روان باشد

ساخت

و دران ایام جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته برطبق دلخواه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور فرموده و در موضع بیا که بسه فرسخی ترمذ
واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شده طبل و علم که از مظاهر علامات سلطنت است پیشکش کرده و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه
حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل ما یعد من جلائل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف
حرمین را بجد اتم سدره مقامش مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شاه زینده از زنکت و تاج نهر را
اولاج رسید شیخ محمد بیان سلدوز در بنده‌وی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که از قبل امیر
حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس
از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باره گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد ز هر
کشوری سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف
سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوگتای قاآن بود ببادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چندروز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانیدند و بعد
فراغ از آن امور توجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحب
قرانی بتاییدات آسمانی در ظاهر بلخ فضای بارگاه با اوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده
در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده شجاعت
آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب
تعجب دوست و دشمن شده جهت اصابت عین الکمال تیری بشست پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان تیغی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبایی زده مطلقا اضطراب ننموده روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه
فیروزه کار گردون از جانب دروازه شرق نهضت نمود و در راه فرار جسری که بر بروج انحصار قرار گرفته خود نمایی میکرد نیکو دید صاحبقران
کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون
تاختند و بعد از معرکه در لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده
فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع
میدارم که بجان امان یابم تا بحج شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم بکرامت خسرو
این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود و تا هر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد
ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده نوکران را به مهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صفا
رسم عنان بجای آورده و جمشید خورشید قلعه سپهر را مسخر کرد شخصی که اسپ گم کرده بود در طلب گم شده خویش بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب است که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور احتیاط نمایم شاید که اسپ بنظر من در آید و باین خیال روی ببالای مناره آورد
و امیر حسین را آنجا دیده و شناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم برایگان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف شکوفی مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات مشتری تنومند بر زیر کوه الوند
چه سان نهان ماند و آتش سرکش بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند والحق بغایت نیکو گفته اند
بیت بسر مناره اشتر رود و فغان برارد که نهان شدم من اینجا مکنید هم آشکارا العقصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران
عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه
از پیاده و سوار باستیفای ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنا بر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود اندکی از دامان جامه‌اش بیرون مانده طلبکاران ببالای مناره شتافتند و او را نیافته مراجعت کردند و چون بشگاف دیوار مسجد رسیدند امیر حسین

و امیر حسین را که سر بجنبت دارا و اسکندر فرو نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه در آوردند ع کدام سر که بر آن آستانه خاک نشد
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام سخن خون او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان
امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را من بپای پدر و تا بقصاص برادر خود کیقباد نکشم امیر تیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخساره مبارکش دوان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود دریافت که آنحضرت را ارادت نجات امیر حسین از
گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرکار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر طلبش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین خان سعید و تور فر
سلطان با خانی که دست نشان او بود بهار و بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند و چریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد و سونج قتلق آغا دختر تیمور شیرین خان را بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر
عمایان و دختران امیر حسین را با ازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود و بیت عروسی است جهان که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پرچشم
که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر دهر مبند کین عروسی است که در عقد بسی داماد است و این واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید **گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران**
مقرون بحصول اصناف آمال و امانی قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیکبختی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت
ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم وز هبوب نسیم حسن شیم دوستان را ز باد نوجانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر
سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را برخلایق دهد سرافرازی خود با ایشان کند همسازی بود عیشش
کرمست کامش پر ز می وفا جامش در ره دین که هست بی پیچ پیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را در
نوشتند منشیان دیوان و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ئیل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام
سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا و الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده حشم
اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بخشی جغتائی و غیرهم از اشراف و اعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و در زمانی مثال اختر و نقش طالع ارواح مقصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان که شاها بزیب و فر و تخت و تاج
بمان تا بجا ماند آدم نتاج ترا بندگانیم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت خجل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بندگان تو خداوندگار و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهای بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طوایف امرا

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و ملک رعیت از اصناف آن آباد شد و بخشش
سپاهش همه شاد شدند و هر یک از امرا و شجعان را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز
گردانید و چون از مشاغل این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را با امیر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس
مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت ذکر مخالفت زنده حشم اپردی
و کشته شدن او بتقدیر ایزدی امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از
استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در دشت سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شیرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفر لوا
باعث و محرض گشت و در سنه ۷۷۲ که صاحبقران کشورکشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف
ولد اولجایتو اپردی و بایان بهادر را جهت نصیحت زنده حشم بشیرغان فرستاد آن بیچاره ایشان را مقید گردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش
خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شیرغان تافت و بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو
اپردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و آنجماعت زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید
و سپاه دست از محاصره باز داشتند زنده حشم [illegible] از قلعه شیرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستادگان پایه سریر سلطنت مصیر
سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شیرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت به
صوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت برحال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت
ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید در سنه ۷۷۳ کرت دیگر زنده حشم باغوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی یاغی شده سر بدر رفت و در تحدود دست
بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه بورد الیغی را با لشکری هیبت همه با دل شاد و با ساز
جنگ همه گیتی فروز با نام و ننگ بدفع شر مخالفان بد اختر نامزد فرمود و جنود شیرغان از وصول بهادران ستم توان خبر یافته بر آب آمویه
از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت
قرین دیدند بر سر پل رسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر
گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت به تیر باران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب و اجل در شتاب
خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمره از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شیرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گردن
اساس بمحاصره شیرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعه لشکر بهار رو نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار
از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر
از سر خون زنده حشم درگذشته گوشش را بدرر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر عطیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت فاخر
در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن
دیار مظفر و منصور عنان بمقر سریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنیدند که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خان
زاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آستان جهانبانی
گزند رسانند و امرا حسب الحکم آنجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم
که خواهر زاده او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زاده ابو
المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلای وطن اختیار نموده روی بیثرب آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه
ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقید

مقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت بیرون جز از این سخن دوری نیست که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع

جنگ و رزم حسین صوفی قنغرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون
از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بتسخیر آن مملکت انداخته علقه نواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق
بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من این
مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام بحرف سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم
خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل بشرف ملازمت صاحبقرانی از اطراف خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت
ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی متبدل باید و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را
از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدانجانب شتافت چنانچه سزاوار حال علماء دین دار تواند بود در طائف نیکخواهی و خیراندیشی تقدیم رسانید اما
حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در بیچیان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه
سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بوده و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون پرچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بحدود
کات انداخت داروغه آن قلعه یوچاچه سیاول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه نهاده
و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم
گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه
بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر
سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید
لشکر خود را یاساسیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحب
قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و کنار
آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون باجی کلته و جرغتو و شیخ علی
بهادر و امیر موید و اقیمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر در میان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان صحت
و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آن نجابت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد تا شیخ محمد بیان سلدوز
مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان ناکسان آورد و امتداد کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه
مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان باستان سلطنت آشیان فرستاد
و از کرده برادر اعتذار نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را مقرون اجابت اقتران داد و مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سویتا
بیک نام داشت و از دختر جانی بیک در وجود آمده بجهان زاده مشهور گشته بود بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که بدرگاه فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یابد جانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت بجاس رسید کیخسرو ختلانی را
بموقف سیر بخو حاضر گردانیده گناه او آن چون گرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند
و یوسف صوفی را بامتداد وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان
در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار در فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آذر برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بخوارزم بعزم رزم
یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته با رسال رسل و رسایل و هر گونه وسایل نوبت دیگر صاحب
قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال جانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نمود ه

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار نوید آوردن عماری عروسان گل و ریاحین بطرف گلزار داد صاحبقران
ظفرقرین امیر یادگار برلاس را که از اولاد قراچار نویان بود و امیر داود و اوزون و الجایتو را جهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم اعظام
تعظیم و تکریم نموده خانزاده را بهیئتی که از آن لایق‌تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قرنقا خاتون را که عروس سمرقند و خان بود با
دیگر خواتین جهت آیین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد اکابر و بزرگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آیین بستند و چون عماری آن گوهر کان معالی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهت آن کار اختیار کرده بودند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله خانی را
با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نیاز بگوهر افشانی گشاده لوازم نثار بتقدیم
رسانیدند بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد ز هر جیب‌شان دستها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشینند باهم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیرد در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار **گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی
سبیل الایجاز و الاجمال** صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر جته و مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط قطغان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
بر بنه دست استیلا برآورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابران حضرت بسمرقند مراجعت فرموده آنقدار توقف
کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جیبه و پیه امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای گردانید و در آن یورش قمر الدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست برد سپاه منقلای شکست
یافته پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع بای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تا بمنزل اوج فرمان عنان باز کشید و قمر الدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارتیدند و خاتون قمر الدین بویان آغا را با دخترش دلشاد آغا اسیر
ساختند بالای قراستاق بظفر پادشاه با اتفاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج معظمات منتظم گردانید و چند روز بعیش
و سرور گذرانیده بسمرقند باز گشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش باتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنا بر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آیین جهت استیصال
قمر الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون بانچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بموضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریز روان گردید و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب فولاد
تیغ دلیران جمعیتش منهزم گردید و فولاد در تکامیشی ترکن سرگشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون
مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قپچاق بطاعت بسمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی همعنان برق باد
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بقر بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفرنشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرد و امیرزاده جهانگیر برسم منقلای پیشتر روان گشت و شاه زاده در موضع کرامینه بدشمنان کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت اورس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اورس خان به ییلاق رفته بود از آنجا که در دشت قپچاق از
قبل خان حکومت مینمود شمشیر غدر کشیده روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا اغوا کردند که بار دیگر

انکاح

صاحبقران

وسور و جشن

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که تصرف امیرزاده عمرشیخ بود در آمدند و بهزاره قداق از شاه زاده رو گردان شده بوی پیوستند و میرزاده عمرشیخ در
کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهت اعلام آن حال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین
بازگردیده و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین
غافل بوده تمامی سپاه را بجکامیشی عداره روان فرموده بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار
از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هرچه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت آنحضرت بتلقین ملهم دولت
مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بزبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به
دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی
شامل حال صاحبقران شده ماثر کشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال
امرا و لشکریان که بیلغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای الی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل
و الوس او را باز ستاندند و بجانب اورکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در سنگر بغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که نا
گاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته از پی او بازگشت تا هر دو تنها ماندند
و قمرالدین عطفه عنانی کرده تیری بر اسپ اوچ قرا زد که از پای درافتاد و اوچ قرا سپر بسر کشیده شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدانسان
دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچو منی باین قدر راضی باش و باز گرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب
در سنگ نشست اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمرشیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را
از خضر خواجه اوغلان و خدایداد مغول بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد مستقر سریر سلطنت
و استقلال منعطف گردانید جهت اصابت عین الکمال کامل زمانه غبار ذیل ملال بر چهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران
ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش باز داشته بود در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاه
زاده از جادهٔ اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه
خوابهای پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند
روز اقداح تلخ مذاق مذوه نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده بالآخره دست تسلیم و رضا بر جیب شکیبائی زد و جهت ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات
و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسدش را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقدش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال
بود و از وی دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاهزاده
بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و از وقوع این حادثه امیر سیف الدین از سرانجام
امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان
قراچق سرگردان است و آنحضرت برانخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آغوش ما گرفته کشتند و سار بوغا که
باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرم پیشین گذشته
سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والا گهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد
آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منغلای ساخت و ایشان تا موضع آتمی کول رانده و بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین
یورش تا موضع توجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قپچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود درآن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام
و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه
توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسر وی کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

انتقام

و در اثنای کرّ و فرّ تیر چرخ دوز عزم عالم دیگر کرد و شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفته کرّة بعد اخری خدّام ستانهٔ
سدره احتشام اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصبران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده پای در
وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده آواز ناله شنید و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده همراه گردانید
بسمرقند رسانید و حضرت صاحبقرانی تایید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده تولیه
نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای از نصرت
خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیزگرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری برانگیخته انعقاد برف و باران باید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود بعد از آن حضرت صاحبقران یارق تیمور
و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان
شب با پسر اروس خان قتال نموده تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خورد و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس
خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز خرّم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر رو
بساحت دشت قبچاق آورد و پانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبه بجیران قمش سر ایل الوس اروس خان رسید و ایشان را فرار سیده بازگردید
مقارن آن حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت را بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را یرلیغ بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرّت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و براهی خنک اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته
خود را بسمرقند رسانید ع یکبار میر و هر کسی بچاره جامی بار با امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بدین منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک حال
احوالش انداخته تومن تیمور و ونبک و پسرش بختی خواجه او زبکتمور و غیاث الدین ترخان و ینگی قوچین را مصحوب او بسغناق فرستاد تا در اواخر سنه ۷۷
موافق ئیلان ئیل او را بر تخت خانی نشانیدند و مراسم معهود را رعایت کرده ع نثارش بآیین بر افشاندند

ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ئیلان ئیل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حماقت خانه میرسانید
بیدق ماه بطبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر مسکر و رخ پیل نکث لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زیبندهٔ
تاج و تخت بمیوهٔ مرادی دیگر بار ور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ ریاض کامرانی گلی از نو شکفتید بیت چو بخشش با اقبال منشور داد سپهرش یکی نامور
پور داد یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة و الدنیا و الدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهار دهم ربیع الآخر سنه تسع
و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نموده دیدهٔ اقبال صاحبقران سعود خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرّم و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال
رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید
و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال دار السلام سعادت و دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و هم درین سال صاحبقران بجمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت آسا جهت او معمور گردانید **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بحیطهٔ تصرف صاحبقران خجسته صفات** در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابلهٔ سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بتجاوز فرستاده آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامهٔ عتاب آمیز شفقت مصحوب ایلچی بدان صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق قوی ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از فغان کورکه و سورن کوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفهٔ از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامهٔ نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصهٔ تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده **نظم** ببینیم تا این شتابان سپهر درین داوری بر که گردد بمهر زبانیچهٔ چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال متسلح و مکمل شده بر بارهٔ فلک سیر سوار گشته روی بمعرکهٔ کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرموده تا جمشید خورشید که یکتنه بفضای معرکهٔ آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظهٔ با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفتهٔ خود پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از مقاتلت عذر ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مستظهر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود و القصه مدت محاصرهٔ خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا اثر را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانهٔ شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بجز مهمی بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است باق سرا تعمیر فرمود **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان** صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظهٔ معنی السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگذرانید که عرصهٔ ربع مسکون آن مقدار وسیع نیست که در روی دو پادشاه باشند **بیت** جهان را بسند است یک شهریار زشیر ادو شو هر نباید بکار بنابر علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنهٔ ۷۸۲ موافق بیچی ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امراء عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزادهٔ کامکار با طلازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شاد بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از مداء فصل ربیع دوکار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف فرمود و از آب جیحون گذشت و آمد نیز در خراسان فکنده رستاخیز و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال باستان جاه و جلال شتافت و بتقبیل بساط بوسی فائز گشته بسیورغامیشی و عنایت یافته

اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را بوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت نشتافته مرتکب مبادرت ننمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نشاپور بمملکت بلخی نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبهٔ کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود و آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و عساکر نصرت مآثر نیمهٔ ذی حجه قلعهٔ آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان تقدیم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کیفیت جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار تسخیر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن باره در گشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بباد فنا رفت چه که چه مه ز نادانی پیشوایان ده آنگاه ماهچهٔ رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهة محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا هر یک حصه دیوار بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندقی کندند و حصار ساختند و از طرفین سهم چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی نیز نزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل بود برآمد و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و نخست خلیل یساول تفصیل برآمده امرا بر اتفاق یکبار حمله نمودند و خس همت تیز کرده در عین ستیز خود را در شهربند انداختند و کار مخالفان که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره نماید اهل و عیالش در امان باشند بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغا تیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی و الداد افراسیاب جلایر نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملکزاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حالت سردیان را از وی معلوم نموده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده بعز بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلدهٔ جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بر آن منقور بود برکنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلده بکش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نشاپور و سبزوار تافت در نواحی نشاپور بمزار ابو مسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم ابیورد و آنجا بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصوره از نشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعهٔ آن خطه را از گماشتهٔ امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین به ییلاق او خالنجا توجه رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بما وراء النهر نهاد

نهاده آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانرا از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانهٔ محمد بیگ بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدرهٔ مجلس آئین بغایت حزین گشت و چندروز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود و علیت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چون بتوان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید سبزواری سید به انتما رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیگ جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابراین حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعهٔ کلات که مستقر علی بیگ بود تاخت و مجموع چهار پایان الوس جونی قربانی را غارت نموده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود صعوبت چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیگ باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بتقبیل بساط بوسی سلطنت دریافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی بشرف رخصت ارزانی داشته علی بیگ بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعهٔ قهقهه را که در برابر دروازهٔ کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آن حصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم و تسخیر متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجائی را مشمول انعام و احسان تبرکستان کوچانید تا محافظت قلاع الجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمهٔ از خاندان مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رودخانهٔ کبود جامه و شاسمان درآمده امیر ولی مقاومت با آنحضرت در خود قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان بحضرت آن پادشاه باستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت علیهٔ صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شلقان و جرمقان بجلگا رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود در شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعهٔ کلات اندازد با طایفهٔ از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و کمرچی را غلط کرده جناب شجاعت مآبی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بسر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را بتعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک بوثاق خویش برای او نصب کرده شیلان تعیین نمود و بزبان تضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در خواست باید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود و چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت حال علی بیگ و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر گناه جرائم جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیگ بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر تربیت و اعزاز و حرمت یافت آنگاه حکم لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند و نفس نفیس متوجه ماوراءالنهر گشته ملکت

غیاث الدین پیرعلی را با اولاد و همراه و امیرکه پسر پیرتوکه را داروغه هرات تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و پسر
غوری و لد ملک غیاث الدین پیرعلی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بنا شکست ارسال داشت و ملک
غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگترش ملک پیرمحمد و در ارک سمرقند محبوس گردانیده و بعد از آن ایام از اصطدام تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره
هرات صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آنجا بگشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک
محمد و امیر غلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیرعلی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هرات نزد صاحبقران
حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیرعلی بود بگذاشت و در سنه
خمس و ثمانین و سبعمائه ملک محمد از غور با زمره از اهل شر و شور بهرات خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و
اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیرکه داروغه وفات یافته بدین جهت هرات چون خانه بیکدخدا و کشتی
بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشه ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند شب هیزم بدر حصار اختیار
الدین برده آتش در ان زدند و مغولان باامید نجات ترک گذاشته خود را از بالا بر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده
میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منغلای روانه هرات
گردانیده خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچه خیابان امرا منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست
یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه عنایت
اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انهاء امیرزاده میران
شاه بر آئینه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت برلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیرعلی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش پیر غوری و علی بیک
جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوزئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از
دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پائیز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهت استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت ازلی بدرقه
متوجه خراسان گشت و در اوائل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت کشاده بهم
اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه با هم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که بحکم
امیر تیمور گورکان در اسفزار بحکومت مشغول بود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بر سبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهراً و قسراً قلعه سبزوار را که موسوم بسبزاباد
بود مسخر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن واقعه بلیه در هرات و اسفزار شر و شور غوغا
ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یک دکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت   القصه چون
خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک سبزوار تافت شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون
آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره‌ور گشت و سپاه جوشن‌پوش پرجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز
اول مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان از تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج از شهر
بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب
جنگ و عناد باز کشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین
اسپ و تیر از لشکر قیامت اثر زخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین
قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود ظفر نمود و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که مالک آن ملک بود بپای عجز
و اضطرار روی نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و رحمت مسألت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

از ایشان

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که با یکتا و کله بر باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جوانغار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون تاختند و تیرباران کرده تیری بر ران بابکر صاحبقران و سر بریدند و آنحضرت عنان بگردانید بقلب سپاه تا فتنه ملک قطب الدین را بند فرمود
وجیبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته با
قیامت هیبت خلقی بنهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آنجا بود از سیم و زر تا مس و نحاس و از نفایس و اجناس تا بوریا
و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی زمام ایالت و ریاست آن خطه بسلیمانشاه ابن شاه شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از آن خطه لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفر پناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری مقهور و هرکس که هوس سروری و شرارت در سر داشت
در هم شکست بیت ز فرمان او هانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار را نیز
بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق فرموده

۷
و تمام حدود ایرا در حیز التسخیر آوردند و امیر
۴

جاکو در مملکت قندهار و بقلان و اندخود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فصل پرده کار با کوکبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده
ماسند فرموده امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار منصوب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی بهمن و فتوح سوی بسیار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بنیان فتح خوجان و مملکت ولایت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با آستان امیر تیمور گورکان شتابد تا ترغیب یابد
اما بر آن وعده وفا ننمود بنابر آن امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیانی که پیش از این جهة خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاهزاده پیر محمد بن عمرشیخ میرزا آورده بودند لاجرم بساط عیش و طرب

بسته
باز آمده بودند
۳

انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران گیتی پناه از
راه نسا و دورن در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دورن را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از زمین بمقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود در نوبت سیم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کشش و کوشش نمود تا مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد و بدست جرات چوبها و هیمهایی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآوردند
بسیاری از جانبیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان بگردانید بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاهها که جهة سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امراء و افر بهادر تکیمور و خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در کرد
کوه و دامغان گذاشت و خود بجانب ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافته بودند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تنگنای اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم عنبر رفتار بهواداری
خضر و ثوابت و سباتین غنچه را بی استعمال مکان خار دست برد در سر بخته حیا مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافته در آن وقت پسرش اقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امراء سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
[illegible] اقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش پیشتر

بسلطانیه رسید و قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی اصفهان برق و باد به شیراز
فرستاد و عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده
ایالت سلطانیه بتعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهت کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستدار بازگشته حکام آنجا مصحوب
امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد
مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا
گذرانیده در زمستان جهت قشلاق عازم بخیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که بخیر سرای همین مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان تجدید سلسله
مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قراجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته
بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود
خلخالی را که سپاه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قریب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت
امرای توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قپچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند و از جور و بیداد
و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و بعد از آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این
خبر در بخیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمده رای عالم آرای بتنظیم امور
ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمان و سبعمایه موافق پارس ییل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس
بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سپاه ظفر مرام عالیشان و سپاهی مانند آب دریای گران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه
مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری بشرف بساط بوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر
نصرت ترک از انجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده بروجرد را از جهات و اموال تجرد کردند و خرم آباد را عکده گردانیدند و بسیاری از دزدان
و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند تا در بعضی از آن معارک امیر تیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی موید
سربداری بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آن حال سارق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته
بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورگان بتبریز رفته اند و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از
آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و بعد از آن چند روز دست قضا نخل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاکت امیر ولی دانسته او را بگرفت و بامیر قماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را بخواری
از تن جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و بنیت انجاست حواله گاه سرهای سران بر سر که پای خود نهاید برند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی
ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده امیر محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان
روان شد و از مرند و دره در عبور نموده آفتاب ارس بپول ضیاء الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ
حسن را که سردار حصار بود گرفته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفر نشان پرتو ظهور
بر کرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بسبیل الجهاد فرستاد و حاکم آن قلعه ملک
بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق قسمت و الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم قدر
نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به پشت
مبادر و ان شکاری برده هر کدام که فربه بود شکستند و هر چه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امرای نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایت

سلطان

ولایات کرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت ابراهیم خلیلی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سپهر
دل ابراهیم تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف
دل ابراهیم را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش که را اخلاص پیش
میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات
بعز عرض رسانید و از جملهٔ نکات بدیعه که بتعلیم حرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والاگهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو کل شاه بشکفت از کار او از آن کرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ درایتش نهاد ذکر بعضی از وقایع نود و شش

سال صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنهٔ تسع و
ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان فسیتم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
کورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تمور و عثمان
عباس را بدفع باغیان نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد و امرای تیمور بسپاه دشت قبچاق رسیده دست بتیر و کمان
بازیدند و دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده
بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر تیمور گیتی گیر همه را خلعت
داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابتست میبایدکه بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت بر فتح قلعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته حصار ایدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بطاعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن جسته
یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه بحصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثابت قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان آن گروه پایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان آن قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار
که از ابنیه شداد و عاد و است مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابو دو بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر یقت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد از این وقایع صاحبقران منصور رایت بتادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت فتح و سرافرازی یافته باصناف تنعم و نار نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراءالنهر خبر ایلچی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنابراین حضرت صاحبقران جلو
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک

وصول جنود در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال حشم و خدم

چون قمر الدین دوغلات چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق هزیمت در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان را بر آن داشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لوای مخالفت برافراشت و بیک بارق اوغلان و الیتمش اوغلان و علیسی بیک و ساتقین بهادر را با لشکری گران بصوب ترکستان فرستاد و اقتوجه اغلان را همراه سپه کثیر و خیلی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در آن دیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بسر حد ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلاک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر عقب دشمن تاخت و از آن جانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع گردانید و در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیگ از کنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده بتعذیب عباد و افروختن آتش عناد مشغول است بنا بر آن بتعجیل توجه نمود و بعد از آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خشیکت که عبارت از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتورا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید میرزاده عمر شیخ از عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود و تولک بهادر خان اسپ شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتورا مصلحت محاصره ندیده راه کاشغرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا که با ایلچیان(?) چون از معرکه جوکلاک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخارا بنا بر(?) نخوت(?) دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغابوغای برلاس و الیمش قوچین که در بخارا بودند قلعه مضبوط ساخته بمدافعه مشغول نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی(?) تن(?) غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرده بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باعزاز(?) همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری و توابع را باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزار جریب را با میر عزالدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل تمام بخراسان در آمد و بمجرد استماع صیت نهضت حضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون آیه رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه جوکلاک را موقوف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار نموده و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مأمور گردانید و ایشان تا منزل بولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان الیتمش اوغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابر آن دفع شر آن جماعت را بر ذمت همت پادشاهانه لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق اودی ییل بآن جانب نهضت فرمود و مخالفان از این معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پرشکوه بتکامیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالماً غانماً باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بما وراء النهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر بسته ویران بود که هر چند سپهر دوار در گرد آن ولایت تابه گردیده بدیده اعتبار ملاحظه نمود ساکن داری و نافخ ناری
در آنجا ندید و خسرو صاحب تأیید بعد از مراجعت از دشت قبچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی سپهر جنگی قوچین را بدانجا
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بد یاغی شده و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه دار الملک برلاس اقبیمور بهادر را غارت کرد و چیزی خانهٔ خاصهٔ پادشاهی را تصرف نموده جمعی از اوباش که بحبال پرخاش بر او جمع گشته
بودند بخشید و مستعد جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و به مجرد آوازهٔ توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینهٔ امید او باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از در دروازه بازگشت و در اثناء راه عثمان سپهر اروغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر نشسته
واسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته با امیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بکلکاکیش نقل کرده در گنبدی که از جهة اش ساخته
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طوی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را
بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا بسی و صبران عنان بکیران باز کشید و منغلای لشکر او که سرکردهٔ ایشان ایلتیمش اوغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران در سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
برافراخته متوجه مواکب کواکب بود بیکبارگاه بر سر ایلتیمش و لشکر توقتمش راندند و ایلتیمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک وجود ایشان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل ییلان ییل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته عبور نمود و تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان از سیحون بر مقدمهٔ سپاه توقتمش خان زده جمع کثیر از ایشان قرین انتحار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد دو اسبه عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان یکتایی ایشان تافت و قراول
سپاه منصور بجغداول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالماً غانماً بازگشته در اثناء طی بیابان بقیه در غار که با صد خانه وار نشسته
بود دوچار خوردند و او را گرفته در موضع اقسو ما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده بموضع آل قشون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعهٔ طوس حکومت می‌نمود و ملوک سربدار که بحکم امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده‌اند و بواسطهٔ شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوبست و صاحبقران والا نژاد امیرزاده میران
شاه را جهة دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظهٔ ماده
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشته و مقیداً بدرگاه عالم پناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

بهادر

انجالی بقتل رسانید و دود از دودمان اہل ناموس بر آورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عس که در زندان حاجی بیک معتقد بود تفویض نمود آنگاه بهرات
رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید
و در سنه ۷۷۸ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد و الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما
امرا و نوئینان با نور وثیق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان می‌نماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد قلعمتور خان و خضر خواجه
اوغلان و انکا توره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب
قران ظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکور بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را
از طرف منعقد ده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اوغلان و انکا توره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بنعل توسن عالم گرد و سم سمند
جهان نورد پیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و
اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را
با جمعی دیگر از امرا عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمرالدین بجانب قرتا و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای
جلادت و پهلوانی پیموده چون بیغرتال که یورت انکا توره بود رسیدند شنیدند که اولجایتو عاچلکاچی که با چهار صد سوار شیر شکار بشکار گری رفته بود در شکارگاهی
با قمرالدین دوچار خورد و جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و الیش و پیکش را ارسال داشتند و ایشان تا مکان
شتافته از کشتها پشتها دیدند و از قوم مغلوب شخصی یافتند خبردار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمرالدین بعد از محاربه بصحرای یخی توجی
رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر با سند با صرصر عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ایتیش رسیده معلوم کردند که قمرالدین از آب گذشته و بطرف توتس که بمورد قاتم
انجا عیبا شد لشکر بخیمه و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تفحص احوال ایشان را بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت
انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت مند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن مهم جمعیت کلی حاصل نمود در ایام
نصرت آیات و صبحان عنایت و احسن العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثنای راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
صلی الله علیه وآله المعصومین الهادین این کلام معجز آیین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار این فریده مجیده فروغ
همیشه بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضه دولت و اقبال از سرچشمه شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب
آثار پرتو روشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار روان دیده و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشید در میان تیغ
جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد گردد بریاض ملک دایم دلشاد در سایه شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران
ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته
ابکار مرام متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردیدند بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند بنا بر علی هذا در اوایل سنه
اثنی و تسعین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر شجعان و لشکریان را بانعام
اسپ و زره و جوشن و مغفر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق
کرده در آن اثنا مزاج بهجت فزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفاء کلی قرین ذات خجسته صفات گشته
مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود
فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضای سفر دشت قبچاق نفاذ یافته مع جمشید ایران و توران زجا جامی و با پنجه لوای کشورکشای آغاز طی منازل
و قطع مراحل کرده چون بموضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان بآستان اقبال آشیان رسیده بوسیله نوئینان عالیشان
بپایه گاه سپهر اشتباه در آمده یکدست شنقار و نه سر اسپ راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند ملخص سفارت آنکه توقتمش خان اظهار

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بسر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقه انقیاد و اطاعت بیرون نیارد و عیب یکی بنده باشد بفرمان
شاه نپیچید دگر سر ز پیمان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان جهانبان التفاتی نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از جانب سلطنت توقتمش
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا
میگشاید چون مکررات نقض عهد و پیمان از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید عیب زبان و دل و بهم راست نیست فریب است این قول و در جواب
ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر باره کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
و در روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهة نظاره
دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار بنظرش در آمد و فرمود که لشکریان
سنگ آورده و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران مثبت ساختند و روز دیگر از ان
منزل نیز کوچ بر کوچ انجامیده بکنار آب ییلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع انا قراغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و فضای تمام آباد و قوت لشکریان را یافته اند گشت از آبادانی و زراعت بسیار دور
در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یک سر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و انصافا قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و بعضی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که با امراء تومان و هزارجات و دهجات چاره سازند و چلکا ستانند که هیچ
آفریده نان و محتاج و تقرا و تماچ نیز در هر کس از مطبوخ به ملباق قناعت نماید و امر دیگر فرموده انگین آورد بسنگ انبار که کنایت از هشت من شرعیست
مقداری سبزی شصت کاسه ملباق از دیگ بیرون آید و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی یک کاسه ملباق اکتفا کنند لاجرم
جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بطرفی ملباق سر فرود می آوردند مثنوی شکمها فتاد از پی خشک و تر
چو انبان دریوزه گر در بدر گرسنه شکم بر بند دوخت چشم که همسایه گوشت بود استخوان و صاحبقران متوجه آن شد که بملاحظه آنکه توشه و ماکول در قبول
ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غره جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند و آنمقدار صید براندند که
چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند
و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آن را بکن گویند القصه مدتی قوت
سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه پرداخته الاجوقی چند دید و متفکر بود که آیا
کدام یک از امرا و سران لشکر را منقلای گرداند در آن حال امیرزاده محمد سلطان از نو زده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند و این جرات از آن
شاهزاده بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الآخری با جمعی از عظما امرا و نوئینان بیشتر روانشد و شب و روز کوچهای دور کرده تفحص
کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی از مواضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفحص کردیم از فروزنده
آتش نیافتیم بیت اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا پیغام نموده آنحضرت
بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنقلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد
آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بخبر گیری روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چند دید و در پس پشته پنهان
شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده و بطرفی روانشد شیخ داود آنکس را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را کمر زرکش
زرنگار و خلعت خاص انعام فرمود و از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که بیگاه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

دمغول آنرا قندغای می گویند ۳

ستوران ۲

گرفته ۳

واز خان خبری نداریم اما چنین روشن شد که ده سوار جبیه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه
یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجو قهار اکوچاپیده بار دوی رسانند و قماری سیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبیه پوشان آن جنگل را بجنگ آورند
و قماری آن مردم حرب نموده بعضی را کشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پرسید پس خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده روان
و چند مرحله دیگر نموده دوشنبه غره رجب صباح بکنار آب ایپک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طائفه بر روی جسر و زمره از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و برین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان جیبه بخش کرده
و در سپاه بسر داران بخشید و بیشتر خرامیده و قراولان بخصمی اگر رفته بنظر انور رسانیدند چون از وخبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آزوق نایاب است لاجرم میخواهد که شما را بیشتر کشد و آن بیچاره بانکه راست گفته گشته گشت بعد از آن بشیر را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته ده سیاهی سپاه اوز بک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین
فرموده ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کول والای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون بیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب ایشان روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته پایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور را بر این حال مطلع گردانید امیر تیمور بر آن پشته برآمد و بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای ثبات کشید و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع ایکو تیمور وقوف
یافتند عنان عزیمت بجانب او شتافتند *بیت* ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را آنمقدار بازداشت که اکثر سپاه از لایها و گلها بگذشتند آخر و پای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب
بر روی زمین افتاد *بیت* پریشان شدش ترگ و تارک به تیغ بگردون برآمد فغان و دریغ و در آن معرکه هر یک سپهسالار کار برلاس و عثمان
خواجه و محمد اولات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال با نیچه علم همایون فال صاحبقران شد و جمعی با طائفه از ابطال جبال پیوند وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان
بار دوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند با نواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز
و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و لد قلیچقای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو سپرد
و چون قرب سی شصت بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال شتافته بحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لامع میگشت
و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضاء شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود *قطعه* بیابان نورد و بیدن از حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت در آن ناحیه آفرینش داد کام که بودی در آن تو امان صبح و شام در آن بیکران وادی بو العجب نمی بود در بعضی
اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقتمش خان بعبور برابر عساکر منصور بجنگ می آید و ایشان
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل الیغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند

گفتار در بیان تعبئه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
تعبئه سپاه نصرت عطیه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و زمام یاساميشی هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد قول
اول بنظر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

خبر یافتن بجبیره پوشان از بیشه ... از ازبکان و چهل کس گرفته آوردن امیر تیمور گورکان

و همچنین اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزیین گرفته او نیز بدست راست شتافت و
قول بنجم بقوت شوکت امیرزاده عمرشیخ مستحکم شده و جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امرا عظام استحکام یافته در شکوه از البرزکوه درگذشت
مثنوی برآراست صاحبقران هفت صف　عنان سمند سعادت بکف　بر آن هفت سد سکندر اساس　مهندس شده هفت اختر شناس　در آن هفت البرز پولادپوش　نهان هفت دریای آتش بجوش
و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان لبیت هست تکاور دراورد برد بپای　براورد آواز رویینه نای
میمنه و میسره و قلب سپاه را ایلشاه زادکان جوجی نژاد مثل تاشتمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش و بیکپولاد اوغلان و علی اوغلان و امرا شجاعت
نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و اقتا و آقبوقه و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات　و حسن بیک سرای و کوکه بوغا
و یغلی بی بهترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج　محیط صلابت درآمد
بموج　جهانی در آهن چه دریای قیر　ز دستور چنگیز آیین پذیر　ز ریگ بیابان فزون لشکری　ز جوجی نژاد و انس هرسو سری　همه دشت زادان درنده
خوی　ببوده نه شیران درنده گوی　همه زود خشمان دیر آشتی　سرشته خشمند پنداشتی　و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان به
فرو گرفت امیرتیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و بافروختن آتش و پختن آش مشغول شدند
و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و
حیرت صف آرای گشته سپاه حمله ابطال جال آتش قتال اشتعال پذیرفته و در وقتی که چون از غمام تیغ بلند سهام باران آمد چون منیع فرو میبارید و
سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بهر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گزارد
روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سؤال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض
حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند　برآمد چو خور بر سپهر بلند　گرفته بکف تیغ خارا گذار　عنان تافت سوی صف کارزار　و در آن حین
ثمره شجره نبوت و شعبه دوحه فتوت امیر سید برکه از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین
اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسئلت
نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه عادت به اثار میدان
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوة اتمها و انماها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان
گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا
تاختند و اثر ... انگیخته و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد
حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته تلها بلند گشته از کوه الوند درگذشت
نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب　درو کشته سرها بسان حباب　شده از کشته در هر طرف پشته　بهر پشته افتاده سر کشته　آخر الامر مبارزان موکب ظفر
پناه بضرب اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان معاودت با صاحبقران کردن قدرت در حیز مکنت خویش ندیده بر شاه
زاده و امیرتیمور عمرشیخ بهادر حمله کرده و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده بزخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را باز گردانید و توقتمش
خان از آنجانب عنان برتافته بر سر هزاره ... شتافت و تیرباران کرده بشجاعت از پیش برداشت و در پیش لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان
دلاور صف کشید و چکه تواچی از عقب صاحبقران مظفر لواکه بر تحکان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکر قاصدی از پیش امیر
زاده عمرشیخ آمده جهت همان مصلحت کومکت طلب نمود بنابران امیرتیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن عدو بستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر　چو نخجیر
روبه ز میدان شیر　و لا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم　سپاه کواکب بریزد ز هم　و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تایید شامل حال
توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت بتیغ بی دریغ کشته گشته بحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

وجبیلیه اوغلان

اوغلان

[illegible]

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائة روی نمود و صاحبقران ظفرلوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشست شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بنهایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و شکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب اتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از بیم شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی بسوخت و از بیم آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است درمیان آب و آتش زندگانی مشکل است و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس با صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت زبس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد دور جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از پیش گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت سعادت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل با بیهوده لوازم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفرپناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه کوتاه نیست که در وقت ارتحال آنرا از هم نمیگشایند و بر گردونها بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنا بر آن هر یک از متعینان درهم جنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفای لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب سیحون صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانه شد و در ذیقعده سنه ٧٩٣ در کمال دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که به بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائة امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفرقرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان را در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بلدهٔ الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای قارا از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرفراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز در بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفرآیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام عز و ظفر ملوکر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت ننماید شب ظلمت اندود جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای ظلمت ساحت وسیع فلک طی ننماید بجلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت تا ز نورش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب ننهد پای در طریق طلب نرهد از حضیض برج وبال نرسد سوی خانهٔ اقبال تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب فرماید بنا بر آن فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائة موافق ییچی ییل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبهٔ منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب براة بهمین مداوای اطبای مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان و اذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل خوی که داخل ولایت
بخاراست و در اوقات مرض آنجا اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از
آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استرآباد معسکر اقبال مآل گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید
کمال الدین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود با آقا سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را بپایه گاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال
الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بجانب مازندران شتافت وچنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل
و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس وتسعین
وسبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افزای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن تفویض کردانیده و آمل را باسکندر شیخی ولد
افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست وچهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابناء امیرزاده جهانگیر سپاه مغلای را همراه کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه
رفته وکل آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی
از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کاروکردی که عجرجی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میرابرهیم شاه که حاکم کردستان بود بصورت مصالحه
روی نموده عنان بکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند درخلال این احوال پادشاه مسموع همایون شد که ملک عزالدین والی لرستان
حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابران عنان همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عزالدین دست
از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانگ
عبور نموده و بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه
عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی از این مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و فیروزی بشیراز رفت و بعضی
حکام آل مظفر دران بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورکشا در
روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده در موضع قومشه پایا بسیار فرمان شهریار کامکار تقبل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در روز شنبه
هشتم رجب الحکام عالیمقام تقبل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت تسخیر سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز
پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان ماجرا با بحال حادثه شد هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان فتح بلاد عراق و آذر
بایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و آنحضرت
کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه مذکوره از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت
مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید چند روز بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان وری و دربند باکو با توابع
ولواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۲ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط
صید و شکار پرداخت و در اوائل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با سارق محمد ترکمان و چشم آن عصابه جلبی تحصن جسته بودند پیکار فرموده
ایشان را منهزم ساخت و غنیمت بینهایت گرفت و شیخ تیمور بهادر در کرنجیکان را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه
دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بالکشته باق بلاق شتافت و بقیه آن ماه را در آن مکان بپایان رسانید و در یکشنبه غره شوال به
شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد برسم رسالت تشریف آورد
و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود
و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش

موکب نصرت نشان طیب سعادت سرا اقبال جنود فتح و فیروزی دار الاسلام

یافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد و آنگاه تواچیان بموجب فرمان جهانگشا بلشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله هر یک دو شاخ
ترتیب نمایند و در غرهٔ جمعه شهر شوال موافق توی ئیل نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روزه طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی
که بقبهٔ ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبهٔ لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بفرمودهٔ سلطان احمد جلایر کبوتر به
بطرف بغداد پرانیده کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعهٔ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی
که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را
نیز ببستند بر بال مرغی و کرکه بغدادیان را شوق نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و
از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست
و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر
بدید از نهیب سپه ارشیر سراسیمه گشتند بغدادیان نه بستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت
و حضرت اعلی با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد تا لشکریان بسفینهٔ التفات
ننگرند و سیان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت
که بنفس خویش در تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکامیشی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود
نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب
می شتافتند تا دشت کربلا اینجاج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد
با دویست مرد جلد عنان بحرب ترکیان تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست به تیر و کمان برده شبه کردند بیت ز پیکان چنان آتش افروختند
که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زره ها چنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان راجی الغان زخمی بر دست زده بآن وسیله
جان بسلامت بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله
حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت ز خاک درش چهره
آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و
نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می
باشط بغداد بیار دجلهٔ عمر سبک رو تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی
از متجار بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان
مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب
دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و کمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه و استیصال
و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف
داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه
شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون از آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت
و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف
الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون
نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید و از آتش شمشیر آبدار نسیم انجم شعلهٔ غضب جهانسوز برافروخته دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب خندق

جنگ دلانداختند وقلعه بیرون را مسخر ساختند امیرحسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا
وارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پرکار دست بروج آن حصار را مشبک سازند و آنجماعت بجد هرچه تمامتر بدان کار اشتغال نموده
اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیرحسن از مشاهده اینحال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست الا آنکه مادر و برادر خود را متعاقب میرزا
فرستاد تا از زبان شفاعت جرایم او کشادند اما فایده بران آمد شد ترتیب نیافت و امیرتیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد
والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام با میرحسن رسید پایه کبریای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت انتما
بیکبار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم بیجان یابی داشت
درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیرحسن را گرفته بسته بپایه سریر اعلی
آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بکرب قتل مبتلا شدند و تواچیان از برای عبرت نظار از رؤس آنقوم کله منارها ساختند
واکثر عمارت و بیوتات ایشان را بنیاد انداختند و روز شنبه غره صفر المختوم بالخیر والظفر صاحبقران والاگهر از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیر
زاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هرکس سرکشی مشاهده نمودند از پای
در آوردند و سالما غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر و**
روها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون رایات ظفر نگار
بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بسیورغال التعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه اربل
متوجه موصل گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکمه قراقیونلو فرستاد و آنجماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از
طی منازل بظاهر موصل رسید و کرل حاجی که حاکم آنجا بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده
زمره از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و بنفس نفیس در روها منزل گزیده گویند که آن شهر از بناهای نمرود
و قامت عمارات آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیه القای ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه
آبی که از زمین مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیرتیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورگشا از روها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بفرنجی القلعه والی
آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسده سدره انتما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان القلعه مواضعه کرده که نتوانند نام اختیار
حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان نافذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابرآنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی
ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عزالدین از جاده
خلاف نمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه بسهم مصالحه انجامید
آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت **ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گور**
کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمرشیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده در
دارالملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیرتیمور گورکان

ایالت

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته
بقلعهٔ مختصر که آن را خرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلهٔ بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان طعام طلبید و
ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر تپه بر آمد تا بتهیهٔ اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا
تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم بالا گردید نظم پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان
کش قضا شست کس جان نبرد از جفای او بدر ده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزادهٔ مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر و برنا رسانیده تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق
امراء ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض
امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت و لدار شد شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده
همایون
پیر محمد نهاد و شهادت میرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر منوال جاریست
که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور
طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و اغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید
منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جرایم والی آن قلعه در گذشت
و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح
پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آن را قلعهٔ تکریت گویند بمتانت حصن مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت در نمی آورند بنابر آن حضرت صاحبقران در
روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنهٔ مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت مانند
حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکزوار در میان گرفتند
و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ
آفریده بقوت و غلبه تسخیر نکرده بود بعد از سه روز بقهر و قسر مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب الاتاق برافراختند
و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و لایات عراقین
و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ
افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند
پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعهٔ اونیک که در تحت تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره با جنود تایید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان
نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته
قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را
نظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
داد که بنده را اعتقاد و مصادقت با خدام سدهٔ سدره مرتبت هست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته
بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جرایم مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه
بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته نتیجه مشوره بود دند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده
روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر میگشت مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب
خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجایی نرسید و بالاخره چون کار بجایی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیده امید ساختند مصر چون حال بران منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور
شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا با میرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که چون او از صاحبقران مظفر لوا
درخواست نماید شاه زاده مصر را استمالت داده به بارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد
و امیر تیمور گورکان چون مصر را بشاهزاده بخشید تا بحدی ان الحکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه
برند و عیسی را دران قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند برند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح النجق بپرداخت آن قلعه را با میر التمش سپرده روز پنجشنبه هفتم
شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و هم دران ایام بهرتن بانواع نوازش
و انعام مخصوص گشته و بر تیغ موشح بالتمغاء همایون حاصل نموده روی بالکای خویش آورد و مقارن آن حال امیر بایزید حاکم قلعه آیدین بخدمت حضرت خسرو روی زمین
رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته
و در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و انکار دو چار میخوردند بیک تیغ میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آن سفر
فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی می نمود از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل ... امیرزاده شاهرخ را ولدی
سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و بعد از آن دیگر روز در آن منزل
فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از ان از قارص کوچ فرموده منیک گول
محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذیقعده از منیک گول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست و ...

ماه مذکور

فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت
صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان در آمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر بکمال تسلط و اقتدار غارت گردانیدند و در نواحی شکی خبر رسید
که طائفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید
و لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و بیغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران
والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق
رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهره مصر رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده
غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین
فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمان داری در سر انجام امور مملکت فرصه
مشورت در میان انداختند و رای ها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام
بدان صوب گسیل کرد و چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصریان
را بازگردانیده با نوکران خاصه خویش روی به بغداد نهاد و خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۶
بار دیگر بمسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر
برودت ماه زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی نشان ریاحین و ازهار از
اعتدال هوای بهار سبزه انگیزان آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید مثنوی سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل بر خواست
بهر گشت لاله ... بر کوه و دشت لاله ... رای جهانگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت
قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه قبچاق را گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه اعلام اقبال

اشراق برافراخت از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر شعار مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان
درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحب
قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهت تمهید بساط مصالحت از جمعه واباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین
بوس نامه خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود دیگ برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود د
برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زره های داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط بتهور درآمد بموج
علمها برآمد بچرخ بلند شد از تیغها مهر و مه پرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار
رقم زد نویسنده شش صد هزار و کنار آب سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد
و قتل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه و قتل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که چشم فلک
نشان نمیداد که هرگز لشکری بآن عدد و عدد در یکموضع دیده باشد نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرضه
گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت
و سیار تا هنگام ظهور روشنایی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و هر فوج که میرسید سردار آنجماعت
زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده پیشکش میگذرانید و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل بمنازل و مراحل
پیموده در اثنای راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با
سپاه بیکران افزون از انجم چند منزل حساب را متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن
دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم
دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد گفتار در بیان محاربه
امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش روز دیگر که خسرو خاور کرد
آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغ دشت خیل انجم ازو گریزان گشت
صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ با میرزا
محمد سلطان سپرد و بعضی نامی همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم شهزادگان
قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف زدن سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاه
زادگان جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند باد غرور و پندار آتش خشم و کین
تیز گردانیدند نظم وزان سوی خان قیامت شکوه بیاراست دریا برآراست کوه ز رستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و
نیران قتال بادبه حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اغلان و بیک بارق اغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم
از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیر و دار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار
انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت
قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با میر تیمور گورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین
شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادر اندازان بسم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان
دیده دوز مخالفان را بر جای باز داشت بلکه نیست بهر تیر که نشست او درگذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه
و توکل باورچی هر یک از ابتدا را بها مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جسر بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بجا

بعد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاده شبیه آغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتگاری بر میان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که جنتقل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچک اغلان در گذشته از پس پشت آقتاد که در برابر امیر
تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بجهت رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت ز جوی
خدنگ آتش افروختند وزان جان بسیار کس سوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تغلی بی که از معتبران توقتمش خان بود بمیدان
شتافته زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان برو تاخته آنقدر جلادت اظهار نمود که تغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران دمدم بپای مردی پا در رکاب آوردند و بضرب شمشیر
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بکلیم مجروح و بیروح کردند نظم سر دیو جویان پرخاشجوی بمیدان بگردید با شد گوی تن نازنین پی چهرگان بیفتاد
بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری با کمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان از زخم سنان دلیران
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت ز کشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خوشخرام
فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده در باره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت
آمده در کنار آب قورای قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین که بمیان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص
داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود والحمد لله الملک المعبود

ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب اتیل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوریچاق اغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچاق بمعبر توکد گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولغار درآمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه
دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اغلان و مور خواجه اغلان را که در آن طرف بودند بگیرانید و تمامی اموال و جهات
احشام آنگروه را بحیطه ضبط در آورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را نیز زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران حور
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاده بعد از فراغ بال از قتل و غارت الوس صاحبقران با ناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای
قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جهانپناه بواسطه تهمتی
که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را بهزار شربت
انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا و قسرا گرفته بهر دو مغفور را بجهت الیاس فرستادند و قلعه بولاد و تمسیم
نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را با آتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغازقم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر
و برنا بجان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حشمت آیین را در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمودی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساختند در وقت مراجعت که از آب
اتیل بر روی یخ میگذشتند محمودی را زیر یخ انداختند آنگاه حشم و آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات تاختند بجز سرای که او در سکا

روس

سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق سیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته بهمه‌دان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران نوازش تجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده بمنزل اقشام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقشام میرزا میرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده باذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان تا اونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور گورکان از اقشام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند امیر زاید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق معبودیت پیچیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی‌ستان نیز متعاقب ایشان بصوب انگشت و لیا قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را آتش زده سوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تأیید در همدان بادای فرایض و سنن روز عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر اغون شاه و احمد حاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود تا متوجه گرمسیر شده تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی‌همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیاری که میرسید از کیفیت سلوک حکام می‌پرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره‌ور میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة امیر قتلغ باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده بمقر خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از تکش بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آمد یار تشریف برده درباره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار بقصر باغ شمال امر بالتعمیر فرموده بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم

خسرو تاج بخش تخت نشین   شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال   در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور   کرد از عدل مملکت معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان فرمانروایان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود در شهور سنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری بتعلق بوی گرفت و شاهزاده در اواسط شعبان سنه مذکوره موافق اودییل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال نموده قبه جهانبانی برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۱۲ ذی حجه سنه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم به بایسنغر

واقدام

بیانیبغر کردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در آن قصر گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و در سلک پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال سپهر خضر خواجه شمع جهان را که در بستان اقبال آشیان سپهر سپرد با نواع عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پیرشش وان ساخت تا مخدرات شبستان جلالی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و بعضی مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پائیز همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلگشا قصری انتمیر فرموده آن منزل فردوس وش را مرز دختر خضر خواجه اوغلان شد انگاه میرعالیجا تا شکست قوت واراست چون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام وتجمل سرون از حیطه اوهام بار دوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بر تقیبا لو فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد از دواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

برفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار کفار و تمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی صلعم که تا جلالت منتج علو مراتب جاه و جلال است و احبال سلیب وصول مدرجات اعالی و آمال لها رعلی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب ثمانمایه موافق یارس ئیل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اخطار امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شر و فساد در روی بصوب هند و نهاد و امیرزاده عمر و امیرزاده میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و آنحضرت که همت عنان بگیران برادانیدا سیاه انعطاف داد نظم

اعالم قباد ز عالم حنین جنبشی کم فتاد ز بانگ دهل جم بهم ارزیدی پای فلک گرشد از نعره کرنای و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طائفه از مردم آنجا بمرسم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که مردم سیاه پوشان هرسال از ما مالی ستانند و هر کس که در ادای خراج اهمال نماید کشته عیال و اطفالش را اسیر میبرند بیت زنان را بین کشتن که مدای بیدمودند آتش ... و از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده و اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بی دین از زخم تیر و شمشیر و چون در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرضه نهب و تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روی مبارکات آن مرقد بلی دین که هر گز سجده معبود حقیقی تعالی شانه فرو و نمی آوردند منار برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی شکست ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر القوم بداختر فراغ بال حاصل کرد با غرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز در عشرت آرد و رین قبه بارگاه با وج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب انتساب آورده در روز چهارشنبه نواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهار روز از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه ششم ماه مذکور صاحبقران موید منصور برلسی که آن را انختد روان گشته سوار شده کرد قلعه میگشت و چون محاذی دروازه سید از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسپ رسید ناگرندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایره خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته با خذ موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آنحصار بود فرمان داد و فرزندان در ساعت آن جماعت را مقید و معلول گردانیدند و مفت ولی سعادت که نیز بجانب آنحضرت و کشورگیر انداخته بود و بدآغاز حرب نموده بود چند کس را

زخمی ساخته تا آخر الامر کلکی سیستانی آن جماعت را گرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد تاجی
که برادرش بتیغ سیاست موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز هژدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود براهمانکی
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مال گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آن طرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت موید منصور از آب جول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نور الدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که در آن جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز
متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفرقرین گریخته بکشتی درآمد و تمامت جهات و متعلقانش
بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرمود و در روز شنبه غره صفر سنه احدی
و ثمانمائه حوالی آن قصبه مضرب خیام عساکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس هرجا غله یابد بردارد و باین بهانه بعضی که دماغ را تا
از غلبه باده سودا بهم برآمده بود لشکریان بتلمبی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن
بلیه نجات نیافت و در روز شنبه هشتم صفر رایات ظفر آیات از تلمبی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از
هندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند نهبا
ستدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفرنشان پیوسته
از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت

گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر

چنانچه سابقا خامه لطایف صریر در سلک تحریر انتظام داد (وعده تقریر)
صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندهار و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را به شاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون آن ولایت را بحیطه ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و جدال
برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملوخان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره شش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ
ترک جنگ داده از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و امیرزاده پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برشکالی عظیم روی نمود و اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام اچه و دیگر جایها را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند
و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران با دوپای بدفع ایشان قیام نمی توانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن عالم را روشن ساخت و دیده بخت بد اختران
از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در پیغوله ها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده
سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانه روز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش
کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثر آنحصار را در میان گرفتند و بطنیر
از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن از کولیست که بر در شهر از سنگ اشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را راو
دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولچین تا آن غایت سر متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج میستانده
و هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند

انداختند و هندیان نخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه منصور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال
ایشان شده در روز جمعه ۲ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بشرف بساط بوسی استسعاد یافته سه نفر اسپ تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او بشرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آن حال جمعی از اهالی دیبالپور که
پیش ازین از اتباع پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته راو
راو دولچین کمال الدین و پسر او در مسلح صفر دروازه بازگشته نزد و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار
آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال الامان
بشهر درآمده رایان آنرا در ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بطنیر درآمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب
روی نموده اعوان الانصار نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن
اشرار باتش غضب محترق شده در آن دیار نه دیار ماند نه دیار و الحمد لله الملک القهار

ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول سپاه ظفر پیشه بکیدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی در شهور سنه سبع عشر و سبعمائه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن
پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس مملکت دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات
با کنبایت و دریا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود
و مولانا جمال الدین بن حسام هروی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش بیت شعر الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان
بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید
و اشارت کرد که خازنان صره های زر بیاورند و در گرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند چون زر بسر مولانا جمال الدین
بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آوردند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که بگجرات تسخیر رفت اتفاق افتاد و در
بیست و چهارم محرم الحرام سنه احدی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره
بدان بلده درآمده سلطنت بروی قرار گرفت و عنان آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار پرداز قضا منصب
او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بود بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار مملکت و مال الملک گشت
و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت پیلها مستعد جنگ و پیکار
گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از [illegible] و دستگیری [illegible] واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بارگی گردون مسیر بجانب
دهلی انعطاف داد و در اثنای راه هر بلده و قصبه که میرسید جان و خانمان کفار و مخالفان را باتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را اسیر
میگرفت و بعد از طی آن مسافت پرآفت و عبور از نهرها و مجاری سپاه ظفر پناه در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ۸۰۱ از آب جون بگذشت
و متوجه قلعه حصار لونی گشت و همان روز بپای آن قلعه رسیده شیخ‌زاده که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بتقدیم استقبال اطاعت نمود و شیخ راشد بارشاد
عقل و دین طریق دولت [illegible] داشته خود را بسته ملازمان صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سر از مخالفت بر نتافتند
کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض یک ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده طعمه تیغ جهاد
ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران [illegible] از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

تیره رای

خمسین

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد و در روز دیگر رایات همای صاحبقران کشورکشای بایلی به
تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزما بآن صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده نظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهت معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن این حال ملو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر
فیل از میان درختان جهان نما بر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت
نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت از مقابله و مقاتلهٔ مقاتلان مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع
نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان کرد و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جانستان شکاف
در صندوق سینهٔ سپاهی هند انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک
را از او زهره در خطر بود بقیاد و سقط شده و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را البشارت دادند و در جمعه سیوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته
در باب تورهٔ و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورده شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق
و تقریری لایق بیان کرد بیت ز هر در فتری نکته گفته شد ز هر گنجه گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه
و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا بدین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در روز وقت
مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن با ثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در قتال
این مثال همایون تهاون ورزد بکشند لاجرم تیغ جهانگیر آغاز سرافشانی کرده بروایتی قتل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب علم
انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در بهار روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب
دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته از آن طرف رود چون معسکر نصرت
مآب شد و سپاهیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری
مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند گفتار در بیان محاربهٔ تیمور و ظفر و
با والی دهلی و سلطان محمود صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو موکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سپر شب
سلب را بینداخت و بالتفات علیه بالقاء بمقتضای بشارت مودای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد
منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند شکوه بر آمده ترتیب صفوف
سپاه نصرت شعار را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری بساول و تیمور خواجه آقبوغا
سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ایلتان
مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان
در گذشت بیت بقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند
ز سوی دگر خسرو دهلوی عیان ساخت آئین کیخسروی و خود باتفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک بانی مولتانی
داد و ضبط میسره را در عهدهٔ ملک طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیر گذار و بیست هزار یا چهل هزار پیادهٔ جرار روی بمیدان قتال آورد
و نایرهٔ عناد و عهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر گیتی مقرر بود که عدد آنها یکصد و بیست سر بود و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین
بیست هزار و از هیبت هیئت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمیدند و امرای کشور هندوستان فیلان کوه توان را بگچیم و سلاح آراسته بودند
و بر پشت آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و چرخ انداز نشسته و رعد اندازان در پهلوی
صف فیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولاد پوش تهی کرد شیر از سر از جوش و اگر چه لشکر قیامت اثر هم چنین

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گسسته تا چون پیش از آن جنگ
پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار بسیار سخنها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن فیلان از جمله
محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر ازین جهت بنا به بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علما رجال ایشان
و فضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که
جای ما موضعیست که عورات انجا میباشند آری بیت گر بود بهرام را در دل هراس همچو ناهید را سازد لباس بنا بر علی هذا صاحبقران مظفر لوا فرمود
که از آهن خارهای جنگ بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان نهاده در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در
جمیع احوال شامل حال بود کار آن موجب چسپیده آثار بود و پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود و سپاه نصرت ترک را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال شکفت
و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر دختر اقبال آمد بر در کیفیت حال تفصیل اجمال آنکه بعد از
تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران بارکت اعتقاد به حضور معهود از باره عالم بوده فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارده جبین اخلاص
بر خاک راه سوده از کریم عطا بخش ظفر و نصرت مسالت نموده اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صوابنما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب آورد و علی سلطان تواجی والتون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال رجال بمدد امرا هراول فرستاد و حال آنکه متبادر
در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقران جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آنجماعت بدیشان
پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و امثال او و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار در کمینگاه نشستند
و چندانی صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان در گذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قرب ششصد کس را بر خاک هلاک
انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته بشمشیر تفیل رسانید و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت
قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان هم بمیمنه خصم را که تگین ملک معز الدین و ملک هادی بستان
کوه آهنین بسته حمله نمود و در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند
و پیلبانان را از قتل آن حیوان بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی گرد پیلی زبون چه گرد پیلبان را نگون و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده
سالگی بود بطبلی قوی پیلی اسیر کرده بنظر شاه آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سر زده جمال فتح نمود و فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سر
پیادگان اهل عنا در سم اسبان تازی بر باد فنا شد و گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز بود در سم
هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت امداد افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قطار آورده بشهر کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود
و ملوخان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسیار و یمین فتادند چون سایه‌ها بر زمین سر هندیان زیر پا گشت پست فرو ریخته چون
هندوانه درخت ز ترکان صف پیل شد بی هراس بچرخ آمده چون کاه خراس و سلطان محمود و ملوخان در شهر متحصن شدند و صاحبقران گیتی ستان کنار
حوض خاص را بتشریف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریا دل سلطان فیروز شاه است و مقدار وسعت دارد
که تیر پرتاب از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب حیات منتفع
و کازران پیوسته در آنجا جامه میشویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نویینان بخدمت
شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرابت سپاه مظفر لوا و دولت قاهره از هر کس که بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور
نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین مراحم جلادت آئین گشوده در
باره ایشان نفاثات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و مهابت لشکر ظفر بر جمعیت سلطان محمود و ملوخان استیلا آورده طریق مشورت سلوک داشتند جز فرار
چاره ندانستند و در میانه شب که مانند باطن کفره فجره تیره و تیره چون طالع مخالف سیاه تاریک بود شهر را گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیم شب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران را از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی‌نهایت گرفتند و دو پسر ملو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار خسرو
ثوابت و سیاره را بر بام این چهار طاق منصوب گردانید صاحبقران گیتی‌ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
و قضات و اکابر و اشراف دهلی بفر بساط‌بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایات
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقاره‌های بلندآوازه را بپشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست فیل چنگیز کوه پیکر عفریت منظر که تحت تصرف لشکر ظفر اثر درآمده بود بنظر صاحبقران والاگهر درآوردند و آنها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد برآوردند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام
و القاب صاحبقران گیتی‌ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت داد و زینت منبر شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی زر ارجمند و چون بتاریخ این بیت تا بیت یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خار گل فتح هند شد بویا صاحبقران مظفرلوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در بزم بهشت آگین دست کامرانی جامهای می ارغوانی در کشید و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از یکچیان عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه
نصرت شعار جهت تحصیل قند و غله بپای دروازه آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج برآوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده ننمود و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آیین کی ع به بزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فتنه در دهلی اشتعال یافته و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداخته غبار جنگ و جدال می‌انگیختند و تیموریان از جمیع شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازه‌ها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از ابتدای شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعله جهان‌سوز در اشتعال بوده هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید مقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع
وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان‌پناه میگفتند در تاراج
و تالان بسمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ‌تراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه طوق گیتی‌فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع ولایات
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان‌پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت‌پناه گشت ایلچیان بهادر نهار که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان بخوش‌گوئی و شیرین‌گوئی مسکر بودند بنظر آن شاه بار قلعه متعالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافته رایات منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهار با پسر خود قلتاش بشرف بساط‌بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت‌آباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه
میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان است آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی‌نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی‌نژاد بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهراً قسراً قلعه میرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی که میپرستید بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندر او افتد بسوزد

و چند کرگدن

غرّهٔ ماه جمادی الاوّل لشکر گران آن حصار بدست اهل اسلام کشته برج قلعه با سنگ خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیّت غزو و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای کنک رفته چند نوبت کبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و درهٔ کوپله باتش دوزخ فرستاد و اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه‌شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
کنک بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافر پیشه بود
روان شده و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کوپله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و کبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمهٔ ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ باپله معسکر
همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار طاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در هیجدهم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبهٔ جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و راکه و نیکه جمو دا نصرت در ورود مراسم خدمت
بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهة قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
باز داشت و بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرموده هندوان کافر پیشه آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و بهادران فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت مؤید بواجی و حسین ملک توجین رای
جمو را که زخمدار شده بود و با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده و باکل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهان‌گشای از آب چناب عبور نمود جمعی از عجزه غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مخیم پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تلی منزل گزید و در آن یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان که از بند سارنگ گریخته
در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر بر سپهر مصیر منظور نظر عاطفت پادشاهانه شد حکومت ملتان بتعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج‌بخش تاج‌ستان
صنطار دومی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه
پنجم هوای ختلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و بهانه ور از آنجا یورش فرموده نیم شب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار گشت و روز یکشنبه ۲۱
آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراء النهر بمراسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بتهنیت و مبارکباد
مبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و در روز سه‌شنبه ۳ از ترمذ کوچ کرده
روز یکشنبه ۸ موقع دو سیلچین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه‌شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نمود و عقبهٔ الخضر از یمن مقدم همایون فردوس‌شان
آمد و در روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رود ملک شب بارگاه عالمپناه تا اوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بر کوچ انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوبه کوکبهٔ جهان‌نمای از فر طلعت عالم‌آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و در روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه‌شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتهیهٔ مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار فراغت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

و سه‌شنبه ۳

یازدهم شعبان از قشون ایزد تعالی بشهر کش رسید و روز جمعه انجا نیز نهضت کرده و درطی مراحل مجد بجای آورد شنبه ۳

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد
جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام **ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا
معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه** در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمایه شاهزادهٔ
جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم رسید
و در جوار مزار پیر عمر نخجیربان آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده بهمتن تن در تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده
و اسب رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهة
شدت سقطه خللی فاحش بدماغ آن شاه جمشید آثار چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد سهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد
و از وی افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بجرداد نی توهمی خون بیگناهی میریخت و احیاناً بر راه اسراف و اتلاف
گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطهٔ حرارت هوا جوش در بر مبارزان و تابان می تافت بالتقریب عنان بجانب بغداد تافت و از غایت
سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف
حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که
طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ غدری دارند بنابران شاهزادهٔ عالیمکان از بغداد در گذر کرد که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز شتافت
فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان بسبب اختلال دماغ شاهزاده جسارت
آئین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه گاهی اوقات را
بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را بسخنی تهمت آمیز
گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت به
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان پرتو رایات نصرت آیات پرتو وصول بممالک
آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات
بجمع لشکر با فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود **گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران
بایران و بیان معمور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان** بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان باز آمده پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال تمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را بهراة
فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و
شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شمایلان و دامغان
قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شمایلان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم
عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهة ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین
نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۲ که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بی بدیل نظیر برای صواب و بصدق درست آهنگ
میان کر و چست درآورده پا در رکاب سمند شد آن آفتاب سعادت بلند قد افراخت از هر طرف رایتی خرامان ز هر سو سهی قامتی و رایات
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید
تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد بجانب بغداد در رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه
نیشابور بسطام شتافت و از بسطام تجاوز نموده ری رفته از آنجا عازم قریهٔ ایوانک گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید کیفیت جنون و مالیخولیای میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید و تهم نموده به تبریز رفت و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جواب داد با آب بهدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرده چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در روی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهت تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفتر بار ملاحظه نموده دو ونیم مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود از ایشان وا ستردا نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم طبیعت و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند بنابر غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار و تراکیب بدو و تار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت مدت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد تحت ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بردار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار ما آخر عمر است الحدا

گر بایدت و گر نه بدست اختیار نیست ... مردانه وار گر بنهی پای دار ... مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیده نداد اولا تقضا و لا معقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قشلاق گشت که یورت عمر تابان بود و مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام نموده فوت شده و مرج با جوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیگر آنکه امیرزاده تغوزخان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا و را مفتوح گردانیده و سالماً غانماً بازگردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار نهایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت و در دره ها لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده چون که حاکم کبران آن دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار بکمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان شولستان رفته بهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات معاندان را بر انداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک تاریک دل خیال بیحاصل بدماغ راه داده بعضی قاتلی ترتیب کرد و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عرضیه بدرگاه عالمپناه

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید که یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بد آموزی
نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گردانند و امیر الله داد چون بشیراز رسید خواجه امیر خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایه آن
فتنه بودند کشته و مستوفی تونجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و صاحب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را
از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در همدان آن مثال با میرزاده رستم رسید و شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده بار دیگر بهمایون پیوست آنا سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر
همدان و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحال از امارات
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشیروان نامی ارزانی
داشته بود و او از متمولان آن ولایت مال لا نهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته به بغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه
با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را بمبلغی کرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از
قضا و تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بازیافت
و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شده و کوره بهادر را که در آن
مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آن وقت شروان را با بعضی از امراء مثل قطب الدین حمید و منصور بتاخت
از روات فرستاده بود و بعد از این واقعه یادگار توقچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و
سرش به بغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و ابواب
قصر بروی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بچهگان می سپردند و باز می گشتند و چون سلطان احمد اوقات
تیره چند روز بدین وتیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بادگیر از طویله خاص زین کرده بآنجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت
و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان
آن را ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته باتفاق یکدیگر متوجه دار السلام
گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از اراج آن بلده پشیمان شده آنمقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی
گشت و در اواخر سنه اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد بنابران اندیشیدند که
اگر لشکر ظفر اثر بجد در روم و شام درآیند متعرض ایشان شود و کرد و بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول
ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهة ایشان خرج موجب علوفه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب کرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن و بهار انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای مملکت
آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بغزو کرجستان و تخریب ولایت کرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و
نخست لشکر بجنیم و گین میلاد و ملک گرگین کشید و گرگین گریز بپناه اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحب
قران جمجاه بجانب دره جانی بیک کرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا باستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت
نیران آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زینت مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان بر انداختند و در آن
اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و درب القلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان یکران بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود
ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و در تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه
عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب الیت کرجی اتفاق افتاد و آنحدود نیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول
انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب قران رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند
و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور
و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد از این مال خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الّا موجی
از دریای ذخّار یعنی فوجی از سپاه جرّار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان
درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی آن حضرت متغیر و متأثر گشته اندیشهٔ توجه بجانب
روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان
رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار بنگارش نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و متفحصان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از ترکمانان دشت قبچاق با ده هزار خانه وار
از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل
اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده فال بفراغ بال گذرانید روزی سلطان کیقباد در اثنای گذر بر نواحی منزل داود افتاد جمعی کثیر بطرش در آمده
زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دوید و مضمون این مقال ترنم
نمود بیت گذر فتاد بسر وقت کشتگان غمت هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت
صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در
ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه بحفظ کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران
غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهی که مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را
استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیدهٔ داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن ساوری و پیشکش
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود
حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان
زمان می ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب
کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و
قبیله او در حدود دارنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود در محل اقامت انداخته و بامر تجارت و زراعت پرداخته آن ناحیه معمور
و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدان جانب شتافته عثمان عطیهٔ که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت
نمود و یراق جنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از تیغش بتنگ آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره
لشکر بدین حدود میکشد و هر کس را می یابد میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت
اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق
سخنان ایلچی در باب احضار عثمان اصغا نموده بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

نسخه فایق

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جراتی که از من صادر
یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و ظاهر گشت که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور
نشود لاجرم مناسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب
منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسیده و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقا گفته بودیم نسبت بکار
فرزندی دارد باید که بنهایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب
ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود در کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته
بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار منعقدا اعتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول
نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع بنیان شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از بیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان
رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت
با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زنگوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری
بقبضه تصرف در آورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر ما معهود و التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد و گرنه
آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آن وقت
صاحب آن معروف و میان خداوندگار هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست
و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ازنیکت را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته
لشکر بر سر کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده و در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله
عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته سر بچنبر سطاعتش در آوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت
را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت
مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تعقیب کفار برسا
کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند جماعت انگشت قبول بر دیده نهاده بعد از دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت
کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان
بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان
فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و ادرنه را نیز بضرب شمشیر تیز مسخر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و
چون مدت طبیعت او در شهور سنه ۷۵ دست از تمشیت امور مملکت بدین کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشور
ستانی او آق حصار و قراحصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی و هفت سال پادشاهی کرد در گذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷
رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون
سار ساخت **ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع طالع خجسته رایت آفتاب
عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه** چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور جیش
و خدم مغرور شده از مهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم
لوازم مشاوره و استخاره خاطر عالی بآن قرار یافت که فرمان نفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانند بنابر آن
و بیمن روشن ضمیرش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد

بتقدیم طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت به ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها باظهار شده از ممر عساکر فیروز آثار گرد ملالی بر چهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از نشوه آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربه با امیر تیمور در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روزافزون نظم بر آنم که رانم بسر حد خویش گر او پیش باید نهم خیمه پیش روم تا به تبریز پیل بپشتر زنم برگ عیش بشمشیر بر هم انگیزان فتنه بر سرش که تختم دهد یاد و هم افسرش و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود او بنگاه مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود و شاهزاده را مقید باردو رسانید و امرا بعظام در مقام پرسیدن برغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب یاساق زدند و بند برداشته نگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنهٔ ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده متوجه سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق نجوره ساختند بعلت بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشرگاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بلندیش بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر میپذیرفت و از جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و معارضهٔ چریک منصور پرداخته مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بر زخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تکدیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و با یم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و اعیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری حربی دینار را نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بآلات جنگ برده بودند و زمرهٔ از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بموجب تقدیم رسانیدند و از ابنیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت قرین ملطیه و ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهسنی و عنتاب بمیمن اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان حزم منهج که بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بعز شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتلهٔ توقتمش خان مشغول میبود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با تلمش قوچین محاربه باتفاق افتاد و سبب

تقدیم ایلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید و دران ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآمد ایلچیان
سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن راند و ایلمش را طلب فرمود
و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام
از مسارعت تقصیر اولی پنداشته عنان یورش گردون جزام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعهٔ بهسنی رسیده مقبل نامی مدبر را که
از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست
بانداختن تیر و سنگ برآورده نقبچیان درین جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و گرد سوراخها گرفتند و در روز
یکشنبه ششم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن سوراخها زده برجها فانند نبار دولت مقبل آفتاد افتادن گرد و سیلاب رعب و هراس اساس وقار سایر
ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضات و علما از بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند
پیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جرایم آن غلام کم بها کشیده از
بهسنی عنان یکران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح میسر پذیرفت و رعایا
ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی شکفت

ذکر فتح شهر و قلعهٔ حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بجد و بهسنی و عنتاب منزل گزید خوف و بیمی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام می‌نمود استیلا یافت و نامهٔ متضمن استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف دیار شام مثال فرستاد که جنود آن
حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان سودون که ملک الامرای دمشق بود و ج
درآمد تحفلی عجب در حلب و برین قیاس حبیب ترکمان و امیر بلد و امیر کرک رسیدند گرد ترکمان یک بیک و در آن بلده آن مقدار سپاه
جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهرهٔ تمام داشت با سودون و سایر امرا و بلاد شام
قرعهٔ مشورت در میان انداخته گفت نظم

با این کس که ما را بود داوری — نباشد باد داوری سرسری
بلنداختری آسمان صولتیست — قیامت شکوهی قوی دولتیست
نماند بدیگر ملوک عجم — قوی‌تر بود از فریدون و جم

و چنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا همت خود در فتح این ممالک رسانیده
بیت

همان به که با او مدارا کنیم — همه بندگی آشکارا کنیم

سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثر وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم
و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت

بدین حیله شاید که این ابر تیز — بصحرای دیگر شود ژاله ریز

و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فانیت
پایند جمعی که از کیاست نصیبی نداشتند رای صواب نمای تمورتاش را مستحسن نشمردند و بعضی از جهال رجال مثال سودون و دیگر اعراب عبارت آن از
قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم

که چندین تمور ز آسمان نیستند — بدیو و بد دنوا امان نیستند
ز سنگ و ز آهن بلند استوار — برایشان کند تیر و شمشیر کار

رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و والی فسیح خاطر بمقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید
بسیار همه بر آن قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
اصرار می‌نمودند کار بدور و دراز می‌انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر حصن شاهیان
مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسنگ راه میرفت و هرگاه فرود می‌آمد میفرمود که گرد معسکر همایون خندق میکندند
حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابران دلیر گشته بپای
جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچهٔ لوای کشور
کشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صایب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت

سیم روز کین شهسوار سپهر — برافروخت از آتش کینه چهر

بتعبیهٔ سپاه پرداخت ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای ظفر پناه

ظفرپناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امراء عالیشان را باز داشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از فیلان جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفراثر بودند بآراستگی هرچه تمامتر در پیش صفوف لشکر فرستاد
و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند
و در وادی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سوران
انداختند بیرها بر یکدگر تاختند و نخست از قبیل برانغار میرزا ابابکر و از قبیل جوانغار میرزا سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر سودون و تمورتاش
حمله کرده یکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت برافنا و اعدام اهل شام گماشتند و سودون و تمورتاش
با زمره از اتباع از راه دروازه مفتوحه بطرف شهر گریخته طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی
نموده همه را از پای درآوردند مگر یک سوار که جان تنک با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که بحلب
میگریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پرتهور عنان ریز از عقب شتافته هر که میرسید
بتیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندقی انداختند لاجرم انبوهی از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
سودون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه
بروج آنرا غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید سودون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و سودون و تمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بلانهایت بود در میان ملازمان سده رفعت تقسیم یافت
و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بتیشه قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند این بوعاد
دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاده پیغام داد که سودون و تمورتاش در این جانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج
رسیدن اتلمش است میباید که علی اسرع الحال او را بنظر رسانید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان اتغوق را در قلعه حلب
گذاشته سید بدر الدین میرزا بحری و شاه شاهان سیستانی و موسی توبوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حما و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل صاحبقران ظفرقرین چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت و حال آنکه در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت بروج و باره قیام و اقدام نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان
پیما مشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با ده و چهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهر
آلود داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم
متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال با میر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت
بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن ده فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید

و کندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بچپر بسته و استوار گردانیدند و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه ظفر
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان
بریختن خون اسیران شده و سنقور تاش و سایر بندیان بطلب فرمان فرموده و چون مهر روشن چهره از عسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین
باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع ستاره ثانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم
تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و بهمان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قبه سیار در سیر آمده بصحرای وسیع که در
طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزدیک ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب
بر ضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس و نام است
دگر نه بیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اطلمش را طلبیده ایم فایده بران مترتب نگشت لاجرم از دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب اگر نیز بدین
جانب کشیده بهم از عهد او در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اطلمش را ارسال نمائید و خطبه و سکه بنام و القاب همایون بیارائید تا بساط
نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و جهاد بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد
و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق در آمد ملک
فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم
و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه تلافی مافات ما با رقام عفو و اغماض مرقوم شود و تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص
بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار
ده روز در آن منزل توقف نمود علف بتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر
نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری
عظیم و لشکری بیحد از وحشت و هم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال
سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده
لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده بیاسامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و آن روز مقاتله روی نمود
که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب بموجب لا احتشام از بیم وصول وعدهٔ اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
زرد گشته بترسید نظم نهان گشت از سختی آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف سر نیزه پردلان سینه سوز شده چاک شمشیر با تیر دوز
اجل آمده ز آسمان بیجان کمین کرده در گوشهای کمان پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده دستگاه اجل آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از
مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت
و در اثنای گیرودار میرزا سلطان حسین که بسبیرهٔ دمشقیان از ما بیچه علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده تو یلاق قوچین که
از جملهٔ ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بتقید و حبس اطلاق یافت
و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد
و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب
مصر منعطف گردانید و امیر حجاق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال
داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بعضی ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک طاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه
گشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و امیر
الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و القاب
همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال تشبث نموده در تحصن استظهار استوار باز نهاد و دلاوران
جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی برج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها نهاده
آتش دران زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون او در زمان حلول اجل مقدر بود ازین اطاعت فایده روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته بسیاسا رسید و جنگیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایات نصرت آیت از آن ولایت

در آن ایام که بلده
دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن
زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی تخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده‌اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده‌اند و عقل این معنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از
جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب
اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد و امجاد خیر العباد روا دارند هیچ نه اینست آیین دین مبین
و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزائی از توران من بعمل سوء تجربه با ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از ضمیر صافی
بر زبان رسید و در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمایه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و
بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جوهر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی با آن عظمت تحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و فرنسی را که در اوایل
حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقة آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در روز پنجشنبه
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابرآنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر بجامع بنی امیه رسیده منار شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ئیلان ئیل رایت
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بود نشانی نویسند بمضمون آنکه خدا داد حسینی و پیرک و شیخ بیک سارbوغا را بمحافظت آن سرحد بازداشته متوجه درگاه عالم پناه
گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرمود و در اثنای راه
شاهزادگان و امراء احتشام ذوالقدر تراکمه کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و گوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حلب محل نصب لواء
کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان سپیکش حوالی آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خانمان ایشان بکار و بار نهب و تاراج
رفتند و بعد از آنکه بیچه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمد

محفوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته صرصری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
بیجر و رزه راه بجرگه انداختند و در چشمه راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هر کس از هر نوع جانوری بیحساب
بدست میگرفت و بیشتر میبرد و از آنجا موکب همایون برها رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایت لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بعلاقه
مقصود حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننمود و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد
امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او در پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قراعثمان را بمحاصره النجق باز داشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و بالای آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی آن حصار فراغت
بازرست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکمترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر
نبا بر آن صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت
امیرزاده شاهرخ امیر فیروز شاه در ظاهر النجق نشسته باین مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را میجوشانیدند و
رمق میباختند و آخر الامر آن هم نیافتند بنا بران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد
اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند
و آنجماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف جبله دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نمود و در دروازه را بسته زبان بتقریر این معنی
برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمایم والا ابواب دار السلام بر روی بیگانگان نگشایم
امرا سخن فرج را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری ببستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشتند و از راه التون کوبرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس
سدرة المنتهی در گذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه ببرج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ
تفسان میجوشید مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و نفچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی
بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بمقتل خواجه عماد الدین
مسعود سمنانی خورد و دیگری مقتل خواجه را از پای درآورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته
فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور
گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه
عالم پناه درآمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی
عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلاء قحط و غلا شیوع
یافت مردم از فرج ملول شده گریزان گشته خود را از باروها انداختند و بموکب همایون پیوسته بفتح بغداد اشارات میرسید و روز
یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باروها را خالی گذاشته بودند و خود را بزیر چترها

چون بها تقلید کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار باز نهادند و طناب بر کنگرها استوار کرده چون
مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین بتعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران برج برج برآمده
آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ریخ زمین چون آسمان برخواست از جای و لشکریان رخنه در دیوار باز افکنده از اطراف و جوانب
در بغداد ریختند و صورت فزع اکبر نمودار و دشت محشر مشاهده شد بغدادیان کشتنی وار هر طرف که عنان اندیشه معطوف میگردانیدند راه خلاص و
نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول ابواب محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعرهٔ هل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد
و بسیاری از آن بیچارگان خاکسار از بیم شعلهٔ تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان گوشت بدن را طعمهٔ نهنگان دجله ساختند
و فرج و در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوک پیکان آتش باد مار از روزگارش
برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکنده و شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از قبچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از جنود در
محاصره زحمتهای بسیار دیده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان
بهادر و سپاه کینه خواه سری بر حسب فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده گرا جبهاد بدست افتاد از میان بستهٔ مضمون این مصرع
بیک اشاره وز ما سر زدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها نهادند تا از اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بتیغ بیدریغ میگذرانیدند
مردم از غنی و فقیر از زیادت بسوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک چنین بود چو در افتد بر غزار آتش از سادات
و فضلا و صلحا هر که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آنجماعت را بالوان ملبوس عنایت کرده بمامن
رسانید و چون کار ساکنان دار السلام باتمام انجام یافت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت و مدارس و خوانق که از حکم
مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مضمون مجاهدین وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید
باد بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضای فحوای و یهلک الحرث والنسل بظهور رسانید ذلک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار چیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمهٔ از حال وزرا و دیوانیان

چون آب دجله از خون کشتگان
بسان سرشک چشم دیدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از تعفن جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خستگان بسمت تعفن پذیرفت امیر
تیمور گورکان در اوایل ذی حجهٔ مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بجهت مادهٔ فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرد تا
سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق اق مشهد نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات
عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند بشرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآنفرقه
واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده بهر روز در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسائل دینی
و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا با بیرق رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک عادلی از نزول صاحبقرانی غیرت افزای
بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید خرم و مسرور به تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف
الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد فوت
شده بود این هر دو خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرای عظام
تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام
از شدت تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی برخود زد اما چون کاری نبود جراحتش را دوختند التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او
سردار لشکر بازیک بوده دیگر در مهمی مدخل نکند و مهم خواجه محمود و شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دویست هزار ... القیمه قرار یافت
و خواجه اسمعیل خوافی در قید نام و ناموس تاب نداشته ... و نشوی داده ... در دولتخانه می نشست و ... از مردم چیزی می طلبید و آنچه
از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل می آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخچوان شده در منزل قراتوقه خواجه اسمعیل

گشته گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخچوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد به بغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخچوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم‌پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۲۲ ربیع الآخر سنه ۸۰۶ لوای جهانگشای سایه وصول بر آن ولایت انداخته قبه بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که میرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون به نیشاپور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة برج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قویلون شرف تلاقی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرفراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده منبسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تقوز اسب نقره خنگ مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می‌کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس تجهیز نهری فرمان داد و تواجیان زمین را برا م قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آنرا بنهر برلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم به بغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند حسب الحکم میرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و میرزاده خلیل سلطان و میرزاده سلطان حسین روی بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر بندق بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاختن جزیره را پیش نهاد همت کرد اما میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیکبارگاه به بغداد در رسیده سلطان احمد نقد سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بتوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر از طرف آب بجانب بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان باز کشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بقتل رسانیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده و در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم ملازمت همایون گشتند

ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

در آن اثنا که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزند او را بر سم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز به نخچوان خرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بزبان آورد که ظاهرا قیصر ازین جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده بزبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بوده در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان گشوده خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را تمهید بساط معذرت ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را بامیری جهت آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ به آستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقهٔ طاعت مفهوم می گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ
جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام
گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده مناسب آنست که او را بکشد یا مقید بدینجانب
فرستد یا از قلمرو خود اخراج کند تا بین الجانبین بیگانگی بیگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزای کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان
بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داد و فرمود که من برعلانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بسیجیده در روم میشتابیم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا ایلت
ببینیم تا آسمان بلند کرا گردن آرد بخم کمند و صاحبقران [illegible] برسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رساند که اگر تسلیم
طلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بفیصل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شعلهٔ نایرهٔ
مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد والتوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التأیید **گفتار در بیان توجه صاحبقران**
عالی گهر بجانب ممالک قیصر
سلاطین سایه پروردگارند که دستور جهان آسمان شمارند
بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد کارشان جز فتح کشور
مخالف گر بود چون کوه خارا نگردد در دل ایشان مدارا
بسان کوهکن سویش شتابند ز میدان وارهش کردن نتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو و نخجیر
نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار
و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای
رای امرا و صنادید توکل بر تائید ملک ملک ملکت بخش عنان عزم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مامول است لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک
بپایان رسید و انجماد طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود
و در بعضی از مجالس شمهٔ از این معنی اظهار فرمود امرای کبار بحسب باطن بدین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
بایزید با جنود انبوه مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ
از این معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را از این داعیه بگردانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی پایهٔ
سخن داشت بر آن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب امضای عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین این
سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال
الاسلام جرات کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و صواب اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امیدواریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبدالله لسان را که مقتدای افاضل حکمای دوران بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضای اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
و در روز یکشنبه نهم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت
نوبت میان بست ترک تتار بهجوم بجوز بروحی و تاراج روم
بجنبید و در جنبش آمد جهان فلک سای سایه کلاه مهان
و چون حوالی منکول از قزقزول مخیم همایون شد ملک
روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بنرتوم و قریب دویست نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال بروی تسخیر حصار آوردند و مدت یکروز به محاصره و محاربه پرداخته روز دوم فتح میسر پذیرفت و مشرکان از ضرب
شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه او را امان
امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان که دو سال از جانب سلطانیه بازگردانیده و از اونیک بنهضت
همایون اتفاق افتاده بصحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب
عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بتسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت
آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب
شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را
از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامیده و آن قلعه را بنظر احتیاط دیده
کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانیده و ما یجب اعلام کرده و ان محاس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید جمعی ایلچیکه
که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بودند با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امراء عالیشان شرف بساطبوسی دریافته چند جانور شکاری
و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعا و صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ابلاغ کلمات
را در کرده فرمود که چون سعادت مساعدت ننماید نصیحت نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم نخوتی میگوید هر نفس طریق معلولی میپوید
اگر قرا یوسف را نفرستاد و قلعه کماخ را بگماشتگان ما سپارد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ متصرف بندگان
این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار که من اینک رسیدم نگه دار جای ذکر نهضت

صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر صاحبقران هفت کشور

در صحرای سیواس جیبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت
و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نمود و از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم
اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله قراول خبر آورد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته
لشکریان روی سوی دشمن تعبیه فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد او خندق کندند و چپر و سد مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت
از آنجا در حرکت آمده چون سایه وصول بقیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره استوار ساخت و دروازها فروبسته ابواب
عناد بازگشاد دلیران ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید
بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسپ تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته
بتوره فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک روی
رو نقش خیالات عجب بر لوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا
و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحبقران
سعادت قرین شبگیر تیره شب تضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری باری مطلب میطلبید و وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرنگاری آفتاب مشرقی انتساب
در فضای سپهر زنگاری بلند گردید میان بر قصد بدخواه چست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش
و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان
گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار بصولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از
بتوز امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور تواچی اعضاد همت تضاعف پذیرفت و قبیل ایشان
میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی و توموغا و دلجو انغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بدرود جهرونا

ظهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و تابان و شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید مکنت بخشید و عقیب ایشان میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود
و ما بچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم سپاه جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون
فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز پیش عنانان بهمین ترکیب و هراول قول میرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و
امیرزاده سکندر و امیر شمس الدین عباس و امیرشاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابطال بهادر قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل فوج
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از یکه دلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه منند چون ماندند را
که از بقایای کرائم غنایم هندوستان بود پیش انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان
تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشتند مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند الغرض عقیبه ملازمان عتبه علیه بدین ترتیب و آئین صورت بست که رایت
ظفر واله و سنجق پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلکام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بیاراست صاحبقران که از
تیغ شان آسمان سراسر کمان دار و شمشیر زن بجان رزم خواه و بدل تهمتن زره پیرهن کرده جوشن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا واز آن
جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیرزن باز داشت و
نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگ خویش مسلمان چلبی با لشکری کثیر از روم میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در
قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که از رشد اولادش بود و بکر تجی مشهور شده بود با سایر امرا مثل
مثل بال قوچ پاشا و علی پاشا و عبید بیک و تمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمد بکی
و مقبل و غیر ایشان از شجاعان یردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر بکوییم ز آهن دو کوه بدوران نبودند فر و شکوه میان دو دیوار
آهن بنا یکی کوچه آمد بشهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پر حشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد
صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر آتش نشان کمان پرواز آغاز نهاد
سپر چون قهر دابر روی افکنده سخت روی پیش آورد و شعله سنان بهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس
حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردنکشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر برنده فرق زمین را بدریای خون کرد غرق
بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سر همچو تاج خروس چنان ریخت که پیل بر مرد جنگ که گوئی ابابیل میریخت سنگ و در آن روز
میرزا ابابکر بکرات مسابقت در میدان مبارزت نموده از تبحیل برانغار سپاه نصرت شعار بجوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ سنان
ناموس مسلمان چلبی را چون آبگینه حلبی از ضرب سنگ در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بر آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان
بر هم زدند و محمد چلبی که ولد رشد قیصر بود و بکر تجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور
مقدور او نیست پشت بر معسکر کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بجوانغار شتافته برق تیغ جهان
سوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید
نظم گهی تند دریای توران زموج رسانید آسیب طوفان باوج گهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق بر کرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در
جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنگ پیش زنند و شاهزادگان و امرا حمله
کرده بیت دو لشکر بیکباره آویختند ز گیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون افشاند گرد از فضای معرکه بنشاند و شعله سنان
جان ستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جو فضای هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته
در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

نسخه عیسی

صف محاربه

بر شاهزاده حمله کرده و او را بیابان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و
حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار روی بهم پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیر
زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدانجانب تاختند و هر یک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بیفشرد و هنگام غروب
که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد
سپاه منصور کوچه داده بودند دست به تیر و کمان برده شتاب آغاز کردند بیت شتاپشاپ پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر
بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هر چه تمامتر مسافت می‌پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم
بایزید اسپ برانگیخته بوی رسیده او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آوردند بیت رساندش بهر کیانی کمان بدرگاه صاحبقران زمان
در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور مسموع شد که قیصر را دست بسته بسته حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده
بتعظیم هر چه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمه الله
نقل نموده اند که سید احمد ترخان که در آنشب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه خجسته در آوردند
و آنحضرت نخست قیصر را سخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشانند و باتفاق تمرخان امیر تیمور گورکان در آن محفل زبان
عتاب از روی رفق بقیصر برگشاده گفت هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق جبار است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که
بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول جزئیاتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطه عبور موکب
منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی‌نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه بعکس واقع میشد و تیر ظفر
و نصرت در شست مراد تو بودی دانا نازِ سخط و غضب تو چه امور ناملایم در باره من و منتسبان بوقوع می‌انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و
اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و غم بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر
تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم
بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه تفحص حال
ایشان فرمایند و هر کدام زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از
چند روز موسی را پیدا کرده باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانید و نزد پدر فرستاده در آن
ایام نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی تکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید جهپای بمحافظتش قیام مینمودند تا

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از
هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انکوریه باستانه علیه آورده مال امانی
از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک ببرسا
که در آن زمان تختگاه قیاصره بود در روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر امرا تا
کنار آب اسریقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و
سید خواجه و پیرعلی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه کردند و این بهادران طایفه متوجه بمقصد گشته بهر جا رسیدند کمال قدرت
ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسریقه تاخت کرده و سپهر کلاه قیصر اسلان چلبی را که بانجا گریخته بود و طلبه از کریجکان فراهم آورده
بگریزانید تا از آب بگذشته باسریقه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده
در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور
الدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه جلیله براتفاق قیصر بیارنم

از بر سا بطرف حلب شتافته بود والقصه امیرزاده شیخ نور الدین از ضبط اموال بروسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با
منکوحه او دسپینه بنت برلاس فرنگی و دخترش باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کیجیک ییرلغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرای مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان
فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر بیشبرد و دولت تیمور را بسر حد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقتوغا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را
بجای او روان فرمود آنگاه رایات آفتاب عظیمه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنابر آنکه آن بلده بلطافت
هوا و عذوبت ما موصوف بود مدتی بیکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود
و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء جام ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از انجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهانبانی
انداخت و مولانا بدر الدین احمد و الشیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا رایات همای لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آنحال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسید و اشرفی بسیار و تحف
بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنقوزلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید بمنصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جرم قیصرزاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مسطور بود بظهور آمد اکنون
مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته مگوئید بیدغدغه باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت بسمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان
بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت
بجانب دست راست برافرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنیسیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآنطرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرمیان ایلی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت انجام از تنقوزلغ در حرکت آمده و بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون بروشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شاه
او شده او را بلباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته خلاع مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگستر و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان
که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و بجانب
خشکی جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبره میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز ازمیر میخوانند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آنکه
فرنگیان را نگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت بتسخیر سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران گیتی
منصور بر چگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازمین هموار کردند غایت سواری امیر و ایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می‌پیوندد قطعه از میر خراب گشت از میر تیمور جهان گیر وان قلعه که هیچ شاه نکند برکنگره‌اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بران عقاب تقدیر بگرفتن و کندنش ز بنیاد زین شد بدو هفته یافت تقدیر امیت کمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان پیش نهاد همت عالی همت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر اغا فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرقیه و توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغا همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپایبوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ یرلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و بهمان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا به تیغ القتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ یرلق با خاک یکسان شد بعد از آن گورنسیه نیز بیمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنجا گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان پیر شیر بحضرت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته بار برجناح استعجال بأردوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بفرستد تا کیفیت حال کماینبغی باز نماید و موکب جهانگشای از ظاهر ... نیز بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم شد و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید نیفتاد بلکه بدو علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسپه باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس بآق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سر اسپ با دیگر تنسوقات بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند با آیین سلاطین به بروسا برده در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بود دفن کنند و چلبی بموجب تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته برجناح سرعت سوار و روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین جهت ملالی عظیم بر باطن خطیر صاحبقرانی مستولی شده همه‌روزه بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع آن حادثهٔ کبری صاحبقران سعادت‌انتما عنان اصطبار از دست داده لآلی آبدار از محجر دیده فرو بارید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید و بتیب سران ملک پیرامن دریدند دم و یال ستوران را بریدند و آخرالامر بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بخاک سپارند مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده

بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان
سلطان جهانیان محمد سلطان
چون نور قمر بکنج جمع بنام
تاریخ وفات کرد دست جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال‌آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت‌نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

یافته بود و بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بتحقیق دانست که در مخالفت صاحبقران و افر حشمت صرفه ندارد بنابرآن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش
کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را بیارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و
شام خطبه و سکه باسم صاحبقران کرده و مقام آراسته تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد واقته نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت
و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و خوت و اقمشه فاخر و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد از این باج و
خراج بخزانه عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب ببوسیدند و تبرکات
سلطان مصر را گذرانیده کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت
پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بقرین قبول رسانیده
چنان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد واقته را بانعام
و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم
جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحراهای قیصریه و اراضی قیصر بود حرکت نمود و
قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان با ایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار
خانه وار بوده اند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون سایه رایت همایون پرتو وصول بر حدود و منازل قراتاتار انداخت دو
کس از کلانتران ایشان احی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلا دوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن بماوراءالنهر مامور گشته طوعاً
و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را گرگن گرگن و جوق جوق ساخته بر امرا و تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده
روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای بخرد تا سبکبار نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی
ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان
ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال
نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت
فرمود که بولایت خود رود و دیگران عزم برجی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده پیشکش کشید و یکدو
منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در اندرون روم درّی سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر
و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز
امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوستند
آن واقعه هایله بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی بتضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود
که فلک زنگاری اگر توانستی پرده دولش اشک گلگون می افشاندند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیدند و بموافقت خانزاده به پلاس ماتم مستغفار
و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهت ترویح روح شاهزاده سعید ختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن
فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز نهضت
عزم گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون بازچه لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود
گرجستان انداخت ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آمد که امیر
تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و ورا نولا پسر قبوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسید و متعاقب
او گوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را معقبل ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل امرا و حکام بخدمت شتافتند

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد
بار دیگر حکومت شیراز بآن نجابت و اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد انجیر بشنیده عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسار را از اعمال جربادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفاهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را
بدان بلده فرست و خود بوره و ترتیب طعمه امیسان را بکمال عمارت بازآور و بهمدان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک
روی بآولکا خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت
ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الجند و یا میرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار
بکر شتابد و مفسدان آنجا را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پائیز بعراق عرب رود و شر قرایوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود دفع
ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرایوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساخیر وصول موکب صاحب
قرانی بتبریز استماع نمود بعد از بیقیاس پیش گرفته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای هیبت نشست و سلطان
احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بجهت دفع پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که جمله الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرایوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرایوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرایوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قرا
حسن نام او را بدید و در شب بردوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد و آنگاه بجمعی رسیدند که گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارق همراه بیرات که در آنجا یار بود چهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرایوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از وی جدا بموجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان وعده قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرایوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم ملاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرایوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید **ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن
از گرجستان ظفر قرین سرافراز** چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان درآمد و امرا و ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مرد
نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه بالا نمیتوان رفت و آن جبل جز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه
و نصب خیام نیست بنا علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی وارنده آلات نام و ذخیره بسیار جمع
آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین
بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار متعسر پذیر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی الحق در آن توقف که ذخیره اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست
و ثمانمائه بانچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از ابر بنیان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرای بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۱۷ ماه مذکور
بیکجیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر نداشت بران سنگ باره که بجرد و بنشانی بگشت و بازگشت و هیچکس از گرجیان برآن اطلاع نیافتند در دیگر
سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم ریسمان طنابهای قوی بافتند و چوبها سری در یکطناب
و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از کمکیتیان بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران
بران جبل صعود نمایند و بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل هنر بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق
رایت نورافشان برافراخت و گرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز
برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت
دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفهٔ از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود
امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ گرجیان کرپتن بالا رفت و نمیدانستند که بعد از فتن این مردم پرواز نمودند یا فوج جمعی
که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت ساختند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب وقد الحق یعلو ولایعلی
مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و
کلیسا با ایشان ویران شد و شعایر شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیک و تمامی بهادرانی را که برآن کوه
پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را با دیگر
امرا بطغر لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را
با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز در آید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده
نماند ایلچیان سخندان بالتضرع ما بها و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاده و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست
از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با تکثیر امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان
شرعاً جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آشیان ملازم موکب همایون بود ممنون گردانیده و فرمود که جهت
خاطر تو از سر جرایم گرگین درگذشتیم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده بهزار اشرفی
که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسپ با سایر نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعهٔ لعلی
خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قرا
باغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت
و سرما بود و ابر چون کف کریمان کاه سیم بار گوهر نثار میبود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر
زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطنابها پیموده
بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون انصرام کاری که از دست
اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار بر آید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و بهمدران
ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان
و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت
و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده
سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس پادشاهی گیتی فروز از نور حضور جمعی از شعرا و بلغا و نحاریر فضلای روشن ضمیر زینت یا

اضاعت می‌پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان بخواند
آن زمان صحبت بحجر و کفشا اختتام یابد بنا بر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال بقیه اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان نهایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بهمه اوقات صاحبقران خجسته صفات طائفه از اصحاب درس و فتوی را که بزهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
ببرده نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد مظفر الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
در روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمایه بشرف پابوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق بهای وراثت تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و معاتب گشت و در
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف بمحل اعتبار او را درنوشت بتفصیل اجمال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کبکی از رعایا و محترفه بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلتی آن جناب را دو
شاخه و زولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستاند بصاحبان آن رساند و نوکرش ارغون نام که بامردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بر دار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر نشانده با زولانه آهنین و دوشاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر آمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه بدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب غلغلهٔ دعا و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بمعتصور و کسور بخداوندان اموال رسانیده
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه دین پرور چون از مهم سلقیان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان و لایات برسم قوریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان با میرزاده عمر مسلمیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه بود عاق شده بود و خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بیادگاران آن خاکدان را
جمع آورده بنیادش را بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و هم در آن اوقات قدوهٔ اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و اکابر بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و یالمه و شهرهای
گیلان تا آن غایت بسدهٔ سدره منزلت نیامده بودند بجهت ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آن اوقات بموجب اشارت علیه میرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغا بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول بقزل یغاج حکام گیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جملهٔ اعاظم حکام گیلانات بودند
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافتند و زبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع یازده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله رسد سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشند

نسخه بیغاج

باشند از فقر و ضعف مستخلص گردانند و بیمن انعام ایشان دانند و در سنه سابق ملوک گیلانات تلقی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد ناصحی و مشاکر
و مباهی و مظفر بدیار خویش بازگشتند و مقارن این حال سیادت ستوده خصال امیر سید برکه که ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نموده ازان
جهة خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و دیگر از وقایع قرابغ آنکه صاحبقران گیتی بخش باج ستان
ایالت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر ایام زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین
بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آیین آمده مخدره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده
سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند
و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحان ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بقبه
نقل نماید و بهمدران ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و در حین انصراف از آن
داشته جماعت و علاکو و شاخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی با میرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق
از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۲ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قرای شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مخیم
ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و بهمدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه
و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان
و ارمینیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بکار ملجا امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرا عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل برلاس و کاربرا
و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه
مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانید بتمهید مبانی عدل و انصاف و انهدام اساس جور و
اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا
عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق الاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات
بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب افلق را که ییلاق دردو مشهور است محل
نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که میرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهة تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه گشتند و ایشان
بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته
و سپهر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان چلاو و رستمدار گریخته بنابران امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان
و آوه و ساوه جمع آورده متعاقب اسکندر برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد
اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذه گردانیده و ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت
مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال استوار و عقبات دشوار درخت تحصن بست و صورت
واقعه از انها میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب افلق بعرض امیر تیمور گورکان رسید و قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب
جاکو براه ساری آهنگ عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت که میرزاده اسکندر و میرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب
روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب افلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بموضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده پنجم شوال
سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای فیروزکوه مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد میرزاده ابابکر از بغداد در رسید پیوسته بود

غلاف ۴

روز نهم بدان منزل رسید و بغرو شکنوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزا امیرانشاه در
بغداد با او باشد و ملتمس مبذول افتاده صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا میرانشاه بخشید و او را از کنار
گرفته بشرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق جلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه
انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در لکور با میرزاده رستم و امرا ایلغار
ملحق گشت و شاهزادگان و امرا مبیت روز در لکور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان
درخت انداخته راه عبا ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف شتافتند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه نهم ذی قعده
بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش
جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود
ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز نهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته
امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را با میرزنگی توقلی مفوض گردانید و در خلال این احوال ایک کرانی
قوم قراتاتار در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان برآوردند و تنکری برمش را که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز
کردند و چون این خبر بسمع [?] رسید همین طریق مسلوک داشتند و امرا عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و التمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را
تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفهٔ از آن قوم جان تبک با بیرون بردند و زمرهٔ در جنگ اسیر و گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت
و تاراج رفت

ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اغرق
همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر برافراخت و در اثنای راه میرزا شاهرخ را عارضهٔ طاری شده رخصت توجه بجانب
هراة یافت و حضرت صاحبقران در جمعه ششم ذی قعده بجلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر روا بتاغی گنجیم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت
تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه بگذرد اندک گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطهٔ آن صعوبت
گنجیم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر پایان بدره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر
ویران کرده لاجرم جهت بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیست دوم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول
بودند بر آن پل بگذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه گنجیم دره برآمده جنگل
میبریدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را میطلبیدند روز پنجشنبه ۲۶ ماه کورشاه ملکت برلاس و صد برلاس و غیرهما از قراولان
باسکندر رسیدند و با آنکه جمعیت نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه
کش خود دیده اشتت [?] حمله کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و قتول اسکندر را غارت
نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود و بهرام میرزاده اسکندر لهراسپ و دیگر متعلقان او با خود همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین
و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بنیاد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست
یافته بآهنگ مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیر
زاده ابابکر و میرزاده اسکندر و امرا عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب
جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود با ایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت تا آن جنگل درآمده در طلب
اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه باز گشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت
و حکم فرمود که بطرف گیلان بروند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز در
میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

ملکت بیان کرده اند که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و پیش نزد سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مرد را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار مکار رود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آن جماعت را هزار اسپ محمد میگفتند سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست وجوی مشغول گشتیم جمعی از کارکنان نشان دادند که حالا دو نفر مرد زن با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خوردند باین بیشه در آمدند لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت تا در اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بروی تاخته هم آنجا کارش تفصیل دادند و سرش را از تن جدا کرده نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرای صاحبقران روانه گردانید تا بمعسکر صاحبقران والا رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود و مع ذلک بواسطهٔ کفران نعمت حالش بآنجا انجامید چون اجل موعود فرارسید از آن همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت ندیدن شوم‌تر ز کفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت واقبال

چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از دغدغهٔ شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم در سه بجلگاه کلار دشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت ترتیب رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد و آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و رایات لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه میر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه بر پلشتا پور عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا اینجا از داروغه چیچکتو اباق تلبه شکایت کردند و قهرمان قهر تقبل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند بالجمله رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر بدر آمویه عبور فرمود و خانهٔ خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانیده و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد و چون باغ قراتوپه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بقصد تقبیل بساط رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند در آمد و بمدرسهٔ میرزا محمد سلطان که اتمام عمارت یافته بود و نظر انور بر آن نیفتاده بود در رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی آیدکو از طرف دشت آمده شنقار و سیلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان بآستان صاحب افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخر و تنسوقات بار در بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینهٔ خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود مصرع در لطف و صورت آن حیران بمانده مانی والحمد والشکر لله واهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحب قران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط

قتل اسکندر

عنبرافشان نشاط بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فرخی سپهر خضرای بال اقبال بگشاید بنا علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود و خاطر عاطر عالی بآن قرار گرفت که لشکر گیتی‌گشای بجانب دیار ختای برود و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند و
کسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر دور که از موجبات خوف و خطر است بمقتضای فحوای حدیث نبوی تناکحوا توالدوا
تکثروا بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که نوئینان
قمر طلعت باشراف اطراف ایران و توران جار در رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از جمله شاهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان می‌نماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاه رخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاه رخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهر اند و ایلچی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهه مسکن خاصه
همایون جهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه و دویست سری با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو نیلی
سپهر کشیدند بر جای ماه و مهر و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای ابریشمین ستونهای
منقش نگارین تزیین داشت در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظماء امراء و خواص بار
سرا علی المقدار از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از انوار کواکب پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه نو
گوئی که سپهر نیست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انجاء و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن ایام مکلی بوغا حاجب که از امراء ملک طاهر سلطان برقوق که بهمه
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد سعادت
اصحاب ایقان و توفیق اتصاف تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد
آمده مثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامه
زرنگار پوشانید و لباس مشکفام از وی چون پرده ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه‌وران ایران و توران و مصر و شام و اران جهار طاقها بسته تعبیه‌های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشا
لعبهای غریب و شعبده‌های عجیب انگیختند مجلس بزم و بساط نشاط باحسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صوری بر وجنات کائنات
تافت بیت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رسم غم از دهر گمنام شد و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاه رخ و امیرزاده ایجل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و
عقایل خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح برسم و عادت ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بطبقها و درم و دینار
ببهانه افشانده گشت بیت چنان افشاندند گوهر بدست مردم که گفتی از فلک بیباره انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین
بلقیس آیین مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان و انجم تمکین

و سیستان ۳

امیرزاده ۳

و از تمکین وسادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایهٔ دوازده پایهٔ مقرر گردانیده بودند مرتبت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت استادند در
پیشگاه وسایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و بیساولان بهرام توان
حلقهای طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلهای گوناگون آراسته
و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از شیر باز زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه
از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از اصناف اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح نتوان داد
و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نموده بودند و بغیر شیرباز سلطانی چندین خم خسروانی پر از بادهٔ صاف آماده کرده صلای جام در داده
و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر منزل را نوری دیگر
بخشیدند و هر یک از جلیسان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف
عام نظم بفرموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است و هنگام عیش حق یاب نوشید از جام عیش درین
جشن کس را نگویند سخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد و نوای نای و قانون و صدای
عود و ارغنون و صفیر بربط و چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی نائی نگویم نیشکر بود ز نیشکر چو شیرین کارتر بود نوای ارغنون و
نالهٔ چنگ از آن منزل برفتی تا بفرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بهای و نوش و جوش و خروش گذرانیده صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح
متصل گردانیدند صاحبقران دریادل شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف
را بخلعت گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب
را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمد لله
المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انحا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خجسته
مآثر جهت احراز مثوبت غزا عزم سفر چین و ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا و تواچی از میران هزاره و صده چلیکا تمام کنند که یراق و دستور یورش آنیده و نوئینان
و تواچیان بموجب فرموده کار بند شده حکام و ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهت جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر
آنکه یکبار معین با دوی کبهای تو بیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسهٔ سرای ملک خانم نزول اجلال فرموده و در آن بقعه امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسبر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه گشته بودند
شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر زرانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله
کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض شد که زود در طول نقباد کرد که تا سه روز قلمی شده بود بخط بدیع مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بند گیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوش نویسان از زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج ولد ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرانمند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسهٔ سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده همت بلند نهمتش بود نقل نمود

وامر عالی نفاذ پیوست که امیر بردق نسخهٔ لشکریان را بنظر احتیاط درآورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب
امارت مآبی بتفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراءالنهر
و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و بقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود
و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفتر سان صاحب
قران گیتی ستان پیش من است و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان خاص آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده
نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر اثر از هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختای بقشلاق اقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و قضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی از ارتکاب بعضی از امور نابایسته مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بودند
در آن اوان که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هند و سیستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده
بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتعال نایرهٔ
خشم و قتال و استیصال منال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل
ویراق سپاه پرداخته فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ
دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی
و صبران زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه
سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق اقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عقل خیال از ادراک
کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصاء آن بقصور اعتراف نموده روی براه نهاد بیت روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت بند زمین
ذره را جایگاه نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچهٔ رایات آفتاب شروق براه فراباق نهضت نموده بعد از قطع منازل بسایهٔ وصول بر تابلق انداخت
و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت
برف و باران عظیم بارید بیت طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز ورزود دا[?] چشم سحاب است اشک ریز و موکب نصرت نشان از
آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده باقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریها که
قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقاً مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیر
زاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید صاحبقران پسندیده صفات در اقسولات امیر بردق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه
کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بار ابها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور
جهت آذوق بتنقیص[?] نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت
شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در اقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش از آن انعقاد سپاهی بآن جمعیت
استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل و وفور جمعیت اقسولات دغدغهٔ عظیم در
خاطر افتاده از مضمون اذا تم امر دنا نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال رسید صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه
سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از اقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در برج جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام مینمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون در

بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان و تصحیح با کنده ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی تصحیح شود مسطور است حرره محمد تقی ششتری

و روی دریا بطحی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری می‌نمود و تمامی جبال و تلال با دریا یکسان صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص
بر اجرای مثوبات غزا از آق‌سولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار بسرای بیردی بیک برادر شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانهٔ چین پذیرفت و مقارن وصول از مجمر بخاری آتش در سقف
خانه گرفته مشتعل شد اگر چه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی داد و نیز در آن اوقات اکثر
در اصاغر خوابهای هولناک می‌دیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود و بغایت متحیر میشدند حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را
فرستاد که تفحص نماید که از راه سیل میتوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام
و عقبهٔ فلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر
باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تکیه بر مسند ابهت و کامکاری داد
و از شاهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان و چکره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند طرف دست چپ از
فرزندان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند و او بزبان اعتذار
عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بعد از این آستان اقبال آشیان مرجعی ندانم امید آنکه مراحم
خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده بقیهٔ ایام حیات بتدارک ما فات قیام نمایم لطف
عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی
خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بسحاب بیشتر از آب تیغ ظفر پیکر ناضر و ریان سازیم و در خاطر خطیر خسرو جهانبانی
ضمیر چنان بود که بعد از آن چندی قراخواجه را با ایلچیان کاشغری و نامه و مکتوبات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای
در حرکت آرد اما نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بی‌غایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب منیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته
ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ویعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیکجا تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در
وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز
هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و منیت آنحضرت را در آن سفر روی نمود و برآینه بر طبق ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله رحمت بی‌غایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع
ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت . بیت   گر چه ز گناه هیچ خواهد بود   و آن یار عزیز تند خو خواهد بود   از خیر
محض جز نکوئی ناید   خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود   کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال آثار بر آن
قرار داده که خوانین الغیش یمین را بجانب سمرقند باز گردانند و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بامضا رساند میل تفرج کرده چند روز پیوسته
جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ بادهٔ حمرا و شعاع صاغر صهبا صفت روشنی می‌پذیرفت و در آن اثنا
رغبت عرق فرمود و چیزی آوردند برنگ آب و بصفت آتش و بطور شراب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بوده
که اصلا میل طعام نفرمود بنابر آن مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند بکرات جام دیگر دادند و لحظه حرارت تسکین
یافته چون طبیعت از آن شراب اثر گرفت اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرض صعب روی نمود و علت
امراض مختلفه بنوعی که از علاج یکی دیگری بیشتر می‌شد مجتمع گشت و با آنکه از زمرهٔ اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی ید بیضا

و معروض داشت

بصورت ... باتحضرت

علیم و دیهیج دوا نافع نشفا داد و اصلاح مواد فاسده منقطع گشت و بنابر آنکه اختلال بقوی و باغی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال
نوع دیگرست و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امراء بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از اطاعت شاهزاده گردن نپیچند و سر از حلقه متابعتش برآورند
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود
بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواقی عظیم بر خسرو هفت
اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و حوالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله ولد مولانا
عبید الله بدرون خرگاه درآید و بربالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری مواکب
کواکب لباس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانید داعی
و الله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی
در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند بکمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
مغمور بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت سما در روان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای
همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح تحشش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آیین دین را رواج دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از
جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی
علیین تاخت فی الحال ز صفوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد
و تاریخش عیان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمانفرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت و رخنه در آثار علامت روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین
بدست بیطاقتی برکندند ع هر روی بکند و زهره گیسو ببرید امراء ملک آرا جامه و پرده سینه چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی
از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده
غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال جمال یورش جنت اعاظم امرا نمیخواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد هنگام صبح خواتین و
آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندوشاه
خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان و پیرک بیک سار
بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بتاکید یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند
و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

جهانگیر

نیلوفری و لباس

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین [illegible] فرستادند
و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بزودی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانه شد که امیرزاده پیر محمد را
از رحلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بجناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش که بنیک بختی
اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت
بجای آورند و اراتمور بهمین کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانه شد و در شب چهارشنبه هجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین
تابوت محفوف برحمت حق لاهوت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر یخ گذشته در دو فرسخی از اترار فرود آمدند
چون گریبان افق بدست تاثیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزونان مصیبت زده آن نوعی بر افروخت که خرمن صبر و
شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم
آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر اکنون ببین که بر سرش بال و پر بسوخت
صبحی صبح محشر و فزع اکبر در عالم صغری بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد
که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از [illegible]
مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و تولکیان و مقربان حضرت با خواتین عفت قباب و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک
داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت غزوه ختا با مضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بان
بلده درآمده جسد مطهر را بر تخت عطر سا رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود نقل نموده در زیر حضرت
صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیر
زاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی
اترار فرود آمدند درین ولا شعبده باز سپهر مشعوذ برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو ریخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیر
زاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را
در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود
فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد
و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه میرزاده سلطان حسین ایشانرا
آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکند
ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا
ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت در آب فرو رفت و در نزدیکی
آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کرده روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا میرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرا عظام که در آن زمستان در تاشکند
بودند از کیفیت میرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و [illegible] و کارشاه ارلات و شمس
الدین عباس و بردی بیک برلاس باتفاق میرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان هجده ساله بود بسلطنت برداشتند و
دست بیعت بانجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بنظام [illegible] و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکند فرستادند و ملخص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان
منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن تولکیان کاردان [illegible]

نمود که بدین زودی ذکر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی
در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام فرستادند که با بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهة ملاحظه استدامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما این مرتبه را مستحسن باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و بر جمیع
شما در باب امضای وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه آقسولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامه امیر خداداد و بایزید کارشاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که در مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان در نگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته با میر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرجق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر ایلغار بسمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدروازه چهار راه آمده
که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینه ملتمس امیر شاه ملک
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهده امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشت و در صحرای غلیبا با حضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذرانند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازه چهار راه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از آقسولات بتاشکنت رسید و مکتوبات امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را باسماع امیر خداداد حسینی و بایزید کارشاه ارلات و سایر معتبران امیرزاده خلیل سلطان رسانید طایفه بالاتفاق
گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر قواعد وصیت آنحضرت راه
نخواهیم داد و در همان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند و امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز حسب ضرورت خط و مهر خویش
بر آن نهاد و التمش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برد و
بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریض نمودند و گفتند که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بانواع احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شده و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود
بتحت تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفه از مردم عراق که با او بشایبه نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منغلای سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل را ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجق فرکنت رفتند و با وجود
این حال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده
روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دهبید رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابر آن از اختیار مفارقت امیرزاده
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود ذکر توجه میرزا

فتح الباب

میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا
رستم طغای بوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه عزیمت خود را فسخ
بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمده و کیفیت تشفع میرزاده خلیل سلطان به تسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح باز گفت امرا عظام
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرات عالیات را
بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک رمضان میرزاده الغ بیگ و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم
طغای بوغا و الهمش و توکل قرا قرا و حسن جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی تحالی [illegible] و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب
سمرقند گسیل نموده عنان یکران بطرف بخارا تافتند و در محل خیرباد ریش مصیبت جان سوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمده بعد از جزع و فزع
بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا ابابکر و ایجل و سعد وقاص علیا با ولباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند
و ارغونشاه و خواجه یوسف توبچی جایگاه بجو دراه و اولاد نشست ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب
گذرانیدند علی الصباح روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مرقد معطر [illegible] صاحبقران سعید بود با انجا
محمل نزول ساختند و با قامت رسم عزا و لوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها کشاده و موها پراکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و
خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن
انداخته بهم جمع آمدند و میرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول
و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میر و دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی
آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان برآورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند [illegible]
[illegible] و فریاد و صدا در گنبد فیروزه افتاد اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که میرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه [illegible]
اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او کشادند و مکتوبات تشنیع آمیز با امرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده
حمزه طغای بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار ابو حفص کبیر با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند
و چنان قرار یافت که میرزاده الغ بیگ و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف
قلعه تعلق بمیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصف دیگر حصار تعلق بمیرزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الهمش و توکل قرا قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب جمعیت و محافظت برج و باره لوازم
سعی و اهتمام بجای آورند **ذکر وصول میرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بنیاد انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند**
چون میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید میر خواجه یوسف با پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار
فرسخی سمرقند واقعست شرف بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب
بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و میرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس
مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل
منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای
آوردند و میرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده میرزاده محمد جهانگیر را که ولد میرزاده محمد سلطان برادر
زاده بود و بسعید بود بخانی بر داشت و فرمود که نام او در اعلی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید است تشریف
برده رسم تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری در آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت
جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام مجید بکار آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که قافله جوع از معده گرسنگان بانقراض دوران رخت بربست بعد از آن گور که خاص برای نعش آن
و ناله درآورده پوشش پاره ساختند و از کار بینداختند آنگاه میرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا
بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامهای طلا دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد
که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والاتراد

از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود
بودند بموجب این تفصیل از نسل میرزاده جهانگیر یازده چه از وی و اصل جوار غفران متعال محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی [illegible] ساله سعد
وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد
هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هیجده
ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت
ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنکر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله
سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیک و ابراهیم
سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنقر هشت ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله
جان اوغلان دو ساله بایزید یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات عقده مخدره در پرده عصمت مینمودند از صبیه صلبیه
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه بسر میبرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیر
زاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحبقرانست و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری

خامه عنبرین شمامه نسب نامه که در زمان خاقان
سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح درآورده و اسامی
ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خانزاده پاک سرای ملک خانم بنت قزان
سلطان خان تومان آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا دو غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام توغدی بی ساق
صوفی تنقرات تومن آغا بنت امیر موسی تاییجوت چلپان خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان
سلدوز غانی بیک آغا موندوز آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان ارای آغا بکور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و
دو نفر بنظر درآمده بدین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ ازوی متولد شد جهان بخت آغا تنکار اوج بروز آغا [illegible]
آغا طیبی بیک آغا ارزو آغا منکلی بیک آغا جونی قربانی که والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خدا داد آغا تولون آغا که والده
میرزا عمر شیخ بود بخت بیکا آغا ملکات آغا شاه آغا فیلو لی

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره علیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده
نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال
تمامی این طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی‌پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان براقم این حروف معلوم شد اختصار خواهد افتاد و من الله
الهدایة والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می‌افراشت

آغا در سلطان
آغا دلشاد آغا
مراد بیک آغا
پیروز بخت آغا
گلدی بی آغا و
دلخوش آغا
برات آغا شیخ
ملک ۱۲

ستوده
خصال ۱۲

پریشان ۱۲

حی افراشت و وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی نموده آنگاه
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب علم طریقت فرموده و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی
رسید و چهار صد را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطرافشانش در ولایت ختلان
بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور میپیوست و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران این معنی
را تفأل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جا است
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد النامقی جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد باجناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت
گشود و سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا
ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بروی
گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در یوم پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک غیاث الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده قطعه سنه احدی و تسعین بود و تاریخ گذشته بود چو از سلخ محرم شده بنصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه بنه با خوصاد خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی
و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال بوده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما ارثیست یا کسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بنای طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد بکمال تلقیش مسکن و ماوی چو بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری است و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدان جناب حواله مینمود و میفرمود که علاء الدین بار ما را سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوچغانیان است مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی ولادت باسعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در قریه الرجال تفتازان
که از ولایت نسا است روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی در تحصیل

که سکنش بود

و بجهان شد

ابوبکر جو اباد

دفن آنجناب در قصبه تایباد است

داتش صیت السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربوده شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان به روایح فضایل معطر گردانیده و فروغ خاطر افادت
مآثرش ریاض مقتبسان به انوار کمالات نضارت بخشیده آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم معزالدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که
شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح ضمنیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمه همت بلند نهمتش واجب
و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خورد تر ملک معزالدین حسین برادر زاده خود ملک پیر
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت حضرت طلبیده مولانا سعدالدین
را به سرخس روانه گردانی بناء علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحبقران آنخطه را در حیطه تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بشرف قبول اقتران داده
جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم
بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند
که علامه اسرار علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعدالدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع
خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت
و نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش ۔ که آفتاب بود ذره بوقت ظهور ۔ دقایق سخن او خفی است همچو سها ۔ و لیک گشته چو
خورشید در جهان مشهور ۔ صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه داود در ادای زبور ۔ افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از مشعله
ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از نفحات فیض خاطر خطیرش می فرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعدالدین نخست بهانه عزیمت سفر حجاز
آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن
شهر بافاده بل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و دانشوران بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه
علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش
خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعدالدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و هر جزو دان تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل بشمارد و از مولانا سعدالدین
یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف
الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالدین مسعود استماع افتاده که فرمود در اوان اوقات که جناب مولوی
در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هرات ساکن میبود و در آن ایام خبر به مرغاب و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا
سعدالدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند
چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمه شبهه خورد مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هرات متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی
مکتوب مولانا زاده را با دیگر مکاتیب در درون میان خود نهاده چون بسمرقند رسید درون میان را با جنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعه
مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعدالدین ظاهر نساخت و بعد از چند
گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

زاده

ملکیت

اظهار نموده در اثناء مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف
مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تعللی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم
امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن وجه دیرتر بوصول میرسد و ما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تعویق کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از محترفه در عرض
دو روز بتحصول می پیوندد اگر فرمائید آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن
و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر محترفه سمرقند برات نوشته تسلیم مولانا محمد نمود و آنجناب فاتحه خوانده برات را برداشته از بارگاه بیرون
خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقران کس فرستاده تا آن برات را ببارگاه در آورد و بعد از آن تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر
تمغا را که حرام ترین وجوه است بهم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم العلم و دانش و کسی نسبت از خوردن طعام
تمغا منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که آن برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور
گفت اگر پشیمان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آن را قبول فرمودی
آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب
قران در بلده فاخره هراة ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه
اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم الوجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف
گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة
الصفا مسطور است که در سنه [illegible] و سبعمائه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت میر سید شریف الدین بنواحی اردو آمد
خواست که با پادشاه ملاقات نماید و از بیواسطه کمال خویش را نا کرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود را دید که بخدمت
پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر
اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده رفت
مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنیم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را
عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و میر سید شریف ببارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع
شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بکمال میر سید شریف دانا شده
مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا خود را بآن سید
فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم
فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا
زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نموده در اکثر مجالس امیر
سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هر
دست دست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان بقا انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علمای دانشور
از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آنجا در سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر
کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی و تعلیقات بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالبا هیچ درسی
از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و نسبت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا
لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود بیت همه زیج فلک
جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده بد حل و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

وآنجناب نیز همواره بلسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را
شیخ غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات مشتمل از تاریخ آن فاضل کاملست و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا
نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من به بارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از
متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین
در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح قلاع الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام بردند و عنایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه
بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بلسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف
فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی
معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا
محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را به برسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بسیاری از آن مردم را
گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر
اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بجانب سمرقند فرستاد و آن
جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات
یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی
مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چندین گاه تعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و
صحیفهٔ خاطر می‌نگاشت نسب شریفش با بوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب
میگردانید سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت
و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم بلغا
روزگار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتنا نقش مینمود و در نفحات مسطور است که
ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای
منست از حضرت و الانبیاء خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحلوائی رغبت
نمی‌نمود روزی والدهٔ من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی تا که
بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهة خاطر
ایشان مقداری از گوشت تناول نمود و بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الاعاظمی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده
در بهارستان این نوا بگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما تتبع
و در آن طریق شعر وی را از سر حد سلاست بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیفه که در نظم وی
و در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوان آنجناب این بیت مسطور است بیت
کس بر شعر شیخ رخنه نگرفت مرا معلوم نمی شود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی

محققان

ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کرم صبح برسم نذر بر سر شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کرم را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مقبوض یافته پرسید که یاران چرا محبوس اند یکی از حاضران گفت که در دکرم دادند
شیخ تبسم کرده گفت کرم را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ
لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی بود و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را التعظیم بسیار نمود و معزز و مکرم رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران سعید پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر
در وقتی که از پل القلیس که بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بمهاد فنا وداع غرق دریای کرم بادا
بکلیشمان او و سپس شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت بخوبیش شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف این زنگی دگر ز عجم نزاید مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه هراة بود
در سنه ۸۰۹ که میرزا امیرانشاه جهة دفع فتنه حاجی بیک جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو
بر صفحه کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد میرزا خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت کو بر خاک بنشین چون
سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمة ترا ایک خوشه چین خرمنست شعرا و چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه هر کس که شنید گفت همت مولانا نجم الدین القطارمی در فن انشاء و علم املا بی‌مثل زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در ایان
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت
نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین
ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجهٔ مرضی ید بیضا می‌نمود و او نیز در شطرنج مهارت داشت و ملازم
درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می‌یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف نجاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز
از جملهٔ شطرنجبازان صاحبقرانی بوده‌اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان می‌نموده‌اند **گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل
سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزادهٔ عالی‌مکان** واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف
اخبار باین حکایت عارف و برین روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات
ابهت و مملکت ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انغایت میسر شده باشد چه آن شاهزادهٔ والا نژاد از
روی نسل و نسب نبیرهٔ پسر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی
نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی
آن بلدهٔ فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر بقدم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بملازمانش سپرده
لوازم نثار و نثار بجای آوردند در آن زمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و
علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس
و جواهر بمثابه بود که قوت دراکهٔ مستوفیان از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می‌آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه
و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تحریر و تقریر زبان بشرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی
رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوبادهٔ ریاض صاحبقرانی را
سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثری نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده باتف
قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری انوار ماهچهٔ آفتاب آثار لوای پادشاهی بجز و حبات روزگار خواص بار کار تخصیص بر جمعی من
یشاء نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت نه هر که طرف کله کج
نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان
بعد از قضای ربانی و تقدیر سبحانی آنست که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان بنسبت جمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری
امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد
حکم فرمود که هر جا شاد ملک را بیابند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که فتوحات محل نصب رایات نصرت آیات بود
نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم
بقتل او نفاذ یافته بسرایملک خانم بنابر ملاحظهٔ خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل
آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده او را بغلامی سپاه دهند و بعد از انتقال
آن احوال صاحبقران بجهان باز ارشاد فته آنجا وفات یافت و شاهزاده بغرا عشاق آن گلعذار پرغنج و دلال او را در آغوش کشیده بمرتبه شیفته
و مشغوف وصال او می‌گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضهٔ تسلط آن سلیطه گذاشت
ملتبت بجان بود در بیداد و عادت او نیز نقش خبر بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت
و شهزاده برطبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که سیاق محاسب وهم از حصر و تخمین
آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و نشتر بی جمعی داد که در آخر سلطنت ویرانی قصر کامرانی او کشیدند و قضیهٔ آن روش و بخشش بنفاقه بود
کسی که سزاوار دیناری نبود دانشوران بی هنر و مستحقی که شایستهٔ صنوف نوازش بود دراز روی دیده بی بهره و میرزا خلیل سلطان بتعلیم عیانانه جمعی

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از آنجمله خاطر
امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد بهمت تزاید پذیرفت و چون حشمت دهروزهٔ شاد ملک در نظر مخدرات
سراپردهٔ صاحبقران مرحوم بی بود جهت انحطاط مرتبهٔ آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که هر یک از خواتین و سرای آنحضرت را طوعا
و کرها بیکی از ملازمان اشتان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت باو رتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید چون
فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با شیانهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه پرداز را با خلیفه‌ای آن در کنج قفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال از منجاط طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی و تقدس ذکر خاقان
منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت سیم بازیادت ابراهیم ادهم همداستان و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا پیرامن ضمیر منیرش نگذشت مدت العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد مگر بمقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و هر دیاری که در می آمد اول بشرف طواف مزارات اولیاء
اتقیا ادراک می یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم بثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیر دنا توانی نکرد و در دوران جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ و آهو شیر و نخچیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر عوانی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضه
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمائه ماجه رایت نصرت آیتش تسخیر ولایت
ماوراءالنهر یافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید در سنه ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافت و فتح آذربایجان بوقوع انجامید در اواخر رجب سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم آن شاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدبختی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی بر بدن آنحضرت رسانیده بیجان لحظه احمد کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و خوارزم
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن معدلت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و رابطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاده در ولایت ری در ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدرالدین ابراهیم و میر عالی گهر مولانا محمد امین و مولانا عبدالحمید فروحی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آئین
رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخرالدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین [illegible] در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند گفتار در بیان

جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان

خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایهٔ معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت وُلاة و ولایات انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط جاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده در بارهٔ همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید و درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بتقبیل بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنه هراة که از ایام استیلای امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید و آتش خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنجا در التعمیر نماید و خود بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون لشکر شیخ زاده بایزید باتفاق [illegible] میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه [illegible] را برسم رسالت نزد میرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هر چه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر [illegible] انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و اکرام بسبب بعد مسافت و توهم آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت آن مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از راه خود گذشته بساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیر شاه ملک از آنجا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و متعاقب آن ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیلهٔ ملک آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی متعین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر بنخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت تفقد فرموده حکومت آن مملکت را به بنده بازگذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید ملتمس او را اجابت فرمود و امیر شاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان بخارا فرستاد و عنان تکاور بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین موجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را بازگذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایهٔ سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب و اولی خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین بار دوم ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هرات گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای
فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود دستجرد بحکومت مشغول بود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت
طلبیده جهت آسایش ییلاق باندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هرات نزول
اجلال فرمود **ذکر شمّه از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان همجاه و بیان مخالفت**
و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ
تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت بی اذن آنحضرت گریخته پیش ملک
فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده و لشکری را که با او بودند متفرق گردانیده بجانب سمرقند
ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه همجاه بنظر شفقت و عطوفت
در وی نگریست جنون او بار دیگر او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق
گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر اللهداد و ارغونشاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا
و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در
دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانهٔ کنکاش امرا و سرداران را طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را
مقید ساخت امیر اللهداد و ارغونشاه و عاقبة الحال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که او را بپادشاهی برگزیده
و نایب خویش گردانند مقارن آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت نموده
متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر اللهداد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان
حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در ششم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در
نواحی اندخود و شبرغان بامیر سلیمانشاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه
فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق ایلغار از جیحون
بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره بجز در گریز ندانستند و بهرات شتافته بجناب بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از
تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسپ قیمتی بامیر سلیمانشاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با امیر مضراب و سید
خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرا شاهرخی
صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته نوشیروان برلاس آن شاهزادهٔ شجاعت پیشه را در بیرون دروازهٔ عراق گردن زد و چون این خبر بسمع
امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنجانب شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان
شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده سخنان دلخواه باز گفته بی
حصول المقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمانشاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز
گردید رایات ظفرآیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقق این خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت
مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هرات رسید و میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل
شتا بگذشت و بار دیگر لشکر بدیع آثار ربیع سلطانی عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهت مصلحت ماوراء النهر بییلاق بادغیس خرامید
و در منزل قزل رباط خبر محاربهٔ میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید **ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان**
و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا
پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملک را طلب داشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزادهٔ مشارالیه اتفاق

نسخه بیست و سیم

نمود و ایلچی سخندان جهت گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایهٔ سریر
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون بالتمام فرزند را همین عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیگ را
با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر روی خشم و قهر در هم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از
جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بآن
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک در اثنای راه شرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی بهانهٔ ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی بیکاه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که هیچ ما بران عهد و قایم که بسته‌ایم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوکی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز هیچ بر جاییم که بودیم و بجان خواهد بود لیکن بکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که
باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید کرده ایم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان
و بلار توقف نموده و دران یورت مرید بازآمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت
که آنحضرت هرگاه مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله داد و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت
پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت آن مهم ارسال نمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیر الامرائی داشت دلتنگ است و بدان جهت ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان سیفل
تواچی را پیش امیر مشار الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیکاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هرات گشته امیر شاه ملک از راه
ایکه النک ببلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قراباهادر
و جمهور ملک دولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت نامنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده و بجریمهٔ خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب همراه متوجه گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار پیشتر بمستقر عز و جلال خرامید
و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمهٔ تو در گذرد بی شبهه فردا هر یکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر
همه متفق شده بعزم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر
صایب تدبیر پیش خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقهٔ موافقت درآورد اما فایده بران مترتب نگشت و مقارن آنحال
توکل بهادر تواچی اینپیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت
نموده روزی چند مرغزار مسیر موضع خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آنحال
از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب او بامیر یوسف خواجه میرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

نسخه حسین

نسخه ملازم

بود و در آن باب انفاذ کرده که عنقریب ممالک خراسان از جهت برادر شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره
محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات
تحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پیش از وصول بیلغر نواحی خبوشان امیر شاه ملک از [?]
رسید و منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تائید از آنجا مراجعت فرموده ییلاق بیلغان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت
و از آن مقام خسرو جم احتشام سنکلی تیمور نامی را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد
که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه
عهد و پیمان قدیم ما آنست که حسن اخلاص و اتفاق بسر میبرند سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف نمایند
در زیر نسیم لطف دوست نواز صرصر قهر دشمن گداز بتبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و
سنکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص و یکجهتی
فرمود و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ
و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه بر سر اهتمام بر تقریر فتح استرآباد نماید

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت

نهاد صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر شیخ بن میرزا امیرانشاه عنایت فرمود و ایالت
دارالسلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر پیشکار و ملجا میرزا عمر گشته
از صواب او در نگذرد بنابر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر در کلانتر حسابی بر نگرفت و خطبه و
سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیرالامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور
باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و داراب
قوشچی و شیخ محمد تواجی و عبدالخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاه
نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از ایناقان و خانه بچگان را مستکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه لحظه مردم شاهزاده زیاده
میشدند و مردم اتباع جناب امارت مآبی کمتر میگشتند بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده
نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخته باز ماندگان امیر جهانشاه را
بنواخت مقارن این حال میرزا ابابکر از کرمان بغداد به تبنکشا [?] آمده بقصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش
نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر تفصیل دهیم و میرزا ابابکر بدین
سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قید و حبس میرزا
ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استرآباد عنان بکران باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر روی بجانب پدر بفراغت
هر چه تمامتر بامر استمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی بابا بیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت
و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها
حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین این مقال آنکه میرزا
ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار گردانیده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اختاجی و عیسی توچی و شیخ حاجی را
که از قلعه محافظتش بودند بر انداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را متصرف گرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود
قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استرآباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سهرورد باتفاق در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند
رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامعقول نمود و
و میرزا عمر بداعیهٔ آنکه امیر بسطام جاگیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی
پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هریک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته
خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هرکس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم گرگ آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل میانج گرمرود عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و عبدالرزاق نبیرهٔ امیر سیاه پوش و چین و شیخ خسروشاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را
منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر ترکمانان بیاسا رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بران
نشاندند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود بمراغه رفته بعد از امیر خالق
ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان متظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن قالی پیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و
عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده دروازها را مضبوط ساختند و میرزا
عمر امرا ترکمان را اجازت حرب داد و درآن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت
بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده جشنهای
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا
پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چندروزی اسم پادشاهی بر پدر
اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا
فرود آمدند و تفرقهٔ نسبیا بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از
وصول بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد
میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بگیران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در فرقوارغون بسمع میرزا ابابکر
رسید لشکر با حیوان را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هر دو جانب مردان
مرد و گردان صف شکن در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته گشته بهنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زراندود بمیان مواکب
کواکب تاخت بازار هر دو جانب جنگ افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر
مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نموده او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز
محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ
حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغول است بنابران با اصفهانیان صلح کرده درهم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست
که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید شاهرخ آورد و در غرهٔ
ربیع الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه ییلاق سبلقان بموضع خواجه هنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او
بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال سنکلی تیمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بر وفق صواب نیافت و بنابران خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بلقان نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید
با بیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که حریف برد
در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرده و از تبش صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک مجید
بجلگاه مازندران در آمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه بیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد
سیف الدین و شمس الدین اوج قرا قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای
گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت
برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو دریای خضر از صرصر حملهٔ بهادران عنصر اثر در تموج آمد
و غبار معرکهٔ پیکار تصاعد نموده شمشیر آتش نعل آبدار سرهای گردنکشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم زمین شد ز خون یلان لاله
گون بهر سو روان گشت دریای خون ز شمشیر خون بار بیر نامدار بغلتید سر از بدن چون خیار آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب وما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و بیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و بیرک پادشاه
بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد راه ورا استراباد پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایات
یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان در آمد و سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق آستان معدلت آشیان
فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار
خویش گشود و آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیات
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا
الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا
پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام مهمات ملک
و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی میفرمود آواز دلربای نای از انتقال
سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیهٔ او میخواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند بیت چو سلطان سر اندر باشد
زمی شود بیخبر از سر و تاج کی لاجرم تمکن پیر علی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائة
که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بدور گرد سراپردهٔ
پادشاهی محیط گردید و در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث
این واقعه ترسان گشته بسان باد وزان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرأت پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست
که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با
حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استقلال برافراشت فوجی از ابطال جبال را
بجانب ری فرستاد تا هزار خانه و امغول را که در آن ملک با اغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و شوکت میرزا عمر بدان
واسطه سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آن حال شیخ حسن تخچی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و
گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر شعار بدان جانب نهضت نماید اگر بملازمت نشتابند میرزا عمر این سخن
باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بکجریان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا
شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در بیست و سیم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و در روز دوشنبه نهم ذی القعده در حدود قریهٔ بردویه از

آخر الامر

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف جنود صفوف پرداختند در اثنای حمله تواچی که از اعیان عمر تابان بود بسبب
دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی
رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران
امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل امرود بار در روی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده بحکم عنایت نمود و طبیب
و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط از رباط زود در روی بعالم دیگر آورد
و در مقبرهٔ عمدة العلماء المتاخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت
جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت **ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه حضرت خاقانی**
سپهر افراز چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید در
نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول بر خطهٔ
اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سرپل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دو گره رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی
ببادیه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی
رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او باندک مردمی بجانب یکاولنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که
خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعهٔ هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر
حسین تا آن غایت خراب و ویران بود انداخت و اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو
ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده تجدد در قبة الاسلام
خواست تا از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنای گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود
بواسطهٔ کثرت ادبار و شکیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سردفتر اهل شقاق را از بدن
جدا ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند **ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان**
کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهان ملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در آن اوان
که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمده بموقف
عرض رسانید که پیر پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و ارازل اوکلی بهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعهٔ
استراباد است در مضیق حصر و معرض خطر افتاده بنابران خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت بگذاشت و در سیزدهم
جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملک بشرف بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیگ
گورکان بشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوچ قرا
از مازندران آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه
بدار الفتح استراباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار جریبی بآستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطهٔ
دامغان بسیورغال آن ستوده خصال شد و ایالت مملکت استراباد تعلق بامیرزاده الغ بیگ گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم
ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة درآمد و مقارن این حال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امرای بلند مرتبت یاغی شده بجزای
اعمال خویش رسیدند تبیین این مقال آنکه در آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب
ساخت و آنچه مناصب اصحاب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در آن
اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تغییر بایشان حواله خواهند داشت

نسخه ملکت

داشت و بنابر آن محبت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود
باتفاق میر حسین جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بیان نموده سلطان بایزید عثمان و نمک که با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند
و بیک ناگاه از شهر بیرون رفته در چرغ السکت ایستادند و خاقان گیتی ستان لوای ظفر انتساب در رکاب آورده میر مضراب بهادر بجانب الفان رسید و جنگی عظیم
کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال اقبال در فضای چرغ السکت بگستر و امیر جهان ملک و اتباع از آب گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت در این
طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفرپناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت باتفاق برادرش
واحمد و اقبوغا از مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش و احمد و اقبوغا آزاد شدند و جهان ملک
نمک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی برپا نهاده بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه
بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه از ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان استفاده میکرد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب
روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلندمرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی
از بروج قلعه مقید گردانید تا ایشان را کسی از خلاص مانع نمی آمد و در انحصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخت
بفرزندی قبول کرده پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت
و اقبال رسند باهم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در
واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریهائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی درآورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در
میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه
در حبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و مایحتاج
هزار کس از اسب و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگردپیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصر
گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد بجماعت در غایت
آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان
بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر در مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج انقیاد
نوکران میر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده بیچاره
سوار شده نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و بدین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار
خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گرفته
روی بدیار بکر آورد و امرا بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود در ایشان
تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهورند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بتاختن
بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و پنجاه موضع با کوتوالان قلاع سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله
روی نموده و در تمامی معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط طبیعت محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک
دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید و امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین بجده و ادان و سلطان بر دو دواب مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را
بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمه بوی پیوسته قلعه اونیک را بحیطه تصرف درآورد و اما سلطان احمد بعد از رفتن
قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار رعایت نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود گنبک پوش گشته با معدودی

چند از مغالیک وی توجه بشام نهاد و از آنجا به بایکر رفته نزد بایکر بحلب شتافت و در گوشه نشسته مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش اقامت نمیکرد و پوی کرده آوازه وصول سلطان
احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان ازحیف در بغداد و سپید اشد که حاکم آنموضع دولتخواجه اینات را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی
میرزا اعم اور دو بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره صفاهان اشتغال
داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتبریز درآمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی میگماشت سلطان احمد کرد و اوباش گرد آورد و احشام ترکمه فراهم آورده متوجه تبریز
گشت و اینخبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع میرشیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امراء خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آباء و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت بان
خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب
اقتضت که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر را از انجا فراغت یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و در تبریز شهر را
آئین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد و او اصلاً تغییر با طوار خویش
نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شده بعد از آن
اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلحگونه در میان بسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون
در آن سال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در ششم ربیع الاول آن بلده درآمده هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل
و داد کرده استمالت نامها باطراف و اکناف ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه او نیک را از دست ولد دولت
انتزاع نموده و بسیاری از ترکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بی تحاشی قدم در وادی فرار نهاد و ترکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند
عنان بازکشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که
با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بجنگ ایشان
آمده اند بنابران علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سید محمد نخجی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و داروغه و استمالت نامه ستانده منقضی المرام
مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاکیر بخدمتش شتافته بمنصب
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرده وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم
رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آئین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه
حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع
و ثمانمائه در منزل سردرود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند بخت
از جانبین امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را اسیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده
گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که رو بصید آهو و نخچیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت
زین بر زمین انداخت ترکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته مثبت از تبریز تا دامن سردرود روان گشت خون سپاهی چو رود
و میرزا ابابکر بیرک و برادرش بایزید کارشاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان بازکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه
نکرد تا در غیبت او ترکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا امیرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسپ
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت بخرمی از عقب بیرک بازگشته
از سپاه خویش شخصی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود

بقدر امکان

و فرمود که اگر او را زنده پیش من می‌آوردی رعایت میکردم و روپوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین حرم
فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را ببدنش رسانیده بآیین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی تمشیت
غوری استخوان او را بماوراء النهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی الکبیر و منه العون و التأیید **ذکر رفتن میرزا ابابکر به
دار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بی سامان** میرزا ابابکر چون از دست شاهزاده میر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد
عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان اویس بجای او ایالت می‌نمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا
ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایره رشک در باطن او مشتعل شده بقصد استیصال سلطان اویس مصمم شد سلطان اویس نیز فهمید و جمعی
شاه زاده را با خود متفق گردانید و در آخر روز طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد
عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی‌آنکه برآن نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب
الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده باین معنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بهراة و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات
بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمائه خطهٔ بم مخیم او شد و سلطان اویس از آن
خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود باز آمد و مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا
ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین پیکر ظفر مسرور میگشت و احیاناً سلطان اویس را صورت نصرت روی می‌نمود و در نوبت
آخر شاهزاده بکسی ناخوش یافته زخمی کاری خورد و از این دار فانی بسرای جاودانی برد الحکم لله و الیه ترجعون **گفتار در بیان شمه از احوال میرزا
پیرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر** در حین فوت صاحبقران
ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیرمحمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت می‌نمود و برادر دیگرش میرزا
اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیرمحمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده‌اش ملکت آغا خواهر خضر اوغلان در سلک
خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج
ساخت که بیت همه بنده کاینم شهرخ پرست من و رستم اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده رخصت
انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا
پیرمحمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان
یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیرمحمد میرزا اسکندر را گرفته بر پایش بند نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و در چهار ده طبس بند را
شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوز عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیرمحمد بتقدیم
مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو
محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب
اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند عنان تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند
و میرزا پیرمحمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان
چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست کرمسیرات فارس را غارت نموده عنان بصوب صفاهان انعطاف دادند در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیرمحمد لشکری بعد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر
نهضت نمود در آن اوان میرزا رستم جهت سیب و با از اصفهان بیرون رفته در کنده‌ای نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب
نموده جواب داد که خاطر جمع دار که قافله شیراز از برای ما تبرکات و تنسوقات می‌آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم
بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیرمحمد با دلیران شیراز برد آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و بنهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته
فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه
میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرکت و کنه مان نشست تا الاغان فرو نشستند آنگاه کاشان و جربادقان
و سایر توابع اصفهان را بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود دفعهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن زمان ندرویده
بود بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال
دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز
تافت **ذکر رفتن میرزا رستم باستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز** چون
میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گشته عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنهٔ هراة امید
و باصناف عواطف و عوارف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه
بافشای آن راز زبان گشاد نیم شبی از آنجا بهمه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود بقصد وی
نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاه
زاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا
پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته
میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست
از طعام بازکشیده همان ساعت او را طلبیده و انعقاد اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر
غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار** در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت
کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دوچاهه رسید حسین شربت دار که بیمن التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه
طبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بر این خرگاه میرزا پیر محمد درآمد و آنجناب را
شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر
درآمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز نمود و تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند
که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف
دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که
میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت
و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بتجلی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون نهاده بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام
از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند
و روز دیگر آن غدار بداختر بطرف کرمان گریخته و در اثنای راه با امرا میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده بازخورد و امیر
صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخسارهٔ او را غازه کرده و کلاه نکبت بر
سرش نهاده بگاوی او را برنشین گردانیدند و باین هیأت آن خبیث طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب
داد که اگر او را بقتل نیاوردمی ترا خود بدین پایه نمی بود غضب اسکندری از این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون
کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پرشر او را بملازمان اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند
ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست بر لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانید
پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافته بمخدومی عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند
روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید . باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر
سعید برلاس و امیر چلبیانشاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند اما پیش از آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد
تافتند زیرا که داروغه آنجا هم از مخالفت میرزا اسکندر میترسید و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید
و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر سایر امرا را از عقب میرزا
عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر چلبیانشاه با یاران بپیوست و
دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا
اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آنجا آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده نایره
حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهة اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر
نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان
دستگیر شده سلطان معتصم منهزم تا کنار جوی رسید و خواست که اسپ از آنجا بجهاند چون از جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه داشت و بر
قفا افتاد یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هم در کنار آب شعله حیاتش را بآب تیغ فرونشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه
عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن
شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز
گشت و معاندان اکثر امرا او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت
فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند بدینجانب فرستند
تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت
که مضمون همایون منشور عصمت آن برادر را ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال از ناصیه احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه
بنسبت او لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات الجانبین بر وفق مرام صمت التیام گیرد والسلام والاکرام وصلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد او

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت
مملکت آذربایجان و اران را تحت تصرف در آورده شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان
ارثا و اکتسابا تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر
و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغیدن ابو النصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیر بداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته
بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال
داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی
قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد در میان بستیم تا رای عالی واضح
باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر
قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود اما آخر تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان
احمد علاء الدوله از شیراز جنید گریخته بجانب آذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را محفوظ عنایت گردانیده آخر الامر او را باجابت

که پیش پدر بوده و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طایفه از اهل شرارت جمع
آورده و قرا یوسف از این خبر متأثر شده کس فرستاد تا حاجی کوچک که کاندارک از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادلجوز مقید
ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و باره بغداد را استحکام گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیربداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد و بهار آینده در الشتر همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب جنید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات
متأثر گشته چندان توجهی بالجیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته بضبط الولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجین و عادلجوز رفت و از آن
طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاکیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان
احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاکیر که موسوم بمعصوم بود و در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را
مضبوط ساخت و سلطان سه روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و
جمعی از اوباش بگرد وی درآمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفه از معتمدان را بقتل رسانید و در زمستان
امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض اکثر عثمان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه نمود
و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم
سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بجوی گریخته سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هر چه تمامتر بدار الملک تبریز درآمد و امیر قرا
یوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان
مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شنب
غازان بین الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی او را نادانسته دو ضربت بروی زد تا از اسپ
درافتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از جر آب بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان
عالمیان این چه حالت است سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم این شهر بسیارند چون شب شود برویم زر و اسپ و آنچه خواهیم
از ایشان بستانیم و ترا رعایت کنیم و هر گاه به بغداد رسیم بلوک یعقوبه را بتو بسیورغال مسلم داریم و پیر کفش دوز این معنی را قبول کرده بخانه رفت و
حال آنکه ورا عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن خود درمیان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن
کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و از آن هیچ نفعی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب درآید انقدار
مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود و مصلحت آنست که درساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را
بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش
نهاده ببارگاه درآوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را بپهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بنقض بنیان عهد و پیمان
ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل یا جد ورا فرمود تا بخط خویش
در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیربداق خان نشانی بآب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان
مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند اما امراء بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی
مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز با آن امر همداستان شده شبی سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر ارسالکان طریق خونریزی
در آنجا به هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر غدر او کشته بود دفن کردند بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر
شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادلجوز محبوس و مقید اوقات میگذرانیدند از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در
هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که
برای دوست خود چه گفته خواجه عبد القادر این رباعی را درعلی ارتجال کرده بعرض رسانید که رباعی عبد القادر در دیده بمردم خونریز بادو سپهر نشست جای

بیت پیش قرا یوسف فتنه روی بصورت تا رابازنمود و از وی مژده کال زنیکت بتانی میرکه ذاعن عجوزه مقبول افتاد

بیت تبریزی و حبی دیگر

مستحیم گوینده

جای تیغ کلان جوهر سپهر سروری را ماکار. تاریخ وفات کشت قصد تبریز اماشاه محمد ولد قرایوسف چون ببغداد رسید اولاد صنعا سلطان احمد در شهر متحصن گشتند
و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در گشودند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام
خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرایوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان
سعادت بهر** در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسرحد زوال نهاد و میان آنجناب و خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد
و خدایداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان
سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان
نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خدایداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابر آن میر الله داد و ارغون شاه
با سه هزار سوار نامزد آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود دیزق سیاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار کرده میرزا خلیل سلطان را
طلبیدند شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روانشد و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد خدایداد از قرب وصول شاهزاده آگاه
گشته بیلغار بجانب شیراز نهضت نمود و در روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل
سلطان پناه بقلعه ویرانه شیراز برد و خدایداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشانها نوشته او را مجبور نمود که مهر کند و هر جا میخواست می
فرستاد و تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خدایداد در بیست و هفتم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت نمود و بیست و ششم ذی الحجه کنار آب جیحون معسکر ظفر مآب گشت و امیر
شیخ نور الدین که در سمرقند بود و هواخواهی حضرت پادشاهی خود را بظهور رسانید تا امیر خداداد از عقب وا ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب
شاهرخی بفیروزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا میرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه
سرافراز گشتند و چون هوای خوارزم عنان موکب ظفر مآب عنبر بار شد خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید
همراه برده و در بیستم ذی الحجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب مکارم بلکه تمامی اصاغر و اکابر شرف بساط بوس
دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا الدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان
پیش امیر خداداد رفته تا او را نصیحت کرده بشرف ملازمت رساند امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت
منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عن صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند
میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب برآشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان
در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منغلای پیش روان ساخت در بین اثنا صورتی بدیع که در آینه خیال هیچکس
مصور نگشته بود در روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت
نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باعتبار اشارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین
ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق
که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع انجامید طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار
داده بتیغ بیدریغ خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منغلای مراجعت نموده
سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین
عرضه داشت نمود که مغولان به ترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم
حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر
اشفاق گردانیده بایالت ولایت اوزجند فرستاد و بمهمی ای سبیل ارشاد **ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید و تفویض ایالت و ولایات بشاهزادگان صاحب تایید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد
موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه
ملک مصلحت در ترک محاصره ندیده عازم اردوی همایون گشت در اثنای راه معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابر آن خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین قرومی توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف نموده و مشار الیهما با وی ملاقات نموده
انجواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال از آن دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف
ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید با ستان بوسی شتابم و مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بایان آمده
با میر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه مخالفت
نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در آن اوقات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کانام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده
سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی گار افرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد
هرکس از نوکران را صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة بمقتضای فرزندی میرزا خلیل سلطان
عمل نمایم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی
آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن میرزا ده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسن صوفی و امیر علیکه بازار شتافتند و میرزا ده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند
و در موضع اوزناق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جهانگیر عنان بیکران بصوب خراسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیگ گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت
حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۲ شعبان سنه ۸۱۱ کامیاب و کامران
بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن
و خواجگی را با قریب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند
در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور بدان جانب نهضت فرمود **ذکر عصیان و طغیان**
امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بهمین توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را
بمیرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه قشراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
مقید گشت و خیال امارت تا بی بخیال درآمدن شهر نور جمعه هشتم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین نجم زاده و ساغرچی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم
یاس و حرمان مراجعت نموده بترمذ رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنقر را بحکومت هرات باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از
طی منازل و مراحل بگذر کلیف رسیده میرزا الغ بیگ گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

مشرف گردید و در روز جمعه ۲ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیرشاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بقدم
جسارت پیش آمده در حوالی اقزل باهدا آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آنجا نیز نسبت با میر شیر بدیگان شده کارش آخر ساخت
آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده و آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید
امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور همای چتر همایون فال
در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانید و امیر شاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نور الدین باترار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در
دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و بهمین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلدهٔ فاخره هرات محاذی قلعه اختیار الدین واقعست
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی آن عمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هرات واقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک با ولجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و
میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک تغاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهة دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال
بکجا منجر خواهد شد بنابرین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده بایلغار بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل
و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان یکران تا موضع قشقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیک گورکان و اشراف
و اعیان سمرقند بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزلگاه کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نور الدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که در کرت
اخیر که امیر شاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع متحصن امیر شیخ نور الدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته ببعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر و اسطه
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیر شاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام
مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمپناه شتابد بجائی نرسید و حرارت هوا استیلا یافته امیر شاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نور الدین
گفت که از برای ما شما میانه و مقداری طعام بفرست تا لحظهٔ درین نواحی بیاساییم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین همچنان سوار بر در حصار
ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نماییم و امرا نزدیک امیر شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند
و در آن حال امیر شاه ملک سهرقداق را که دوست قدیم شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم
رسانی امید است که چهرهٔ فتح و فیروزی از پردهٔ غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند سهرقداق جواب داد که هر چه
اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح درانست که چون امرا از نزد شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک او روی و
هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم
سهرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نور الدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز
برآورد که سهرقداق آقا شیرازی و سهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین از بالای اسپ خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای
سهرقداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسپ فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینهٔ او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون
آورد و نوکران امیر شیخ نور الدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر سهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرف او انداخت و سهرقداق تیغ طپانچه‌ای آن رسانید
و امیر شاه ملک آن حال مشاهده کرده تازیانه بر اسپ زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافته سهرقداق چون دید که کومک رسید جست و بیکدو ضرب

ترکستان ۳

نور الدین ۳

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک تیره انداخت و اینچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک سرقداق را نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان بکلی بشرف ملازمت خاقان وافر مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایات و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول بلدهٔ فاخرهٔ هراة مهد علیا تومان آغا که بعد فوت حضرت صاحبقران مغفور بحبالهٔ نکاح امیر شیخ نور الدین درآمده بود متعاقب از صوب دار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصبهٔ کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیرات آن بانوی عظمی در قصبهٔ مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنهٔ مذکوره خاقان سعادت انتها احرام طواف آستان ملائک آشیان عتبهٔ مشهد خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبهٔ کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سدهٔ سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای و امینکت خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنهٔ مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول باج و خراج نمود و پادشاه یوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرمود و مهمات ایلچیان ختای را بکفایت اقتران داد شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمهٔ از احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزهٔ دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم** از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق علیا باید که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدگو که امیر الامرای پادشاه دشت قپچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدگو امیر انکا را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادیخان فوت شد سلطنت و پادشاهی بپولاد خان رسید امیر ایدگو انکا را طلبیده بقلغه را بجایش فرستاد و پولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قپچاق گشت و قصد ایدگو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدگو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشسته بودند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشت داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جملهٔ مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرمودهٔ او تجاوز جایز ندارند و غازان با ایدگو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده و زبان تشنیع گشاد که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدگو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این سپاه چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت من تنها برای کوفانی می آیم و [illegible] تا شهر بجد و خوارزم رفت و ایدگو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدگو مبارکشاه نام پادشاه ایشان بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح درمیان افتاده خوارزمیان سادوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند ازین جهة اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

قبول صح

شادیخان صح

بیرون آمده بگروه تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنا بر ظلمی که بر جا یا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیرشاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چند روز جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و بعد از وفات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن را بامیر عهد انتما تفویض فرمود تا اخر ایام حیات شاه رخ آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود **ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر** در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بدو رسیده رفته قلعه آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر اختصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت آنجماعت چون قوت مقاومت نداشتند بپای قلعه دستبرد نمودند و در آن اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در کرد و نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آن لشکر خیمه و خرگاه برافراخته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد از روی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از روی نومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر دو شول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز رفتند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلا جوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر براق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بجد و جهد باصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نموده آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه بفراغ بال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمای مهمات بجایی را تحصیل میرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید و درین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متالم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی نگشته نیک که داغ دگر رسید **گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری** در آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

حضرت خاقان سعید پیوسته نقش اتفاق عقلا لقمان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منتقش و مرتسم گردانیدی تا از جهت حدوث وقایع نیست از خیر قول الفعل بهای آید بدین منوال
سنه ... که خاطر عالی باز از امور ممالک ولایات ماوراءالنهر و خراسان وغدغه نماند و خبر استیلای قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق
بمسامع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته نوئینان بهرام صولت جهت اجتماع لشکر با ممالک محروسه باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی
بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دارالسلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و
چون پیوند ... در نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه در قلم آورد و مضمون آنکه رایات عالیات جهت دفع فتنه قرا یوسف
ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و الویه
ملک حیدر رسانید ان کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب
و گیلان که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت
خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندر ری پنهان بود که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان بجهت مصلحت وقت بر زبان می آرد
بنابران از مضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعید را جواب های درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد
و ابوسعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را پایبوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان
التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر
بعد از معاودت نوکر شعار خلافت پادشاه شود و اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را از قلم و خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده
نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنجا را بانقیاد و اطاعت دعوت
کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن عمر المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین
ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد
و میرزا سیورغتمش آن محضر را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود
و در اوایل بهار میرزا بایسنغر را بدارالسلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون
خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر
فوجی از امرا و لشکریان را بعزم محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله
ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغگی نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر
رسید امیر یوسف خلیل و جلبان شاه برلاس و بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از جانب
نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه اینیاق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار
بنصرت نصرالله و رعایای ساوه مامور گردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده و قدم عهد و پیمان
میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای الغ خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند
در نواحی قلعه شهریار بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در انعام
امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان منصور بیرون فرستاد و آنحضرت در باره آن گروه اصناف عواطف و مراحم
مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت **ذکر وصول موکب نصرت نشان
بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان** چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر
شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم
که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قراب و میر عباس و شیخ علی قزاق با ...

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل السعادت بساط بوسی مستسعد یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان آنجا و دیگر بار دوی گیهان پوی شتافته و جمعی از
سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری چون نقش سحاب بیحساب و مانند قطرات امطار بیشمار از درون اصفهان
بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند
بعد از تسویه صفوف و تهیه استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی را بعین الیقین مشاهده نمود و دانست که استقامت با آن حضرت
از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بمعرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب
نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در غره ماه ربیع الاول سال […]
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران بلاد بموافقت میرزا […]
شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد و شیخ ساوه […]
داراب گرد از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند کیفیت این نیکوخدمتی عرضه داشت ایلچیان کان […] سلطنت میسر گردانید حضرت خاقان سعید
چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته تکبه بخشی و لطف الله بیان آمود را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبانشاه برلاس […]
میرزا اسکندر و اولاد عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکبه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله مقتول شد […] جلبانشاه […]
خواهد کرد و او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله […] و تکبه بخشی را از منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بکاری […]
قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان گذرانیده و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر طاعت قبول
نکرد ناچار در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در کشیده آواز نفیر و غوغای
غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت چنان شد ز هم کوس و نعره و جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار
با ساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره هم بدست و گریبان رسیدند و سرهای سروران بسان
گوی در میدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و از روز تا وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار
فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب سیارگان شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نموده و جام تیغ مذاق بر یکدیگر چشانیدند
فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت […]
ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و شکست بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه فارس منهزم گردیدند و میرزا
اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعه اصفهان در آمده جنود نصرت ورود نزدیک برج و دیوار […] بعد از قرار […]
بجانب دیار مغرب مشعلها بر سر جدران بر افروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت
میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که نقود شهرستان آسمان […] وصول موکب آفتاب تابان
بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته بنهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت […] از دلها بگذشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب […] بر خاطرها فرو بست و میرزا
شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتعاقب میرزا اسکندر فرستاد و آن جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم میرزا رستم […]
خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشین در چشم جهان بین او کشید بیت بکینه کشتن و کور بودن […] زبان و گوش […]
کین حدیث گفت و شنید بفضل الله […] ذکر تفویض حکومت و لایات بشاهزادگان خجسته صفات
و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود و خطه اصفهان
بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده […] که […] کرده بود نقد و تحفا

رسانید و ثلث مال از رعایا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع لرو بروجرد و نهاوند و لرستان را بامیر
زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایلچل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد
وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از درر نصایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت
یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت آن تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر
مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران
نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی‌نهایت گردانید سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار و خلاصه نتایج
خواقین بصفت ذو الفقار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان
عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از آنجا راه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره
ببلده فاخره هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف
بدار السلطنه مانند دولت و اقبال باستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش رفتند و امیر
سلطان جاگیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرالله قدحچی ساوه از آنجمله بودند و همدران ایام سید عبد
الملک کشف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اخبار محبت و
مودت بود رسانید و من الله العون والتائید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک
گورکان باستان خاقان عالیشان** در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرک
احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان ابا ورزید و بسلک جسته جناب الغ بیکی میرزا یزید
پروانچی را که در سلک خواص مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید و امیر یزید نیز مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم
اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اندکان را مستحکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه حسی را مسخر کرد و به پاینده بکاول سپرد
و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعذر است لاجرم
میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با سپاه جمعی انبوه جلادت آئین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک
احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه پایان آمده امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافتند تا که میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت
و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا
میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة
در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارک رمضان باستان سلطنت آشیان
رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و همدران ایام
پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده مسعود خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس
و ابیورد و نیکقان و جرمقان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و شادمان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیابش
گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آن را ویران
کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین
مذکور است که هفت هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق
و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب
دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد** از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس

وبعد از آن

نسخه عبد الکشف

و فارس و ری بمود یکی آنکه میرزا ایلچل که بایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون
این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنگر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت
ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بعضی تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاکیر در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار فرمان فرمائی میکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را
عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان حقانی میرزا قید بسطام جاکیر موافق مزاج شریف نیفتاده باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا
سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلغ خواجه را در قم بر سر اعرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود و امیر بسطام را از بند نجات داده بتسخیر ترغیب نمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیگی بنت میرزا امیرانشاه را با آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغا بیگی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد
وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و ممکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و
حال با در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته اخی فرخ را بگرفت و ایشان را بتیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی سپرده که بحرکت میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بوده اند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داده و میرزا شاهرخ از کمال مروت آنگاه این شیر
زن تحسین نموده فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کان النساء بمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن
حلق عاقبتش بسر میرزا باغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته
جمعی از سپاه صفاهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جربادقان بدیشان بازخورده اقتضای گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیات
واصل گرفتار گردید و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا از سر قصد در جرجبه توقف و تیغ سعی در غلاف تخلف
در روزی چند درکشید تا آن گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان بزمره نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ
خواجه واردوان و مرید شد کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانیده و بندیان در حبس خانه موکل جو در بقتل رسانیده گنبد ما شتافتند و نزد میرزا بایقرا
مجال سخن یافته گفتند منجم جهانگیری توقف بر نتابد بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته به
استقبال شتافته در نواحی بیضا بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند نایره جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست
چپ و دست راست میرزا بایقرا را پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریختن بکیران بطرف قول العطاف داده
بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز زیان تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان از رو آن حمله عاجز گشته رکاب بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش در رسیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشیده و میرزا رستم
بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای جهانبان
اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکر فرمان داد و بتاریخ ۱۷
جمادی الآخر نهضت لوای کشورکشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هر چند امرای میرزا بایقرا کیفیت وصول
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پرداز و بجائی نرسید و جوابداد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدینجانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه سنان سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماه نخجه علم ظفر پیکر خاقان بهجت گستر در سیزدهم ماه مبارک رمضان از افق نیشه الله اکبر
طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید خنگ را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

نسخه خنگ

درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر شفقت و محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال میرزا ابوسعید را
ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنقر قلم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده میرزا ابوسعید را منظور نظر
عاطفت گردانید و فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید بمقتضی المرام از پایه سریر اعلی برخواسته چون
در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را
بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بسخنان شفقت میرزا بابان آورده میرزا ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون
رفت حضرت خاقانی فرمود که هرکس که مثل این مرد که ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه
پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود
متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت شمول همین کار
سازد دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را
مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان
بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات از حضرت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت که

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت
والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و چون ذره و منظور نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول
باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت
ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که
بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه اولاد
امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفرمآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه
سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات رسد سلطان اویس را بپایه سریر
سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان
نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده فاخره هراة نزول اجلال فرمود عنایت
ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر احوال بعضی از شاه زادگان و جلوس میرزا بایسنقر بمسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز
گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الغ بیگ گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوکیان از گشته بود اعتماد بر کرم خاقانی
عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی‌نهایت شده با میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده
موافقت یکدیگر خاطر بمخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و نهیه نمیمه ازین معنی بعرض رسانیدند مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه
رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابران او را گرفته مضبوط ساخته ام تا بهر چه اشارت
فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا
ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف
کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را
از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باز دوم بحضرت فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصحبت

سمرقند فرستاد و دیگر از روی حیرتی پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند
امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوبادهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان
نشسته قضایا را فرق برایا را بر نهج عدالت بتفصیل رساند و بمضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند و بفریاد فریادخواهان
رسد پدر دل داد خواهان رسد و میرزا بایسنقر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت
از سر گرفت و از لمعات نور مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت خضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم ذکر آمدن سلطان
اویس بن ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس افتخار العترة الطاهرة سید شمس الدین علی یحیی که سالک طریق مردمی گشته تسخیر حصن
کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند در ابر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجایی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات
بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر بازار غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه
برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فره و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی
براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضای ایام چند سلطان اویس رسولان
نزد امرا فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت
نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد
تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را
که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخواسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن بشرف بساط
بوس خاقان زمین رسانیده و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را
بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید
تا احرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی
سنه ۸۱۹ خاقان والاشکوه میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمایه ولادت باسعادت میرزا رکن
الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد عیب دهان او فلکت از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بکشاد ذکر شمه‌ای
از حال سید فخرالدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ
بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخرالدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین
سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود در دل نقیض پرده بنا کرده باهتمام او دست بسته بسلیقه شاهرخیه شتافته در سنه عشر
و ثمانمایه بر سید فخرالدین تقدم نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و
احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بتقصیر و تطهیر مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون خواجه غیاث الدین سالار چون مستسقی باب زلال تشنه
گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخرالدین مبلغ سیصد تومان بر وی تقرر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت
بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرا عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید
فخرالدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو نیت اتصاف داشت و در مزارع
خواطر سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری
مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر و منزلتش
می یافت تا بمهابت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان والاشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید در درگاه او

پایه ارتفاع

امید گاه صغار و کبار شهر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشراف بلدان و امصار آمد بیت ز ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرسیدند پیشانی نیاز بر خاکپایش میسودند و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند در گذشتندی غیر از معدودی که
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید
آنکه سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در بستر دادن مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او را
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریک ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجودت طبع و لطافت ذهن
اتصاف داشت باندک زمانی بر کماهی مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب سید میرزا
دوست سید از وفور تقلب کوتاه گشته از عقب این قضیه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند باد می‌لرزیدند و مجال اظهار خلاف او مجال نداشتند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید
امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این
قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید از این سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار
بمصیبر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه
محمد بایزید را که بجرم اسرار سید بوده تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دعوی
میگفت تا هم بخشونت رسید و کار زیر پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن بحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
بر انکار اصرار نموده پیر علی موجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته باز
دهد بعد از آن هر کس هر چه بر سید موجه سازد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین غایت مستظهر
شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از بیم سیاست آهسته با خود
نمی‌توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می‌آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها
بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح خیال دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در
معرض معارضه مقران بیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بقسط فرو داوترد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران برپای سید
نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و در حاشیت حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه و سلم تشفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گرامی
رحمی و عفش لکون نیست شاه زاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیده ناپسندیده
که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه با وی میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال شربتی دادی
بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا
گوهرشاد آغا برد و آن جناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند بال شفاعت بگشود بنابر آن حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده مبلغی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می‌نمودند و سید آن وجوه را از طلبکاران بهم
رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و بغرما می‌آورد و با وجود این حال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش بپنبه
غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می‌نمود و بهواداری این ابیات میرسید که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و
چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده
بر وی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پرکینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می‌کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

ماننده قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت ادای تهنیت بجای آوردند و مدح تو دید ان خواص و عوام میدادند **گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار**

در سنهٔ عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر میرعلی ترتیسر بپایهٔ سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که سپاهیان قندهار و ملکت محمد که بر آن ولایت حسب الحکم حاکم باجیه از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای خاقان گیتی کشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنهٔ هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهة تحقیق که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفحص فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور با تجمل اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند بتخصیص از قبول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانیدند که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که رنجیده باشد و هیچ کس بکار مشی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثری نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطهٔ ضبط آورد در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلةالمراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دل پسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمان بری رساند و بیمن انفاس شریفهٔ جناب صدارت مآبی رؤسای آن قوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان و جمازه و شتران بار بردار با بستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در ان یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب کوه می پیمود که بیک ناگاه اسپ بسر در آمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و دست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت هیچ جبره یافت که ایلکاش راه کم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهة آوردن استاد میروی بهانکه در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنهٔ هراة تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند تا بجبران آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از تخصیص علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میروی را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند و بعد از تأمل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی جست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فوتی واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین علم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانهٔ چین داشت و آن خواجهٔ والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آنمقدار آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت بیت وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر تتمهٔ وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در پانزدهم رمضان سایهٔ وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آواخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو بمقر سریر بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که هزاره قبول نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر تومن حسب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ سیم ذیقعده با کرایم غنایم بازآمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مکان ناسخ خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا دکار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن دیار بازداشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را همراه آورند و الا در دفع او تاخته و او را پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منتصف ذی‌حجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفرآیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت
آمد عنان ایام بکام و اختران فرمان پذیر افلاک نهاده در خط فرمان سپهر و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم
رشک گلستان ارم گردانیدند و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته
بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار بازآمده میرزا اجیند را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آن خبر متواتر گشت
که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته‌اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه
بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شمهٔ تجبر بمشام بدخشانیان رسید سپهر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت
شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه سپهر پایهٔ عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را
بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جراید جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا اتیده
حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامشی او
شده در قریهٔ سبز بمیرزا اتیده رسید و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت
آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گرانبار گردانیده بدانجا فرستاد و در
اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد مطهر و مشهد جنت آسا امام الجن والانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما
بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر طیلی نهاد از سقف گنبد مقبره در آویخت
و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواجی که در شهور
سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنگ خان و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم‌پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب
دایمنگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید ایلچی ماچین و ایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته درباره
ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمرهٔ جهة ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم
آوردند و در سنه ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت
خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق
و امیرشاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این
جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و همدرین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفرقرین در
بلدهٔ مرو قشلاق کرده در اول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامیده عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید ذکر محاربه

و مصالحهٔ امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باززدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش از شمشیر قاطع منفصل داد امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران
هر کس که در هرجا بود سر بخط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم
شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة امداد بمعسکر بغداد پایان روان ساخته بود اتفاقا
چون مواد نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کوستندیل با دو هزار سوار متحمل بوی پیوست و
امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده در
کنار آب کر میان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار
کرده در اثنای فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

چون امیر ... رسید ... سپه و جنایش ... نشاند اورا بکذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار بجانب سپیده خود ...
از ترا کمه ظاهر ساخت وان شخص خود در کردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از ملازمان کرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند
امیر قرا یوسف کرجیان را تمام عرضهٔ تیغ انتقام کردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطهٔ حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او
بودند هرکس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف کفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید
بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جرایم جرایم شروانشاه کشیده اورا در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را کفت تا امیر شیخ ابراهیم
کاسه داشتند و چون بخار بادهٔ خوشکوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شکفته کردید و
سبدار پایش برداشته اورا بر پهلوی خویش جای داد و میهمان محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار ... او را ... سمع امیر قرا یوسف رسانیدند که بهر مبلغی که امیر شیخ
ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فروخته و آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس
بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول نمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان بار دیگر باو ارزانی داشت و
شروان دارد و عکان ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بوده و دیوانیان آذربایجان بروات تقبل او را
بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان نخوت و اقمشهٔ برات دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض زر بال مشروانات
برات می ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم کذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت و چون
طنطنهٔ کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید حضال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف
ارسال داشت و اورا باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی
بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان بنا بر نظر نشان بعقیدهٔ تسخیر آذربایجان مرتفع کردانید کفتار

دربیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره
بر سر انجام عظایم امور کیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبدهٔ دودمان صاحبقرانی پیوسته جهة وصول باعلی مراتب کامرانی روی نمود و چون
آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود
جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب مجسته فال بجای می آورد و بقلم اندیشه صورت هر مدعا که بر لوح خاطر خطیرش نقش می بست پیش از تهیهٔ
اسباب حصول بمنصهٔ ظهور نمایان میشد و در نظر انورش با حسن وجهی جلوه کر میکردید نظم چو آن زمینهٔ اورنگ شاهی نکردی بهر چیزی خواهی بهر سو
روی آوردی لوایش شده تحت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان بهر صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت
نهضت آنحضرت است بعزیمت محاربهٔ امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون ...
خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را جزو همت کردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و نواحی سان عساکر ظفر مآثر باطلبند و سپاه ممالک محروسه از
اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع کردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال
فرمود و امرا عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در قورخانهٔ همایون موجود است آنحضرت کفت که ده هزار دست دیکر سر انجام میباید کرد و بموجب
معهود میرزا الغ بیک کورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر ... جهت خان
بحکومت دار السلطنهٔ هرات مقرر کشت و همای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنهٔ ثلث و عشرین و ثمانمایه از باغ زاغان در حرکت آمده
بر غزا مسجد و تلت ... نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر
غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف کردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان جمعی از
لشکر نصرت نشان شده از پیش روان کردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکارکنان بر ولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنغر بمقدمهٔ عساکر بهادر کشت و در سبزوار هم

مصحوب بجز آباد از فر وصول موکب پادشاه والا نژاد غیرت افزای فضای بهشت شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر
پرداخت آنگاه و از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال با دولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خیر انجام لشکر بادغیسیان
و فراه و قهستان و کرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین میر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت
آشیان شتافت و ماهچه رایت منصور بیست و سیوم ماه مذکور از دره نمک عبور نموده و در این ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام
میرزا ابراهیم سلطان از جانب دار الملک فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث
الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسید و امرا و نواجی چند روز احتیاط سان لشکر بازدید کرده دویست هزار
سوار بحیز شمار در آمده یا عنی لشکری بحر جوش و موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترکش و آهن پوش و از آنجا
امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار بثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه
رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنا بر آن مناسب چنان می‌نماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقا
بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بگماشتگان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام کینه بمقام
نشانیم ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حد روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازو
شجاعت مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بزبان راند نظم ببینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بی سوار و یا باره رستم جنگجوی بمیدان همی بی خداوند روی و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب
ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت
مسألت نمود و جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژده
فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه
شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آنجا قیام نموده از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان
آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب
اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز
از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه
گشته سلطانیه را گذاشته روی بتبریز نهاد و بهمدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل التجواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید
و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد و ماهچه طوق جهانگشای در
پانزدهم ذیقعده پرتو وصول بر خطه سلطانیه انداخته رعایا بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی باستقبال نمودند و آنحضرت بر حال
آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر موسی کا بمحافظت سلطانیه
مأمور گشت و خاقان کشورگشا بار دیگر تشریف برده بشرف زیارت عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین
قدس الله سره العزیز دریافته بعد ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شده و از آنجا بارادوغان نهضت فرمود در ششم ذی حجه مذکوره از آب ارس
عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی
حصول الآمال و الامانی **ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پستی و رسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز** چون امیر قرا یوسف
افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطه اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات سحاب متکاثر

بغایت ۳

مشکو از همه جوانان نوخواسته و سراسر مجلس بکثیر آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدتی طبیعت و شدت امید بر تو شهر [illegible]
بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم بساط جلادت گسترده بود ولی هیچ فرصت ندادش
حیات چنین طرفه عشوه که کس ندید نکوی یی شوخ نکوی یی ات و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن
واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را همچنان در خرگاه بگذاشتند و آحاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش
قرا یوسف را جهة حلقه‌های طلا ببریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد گجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک امد المجلس سپردن آورده لوازم غسل و
استغفار بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذیقعده دولتخانه تبریز را
بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی
بیک بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته کنبک یوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم
والطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت اجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از نسق مهمات تبریز فارغ شد فرمان
حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون نپیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه
ننموده بدست آورد و شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را
امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان ایشان چندین مخالفات و محاربات
بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاورود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنا بر علی هذا درین ولا که بابجا اعلام خاقان گردون غلام
پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش پای در دامان تمکن و وقار
کشیده و این معنی بر خاطر خاقان شوده تاثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مامور گردید و در قلب شتا که مغلوب آن معقول برودت بود با جنود ظفر
ورود نظام بر قلعه کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و بسخنان ملاطفت آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره بجز موافقت ندانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در باره او باصناف [illegible]
کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به
مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرا عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرتن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق ربانی در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه
بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده فتنه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات
و انواع پیشکشهای متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته بشرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات هر یک
تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت
و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می‌نمود در چهاردهم ماه مذکور بشرف ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق
اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد بادی در
سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته
بود مقتضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان
برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان
سریر فیروزه فام سپهر متوجه خرگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه در سلطانیه
نزول اجلال فرمود و از آنجا نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراکوتک بعرض رسید که بابا احمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه
و فساد برافراخته [illegible] السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بد اختر مامور گشته بابا احمد بطرف دیار گرجستان [illegible] و بنا [illegible]

که در اینجا [illegible] اسفراین [illegible]

بردو میرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن قالی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگاه از راب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بسیار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بتسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده و کس فرستاده کوتوالان را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشته و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خندق در برج حصار بایزید انداخته بتائید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جرایات ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اغرق همایون را در دامن کوه نزد بحی [?] توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعهٔ اونیک امیر دولتای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط با جمیع خدام از آنجا باق بیلاق تشریف برد و در آق بیلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد

ذکر محاربهٔ خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق بیلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و چند حیال ستیز گرده [?] بجد و عادل جوز و اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه بمقدمهٔ سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت و دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام نمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید
همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب بر نقره خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب میرزاده اسکندر و میرزاده اسپند نیز با سیاهی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر و تیر و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت ابتاج [?] معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و سپاه نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده بر هم نزدند صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل بهیأت اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانها ابواب مصاف روز بها در قفس اجسام ایشان بگشود و بعد از آنکه شد سهام

بنسخه خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی عرضه
تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بجانبان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بجهت ادای نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین تمام وضو ساخت
و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاه بی انباز
ظفر و نصرت مسألت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران
بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود
تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فروکوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این سخن گسسته زمام
عنان انصراف بشبرنگ بوادی گریز گردانید و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرا یوسف
تزلزل پذیرفته باصناف تحسر و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت
گرفته بعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف
ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت
و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید
از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت
یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه
انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفرنشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت
یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و در نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض
رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش
بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بجایگاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشان را
تعاقب فرموده تا کنجکسته یلاق بکر بجکان رسیده شیر محمد و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول ایشان قلم عفو بر جریده جرایم
گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب
العطایا میرزا بایسنقر را پسری بسعادت اتمام کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده بابو القاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منزل بات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخت
و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابوده انگاشته رایت طغیان
برافراشت بنابرین شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان از جهت دفع شر معاند
متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قنقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در یازدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی
در روی آورده صفوف را راستند و از غریو کوس که دغدغه در گنبد گردون انداخت گوش کر و ان را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده
در فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند درین اثنا شیر محمد اوغلان چنان اتفاق کرد
که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم
نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان تومانات برانغار را بمدد
جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند

نسخه کنجیک

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند
و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی بتیسیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان
بدار السلطنه هرات رسید کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیگ
عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و لطایف عطوفت و عنایات اختصاص
یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض کیفیت
از هرات خود را بماوراءالنهر رسانیدند چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۲ میرزا محمد
جوکی از جانب الغ بیگی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول همین سال امیر کبیر سعید جمال غیاث الدین شاه
ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بتعظیم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان
ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان
و ماوراءالنهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطات و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان
سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق را و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت
و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید متألم شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان
عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ای دل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند
برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پر ز رنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در جنگ بکشتی چو
گور بود و پلنگ شهملک امیر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه
مصاحب همه با شاه پلنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدس است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضا سلام
الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان تجکنا جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلمس سیم و زر
آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده والا گهر میرزا سیورغتمش
بهادر در کابل بجهان جاوید انتقال فرمود و غره صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شده و لوازم
تعزیت بجای آورده تمامت مملکت را که بسیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خدا بست و ملک
ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بهمین عاطفت انتساب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده
قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام
که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیگی چون شنیده
بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعاً و عرفاً تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان
که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت
میزنند بنابران میرزا الغ بیگ گورکان عزم جنگ براق فرموده جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد و حضرت خاقانی از نزاع
و خصومت که موجب ویرانیست منع نموده ما لشکری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراءالنهر گردند و شاهزاده در هفدهم
ربیع الآخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

بعد از وصول

پنجشنبه هشتم

خبر یافت و بیتابانه توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بهر جهت تا منتهی عزم رزم
بر آن جزم کردند و از آن طرف نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در حول مجمع ساخت و یکباره
بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای بیکرانه در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
روان شد و غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون در گذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیک
گورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمهٔ و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات ننمود تا آن جماعت را بمقتضای آیهٔ کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدست صغری عنان بوادی فرار تافته حیرت و ضجرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی
غالب شد و بجهت آنکه خود بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلکه ننهند تا بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای دهشت بساحل نجات رسانیدند
بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف صنوف
طاعات و عبادات مینمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوازم مناجات و عرض حاجات
می‌افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که در مسجد جامع درون بلدهٔ فاخرهٔ هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی رجوع
فرموده شخصی کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از ندیمان
را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته ولی اندیشه پیش دویده ❀ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی
ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکات زخم با حشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت منع
آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروز شاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در ازمان معهود بود آغاز
نقاره زدن کردند تا ناگاه خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز ماند و ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقانی بعد ازان امیر
فیروز شاه را طلب فرموده و بدیشان سواره بمسجد در آمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر حی منان گویا گردانید و حضرت خاقانی
که در تحقیق و تفتیش امیر فیروز شاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات و نجات تردد خواهند کرد و فتنهٔ عظیم حادث خواهد شد
بنا بر آن خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شد و نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه
بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبا و جراحان بمعالجهٔ آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفاء کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید

قطعه
سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات
نقش بس عجیب واقع شد در خراسان بولی شهر هراة
کجروی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات

القصه بعد از وقوع این قضیهٔ غریبه میرزا بایسنغر بامر تفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شد و بعد از
جستن آن مردک کلیدی یافتند که در خانهٔ تیمچه بآن گشاد یافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری
از معارف پیش او می‌آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود با نواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع
مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطهٔ وفور استعداد مرجع فضلا ایام بود و مدتی با علی پوشیدی و طاقیه بند هم از [illegible]
و الغ نمدی برکردان تجیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و از او آزرده شده رو بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن
زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانهٔ خاصه بکتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد
بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود محقق الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و
از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه
و شامیانها بر افراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی
نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید

(حاشیه: [illegible])
(حاشیه: در آن زمان)
(حاشیه: سعی فرمود)

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهة تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت بوی
مایل گشتند و او بمثابهٔ خویشتن دار و بزرگ نفس بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهة کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود مدت یکسال نگاه داشته نانوشته
بازفرستاد و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت اورا حکم
قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت زترک چشم تو
هر تیر غمزه کآمد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دختر زادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از
موافقان احمد لر مقتول گشته بحرق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف
شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی
گفت که مطلعش اینست بیت سینه انم جا اقبا واست قسمت از قدر ما را کزین درگاه میرانند دایم در بدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین
تایید الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت

خداوندی چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیگ گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده
صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهة تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غرهٔ شعبان سنهٔ ثلثین و ثمانمایه از دار السلطنه
هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس
میرزا الغ بیگ و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخره هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر
کبکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال
فرمود و خاقان منصور خصال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان
بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرموده زمرهٔ از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیگ چند روز از درجهٔ اعتبار و اختیار
افتاد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق
از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرد و آتش فتنه و آشوب در ترکستان صفت انطفا پذیرفت و چون خاطر
همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم
محرم سنهٔ ۸۳۱ بمقصد رسیده و باغ زاغان از یمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید. در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت
فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنهٔ اثنین و ثلثین و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف
بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکرهای ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار
شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب
آذربایجان در حرکت آمد بیت با سپه آمد در جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ
لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بر سبیل منقلای پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد در هر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار مشایخ عظام اقدام
نمود و مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بخشی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج
سپهر فیروزه فام برافراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده درآن ولایت میرزا ابراهیم
سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده
بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر جماعتی که از اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانید
با آداب روز عید قیام نمود و از آنجا بتبریز شتافته شنب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز رایت اعلی خورشید اقتباس بسلماس
رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر بالشکری قیامت انگیز متواتر پیوست و حضرت خاقان بنصرت آیین بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بحضور همایون مزین گردانیده
و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک قلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد بشرایط معاونت مشغول
دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست که خیره مانده در آن دیدهٔ اولی الابصار و صباح روز شنبه هجدهم ذی
حجهٔ مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین نائرهٔ حمله نیران مقابله و آتش مقاتله
مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفهٔ از مردان شمشیرزن یلان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه
که در آن طرف پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بمدد برادر مرکب برانگیخت و خون بسیاری از یلان دلاور
برخاک مذلت ریخت و از اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در
چادر ناهید گریخت ضرب شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین
بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظهٔ از اندیشهٔ آنکه فردا آن حال
بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ اخضر شمشیر آفتاب برکشیده و از تاج خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت برآمد ز هر سو
صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله
در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان آهن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت
بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت آنکه خاقان مظفرلوا از ادای نماز چاشت
و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نیر فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع
نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد اسکندر چون حال برین منوال دید دست از تیغ و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت
فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفرآیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده اند منقول است
که نوبتی تقریر نموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده
اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن نقل زبان نمیگشاد رباعی در آیین ثبات شاه الفتح بجنگ خون شد ز حسد بر دو بیجاول سنگ احوال ز
کوههای سلماس مپرس گر زانکه صدا شرح دهند از دل تنگ و تاریخ این واقعهٔ عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان
چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو بگریخت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصد میرزا
الغ بیک گورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید بمضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و همدران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا
بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا احمد شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بی همال از استماع خبر فوت دارای سپهر مدار اظهار ملال
فرموده جهت ترویح روح ایشان بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مبشری رسیده خبر رسانید که محمد خان
سلطان محمود اغلان را که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند ترا هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت ذکر
نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائه از
طاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت و پس از وصول معسکر منصور متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب سپاه نیاز شتافته
و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سد سکندر برابر است خاقان والاگهر جهان قدر از متعلقان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ
معاودت فرمود و در نوزدهم صفر آن منزل سیده مقارن آنحال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته
عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را با میر ابوسعید
مفوض گردانیده در پانزدهم ماه شعبان عتبت یمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاده روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول
اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانید و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود با داب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و
عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه
بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده و هشتم ماه محرم الحرام سنه اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت
عتبت خسرو عادل جمشید وش تابنده همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش
و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی خجسته باد بتایید ایزد متعال وصول
رایت شاهی مستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنة والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشا جهة بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر فی سنه خمس وثلثین وثمانمائه در
ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون
شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل
بدار الفتح استراباد در آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت
دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بپابوس پدر
بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پسر اسکندر امیرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده
بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگه شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت
جهة نظارهٔ کمان رعد که استاد فرج ریخته و ساخته بود و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه باولیگاه که محل سنگ
انداختن بود علیه از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه میرزاده یارعلی بدان مجمع سلحشور
وچون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده سر در پی او نهادند
وحضرت خاقانی از مشاهدهٔ این صورت متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا امیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند
بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال امیرزاده محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش
که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو
مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالم علوی
در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان پر و بال

پر و بال اقبال بگشود که کبوتر و قمری در آشیانهٔ شتا بدین بفراغت می غنود و بغمام دست سخاوت پرورش آن سان گوهرها بگشت که شعشعهٔ صحن زمین از شعشعهٔ سپهر برین بمراتب
درگذشت لمعهٔ رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع
گردیدی ظلمت مصایب نوایب را با ضارت حصول نفوذ در مآرب مبذول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم
و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهرات آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از فضلاء امصار عراق و فارس و آذربایجان
بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان
مسرور و شادمان میساخت و هرکس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد به همگی همت بحالش میپرداخت تربیت نمودی
شعر چو سلطان بایسنغر بعقل و عدل و احسان و هنر. و آن شاهزادهٔ عالیجناب در شهور ایام شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس
کامرانی او در اوقات زندگانی از راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی خرامی نداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار
مئ خوشگوار طلب نمودی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار گردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ گلگون
در کشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات و صحت صفات
روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آخر آن حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن
شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نهال همیشه بهار را از باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت
خاقانی همانجا توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا
و وزرا و سادات و علما و عامهٔ کافهٔ برایا و رعایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز مهرهٔ
حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه مجتمع بختمات کلام ملک علام میپرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا
محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامهٔ کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده به تغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین
صبر و شکیبائی زدند و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنهٔ هرات
شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت
و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند
مصرع آئین جهان همیشه بود است چنین. مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم
نمود نظم سلطان سعید بایسنغر سحرم گفتا که بگو باهل عالم خبرم من رفتم و تاریخ وفاتم این است بادا بجهان عمر دراز پدرم. از میرزا بایسنغر سه پسر
یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب
او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود **گفتار در بیان نهضت لوای ظفر**
پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصایب سپهر ستمکار در اوایل سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهای امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیهٔ حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و
تخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را
موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت
که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصوره راه یافته مناسب آنکه سفر
آذربایجان بامضا رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون بامضا پیوست و احکام محروسه نفاذ یافت و امیر قرا باشیخ بحکومت دار السلطنه

هراة بمقر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از
مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت نموده و
مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عتبات روز با دستمداد همت میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون
می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف
و باران بمرتبهٔ انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرای آن دولت بوریاها ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق
انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آنجا روی بدرگاه
شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف
بمیمنت سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان
را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس تن
باشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان مشهور از سایر سلاطین
دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و
کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خاتمه تمکین اهل علامه هرگز چنان تألیفی در سلک انشا نکشیده بیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسیده و
اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن اطراف
آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید شرارهٔ اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشور گشائی
را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام
طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملکی و مالی
ولایت بشیخ محب الدین ابو الخیر تفویض نمود و هم درین اوقات امیر ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از فوت
میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة علیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری
از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و اینخبر صعوبت اثر چون متعاقب و متواتر
باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد
کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه اوکان بنا بر عرض مرض
از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده اوکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال
عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر باذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکرها از طلیعه سپاه
ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نباتات بخشید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارس مضمار تهور
میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار بتعقیب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون باهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان
از یمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف
خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و سیرگاه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب
قراباغ ایشان توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جستجوی اسکندر تا آذربیجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی
چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت
انتخاب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین قمر سپهر سلطنت کرده

نسخه چهاردهم

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۹ بینهما عقد مصالحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و بعد از ان ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین حسین کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آنجا یعنی سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در عقب موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می شود و چون جز یک منصور دفع او می کردند فرار بر قرار اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بان آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایا آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم

چون باد بهار برخواست از سبزه و گل جهان بیاراست

شد برج حمل چو صحن گلشن از پرتو آفتاب روشن

خاقان ستوده خصال در یازدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ ارّان بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده چشمهای خسروانه تربیت دید و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گدازانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بنواختی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد و بعد از ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردیده سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد از این وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در متنزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بداختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرد بنابر آنکه شاه بچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا نجم یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بود و بدید قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان بگشودند معقول نیفتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابران قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تحقیق نشان برده بایکدیگر بشرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا کشید و قباد بر بام بالا رفته زخمی بپدر رسانید اسکندر از خواب درآمده بتصور آنکه متصدی قتل او بیگانه ایست بزبان استغاثت قباد را آواز داد و آن پسر بداختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی چیچکتو قانام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور و اعوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود میرآخورش چقماق بیگ بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت لطیفه و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بران قرار داد که هرگاه غنچه مراد او در چمن امل از پرتو انوار بزوغ و جلوه شکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظام امرا چقماق بیگ را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میرآخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون چقماق بیگ در مملکت داری متمکن گشت بنابر مقدمه مذکور چیچکتو قا را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات نفیسه

جهة تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنهٔ هراة رسیده بعد از
سه روز بوسیلهٔ امرای عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر ازوی پرسید و اظهار محبت و وداد
فرمود و جهة او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در آن روز طوئی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون
در آورده بودند مجسم از طلای احمر بود و بدر و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام
و امرای ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد و بارنیهای زرنگار و خلع شاهوار جهة او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید که
چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تا ولایت جته از اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامهٔ رازی شرح
تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود
حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان
سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و سلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود
و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی
بمصر رود و در هژدهم رجب سنهٔ مذکور چیچکتو قا رخصت گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که براه اصفهان و شیراز و
یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید بسرحان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت ایلچی (بر آمدن) شهر را آئین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی
باو رسانند و درین سال واجب المقال میرزا علاء الدوله را در شب سیم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت
و جهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شد شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر فیروزشاه که در آستان
سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هراة مدرسهٔ تکلف
موجود است و بسی بوده تا تحریر این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه الله علماً نافعاً در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه
امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته
معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر میر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که
سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر موقوفات آن عمارت برجاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد
ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان
شاه رخ سلطان لدیک رحمت حق بر روان پست در تدبیر ملک زان شد و تاریخ فوتش رحمة الله علیک و هم در سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنهٔ
هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در غزه از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان
چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان
که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ
خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض جنان انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام
بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محترمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه
و دار الحدیث و دار الشفاء و حمام ساخت و در نه فرسخی هراة در میان دره زنگی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت و درین سنوات بواسطهٔ تواتر
فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارت نکرده و التوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء و کهشا

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری
که تا آن غایت نسبت با آن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

کرسلیمان

بنا فرموده

از سپاه رستمدار را تباه ساخت حدود ری مرو ران فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت
کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۵۶ متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور بزینت از سپهر حضور در گذشت
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود
که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت پناه سازم پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد
و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکت است بهر کس فرمان شود بسپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان
حسن مقال نایره خشم خاقان سوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن
اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید چنین فرمود که در باب تختهٔ قزوین بر سر تربت حضرت
زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق بر داشتند و علم دولت آن
شاه زاده جوانبخت را در آن ممالک بر افراشتند بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم بآن دُرّ درج کشورستانی
ارزانی فرمود و کوس شاه زاده را بامدر بعمایح سوده مسند زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان
محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از
اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاه زاده آوردند و سرداران گردنکش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم
همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاه زاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهت بعضی از اهل مغول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان عظمت
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل نماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاه
زاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن
داستان را اگر عمر بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمهٔ از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید
مینمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضهٔ اقتدار در آورد و بی شائبهٔ تکلف
و سخنوری آن دوحهٔ چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمهٔ همت خود واجب
و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاً لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون
و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباط و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع
و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هرکس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند
چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولتسرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر شد بیت دریا اگر ز دست تو یک صفت
ننهند دست تهی برون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا
و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آن جناب بمهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی
بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون انما
می ساخت و در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بجهت
اموال بلخ تعیین مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید و بکراهیت تمام بموجب فرموده امیر سید عالی مقام
متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن الکا از ولایت بلخ بهرات آورده بوده اند
چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضاً سید عماد الدین
با فراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مامور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید مسند نشست

که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و سید نتواند که بی مدد آن مهم را فیصل دهد فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و مشورت فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت باخبار آن [?]
منقبض بسوء مزاج تمام بود و وای برحال کسی کش غم کند غمخوار کی   القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق
معاملات و انواع محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده در آن باب تقریری
منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه ۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید
و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح
آن در حیز بیان و اداء قلم و مداد تعبیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحا دم و حکمای خضر قدم جمع آورده در ازاله علت و استرداد صحت و تر[تیب]
ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات
خسرو آفاق را مسالت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده
مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشیدن خانه کعبه معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب
مرتضوی سید محمد [?] را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از
پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابراین درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانه لطف سبحانی شربت صحت چشید بتصمیم نهضت
فرموده شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده ملازم آنجا بوده از حضرت شیخ الاسلامی
و جناب مولوی جامه جهانی را که در دار العباد یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند چون بمملکت شام درآمدند امراء و اعیان
آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد
تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان
ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چندروز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان بشرف خدمت
ارزانی داشت چون حجاج بکعبه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفاء و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام خانه حضرت ملک
علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج
اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز [?]
گشته کیفیت حالات بعرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمد
سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورده کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و در حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال
و جهات آنجا کار مبلغهای کلی سر از گریبان اقرار وکلای امیر فیروزشاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت
امیر فیروزشاه را آنجا خطر میرسید که امثال این مقال با وی میتوان گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بردامن زده از مجلس همایون بیرون رفت
و چندروز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال
خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ وکلا و منتسبان او را بازخواستی کنیم اکنون چنین است که پادشاه را
در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون رفتن مبارک نباشد و الا باید که از غضب پادشاهی بر حذر باید بود امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحه انتقام نموده از آن
حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه بخاطر عاطرش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته
تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود و نعش [?]
که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متاسف گردید

میرزا محمد جوکی بهادر

سکندر

گردید و منصب او را بولدار شدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید بهرزه و در
غایت اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** پسر کهتر خاقان سعید فرید و فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت
و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می‌نمود و سفیر تیرش خون از دیده سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت
والد بزرگوار بسر می‌برد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را انجال خود نمی‌گذاشت و پیوسته
در باب قبح اعمال شاه زاده سخنان بعرض می‌رسانید لاجرم پادشاه میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء
الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می‌گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد
و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود انجال از غایت غیرت خود را در می‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر می‌نمود تا
شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعه هایله بغایت
مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراة آورده در
گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنقر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغالش بود
در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق
و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و متبحران موفور الاستحقاق صحایف اوراق را
باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار میرزا سلطان محمد بن بایسنقر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه
شاه زاده عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنحضرت در باد الخرجش وفا نکرد و بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت
خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده صفاهان و شیراز را تحت تصرف در آورد
و حال آنکه در آن زمان حکومت صفاهان تعلق بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت
القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکبار ناگاه بر سر صفاهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال
بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازه
شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی بعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر
رسید با وجود آثار نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور
هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق بر افراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری
مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم
منقلا پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان
نهاد و خاقان سرافراز فرار شاه زاده را معلوم نموده از منزل گندمان عنان انصراف بصوب صفاهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال
فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک
رمضان اکثر القوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار
گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخواند که بیت چه خسپی پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که بر دولت
خود دبا جوان دهید و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب خواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا می‌گفتی که من باینجانب نخواهم آمد
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالی است خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال
بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب حضرت خاقانی گهر از پای در نیاید و در برج
عاطفت خاقان بحر و بر از صدمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرد و آنحضرت جناب ارشاد پناه را بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساوای قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروز شاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اکثر نصایح ایشان از سمع قبول اصغا نماید و از زجر و تکلیف بملازمت رسانند و امراء متعاقب یکدیگر بدان جانب روان شده امیر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در آن اثنا صورتی دست داد که هرکس در اردوی همایون بود و روی بطرفی نهاد ⁂ گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم خمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه دار است رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز کمالش به زوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آن اوان که یمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود بتبیین این واقعه غایت بتفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مرقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان بگردان بدان طرف انعطاف داد و در اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه بامساک عنان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت بر طبق آیه کریمه فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول ببارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس مأوی گزید مثنوی ولایت دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال بیا تا بگوییم آوازنی که جمشید کی بود و کاوس کی و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه پرتعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیگ گورکان معتمدی میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از برانغار بپای طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکنده ع افغان ز جهان بی‌بنیاد صبحی چو صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ماهرویان پلاس شبرنگ پوشیدند و روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب حال چنان نمودند و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب که مخصوص او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت بر آوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داد و سه روز در رعایت سعی و اهتمام بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شهر ری بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرا ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست

و سپهر چهارم که
حصار نیلگون حکم
خانه عزت و اقبال
اوست ع از بیم
زوال رعشه دار
است
۱۲

الممتحن تا ورکرده بمیان خوار ری و سمنان و در سلخ ذی حجه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر کس ایمن بود ادرار اینده فرمود و از
جناب معزت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ و تعلقه
آنجناب الاغی نیافت که سوار شود بعصا بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از نوکران امرا برلاس بدانجا رسیده اسپ خویش پیش کشید تا
مهد عفت بتعجیل سوار شد و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود و شاهزاده بعد از محاربه و محاصره قهراً قسراً شهر را
گرفته و در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر بسته عاره امیر هندوکه بجهان
شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شد و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد و در اثنای راه خبر
که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گشته و امیر شیخ ابوالفضل که هم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبداللطیف از سبزوار به نیشابور
خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری وی روی نمود تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن
روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد و مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی بهراة ارسال و صبا بهراة فرستاده کیفیت حال را اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف نسبت
بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بی حرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین بر گشود
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نگنجید آنگاه میرزا صالح و لله پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر سپاهیان
بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بی سامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بتعجیل تمام امیدوار گشته بصوب
نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر سنه ناگاه در قول میرزا عبداللطیف تاختند و مهد علیا و امرا ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبداللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرد و سر گردن کشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا بتیر زخمدار پیش بسر در آمد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت فتح بلند گردانیده قول شاهزاده را غارت
کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نفس معظمت مهد علیا گوهرشاد
آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعدآباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده امید را بجمال عصمت و نثار روشن گردانید و بجلدوی تحیات و
گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دولت متمکن نشسته و اطراف بارگاه را بنجوم سپهری آراسته باحضار میرزا عبداللطیف
فرمان فرمود و جمعی از بزرگان شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپای سریر سلطنت مصیر رسانیدند میرزا علاء الدوله
بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بی حرمتی کردی میرزا عبداللطیف جواب داد که من بدی کردم جزا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی
میرزا علاء الدوله جهر بدین جواب همراه رقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی خاص جهة او تعیین نمود و برای حراست معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه
هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده جهت روح
بتحیات کلام و اطعام خواص و عوام فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان و باردی جان اوغلان و باردی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز بحکومت قیام مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد ذکر صدور
حضرت خاقان مغفور چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین
عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرمی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در
باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و تربیت افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آنصمد فضیلت شعار مدرسه ایست که در خطه هرات نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر
و اماثل مقصور بود و در صرف محصولات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده بمقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام
حیات شایبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و در زیر پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر صفحات احوال آنجناب میتافت
انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در سادس عشر شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود و مولانا
عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرمی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالحمید در زمان
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط
اهتمام بجای می آورد و مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود
و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر بدان درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید هر چند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب مذکور نمودند بجائی نرسید فعاش حمیداً و مات سعیداً فی شهور
سنه سبع و ستین و ثمانمائه مدت حیاتش هشتاد و هفت سال و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هرات کرده واست تعمیر فرموده تقبل الله منه اما حال
وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد

ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فحوای ابواب متناسقه خاطر انتباه یافته و پرتو شعور برین محرره تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه
عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا
مینمودند آن دو وزیر صاحب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می ستردند
و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید
انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع و رباع بنا نهاد و قری معموره
و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبد اللطیف
بدار السلطنه هرات شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلای میرزا الغ بیک گورکان
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین

نسخه عبدالمجید

جلال الدین

جلال الدین

از جهان فانی

درو زیر کار

و درین مقام خامهٔ خوش‌خرام از شرح تفصیل آن درگذشت. خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بمناهجت ذکر و علوّ قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استغنا داشت و انتخاب در ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک شده رایت نصفت برافراشت. در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بمهمی بخانهٔ مولانا فصیح خوافی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرموده جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند. در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت
روز دیگر مولانا در دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم گفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانهٔ ما آمده بود و چند دستارخوان را
چرب ساختند. خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود. وفات
خواجه سیدی احمد در شعبان سنه ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض
آثار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بخاک سپرد. امیر علاء الدین علی شقانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن بتصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید. گویند
که خواجه غیاث الدین پیر احمد قریهٔ یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بخرج چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبید الله درکوینه
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون بسبب با مراوارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آن را دانسته بجهت
تحقیق محصول قریهٔ یحیی آباد پرداخته در قریهٔ مذکوره صفی الدین آن وزیر باتمکین را بخانهٔ خود فرود آورده و آغاز طبخ کرده حقهٔ مفرح که بکجا بسته آن بمسکرات
و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید. امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد. صفی الدین سوگند خورد که این نبات
و هیچ مخدری ندارد و اشارت لطیفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفت بخورد. بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قرب نیم سیر از آن
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر زمین نهاد و صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری را
که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول امر نظر که من فقیر مستأجرم آمده بمقدار نباتی تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او [illegible]
گشته و پادشاه بادین و داد از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهدهٔ حال امیر نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیهوش
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود. لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته ایلچی بطلب او ارسال داشت و ایلچی در
قریهٔ یحیی آباد در حالتی که کلمهٔ لایموت فیها ولا یحیی بر امیر علی صادق می‌آمد او را بر اسپ نشانده بپایهٔ سریر اعلی رسانید و امیر علی مخاطب و معاتب
گشته و مبلغی بر سبیل جریمانه جواب گفته بغایت بی‌اختیار و بی‌اعتبار شد و بعد ازین واقعه در تفصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت. از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان درمی‌آید که در
روز چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی جمع و خرج الکای ولایت جام تحقیق بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند. خواجه شمس الدین علی [illegible]
که بضبط اموال ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمده شمه‌ای از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین
علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایع که معلوم نموده بود بازگفت و عرض نمود که با امیر علی شقانی سخن دارم. میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق
مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر امیر علی شقانی
ثابت کرده کیفیت قضیه بمسامع علیه رسید. حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید. خواجه شمس الدین علی [illegible] بعد از عزل امیر علی شقانی در شهور سنه ۸..
بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ‌زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و
رعایت اهل علم و درایت می‌گماشت و چون منصب خواجه شمس الدین علی باین نسبت مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانیده و در جواب احکام نوشته و مُهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد و هرچند وقوع این حالت ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب
گشت اما از منصب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مُهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی
به منصب وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ ناگزیر آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت تا آن حالش بوضوح نپیوست **گفتار در ذکر
بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل** بر ضمایر اولی الابصار مخفی و مستتر نخواهد بود که بنابر امتداد
ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک
ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال می نمودند
و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان می آراید و
هر کس که پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکرش تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب
خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و نسب خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام
گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول
بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی از انکه در عماری نشسته طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی
بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روی باصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را امر نمود تا این کلمات را املی کرد و انکه بسم الله الرحمن الرحیم

حارنی سید الطایفه الجنید قدس الله سره فی صحوه یوم السبت التاسع عشر من ذالحجه سنة اثنی و عشرین و ثمانمائه عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی کرما
و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیارة و بشارة القصة مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالت و الواقعة بین
النوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده در پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله
نماز گزارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مولفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطابست و در آن نسخه بسیاری
از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس و القمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب
گشته علمای شیعه آن کتاب را بنظر التفات کرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا مسند
سجاده بوی خواجه حافظ الدین **ابونصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود و بذل موجود کار از روی
گذرانید و وفاتش در سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجه اعظم ابونصر که شد
تکیه گاهش مسند دار البقا سر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز و اعظمی با علم و تمیز بود و سالها
در مقصورهٔ جامع هرات به نصیحت خلایق مشغولی می نمود و وفاتش در سنهٔ ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هرات در جوار مزار علامهٔ رازی مدفون گشت
امیر غیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ واصلان منازل تمکین بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات
نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات
خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بارشاد مشغول شد در محلی که حالا لنگر مقدس آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک
زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر
غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هرات جهة ملاقات آن خجسته صفات
بلنگر مقدسه می شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای
آورد و بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را
طلبیده مقالید انبار و خرجیهای لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از عهدهٔ تقسیم خرمنهایی که درین خانهاست بیرون نمی توانند آمد امید آنکه
شما لطف نموده آنچه لایق بحال هرکس دانید از انجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر نموده تقدیم

بتقدیم رسانید بنا بر علی هذا اورا مان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه
امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمایه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین
عطار است و بانتظام در سلک مشایخ کبار بوده در اثنای سفر حجاز در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمایه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بچغانیان
نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال مهابت و استغنا ملاقات مینمود
چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمایه درگذشت یکی از فضلای زمان
بابت گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانهٔ حلبست و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل
علمای دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده مهارتش در فنون معقول و علوم منقول
بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب بر سهو بیان اطلاع یابد بعد از تامل و
احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بنانی اصلاح فرماید در سنهٔ ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ
هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت نخست رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس نفس نفیس بمجلس درس تشریف
حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء را با بی مولانا جلال
الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را
در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که
بعد از چندگاه از نصب علمای مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری
و از امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط
درس گفت و فرمود که بر حاشیهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را
بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امرا و سایر
حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بشفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بوجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس وی با امرا آورده گفت چهار
سخن دیگر را برین قیاس نمایید و بدانید که مولانا سعد الدین اگر همچنان کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب
عالم را فرو نمیگرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که هر حقی که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا
یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود
و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود و فوتش ببلدهٔ هراة در شب شنبه
پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین و ثمانمایه روی نمود خواجه معز الدین جلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود و وفاتش در ماه شوال سنهٔ هشتصد و سی ۳ اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنخواجه
عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادت گوی مسابقت میربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش
مینهادند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات میپنداشتند و دیوان اشعار حقایق شعار
آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال
بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمایه دست داد طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات
لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

حاشیه: مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره همت بر متابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می گماشتند

حاشیه: یا بیان ها

حاشیه: اعاظم

حاشیه: نسخه ناصر الدین

حاشیه: واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وفات میر مرحوم در شهور سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه مرقوم است حرره محمد تقی شوشتری ۱۲

حاشیه: و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی‌بنیاد و رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا نپندارید که
کو رفت از یاد رفت مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف
منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار
داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ
سنیهٔ شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را
که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر
سبیل تفصیل تا شهور سنه ۸۲۹ در آن کتاب افادت ایاب درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات
و موضع انتقال حافظ ابرو از مطلع این بیت که نوشته میشود مذکور است بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر
زنجان بود مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنهٔ هراة بتدریس و افاده قیام
و اقدام مینمود و علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف
آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید
و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای
شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نمود
بحجاز شتافت و بگزاردن حج اسلام گذارده بشرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت چون از آن سفر مبارک
بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در ۲۳ شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و مدفنش
در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ عوزه و در دروازه واقع بود خواجه ابو الوفا خوارزمی به تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی
ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت
آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم
ار معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت
مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر
مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان استفاده میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه
عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفه از اجلاف فقها خفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسایل
فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند
اما هرچند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بروجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص
گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی از جملهٔ مولفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب افادت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت انشا شده
اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است و شهادت مولانا
حسین در خوارزم از رجم طایفه از سپاه ازبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه و ثلثین و ثمانمایه بوقوع انجامید قبرش در پایان
پای پیرش خواجه ابو الوفا است سید صدر الدین یونس الحسینی از جملهٔ اجلهٔ سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک
مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر سیستانی حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و
احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سر کار وزارت در قبضهٔ اقتدار او بود نگذاشت که مجلس از

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبدالاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۳ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبدالغفار ولد مولانا جلال الدین محمد سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بود و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق مینمود وفاتش در ۱۹ ذی الحجه سنه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور اعالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسلک املا در آورده در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است وز نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال مشتری اطوار است یعنی شه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این سمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدرالدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسیده نسبت بدانجناب نیز در شیوه اخلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشاء خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هرات تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علوشان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمینمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی هنگامی بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد و بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده [illegible] را بانجام مهم علیه پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراءالنهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون میر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند درآمدند بحسب اتفاق گذار ایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردیده و از زبان گوهربار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید و از آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اسرار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن عطا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت

شاه رخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان
نمی گشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد تجاوز نموده بود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و در گازر
گاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزادهٔ مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم
خواجه علاء الملک خانزادهٔ مجد الملک بنت خانزادهٔ علاء الملک ترمذی بود که از اغیار تر مدبر به جاه و جلال ممتاز و مستثنی میبود و خواجه ابو المکارم
با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن
وقاد موصوف بود و بتعلیم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار رحی نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق
و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابو المکارم
حسب الفرمان بدان خطه که نهایت ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و
برطبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجه خجسته صفات بدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را
معلوم نبود خامهٔ سخن گذار بتحریر آن زبان نگشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله در ملازمت
پدر عالی گهر بودند و بعد از آن در ولایت توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی
الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدین درگذشت   **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق
اشهر است پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب بتحصیل علوم
محسوس و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجهٔ کمال مترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف سمو نسب و وفور
علم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و مزاج دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از نحوست لسان
اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمنقصت امیر علیشیر میگشاد و بواسطه آن خاقان منصور بجلاء
وطن آنجناب فرمان داد و بنا علی هذا از جانب خراسان بعراق آمده بآذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت
و در شهور سنه تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از
وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱ لوای عزیمت
بعالم آخرت برافراخت   **خواجه شهاب الدین ابو المکارم** نسب شریف آن عمدهٔ اکابر و افاضل بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره
اتصال مییابد و والد ماجد مولانا حمید الدین علی بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان
چند سال در بلدهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۸۶۳ در صباحی که بادای نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت
گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موحی الیه اتصال مییابد خامه مشکین علامه در تعریف
خدا مشرب زیاده ازین مبالغه نمی نماید   **شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی** علیه الرحمة من الله الوافی از جمله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه
الصلوة والسلام اعتنای تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بارشاد امت میگماشت خلفاء
شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا
و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب رتبتش بیمن خجسته لوازم اعتقاد و نیازمندی بجای آوردند
وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش
آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و مشهور آثار
آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت
جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسألت نماید شیخ

نیز رسیده

شیخ جواب داد که ملتمس جناب ایشان بمرتبه در قهر است که هرکس دست بدعا بر می‌آرد بر دستش میزنند و اگر زبان بشفاعت کردن میگشاید زبانش از کام می‌افتد
و الجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش بر آمد و بآن علت وفات
یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبیدالله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام نمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمی‌نمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا باشعار و تقریب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت و در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون در گذشت و در کنار
گاه بحظیرهٔ قضات امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله خوارزمی عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلدهٔ هراة بامر امامت
و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در مسجد جامع خطبهٔ غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش در کازرگاه است و در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
متصل بمقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد نظامی رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قاینی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند
گاه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در صحت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه حدیث
مینگاشت و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بر وی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد و مدفنش قریهٔ خیابانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسهٔ قتیش پیر **مولانا شمس
الدین محمد** اوحد مدرس مدرسهٔ سنبر امان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبیدالله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از
جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر** گوینده در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار
با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذرانید و در علم قرائت و شعر و خط نهایت ماهر بود و در نوشتن کتابهٔ بقاع خیر ید بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از روی بسیار عزیز و محترم میداشت و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراشان
قضا و قدر بساط دولت سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار عاطفت شاهزادهٔ عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت ضبط
ترکیب امور لایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او و ابنایش نهاد همت ساخته بقتل ندما شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در
جوال نافته مگر بخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بر وی افتاد باواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهدهٔ آن حالت حضرت صاحبقرانی بشکفته حیثیت منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۸ بواسطهٔ عارضهٔ طاعون آهنگ سفر آخرت کرد **سید نور الدین
محمد** بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطهٔ شیراز بمنزهات جنات قدس انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفهٔ ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت و در مطلع سنه مذکوره
که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و ضمیر مسلمانان از آن امر نامشروع منحرف و در آن باب قدری
بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم ترا تغییر ساختم و این معقول نمیشنود و خاقان سعید مغفور از
شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را بر انداختند و جهت تخفیف صابون رعیت را مواخذه نساختند و مولانا محمد در روز جمعه ۲۱
ربیع الاول سنه ۸۴۲ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوهٔ مهندسان

نسخه: صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایت مشهورست و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسلیقهٔ عالی از استاد قوام الدین رنجیده مدتی کمسال او را حضرت در آمدن ببارگاه عالمپناه از نزدیک بنشست و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید بتبسم نموده این بیت بر روی خواند که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلاء زمان بفقاهت و نامدار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بعلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت نکته آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطورست مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز تخلصهای انجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی همچو بلبل های هوای گل برخوا بد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت ای مسکین از برگ گشت زان نیز شد تا برد پیچ نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت بتعبیر و کلام و او بیدار و حی لاینام و از مؤلفات نثر آن فاضل نبیه پیه صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهورست و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و فاتش در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت و هنر پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران منتصر بهتر از عقود جواهر ابیات روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و فاتش در تفت یزد در شهور سنه ۸۴۳ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبتش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بیمن عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد و از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بانجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت و نیم بنابرین آن شخص متعجب بوده از حقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر مخالیک پیشه در مصالح آن را ترتیب نموده و بنابر آنکه غلام قلعی گر ندارم دیروز هشت دینار داده ام که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند و فات مولانا شهاب الدین در روز دوشنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۶ اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت رعایت افاضل و علماء بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شروع ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

می‌آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمّل و حشمت سلوک می‌کرد میرزا الغ بیگ تصوّر فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلّی نیست بنابران
طریقهٔ خدمت اختیار نموده از آنجهة نسبت بجناب صدارت منقبت بد مزاج شده روزی بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی
و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا لحظهٔ در آن صحیفه نگریسته
سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیگ پرسید نزدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل سخنست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا
درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید و وفات حیاتش مانند پدر و برادر در شصت و سه سالگی بود میر مرتضی
صحّاف در کمال ورع و تقوی بوده در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی بمنصب احتساب نموده پادشاه شریعت
پرور دست تصدی او را تقویت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوچه‌ها را
برانداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی انگشت‌نما شدن اندیشیده در شهور سنه ۸۴۶ بعرض
حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین غزالان ختائی مشاهده نمی‌توان کرد اما خمخانهای
شاهزادگان سعادتمند میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشهٔ وصول باحتیاج ریختن شراب امری محال ع
آنجا نگر شمال و زد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی
و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از
یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می‌پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر
زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در قریهٔ از بلوکات هراة سوچنانچه طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هرکس این مرا فقد اقدام نماید تعزیر نمایم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه
درگذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظهٔ بتجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست
قهر شمشیر از نیام برکشید و آن جماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را در آنوقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود
بیکبار چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شد و از مرکب فرود آمده کلمهٔ
توحید بر زبان رانده بایستاد آقا میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان بادای سلام گشاده
گفت سید تو می‌پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی‌نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین
بس است که از اسب فرود آمده طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می‌کوشیدند لاجرم ساحت مملکت بسمت وسعت می‌گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت حضرت
و نضارت می‌پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی‌رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی‌یاری سیاست
شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبدالله نام داشت و از جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدّت ذهن ممتاز
و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج نموده تخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش صنایع
و شاه میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن
شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۹۳ در ولایت استراباد بمرض وبا
مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه ز آتش جهره با کردید تا کاتب استرابادی که
خاکش بود خوش بوتر ز مشک اندر وا از بیم و بربا هیچکس با تنها ماند آتش اندیشه چون افتاد نه تر ماند نه خشک بابا سودائی از ولایت

وفات مولانا مذکور در سنه ۸۴۹ دست داد

ابیورد بود و بخت خاوری تخلص می‌نمود و ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می‌گردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سوادی تخلص
کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می‌آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل می‌نمود و بر زبان بادا سخنان هزل آمیز می‌گذشت و چون عمرش از هشتاد متجاوز
گشت در سنه ... بابیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عزت خال رخت در وجهت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب
مرجانست مولانا محمود عارفی که از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن
اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال
جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گرد بستی میدان میدان چو گوی جستی هر گاه که در عرق شدی غرق باران
بودی و در میان برق آویخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه ... بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد امیرشاهی موسوم
بآق ملک بود و چون نسبش بسربداران سبزوار می‌پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص می‌نمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسبت
آنست که این تخلص را بگذاری و در اشعار خود تخلص دیگر مرسل سازی امیرشاهی این معنی را قبول نکرد بنا بر آن حضرت بایسنقری تا آن مدت سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد
گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی از ابنای جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بار نداد امیرشاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ایکه در بزم طرب جام دمادم میزنی خون دل ناخورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن ناخن
که با اهل ستم میکنی صنایع آن تیری که بر دلهای بیغم میزنی بازکن از خواب ناز آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میکشائی
طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات
استماع افتاد که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس
بمطالعه آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بیان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش
او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست
بیت گو بشو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار زانکه شهر شاهی بی شاهی نمی‌آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و بیمن تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آشپز و
مولانا شیخ محمود گویند که این هفت قلم صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه تصاعد نمودند راقم حروف گوید که چون شمه از احوال
افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام
پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة
والتوفیق

ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری و گوهر شب‌افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله
که اسن اولاد میرزا بایسنقر بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی می‌بود و
ذات حمیده صفاتش بعدالت و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آن جناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط
بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب صبای گلرنگ و استماع آواز دف
و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمی‌نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بآبائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت
میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بحبال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و تبعیت در گنج بگشاد و لشکر
بخواند دامن زر و سیم و گوهر افشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدتی یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب
از دست برد سپاه میرزا الغ بیگ کورکان منهزم شد و باستراباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چند گاه آنجناب از محبس گریخته بعراق نزد میرزا
سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع
بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید
در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر
کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمانش نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر
شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت
می افراشت **ذکر میرزا الغ بیگ کورکان** میرزا الغ بیگ که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر
اولاد حضرت خاقان سعید منفرد بود در عدالت و دادگستری از تمامی اشکال و اقران منفرد در دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده در سایر فنون
خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال
میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه
جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی
در ظل تربیت والد بزرگوار خویش میبرد تا در سنه ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی
آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که برتبت از سپهر برین درگذشت و در سنه ۸۲۳ [illegible] در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاه
منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان
در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی
در ترتیب آن بنا ادای سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج
نمایند و میرزا الغ بیگ کورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت بمستقر
امر جهانبانی گشته لوای جهان کشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت
و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت
خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرای میرزا الغ بیگ انتظام داشتند و بقدر امکان نقش
کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار مینگاشتند **گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ کورکان از
آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله** میرزا الغ بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات
خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بجمعیت کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرموده بنا
بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از
اقامت لوازم مصلحت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع
نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات سیورغال او بود خبر واقعه هایله خاقانی را شنوده است و خیال
استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنابر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب

باستقلال

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بمصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار
غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ
رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قصهٔ شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف انتشار یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا
و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گوهرکان
پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده
ارسال نموده در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجر نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه
سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در
اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بسمع قبول اقران داد
و بدار السلطنهٔ هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته
میرزا الغ بیگ فرزند را بیگانه نپندید بلکه دشمن جان کسیل را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت
مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمه از احوال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در
مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر هیچکس را نخست و در میدان رزم هژبری بود جنگجو
گذار و در مجلس بزم ابری گوهرنثار و فور سخاوت زر تمام عیار و حجر بیمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزهٔ او وفا نمی‌نمود
رباعی
دید دریا بخشش پیوست او / زد کف خجلت بروی از دست او
با کفش گوهر در دعوی بپیچ / زانکه نبود در کفش جز باد هیچ
و میرزا ابو القاسم
بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده
بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر می‌نمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب به
همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان امیر هندوکه که در آن سال بموجب فرمان
خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدان جانب
بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و تحسین و قبول افتاده آن مملکت
در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته تا بچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان
دار السلطنهٔ هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع خباران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و چهرهٔ حیاتش را
از لوح دل بآب خنجر شسته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز
گردید و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیة
روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و
خواجه قطب الدین طاوس بدخل اشتغال داشتند و در ایام دولتش میرزاده پیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری بمعاری رایت صدارت می‌افراشتند

نسخه محمود

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح تساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافته از غایت تهور عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت
خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله از این خبر مشوش شده و با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد
بعد از وصول آن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفر ورود
میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر تعجیل قرار داده

قرار دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت
و میرزا ابو القاسم بابر عنان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید خبر شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری
بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچید و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابر آن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بیرون
از اندیشه چون شیر ژیان و پیل دمان از چشمهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد از ساری و توابع سپاه بسیار از مازندرانیان
دیوسار درهم آورده بعدم جرأت موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت
بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پرپیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت
صعوبت دست داده آخر الامر بعنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر گشاده سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب
شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو رایت علم کشورگشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت آنگاه
سید محمد از در تضرع و زاری درآمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از سر جرایم او درگذشت و نوبتی
دیگر سلطنت ساری را بدو مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت
و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه وهاب بی ضنت و عطابخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت
فرمود و میرزا ابو القاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه
ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت
و شادکامی بمرکز ماهید رسانید نظم بوستان دوستان افشاند زین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد ذکر کرد که زمرهٔ
از نوکران ترا که در واقعهٔ نیشاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار
ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا
علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف ازین
جهت برآشفته بیکباره بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این
حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف
گردانید بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیگ آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود
که فرزند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را
بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هرجا هرچه یافتند بردند و چون
میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمد سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار
دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین برکف نهاد و میرزا علاء الدوله
جهت سنت ختان سپهر بنیاد اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا
و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت آنکار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر
و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه وران هر صنف هریک مناسب حرفهٔ
خویش بتقلیه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صادر یافته صغیر و کبیر برنا و پیر بر بسیط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا
رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهرجبین شراب صافی مزاج معین درکشید [illegible]

غم از لوح دل بسترد از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بلندبینان مجمع انجم از یاقوت
نا سامی بود و مغنیان نغمه‌ساز و سازندگان خوش‌آواز از الحان دلگشای و نغمات فرح‌افزای سپهر کبود در رقص آوردند و خوان‌سالاران بارگاه
سلطنت آشیان بانواع اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و آن آشنایان بیگانه‌ساز کار عادت دیرینهٔ خویش بظهور رسانیده
و صرصر فتنه و ناهنجار آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانید ع ای نعیم لا یکدره الدهر و در روزیکه مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع
و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیگ بعزم رزم ده قاضی
را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری چاکت عالم را بغم سرشته‌اند و رقم ثبات و نقش بر ناصیهٔ حال هیچکس ننوشته‌اند راحت دنیای
جراحتی نیست و رافت سپهر خضرای مخافتی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم‌اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو
عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از مبدا و سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای
بی‌پایان از آب آمویه عبور کرده در ده قاضی رحل عسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچیده و باهتمام تمام زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را
بحکومت و دار و گیر هراة باز گذاشت و مولانا احمد سیاوول را که از جملهٔ معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود
ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین بآقا حاجی بیگ تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل سنجاب بگذشت بعضی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد و بنابر آن
جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت بهجوم آسا آسایش در حرکت بود و طی منازل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفرمآب ساخت از آنجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ اسباب سنان و
سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت
میرزا الغ بیگ گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبداللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زرنگار میرزا عبدالعزیز باوج سپهر
دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که در هر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود
خراسان را از طرف قول حشمت سپهر نمود با پنجه لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بهوس کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر زکین بابروی مردی
برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه‌خواه باین ترتیب و آیین برزمگاه رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورگه و شیپور از دروهٔ منزل بهرام
درگذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو که از هول دیوانه شد مرد دیو در آنحال میرزا عبدالله شیرازی صف سپاه خراسان ویران
کرده عنان بادپای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و بعضی برجانغار میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل‌شکسته گشتند مع ذلک
ثبات قدم نموده بیک حملهٔ آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت
بسی کشته افتاد بر یکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکهٔ هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیگ گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ع
از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را

بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه تراب بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد
آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بسبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید میرزا
راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آئینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان
ممنوع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان گردانید با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف بجلادت
پردلی و پهلوانی تقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خوردتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بدین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست
و آن معنی منجر بآن شد که باخر مخالفت پدر بزرگوار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل تراب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهة تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود
رسیدند و هرچه داشت عرضه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد از آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف بجای آورد و فرمود تا الاغان
محفه انتجاب را بار دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبربیز گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال
استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول
الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آن حال کوتوال قلعه نیرتو مقالید قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا
آقا حاجی بیگ که در قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و ثنا بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنه هراة میرزا
یار علی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعه نیرتو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست لشکر بیگانگان معرکه
تراب عنان توجه بدان طرف تافته ازدحامی عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ ازین خبر شنوده خواست که بسبک تفرقه در خاطر سلسله جمعیت ایشان
اندازد بنابرآن بدان جانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة
بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا
الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت سفراین عنان یکران
باز کشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه بساط عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرافرازی
بطرف بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده
بودند که هرگاه ماهچه رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکای بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و نتیجه عجز و اضطرار در دما
متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت بتعجیل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز بازگشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته
جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعه نیرتو مقید و محبوس بسر بردند جمعی
از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله آن سوهان بند پا را سوده و دور انداخته جمعی از
قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب خزاین
و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم خاقان الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بمحالات
شمال و صبا بارد و می اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هرکس الا

تعطیف

اظهار

داشته باشند با وی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هرجائی بلکه باد بریان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخته تمامی
براق ترکمان و تاجیک را بگرفت و میر و پایان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز تضییق و
تشدید میر و پایان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه مجدداً بهراة رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره تو باز
گردید و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی‌نمودند او را محاصره
این بلده میسر نمی‌شد و چندان اغوا نمود که باد خیانتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه
اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست هیچ‌کس آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت و تاراج برداده
بود برهنه و گرسنه پیش عنان سمند میرزا الغ بیگ رسید و دید و گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بر عمر تو برکت کناد و
در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر با سپاه پرتهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراء النهر
جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبداللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از جنب المغفره گوهر
شاد آغا بر داشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از
آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت تا شهر خود در روم و شهر یار خود باشم **ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر
بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات** میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود
بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل بر شمّ عنان مراجعت منعطف گردانیده متخیز ولایات خراسان شده و از کشته لوای توجه
از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشهٔ هیجا بجانب مرو فرستاد تا همراه سپاه ظفر
گرفته دست بردی نماید و امیر خلیل هندوکه و باخواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان تکاور بطرف
سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ رسیده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة بازگشت
و امیر خلیل و باخواجه چون بقصبه شیخ زول نمودند میرزا عبداللطیف بعد از آنکه یازده روز در هراة حکومت کرده بود بیم هیبت هزیمت غنیمت شمرده
روی بماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یارعلی کرّت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هراة
شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق
یارعلی را بشهر در آوردند و امرا میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و با بیست بقلعه رفته
و خزانه را بر گرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب صبحی و گلگون مستمع
آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلاً بحفظ دروازه‌ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد
و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناگاه فوجی از سپاه ظفرپناه میرزا بابر مسلح و مکمل
از دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند
و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهارسوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی سترده
عبرت چنین بود تا گردون سپهر که با فوقش زهر است و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را بپایه سریر
اعلی رسانید و زبان بتضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش
از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت قمر کارتو و برهم سیورغال مخدوم میرزا علاء الدوله
صفت تعلق پذیرفت و آنجناب خوف شیر میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض
و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرمود و یکی از امرا معتمد را بقوی روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا
که ودایع حضرت خالق البرایا اند غافل ماند امرا بلند مقدار از غایت ظلم و ستم و به تحمیلات نامعهود جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بیازردند بخلاف میر
هندوکه که از آن شیوه ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم الکو تیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنه ٨٥٣ سمع شریف میرزا
بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر مملکت
نیمروز برافراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر
شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استعفا برگشاد و باج
و خراج قبول کرده میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم جرایمش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز
گشوده امیر ابراهیم الکو تیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید و غیره
و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرده و ایشان در حدود خبوشان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب برانغار
افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر میر هندوکه مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و
بعد برین سال قلعه عماد که گویا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود
بحسن تدبیر میر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنرا
نادیده بامرا و ارکان دولت بخشید و مقارن این حال بعضی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و حلیمار به
سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا سلطان محمد پیوندد اما آنجناب تجویز ملاقات نفرموده فرمود که باید که آن برادر در مفازه یزد
توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد • گفتار در بیان مخالفت

میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهره علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ
نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه
فرستاده مضمونه این امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر
میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد
بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا
عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی
روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه
قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ بسیورغال اوست باید که باز گردد و در ضبط
آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرموده خاطر
بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا اشکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آن جهت متعرض مردم نگردد و باعث برین [illegible]
آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ
متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب [illegible] آنجناب را
از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایره قتال اشتغال نموده اکثر اوقات
سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال
این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده بتهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بمیرزا
عبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحهٔ خاطر مرتسم و منقش
میگردانید در آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورکشائی و جهانداری
بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود میرزا الغ بیک پس از آنکه
این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان تکاور بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافته
ترک محاصره کرده ببیابان با ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی
پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز و آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر مالک قدیر عنان بار
گیر میرزا الغ بیک را گرفته بآنطرف پشته بپایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده [illegible] و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه
قوچین که گماشتهٔ آنجناب بود دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پر نم و دلی پر غم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی
از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار بیاساید بعد از وصول
کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای
خویش بدام صیاد در رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف
از کمال شقاوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید
حضرت صاحبقران کرده مغلولی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاندند و عباس نامی را که پدرش بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان رفته
زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ
بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که با ایشان همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیگی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت
مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بتعجیل و سرعت
اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم
سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آید
و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته
در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب
فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بردامن پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن
هم بیلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخودانه از جا برجست
و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التائی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته
من در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را
انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزادهٔ بیعاقبت بجهة محبت سلطنت چنان
پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آنشاه جم اقتدار که دین نبی را از او
بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳ ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک کورکان چون پادشاه عالیجاه

عالیجاه میرزا الغ بیگ بوفور علم و فضل از سایر اولاد و امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت
علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از طوایف در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می
غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد میساخت
آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک
اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرضی همیا من انفاس مسیحا ظاهر
مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیگ
مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ گورکان مصاحبت مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابر آن میرزا
الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات اوست
که بیت ما بینه بخنیم و بدروزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خود بشی نفروخته خواجه عصام الدین به مزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر
علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت
خواجه فضل الدین کشی از جمله دانشمندان سمرقند بوده و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیز
کاری موصوف بوده در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرده سید
کماینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجا می آورد از اتفاقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیگ جهة سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان
گل طوی فرموده و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بردند روزی اکابر و اعیان
سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل در آمده روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار
کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگ ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تأمل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن
رسیده ظاهرا میخواهی که بمرتبه شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از
چند روز ازین قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گرم میساختند زنان مغنیه
بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام
بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد
میرزا الغ بیگ رفت و بزبان دادخواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیگ بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده
دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر
آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذبابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیگ
او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون در آید و هر سخن داشته باشد بیواسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمده پیش از اکابر نزد میرزا
الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل
ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف
علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجا می آوریم
مولانا ابو الفتح فرمود که سید بیباکی نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهیی
را فرزنده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده میخواهم که زن برادر را بحباله نکاح خویش در آورم تا برادرزادهای من

نسخه: مساحت

ضایع شوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح بزنی درآید و از روی نقصی ستاند میرزا الغ بیگ سیاولی را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی
که بنکاح برادر شوهر خود در رضا دهد و برادر زن را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته
بود دروغ از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهة آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هرکس خواهد درآید شما بکدام مذهب او را
تکلیف مینمایید که زن برادر شوهر شود و بمناکحت این مقول رضا دهد آن پادشاه معدلت پناه ازین سخن بغایت متأثر گشت و سیاول را از آن کار مانع آمده فرمود
که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود در روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس بازگشتند
و بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند مولانا محمد اردستانی اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع مسئله مهارت
کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات غرایب منقولست و قول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مروی است
از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی پدر در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ
نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیگی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر هست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت
سؤال از حرم است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله
نکاح دارد یکی را میکشند و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نمود و بعد از چند روز خاتونی را که مولانا بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع اینحادثه شادمان شده چند
فرمود که میرزا الغ بیگ در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت
بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیگ گورکان در ایام
سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحه آن بخزانه عامره رساند بعد از چند گاه سفینه حیات آن تاجر غریق بحر
فنا شده جناب الغ بیگی در ترکه اش طمع فرموده فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت
و چون ما فی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن
گواه درین قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب انحضرت میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در وقتی که هوا در غایت برودت باشد
مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بیطاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن [illegible]
این سخنان بعرض میرزا الغ بیگ گورکان رسانیده پادشاه بادین و داد رقت فرموده بر کمال دیانت جناب قضوی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هرکس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب
نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی اتخاذ کشتن میرزا الغ بیگست و حال آنکه اگر پادشاه بجهة مصلحت ملک یکی از احاد الناس را بقتل رساند بروی
قصاص نیست و هرچند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب قضوی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی
نرسید و التوفیق و التایید من الله الحمید المجید خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان از تصنیفات وست و جمال حالی
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود این مطلع از جمله
منظومات وست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بگذر وان سویم السیر و روان شو که فدا سازم جان مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علماء
زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده بهمین تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود
و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخواند و جهة کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش مینشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح
تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض
موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و امین رقم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و حدت
ذهن از ظرفا و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی عوشی یکی از قضاء شرعیه طریقه

شهادت شمس الدین

طریقهٔ مداهنه بجای آورد و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرد آن
جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند
آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بگله خود فرستاد تا بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد
شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از جهة آن مهم غباری
برخاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بر وی افتاد خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت
که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبد المؤمن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده
که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعراء بخارا منتظم
بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق نظم سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود دو بیت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول
و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعراء سمرقند بود و
این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در
معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق
اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریب کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانیده و پرسید که چون آنحضرت
کشما در این امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته
مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدتی بجنبال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت
در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تایید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در بیعت جد بزرگوار فرود آمده
از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان بکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بتقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس
بیرون آمده مابین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته بپای قلعهٔ اصطخر رفت و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت
گرفته میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز درآمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر استدعاء میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد
او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله بامید مرحمت میرزا الغ بیک
سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در ورود واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف
سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان
او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف درآورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن
بدگمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموجب حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بدین منوال که شهریار اعظم امیر
جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این
صورت بقاعده واقع شده بباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهة او تعیین نموده قناعت
نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری
بیقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون میرزا جهانشاه را آن نشان افتاد و مضمونش معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعتست باد
نشان چنین بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت
نزدیک شد رسل و رسائل از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار نه سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنهٔ خمس و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب بسمت تسطیر خواهد یافت
و بزیور اتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیگ بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال او نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تأیید پذیرفت و میرزا بابر با بعضی نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده
خود را بقلعهٔ عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید و بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة قحط و غلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغهٔ کرمان بود و در آن اوان از سایر امراء میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار ممتاز و متمیز می‌بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگهٔ امراء عظام بهر چیز و جناب امارت مآب را از اشتغال بآن جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعهٔ عماد بسر برد بدستور سابق استحضار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و گماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت گردانید و میرزا علاء الدوله را
بحکومت گرمسیر روان کرده و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امراء جلادت قرین بر سبیل منقلای پیشتر روان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد [illegible] امراء عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته
بتیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و به نیزهٔ ثعبان نشان روزنها در سینهٔ یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امراء و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان
محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهدهٔ خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امراء ایلغار فرمود و در اثنای راه بگریختگان مشهد
رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعهٔ عماد رفت و میرزا سلطان محمد بتصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم هر کس
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امراء در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود تسکین آن فتنه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرمانروائی نشسته
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله

ابوالقاسم

از عراق

ابوالقاسم

از گرمسیر

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراة در آمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور
گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری
متوجه آنست که بنده این قلعه را سپرده بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را
نیز نگذارند که قصد ایشان اندیشد و میرزا بابر بموجب ملتمس او سوگند را بتقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را
بتعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان گوشه
نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سوداوی مزاج و تندخوی و درشت
گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت را
با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت
شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه
بنفس نفیس خویش بقراءت خطبه و امامت نماز پرداخت و در رعایت رعیت و زیردستان اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما
جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل میر محمود دایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها
کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیگ باتفاق امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمود را که بجانب
میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امراء برلاس و ترخان سایر مغولیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران
میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه
بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه متحصن نشسته در وقتیکه آن شهریار دیوانه سار از چهارباغ بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند
و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند
متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیگ آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف
شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا
عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه
اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله رایت شهریاری و علم سلطنت

جهانداری مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک [illegible]

خراسان سابقاً مشکین شمامهٔ خبر بمشام جان [illegible] رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنه
هرات را بگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بقصبهٔ [illegible] فی الجمله مردمی در ظل رایتش مجتمع آمدند و میرزا بابر باستماع این خبر انزعاج نموده با لشکر
جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر
بعد از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت
او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخا
و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال بمستقر
عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون جمهوری در غایت غرابت دست داده و در دست قضا ابواب فتنه و فساد بر روی مردم
گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت احتیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را با ویس بیک سپرده و او بعد چند روزی
بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و شراب می‌خورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت
را بجبر و تکلیف از میان باز کشیده بحصار می‌برد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده و بیرون خیابان
در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون اختیار الدین در متانت با قلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت به
ذخایر بسیار و اسلحهٔ بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان‌گشای بر حل این واقعهٔ مشکل گماشته یکی از محرمان را نزد اویس
فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه جهانگشای بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد
و فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفهٔ از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا [ابوسعید] آمد اویس تا بدلیز حصار باستقبال
آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضرب
پی در پی روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بپای ضرورت از حصار اختیار
الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه واجب الاجتناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا
علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نیز نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه گازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان
سلطنت آشیان فی الحال بتجسس مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شهور
میرزا ابوالقاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان
کمیت جهان‌نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرور بایض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشکری بی‌شمار از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده
بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام آنخبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا
که در آن اوان بواسطهٔ استیلای میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه
سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده عاقبت بنابر فور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم برین وجه قرار یافت
که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابوالقاسم بابر پس از
مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد نقض
عهد و پیمان را طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران
متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران
آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ
جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته بیت بهر سو که تیغ و سنان برفراخت سر و سینهٔ خصم را خورد ساخت و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صلای
گیر و دار در معرکهٔ کارزار انداخته بیت به تیر و کمان و بشمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید بیرم از میرزا سلطان محمد
گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دهند تا او بمیان صفوف
درآید آنگاه از اطراف و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود هنگام اتصال آن شهریار بشجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم
محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون بپیوندند
و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمده جنود عراق روی بگریز آوردند و میرزا سلطان محمد در پنجهٔ
تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان‌فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت
که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روز گرفتار گردانیدی میرزا

جلال

میرزا سلطان محمد بتخت از قبول آن امیر بابر زاده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت مثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که از
شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان
شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند و در اثنای راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدنش رسیده بود ببندد موکلان گفتند که هم ازین در گذشته آن
انجناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که بلی گفت پس مرا بجای میبرید و بهمانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضربت
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی وردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایرهٔ زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر
امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ رؤیت عاری گردانند تا شخصی که
مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل را بر وجهی در پلکهایش کشید که بمردمک دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند بمقتضای
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیده
و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سر رشتهٔ اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است
و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر تو توفیق ازلی رجال روزگارش نیافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بمستقر همایون

کارساز چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و
عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام ببلاد مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابن امیر فیروزشاه
بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی منتقل گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده منظور نظر شفقت گردید
و موکب ظفر قرین از دار العبادهٔ یزد نهضت فرموده سرافراز شهر بهشت شهر شیراز گردید پادشاه دوست نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داده با جوانان
ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بتجرع باده خوشگوار اختیار کرده چندی قدم از بزم انبساط ببارگاه سلطنت ننهاد و در آن اثنا خبر استیلای سپاه
ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح چناران میرزا بابر بعضی از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود و از آنجمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را با میر درویش علی تفویض نموده ایشان از راه ری ببلاد مذکور خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در مصادره و مواخذه
کشیدند و چون امیر شیخ علی در استحصال مال بر ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند ترکمانان بیکبارگی
بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بتحقیق کلید مملکت عراق است رایگان بتحت تصرف امیر جهانشاه
ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته
متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانیده این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت
و نعش همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در
شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از گوشک زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه مذکور
بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت آن منصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه

وجلال ذو الجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله و تمکین شجاعت امیر پیر درویش هزاراسپی بتفصیل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری
شتافته چنانچه مشروح مسطور شد کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از
وقایع و حالات** در آن اوان که دیده حقیقت بین میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه
رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب شتافت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه
عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتگاری بر میان جان بستند و میرزا
علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین حربی صعب
دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای در افتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه
هرات گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش
در نواحی هرات رود بآن بهادر بیطالع رسید و بیک حمله سلک جمعیتش منفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هرات فرار نموده بسیستان گریخته از آنجا بری
شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دانست
که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران
خورشید تمثال جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر
خبر یافت عنان بازگیر عزیمت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی بطرف
خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلاد بپای سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند
و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر بدگمانی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانیده و بجهت تقدیم مبلغ دویست تومان کپکی از وی خواسته
گرفته دیگر چیزی مطالبه نمود تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی طلب بجنات آنجهانی آورد و در
عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده خواجه مغفور بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب
تایید میرزا سلطان ابو سعید** میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری نقد مبالغه مبذول میفرمود که
هیچکس زیاده از آن مرتبه متصور نمیشد و فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ماهچه چتر گردون سایش نور ماه و خورشید مفقود
و نابود میداشت و بفیض قضایا از جاده شریعت نبوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجا
می آورد در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری
رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان
ممدود و مبسوط گردید **نظم** معدلتش بست به نیروی خویش گردن ده گرگ بیک موی میش تا در عدلش بجهان بر گشاد [illegible]
میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه [illegible] میرزا
الغ بیک گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صبای صبی و افتتاح اشتعال نایره نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه
ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب پرتوش صحایف
و انتباه استعداد و همت ظاهر میشد و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از باطن فرخنده میامن ایشان استشعار مینمود و چنانچه سابقا
مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته
بودند آنحضرت باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد
و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی کشیده بانتظار لطیفه غیبی نشست و پس از آنکه میرزا

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته ببخارا شتافت و حسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات از وی
بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیقی تنگتر از حوصله بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا
عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت
آنحضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننموده کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده مراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب
گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را تحت تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرای شجاعت پناه بدانجانب فرستاد و آن طایفه در طلب شبستان عازم یسی گشته
سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق پنهانی از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سپاهی بخیال القا نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکر
میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول
و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم نمود
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید متصدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان
بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب
تایید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف
قتال آراسته ساختند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نیم قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند
از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه هیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد
و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه
بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم
محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق
عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابو الخیر خان را که مصحوب موکب عالی بودند غافل گردانیده
یکسواره بدر دروازه تاخت و محافظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بمن امداد حضرت خان دار السلطنه آبا و اجداد تحت تصرف اینجانب درآمده
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابو الخیر خان
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته بما ینبغی برفع قواعد عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی و ادانی و اقاصی را
در ربقه اطاعت کشید و قاتلان میرزا عبد اللطیف را بسیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت
بجانب خراسان شتافته تا سر حد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و پانزده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربایجان

در حضر سفر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال
انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ اران و یران شده در ماه رجب سنه ثلاث
و سبعین و ثمانمائه اسیر سپهر تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش درنوشت چنانچه تفصیل این حکایات
عنقریب بسمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس
الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرج و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله
اخطب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی
و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند **گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در ولایت
جرجان و مراجعت نمودن از جهت آمدن سلطان سعید بجد و مملکت خراسان** پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر در
اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه
هراة در حرکت آمد بعد از قطع منازل و مراحل بلغز یتاج خبوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع
جلال رسانید که شاه زاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان تحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم
تفحص و تفتیش قیام نمودند چون صدق سخن نمام بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲
ماه رمضان سع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام باداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال السعادت و اقبال
عزیمت قشلاق جرجان فرموده در یازدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد را از یمن مقدم خسرو با دین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و از
زمستان در آن مکان توقف افتاده چون فصل شتا بالاتفاق با آخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر
قرین از یورت قشلاق بعزیمت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید بخیال
تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نمود و امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله مردو
پرداد در زخم تیغ زمرد پیکر از پای درآمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب
در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آنچه شد را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان
مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب
عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما
میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان ۸۵۶ از معبر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در ارهنگ
لشکر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مأمور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند
و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند** چون امراء بافرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروزجنگ چند کشتی در معبر ارهنگ
جمع آوردند و در آن کشتی نشسته پاک دین و امرا و لشکریان زمره زمره بیال و طایفه طایفه از آب گذشته چندروزی سراپرده محل نصب اعلام کشورگشائی
آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بسوی ناکت رفته ملتفت شده و لشکر از رنج فرسودگی رسیده
لختی آسوده گی و در نوناکت خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید
بدرگاه پادشاه صاحب تائید رسیدند امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند و آخر مولانا فتح الله
گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من
این ولایت را گپنک پوش کرده ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا از استماع
این سخن تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه

وفات [illegible]

سلطان سعید

سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهار
شنبه شوال السعادت و اقبال در یک فرسخی بلده مذکور نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از انجانب میرزا سلطان
ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داده رعیت بیرون شهر را
درون آورده برج و باره را بر بنیه مستحکم ساخت که شرح آن گفتن و نوشتن در است نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریه چشتو منزل گزید از دلیران سپاه
خراسان امیر خلیل و مولانا احمد بساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه
تاختند و سوران انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند خراسانیان شکست یافته امیر
خلیل و مولانا احمد بساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا
احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد بساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن
موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم مانند شیر خشمناک با تهیا در آن ملک روی بتسخیر شهر
آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روزپیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و
درانروز از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب سپاه
از نظارهٔ آن معرکه هولناک ملول گشته حصار بعرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب می یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می تافت و در آن ایام از امراء سلطان
سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دی و سرما سر
برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید
کردند و حکم بران قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد بساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت
داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه حجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و جاربکت شتافت و خطه اندخود بامیر شیخ ذو النون و برادرش
امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندوز و بقلان را بامیر سلطان
برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم مفرد و مکرم ببلدهٔ فاخره هراة رسیده زبان حال و قال متوطنان
آنجا بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز در کرشمه اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال **ذکر فتح مملکت سیستان و فتنهٔ
مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد** در اوایل سنه
تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی
مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر مینگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه
با طایفه از اتراک بلیاک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت
نمود و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشه شجاعت در خور مکنت خویش ندید و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل
مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه
حسین جمعی فراهم آورده عازم نزد امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت و بدست یکی از نوکران

چهاردهم

جمعی گرفتار

خود گشته سر خویش از نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابو القاسم بابر بجهة بدیه نظر التفات
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیول امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیو ساران مازندران که نوکران امیرزاده باباحسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از نوکران را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید بغایت عظیم متغیر گردید تا از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر باباحسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه بقوت دولت روز افزون لطیفه سازند
و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در خم ایوان سبع شداد اندازند و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلم و سایر اسباب قلعه
گیری مشغول می‌بود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان بجهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران امیر باباحسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
پایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کنگره غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیه انطالیه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان نهایت تنگ آمده بود تمهیدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محافظت
که بده روز سوراخ می‌توان کرد و حالا هفت روزست که من اینجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بشب منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید
بپای قلعه آیید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده با دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمند پا فرو گذاشته و قریب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بیک تا پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود با میرزا باباحسن مفوض گشت طنطنه آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراتست و ششم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان اهل باب نجوم پیدا شد و از آن جهة و غدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه هر دو یار گشته نایره اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد** چون حکیم علی الاطلاق از دار القضاء اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در دهم شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادراک طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعده الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم
ماه مذکور چهارباغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه
منوره رضویه قیام نمود و سدنه آن عتبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان یراق قشلاق در جان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش بر گشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

امام عالی گهر

و ارکان دولت صورت مخالفت روی می‌نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود
لاجرم امرای عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید برادر امیر حسین علی
خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منوره قدوهٔ خاندان پیمبر آخر الزمانی درآمده لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که تا مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا ابتهاج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین
ایشان بگشاد و هریک از امرا علیحده برسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب
شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی
روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیک بپادشاه و امرا بفراز سنگی پیدا شد و بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ذرهٔ نیست پیش اهل جنون
خاطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً بهفتاد میرسید محزون گردیده درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها
غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا ایام بهجت و نشاط ع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در بیستم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان
انعطاف برادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بچابک سواری پرداخته ناگاه ناخن آن استسقا که شهریار عالیمقدار را بکمال و ابتهام بسیار
بود شکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه بر دی کردم و آمد بهار ساقیا
توبه بشکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای بادهٔ ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار درکشید و در صباح سه‌شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
بر تخت نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغیر پذیرفت و بعضی مراغضب
کرده برخواست و بحرم درآمد و در چاشتگاه نهار روز چهارشنبه آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت
و استقلال از اوج عزت و اقبال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهدهٔ آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر بناله و نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیده ها
چون رود جیحون روان گردید و ابر و سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت بر آمد ابری از باران اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرای عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضهٔ منورهٔ رضویه
علیه السلام و التحیة واقعست مدفون ساختند اطبا در آن احساس سمی از سموم میکردند و اکثر فراستمندان قرب جوار امام هشتم علیه السلام را
برین مدعا دلیل می‌آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالقهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان که
کی چنان خورشید پنهان در خور است در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ از غمش جگر با چاک شد دیده باز
اشک و دامن پر در است این چه حالست چه تاریخ گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود
فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز **ذکر مجملی از احوال مشایخ و افاضل**
که معاصر بودند با آن پادشاه باذل از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال
نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چشتیهٔ درویشی حظی تمام داشته در وقتی که از راه
بمکهٔ مبارکه میرفته در منزل نموجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بود و چنانچه
پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می‌نشاند تا او را بعدد رکعات نماز صلوة تنبیه نماید و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه
سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می‌پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

والسّلام از دار السّلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدّین کاشغری و مولانا شمس الدّین محمّد اسد و خواجه زین الدّین جامی و مولانا
قطب الدّین ظهیری و مولانا شریف الدّین عبد القهّار و مولانا تاج الدّین حسن و مولانا سعد الدّین فرخ و خواجه شهاب الدّین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت
شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد معطّر سای پیغمبر علیه الصّلواة والسّلام مشرّف شده مراجعت نمودند حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدّین عبد الرّحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدّین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدّین عمر را در بادیه
تب مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدّهر بود اصحاب جهت عارضهٔ مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب
محفّهٔ شیخ رفتند و چون به محفّه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصّه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که به محفّه آمدند من پای دراز کرده
بودم از آنجهت زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدّین عمر در منتصف ربیع الاوّل سنهٔ سبع و خمسین
و ثمانمائه در قریهٔ جغاره از بلوکات دار السّلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که اینخبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آنحضرت
شیخ نور الدّین محمّد را پرسش فرموده پیشتر از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقّف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه
عالیجاه از پیاده کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیّت شیخ و اتّفاق اشراف آفاق جدّ اعلی این اوراق سیّد برهان الدّین
خاوند شاه پیش رفته بر جنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدّین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السّلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن
مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدّین محمّد الامامی بجهان جاودانی
انتقال فرمود و مولانا شریف الدّین عبد القهّار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمّد قوام امامی امام ده و دو
ز ماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السّلام بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النّبی علیه السّلام مولانا سعد الدّین الکاشغری
در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالآخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفا مولانا
نظام الدّین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت و شعشعهٔ لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانید
و بر سجّادهٔ ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبهٔ ولایت رسانید در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنهٔ ستّین و ثمانمائه مولانا
سعد الدّین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدّت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیّر
ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز فی یوم الاربعا سادس جمادی الآخر
سنهٔ ستّین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد مولانا شمس الدّین محمّد عرب در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدّین
محمّد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و آثار ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر
بوی التفاتی کرد پیوسته بتخیّلات فریبنده نقش محبّت میرزا علاء الدّوله بر صحیفهٔ خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از
متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنهٔ ستّین و ثمانمائه سیّد عبد الله نامی از جانب ترکستان در شیوهٔ سپاهیان بدار السّلطنه هراة رسید و با جناب مولوی
در هواداری میرزا علاء الدّوله همداستان گردید مقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسّس از نزد میرزا علاء الدّوله
آمده بود و بخدمت مولانا محمّد عرب و سیّد عبد الله مکاتیب آورده بنابر آن میرزا بابر سیّد را بدوزخ فرستاد و جناب مولوی را بسیاست کحیل کرده چون نا
بینا گشت و مولانا محمّد بگورستان متوجّه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ز احوال شه جز شه آگاه
نیست قاضی عبد الوهّاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهرهور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا
را و صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تأمّلی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید
یا رب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدّین سمنانی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهّابست نظم وزیری کز
برای مسندش زیبد که هر روزی قضای چرخ دیو انگیزد خورشید قالیچه اگر مقدار گردد کش و اندفلک سازد ز ماه چهارده زیبد همی جنبش (?)
نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل بن محمود بابچه (?) مولانا جلال الدّین یزید پورانی پیوسته باداء وظایف

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام می‌نمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هرکس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایستی کرد بنفس
خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی
در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آید
بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رفع میکنم تا آن مشکل آسان میشود و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی وستین وثمانمائه
اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مغفر السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر
مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز بود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما صحبت شیخ
بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق
مشغولی میفرمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا
جلال الدین ابویزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در ضمیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان
ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد
و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا
دل این عزیز جای دیگر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث وستین وثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوهٔ کمل که بود اهل صورت را معنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت
جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش نمود سال تاریخش برون از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد اسد
بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات
اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت نمود و در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اربع وستین
وثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کازرگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری واقعست شیخ آذری اسفراینی از
مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق
احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان توطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت
در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و جیفهٔ جیپال گفته ام بادو بروت جوبه بیکجو نمیخرم و از آنجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات
مشغول گردید و وفاتش در سنه ست وستین وثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار
از مصنفات شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک
شعرا منظوم و انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات
بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو در است ز جا برکن بساطش فغان الحذر است و مولانا
طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم فصیح
زمان طوطی آن شاعری که بودش ز بکر معانی عروس چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او در خروس سید غیاث الدین
فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان مرآة افاضل دوران میبود

و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام معظم و سرافراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاخری سنه ۹۰۸ در هراة روی نمود و بگورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده حکیم انوری که مع چون مراد خویشتن را ملک دیگر دم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست بیت شاید اجلال را بی ملک او بود لباس بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا در میرزا ابی در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود مولانا نسیمی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا نسیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا نسیمی بیست من خرما میتواند خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاق در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را نزدیک بفراش من بنهید تا بینیم که چهم بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بعد از آن زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت درویش مذکور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر مینگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض دو رساله تالیف کرده و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان بشرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار از جمله منظومات درویش مضمون این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بجود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته را در برگرفتن امیر شیخ ابو سعید جهة بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیر قوام که بعالی منصب ... سرافراز بود به مصلحت استدعای میرزا معز الدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرموده در اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردنکشی دارد و سر بحلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و امیر حسین علی آماده عزیمت داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید میر حسن داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته و بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب ... خرامیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس رسیده نایره ظلم و عدوان بر وجنات حال هرویان تافت بتبدیل این مقال آنکه امیر شیخ ابو سعید که بشرارت نفس و بیباکی موصوف بود و از سایر امرا باری بمزید حشمت و مکنت ممتاز و متمیز مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که بر سر شهر سپاهی کلی از متوطنان اندیار بستانند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم محصلی ملازمان امیر شیخ ابو سعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی الاخری محصلان بلیا درگرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلان برکش و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه

میرزا شاه محمود دهر نزد وان دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیا آنچه بر بهم سر شمار کرفته بودند بهر دینار
ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و تحصیلان غلاظ شداد رعایا بیچاره را اگرفته ببستند و هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود
دود جان سوز از دودمانها برآمد و نایره جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پرده اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید کردید و بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال کفته منهزم کشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان
در کذشتند عورات مستورات سر باکشاده و موها باد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری داد خواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأیید از فریاد
و فغان آن بیچارکان اصلا متأثر نکردید اما بمدرا ان ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء پادشاه عطابخش دستکیری در
ماندکان کرده داد مظلومان داده کرد از وجود شوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح اینواقعه آنکه امیرشیر حاجی بر رفع شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در ۲
جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سر شمار هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیرشیر حاجی متفق
کشته آنشب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیرحسین علی عنان کریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد
و امیرشیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واقعست
بشیخ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب کردند و خرمن زندکانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته کردید یکی از متابعان امیرشیر حاجی سرش از بدن
جدا کردانید و بدروازه ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بد اختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم کسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام   و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده باتفاق امرا و نوئینان همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنابران امیرشیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا ابواب
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا کوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عفیفه
انتظام داشت جهة تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکانشاه زمره از مردم فتنه جوی خاطرنشان امیرشیر حاجی کردند
که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزندش میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و دوری از اخلاص و
دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بآن عظیمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری بباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود بنابران امیر
شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانه جانقی ایشانرا بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و ببهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون کشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیرشیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاردی در دست داشت و کوشت ریزه میکرد و بلطایف الحیل خود را بامیرشیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیرشیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خضر ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده درهم بستند و پهلوان حسین غالب کشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد بیساول از آن فتنه جان بکنار کشیده خود را بلب آب مرغاب بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض داشتند
و امیرشیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر کردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل کزید و مهد علیا کوهرشاد آغا
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر القلعه است ساکن کردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیرشیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراة است بنابران امیرشیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده و هراة از وجود

ببستند

کردانید

امرا و ارکان دولت با بهی عار می ماندند قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه شهر را مضبوط ساخت و محافظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد ع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که برطبق کلمه کریمه لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و تشاد و ارایش یابد و پرتو انوار خلت واجتبا از مطلع واتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره وفتن مزبوره ورکناب آب مراغاب سپاهی بحساب در ظل لوای جهان کشای آنحضرت صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح وظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی وستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه سیره تور روان گشت واقتضا رقضا واحدیت بساط جمعیت بازبایزا درنوشت در نصف النهار بهار روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود و زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود درفتند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادرش حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فوجی که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست بتیغ وسنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار شیر تو درآمد و میرزا سلطان ابراهیم بتیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام واحسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت وتنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را با میر قرا بهادر که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات بتاریخ اواسط شعبان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد بیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مؤاخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة بود و میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطه تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه درمیان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزاده بزرگ جوی بهم رسیده متسویه صفوف نبرد در آمدند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش وخروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالفان را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با برد لان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود بار دیگر بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود فتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و وقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورده نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفور و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل واحسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود گفتار

در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان ابو سعید

از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

سلطان

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر انداعیه همت از دیاد پذیرفت دران اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت
کرد که عرصه خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینه مراد چهره خواهد گشود و بنده
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تایید از آب آمویه عبور کرده و سمت عزیمت برق
و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورده و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریه ساقسلمان رسیده و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و
ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید جماعت بعدم استعجال آن پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط ثنا و دعا بتقدیم رسانیده زبان
بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراة قراجها درخشت میخواستند که شهر را مضبوط گردانند عاقبت بنا بر حسب
اضطرار از سر آن کار درگذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایره افق شهرستان آسمان درآمده قدم بر
اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را بمیمنت مقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت
سلطنت و جهانبانی برآمده بشارت امن و امان بگوش طوائف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری
مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و وعده عنایت و رعایت
فرمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورد و محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک
طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس نخورده راه نخواهم داد و ابواب حصار
بر روی خصم نخواهم گشاد و سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده
باغ زاغان را محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ارکان پایه سریر سلطنت
مصیر آغاز محاصره و محاربه نمود و بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون آن حصار از کمال استواری غیرت قلعه سپهر دوار است و در آن
زمان بمردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده بر اشتعال نایره حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه
و مقاتله درنگذشت درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بخفیه بخدمت مهد علیا
گوهرشاد آغا می‌آیند و اخبار تحقیق نموده بازمیگردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیخ حاجی بقلعه تیره تو رفته بود بازآمده
عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نخواهم رسید
بنابرین مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی نبود که بر دیده دولت
آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت انصاف اتصاف داشت و همواره همت عالی‌نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات
میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف
ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها العفیفه بعد از حادثه مهد مغفرت شعار امیر شیخ حاجی قلعه تیره تو را
بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و همدران ایام دران حصار امری در غایت غرابت
روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول بیرکه نام روزی بعاز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد
و ملتمس مبذول افتاده به تیره تو درآمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بپای دیوار قلعه بالا کشیده و باتفاق ایشان
تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و بیرکه قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی برآورد سلطان سعید بعد از
آنکه شرح این قضیه بشنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید در نهم شوال عنان بطرف ماوراء
النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنه اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که بسپ مخالفت
در میدان جلادت تاخت تاخته از جانبین دست باستعمال آلات نبرد دراز کردند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود
و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود و میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات بسر گذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زد و میر احمد ترخان را
بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده دوحهٔ امانی و آمال اکثر
از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و غنچهٔ جهة ترویج مهد علیا بتحیات کلام
و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارقام عنبرین فام فضلاء عظام شمایم انجیر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه
محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آنجا امیر باباحسن بنسبت شاهزاده
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت و بمضمون مطلع شده از راه نسا و باورد بتعجیل بدان طرف رایت برافراخت
و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عمزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنا راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذر
بایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسیده بسبب لشکرکشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم از تحکمات امیر باباحسن تنگ
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذفرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهانگشا سایهٔ وصول برحدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد بأحسن وجهی
طالع گردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک میپیمود سخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جا داده رایت ذروه سای پادشاه نصرت
قرین شتابنده شد بسوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود تحقیق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان بکران
بصوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را بر مکر و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک
فرسخی استراباد رسید و هرچند امرا و نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه تحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از
آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را باسم منقلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان
از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت
خراسانیان را از هم بگسیختند

نظم

چو آمد برون ترکمان از کمین / بلرزید از هول ایشان زمین
قراول از آن جمع گردون شتاب / رمیدند چون سایه از آفتاب

در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم به منقلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد و بدست
اضطرار عنان بر بیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را
اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که در آن کشتگاه
کشته گشتند و امیر ابوسعید میرم سپیر و دیگر اسیر خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظه
در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز
بخیابان در آمد قلندری از دکانچه برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر یک یورش دیگر بکنی تخم جغتای از عالم برمی‌افتد القصه امیر احمد
ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و اشتران کابلی قطار و خیمه و
خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت
دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد یساول از حصار اختیارالدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سعادت دریافت و چون خدمت مولانا
با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات
میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار
خلاف نمود و هرچند امیر احمد ترخان جهت عذرخواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجائی نرسید

بجائی رسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نیامد امید الاحرام میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب آن باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار یا اختیار
بتصرف او باز گذاشت **ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله**
بدار السلطنه هراة بعد از مدت مدید چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت
مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را موکد سازد و در مصالحت گشوده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه
اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوند شاه جد اعلی مؤلف
اوراق است و امیر غیاث الدین کججکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتگاری آن سه بزرگ
عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلح و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات
را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی صلح و مرافقت بهر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار
السلطنه هراة بتصرف اینجانب باز گذارد و بهر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد بعوض متصرف گردد و در هر واقعه لشکر یکجا از طریق اتفاق مسلوک
دارد و بعد از آنکه برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف و ولایات و قلاع خراسان چندین حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی
نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضه اقتدار درآورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم
در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد سیاه ول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان
سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می نگاشت و امیر کهلول قلعه نیره تو را مضبوط ساخته بود و ...
محافظت حصار ... حسن تیمور ... و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه جنوشان
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طلس در تصرف امیر اویس بن خاوند شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال که در دشت قبچاق بازآمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مقطع سعدی بدین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از
برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت
قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد درآمد
و قاصدی جهت بشارت وصول بقدوم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده بسخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال
نمود و اما الحکم للملک العظیم ضمنا از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلده هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم
استقبال استعجال نمود و در کنار آب نجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که بیت منت ایزد را که بعد
سفر دور و دراز شهر آباد کرد دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بعد از یافت ملاقات پدر حسنه صفات لوازم تکریم
و واجب التعظیمات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب مصالح
ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران براساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه منتصف جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریه ساقسلمان رسید سادات و قضات
و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند از سوقیه و عوام الناس در آن روز چندان تماشا آمده از کسوه شهر بیرون رفته بودند
که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن بود از کثرت خاص و عام نبود همی کس را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه
خیابان درآمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تمهید بساط عیش
و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان بسبک برخواستند بزم عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز
همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برد و حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کار باز نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنید

واجب التعظیم

رایت همت برافراشت بیت هر جام مرادی که بدست تهی گردون ز حسد خسی دران اندازد **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان بغور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصدد وداع وداع سلطنت کرده در غرهٔ شعبان سنه اثنین وستین وثمانمائه روی باردوی سپر آورد و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و درنود و اوباش هر بنه دست بغارت و تاراج برآوردند که قلم دو زبان بتکفل تقریر آن نمیتواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسیده و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنا بر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر میرزاد بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایهٔ وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعهٔ اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول بعد روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان بیرون خرامید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کماینبغی قیام نمود و بامضای امثله و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی چند در الکای کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت حشمت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعای میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة** دران اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت منصوب گردانید دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراهها درکه قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده تمامی جهات اورا در معرض نهب و تاراج آوردند و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده بسخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراهها درکه غلام هست غبار نفاق بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود بنا بران این سخن بدو رسید و بدین جهة میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یگانگی به عداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود بازآمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساخرد تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرا عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان بتلطف و تفقد استمالت داده دقیقهٔ از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هژدهم همان ماه میرزا پیربداق که ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطهٔ دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید **گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه** چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و خیال از استیفای اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مساحت بیان کمیت آن بعجز و اعتراف قصور نماید متوجه میدان قتال گشت و در روزی چند در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهانبان بنا هش از اوج مهر و ماه درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالیجاه و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در ورطهٔ غصه انداخت و اغا

وستین

مرحمت

و آغاز تأمل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظهٔ خیال صلح پیش نهاد همت میساخت درآن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب مائدهٔ سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بوسوس سلاطین ذوی الاقتدار بالمجیان ملاقات نموده جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکای کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قراتبان از میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه مجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میرغیاث بولایت هراة رود درآمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیربداق را که ارشد اولادش بود برسم منغلای پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیربداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفهٔ از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آنحال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین و ما زکرده لشکری جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید یابد که بمملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریهٔ یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنهٔ ۸۶۳ از جانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة و پایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز پنجشنبه ماه مذکور امیر سید صیل ارغون و بهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنهٔ هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود بمصاحبت جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر والظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید نهاد زینت و بهجت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت از غایت حرص باداء مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی بنماز جمعه بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه بنام نامی و القاب آنحضرت و عالیجناب ساتباز کی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرخنده کامیاب بر زیب و زینت آمد نظم

تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد
مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند
منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت
مشتری کو مهر شا فرق منبر میکند

و چون در آن سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنهٔ مذکوره در بلدهٔ هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاوید نهادند و سلطان سعید حال
بران منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراءالنهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان واقف گشتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال
داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان
سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود بمضمون کلمه هدایت کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بحکم موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد
تمورتاش با سپاهی چون پایان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا
علاءالدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملکت و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت
و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان بکران بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و
سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و بشبدیز گردون شتاب مهمیز
پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ از شرر خون بالسه سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد ع چو بالا بلندان بیرحم دل رسوم تطاول
بجای آورد نظم بجز خون ریزی روان شد تیر زلدز ولی بخشت جانی همی شد مرد مبارز تشنه بشمشیر گشته بجز خون آشامی از خود سیر گشته و هنوز
ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با رایت لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود و میرزا علاءالدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر
گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان
و ماوراءالنهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامشی میرزا علاءالدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مأمور گردانید
بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرای ایلغار بعقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاءالدوله و میرزا
ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت فتاد کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برده
عیدگاه دارالسلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنای راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد**
و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد از ریاض حکایات سابقه شمایم اخبار بمشام جان مستفیدان اخبار سالفه میرسد که
هرگاه بحیله تدبیر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث
اضعاف فترات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر
از مهم ولایت ملک خراسان فارغ ساخته همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین از نظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمیع مشکوب
باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد بتیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده
مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مأمور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون شعبده
انگیزد و دست کینه گذار خاک ادبار بر مفارق هر غدار بیزد و در آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه را میان
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و هر که نسبت بمتابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف از وی متوهم شدند و صبحی [illegible]
اخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث
و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بمشهد و دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از الوس ولایات سپاهی بهم رسانیده عنان

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید تا در اثنای راه مریض گشته هرچند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی
بعالم جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بقعة المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و سلطان ابوسعید
بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال خجسته مقال سلطان ابوسعید را پسری عنایت فرمود و چون
آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان پسندیده خصال امیر
علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن محافظ آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر
علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را با زمین قهر و یران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه
بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان او و امیر خلیل هندوکه حاکم کابل میرزا بابر روی نمود شربت شهادت چشید و هم در آن معرکه شهزاده
پیر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید **گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندوکه**
در وادی عصیان فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۲ فوجی از سپاه
پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار
ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان ابوسعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین
میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اداق برافراشت و سلطان ابوسعید روزی چند در خطه جرجان
بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت
موکب همایون امیر خلیل هندوکه که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت
مینمود بنابر دغدغه که از سلطان ابوسعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۲۱ ماه مبارک رمضان
بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان ابوسعید در شهر حاکم بود و امیر نظیر اوغه باتفاق سادات
و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز
از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار روان و ادعیه مردم پرهیزکار رابط و صاعد بود و چون امیر خلیل
نیکویی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن
ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت و قطعه اینست که قطعه یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر سر باختن بود بیرون
روزه دیده و سر خود بده عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت
بتسخیر هراة آورده و مردم او کمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بلند گذشتند و برخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر
استیلا یابند و هرویان بعد از اداء نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را
با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان
متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة در گذشت و عنان بصوب فراه گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان ابوسعید در وقت مراجعت
از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال
رسید و در بارهٔ جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال
نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل گردانند بازگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز
و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشید و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار
با میر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دو چار خورد و امیر کریمداد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و
او را همراه بپایه گاه جهان پناه برده سلطان ابوسعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر مراتب منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بمملکت موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت

ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استرآباد

در اوایل سنه هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان ابوسعید در اطراف کوه و بیابان بی‌سر و سامان میگشت بکنار دریای قلزم در خانهٔ ملک بیتون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و صبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان ابوسعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان ابوسعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در ششم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان ابوسعید بهمان نصرت و تائید از جیحون گذشته بدار السلطنهٔ سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق بتیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان ابوسعید از استماع این خبر بغایت متأثر گشت و امیر سید اصیل الدین و امیر سید مراد را جهة ضبط حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان در آمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بجانب دار السلطنهٔ هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه داری بوجهی اکمل مرتب ساختند میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال برکانون درون مردم بیرون و درون تافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در میان بسته از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان بکران باز نکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سنوکی باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استرآباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراسان خانه پیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بکران بصوب آواق گردانید و سلطان ابوسعید گل افشان استرآباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان ابوسعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بعد را التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال بروز کار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را باخود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت بصورت از حرکات و سکنات او بلیغ وجهی ظهور نمود و سلطان ابوسعید بملاحظه آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیمه وفاق آید در تفتیش آن فرمود و آن معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافتند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنا بر آن نزد سلطان ابوسعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرمائید آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل میباید دستور بگیرد باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنا بر این اسباب سلطان کامیاب در استرآباد امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مأمور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنگاش بایلچی خانهٔ همایون برده بمکانی بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان ابوسعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرموده و در ۲۲ ربیع الآخر باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و در آن ایام سلطان آفتاب احتشام به پرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی بنهانی تخرج زر لشکر و نامبرداران را ضرر بسیار بضعفا و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاه بانتقال اشتعال یافته حکم لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته دند و یک آب جوشان انداز ندتا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان
واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من
بعد هیچ آفریده از لشکر و نامیردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را
در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و بعد از آن او ان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرکت وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطهٔ تقصیر تصرف
بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جو شانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی
ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان
غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابو سعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب
و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان
گشای سلطان بهمان اقبال شاه زاده را بتلخ نظر تهمت گردانید ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون
قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایه
وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود و بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان با ساختن کوب مامور
ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنه
هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و با طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوایل سنه
سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهر حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب بایل
فتح میسر نشد بعد از آن کار بالای حصار یان بضطرار انجامید و ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره
فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت نشان درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاه زاده را مبذول داشته بار دوی
سلطان سعید تشریف برد و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابو سعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داد و حضرت خواجه بشاه
رخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت درباره شاه زاده اظهار لطف
و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در چمن کامرانی در باغ سفید نزول
اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاه زاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بعالم عقبی آورد و چون
مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن او ان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان
گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا میرد فارسی که متکفل کرده بودند عرض نمودند سلطان سعید
مهمات وزراء عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش خواجه نعمت الله رسید
نسبت بخواجه شمس الدین محمد تحقی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضداشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان بر سم خدمتانه چیزی
گرفته ام اما از اموال خاصه سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول
گردانیدم زیرا که گاهی در زمان منصب من گرفتار میگردند و نسبت بخود منتها که از تو صد و ریافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید
زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشه تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و خطاب اهرکز هیچ وزیری بانیمه لت معزول
نشده او در سنه تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده مرو قشلاق نماید و تواجیان بموجب فرمان جاربامرا
و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد و شاه زاده امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه
هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایت

متقابل

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استواء اللیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار
بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در نهم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت
پروری پرداخت و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از منهج اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت تام
حاصل شد مسرت و فرحت را در تمامی ممالک خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و امانی طوائف انسانی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و بعد ازین سال از فیض سحاب عنایت و تاب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شگفت و غنچهٔ مراد
پادشاه ستوده خصال از روی دیگر ابتهاج صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم
گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بان تقریب
درباره سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار
طاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بغرفهای رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه
خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده بقدر هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال هنرمندان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن
و دقت طبع امور عجیبه ظاهر نمودند از آنجمله خواجه علی ارزه گر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش موجود بود
بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند
مثل خیاط و نداف و نجار و حداد دستهای جنبش ایشان را مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینه خیال صورتی از آن زیباتر نمی نمود سلطان سعید چون
آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته درباره آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد
شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد
ساقیان نازنین ساق مجالس بزم را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و با غزالهای مالامال پیران چنگ پشت را مست ساخته
لباس ایام جوانی پوشانیدند چون انسالاران حضرت علیه همایون اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند
و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا مسرور بودند و بعیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع
انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظائم امور سلطنت انداخته خدام عالی
مقام بساط لهو و طرب درنوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة اوقات
همایون بخوشحالی گذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید
و در سنه ثنتی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز
در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع درداکه دگر بار بخواهد آمد گهشمار

در بیان شمهٔ از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق بنیراین اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر
از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ زندگانی آن مرد گلشن کامرانی را در منزل خیاران از پای درآورد ماهچه لوای جهانگشای میرزا
مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسیده و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ
فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای
آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهان
شاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خیال مینگاشت و نهیبی رعب
میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بواسطه امیر حسن بیگ پیکر آن مراد بروجه دلخواه

دهم سرای

مدعا چهره نمی‌گشود و در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه‌گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی درنوشت
تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال بدین منوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اسن و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل و تصورات بیحاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مأمور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز از دل
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل را
شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل نصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق
نمیگردانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنهٔ تسعین و ثمانمائه بالشکر بیشمار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و بارهٔ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزادهٔ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا
پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی تافت
و قحط و غلائی عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای میآوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده بکلی فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازه‌ها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان نمیبرد که پدر دربارهٔ او قصدی اندیشد و بعد از ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مأمور گردانید و ایشان ناگاه بارو بهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دو
زده دیگران مهم او را انفصال دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از مشاهدهٔ نعش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بکلی همت متوجه دفع امیرحسن بیگ گشته رایت عزیمت بصوب دیاربکر برافراخت و امیرحسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش ارزروم شتافته نزدیک بمنزل امیرحسن بیگ خیمهٔ اقامت
نصب فرمود و امیرحسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه این معنی را بر عجز و ضعف آن جناب حمل کرده تابستان و پاییز را در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و حشر و ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گردید و امیرحسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با دو هزار سوار مستکمل عزم
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمده صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول ناگهانی اطلاع
یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاورده بمعسکر بازگشته پدر را از آن واقعهٔ هایله واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانوبند بسته بود که آن خبر مسموع وی گشت پیش از آنکه زانوبند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیرحسن بیگ همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سروران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

عزل حسن

و میرزا یوسف

میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی بازخورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته باز دو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد
و امیر حسن بیک بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن
سر را نزد میرزا محمدی و یوسف بیک فرستاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود و امیر حسن بیک باز از فاحست و جوی بوده شخصی عرضه
کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این
اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیک
فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد و تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم
شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت عینیت چو دولت از آن خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری
کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
و مهم میرزا جهانشاه بنهجی که مسطور شد انجام پذیرفت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسین علی که اشرف اولاد جهانشاهی
بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و شصت هزار سوار را مواجب داد و ظاهراً هرگز هیچ شاهزاده را این معنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ
مورخی مانند این قضیه نگذشته و امیرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرموده
والتماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و
بلاد و نجد آن آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید شد حصار یافت و حکم همایون باجتماع
لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه
خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک کمال الدین عبدالرحیم صدر را بسمرقند فرستاد خواجه ملتمس حضرت سلطانی
مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر بر امضاء آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت
و یراق در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرموده بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف
مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید
خورشید نظر التفات بدرجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت رایت توق ظفر
نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال پیوسته
از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو بااستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت
رسیده نیاز و ثنا بعرض میرسانیدند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط آنولایت نامزد نمود بلکه همه را فرامین مطاع
ارزانی داشته روان فرمود از آن جمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش
گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت
ساخت همدان و دیگرینا بامیر حسین علی توچین تعلق گرفت و یزد با میر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان
عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مرادش نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار
قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیک خاطر از مهم میرزا جهانشاه
فارغ گردانیده تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالمپناه
رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصومت

فضائی

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که آباً عن جدٍ طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمی‌گذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کلاه زر دوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از این جانب متوجه اند تا بیکبار مواد فتنه و فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسینعلی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار بآستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن تاکنون فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما زان توایم و هرچه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منغلای پیش روان شدند و عنان بتبریز در آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر می‌نگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امراء درگاه را برسم قراولی ارسال فرمود و آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بی‌وفائی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته مردم نوعی بهم بر آمدند که ضبط ایشان بتیسیر نیافت بعضی لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر از ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک سر از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرای جغتائی باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی سریع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطانعلی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول و جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکریان باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراست امرا عظام با آئین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده بیست و هفت جانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قرب صد سالست که آبا و اسلاف ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز بهمان طریقه رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی بر همین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

نزد امیر حسن بیک

امیر حسن بیگ رسید آنحضرت بر بارگاه پادشاهانه بپای است و تخت زرین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بر آنجا نشانده و خود بتعظیم هر چه تمامتر در جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را با برادر او در غایت دهشت تا آن مجلس در آمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیگ تخت میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز دستبوس امیر حسن بیگ فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید گفتار

در بیان انتشار صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دار ملال باشند که کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال امثال سایه غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن به بسیاری سپاه چه از مشیت نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک ذو الجلال بتفرقه جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لا بد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال الحباب ما در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیگ وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن چهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اجمال این تفصیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میامن مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه دشت محشر ظاهر نمود و بیکبار جنود سرما و برد در عرصه عالم دست بتاراج و یغما بر آورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنا بر آن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیگ را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمود آباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمود آباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید که بهای یک من غله به ده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیگ شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و آنار روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمه فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود خصوصا که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته نواحی اردو را یلغار میکردند و هر کس را که می یافتند بعالم آخرت روان میساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیگ یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمود آباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند و بموضع تابستان منزل گزیده و در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیگ روان شد و در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دو چار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی از آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود و باید که فردا امرا بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیگ نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرا رفیع مقدار بیرون رفتند و بهمان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از تراکمه زیاده دید بغرور وفور بریشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومکی ندارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول ننمود و چند فرسخ در قفای گریختگان راند و در آن اثنا امیر حسن بیگ با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی برلاس و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی با جمع

با قرب پانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بتقیة السیف باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسنعلی میرزا بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود و القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی همایون شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت جهة تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان جهة ارسال داشت امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دیلمی که قبل از این امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب بی هیچ وجهی فرار نمایند بنا بر آن امیر حسن بیک مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول النظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود

ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید

چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایه سریر اعلی معاودت فرمودند سخنان تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک ساهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنا بر آن سلطان سعید در نیم روز شنبه ز دهم رجب همعنان محنت و تعب روی بصوب فرار آوردند و پسر امیر حسن بیک بتکامشی شتافته آنجناب را گرفته نیم شب باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک ببارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و مجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک منجزاست که بجان آن خسرو عالیشان سیلی رساند بلکه داعیه داشت که او را ایراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شیروان و بعضی اصحاب جمعی از امرای ترکمان خاطر بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه درآمد محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و همانجا شربت شهادت چشانیدند نظم

دریغا که آن شاه عالی نژاد ... که در عدل مثلش زگیتی نزاد
بتیغ ستم نقد جان را فشاند ... از و غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست ... بجز خون شاهان درین طشت نیست
جهان با همه زینت و زیب او ... بیرزد بدین رنج و آسیب او

گفتار در بیان شمه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید

در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر کیفیت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان در گذشت بیت

فرو ماندگان را در آن رستخیز ... نه روی بپائی نه رای گریز

همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک با هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنا جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد بر انداختند اما بیوتات خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه بر جای بود و دیگر ابو النصر مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بدر سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایسته منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی بسرانجام سایر مهمات آورد و بفرمان مبارک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط نموده بودند مشغول گردید و چندکس را از آن مردم تیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تا کلمه آذربایجان و سپاه خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت بیغایت خویش پناه داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بگشاد از امرای عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد بابا و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب جنابذی بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

ابا عن جد

کشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفهٔ روی بخراسان نهادند و بقیه سپاهیان براه شروان
و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرا سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیگ رفته منصب اشراف دیوان
یافت و خواجه شمس الدین محمد که در صفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آنخبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه
قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود ذکر احوال اولاد امجاد
سلطان سعید و حصول احوال بسبیل ایجاز و اجمال در وقتی که دیوان قضا بمنشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود آنجناب را یازده پسر
نیک اختر بود بدین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ میرزا عمرشیخ میرزا ابابکر میرزا
سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمانروائی رسیدند و اسامی
ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیگ و میرزا عمرشیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو حصول و سایر اولاد سلطان
سعید را قلم حروف فراز معلوم نمود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر بتقدیم
میرساند معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنه
سمرقند از دختر ارده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان
ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیگ دولدای برادر خوردتر سلطان بیگ کاشغری را
باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنحضرت و صاحب تایید
در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بوده با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات
خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند
معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه سعود و حصول گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت
محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خوردتر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی راهین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت
بکفران نعمت گرفتار شده بوادی نیستی شتافت دیگر با برادر خود عمرشیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیز پرتو فتح
و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بالنجانیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی
تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج در آورده و سلطان احمد میرزا از بلده
سمرقند بعزم مقاتل ایشان بیکبار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و بر قتل بعضی مغولان جاهبوتی را گرفته چون کنار آب چرکه محل نزول
چریک سلطان محمود خان بود رسیدند هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند
چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده سپه جلادت در میدان عناد و جولان در آورد و سلطان احمد میرزا بازمره از ابطال
رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخته و عنان بکران بصوب معسکر او انعطاف داده در نواحی یا ییلاق یلاقی فرنقین بروی نمود و حیدر شکست یافته
میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمرشیخ
گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از
جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست
داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمرشیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه
اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجدتر شده
اوراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه در این اوراق انشاء الله سمت تحریر
خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت فرمود و بعد از قطع

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال مایل شده بتب محرق قوی محرکه آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال
سال مذکور بنواحی اماتیبه در کنار آب آقسولات مشعلهٔ حیاتش بزلال اجل منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات
گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و در ادای صلوة خمسه بشرایط اهتمام تقدیم رسانیدی و در هیچ
وقتی از اوقات ترک تهجد ننمودی و همواره بمضمون آیت اوفوا بالعقود در امر مطیع نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد
و پیمان بود پیرامن خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی
از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید و در فن تیر انداختن وقوفی تمام داشت بر اکثر قدراندازان زمن فایق بود و تیر گزیش در اکثر اوقات
بهدف مقصود رسیده خطا نمیکرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانروز در مجلس نشسته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف
ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم و رزم غایت متانت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته بمقتضای کلمهٔ
من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحباله نکاح درآورد
و ایزد سبحانه و تعالی او را هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبندهٔ تخت و تاج بدین ترتیبست که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت
یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبتش با امرای ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خان زاده بیگم که نسبتش بخان زادگان ترمذ انتها
می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون آغا اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و
هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر حبیبه سلطان
بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز میگفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحباله نکاح سلطان محمود
خان درآمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم می
گفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحباله نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جهانپناه ظهیر الدین
محمد بابر بسر برد و چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش درآورد و آنکه دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم
تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختری
از وی در وجود آمد و مادر بهمدران ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش
در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی
موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف
سرامد اساطین سلاطین میبود و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال آمال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای
ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صوابنمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع
طبع پاکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم
گشت ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور ذات او بود زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالم گیر کف جودش چو ابر در
بار جوهر طبع او نکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و در زین
صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسید بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال
نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان
احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعه جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوست و طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری
باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین
یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر درگذشت بنابران وقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق

امیر یار معول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس نشان
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بود آخر الامر میرزا سلطان محمود
روزی ببهانه شکار از شهر بیرون رفت و با خواجه احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از مقربان در که راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آندیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان
محمود غازی می نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا مکرر جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامهٔ دوربیان
بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر استدعای
اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجه کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت
امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناهی خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید
و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می نمود
ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی بحریم و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس درهم
نوشتند سمرقندیان که قریب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغبال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شدند
زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بی استقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمائه سلطان
محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناه
عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب نمای والد مؤلف اوراق
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر
نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرک ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشتش بیگم
تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود همشیرهٔ امیر بزرک
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار حضرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا
سلطان نکار خانم

میرزا عمر شیخ

تولد آن شاهزاده سعادتمند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۶۰ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن
آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود دعا ثبت محمود در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی
پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل
دره گز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه در بین اوان جهة
سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و صحبت در صحبت جنت
رتبت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف
اعلی خاقان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود
عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب
اتابکی آن نور دوحهٔ کشورستانی با میر خدای بردی تیمور تاش متعلق گشت و شاهزاده صاحب سعادت عنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که محل

که مشتمل است بر بعضی قصبه معموره شتافته اخسیکت را که ظاهرا نامش در سوابق ایام اخسی‌بکت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملک
ساخت و چنانچه از شیوهٔ ستودهٔ نواب کامیابش مقصود بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصف تعیین کرده در اجابت
ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورده تبیت رحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از
انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض ممالک سلطان
احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و برین قیاس احیانا بطرف مغولستان لشکر می‌کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می‌گردید و بدین جهت میان آنحضرت
و یونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت و نایرهٔ خلاف و عناد کانون درون مغولان زبانه می‌گرفت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی
سببی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبید و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافت الکای موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ
میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله سمت
وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت
و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را
عرق شفقت انتسابی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش بازفرستاد

شجاعت

دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی فراوان از جیحون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و این خبر بسمع آنحضرت
رسیده با فوجی از شجاعان کینه‌کوش و بهادران جوشن‌پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمود و از آب مرش بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید و
آنجماعت چون گردش موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب مابین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بیک حمله صرصر اثر نخل قامت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان‌ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایرهٔ خون از دیده و دل پهلوانان گشاد
و آخر الامر نسیم عنبرشمیم ظفر و فیروزی بر شقه بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت‌نشان تمامی اموال منهوبه را
بازگردانیدند و بی‌شایبهٔ نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا
عمر شیخ نیز با لشکر بعزم ستیز برادر را استقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیپه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از کنکاش عنان
جنگ و شیون بانجه توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش
انعطاف داد و بیت چنین است آیین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی گاه مهر و بروجهی که سابقا مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه
سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت
سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اول از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان

ازپادشاه

تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از برادر بزرگتر خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرای اومان مغولستان انتظام داشت فاطمه
سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده‌اش از اندجان بود و مسمات بامید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیرهٔ اعیانی حضرت
کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیرهٔ اعیانی سلطان ناصر
میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قوچی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده‌اند و
میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریت داشت از جمله زوجات یک زوجه الوس آغا بنت خواجه بیک بود و دیگری
قراکوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و همانا نون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا الغ بیگ گورکان**
در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در
کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از هشتصد در گذشت آنخسرو نصفت آیین متوجه ریاض جنت گشت
و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر بنشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهدهٔ ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

مقیم ولد شجاع الدین میرزا ذو النون ارغون از قندهار بالشکر بسر کابل کشید و شاهزاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره
حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین و الخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاضدت اقبال و تائید بجانب
کابل شتافت و آن خطهٔ دلپذیر را از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد
ز عدلش چو شهر سبا بنوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آنحضرت معدلت آئین در آن مملکت بر مسند دولت
و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر
و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند **میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ** در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر
حسن بیک گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بد حال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در
شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه میرزا شاهرخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان
حسین میرزا باستقبال او کس فرستاده نعش او را بهراة آورد و بآئین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا
سلطان محمد بعد از مفارقت برادر در همدان مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود **میرزا ابابکر** اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان جهانبانی
پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت نسبت بحضرت سلطنت میرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و
بالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست
بساط حیاتش در نوردید و تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان مراد**
در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت
شاهزاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص بر گشاد و در اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد
متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعهٔ هایله پدر شنید و آهی سرد کشیده عنان بصوب گرمسیر باز گردانید
و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهراة رفته
روزی چند در ملازمت مهد السلطنه و الخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان بماوراء النهر نزد برادر فرستاد و میرزا
سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه نیره تو فرستاد
دیگر خبری از و بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قائم مقام پدر بود
و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امرای سلطان
احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک
زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت
میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر
در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بحدود ابیورد افتاد و در آن ولایت
یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را در حصار اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۸۳ بقلعه نیره تو فرستاد
دیگر خبری از و بنیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفهٔ عالیشان در ممالک ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام
دین و داد و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بر بیان شمهٔ از حال زمرهٔ از مشاهیر اختصار کرده خواهد شد و
من الله الاعانة و التوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم
منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

وبهره ور میساخت و در سنه سبع وستین وثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدانصوب افراشت مولانا فتح الله را به بستن تجهیز ولایت هراة رود باز داشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از علماء آن زمان در مطالعه از علوم بر آنجناب فایق مینمود مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و وفاتش در سنه اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و دو بیت از آن اینست نظم من بودم از جهان و گرامی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که در انواع علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر فضلا روزگار در میدان تفوق قصب السبق می‌ربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا می‌گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنه ۸۹۸ در بلده فاخره هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خورد ترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علماء زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش اتصاف تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور میبودند وفاتش در شهور سنه ... واقع گشت و نعشش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفاء شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام استفادات بر آورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در عاشر ماه رمضان سنه احدی وسبعین وثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه فرموده بر وی نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید و شیخ قطب الدین نعش والد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و وفاتش در بیست و دویم سنه احدی وسبعین وثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب مراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد و ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة بخارا نقل کردند و در مو ضع مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سر آمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبه تربت که مولدش بود وفات یافت سید کمال کچکولی در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که هر بیت آن قصیده از این قبیل بود که از مصراع اول آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می‌آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت

ای روشنی از نور رخت دیده جان را … بر خاک نشانده قد تو سرو روان را

و سید کمال در بلخ ساکن بود و در همان ولایت از عالم انتقال نمود مولانا فاضل در سلک فاضل علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود خواجه محمد دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک شیخ سیف الدین باخرزی انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون بیوسته نقش سلطنت استقلال خیال بر صفحه ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخشش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان
بدهد روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید گردانیدند خواجه مؤید مهنه بعلوم ظاهری و
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود و همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان
سعید نسبت بآنجناب بشرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات اوست مطلعی بخاطر بود بها
شهجر بر آن زبان کشاد بیت از همه رو بتو آئینه جان ساخته اند واندر آن آئینه جان را نگران ساخته اند خواجه یوسف برهان در سلک
اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد و سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح
خاطر مینگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر نشانات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور
بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب خواجه مولانا سمرقندی ولد ارشد خواجه عصام الدین
بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهرۀ تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت
بر صحایف خواطر مینگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی بمبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید
مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف
و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلدۀ هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعای سلطان سعید عنان
مراجعت بوطن اصلی انعطاف داده در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمایه در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوند شاه نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسلۀ آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین
علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوند شاه در
صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورده
باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوند شاه
بر من نماز گذارد و بهمدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته
بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرموده در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والدۀ مسود اوراقست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود تا
شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه
رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بر وی نماز گذارد و در حظیرۀ والد خود مدفون شد قاضی قطب
الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود امامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای اقطار جهان بود و از اواخر زمان
دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در تفصیل قضایا بر
دستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را
از فواید ذهن وقاد و آثار طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در غرۀ شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحظیرۀ والدۀ سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجأة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
مسعود تفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

شیخ الاسلامی مشغولی می‌نمود و از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه می‌نگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل می‌رسانید و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بضمیر منیر نمی‌گذرانید وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی‌حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری مدفون شد سید صدر الدین ابراهیم قمی از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادت بود و همواره با آن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می‌نمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت سر برهنه کرده خون آن پادشاه‌زاده را طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذرخواهی بگشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق سبب فتنه و فسادی می‌نمود بنابراین دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنا بر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما شنیده‌ایم که آن میرزا ال فقیر یعنی گوهرشاد آغا را گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانید سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایت‌آمیز متغیر و متأثر گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود

مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار می‌فرمود و چون بنسبش مؤلف کشف کشاف میر سید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلدهٔ هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقود دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صحایف ضمایر طلبهٔ علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا آنجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بکهمار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود بر وجنات احوالش تافت و بعد از آن در آن ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود مولانا عصام الدین داود خوافی در علم و کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌نمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسائل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه می‌نگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و همین معنی موجب رشک و حسد سایر علمای خراسان گردید در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت‌مآب از تکفل آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم ناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می‌بود وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است مولانا قطب الدین النسفی در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می‌افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام می‌نمود و در جبههٔ مهر کردن فرامین مطالعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات می‌نمود و بعد از شهادت آنحضرت و فنای سعادت چندگاه در مجلس میر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن دیار نجات یافت بروم رفته مخصوص عنایت سلطان محمد رومی گردید و بقیهٔ عمر در آستان آن قیصر دولت و اقبال بسر برد و چون بمقتضای اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد مولانا لطفی بلطف طبع و حسن خلق از شعرای سخن‌آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب بنظم می‌آورد در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده‌ای در ... در سلک نظم کشیده شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت

ای زلف مشکبار تو سایه‌پرورد آفتاب
شام زلفت را بجای باد در بر آفتاب

و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت

گر کار دل عاشق باکام ... افتد
چه زانکه ببدخویی بهر چنین افتد

منظوم ساخته بحضرت حقایق‌پناهی افضل الانامی نور الدین عبدالرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته در دیوان خود درج نمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثابت‌قدم می‌بود تا وقتی که از عالم رحلت نمود مولانا شمس الدین محمد بخاری بمولانا محمد معانی مشهور بود و سالها در غایت اختیار صدارت میرزا بابر می‌نمود و در ملازمت سلطان ابوسعید میرزا اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل‌آمیز و سخنان فرح‌انگیز بر لوح خاطر

اقبال

سایه

میگذاشت و در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد   خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد   و در روزیکه بخدمت صدارت آن میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان درآمد مولانا محمد را جهة
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکمان اورا گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه بنا
بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده اورا مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابو سعید فارغ گردانیده
آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرده در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بحجاز
رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست مولانا عبد الحی منشی در خط تعلیق سرآمد
خوش نویسان متقدمین و متأخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از واقعهٔ
قرا باغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیگ شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب
می‌افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش و وفور استعداد بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتبیین آن کماینبغی محال الشمار د و در آن ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر وجهی آثار
اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا
کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوهٔ اهل کمال تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حوالهٔ
اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برواتی بثبت آنجناب نرسد هیچکس از ارباب آن عملی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضاً مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا کیچک
جهة تعلیم بدرس آنجناب می‌شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
خواجه ناصر الدین عبید الله قدس الله سره از مشاهیر مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغول شد و باندک زمانی بپرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده
میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیهٔ غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب
بدعت از شعلهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبهٔ کعبه مرتبه‌اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش ملجأ
مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت
و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی میشنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال میپنداشتند بتخصیص
سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته بحضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی
گاهی پیاده برابر اسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد و احفاد آنحضرت نیز اقتدا بسلف پدر بزرگوار خود نموده از جادهٔ متابعت
حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شان و تفخیم مکانش میگماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقاة مذکور
که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتلهٔ برادران را
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بمیدان
معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنان کشیده دست از استعمال آلات قتال باز داشتند تا معلوم شود که سبب آمدن

آمدن خواجه چلبیست و بهمان لحظه خواجه عبید الله بدان جانب رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی
ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان
جا رفتند و بر یک زلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک با سپاه
خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه
ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر بپریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بلیات روی
بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان
راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بهدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله
که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثناء اخبار سلاطین ماوراء النهر احوال آن دو برگزیده
حمیده خصال سمت تحریر بر صحایف روزگار نگارد تتمه چون قلم سوده رقم با مدا در شحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن
خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و
سلطان مؤید ذو الاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان ارباب
فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صحیفات لطافت صفات را در طراوت
و صفا بساحت فردوس بنضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان ادراک پر چو فیروزه فیروزتر چو در و بنابر آنکه تحریر نام نامی آن
خاقان گرامی در اثناء تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بوده در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد
مصدر باوصاف و القاب مقتضی تطویل و اطناب میشود و بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آن خسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا تجنب تکرار
ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه مسمی
بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار
همایون آثارش برگشود و چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض
خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی و الالتفات در علی بابیشار **ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة**
ابو الغازی سلطان حسین میرزا مشاطهٔ خامهٔ نگارین سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال بر منصهٔ
ظهور جلوه میدهد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید
تابنده و افر عطا و در آسمانی مهر و وفا چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش تا سنه هنگام
خرمی دوران هم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل با ضروریان و از نسمات گلزار فضل و افضالش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات
آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ آمال عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری
از کمال جلادت در میدان وادی روح رستم تهمتن را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری صعوبت ستیز و خونریز بنیاد شجعان اسفندیار توان را
برانداختی از سهم گرز گران شکن کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر جگر کش چشم مریخ شب بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا
همه وقت نهنگ دشمن خصم سپر سید و شعلهٔ سنان جوشانش در صحرای دغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت آسا بجوانان
حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش
و نتایج ذهن وقادش در حسن بلاغت زبان سخندان سحبان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت
تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی ستردی و هنگام اظهار تواضع
و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا

۳ چون بهشت

و بتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت
گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلاء روزگار و شعرای بلاغت شعار بمراتب تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول
سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علمای مجلس شریف اعلی
طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بنیاد تشریف بردی و تعظیم و احترام
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و ببنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط بغایت مایل
و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای مساعی
و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل نسیم صبا صبی و مبادی
احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را
معدوم و نابود انگاشتی بنابر علو مقدار در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند از بلده
مرو بر زین ملکت ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه
سنه ۸۶۲ دار الفتح استرآباد از حسین بیگ سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله
ندیده بصوب اوباق توجه نمود و در سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بمعاضدت ظفر و تایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده
فاخره ملازمانش را بسهل وجهی میسر گردید در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع
و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز
بار دیگر برافقت فتح و ظفر مستظهر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود و در آخر همین سال در موضع چلکین میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال
آن اوقات بجهت عارضه مفاصل که پای پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر گرد غبار نفاق افتاده
بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک
بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بسبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبد الله خطیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر بتکچی و برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

نسخ باندک ۳

جلال الدین قاسم نجودی در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین
حسین کرملی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین محمد هروی و
میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین جلبی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر خاقان
منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق گفتار در بیان شمه

از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

از کرایم نعما و جسایم آلا که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا
علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده بتعظیم شان و تمهید مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و بی شائبه
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد آنحضرت
آثار پسندیده اطوار آنحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین
منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلجیکدای که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی
فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن جغطل بن سودون بن بابت کیلکای بن تومنه خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسنتمور خان که از اولاد کپک
خانست و مادر قتلق خانم سکینه خاتون بود که او را بی بی توختی بیگ سکینه و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب
ولد شیخ عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری و مادر
آنحضرت خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
خوهر علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا امیرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اروزن
سلطان بود بنت سیوغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نورخان بن اوکدای قاآن ع کس را نبود چنین نسب در عالم و ولادت
با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل انجیل در سرای
که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت
و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر باره خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور
گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صباحی بتمام نشکفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش مشام
جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورکشائی از حرکات و سکناتش
ظاهر میگردید نظم همانا هم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ همانا هم که پیدا ز شرق سپهر کند غرب را روشن از نور چهر و خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد سعادت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد
امارات جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صفحات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید و هرکس از اهل کیاست بدیده فراست
در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب باوج کمال ترقی خواهد نمود و هرکس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
از گردنشان ضرب اعلاست بر چهره او چه نور پیداست گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان
جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا ابوالقاسم بابر در عین نشاط و کامرانی چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان
منصور سپری شد در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن دریتیم صدف شرف هفت سالی
دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کارسازیست بالجمله چندی
خویش حضرتی مشورت مسلوک داشت و بمجالست میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آن جناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم نسبت بآنحضرت
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده و بهره ور لطف مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید و در شهور سنه ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملازمت میرزا سلطان ابوسعید میل فرموده و از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابوسعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آن حال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با
کسی از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان بمضرت
وزیان رسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت ملکا فرمان فرما باید بود از عقد دیو سیرتان و مکر بداندیشان متاثر نگردد بیت نافه مشکین اگر
بند کشی در صد حصار سوی جهان پرور چو بوی طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید بصحوب قافله غم و اندوه و بهمراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمس
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون کامیاب
از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور والا جناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت
میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد و آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
سنجر بدیده بصیرت اثر دولت و اقبال از ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و نهایت اشفاق و عطوفت
ظاهر ساخته صبیه صلبیه خویش را که پرده نشین حجله عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاح درآورد و چند روز بلوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق باده بهار چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از فروغ چهره ساقی بزم طرب گلزاری بود
پرآب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مینمود و بنهایت میرسانید مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزای
چنگ پشت ارغنون را بقانون جوانان چنگ زلف برقص درآوردند و سازندگان دلنواز و نوازندگان بربط پیمای بمضراب نشاط در راه انبساط هر دم آهنگی
دیگر و نوای خوشتر کرده دلهای مجلسیان را باوتار عشق و محبت مقید کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز مهر و مهری که بنهاد دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن عصمت آرای پری وجوه عقد الفت و مواصلت انتظام یافته باندک زمانی از سحاب سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود
بلقیس ثانی بدرر زواهر آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین شمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

چون عنایت و تایید بی منت حضرت عزشانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت
بنشانند و تاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گردانند در اوایل که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا سنجر تجاسر شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا ابابکر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر
میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از برکشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و معنی خیال باطل آن جاهل
را بعرض رسانیده خاقان نیز دل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده و متعاقب نهضت موکب کرده از مراتب جان فدایی و ال...

مینول ۳۳
و اقبال ۳۴
معز الدین ۳۵
مقدسه ۳۶

یساول با شصت سوار از مردان جرار بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و بی
دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین مقدم شاه جوان بخت برتبت برگذشت از آسمان تخت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانورزی از
از شهر بیرون رفته بود دفعه یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در مرو [illegible] شربت شهادت
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در گنبد
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود عرض
داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشم ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران ببرجی که بطرف کاجکانست برآمد و مردمی را که دران طرف متحصن بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیاره از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایراتچی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر بمستقر عز خویش
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیئت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانعلی یساول را بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان
میتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قتل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفته
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته پانزده روز در میان آن بجده و برکنار [illegible] رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده بموضع چشمه
آخوند از غبار سم سمند جهان پیما سکینه ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اختیار خود
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدان جانب گریخت بنابران توقف مناسب ننمود و خاقان منصور آن اختیار خود پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب باغان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر میبرد
و بر شدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل استعجال
ایلغار لشکر بسر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا اثر صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در ایام
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید گفتار در بیان

توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشیز و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا
در زاویه اختفا ناپیدا بود بتختگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیاره از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کرسی حضرا اقلیم شرف
خویش رحل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی یساول با چهار نفر دیگر جهت طلب اسپ بپایاب روان فرمود و ایشان از ایلخی دست بسر اسپ را [illegible]
آن شهسوار کامگاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرشیز روان شدند و بعد از وصول بدان موضع [illegible]
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر که گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده نوای

خواص
نصر شعار
[illegible]
سید ان

جهان‌کشا بصوب بسا برافراخت در اثنا راه مصرو میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت‌نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کولی محل نزول آن شیر بیشهٔ پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطهٔ هجوم سپاه میرزا
جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز به سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم
گردانید در منزل اینو با امیر باباحسن رسید و آن پهلوان صف‌شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال
آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت
و بنوک شمشیر خونریز در جسم نشان فتنه‌انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح و بی‌روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت و باد حملهٔ دلیران نیران
حرب افروخته گشت و بر تیر دلدوز سنجاق باصرهٔ سلامت بردوخته شد و گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان سنان
آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت بیت تف تیغ و خنجر چنان برفروخت که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حملهٔ
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت‌نشان باباحسن را گرفته شعلهٔ حیاتش را بآب تیغ
آتش‌فشان انطفا دادند و طایفه از نهاوران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم‌پناه آورده لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و از دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنهٔ اثنی و
ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از اینو بولایت بسا رفته و مال آن ایل آن ولایت را گرفته بامرا و سپاهیان قسمت فرمود و التوفیق من الله الملک المجید

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفرینندهٔ بلاد و عباد

در آن ایام که ولایت
بسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب
همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق پدری و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو نزد شاه
میرزا سنجر بی‌تامل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب بسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده
خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد تا در اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان
باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد
لو که برادر اکبر علی شکر امرای ترکمان بسمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت برافراشته عنقریب بالشکر در پی آن دیار اگر درین ایام توجه خاطر همایون
مغلوب گردد و در سایر بلاد که در خراسان مجال اقامت نماند و کثرت ممالک موروث از خارجیان بتغلب نشسته گشته هرکس از امرا الوس چغتای در هر
جا باشد درگاه عالم‌پناه را ملاذ و مرجع خویش داند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از بسا بجانب استراباد نهضت فرمود
مقارن وصول الغیبر زعفر محمد خدایداد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت
پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و روز دیگر وزرا از مردم دلو قمش و سیاه‌پوش سپاهیان پرجوش و خروش
بملازمت رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفرشعار سرمهٔ دیدهٔ بخت بیدار می‌گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذیحجه سنهٔ ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان
انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیهٔ لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات
مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بروی ابطال جال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو با نگیختن غبار جنگ و شین پرداخته از نوع
گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمهٔ تیغ آبدار یکی از شجعان سپاه
ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین
جلادت بیرون آورده بریکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم برآمد خروشیدن گیرودار

درآمد بر مهار از آن روزگار از خون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دستبرد خاقان منصور و دلیران
موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمانان
بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بتیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عز
سلطانه بجای آورد و جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات و مستورات تراکمه را از
دستخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت
روی برفراشت سپه را از اضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان باز سوی وطن گفتار در بیان جلوس خاقان منصور
بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت بی غایت الهی از مطلع
آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار
مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بمعنان دولت
و اقبال گلگشتان استرآباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بمواید انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب محاسن شیم غبار ستم فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهانید حبیبه عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد
و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست عدل
عالم گشت ببست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عید بود روی نمود محمد خدایداد و سایر
امرای والا نژاد بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که انسب چنان می نماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام همایون فرجام آنحضرت خواندند و روی زر را بنقش القاب فرخنده
انتساب بسکه قبول رسانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد مقارن آن حال قتلق درویش ایلچی
از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا
معروض داشت که سلطان سعید میفرمود که آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای
آورده بسلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت اینجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص یابد
بر ملازمان آنحضرت مسلم [illegible] ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان
سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از مهم میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب ساری و جمند که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد
قوچین بقهر دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام عام
و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که باوجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایت
که بضرب شمشیر از مخالفان مستخلص ساخته بودیم درآمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسده منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخات
و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز
باب آبیاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید ذکر طلوع آفتاب دولت
سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود بیاره وجمند اقامت دارند همواره متعرض
متوطنان آن ولایت شده بسلب آینده و رونده نیز طریق بیراهی بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن
جماعت مامور ساخت وعبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نشاپور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید
رسید امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیمور وامیر نور سعید و امیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید وعبدالعلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف
یافته باسترآباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول
بالنگ رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه حشر بندگان عنان بجانب استرآباد انعطاف
داده بمیرزا سلطان حسین پیوست وآنحضرت در غایت حشمت وعظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال برافراشته غیر را بسزاوار
شهریاری می شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه
چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنگ رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران
خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بجالغان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده
باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دیوارها مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت ومحاربت خصم پردازد و در آن اثنا احمد بابا
با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن جهت فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قواعد
ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استرآباد باز گذاشت و رایات آفتاب اشراق
بصوب اغورچه وخطه آداق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منفعت بودند محروم ماندند سیل سرشک از دیدهٔ خون افشان
روان ساختند و از هجر بهاران آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیاه ظاهر گشته اشجار مثمر وار سر بهوا برافراختند و در آن شب
بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان کرد وچشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران
گردانید تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد
که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر انتساب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت
روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی ودجله عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود بیمن نصرت
و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت ذکر شمهٔ از

موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیربداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم
ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بشرف بساط بوسی حاصل نمودند و در آن
منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جاندار را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان
در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جاندار روی باردوی
مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آن جماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر
آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف احوال افتاد بوضوح پیوست که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور
آن مردم را گذاشته بر پیربداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر
بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنا مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و گفت
حجره پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود در حباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان
والاقدر این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس پیر

پیربداق سلطان را بقبول تکفل نمود اما بعد از الحاح و مبالغه امرا بسر رضا جنبانید درة التاج سلطنت باگوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و در برج
دولت باکوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بمحمد
خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانه برادران مواد نزاع و هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین
مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت تشاجر و آویزش چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک خوارزم بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق
پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت
مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام شصت و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفهٔ از
اهل بسالت را انهدام بنیان زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان پیشکشهای خاصهٔ خود جهت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت
بهبود نام را که نظیر آن بادگیری در عرصهٔ جهان بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت
یافت بنابر بعضی اسباب صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنهٔ ۸۶۵ بمسامع علیه رسید
که سلطان سعید از هراة جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعهٔ شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت
شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر
حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال
خاقان منصور طلوع نمود و از امرا سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شدند و شاهزاده
عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطهٔ
جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج آسمانی گشت و خطبه کرةً بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شد و صیت
این فتح از ذروهٔ منبر به پایهٔ گردون درگذشت و الحمد و الاثرا و در منتزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت
فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
هراة منعطف گردانید   بیت   سعادت همرکاب و بخت همراه   طراز رایتش نصر من الله

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بتحریر تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید چرا بادراک عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چه سان گشاید بنا علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب مآثر از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت
فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امرا سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سیدی مراد که در حدود نشابور
و سبزوار بودند عنان برتافته بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنهٔ مذکوره مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری باکمل
وجهی مرتب گردانیدند امیر علی نظر که داروغهٔ آن بلدهٔ بهشت نظیر بود ضبط دروازهٔ ملک را متعهد شد و امیر عبد النصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرمود
و دروازهٔ فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق با میر احمد یساول انتساب پذیرفت و دروازهٔ خوش
بدامادی امیر سلطان حسین ارلات مقرر گشت و شهباره دار برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کوتوال حصار بنجم درگذشت سید اصیل
ارغون و سیدی مراد بطریق کوتوال مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تا محافظان دروب و بروج
هنگام احتیاج معاونت نمایند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد
کرده عنان بادهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۴ ذی القعده از راه کوه مختار بکوچهٔ خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن همایون

اوج سلطنت ساخته و تصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و اول
آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بوده روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند
در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که
در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز علّه دولت و
اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات بر سر خنگ فلک
سوار شده تیغ زرنگار برکشد از انوار حسام لشکر ظلام منهزم شده و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله بهر سو دواند نظم اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر یکذره وزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار کی بد برد و چون خاقان منصور بهجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام
در عروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر لشکر
تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را
ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال اطاعت و انقیاد
در دل نگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر
نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و فور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر
پناه از کهدستان در حرکت آمده در خیابان نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر
گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند
و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هر روز بازا مجروح و بی روح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه
باز کرده جنگ پیش می بردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند
و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجه تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن همگی همت از پنجه باصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل بوزدان از
فر نزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید فرید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور داد و دار از نهضت
همه تندخوی همه جنگجوی بتندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تافتن تنور حرب بمنزل الوری آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان
منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر بسنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بحملهٔ ابطال رجال نیران جنگ و جدال اول
بر افروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع بوزدان کوچ واقع شده در منزل
ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت
آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرای سلطان سعید آویخت و چون منزل سترکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آنمقدار اختلاف
در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۶۴ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از
وصول خاقان منصور آنقلعه را بامیر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده
قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت
مینمود طریقهٔ نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
ابواب فرح و نشاط برگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد

عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشتند صح

مثنوی بگردش درآمد می لاله‌گون تا بنگ چنگ و نی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار مغنی بالحان مردم فریب
ببرد از دل اهل مجلس شکیب ز بس خوردن رطلهای گران نشد بهوش دوران سر سروران شه عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران حشم بقانون
جمشید و آئین کی بیودند یکهفته غافل بزمی در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب ... خبر یافته بتخت قلعه حسن
شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان بکران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط درنوردید با امرا
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند
گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آذاق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر کمری
افتاد که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان آنحضرت موکب ایاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر
کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان
سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آذاق نزول اجلال نمود و ظلال
عاطفت بر مفارق ساکنان آنجا مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از
سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آذاق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه
علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف
و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میرسد که بدان
جانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید و دولت
خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر
درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین معنی موجب طعن عیب جویان گردد و آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونقرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب
همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داده بنفس خویش روی بتقلا در نهاد
و دولتخواجه بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آذاق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونقرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد
بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصف ادکری مضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان بناها
فتنانه شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر تیغ مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته
حصار نیلگون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونقرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست خارج شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مغرور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروخته
گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف شکن صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوان عار که سرکرده آن دولتخواجه
اوزبک بود درآمد و او را دستگیر کرده بقلعه درآورد و اتامخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند
و دروازه‌ها را استحکام داده بر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و توره‌ها بر سر کشیده

ط
باجنود نامعدود
صح

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود نمودند و بهمان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن
آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی
اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را بازگذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده درآمده
رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر شحات غمام بر و امتنان
ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بعد از آن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام
خود گردانیده بعتبهٔ سپهر احتشام درآمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبندهٔ تاج و سریر رسانیدند
که وطن مالوف ما خطهٔ خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بیخان و مان بهمین عنایت
خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند این ملتمس درجهٔ قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی
معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضهٔ اختیار سید زین العابدین جنوقی نهاد
جهة مصلحت یورش خراسان بار دیگر باوراق خرامید و مقارن انتقال متوطنان جنوق بهواداری عدنان آستان خاقانی با قتلق درویش الهی که از قبل
سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده بپرش انگیختند و کیفیت حال عرض داشت ایلچیان بپایهٔ سریر دولت و اقبال کردند
و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطهٔ خوارزم از لمعات ماهچه
رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون
بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اتقصیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایات را مضبوط داشته‌اند عنان
مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت **گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با**
امراء سلطان سعید در ولایت ترشیز در شهور سنهٔ ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی [illegible]
مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطهٔ خوارزم عزم انگیختن غبار
رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در پنج منزل مسافت ده روزه راه نسا و باورد و ابیورد
بحدود سبزوار و نیشاپور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان
هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امرای کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار
را با چند تومان جرار از سپاه بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از یکان فتنه انگیز در نواحی
ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از سیصد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروهٔ
وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده و با جماعت اندک در برابر سه چهار هزار
دلیر سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گلهٔ آهوان اندیشه نشود و شهباز
بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ مینا رنگ را از خون اهل نام و ننگ گونهٔ یاقوت رمانی داده بکمال
مردانگی بجای آورد و سمند براق مانندش سمندر مثال در میان شعلهٔ معرکهٔ پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور
کشتی حیات اعدا را در گرداب غرق فنا می‌نمود و ناوک پیکان خون‌فشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می‌ساخت و از طعن سنان جان
ستان دو حقهٔ زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر می‌انداخت لاجرم گرد ستیز از بساط اغبرا باوج گنبد اخضر رسید و سرها سران و تنها
دلاوران با خاک راه برابر گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک مسوّد اوراق بسی سطری از لفظ گوهر
بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربهٔ ترشیز یازده کس از دشمنان پیش من بضرب شمشیر خون ریز من مجروح و بیروح گشتند و در آن
معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرا سلطان سعید چون [illegible] برابر

خاقان منصور مظفر لوا

عنان تماسک از دست داده

تابان شیر بیشهٔ ستیز

همایون

بیابان مخوال دیده‌اند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت نظم در مصافی که اندران دو نفس تیغ را با نفس قران بودی صد قران وحش طیر را پس از آن فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشاپور و مشهد گذشته صحرای باخان از نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا ابطال بمرو شتافته عساکر منصور بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امرا سلطان سعید که بعد از انهزام بیکبکر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می‌آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاقی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بهزار اسپ بخاطر همایون خطور نمود که بتسخیر بیابا خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آن حال بابرتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای صواب‌نمای چنان اقتضا فرمود که چندکس را از شجعان بر بالای جیبه جامهای کهنه پوشانیده و بر درازگوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ دراندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و بدین خیال مقدار ده نفر از امرا چون درمثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیلو مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قلعلی چهره و شاه قلی بکاول و آقاجان قولاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیاتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی جابر چوئی را خاقان مظفر لوا بنیت استماع اخبار آنجماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده‌اند و او نیز بی توقف بشهر درآمد در این اثنا قاضی پدید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی از بهادران بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدر قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند و ببالای فصیل خرامیدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست باندختن تیر و سنگ برآوردند و عبدالرحمن ارغون از زخم سنگ و تیر زده از زبر فصیل بزیر انداختند و پیش از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جرأت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ بازگشته از آنجا بقلعهٔ ترشک خرامید و آن را تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان منصور چندگاهی دیگر بار روزگار ناسازگار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از ابطال پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان نامدار فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت آن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهت نزول همایون منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک را منور بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بسایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را بیارگاه درآورند و مدعای خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهت تعظیم خان تایوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تایوغ آنست که دربرابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

اختصاص ۲

بر وارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته بانند را کمان پشت خم کنند خاقان منصور این صورت را قبول ننمود و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان بیارگاه سپهر اشتباه درآمده چون
چشم ابوالخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده
نمود از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به
ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال [illegible] در گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابوالخیر
خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان منصور نهاد آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نمود. و اصلا
تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را
بخود نزدیک تر کشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنابر آن که در آن ایام ابوالخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای
خاقان سعادت انتما بزانویش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال
ترقی خواهد نمود امیدواریست که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی نمود
تا آنکه طپاق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوغ کرده گفت تو هر چند ما را در وقت ملاقات تابوغ نکردی با جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و
حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد القصه خاقان منصور بگفته در اردوی ابوالخیر خان معزز و
محترم اوقات گذرانید و ابوالخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر بعد از ایام
اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاة تدبیر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس او بیکبار بمرتبه پریشان
شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم
سلاطین را بتائید الهی
میسر شود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب
مدد از غیر ایشان را بود عیب
اگر از محض تقدیر خداوند
بماند کارشان در بند پیچند
چو فضل ایزدی یاری نماید
در دولت بر ایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند
ز فیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شنید این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابوالغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آنحضرت
نصرت ترک [illegible] امداد سپاه برغنا داد و یک قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان
فرمود و بمقتضای کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت
پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش
رسانید بیت بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال
مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را
بدین بیان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر [illegible] سلطان سعید میرزا سلطان
ابوسعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی‌دغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت
بلوازم نیاز و نثار قیام نموده باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و این خبر بدارالسلطنه هراة رسیده
امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بمیرزا
عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه [illegible] بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود و ابوالغازی سلطان حسین میرزا با یکصد مرد
جلادت انتما که در آن اوان در سایه لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیگ را از طرف

نظم

بطرف نیشابور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه چرو جام با میر ولی بیک رسیده بین الجانبین
صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید از زبان میروبان بتحقیق انجامید چنانچه سابقا
مسطور گشت اکثر الغایق مغالیه هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم‌پناه آنحضرت آوردند بنابران میرزا سلطان
محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار
از نیم فرسخی اردوی کیهان‌پوی میگذرد بعضی از امرا انوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت
کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته بخت برگشته پدر گشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود
بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه
بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرموده بعد از طی یک دو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب
همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون از تو
مسند پا و تارک تست آنگاه خاقان ظفرپناه امیر شیخ ابوسعید خان دربیان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره
درآمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند
که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن نصفت و رافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز همایون پنجشنبه
رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت در کنار آب شمال کوه نولیکاه رسید سادات و قضات
و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند بر رسم استقبال آمدند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت
حاجی بیک از قرنول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسیده بسعادت
زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته زر بسیار بر سر خطبا
پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه
عالی مکان بنده نواز چون قدم زد سوی سواد هراة گشت ظاهر مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدالتش عالم گشت چون
گلشن ارم خرم والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث لمکارم الاخلاق و محاسن الشیم ذکر وصول آن شاهنشاه
اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان
خراسان بروفق تجارب ایام و صدق تواتر اخبار عالم ثبت شایسته افسر کیانی زیبنده تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون
نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب جور
و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای ترو اطمینان رساند گلزار رایات
و سرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن
نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت غرا
راه نیابد و انوار نقش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شرور جنایات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نسازد نظم بود مقصود شاه
گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل
و احسان و چون در آن اوان که میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ از آن تفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که ما صدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی ابتار که کلام معجز
طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را بر طبق واقعه یؤتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار

بیت ۲
هشتم ماه
مبارک
۱۵

بیت ۲
استقبال
۱۵

ان خسرو کامکار روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک منیف در گذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و
املی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افگنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیضش گشت گیتی چو گلشن
رفت فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عدلش متین شد دعا گویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و دعوی نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صور بر صفحه دل می نگاشت در ان ایام که بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت باطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشم از ایوان کیوان بگذراند اما
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آن جماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه
گشود و همدران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنة شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر
همایون سر برزد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا در حباله نکاح در آورد
و محفل صحبت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت
مآب خرامیده مقارنه کوکب کامکاری با مهد اوج نامداری بهمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و
بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و همدران ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد و مرام روشنا
بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و پنجاه
جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بناء بمعاونت عمله تولا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما دام الحیواة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دل
گشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت
انگیزش سبزه زار سپهر مینا مساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوایی
مبارک منزلی فرخنده جایی درختان چون بتان قد بر کشیده زگیسو بکر بخوبی سر کشیده نهال سرو کز جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر برگ ورق
کاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور رفیعش از رفعت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق میربود ابیات از عجایبات
اوست در تشویر خورنق سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از

امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از اهمات مهمات و عطایای امور

همدران اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون مرجع شد غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع علما و اعاظم فضلا

سلطان

ولطافت

نقصور خالی

فضلای روشن ضمیر نظام الدوله و الدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا و کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولوالابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان منظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بعد از آن ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هراة آمده روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت باز از
خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بینهایت شامل حالش شد و در
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیتی از آن رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و همچنین بموجب
ارادت و اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور بر زدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله
تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین با مر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آن حال میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة
رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و
عنان اختیار مملکت و مال را بقبضه اقتدار او داده بحکومت سیستان پرداخت و بعد از آن والی شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و بعد از آن اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین الویات ظفر آیات را تصرف در آورد
یار علی مغول را مغلول بشهر فرستاد و شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم در آن ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ را بد طارمی را
بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از فتح
قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ احمد طارمی آن خیال محال در خاطر نگذاشت و ناگهان بر سر منوچهر تاخته
تخت وجود او را از وابل حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان ساری جاری است که هرگاه صبح
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت شب ظلام نوایب
نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید در آن اوقات که سریر سلطنت و استقلال خاقان بوجود فضایل ابو الغازی سلطان حسین میرزا

بمصداق

اطراف ولایات خراسان منوّر ساخت و ما بیچه لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطّنان آن بلدان انداخت و الدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام سنه ۸۷۴ در گذشت و در بهشت برین با زمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جسد مرقد معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیرهٔ در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و والی بوعنا بدان گلستان جنّت نشان معمور است و زبدهٔ کاه جمهور مردم نزدیک و دور است تغمده الله بالعفو الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از جمیع سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعز و موفور علم جهان کبری افراشته تخت بحرجان شتافت و امیر شیخ حاجی ازصولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارز الدین ولی بیگ را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان کردانید و ایشان از نیشابور بسملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سملقان با امرا ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهستان سفرایا دبیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شورات بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال بچپیده در کوه جرس ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد سپاه آنکوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنّی برافشاند و باهٔ کبر قمر مسیر بطرف اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۴ از دار السلطنهٔ هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدّس محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد معطر سا و روضه جنت آثار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کیچیک و امرا ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه جرس ییلاقی پایین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته بعزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنک رادکان عبور کرده از حلگاه جنوشان و لیقر بیغاج شعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حایلست در آمده و میرزا کیچیک و امرا ایلغار در آن منزل با ردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میر آخور و شیخم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منغلای ازپیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امرا ایلغار با میر علی جلایر دو چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته تمهید مراد بقتل رسید و دیگران روی بار دوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا انداخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا العزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدان بی بدیل زره الجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آیین مبارز الدین ولی بیگ مفوض داشت و ریاست میسره بسرپنجه شهامت میرزا کیچیک و امیر عبد الخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر معول و امیر شیخ ابوسعید خان در میان راه را ولی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود و سپاهی آراسته شد که بهرام تیر جنگ مراوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ بحر ناپیدا کنار دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن در پوشید

پوش کردند نظم خدیو جهان گیر دشمن شکن سپاهی بیاراست پولاد تن همه تند خوی و همه تیز جنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون فشان
ربوده به نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد شیدی بعزم مهم پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و در وقت تعبیه لشکر اورده خود در
قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارسنبکی بجوانغار فرستاد ایوب و شیخی جلایر و محمد کوکلتاش
را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه آن شاهزاده عالم گشای در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بوده و بقوت
از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند نظم همه تیز خشم و همه کینه کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه
و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سورن انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب
جهان تاب تیغ بر رانده و از نیام تهور برکشیده و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بر سپهر آسا را
و خدنگ چهار پر بر زه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید
نایره حرب آتش فنا در خرمن جانها فکند و تند باد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند
جهان ریخت خون تیغ خارا شکاف که شد لاله گون خاک دشت مصاف و در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک
بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا
یادگار محمد چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار دید بدان طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بتعقب سپاه ظفر مآل گشت و
خاقان رستم خصال الحال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند
نظم دلیران دشمن کش تیز جنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را از زین سرنگون ساختند و با وجود وفور باران تیر
مرگ تاثیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بعجلات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر آثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار
مشتعل گردانیدند و در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله قیامت هیبت زلزال در ارکان
جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت رباعی هر چند که نخجیر بود تند و دلیر فی الحال گریزان شود از حمله شیر تهور مصاف
باید بگریزد زود آهو ببر شیر بری کی ماند دیر سخنانی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار
روئین تن را حاشیه کش خویش می انگاشتند مانند پشه ضعیف نهاد که با تند باد ستیزد و مثال مواکب کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از نهیب
صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تائید الهی و کارسازان التقدیر
شاهنشاهی صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره از ایشان
بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر سرپنجه تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کلتاش و امیر ایوب
و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارسنبکی از جمله اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان
نجات یافته بقیه نام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن
شیخ تیمور را با ایالت ولایت استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و
سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هراة در تخت حاجی بیک نزول نمود و منتظران زوایای خدمتگاری و
معتکفان خبایای امیدواری دیده انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده باتفاق
نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید براق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلاد
خراسان مبسوط فرمود والحمد لله الشکور المعبود

ذکر وصول بعضی از امراء میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق پناه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافر تهور
ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بتجرع اقداح افراح پرچهره [illegible] شده بغرور [illegible] خوف

دختر اُزلوغ و دل الیسیر و یار علی ترکمان و پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با شاهزاده شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکرپایس که دون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۴ قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بقضای قادر مختار این جانب با دفع عناد میرزا جهانشاه مشیر گشت میرزا سلطان ابوسعید اندیشه سود ده اسلاف نجاد نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند از این طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار او را بنا و نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد مهور و مرعی باشد و جماعتی را که قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدین جانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهت جواب آن
سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و در آن زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت آقا میرزا یادگار محمد چون از معرکه چناران بحدود دامغان سمنان
رسید کیفیت واقعه را با امیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که
بمسالک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار مکمل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده
آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایات خراسان علم و بیداد آغاز نهاده و همدان دیوان چی مذکور کلانتران ولایت
قاین بواسطه مناسبتی که با اقران خود داشتند بکفران دست زده و امیرزاده خلیل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده بهزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بحیله بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را براندازند و این اخبار بدار السلطنه
هرات رسید بعضی از مردم کوته اندیش مثل امیر تویب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد گریختند آنحضرت بغیر از آنجماعت التفات نموده امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالنگ رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد نیز باستراباد آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و چون
این خبر بپیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه یافته داشت که تا بنفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابران
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرموده در النگ رادکان امرای ایلغار را بجنود ظفر گرد اینده عازم جرجان
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید مبشر و ابراهیم قاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد و اعتبار امتیاز داشت بسپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورده و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر با یک دو ماه آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
باعتماد آن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده نماند و سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از اکابر آن ولایت سید نصر الله
کسکنی و خواجه معین مختار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب حضرت شهریار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنج ده پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان گردید قراولان سپاه شاهزاده
بیار علی ترکمان و شیخم ایل و علی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دو چار خوردند و در سر پل چاجرم بشعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کرده
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرا عظام نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپای بوس
اعلی آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود و بملحوظ عین مرحمت گشته بما نظاره بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه بهیچ
علم مناصب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بقصبه چاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کاشیوه ناسازگاری ظاهر ساخت و چون
کار فلک همچنین بود پیوسته گشاده بنای تغییر یافتن نکبت رزم و معاودت رایت خاقانی از چاجرم جهت رعایت

و بیرام ترکمان ۲

در غایت خرم و در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور رشک بستان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر
در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سالک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دیه استراباد نشسته بود بسر پنجه شجاعت از هم گسیخت و حسن بقلعه شاسمان
گریخته بعد از چند روز بیرون آمد و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بجز داعیه انتشار الفتح فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب
خاقان بیهقی فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایه افزائی اعتماد گشت و جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم
درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافته بعتبه علیای امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه
علی بن موسی الرضا علیهما السلام و التحیه نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب
العطایا مسألت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر مالک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله
اخطب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاوس مواخذ و مقید شده مبلغ سیصد هزار
دینار کپکی فرود آورد و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده و درین اوقات که هرویان از سایه چتر معدلت خاقان منصور
دور مانده بودند خواجه عبد الله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زر
حواله کرده و باتش بیداد دود آه از سینه مظلومان برآورد و کار رعایا باضطرار رسید و چون بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله
بوقتی که در دار العداله میرزا شاه رخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته به
هزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب ایلچیان خاقان سود خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهت
بسط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت
و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان قضا نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق
مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر
باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار بمزید علو اعتبار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست
بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه سنه مذکوره
بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنگ مشترتو که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب
ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز کشید و هم درین ایام میرزا سلطان محمود
از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر اثر اشتهار پذیرفته طائفه که پرده شقاوت بصیرت
ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بیپایان فرار نهادند و همین معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی انتقال
و متعاقب آن [illegible] از النگ مشترتو بدشت ساقسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بیعاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان
بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه
[illegible] متوجه تره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در حصاری که مانند قلعه سپهر دوار از گزند نوائب روزگار مصون و محروس
و مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توپچی که از خاک برگرفته
آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بایکه و نوکر تشریف می آورند در قلعه را میگشاییم و الا طریق طاعت سلوک نمی نماییم خاقان سعادت
انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بعد ازین معنی بعرض رسید که میرزا ابراهیم و محمد علی و یاد علی و خانیا

دارندگان دولت

واز مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قوچین بسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بضمیر خسرو جهانگیر
طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید درین اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه
داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم
دولتمند در نواحی قضیار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماه چهره عالم افروز خسرو انجم حشم میکشند امیدواری آنکه نیر ازین جهوران بر
افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای قضیار از عقب ایشان
پادشاه کامکار بشتاب آن الکا گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد
و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمره مقصود و حصول شجره بهبود امیدوار گشت و از قضیار بنهضت همایون بجانب
ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه
از امثال و اقران امتیاز و شناسائی یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلند
آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق
سرافراز گردانید و حضرت خاقان در میمنه منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان نبذه از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان

در اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از الکای مشهد بصوب قلعه نیره تو کوچ فرمود میرزا یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود و
اتکا شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر مزید برلاس و سلطان احمد چهار شنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلده فاخره
را ضبط نموده نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام
مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت بحمدالله که از فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان رسید و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسید باسم اکابر و اشراف بلده هراة استمالت نامها ارسال گردانید
و استمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا ابوالغازی تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنجا تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت
و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسوی هراة درآمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان
قیام فرموده همه را بنوازش بی دریغ سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقه محترقه بود بالنگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم
که دیگر روز ربیع تحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از
پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قراتیان ابوالنصر امیر حسن بیک و کوبک شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت
نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورد و دقایق رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان
مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر
جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده سلطان
بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف
مینمود اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس طلبی صادر میشد بشرط باز خواست بجای می آورد امراء ترکمان در اطراف ولایات خراسان
ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد
امیر حسن بیک در النگ رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنجا میگشت و ظلم و تعدی امراء برادرش زینل بیک که در ولایت
قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهة ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر
در خاطر داشت از راه سرخس بجانب بلقان و جرجان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت

جلوس یادگار میرزا

دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای وافر حشمت** دران ایام که بقیه همینه ازهمیت مقام

مقر السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا عشرت افزای فضای فردوس علی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال

میرسید که میرزا یادگار محمد از نشأ باده غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شرب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط

ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشائی بر لوح دل نمی نگارد از بطالت اعیان حضرت او صورت

فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با نهدام و انعدام نزدیک

رسیده بنابرعلی بان حضرت منصور مظفر لوا بدین سبب فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیک ناگاه بجانب

دار السلطنه هراة تازد و بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد و پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی

غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از مخطور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و انجناب بشرایط تحسین

و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه

و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردمیکه از موکب علی گریخته نزد میرزا یادگار

محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرشعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب

تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنابر تاکید امیر متوجه حصار شهریار بهانه بی از آنکه این

خیال را پیرایه اظهار سازد رایت نصرت بر افراخته از سمینه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول

نمود آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان حجم احتشام را در مجلس جانفی نشانده ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه کریمه و شاورهم فی الامر

با ایشان مشورت پرداخت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عالی ماثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت

و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتصام و لا کلام از بوکن روان شده سر پل بابان از فر نزول

همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و دران مرحله میر پیر محمد ارلات و امیر سارباز با چندی نفر بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت

اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال**

مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید باشد از لطف حق شود حال ایشان بدیگر نسق نباشد چو دیگر کسان کارشان

بود بوالعجب حمله کردارشان نترسند از دشمن کینه خواه نداندیشند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام همت بلند به بندند خلقی بخم کمند

و گر عزم تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة

در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان

تا بغداد کوس مالک پی در پی داشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت بیرامن خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت

عدد و عدد مخالفان نیندیشید و با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب

معطوف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی طی نموده بیک ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را

بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده ام که شه مشتری حسین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان

چنین سنجوقی که تیغ او بسر خصم کرد سربازی هزار بار ازان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال ماثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در

کنار آب مرغاب جیبه حشمت گرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که نوک نیزه خار اشکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دور

بجای آورد

خون از شمشیر بران شهاب ثاقب گشودندی. بیت: تیغ آهنکان پاک عنصر بر تیغ نوشته یارب النصر. در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال
ایلغار فرمود و بعد از طی مسافت نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنکر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانیده علی و گوسفندی و کماجی پیشکش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانهٔ درویش نشست که
ما حضری کشید آنگاه روی براه آورد بابا خاکی تا تله کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزهٔ خود را بدست خاقان منصور
داده بر غایت غضب بطرف هرات سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوران انداخته بازگشت و خاقان منصور
با استظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد براه هوا دشتک انعطاف داده چون شب در آمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیش
فرستاده در صحرای هوا دشتک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسیده از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسیده خبر رسانید که تا چشمهٔ خیر دوک رفتیم و غیر غفلت و عدم شعور از میرزائیان خبری نشنودیم و آن شب
سه شنبه ۲۴ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ما بچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمهٔ خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت شعار
جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و امیر ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت تا
بجنت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور گشته براه کوچه خیابان بلبسان سهیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامهٔ رازی میرزا بایکک را با امیر مظفر ارسال نمود و در لنکر اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی آوزکان
بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر محمد و خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصرالدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میرآخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرا عظام دروازهٔ باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاه باز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران بازکشید و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بآن خرگاه در آیند و هر کس آنجا باشد بملازمت رسانند مقرب حضرت
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکر بیش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر اهل شجاعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را به بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بدست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلیعلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید مقارن آن حال جعفر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ در آورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال مقعد در آن
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده نیم خفته یافته دستگیر کرد و امیر قلیعلی شاه زاده را از وی ستانده
از آنجا

فرمود

از راهی که امیر علی شیر صعود نموده بود پایان برده گلستان گلستان نظر پادشاه عالیشان آورد بیت نو را که گفت که در باغ عیش و مسند ناز می شبانه خور
خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بر آن مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد
اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز نجات او از این معنی نمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل خانه تن به
پرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همان است این چرخ فیروزه فام که
گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه
میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال نهادنش ده بار خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع
امرا رسید که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست فاید طریق فرار داده
مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای
خاقان کشورگشا می گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر
علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید گفتار در بیان جلوس خاقان

منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهة مخالفت بعضی از سالکان طریق جنگ و جدال

نظم روز دیگر که سر زد آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری
شد کامیاب خاقان والا جناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع
بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بهرام میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازکار که
خار آزار در زمین دل اصاغر و اکابر میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء عالی
مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بعاکذرانیده بودند اقبال آستان بارگاه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی
ادا کردند و سوختگان بادیه بیدادی و خاک نشینان وادی نامرادی بافاضه غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار
گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند بی شائبه تکلف و تحوز می و غایله تصلف و مدح گستری
مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرم و فیروزی مینمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش
فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال
احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و
محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة
طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت مرقد بارگاه حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سده سنیه سوده بسعادت مجاوران آنجایی لوازم نوازش
بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک مسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هراة را [illegible]
زمان سلطان سعید ضبط میبایدنمود و اگر بنفس من بار ادرمن بار فرزندم عهد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و بر این
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین
قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شرعیت پروری مبسوط گردانید و در همان اوقات بمسامع جلال
پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا
آن بلده نموده اند بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر شعله غضب خاقان

والاگهر را بتمیز اسد و رایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون بنده چرکس از فر نزول
همایون رشک افزای سپهر فیروزه بقرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روزافزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته
عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از جیحون عبور نمایند یا از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ
و اتباع و اذناب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریزد بی اختیار
عنان به صحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند
و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو درآمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات
خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور ملکانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متقدمه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن
اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بمدد امیر حسن بیک مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق
میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی چکلینه
که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره
فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که
پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نورافروز از شاهزاده روی
گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع
اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی چکلینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی
شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را
بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب
یادگار اتکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار اتکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان
عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و به رافقت امیر مغول عنان عزیمت به
صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سر کویت خبرش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از
بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در حجره به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و
ندمای بارگاه اختصاص از هر جانب سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نمود
و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر به نیت مخلص او فاتحه قراءت نمود و همان لحظه
امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند
و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و شربت سیاست
سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبدالهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت
بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت آثار برسم ایلغار بکنار
آب مرغاب تاخته اند و پیر امیر سیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کرمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده
پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کرمداد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده بنابر آن آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان بطرف مرغاب تافت گفتار در بیان

نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن

چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده و در اوائل ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سارقیازی رسیده در آن مقام فرخ انجام باداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده رزم اعداء دولت وجهه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشید و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد از سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل بنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار نعیم بهم یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از تبریز و امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از بنجده بموضع گل باغان شتافته از آنجا بچیچکتو خرامید و چند روز جهة اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال بمنزل المال انتقال نمود و خاقان بیهمال در المال جیبه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از عد و عدد بیرون براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بقصبه شبرغان آمده [illegible] خیال آنکه از عقب مواکب کواکب عظمت درآید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اعلی چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنابرآن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته از توجه بلخ در گذشته [illegible] و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده کنار شاهی بیدو فرسخی چکمن رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه نفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشمر معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید نظم صباحی که آفتاب افراخت رایت رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند انوار الهی مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورگه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریو تبیره کوس درنده مغز ببالای فلک در آورد لغزش دو دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مظفر ظفر بر سر نهاده و جوشن حراست الهی در پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید و در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق امیر فیروز شاه با بسیاری از سپاه بچنداول تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان در میان و میر مغول و التون شق هراولی

مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دو صف پای رویین برآمد باوج دو دریای لشکر
درآمد بموج یلان فرغه جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خون افشان پهلوی
پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود را عاقبت خدنگ خاراگذار بدل شیران بیشه پیکار میرسانید و بشمشیر الماس گون آن رگ
تا رگ اعدا بشکافت و تیر مرگ تاثیر چون آن سفیر اجل سوی جانها بشتافت در آن اثنا قنبر علی میراخور بهمعنانی جوجی از سالکان طریق تهور
از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و هر قان تیر برو از تیر را از آشیان کمان رم داده بر
درشتیه(?) مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمان دار به
بهرام جنگ کشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت بسیار باران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
از غایت تدبر با مردم چند سپرها و تورها در پیش نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان
مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد و بنابران برادر امیر
نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قپچاق و دوست محمد چهره و امیر قلیچ(?) و علیکه کوکلتاش
را با سیصد نفر از بهادران رستم اثر بهرام قشون تو نغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن
حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور [illegible] با وچیرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشید و سنان شیر زبان
گذار و بکلاه(?) بجولان آورده بدشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند
بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا امیر شیخ
عبدالله و امیر عبدالخالق و منیک بداغ سلطان و دولتخواجه اوزبک و از هراول میر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف
اعدا حمله آورده آثار دور رستخیز ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز
و خونریزی بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند
که چشم سپهر عجز از شدت صدمت سم ستوران بصفت [illegible] آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار
انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود و لمعات سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و
پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت و شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز
گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
مریخ را زان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا
عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای و ان
جند الله لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرقت بایقرا میرزا
که با معدودی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمده و آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش شکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنحضرت عالی نژاد را گرفته همراه
گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان
منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و ادبار خصم در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرا را [illegible] آثار [illegible]

نسخه: میسایند

عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید و چهره ظفر در رود(?) خاقانی رایت صح

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی
گردانیدند و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلتشان را بفرق فرقدین رسانیدند از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرات
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چکمن نواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداختند والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر
وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تایید چنانچه در اثناء
بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه ماهچه نصرت آیت باطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا
ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه
عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت شتابد سیادت مرتبت شتابد امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی بشرف ملاقی دریافت
و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و مشمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت
و محجله نشین تتق عفت و عصمت حسینت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضاء
ایام سور و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانیدند و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزید بتجنیبه و باغوای جمعی از ایلچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانیدند لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیدند و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله
تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور
در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بعضی از ملازمان خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت ساقلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب کرت
و قندز بار انداختند و بعد از وصول بحدود آن ولایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندز
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت داد و میرزا محمد عمر بقندز بار خرامیده پای بر مسند سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندز بقهستان
شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتی که خاقان منصور از امداد خود معاودت
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر متواتر انجامید خاقان منصور بسبب استیصال نهال اقبال او رایت نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل
آخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلندجناب را پسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبندهٔ تخت کشورکشائی عنایت
فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرّا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چندروز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بلدهٔ دین خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن محل بموضع اسپند
که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد و تا نه کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرّار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ظاهر قاین
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنهٔ هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندز بار
دیگر لشکر جرّار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از
شریف حضرت ۲
سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و چون من الجانبین مهم بمقابله انجامیده در اثنای کر و فر تیری بمقتل شاهزاده خورد و مملکت قندز
بتحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بتربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرّات و لطافت طبع و صفای ضمیر بی‌شبه و نظیر بود باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چندگاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ٨٧٦ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز ساز د و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگهٔ اتکچیان شده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی بلندتر از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می‌نشینم و
هرگاه متقلد منصب امارت گردم مقرّر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و پس بتکفل امر امارت
دون مرتبهٔ من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم ننشیند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعای خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان
اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه توغوزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعی مهر نهد
مهر نهد از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایانتر هیچکس را جای نماند بیت هر از نقش برابر زمانه نبود یکی چنانکه

یکی چنانکه در آینه تصوّر یاست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سلب از دیار اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف اختصاص انتساب آن که
مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیرا مد بجائی رسید که بعد از آن هرکس را مهر داوند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف
المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه
میر فلک جناب علیشیر کز شرف — عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل — از لطف شاه غازی والحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار — تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد
و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بمسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بعد ازین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در
وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بوده و آنجناب مدتی بقضای بعضی از قصبات ولایت خواف
قیام نموده و در اواخر همین سال خاقان بهمال خواجه مجدالدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر
گردانیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی
مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکام که در باب
مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجدالدین محمد در زمان
میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بوده و در اوایل اوقات سلطنت خاقان
منصور بوزارت میرزا کیچک قیام نموده و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید باز از شاهزاده
طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجدالدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم
شد از عدل آن جهان خدیو زمان — تا زمان ملک معمورتر
ز تدبیر آن خواجه پاک دین — اساس ایالت بغایت متین
و مقارن ترتیب و رعایت آنجماعت امیر حسن
شیخ تیمور بجزای اعمال سیّئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ
تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیساول بود و بواسطه وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود تا امیر
حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرای عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت
جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته
نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر می نگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با
آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ
باز باستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشیده ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب
بولایت سلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرّة بعد اخری
ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و باوجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال
گذشته بخیال این که عنایت شده قلعه خویشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داده و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که بشی از ظاهر بلده فاخره هراة قدم در وادی فرار نهد بنابراین داعیه یکی از دیوارهای منزل جو ذرا که بجانب صحرا بود رخنه فرمود
و شخصی از نوکرانش مردانشاه نام حقیقت اینحالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعه اختیارالدین مقیّد و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار شرط
مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالخالق گفت ع رخنه گر ملک سر افکنده به و در روز بکه حسن بسوبانی که یکی از دو شاه

بدو رسانیده بود دبند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و نعش
از شهر پایان در سرپایان آمده با خاک راه برابر گشت نظم فلک گرد بر چهره زود کین است درین حرمان سرا کار وی این است یکی را برکشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک **گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد**
احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چندگاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت رای جهان‌گشای چنان اقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان اظهار سازند که
ما را جهت مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایهٔ
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده بود معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیهٔ ضلال و نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان با استحقاق وقوف
یافته برج و بارهٔ بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان متواتر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و
سلطان احمد میرزا اگر چه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون ماهچهٔ علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به
ترتیب آلات محاصره و منجنیق و ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را بامرا تقسیم یافته هر کس بمحل خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازهٔ شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت انحصار سپهر کردار را مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهت هموار
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سپاهی
از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا یکبارگی چون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته بنهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از انجانب هر صباح که شهسوار تیزگذار آفتاب کمند همت بر کنگرهٔ حصار
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعهٔ آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپهر [illegible]

و چیره‌بار برکشیده پای در میدان قتال بنهادند و بدست جلادت و جرأت عقابان تیر دوکت تاثیر را از آشیانهٔ کمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرأت از پهلوانان سپاه
نشان ممتاز و مستثنی بمیمنه با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر خیک بپیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر زبر فصیل بانداختن تیر و سنگ
میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی از
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آن جمله ترکمانی سنانی در دست با امیر
بدر آغاز مقاتله کرد و آن عقید بلند قدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزهٔ او را گرفته چنان بپیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد و آنگاه بر زبر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری بپیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزهٔ
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن
حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسپ و کمر
و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعرهٔ
حاضرباش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاجی هر شب بر زبر برج شاه حسین برآمده در برابر دولتخانهٔ
همایون می‌ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد و
آنحضرت رای صائب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس از قدراندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بهمدیگر بایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاجی آغاز سب و شتم کرد بهنجار آوازش بیکبار شصت و دست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای درآمده تا تحت
الثری هیچ جا قرار نگرفت و همین موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن شنیده متغیر گشته بمراجعت اوامر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ما وراء النهر را از عبور مانع می‌آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان میر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر [illegible]
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بی‌واسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و برین موجب [illegible] بتقدیم رسانیده و در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی‌اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد و چنانچه هرچند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز [illegible] کرده هر تیر که در ترکش
تدبیر داشتند و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی الطاف آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکان آبدار سهام
اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی‌حکم تقدیر ور گر عالم سراسر آب گیرد بحکم یزدانی میرد و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بالتمام بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

و از خندق و فصیل گذشته پای همت ... بکنار خندق شیخ حاجی که در میان خاکریز است رسید و خواست

انداختند ۲

وچون پرتو شعور خاقان منصور بمضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر موکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی معلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت بیکار مفقود شد و هرکس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و بار دو فرستد و آنجناب حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بکربخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که بموافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان بقرمسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آنجا را جمع ساخته علی سبیل التعجیل بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر پاره کوه سنگ نشسته گرد مور چلها بر جای ... در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است چنانکه گمان کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همان جا سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت به تکامیشی او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را بار گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود دشمنان بکیران بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز بسان و چهار رباط خرامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند تا بخلاف مقصود احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند تا جرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماب بچچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تابان شده در اثنا راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده موجب مزید استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل و یاقات و الانات مروجاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بنهایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا نجات یافته بر فاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان

گردان ساخته تشمر جنگ و پیکار میکردیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان گشاده بمدح و ثنایش
زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شد ز ریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بنزدیکی آب رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ما وراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب خاقان
منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و بتسخیر حصار شادمان نظر همت بلند گردانیده بنابران برادران از
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ما وراءالنهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر موجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز
نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما بر سر بعضی از لشکریان ایشان متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده
او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نه پیماید و بجاده متابعت و وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید امیر عبدالخالق
حکایت کرد که مرا بغریب و تزویر در قید بلا انداز و آنگاه میان الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با میر مظفر سپرده و روی
توجه بجانب اردوی همایون آورده و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون الثنا بعضیه در کنار آب مرغاب منتظر
اردوی همایون رسید خاقان کامیاب بیع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به
بلده فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته
و هر چند آن مهر سپهر دولت بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی رقم عفو و بخشش بر جرایم او کشید و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت نبرد
کسی کو بدانش بیاراست ز مجرم کشی جرم بخشی به است عرض بعضی احوال بسبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان منصور از تسخیر بلخ فراغت
یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از آنجا بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس باستان
استلام سامی بازآمد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق
امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هراة خرامیدند و محفوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و
امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواچی و مال مقدم بر جمیع امراء عظام گردید و مقارن وقایع مذکوره ضمیر اقتضا تأثیر خاقان کشورگیر
مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله بود در سلک ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام بخشد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نمودند
رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاق های رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفه
بتعبیه مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نموده بودند سادات و قضاة
و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته عقد مهر آن ستاره عقد ببستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حورا عذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز نشاط حاضران را
زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنقدر معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد
و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیگاه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۶
خواجه فضل الدین محمد که از وزرای دکان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام نموده ملحوظ عین عنایت خاقانی
گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجدالدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات متاثر افتاده خواجه مجدالدین محمد مواخذه

و امیر بدر الدین محصّلی او مقرر شد و بعد از آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه فضل در پایهٔ سریر سپهر مقدار
یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر برآمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقهٔ انصاف آنست که یک یک
با او سخن کنید و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانو زد و بعضی از مقرران چون این صورت
مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی اتکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید
و تا شهور سنه ۹۰۲ حال خواجه مجد الدین محمد بر همین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراشت چنانچه
مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بزبان خامهٔ بدیع البیان خواهد گذشت ان شاء الله تعالی و تقدس   ذکر شمهٔ از کرّ و
فرّ میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانهٔ پر مکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر
انتساب خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین یساول
و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب بجانب بلخ گریخت
و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و در سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیکبار ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغهٔ کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمده چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانید و بار عشرت معاش پسندیده گردید و پادشاه عراقین و آذربایجان پس از
اطلاع بر این واقعه یکی از امرای نامدار را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده در مقابله و مقاتله با آن سپاه در جنگ شکست
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور استیلا
دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت خیال آنکه
همچنان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجهٔ تسلط و
اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قلهٔ معالی را از قصد صعوهٔ
ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست است دام را   القصه بعنایت حضرت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفّه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن
زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عزّ و جلال متوجه قصبهٔ اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع
سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع الاتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر ویران شده
عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و بخردانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر
از نواب پایهٔ سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفهٔ خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورد
و در ساعت او را گرفته پیش شاهزاده بردند چون استخبار از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین
ایام آنحضرت از کیفیت اندیشهٔ خدام موکب عالی خبر یافته و پانزده هزار کس در نواحی بلدهٔ هرات در کمین نشانده تا هرگاه علم نصرت
شیم سایهٔ وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمهٔ این بنده
بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را بانعام اسپ و جامه نوازش فرمود و عزیمت هرات را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد نسبت بشاهزاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و
آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر از
توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب تخلف میکردند و در هر مرحله
فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بمثابهٔ مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف بسبب
ماندگی و کثرت باریدگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته
راه می‌پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زرانداود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند مقبلان سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده
نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و بابا محمد سارق چوبی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز
عبور نمود و میرزا ابابکر تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده یکسواره مجال فرار یافت و جمعی از بهادران
موکب نصرت نشان به تکامشی او مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را
تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شد و
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند
آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت
و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجاعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا
ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته بکنار گاه پیرگرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در ... رجب سنهٔ اربع
و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانهٔ خویش فرود آورده
طریق غدر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن
دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شده نذور
و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در
ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت
و بهادری از اکثر شجعان الوس بموفوری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی میبود در زمان
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد بنابرآن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به
اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون
بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار
قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغنقاج چون شتاب عنان یکران بصوب دیار غور و [illegible]
منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن
بسبب منازعتی که در میان امراء ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة
رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن نواحی قوم
هزاره و نکودری بر آن حدود استیلا تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه بالشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربت
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر
نظم اگر جمشید بودی هنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار * به پیکان خونریز و شمشیر تیز * برآوردی از دشمنان رستخیز * اقوام
هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف
نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و بنیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام
رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و کلات و زمین داور را در قبضه اقتدار او نهاد و تا چند سال بعضی از شاهزادگان را
بنوبت حکومت قندهار میفرستاد و بالاخره امیر ذوالنون در آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستون و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبه تکلف و غایله تصلف اتصاف بشجاعتی کامل و عدالتی شامل
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت معدلت و احسان
گذرانیدی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی و در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر دو جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شکر تحسین
بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود * شب از بهر طاعات بیدار بود * ز شمشیر خونریز او روز جنگ * همه روی صحرا شدی
لاله رنگ * و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال و رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در ادای مال متوجهات تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرمود و داروغگی ساغر
و کلات را بعبدالعلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن
شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته لاجرم
دولت ابد پیوند چنان می نماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن
ولایت مخصوص شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور
بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور بدین سخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع یحل قصد کرد که بموجب ملتمس
آن جماعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بولایت
هراسان بود بعلت موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنة و الخلافة میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از وراء استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بحضرت زبدهٔ
اولیاء کرام و عمدهٔ اصفیاء عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیاء و عمدهٔ اصفیا محیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب سلام الله علیه در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابران بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دیدند که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

بتصرف درآورد ١٢
باسم ٢٣
اندیشه ٢٣

پیدا شد که بر آنجا مسطور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات مستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آنجای بسیاری از آن طایفه صحت حاصل
یافته بمقتضی الزام با وطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن آستانهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان نمود
و کثرت نقود و اجناسی که بسبیل نذر می‌آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آنمقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید
قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ آمال و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدانجانب نهضت فرموده
پس از حصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربا بسید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زادهٔ بسطامی عنایت کرده جهة ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چندگاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه
بمثابهٔ بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می‌آوردند و نقیب و شیخ و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف ضیافت
صادر و وارد و راتبه و عمارات می‌کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی انعقاد جمعیت
در نواحی آن آستانهٔ سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تدبیر که در سلک عراقچیان دار السلطنه
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که بواقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای
بمدارج عزت نهد نماز شامی در کارزرگاه نزدیک باستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه در بدن کرد و چون مردم بر وی جمع
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بتلی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگ
تراش بود و مردم بموافقت عراقچی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و بنگیان بر وی جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و دعا کردند روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نساء روی بکارزرگاه آوردند و خاک قدم عراقچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بر وی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک بر گرفته
بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می‌نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز
خلقی بینهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می‌آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند و چون لنگی یا کوری بمجاور
آن قبر رسیدی خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراقچی از دور می‌پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوة فرستاده آوازها بر داشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بزبان می‌آورد که علت من بر حال خود است آنجماعت او را
در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه عراقچی در عرض ده پانزده روز باین وسیله
زر و جوهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد بسبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهیر [?] نیز این
هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یک در محلتی از محلات درون و بیرون هراة بعضی از اولاد حضرت [?]

کیفیت حال

ظهور امام در انجهت شد عزایمی چون حال بر این منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان اجتماع شنیع نزد خاقان منصور و علما و اعیان
هراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و انجناب آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر بشر آن اندیشه باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه خواجه خیران
تا غایت معمور است و مطاف طوایف جمهور خلایق به نذر و دور و الله اعلم بحقایق الامور گفتار در بیان شمه از حال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچیک میرزا و ذکر انتقال آن شاه زاده فضیلت نما از محنت سرای دنیا بجنت اعلی شاه زاده
محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفا طبع و نقاد سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا الغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و
منقول متفرد شرح فضایل عقلا سنت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغاء قیا با لفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران نظم
روشن اندر دل چو صبح مباحثش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن قرة العین برج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعه
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعه
قراباغ مصحوب والده و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ اران بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال
آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال بمین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده
آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار
روزگار همایون ساخت و متصور آنکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتدارکش
نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از رست سربلند مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق
آن شاه زاده مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زاده جلالت پناه جهة دفع حرارت خورشید برفع چتر جسارت نمود و حال
آنکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب شاهانه لهب اشتعال گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داده کارداران در گذشت امرای عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر
بلند فرو بست اقبال او را کزند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید و چون میرزا کیچیک چندگاه مانند
لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت جبلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد از آن شاه زاده در غایت انفعال بملازمت درگاه جاه و جلال میرسید و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد بیت اگر گنه بخشند شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغه تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرده با
طایفه از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید مالک
الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام مبیت توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون تبریز از غبار سم شبدیز
آن خسرو صافی ضمیر عنبر سرشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچیک

میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال با دار کلمهٔ لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که
درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیر القادم زیارة عمل نمایند نسبت از ان طرف پذیرد کمال و نقصان و بیطرف
شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستدعی بقبول گشت و میرزا کیچیک نیز پای در دامان
استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود
و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو
طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف
ظاهر گردانید و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان
ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچیک از مصر بتهیج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از
ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة و السلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان
امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و اکه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند
شنیده دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای ان دو معتکف
زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید
سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد بادا بنای روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا
و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من
الحزن گرفته بود بنسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالی مقام
و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علماء و
موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی مراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و ثنا قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند
و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا
کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده همواره در متنزهات هراة با فوجی از علماء خجسته صفات بفراغت
صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی
میگماشت نظم نشستی بارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی حفظ جزو آموزگار بچشمش به از خط رخسار یار و چون محاسب
که سپهر غدار در هیچ حالتی پایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار نگذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاه
زادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبای مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعو الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافت جنات فیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امر بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی
بحضیض وبال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده نهفت گشت پنهان
والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افگنده
سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند
ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد
میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان

نشان بائین سلاطین مکنت آئین ملکه بتجمل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاهزادهٔ
در محفه نهاده بر داشتند تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده مشایعت نمودند
از راه کوچهٔ خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حق لاهوت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در
کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه الصلوة و التحیة بخازن خاک سپردند رباعی
ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست اصحاب
آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز با طعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند
و روح مطهر شاهزادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب و زینت افزودند
و حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم
انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است و ایضاً
جهت نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ای داشته از سلطنت عالم تنگ وی آمده از
محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیگم
بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که
همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابو سعید بازگذاشته در خطهٔ آذاق رایت آفتاب اشراق
برافراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق
بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر
و یک دختر متولد گشت آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر
کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجدا توقف کرده ولد خوردترش بادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت
والدهٔ اختیار فرمودند و چون محفهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت و شاه
زادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و
لوازم سماچق نیاز و نثار بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر
عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان
ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالم پناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت
امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهند و بعد از وصول بایقرا میرزا جهت ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب
اسباب طوی و برافراختن چهارطاق فرمان داد و در باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافت هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در
گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهارطاقی که از غایت زیب و زینت غیرت رواق سپهر خضرا می نمود
برافراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهارطاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زردوزی هفت
رنگ بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در صحن باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه و صناع
و مخترعان راسته کوچهٔ در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهارطاقهای پر تزئین و دکاکین غرابت آئین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک
افزای بروج چرخ برین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شد آراسته مهیا در آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان
آرای بدان منزل دلکشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز بمجلس بهشت آئین با زمرهٔ از مقربان بارگاه در چهارطاق خاصهٔ
همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهارطاقهای خود قرار

قرار گرفته بجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرد و هنرمندان هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیه‌های غریب و اصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفهٔ خود صورتی نادر و پیکری بدیع ما ثرظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلکشای و ترنمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند و فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم می پرستان را نور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن می‌گردانید نظم پری پیکرتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط باده نوشان می‌فزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام معد و مهیا میساختند و از فواکه لذیذه و اشربهٔ لطیفه رسم از و جوع از عرصهٔ عالم برمی‌انداختند مثنوی بزم خسروی هر دم بگرمی شدی خوانهای نعمت روح پرور بهرجوی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چیز انکه خواهی و در روز یکشنبه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند بنسبت مظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده مرتبت را خلع نفیسه پوشانید بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سور و وصول مظفر حسین میرزا بحد رشد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان مرسین چهارطاق و سایر موجبات سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعتی مسعود در زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نثار و ایثار و الباس خلعت بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و بعد از آن لیالی میان ابو المنصور مظفر حسین کورکان و خانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید بیت چو جان و تن بهم پیوستند آن سان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر بهجتی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جانگزائی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان بخلعت خاص گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آن سال القشلاق مرو رفته در باب بهنید بساط عدل و داد و تنقیه اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صایب تدبیر در میان نهاد و بنا بر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی بقبول آن امر زبان نگشاد بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالیجاه امیر نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلشن استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

خاقان

لوازم

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند ربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل با بشارات فرستادند
و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت
بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب
روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان
تمامی سالکان مسالک جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام
گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر
ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه
گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول بار امارت تاریخ شدش امارت میر و همدران زمستان
که خاقان منصور بولایت مرو رایات حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار
و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت
بخواجه مجد الدین محمد سخنان نفرت انگیز بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود
و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمی‌نمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر
علیشیر بجهة آن معنی متغیر بود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب
حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را
بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اندیشهٔ خیر قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی
در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی
جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین
محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه
که هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف می‌نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بده تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته
همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر کرامت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و
هیچیک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و
رای صواب نمای او را در تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در
فرامین مطاعه آنخواجه والاتبار را بمعتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه چون خواجه مجد الدین محمد دیگر باره بلوای عاطفت خاقانی
شفقت صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد خواجه بزبان حال باداء این مضمون اشتغال نمود نظم
شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غمم از فاتحهٔ صبح کلید دل اگر خار جفا دید جدا از امیت که گلستان وفا بار گل بخت دمید
و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمطلع اشرف خویش گشته بصوب
دار السلطنه هراة امید در ان اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید
مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهة تخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استیفا
رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجد الدین
بنابر ملاحظهٔ آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و دو خواجه

تمامی

هراة

و خواجه فضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آن خواجهٔ بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین
محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نویسندگان و امرا کمر بملازمت آن خواجهٔ عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات
و پیشه وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان
اشغال را از مصادره کشیده هرکس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت
بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هرچه دست قدرت ایشان بدان میرسید فرو آورد. لاجرم در اندک مدتی قریب ده هزار تومان
کپکی از بابت وزرا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایا و تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنانی بآن محتاج گشته کار ایشان
بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عمله را یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستانند و از کمال سیاستش هیچ عوانی را زهره نبود
که بمقدار سر موئی آزار بیازاری رساند **نظم** پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد
مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی
میگماشت بعد از آن تا نزدیک بنیم شب با طایفهٔ از افاضل روزگار و علمای رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و
لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هرکس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته
خوان احسان گسترده بودی و انجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معهذا با
وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش
و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات سخت میرنجانید و از بدزبانی او باکثر اعیان و مقربان آستان خلافت آشیان
میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوت او بر میان جان بستند و در کمین مکر و غدر منتهز فرصت
نشستند و انجناب بعد از آنکه سه سال بکمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مؤاخذ و معاتب شده از خراسان اخراج
نمود و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون
و التائید **ذکر فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از حالاتش** والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر
ملکهٔ تند خوی درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هرگاه که آن
پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان
واقع نکبت بجای آورد و چون این معنی از حد اعتدال تجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنا علی
هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت انتقال
گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازش را بعظمتی هرچه تمامتر
بر داشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم
رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کبیر و بست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعه
اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات
مصرح مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل
الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان**
چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و
رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد کمال تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاع

در باب طلبش بدار الفتح استرآباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایه سریر اعلی معاودت نماید باز بغضب خاقانی که بها و سعایت
خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را بحرق میکرد لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنابر استصواب امیر علیشیر
متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان بیکران
گردید و امارت قافله حاج برای صوابنمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه
الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه
جرجان بضبط امور ملکت و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الدین
را در استرآباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت
بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب بیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استرآباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را
جهة عرض بعضی از مهام بپایه سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون میر حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی کاکل را
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بجهت او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بتعلیم تدبیر اندیشه مخالفت بر صحیفه ضمیر می نگارد خاقان منصور از شنیدن
این سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باسترآباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده و چون آن قاصد بشرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض دوازده روز از استرآباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط
جلالت مناط حاصل کرده بواسطه عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است و هرگز این نوع سخن بگوش
من نرسیده بنابر آن میر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استرآباد و تحمل امر امارات بمبالغه تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر نموده ماثر فرموده آن ملتمس بعز قبول مقرون گردانید و مقرب
حضرت سلطانی بعد اعتبار در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و
تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب بنوشت و القاب آنجناب را بدین موجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب معالی ایاب بندهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه میر علیشیر از
حکومت استرآباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهت ایالت آن مملکت توجه نمود **گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد
معصوم با دختر الغ بیگ میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا** در خلال احوال گذشته بمسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب
گردارش سپهر دوار بهمه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشه مشکین از غیرت زلف عنبر افشانش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو هم
فتنهٔ روزگار زمین بسا دو گیسوی عنبر لقب درآویخته آفتابی دو شب لبش رشته بر جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بسته
گره و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت بنیان مودت
با میرزا الغ بیگ مستحکم گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیگ فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطه کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهره برج سلطنت
و جهانبانی را برای درج اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده و بیراق مهد علیا اشارت
علیه صادر داشته و درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیده در اوایل سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه محفه زرنگار آن مخدره عفت دثار
مختمی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران ماند و عظمی که بیبس روشن ضمیر جهة دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب
خراسان روان ساختند و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آیین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و تاچه هفت رنگ بیاراستند
و انواع نقشها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق
خلافت و جهانبانی منازل را ترتیب کرده در محفهای گوهرنگار نشسته باستقبال شتافتند و در روز دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره در سر مالان با آن ناهید سپهر
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بربست
و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که
زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود و اوای تهنیت مینمودند و در هر چند
قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار زهره اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه مشتری در حجله نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنه ایشان بصفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانه خاص خرامیده و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از او
حاصل گردانید بیت بالماس تخیل گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب در فضای
بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساختند بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت
آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشیده و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
ز می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورده گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران
شیرین زبان الوان اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون و از آنچه با حافظه دایره احتمال درآید بیرون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافله جوع را از معده خواص و عوام انام بدرجه‌ای که رجوع ممکن نبود کوچانیدند بیت ز هر جنس خوردنیها
هرچه خواهی ز مرغ آورده حاضر تا بماهی و بدین نهج چندین روز بساط انبساط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم فرخی و دولتگاه جشن نشسته بلوازم
قیام نمودند و چون از آن کار ملالت دست داد بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
برگشاد

ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق

سابقا خامه واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت
با میر مغول رجوع فرمود و آنزمان که امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنه ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
ایاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین بلخی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایه سریر خلافت مصیر

و سور ۳
ایالت ۲

شایبه و چون مشار الیه بر حسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکابچی و امیر درویش محمد سوچی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین پردازند و اولاد و امراء و وکلاء آنجناب را مؤاخذ و معاقب سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود و آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تبکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه مجد الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست بی بشری ابواب فتنه و فساد بر گشاد و عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پابسته دام اجل ساخت و امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از دار الفتح استراباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال را عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نمود زمام سلطنت استراباد در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت سلطنت نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برده بود در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویه صفوف مخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که راتق و فاتق مهمات میرزا بایسنغر بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عقش فرمان فرمود ع رخنه که بملک سر افکنده به

کمال الدین

کفران

ذکر مؤاخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل نکرد اما از درجه اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در مقام تعقیش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت آن عریضه را بجنس بتسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و کید خواجه نظام الملک افتاد بکلی همت بر رفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهة مزید اذلال و اهانت یکروز در سر چهارسوق بلده هراة معین کردند و چون ایذاء و اضرار خواجه از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و متملکات او و اتباع بخواه وجوه بر اندازان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن این حال نایره رشک و حسد در کانون درون امراء ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و باهم اتفاق نموده عهد و پیمان را بالفاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سر انجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته بانتقام در آید بنابراین خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میسازم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوز عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرده

در صدد

بیعت کرد و اساس معاهده به تقدیم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و بعد از آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش
علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میداشت بوقت مجال و هنگام فرصت
در مجلس اشرف همایون زبان بتقبیح گشاده محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه مینگاشت که
خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست
که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشغال ملک و مال
استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار
دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد و
خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفهٔ احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تایید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات و مرات از
ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی
که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال بدین منوال جاری باشد شاید
که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه
مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امرا و شوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین میرزا که در آن اوان در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کنده و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم
آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین بتصور فرمود که آن نشان از مکمن عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا
بر آن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون
ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا
رابطهٔ موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرای عظام بیراق سفر فراهم آورده بلشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی
از هجوم خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است
که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمهٔ درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیهٔ سرکشی دارد و چون
بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز
در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت در آن حین آنجناب بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متألم
گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد بدار که بفرط ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات
هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما چه بی ادبی این غلامک کتابدار
اینمقدار از آن خاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان
منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمده کوچ بکوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت
خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران
نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف ندامت بنهایت دست داده در صحبت خواجه
غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه به بهانهٔ پیشتر بملازمت شهریار عالی
مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نزدیک بپایهٔ سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

که خواجه

ذکا نسخه

اگر حکم شود از اردو بازار عدادی برده وا و را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود
که رقم عفو بر جرائد جرایم درویش علی کشیده ام باید که بعد عذر متوجه خدمت گردد و خواجه دیهدار بر وفق دیگر در تحت خانون میر درویش علی را ببارگاه
همایون درآورد تا بشرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شده و چون دو سه روزی ملازمت نمود و عنان
انفعالی که از زلال مراحم پادشاهانه غم و نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گردانند تا بحسن وجهی مراسم صوری لوازم
اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بشرف اجابت مقرون گردانید و دران روز امیر نظام الدین درویش علی در
اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاهای پر زیب و تزیین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت امیر درویش علی
از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده عنبینه کان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فواکه تماشائیان و لحوم طیور چندان
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و در جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود و امتعه نفیس قطر در آورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این پیشکش خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت با آن
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول به چهار باغ امیر مزار ارغون که در خارج
آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق دران مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان بجهت تسریع اجتماع لشکر بجانب امیر ذو النون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم باگهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور به عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذو النون بنابر اقتضاء قضاء ایزد سبحانه و تعالی

و در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبارها نهاد و بلبل بی تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور
نهضت نمود و در منزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و دران روز بنابر فساد اهل فساد امیر درویش علی مواخذ شده خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم رهنک گشت و افواج
رواره و غبار مراکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا ازین معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن دار از حصار
شادمان بیرون آمده بجبال حصانت مآل تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبیده برادرش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون قصبه رهنک از فر نزول خسرو جمشید فر رهنک رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجای را عرضه نهب و تاراج گردانیده
سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان جمجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده
گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که چون
رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز متحصن نشسته اند گذرهای آب آمویه را محافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنابران خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته تا گاه امری در
داد که اصابت رای میر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذو النون
ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ با

رهنک

سنه امیر ذوالنون ۳

بآن بلده رسید و از غایت عجب و پندار آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری با و پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بآن مهم نهاد و چون خبر توجه
و قلّت لشکر بقندز رسید با هفتصد مرد مکمّل متسلّح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن نیندیشید و
مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلّت اند با این سپاه زرمخواه قدم در میدان قتال نمی‌باید
نهاد و بمقتضای الفرار ممّا لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر
امیر ولی تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت امّا چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بنگار اختیار
کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر
کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و
چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهمّ برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی
بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بنگی مضرب
سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایّام از آن زمان که نیّر عالم افروز
بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق برمیکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای
جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می‌آراستند و مردم شهر بر زبر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران برخاسته تیر
دلدوز ترک بتارک سرکشان میدوختند و پیکان خاراگداز شعلات جان سوز در فضای هوا می‌افروخت غرش تکاوران رعد صدای مرگ بگوش هوش
پردلان میرسانید و تیر تحقیق مانند خون در شریان سریان کرده جان را از آمیزش تن میرهانید نظم نه باریدن تیر همچون تگرگ بهر گوشه برخاست طوفان
مرگ ز هر بدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ارهنگ معلوم نمود
و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرا بمزید
جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون برده دستبردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل
آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی یکبار بر اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان
مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست
که بمعسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه شور اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله ننهند و بدین جهة آشوبی
در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شورش بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار با امرا و بهادران رسانند که اصلا از
خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بران غوغا مترتب نمیشود دم درکشیده عنان ادبار بصوب
کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سروران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاهزادهٔ
سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا
برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر مدد او ارسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان
مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خیر نکبت خویش ندیده عنان
بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شصت
قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجّه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهبّ عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد
ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان قادر انداز آن دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای
جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن روز بر کشتگان با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت و شاهزاده
مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید
و از کنار آب بنگی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید **ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود
و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود** چون کریچکان مهرکه محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا
رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از و آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر
فایده متصور نیست عبث هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع
غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خان زادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و
افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب بشرایط رسالت باز رسانید
و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بخدمت آن دودمان سیادت
انتساب ملتمس را بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در پس پردهٔ خلافت مستور دارد در سلک ازدواج
خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و بجالة الوقت امراء قندز را که دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش
ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده بتجمل و کرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر
سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد
و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ماهیه رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از
محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب
امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت
گردانیده پرسش فرموده و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امراء قندز گشود و ملتمس معقول افتاده امیر محمد باقر از انفعال
اقربا شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست
عنایت خسروپرورش بدو خلعت عفو و امان از قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلا دوزی فرستاد و امیر محمد باقر را
بجامهٔ خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی با انعام اسپ و زر و نفایس اثواب
و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده
بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور ازین وقایع و امور
فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار را ضمیمهٔ فیض آثار ساخته بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم
و سایر باغ را احاطه نمودند و بجرگه روانشده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار
آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرا مریخ انتقام حسب الاشارهٔ خاقان گردون غلام بنوبت در آن جمهور قاتحته از زخم
تیر تیز و شمشیر خون ریز بکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان بالتمام مردانه تمامی آن جانوران را عرصهٔ تلف ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیگ را جهة

مبارز الدین

تمشیت مهمات آنجانب در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب
از آب مرغاب عبور نمود و از پنجدهٔ زرناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر
از وضع الحال بر رخسار اقبال خاقان بهال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور
از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سر انجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در جرگهٔ امراء عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و اینچکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان فرامین مطاعه لقبش را امین الدولة القاهرة قلمی میکردند و بی‌شائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می‌آمد هر که میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک اینچکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سر انجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش بدرجهٔ کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بتفتیش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل بعضی از آن در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرمود محبی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا متمکن گردید و بعد از آنکه رایت علم شاره حشمت از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تزویر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا صحبت نموده بودند که هرگاه اختلالی بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ چتر آرای سپهر خلافت و کامرانی بر ارکان عالم تمکین انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب آن درشتی که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمه تحسن گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مخمر گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیده بودند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دور اندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الاعاظم مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را دربارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برده بوسیلهٔ امراء برلاس بشرف بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان
منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نمود و هم در آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کرد حوض بزرگ باغ
جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بمؤاخذه و مصادرهٔ
ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که بمحصلی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت
آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیارالدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید
نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالی
مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبهٔ زردوزی و افسر زرنگار سرافراز گردانید و بدستور
پیشتر منصب میرالامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین محمد پس از روزی
چند که در خانهٔ امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و امیر احمد علی
فارسی برلاس و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان
و ایلچیان در دیوانخانهٔ باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجدالدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بنفس یا باغوای
خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند و آنجناب بدل قوی جواب هیچ کدام سخنان بد
اندیشان را جوابهای نیک گفت و هرچند اعدا سعی نمودند یکی بنیاد و یکی بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته
آخر الامر محمد عمر و آبادی را که عمل داری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجدالدین محمد بنشست و آنجناب روی بامرا آورده گفت
کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید ازوی تحمل توانم کرد محمد عمر و آبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت
من زیاده است زیرا که من حر الاصل ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه پیر احمد بوده خواجه مجدالدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا
و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت با آنچه اعتراف نمایم مرا از معارضهٔ محمد عمر و آبادی معاف دارید آنگاه
بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد
علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه مجدالدین محمد ستانده بود
عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنقدر زر
و جواهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فاخره با حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانهٔ
خیال هیچ کس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هرگاه تحفهٔ
نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن بشنود بعرض
رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر
او را تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم
فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر کس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجدالدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه
نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد را تربیت نماید
لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند و کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجدالدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد
ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان
اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجدالدین
محمد مخلص خود در انحصار و قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه تقبل را

وجه تقبل بالتحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاگرد پیشگان بحواله نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر خواجه بود و چهره بی ناموسی سیرت
میکرد کرت دیگر در گوشه مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و همدرین سال
امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی
حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر
بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم حقیقت شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمه از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

و چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت
شاهزاده بلند همتی هر چه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولت صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق
باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا
ببسیط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب
انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی
و جزوی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت
و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین عاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت
سلاطین آق قویلوق راه یافته بود و بسیاری از امراء ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان
میرزا بنابر تحریض امراء آذربیجان فی شهور سنه ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بدان صوب شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد آنچه
که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد
یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بلخی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد
بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذ گشته کردیدند و چون
خلقی کثیر از مردم جرجان با آن دو خواجه عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد رشید خواجه
فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک
امراء عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی
پیوسته میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب
فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده به
درگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال تکاهل ورزیده اهمال نموده آخر الامر حسب صوابدید زمره از امرا و خواص که اقتدار
و اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جغاکش موجب فرموده عمل نموده بند
گران برپای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین شنود
نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم
بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت خالی را کشته سوی
شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر فور
التجا که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن آن حال رایات همایون خاقان بیهمال بجانب حصار
شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند

وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار. نظم: درین نوبت که صورت پرستی / زند هر کس بنوبت کوس هستی زمستان
از چمن رخت ار بربندد / ز تماشه بهاران گل بخندد / گر از گردون بگردد نوبت خویش / نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود در غرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و اینخبر که به
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسع مائه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی افراشت
آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق کاربر و امراء از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کبای
تلاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب و شعلهٔ طعن و ضرب اشتعال یافته در اثنای جنگ حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده و شیوه نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب آنجماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بزخم دلخواه ساختند لاجرم مغولان شکسته گشته پشت بمعرکه گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند
سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا در غایت جاه و جلال بسمرقند خود خرامید و بدلاسای رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانید و برادر خوردتر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت گرم میل کشید تا بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی
بدیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید
مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان
اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
امّا آخر الامر بر بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده نخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت می‌نمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی و تسعمائه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داده و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاده بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسیده و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار محمد مؤمن میرزا نهاده و بسعی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بجد و قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النگ آسیا سنگک که در یک فرسخی بلخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت
اثر بلکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امراء عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان را بتسخیر در آورد و درین اندیشه بود که انحضرت را بکدایکم از اولا و احفاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی
رسید و بشرف بساط بوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید انبساط شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را
سردار فوجی از امراء ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهة مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بعض
همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیابا اعلام اقتدار برافراخت و مردم انجائی بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه
اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند
بباد غارت و تاراج بردادند و از انجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و
بعضی دیگر از امراء مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت
اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از سپار بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از
قطع منازل در صبحی که لوای آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب بر النگ جوزی که از انجا تا حصار یک فرسنگ مسافت
است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاه
زاده اطلاع یافته ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امراء و انجلیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاه
زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بجنید اول حجوه سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین عنان
جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما حسب تقدیر بزخم
شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده بسیرش نیز دستگیر شد و متعاقب آنواقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار
گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بذروه جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نمود
و چون دران کوه برف بسیار بود از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه پایان شتافته و عنان همت
بطرف شهر سبز تافته بنابر علی هذا ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی
اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تاسف خورده اقربا و اتباعش را به پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانید و
همانروز امیر عمر بیک و سلیمان برلکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آن حدود توجه نمود خاطر دور و نزدیک و
ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت
حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیگانه و خویش
کامتعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت نزیک از النگ جوزی کوچ فرموده موضع سمجک محل نصب سرادقات سلطنت
و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از
انجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز راوجه همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و روز
شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حکمه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و جهة
بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام
مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوند و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه رفتند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانیدند و در روز یکشنبه بیست و هفتم
قاسم سلطان ولد سید کت خان که از اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود با اقبال وارد بارگاه خاقان جم اقتدار رسید
و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دولت
امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت
و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت
بجانب حصار قندز آورده و شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال
دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان اندک نقاری واقع شده که چون خسروشاه بعد از پیوستن
مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نماید و متبجح
گردد و حسین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون بر این شعور خاقان منصور بدین صورت افتاد مهم حصار را صلح
منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می گردد و من الله الاعانة والمدد ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار درین اوقات داوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان
نمود که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش
گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آن جماعت
رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت باستحکام حصار
باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر علیه بامداد صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان
قلعه نشستند را خیره ساخت و شعشعهٔ برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که امرا انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین جان بابا و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ایوب
و امیر بیک ترکمان و تنکری بردی سماچی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبهٔ سپاه از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار رحل
نصب خیام ظفر انجام ساختند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پرداختند و الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت
شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور نظم قضا کنگرش با برج زحل برابر آورده چنین
محل ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکز
وار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم
محاصره و محاربه بجای آوردند گاه بخار رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال بر این منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید
قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جغانیان بر مسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید
خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور و عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده به
تقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه
بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه
مکنت ایشان بدان میرسید بر سبیل پیشکش نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته بتقبیل بساط بوس

سایر حصاریان

بساط بوس مفتخر گشت و بپوشیدن خلع پادشاهانه سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه بخلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرو نشانده قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت بیت منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرا حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حمید محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بسلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا بسده سدره انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور نظر لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مقرر داد و مواجب شایسته تعیین فرمود و دیگر آنکه قدوة الصدور العظام میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر فوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین تجهیز و تکفین کرده بدوسی سوار مسلح مکمل با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او را ببلخ برده در مزار خواجه ابونصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا را بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روز برات از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقاً خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در حیز مکنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله گیرودار بقله سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک دلدوز گشادند و بنابر کمال استحکام آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم‌زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطرافشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا تواجی کشتیهایی که در پای آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا [illegible] کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته یکدفعه و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جایی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآن جانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همانزمان از آنجا عبور فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز با شتاب از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک نیمشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده و الا در آن شب در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب بیت بود هر کرا لطف حق راهبر ز طوفان دوران نیابد ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم و در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب و التوالی قاصدان بخدمت آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله توانم آمد و جرأت و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را با آب عفو و اغماض فرو شوید بهر آیینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده مادام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از اینجا مراجعت فرماید

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهیم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بخنان عنایت میر پیغام فرمود و آنگاه خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امرا عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسروشاه و برادران او نیز نواب عاطفته ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود براق نموده بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امرا عظام و وزرای کرام را بتهیه اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده بعقبها بعرصه ظهور آمده و دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری آبستن بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و نور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت [illegible] درگذشت و بموجب کلمه محبته اولادنا اکبادنا ارتحال شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شد چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیره سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانیدند در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانیدند و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد از تصور نمینمود از این معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده بمحمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بتهیه اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان بخندان نزد امیر خسروشاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود

که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجلد و بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا تادیب بلیغ نموده از سلوک
طریق عقوق منزجر گردانند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را
نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیهٔ دلازاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون
افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معظم شمرده
در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر مهابت تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده
از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان
مؤثر افتاده ملتمس است که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی بعد از حصول آمال و امانی رخصت انصراف دید که ناگاه بحسب
تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ
نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه
بسعی امیر علیشیر سمت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون
رود باید که دروازه را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا
بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت
و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفای آتش غضب پادشاهی
که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد بردندق
برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق
ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا
و لشکریان بازگشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعهٔ بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنهٔ اثنی و تسعمائه باستقبال
والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگرکی شتافته در دهانهٔ درهٔ پل چراغ [illegible]
باوج مهر و ماه رسانید و از اینجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته آن طرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانیدند در آن
شب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته [illegible] خواطر
لب بگشودند **ذکر واقعهٔ پایلهٔ پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ** صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ
نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید
خاقان منصور قلب و میمنه و میسرهٔ سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان
جنگ و معرکهٔ نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیهٔ لشکر فتنه انگیز قیام
نموده بتشدید عزم بمهم ستیز پرداخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان درهٔ پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی
انجامید و غریو کوس و شور نزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پردلان فرو
نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان را بسر حد احتراق رسانید که هر حسام [illegible] از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر
الماس اثر از حلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **نظم** ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بهر دشت بین جوی خون هر سو سر سروری
ناهجوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال اعلام چتر همایون فال خاقان نموده شد و ظلال اقبال سایه بر آن معرکه
انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر چنان پدری مقتضای
رعایت ادب نشمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار کرد و اسپ را بجانب فرار آورد لاجرم دلاوران موکب

نسان از سر اقتدار آغاز سر افشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر
ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان الکیران بصوب فرار تافت بواسطه تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بتعجیل
سرعت از عقاب بیجا جود را بساحل نجات رسانید و با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق غیر معهود
طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی بلند رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا بحکم خاقان
منصور بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند توپ
و دستار بر سر هم بستند شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ گوهرافشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت
از آن کوه بدهانه دره پل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود
در ساعت اسپ خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که
بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسپ و استر که از آنجا پایان انداختند چراگاه
عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب
قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه
دست داد و در روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان تاشکربروک و چهار انجمن مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا
افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت ان شاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغایی که حاکم
قبة الاسلام بلخ بود از وقوع پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بتحصن قرار داده
مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت فرموده چون سایه وصول بر ظاهر آن
بلده انداخت جریک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم
شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را بعهده او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفایی
از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در فلان شب
عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی از سپاهیان را بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای
آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر
فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینه امیر عبد اللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر بلخ بوساطت او سمت پذیر نگردد صورت مواضعه را
بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول حال مقاومت نموده
آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع
یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی
همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آنشب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت
در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشته در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت
خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را ابتلاء غلا بعسرت معیشت رسانید
دران اثنا رباعی از مطلع لطف ایزدی ناگاهی بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد مسرور اهل بلخ عالیجاهی یعنی ز عدم بعالم آمد شاهی
یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیده دولت اقبال

و اقبال روشن شد و طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخم علی آن دُرّ درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده به بزم نشاط
نزد حضرت ماندارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهدهٔ جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی
ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی یساول را نزد امیر شیخم علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود
و امیر شیخم علی از استماع این حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط
خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عواطف خاقان بر جبهات احوالش تافت و چون امیر شیخم علی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد و رخصت حاصل
نموده باشاه زاده رسید و والدهٔ او که صبیهٔ ... بیگم بود ... مخدرات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود
و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آقا بدیع الزمان میرزا
از مهرکه پیل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بگیران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه تحفه
خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی و استران بکاب و نفایس اقمشه و ظرایف
امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاه زاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت
آنگاه آنحضرت عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا و سپاه عشرت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد
چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا العجاله باشتافته امیر ذو النون ارغون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود
خراسان درآید و امیر خسرو شاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا نتیجه
مدعا بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخم علی بخدمت رسیده دُرّی از درج سلطنت را بپایهٔ کاخ سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز در بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله
نشینان حرم عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت میر شجاع الدین ذو النون
و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و ثنا پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر همایون
کوشیده بکلی همت انتظام مهام آنحضرت و عالی مقام را پیش نهاد همت عالی نهمت با اقبال آثار ساختند و همدران ایام بدیع الزمان میرزا صبیهٔ امیر
ذو النون را که گوهر شب افروز درج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز در بساط سور
و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت
و قواعد قصر اقبال شاه زاده صفت متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت
روی داد و بآن واسطه امیر شیخم علی طغائی در بند گرفتار افتاد صورت حال آنکه روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات فیض آثار
اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحرکت
را از انگیز امیر شیخم علی دانستند و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخم علی بسراپردهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و
ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپردهٔ عالی را در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخم علی را طلبیدند و هر چند بدیع
الزمان میرزا در این باب امیر شیخم علی سخنان شفاعت آمیز پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند آخر بعهود و پیمان با ایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخم علی را نکشند
بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر
شیخم علی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرا عظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر می برد حادثهٔ محنت اثر محمد مؤمن
میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی
و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ
در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم لبان ارمنیان از سخاوت دست گوهر
بار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور نیکخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ
دولت در درج شاهی فروزنده شمع نور الهی بانصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصور
در و صورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکار و سپهر مردم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند
و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات
شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسمت حضیض زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه زاده سعادت انتما
از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام
بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار فراهم
آورده قدم در میدان مقابلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان تکاوران بصوب
معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آنطرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامیشی کرد و در روز چهارشنبه
غرهٔ ماه مبارک رمضان در میان دو لشکر رستاخیز انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیون و نفیر سوران بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب
طعن و ضرب بگشود نظم دو لشکر بهم درنه آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد
زمین لاله‌گون در خلال این احوال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست
شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر این منوال دید با سپاه آن قول مانند سیلی که از فراز کوه بنشیب
آید بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجاعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای
کر و فر سلیب کج روش سپهر بدمهر توسن بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان
خراسان در روی او ریخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده به پایهٔ سریرش
رسید و شاه زاده برادرزاده را تسلی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را به بند نقره مقید ساخت و بعد از
چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد برندق میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه بمقصد رسانیده در قلعهٔ
اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض
کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقای شاه زاده را مستلزم فنای پسر خود تصور فرموده بکلی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض
دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای درانداز[د] و ریشهٔ عدالت و احسان را بر خاک بیمروتی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک
و اولاد او را که در آنزمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشغول
بود حکم قتل آن شاه زادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی [illegible] و عبد الواحد یساول و معتمد دیگر را جهة آن مهم مامور فرمود و صباح روز
دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة
الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعت بنابر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی
باره بهای بسته در حالتی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او درآمدند و شاه زاده کیفیت حال دانسته برجست
و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بعاقبت آنجوان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت بتیغ هلاک ساختند و جمعی
مغلطه مردم از برج قلعه بخاک [illegible] انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حدّ اعتدال برآید
بقامتش نرسد گر هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بوده بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان علی
که نشان بخشش می آوردند با ایشان دو چار خوردند چون قضا کار خود کرده بود عذر ناشنفت و تحسّر فایده روی ننمود و الصباح که خسرو خاوری جیب
نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته با مال
اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون
از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والدهٔ معصومهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان
سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت
ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در
گردن کرد و بشتابیه بی تکلف و بی حضوری اگر از حیرت آن واقعه با پلهٔ سپهر تیز گرد از رفتار باز می ایستاد و جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شعلهٔ
ماه عالم افروز بر خاک می افتاد لایق می نمود و آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از آن طالع گشت و بهرام را شاید الانتقام نباید گفت که از سر
خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین حادثه واقع و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید افروز امیر ساربان جنید که در شهر
بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال
و الاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن
خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت کلمات رایقه از زبان الهام
بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در زمان سلطان
ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیزخان از توران با ایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ
شناعت اینچنین فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک
بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت
ولدار شد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید از اضطراب در تسلّی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد ذکر
توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بسبب بسیار چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط
مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و قتل شاهزادهٔ سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اوّل ربیع بخانهٔ شرف
خویش خرامد در اوایل ربیع الاوّل عنان عزیمت بمستقرّ کرامت انعطاف داد و مقربان حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف
و اعیان هراة تا رباط دره زنگی باستقبال رفتند و همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید
بباغ جهان آرا خرامید و قریب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا
باتفاق امرا ارغون لشکری زیاده از احد و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد
بنا بر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر نهضت
آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آورند
و مجموع حصون آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعهٔ باشلنگ که اگر مور بران صعود نمودی پای لنگ
شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرد و محمد مقیم
در ضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رو نهد بدیع الزمان میرزا با سپاه
جنگ از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم نخست بتسخیر میرزا بدیع الزمان برافرازد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده

محاربت برافراز، و القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرموده و زمین داور در آمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در اثنای آن مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنا بر آن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت پایهٔ سریر سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بر اسم قلعه داری میپرداخت هم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت نکبت رستند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست و پا روی نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کرده و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار از سر اضرار صفحات درگذشت بیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بصوب خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد خجسته خاقان منصور بوفور تهور و جرارت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان متوهم شده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایت شکسته حال و پریشان احوال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت باتفاق ایشان مستظهر گشته روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاده شمهٔ از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال غدر و بداندیشی بدینجانب توجه نموده بنا بر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و بابا علی را با ده هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرموده از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورده امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را محفوظ ساخته شاهزاده را استیلای ایشان میسر نپذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن ده هزار سوار عازم استراباد گشته با بو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسمت محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار بمقابله و مقاتلهٔ برادر که در حدود آن ولایت خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا [illegible] شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر وصول

خاقانی

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و ذکر گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد بغضب آن بانی مبانی جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر جبین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بعز اعتبار در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود گویند که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرسانید و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذرانید و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفاؤل نمود و در سطر اوّل از صفحه این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان علیجاه در درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلاء اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طیّ مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بیکباره صباحی بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیّر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال حسن جمال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اوّل فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون النگ باباخاکی از فرّ وصول آن مهر سپهر شرف غیرت کارگاه چین شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید و بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمّال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محافل عیش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز امری که متضمن تصرّف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بتصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب النگ نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی انبوه از چند و چون مجتمع ساخته رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ اسفزار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب حتم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت و ای برحال کسی کش غم کند عمر زکی و خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی عنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان رسانید که فلان روز خواجه عمید الملک را مقیّد ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرّب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز موعود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و تابع ایشان را که خود میرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال دیگر روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در النگ نشین مقیّد گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زر و جواهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه و اسپان راهوار و اشتران بارکش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای ... و چهار ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بیان و تقریر قلم و زبان میسر نیست و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عبید الملک بشتی از حصار فرار نموده بودند روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو وزیر که اوج وزارت را در یک
برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر
کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود و صدور یافت
جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام اوسط ذیقعده سنه مذکوره بود سوار شده در قلعه ایستاده جلادی
بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبید الملک را در نظر پدر گردن زد انگاه خواجه نظام الملک را بیدر قلعه آورده پوست کند
و همدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه شهید العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت به بدیع الزمان میرزا طریقه [illegible]
بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا بر آن ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون
از آن ایوان در افتی ز هر افتاده محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا التعلق بوی گرفت و چون روزی چند
الامرا و الوزرا مهر زده بتشیر [illegible] شرایط نیکو خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مکرمتی دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان
اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکی و مالی
گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک
اشتباه در مناشیر مطاعه آن جناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش
خواجه فضل الدین محمد وفاکیش و خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن
ایام از اکثر امرا التقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و
منازعت دست داد و خواجه فضل جناب امارت مآب را بی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه
وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و وزرای عظام عتبه
علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر طاعتش بر میان بسته در مقام فرمانبرداری می نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام
در باغ جهان آرا بمقام فرموده بانتظام مهام انام میپرداختی و امور قضایا و مهمات خواص و عوام بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون
ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم محبت
در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و
خانقاه و حمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه بنای
روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النگ نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

بر ضمایر دانش مآثر ازکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی
را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی ماهچه رایت
صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تراکم غبار نوائب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم
و ایدناهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت
ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد [illegible] از لشکر
سعید بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی بود مدار زمین سبزه وار بود بنده خدمت کمر بسته وار حکایتی
[illegible] بتبیین آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در النگ نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النگ نشین بدولت و اقبال نشسته بود و به

بود و بمصادره خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و
شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار
سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب
فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپایان تیز سیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عوض پنج شش روز بنواحی سبزوار
رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت
نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالنگ نشین رسیده بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند
اما آنحضرت بکمال کرم ذاتی که همواره شامل حالش بود التفات نفرموده مسرعان برق رفتار بدار السلطنه هرات ارسال نمود که جناب
مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هرکس آنجا باشد باردو فرستد
و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت
دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه اسفراین التفات نکرده و از راه باد[illegible] ذیشکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد
طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر ظفر
میرسید مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تائید نیافت و در سرکوچه اسفراین مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح
که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب بیتاب
شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت سپاهی همه یکدل و
جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی
گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد بیت سلیمان صفت بر صبا زین
نهاد برآمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد
بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چه سعد انگیزد که غبار آن اندیشه از شاهراه
اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت سازد
درین حین نیر سعادت مآثر غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچه رایت فیروزی آیت کوکبه سلطنت بمفارق
منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه
عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر
دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از هزبران بیشه مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناگاه باردوی همایون رسیده
همین مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاهد سپاه الطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر
فیروزی مآثر رسیدند و لشکر جنگ و پیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن رزمجویان بهم داد رنگ بمیدان دلیران گرفتند جنگ
ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف برکشیدند بلی هرکه جنود بخت سرمد کند امداد سلطان مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش
بآسانی گشاید کردگارش و اما بیانجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بنواحی النگ نشین رسیدند بخلاف تصور اردوی همایون را
از پیاده و سوار بسیار مشحون دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در خم
طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت

که دل بهرام خنجر گذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نور بخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان
خیره گشت نظم ز جوش سواران در آن رستخیز گذرگاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار الشکن نیش گشت چون لاله زار
بگوش جوانان پولاد ترگ زبان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز نصف النهار نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات
احوال لشکر زمین داور روشن و پدیدار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه بر سین بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و لشکریان
خاقان مظفر لوا بتکامشی شاه زاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر
بیگ بدان حضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان رکاب سعادت مآب باز گشته بر وی حمله میکردند باز می گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر
یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیگ زد که چند دندانش
شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گدا علی میر آخور از مردم مغول
خود را بشجاع بیگ رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر روی وی زد
که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوا لوازم حمد پادشاه عطا بخش بجای آورده نذور
و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات
ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامهٔ دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطان محمود بیاراید و من
الله تکون الکون العصمة و العون

ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و بدولت و اقبال
روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد بر روزگار
او کارگر آمد و سپهر کج باز عذار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاه زاده کامکار برگشاد و امرای ترخانی که مجملا لغت آن بانی مبانی
جهانبانی بر پیمان بسته بانواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال بتفصیل این اجمال و تبیین این احوال بدین منوال شروع مینماید که بایسنقر میرزا
در ایام فرمانفرمائی امرا حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر
سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و بمقتضی این ضمایر امرای ترخانی گران آمد و الی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه
و جلال از اقران و امثال امتیاز و استثنا داشت خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا قرار داده آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که محل
جلوس بایسنقر میرزا بود برده ملازمان آستان بایسنقری را متفرق ساخت و هر دو شاه زاده را بارک سمرقند در آورد و کنون ضمیر عذر پذیرش آنکه
چون خورشید عالم تاب بنهانخانهٔ مغرب شتافت و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یافت میرزا بایسنقر را در کوک سرای مقید ساختند و میرزا
سلطان علی را بر سریر فرمانروائی نشاندند و لوای اقتدار برافراختند و بایسنقر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته ببهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخاست و در
خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته
با محمد علی قوچین و حسن شربتدار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کاکه در
خواجه کفشگر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته بروز دیگر بهیأت اجتماعی متوجه عتبهٔ
کعبه مرتبهٔ خواجه کا گشتند و شاه زاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالی مقام با آمدن میرزا بایسنقر بآنجا معترف نگردیدند و ترخانیان
از مبالغه و ابرام نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانده در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجناب
هدایت پناه افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابو المکارم که همه کس بتعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه
میشمارند و با جمعی از اعیان و اشراف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بدان خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر
احمد حاجی و بعضی دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنغر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنا بران ترخانیان از مخافت
عاجز گشته محمد مزید ترخان انشاء و درعوا چهار راه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و در وقتی که
بایسنغر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بوجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته
و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنغر از وی یک دو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان
بقتلش نفاذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت تادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان
بین شاه زاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت او را از کوکه سرا بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل کشید که آن
بدیدهٔ آن قرة العین سلطنت در آورد که اصلاً بقوت باصره او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار انجاست ساکت بود و در خانهٔ حضرت
ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام
زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشته لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا را
تقویت و تربیت میفرمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا به بلدهٔ بخارا بایسنغر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی سپاه
بخارا و حدود و آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب خجالت
و شین بر کشود و سلطان علی میرزا بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنغر میرزا بصوب سمرقند گریخت امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار
گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده از عقب
برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در
قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و چند روز آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات نصرت آیات
گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین خامه بحکایت از شمامهٔ مبادی احوال
پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع مستخبران
وقایع رساند و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان مجملی از وارداث احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ
گورکان غیرت افزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزوده و دری خورشید درخشش از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت
و کامیابی از کتم عدم بسیر البستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم بفیض کردگار لایزالی دری
افزود در عقد لالی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بیزوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش بر سبب اقبال جاوید یعنی
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان را حضرت واهب العطایا
از قتلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش مهر درخشیده هم از مبادی
اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تاثیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ خورشید
تاثیرش بلسان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود باین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز
بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی بی سخن صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر
و چون بنا بر تنسیم نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی و گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر عالی گهر را

درگوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از
کف ساقیان لاله عذار بجرعه نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهت ارضاع آن مولود
سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش مییافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید
انگاه بایالت خطهٔ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در
عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت
کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشتند و سر عبودیت بر خط
فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر آنکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان
احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر
شیرم طغائی آن دری اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام ولایات طریق بیوفائی مسلوک
داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت
پادشاهی در پناه جنید حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیچ میپیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلیک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام بوده اند و
اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام نموده اند از داعیهٔ امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد حصاری را
که از مال عنایت عمر شیخ میرزا بدوختن کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن
عزیمت منع نمود و بسخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آن حال حسن یعقوب و امیر
قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم الیغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر
ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره
ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت و در اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به
درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر برزد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن
بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان
احمد فرستاد و برعایت طریقهٔ ادب بعوده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان سبیل اقامت نخواهند فرمود
لایق دولت چنان مینماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و بسته در وب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق
و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف
و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت جلیلش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و جانب صلح
فرمود اما تیسر نگردید و در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورده کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید و در آن اثنا بمحض
مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول آنکه در زمانیکه سپاه سمرقند در جسری که از سیه آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسپ و شتر
بسیار در سیه آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دوم دیگر آنکه هم در آن ایام در معسکر سمرقندیان وبا در اسپ وقوع یافته طویله طویله بارگیر
لشکریان سقط شده دیگر آنکه بوثوق اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر بیشتر بشکست و هر کس
از ایشان اندک جدائی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان درگذشتند بنابراین سلطان احمد میرزا از طلب

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حصار حالش بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعد
کاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
بزرگوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت و امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشیک آقا
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن دری برج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که اولکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از این معنی خبر یافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاه زاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان نظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضهٔ که دست
داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آنحال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر نزد هیچ صاحب افسری فرود نمی آورد
و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اورکند کشیده و قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مأمور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده میرزا
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی با حسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و اینکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدارالملک سمرقند آمده بود
دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس مرجی و اتالیق بنظر پادشاه عالی
گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانیده از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس
تخم شش ماه حسن اطوار تحسین تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من باستصواب ایسن دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت بود خاطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا
رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکبند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استقبال او
گشتند و زمره از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بتوجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته شبیخون بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیری که از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزای اعمال سیئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان بدر نبرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منگلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صدور جرمیه مردود شده بود بقلعهٔ اشیره درآمده خطبه بنام بایسنقر میرزا
خوانده و حضرت پادشاهی بر این معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج

و باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران
گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم
خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه
بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب شغاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه
اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بفر نزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة رفع کدورات سابقه مایل به
ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه ببارگاه
درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام
پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت
خال فرخناک و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن برج خلافت و استقلال با جنود
از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد اوراتیپه سالها داخل دیوان میرزا عمر شیخ گورکان
بوده در فترات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنغر میرزا درآمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور
کشای پادشاهی خبر یافته شیخ ذو النون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان مسیخا شتافت و پادشاه سعادتمند
بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را
برسم رسالت نزد شیخ ذو النون فرستاد و شیخ بنابر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب
نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر انتما رسانید و چون در
ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایابست امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته
و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و بعد از آن اولوس سلطان محمود
خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذو النون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان درآمد حکومت آن ناحیه تعلق بمحمد حسین گورکان گرفت
و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه بسمت امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک
رمضان در قصبهٔ اندجان باستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمده
لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیه تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از
وصول بنواحی دار الملک آبا و اجداد سپاه شجاعت پناه را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سده در دفع
شر و تضییق سمرقندیان بکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور
میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد
سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب
سغد و سه فرسخ پایان تر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار
آب کوهک فرود آورده با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسب بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن تابستان میرزا

بهر یک از آن دو شاهزادهٔ عالیشان بمقر عز خود روند و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار است بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه
روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا بجانب بخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس مشعوف بود او را
در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون رایت علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته
بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنقر بودند
از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لوای محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه رایات سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و درآمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در برج
شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا
از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لوای نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز
با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیده و سر پل را لشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه
مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پر دل طی منازل و مراحل کرده در یاز ییلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان
درگذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قریب سیصد نفر از مردم
قزاق دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران
شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با شصت جوان در شب ناگاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ
انجام مجروح و مقروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لوای مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را
بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز اولکای
قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آنجا بار قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور رایات لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و گماشتهٔ
قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان
طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم سابق بوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر باداء نماز عید و سایر واجبات
و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق ربیاز نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیره سلطان
محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قریب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سر پل کوچ کرده
روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی [illegible]
شیراز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدانصوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده بقدم اضطرار سلوک
طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل ربیاز بقرا بولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرده از آب [illegible]
بگذشت و بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بقوچی از لشکریان میرزا بایسنقر [illegible] اسب
جلادت در میدان مبارزت تاختند و باد حملهٔ آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند در آن اثنا [illegible]
بکمرون خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیگ بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی
بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و مدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی
میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت نزدیک سمرقند شتافت و
میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی
میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بود بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت
و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافت است مضرب سرادقات عزت ساخت

ذکر احوال ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

و قریب بیست روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد و
و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم بیگچیک و ابوالقاسم کوه بر و میرشاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح
مطروح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان می‌نمودند زخمی بر روی امیر ابراهیم بیگچیک رسید و بدان
جهت بابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت
کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابرآن شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده پیل مغاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاده مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان حصار بپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تایید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه‌وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و در دو بازار شبانه معمور و
آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه‌ایست که آن را ازگنیت گویند و جمعی آن قلعه را
محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون نواحی آن حصار مطلع ماهچه رایات
ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی درآمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایات ظفر آیات بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قبله که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال
واقع شده در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه پادشاه بود عنان باز کشیدند
و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی باباقلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه ستوده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قبله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر نزیل شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر شعور بخیال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنابرآن مردم فراوان
از دروازه شیخ زاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ راندند و صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بجهت
ستیز مرکب جلادت تیز ساختند و بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار رستخیز ظاهر ساختند. گرد میدان نبرد
باوج فلک اثیر گردید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گردیدند و بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیگری برادر خوردتر محمد قاسم نبیره حسین سپر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشوق که از جمله متعینان سمرقند و سرداران لوند
بودند در آن روز اسیر سرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از دروازه
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجی گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سرداران
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر همگنان بران قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار بروزگار
گذرانیده در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النکی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول
همایون غیرت نه بهار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قوروغها و کپها در درون حصار نافذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نمودند پادشاه

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه در آمدند و در همان روز که باینجه رایت عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که
حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیر و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه
جهانبان اندک مردی بودند تهیهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را استقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از آنجا
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بجانبش نپرداخت و شیبانی خان
نومید و حیران بصوب ترکستان علم عزیمت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق حیات حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده
بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر روی خویش نگشود با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسرو شاه گشت و چون در معبر مذ نزول نمود
سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی
میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردمی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دستگیر
گردانید و لشکریان او اندک پرلی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسرو شاه مراسم استقبال و
لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از آن که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت
پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی
خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده
بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از
فر طلعت همایون عزت افزای گلشن گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن
مقدم میمنت شیم رشک بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت از تاب آفتاب حوادث
ایمن و مطمئن گردانید و رعایای بیچاره را که پایمال فتن و دستخوش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد نوید داده سرپنجه تعدی ظلمه و متغلبه را
از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا بابری را بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار هر که کار بدار برافراخت و مدت
صد روز بلده سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقندیان
از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود و چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت بعرض خواهد رسید و خامه شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال
لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا**
از غایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسرو شاه با سپاه باران عدد و جنود افزون عدد در ملازمت
آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول آنجانبیان قاصدان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد
که لایق دولت چنان می نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مقرر آنکه پیش از تسخیر آن خطه دلپذیر یک
برادر در آن بلده فرخنده متمکن بود و دیگری در حصار علم خلافت برافرازد و سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در باب آن کار
تامل می نمود و در آن اثنا امرا و نوکران آن شاهزاده بی سامان که بواسطهٔ کمال اختیار و اقتدار امیر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند یکایک و دو دو و بار دو میرزا بایسنقر توجه
نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسرو شاه آنجانبیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نقاره سحر
گرد آن قلعه فرود آمده روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن دو شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود و بدولت سرا موسوم
گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبدالله قرار بر فرار اختیار کرده از گذر
اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگ نشین رسیده ملحوظ عین شفقت
گشت و خسرو شاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بجبال [illegible] پای

در کتاب آورده نظر بهادر را به رسم منقلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور

چون خاقان منصور در النگ نشین فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و بر رعایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را ببارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده باز دواج کریمهٔ از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داد و بانعام اسپ و زر و سایر احتیاج دیگر نقد مراد و در آستین امل و آرزویش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حجله نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از شکم عالیه بابا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده شاهزاده نیز بآن بلده خرامید و بنیت مسندآرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت اثر اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار بجرعه کرده در تنزهات هراة عشرت نمود و از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچهٔ دل شاهزاده باغ باغ میشکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه بهار رسانیده بزبان حال میگفت نظم

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقان منصور در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنا بر اعتقادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را به بابا شیخ میرزا که داروغه بهمراهی بود سپرده و باماش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد اما خسروشاه همدران سال که دیدهٔ میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت عقب قتل میرزا بایسنقر میرزا که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در چهار حکومت میمون دیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید و آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا

در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ از حدود قندهار بجانب النگ نشین یلغار نمود امیر ذو النون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف برسین شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه فتنه بار و نیز داور و غور و ساغر و تولک مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره

نشستن

هزاره و اکوره و تمچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان
جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید اما در آن ایام جناب حقایق پناهی
شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده بجانب
جوی شاهزاده را ایلچی نهاد همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ الملک نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین
مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه
مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بسبیل استعجال لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الاسلام
عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد و شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف
داشتند که بدیع الزمان میرزا در الکا نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود
آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از ممالک محروسه بمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت
انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ
اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در الکا نشین بود ببارگاه حشمت آیین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض
رسانید و جهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت شده سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان
میرزا توجه نموده در اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت
ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول اصغا نموده از الکا نشین کوچ نموده بجانب هراة روی
نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة روی نشافت و از آنجا عنان نکران بطرف
ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمه کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه
به نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن
حضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت
و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم
همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر سید علی را اجازت داد که منشور فایض النور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاه
زاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم
محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بباغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه
هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مؤاخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیماً و تکریماً رفته
بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقتضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شد و منصب وزارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر
ناصر الدین عبد الخالق جهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان
عزیمت بدار السلطنه هراة تافت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان**
بتقدیر آفریننده عباد در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت
و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنه مذکوره
در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن
روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان از دست از کار باز مانده از معرکه کار
روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان نکران

بازگشتند و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنهٔ ۹۰۱ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی
توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال اختلال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون خاقان بود که بنفس نفیس متوجه
آن صوب گردد تا بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد ذکر

در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم در کانون
درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تاب یافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت بیگه
بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا
که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده
خاطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنهٔ هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب
سلطنت شعاری میر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابو المحسن
را فرونشاند و شاهزاده برادران را دو کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذرانند و امیر قوام الدین حسب الامر نموده بتقدیم
رسانید فایدهٔ بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنا بر آن خاقان منصور
عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت
سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال
از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی میر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر
پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه سا قلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از زمین مقدم
خاقان عالی مکان عزت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاد و پیغام داد که باتفاق امیر
نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود اتحد و در المجمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکیک میر شهبار دارد متوجه ابیورد گردد و آنگاه لوای ظفر پناه از راه
دهانهٔ کوتل نجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر
تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان
ابو المحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین سفیر تیر آغاز آمد شد نموده نشتر
پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج القلعه را نرم ساخته صفت هباء منثورا می بخشید و احیانا
وصول قارورهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان نزلان بالحترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال بر منوال جاری بود و بعد از آن پدر و پسر بطول
ایام جنگ و جدل ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر

نهضت موهبت حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت
که قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت
رسول علیه السلام در یابد اما هر گاه که احرام التصوب صواب بسته در پایهٔ سریر سلطنت آب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان
خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابو المحسن میرزا قیام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان
سدهٔ انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زبانه نگاهی را که در بارگاه حضرت پادشاهی

با وی شاهی راه سخن داشت جهة استجازه بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهة وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة سرکوب بابر میرزا بابیورد رفته بودند منهزم بازآمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آن حال مولانا عبد الحی از اردوی همایون بازآمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرض داشتی که مولانا عبد الحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالیجناب هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر حقایق تمامی واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه ای هیجان یافته که مزیدی بر آن متصور نیست اگر نوبت دیگر کلا خطه رضای خاطر اشرف علی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هر گاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید باتفاق نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک مجموع الجماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفرمآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابو المحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاه جهان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس خیال معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره قلعه مرو بسه چهار ماه ممتد یافت و سکنه فتح و فیروزی در آئینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابو المحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمه من درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف دهد [illegible] پیشکش کرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابو المحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرگان نوبت مقرب الحضرت السلطانی ببساط جلالت نشاط سرافراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره کرده رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هراة طلبید خاقان منصور فرمود که ما را دائم که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بعز اجابت مقرون است انگاه متابعت قابلیت انتساب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته قائم سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آنچه تعظیم و تبجیل نموده بنیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر احمد امیر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بمحاصره ابو المحسن میرزا قیام مینمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بینهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده جنود فتنه در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر میگشودند و باندک

تیر مرگ تاثیر و سنگ رعد پرداخته و در افنا و اعدام یکدیگر سعی می نمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا به پای جلادت از قلعه بیرون می خرامیدند و بضرب
تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل می رسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود
جناب پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی سماچی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و چون از جانبین جنگی بی دریغ
صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر
رسید و او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر تنگری بردی بتائید ایزدی تیغ خصم را به سپر رد فرموده بیک ضرب
حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را با تمام رسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت با میر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید
و بانعام اسب و زر و خلعت قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس
بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید
و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را چنانچه بود عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین
عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل
باباخاکی معسکر ظفر اثر گشت و از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست
خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر
علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانید در سلک اتکچیان آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استرآباد
سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از
جرجان بهرات رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از امر
ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری درآمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده و میر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هرات
واقعست منزل گزید و یکدو نوبت بازارهای آن بلده فاخره را دوران چند زده زر و اجناس بسیار از کبار و صغار بزور کار اخذ نمود و همه را
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود و آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاه ولایت
متوطن شد و جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت و در اثنا روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو
ارادت تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده ولی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر
خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دویست کف پائی زدند و بخدمت مطبخ بازداشتند بنا بر علی هذا ابراهیم
حسین میرزا قصد ایذا امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از
ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنا بر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه می نمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب میفرمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند
روز معتقد بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات این خبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل باباخاکی بفضای چشمه
ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ٩٠٤ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش بلخ آن شاه
زاده صاحب سعادت را مصحوب خود کرده بیرون علم نهضت برافراخت و چون باوباج رسید در اواسط محرم سنه ٩٠٥ آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت
رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه ٨٨٢ در حصار روی داده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رأفت سرآمد ابنای زمان می بود و خط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو می‌نوشت و از تصویر نقاشی وقوفی تمام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد او اصحاب فضیلت محظوظ میساخت القصه
چون خسرو شاه کافر نعمت بر بحیان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان با مر جهانبانی قیام نمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش به تیغ انتقام منتقم جبار در زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی گفتار در

بیان پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهة مخالفت خاقان وافر حشمت و انهزام یافتن ایشان از دست

برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع چلواچشمه در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان
عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیک تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امراء معتمد سپرده بنفس نفیس با فوجی
از ابطال رجال هژبران بیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز
و احترام استقبال کرده مراسم پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور
جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی
بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف رسید امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را باعلاء درجه رعایت و تربیت رسانیده بمنصب حکومت دار السلطنه
هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود
و خاقان منصور باوجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول
لواء جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشتی بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز و ستیز اختیار کرده نقش کلمهٔ الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر نگاشته‌اند بنا بر آن ابو المنصور
مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روانساخت و
بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده باهستگی رایت نهضت می‌افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بچلواچشمه رسیدند بخلاف مقصود شنیدند که
ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور و فور منتظر رزم و پیکار ایستاده‌اند قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نائره قتال نهاده
اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته تا پنجه علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده
جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت
و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و بدین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت چلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران
روز پیکار در هم آمیخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت
و شعله سنان سینه سوز جان جوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون جوانان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت
دلیران کبک رفتار را از پای درآورده بر خاک هلاک خوابانید نظم ز تیغ خون‌فشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ فتنه انگیز چنان چون تخته‌ها اهل هنر
که چلواچشمه شد جوی از خون پر و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن صدمه نیاورده عنان گران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت
مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بمعرکه گرداند آقا امیر سلطان علی
قوشچی عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از نهضت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده نکایت ایشان
بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در دره که منتهی بصحرای چلواچشمه میشود توقف نموده در
ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاچیان
و شاگردپیشگان کسی نبود و از کرنخین برانغار و جوانغار سپاه خبر در می‌یافت از کمال تهور و جلادت و وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده باوجود ضعف
مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل شکوه آتش آهنگ سوار گردید و عنان گران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکهٔ همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره بیرون آمده چون چشم
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر پارچهٔ علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست
بسته بزلزال ارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک ازان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا
بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون کرنجکان سپاه خاقان کماهی کیفیت واقعه شهود نمودند تیغ انتقام از نیام کشیده
بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاهانه عفو مرعی داشته
صدقات و نذور بمستحقان رسانید و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد
خراسان روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت
بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان** از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب
صواب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه حلوا چشمه
که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران اسباب محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و روی توجه
باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را اسباب اضطراب از سر گذشت و با کپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت
مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان ترکمان آن سرحد گذشت و در اثنای راه کپک میرزا ازو و بار برادر را غارتیده بطرف خراسان
عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایات در آمده کیفیت حال با بوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان
جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه بنام محمد محسن میرزا نویسانیده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و رحمت پیغام داد که هرچند
تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت متبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی ما نظر بشفقت اصلی و عطوفت جبلی قلم
عفو بر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و
پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بمیامن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی و بعد از آنکه پیغام خاقان
منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انتقام خاقان
اقبال ایاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد
ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه
هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف
آورده و علم طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر
تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را بصحوب مولانا شمس الدین علیشاه منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال
داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده نموده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت
بعد از وصول بسبزوار زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاده کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات
بمظفر حسین میرزا داده و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسیده و فرامین مطاعه را بشاهزاده داده بود و لوازم رسالت
بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرار را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت **ذکر
نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات
ظفر آیات** در آن اوقات که خاقان والاقدر ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بگرایید بصوب استراباد انعطاف
داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون از زمین داور به ییلاق غور خرامیده و خیال تسخیر ولایت خراسان
کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود به بالای ولایت هراة رود

هراة نزد و شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند متصرف گردیدند و از آنجا عنان عزیمت بصوب لشکر مقدمه عنایت شعار تافتند و از آن
سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر
امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را درآورده خواطر متحصنین قرار
دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده
بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده و اجرا
بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد
مقارن اینحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب جیحون بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا
و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دروازه بیرون رفت و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهدهٔ سید
عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی لنگر خانه با امیر ذو النون پیوست و در محلی که آن مکشیشید
قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه باغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر از عقب پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه پیکار
گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشه
نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بیجا باوج فلک اثیر گردون رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان
سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تا پر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر آبدار کشاف بیک ضربت از فرق سر تا
بناف میشکافت و جانهای پردلان از رخنه پیکر بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت نظم برآمد فغان از زمین و زمان درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ هوا خونفشان شد زمین لاله رنگ و در آن اثنا لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و پیروزی
از مشاهدهٔ آن لشکر دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی
بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر
گریختگان بشهر درآمد و دروازها بر کشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس
چند روز از آن جا به پل مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد مردم آن شهر بدو پیوندند بنابر آن بمدارا و مواسا گذرانیده
سپاه را اجازت محاربه نداد و چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل
و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بترسانید و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان
منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان
به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و عظما
و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط
جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط
باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و بازآمدن ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر خاقان

مظفر لوا چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکریان و علیش و جنگجو در ظل رایت فتح آیتش جمع
گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی بعتبه بوسی مخصوص گشت و بر سید بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو حاکم بود
تمرد و تسلیم حصار ابا کرد شجاع بیک روی بتسخیر القلعه آورد و سپاه هزاره مذکوره و سایر افراد لشکر ظفر اثر تور و چپر بر سر کشیدند و دست
به تیر و کمان برده بتقدیم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بر سید از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت
عاجز گشت و شجاع بیک قهرا قسرا حصار مرو را مسخر کرد و سید را اسیر کرده دست بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت او را

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند دولتیار وقوف یافته بغایت مضطر
شد زیرا که در آن اوان سپاه حضرت اعلی از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و ثانیا اعتقاد داشتند که بی ازانکه چند
گاهی آسایش یابند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله نگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده
بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن
مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب
و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب
آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بسلطان بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون
حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند
گاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر
تسلیم نماید و ازین جهت فتنه دیگر حادث گردد و بنابر آن خواجه شهاب الدین عبد الله را فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسب چنان
سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده به پدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبد الله بر حسب فرموده
کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا ببلخ رسید و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار
مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو درّ یک درج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت
و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید
و امیر محمد بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماهچه رایت فتح
آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو
شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و مخالصت نمود و در ممالک قندز و بقلان
و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزئین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسروشاه را باصناف
عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذو النون
و دلدار شجاع بیگ را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون عنایت
کرده در رفاهیت عظمت علم فرماندهی برافراشت **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی
و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده
اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بتحت ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنه خمس و تسعمایه با سپاهی شجاعت
نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایره کردار منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را
باطاعت و انقیاد دعوت نمود و امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقهٔ مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک
مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برد و با سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر ژیان بر ایشان حمله
مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روزن در نهاد سینه بهادران میگشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف
و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدند
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود در معرض هلاکت نیارد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت
تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از
سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس و امیر شجاع الدین محمد بندق با فوجی کثیر از سپاه جلادت اثر برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و منقلای لشکر استراباد

استراباد که سر دار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود متوجه روی نمود و آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امجاد بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال بزخم تیر از
پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را اسیر گردانیدند چون گریختگان بعسکر
شاهزاده رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند مرحوم مشار الیه بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نهاده آورده تا قصبهٔ ترشیز
عنان بکیران بازکشید و کیپک میرزا نیز بعد از استماع اخبار شهادت مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از جانب
محمد حسین میرزا مملکت خراسان از خار یاغیه از استراباد و ماشیت پورو سبزوار جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتعمیر و عمارت و ترتیب شهر
و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنهٔ هراة سمت شیوع یافت در پرتو شعور خاقان منصور کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری
بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف با نواع فتح و فیروزی متوجه شد امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک را در هراة گذاشته و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا
و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان که محمد
پیوستند و چون خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف و کرت ندیده عنان بکیران بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل
وارد قلعهٔ استراباد و دار الظفر شد و لوای همایون از سایه جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و تمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ
رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بتوجه و اساس سرافرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی
کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان با تبیان سلطنت آشیان فرستاده ما فی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از معنی نهایت ملتمس و مستر
شده شاهزاده را با صناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق نموده و
محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب بجانب اردوی همایون در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام
بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زرنگست مبادا که ناگهان خود را بکیپک میرزا رساند و دست
بیدادی بر آید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده
منقبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بمعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت
منازل می‌پیمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمی‌نمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بدان جانب
ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کیپک میرزا التطلب کاه و جو پریشان شده بودند یکبار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا
دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و
شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر منیر بود بیان
گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای اصف احتشام میرزا کیپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال و
فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرای خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم تقدیم رسانیده آنچه
محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مرده
استقبال بجای آوردند و کیپک میرزا در سر پل بیکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استعفا نمود و با نواع شفقت
عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش درافزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده
تعلق گرفت و فرمان مطاع بمهر عالی آن ورق را اوج کامکاری صفت زینت و زیبت پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملهم غیب و ارشاد هاتف فضای لاریب
محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار ندامت دست داده جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بسمع قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان
بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان محمد دانشان نا یابت آن مملکت را نزد شاهزاده

و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع طلادوز و کمر خنجر مرصع
زیب و زینت بخشید و بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و بایزه و درون را برای صواب نمایش متعلق گردانید و او را بشرف رخصت
ارزانی داشت و با وجود عروض مرض بادبان مرکب در طی مسافت طریقه مسارعت تقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

بر مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان
مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف
[illegible] خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده و لیکن مقرر نموده بود که در قرارگاه فضای اقتدار
آن نوع گرامی گهر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار را جاودانی بنا نشده ثبت و بنیاد بر ذات احدی محقق است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است بلکه
علو شان و رفعت مکان طایفه که طلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شده آنست که پیش از چند سال درین منزل پر ملال
نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بسمع ایشان رسد باستعجال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند قدم همت از مضیق زحمت و تنگنای بسیط ناقابلی
و دیده بصیرت بنظاره عالم ملکوت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند ثبت برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند
هرچند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این مقدمات چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده
کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی از سپر ایزار دوی اعلی بدار السلطنه هراة رسیده و این بشارت
رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و ارباب هراة از استماع این خبر بهجت اثر در طلب رسیدن ریاض
امانی و امال متوطنان آن دیار خدمت و نظارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه کافه نهضت مقرب حضرت
خاقان ظفر قرین میر نظام الدین علیشیر جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیدند و روز
دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمود و اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت
خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که [illegible] از نگارخانه ثوابت و سیار ربود بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط
امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش
رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس تحفه محفوف بدولت و اقبال خاقان بوده جمال از
دور بنظر درآمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر راند و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشید و مراسم پرسش تقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله
ازین واقف باش و مقارن آن سخن تحفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمده تا پیش رفته بقصد معانقه پادشاه
عالمپناه متوجه گردید و چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم
نهاد امیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک بتحفه رسانید و بتقبیل انامل فایض قیام نموده بواسطه استیلاء ضعف همانجا نشست و هرچند خاقان
سعادتمند بزبان تلطف و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
شده فرمود که آنجناب را در تحفه خاصه که کوتل بود در آورده باشند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن جوهر فضل و کمال بازداشته
نفس نفیس توجه برباط پریان گشت آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند
که اینجا مریض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی طبیب که او نیز مردم از طبابت میبرد در طریق خلاف سلوک نموده گفت
که بعد از وصول هراة و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستصوب شمرده و مقرب
حضرت سلطانی را در تحفه نهاده روی براه آوردند و تند روی نتوانستند نمود که بحرکت تعجیل آن امیر عالیجاه مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید
که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده سرعت نزد خاقان منصور فرستاد و کیفیت

و کیفیت حال را پیغام داد و آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد دست
فرصت مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در همان شب جمعه آنجناب
بهرش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بسر
بالین سپهر هدایت قرین تشریف آورد و او را بغایت بیشعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه
آن عارضه از شب شنبه شدید شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفص قالب بشکست و از تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی دردا که
پاکیزه جوان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعله از دود و از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت
و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروتافت آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد چنبری در انداخت و سپهر چنبری بموافقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده بجیب تحیر [illegible]
که دیگر تربیت از که یابند و فضلا را لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمات
آن حالت متزلزل نگردید و خهی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را بسان اشک غمزدگان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت
اندازه را بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت
سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ع آن خاک چه دانی که چه در بر داری وحضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارکت بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متألم
و بترتیب آش هفتم اشارت فرموده امرا و تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن
آن طعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا که تمامی فرقها
برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده دری بر آن سان
[illegible] داده بود امرا و تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش آغاز کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقرائت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را لباس کسوت تعزیت نامور گردانیده
لباسهای فاخره پوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را بپایه سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود
شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت آثار بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم
گردانیدند از جمله میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل در رایش ملک و ملت را
پناه در هدایت بادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد تنگ شد بسوی فردوس با صد عز و جاه در جنان پرسید
از تاریخ فوتش گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر ز گشت آثار رحمت شد از خارزار جهان سوی باغی که آنجا شکفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق آن امیر در رساله مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرقها
انام اشتهار تمام دارد در این مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب بعضی سوانح تابع زمان حضرت خاقان منصور برگشود گفتار در بیان
آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم عفو

آن جامع

شاه زادهٔ والاگهر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم
رسانیده و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و بازرود و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض کردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی
و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن فرزند
سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و مهر و عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات
گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمایه شاه زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم
میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره بزبان همایون بکلمهٔ
انا لله و انا الیه راجعون گشادند و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که بسیورغال آن شاه زادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داده
و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته که دست زمانهٔ ستم آیین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان رسانید چه فضال کشید شاه زادهٔ عالیشان
میرزا حیدر محمد در ثانی سنه ثمان و تسعمایه وقت حلول اجل طبیعی در رسید و ... نورافشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد و در ماه
تابان سپهر خلافت و کامکاری بجهت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون
بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس زود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده
لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غم دیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک
زنگاری رسانید نظم زمژگان دم بدم خوناب میریخت مگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی
آخر الامر بیکسان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زادهٔ مرحوم را بآیین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهت
ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر
زاده بود با خاقان منصور از اختیار سفر آخرت اقتدا بحیدر محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات
کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبتش از جانب والده
و جده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایت عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب
شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی کردانیده
و مهد علیا سلطان بیگم را که سابقاً در حبالهٔ سلطان ویس میرزا بسر میبرد بنکاح باوی در سلک ازدواج کشید بیت درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم
بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمایه حاجم حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم میر سلطان علی ارغون باغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد
مضمون آنکه گر رایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت تیسر میگیرد بنابر آن خاقان عالیشان
ابن حسین میرزا را با ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اواق رایت اقامت
برافراخت و چون این خبر بسمع میر ذو النون رسید باتفاق ولد رشید خویش شجاع بیگ روی بطرف معسکر شاه زاده آورد و در طی مسافت مسارعت
کرده صباحی که ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم میر ذو النون پیدا شد و وصول او بنواحی اواق انداخت شاه زاده
متنبه شده با قریب صد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که از فضلای لشکر
ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند و مقارن آن حال از یک طرف امیر
ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با فوجی عظیم از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده را شکار وار در
میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثنای کر و فر یانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون
رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون برافراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا بخیال کج ... گردن ...

بیرون رفت و راه استرآباد پیش گرفت بعد از وصول بجدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری

ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر باغوای بعضی از امرا در کار

سلاطینی که کشورگشایند ناخوان گوی دولت میربایند بنا شد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک نصفت گهی ملکی ستانند گهی در کار خود حیران بمانند ثمر نوشند گاهی و مفرقند زمانی بی ثمر یابند فی قند چنین باشد در اول حال ایشان بود در آفت و خیر اقبال ایشان ولی باشد آخر سرفرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی عدو کامران پر شور ملاذ مملکت و ملت شاه بابر و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم و تقاوی مسألت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آن خطه جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید و جمعی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان بانجام انجامید و اوزون حسن که در اخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر بر گشاد چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و در هوا ساطع اطلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود رشته اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یک یک و دو دو روی باندجان آورده از سمرقند بگریختند و خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیکچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت اتجاعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه بعد از حصول حصار چون حال بر آن منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نمایند و گریختگان را بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصد بپایه سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بتسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان مینماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد و پادشاه خورده دان این ملتمس را بدرجه اجابت نفرمود اول آنکه درآن ولا سلطان محمود خان بهمین توقع کرده بود و مبذول نیفتاده دیگر آنکه درآن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول مییافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا فرغانه جواب شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در اخسی که مقر عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده ایلغار بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود و ارسال فرمودند و آن طایفه باغیه در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن ولا مواری هژده هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون ایام محاصره بسمت امتداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل تاب ندامت و بیتابی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام دادند درآن اثنا مواد فاسده حصن بدن پادشاه در تن را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد بر گشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت نا پرهیزی واقعه مرض نکس کرد و در بین کثرت شدت حالت بمثابه انجامید که آن نور دیده هر دو مراحل تکلم نماند و هر کس بیمار دار بود به پنبه نمناک آب بر لب آنحضرت

هیچگاه ارکان دولت ابد پیوند صلوات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحای
خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدعای لایرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بهمدران چند روز
از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته غلغلهٔ
شادمانی معرب بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت
مخالفان و مبنی بر استدعای لوای ظفرنشان و وصول رایات نیاز ان پادشاه کامران بعد از آنکه صد روز خطهٔ سمرقند از یمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل
نوبهار داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز
سه شنبه عقبهٔ خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این
بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان را بر روی ایشان گشود و کیفیت این حال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه
جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت صحت یابد او را رخصت
مراجعت داده بودند آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمین را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت این حالت را
شرح داد بنابر آن تزلزل در ارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل مصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازهٔ خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالید
قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از تسخیر اندجان بتیسیر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا
قاضی را که موسوم بعبید الله بود بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی یکتا بود بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را
غارت و تاراج کرده رایت بیباکی فراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جملهٔ تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله بود و بنا
بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال حضرت داشت در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر میساخت القصه چون این اخبار بعرض پادشاه عالی مقدار
رسید از ناسازگاری زمانهٔ غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان
محمود خان استمداد نماید و ایلچه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت
و التماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس او را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی
خان وقوف یافته از خجند برای استقبال استعجال نموده در جلکای آهنگران منزل گزیدند و نیک قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید
و چون مخالفان از این معنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایهٔ سریر خانی فرستادند و تقبل خدمات شایسته کرده طالب مصالحه شدند و خان از جلکای آهنگران
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان از سلوک
طریق موافقت دعوت کردند و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بزبان آوردند و التماس مراجعت لوای خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود
خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی انداز مخالفان از سمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکند
آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب شصت نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند
و علی درویش بیگ و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبد الله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم ساری و شیرم
طغائی و سید قرا و میر شاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توقچی مغول و بابای کتی
طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات
قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان بخجسته بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنهٔ اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی
قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جائیست بغایت تنگ بتحقیق بنهایت تنگ آمده موکب عالی بسر
داعیه چنانست که این زمستان در قریهٔ سماغر قشلاق کرده شود محمد حسین تجویز این معنی نموده رایات ظفر پیکر پرتو وصول بر سماغر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم
ساری و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه یاریلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آنجا را مسخر گردانند و در آن اوان

دوست

اوان برادرزاده سید یوسف اوغلانچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در فریاب و یاز ییلاق عنایت
سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون آنخبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت
پادشاهی بجنید بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمنا در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد و لاجرم او را بجانب
خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا
از جناب بدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب سامغر رفته و از پادشاه نیکو سیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته
و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و رشاد را مغتنم
دانسته بتعظیم و تبجیل ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه
یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ملک متحیر گشته توجه بطرفی که
مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام گشوده نمی
مصراع نی پای سفر کردن و نی روی اقامت در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابو المکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر
رسید و شرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست
و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه بر زبان راند و جهت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست
طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت باز مره دشمن و مخالفت پادشاه
پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری
شهریاری باستقبال نموده حصن بنیاد از جا و مقبوضه بیرون نهند و این سخنان بسمع پادشاه سخندان رسیده یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید عالم آرا از افق مشرق
هویدا گشته شب محنت منتظران نور ایام ناکامی را بروز بهجت و شادکامی مبدل گردانید بقه ماهچه بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازه
مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز گشاده بشرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حالش شد و چون پادشاه
و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آیین متوجه کوهستان جنوب اندجان
شدند تا مردم آنجائی را از بادیه خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخشی روان شدند
بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر گذار نگاه دارند و بعد از رفتن امرا بجهد روز امیر ذوالنون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت
غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخشی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان بکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیکفرسخی آن قصبه رسیدند
در قریه سپیان که در شرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز رو بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت
پناه فوجی از دلیران را بمقابله و مقاتله ایشان مأمور فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافته دست بانداختن تیر و راندن شمشیر آورده معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آیقاقات آنجائی را باهتمام ایل و منقاد ساختند و
ابراهیم سارو و رفقا او که بطرف اخشی توجه کرده بودند قلعه پاپ و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت نصرت را فراختند و چون مردم ولایت فرغانه
خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت امیر ذوالنون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفری تمام داشتند در آن ایام که امرا عظام
پادشاه گردون غلام در حدود اخشی اعلام نصرت اعلام افراختند و بقلاع و نواحی تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخشی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش
را تمام جمع آورده قلعه کوه اخشی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا باتفاق سپاه پادشاه بدان جا در آوردند و از اتفاق
حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعیین نموده

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در اندرون میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یأس و حرمان گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیش
بکومک قلعه اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرای سپاه پادشاه و نوکران
و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند اتفاقا نهنگان
دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت نداده که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرانند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار
گشته و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند مطلقا متوجه استقبال بهرام قتال نتوانستند گشت
عاقبت آنکه قاربوغاچ بخشی بطریقه قریب یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در مقابل آن زمره شمشیر زن شیر صفت نمودند
اکثر نوکران اوزون حسن ببلای قتل ممتحن شدند چنانچه از قریب سیصد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از خاطر غمگین کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا در آن محافظه بود چون کیفیت آن حالات را شنود دانست که بنای
آن جماعت را از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعه اندجان را مضبوط ساخته و قاصدی جهت اعلام آن احوال بدرگاه عالم پناه فرستاد و آنخبر بآن مخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و
سلطان احمد تنبل بصوب اوش که الکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بپایه سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان بکران بجانب اندجان انعطاف داده وقت
پیشین بمقصد رسید ناصر بیک و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشتند
و باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین
صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل یلاغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعه اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر لوا
لشکر بدانجا کشیده و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله مراحم بیکران امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه
بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات آن قصبه و قصبه کاسان را بسر انجام اقران داده امرای مغول را مشمول انعام
و احسان جهت انصراف از رای داشت آنگاه قاسم عجب را بدارغگی اخسی نصب کرده فتح و ظفر همعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب
اندجان بر افراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز بید دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن جمعی
از امرا و ملکیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که درین فترت خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان
پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمک اند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سررشته وفا و عهد را با حبل غدر گسیخته اند و بهنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن شیوه اولو الالباب نیست و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن
منافی شیمه اصحاب آداب حمیت ز بد عهد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه بیابد بستاند
و بموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بمشیر و با استصواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه صف
آرا بدفع شر ایشان مامور فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب سکک بیکدیگر رسیده نایره حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قراه چهار پنج

وچهار پنج نفر دیگر از اینکلیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای
بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت
جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به بیشهٔ عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته
و در دامنهٔ قلیش آغاز طلیش کرده بخیال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بعضی قطع رشتهٔ حیات دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیدند
و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک بدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب بیکماه در آن نواحی بود و از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از صفحت حیات
بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و در آن محل از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام
قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هیژدهم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ
بیک از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز در آنجا توقف اتفاق افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشهٔ کارزار
استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی از خبرنگویش سعادت بنیوش رسید که مخالفان کمیغر کوش از ظاهر اوش نهضت
نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند پادشاه دولت مهوش با بهادران جوش پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان تکاملی بعزم دشمنان انعطاف
داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته هر یک منصور در آن
حدود دویدند غارتیدند آنگاه پادشاه ناصح بجانب قلعهٔ مادوا در آورد و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی
بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر برج عاجز و کمند خیال تیز چنگال از وصول بکنگرهٔ فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با نسر طایر همراز
و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز نظم حصاری در بلندی رشک افلاک به بی مثلی مثل در خطهٔ خاک زبان کنگرش همراز انجم ز دورش قاصر
کمند وهم مردم و در آن ایام برادر خرد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بی بدیل در آن قلعه اقامت
داشت و اسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعهٔ مادوا مضرب خیام سپاه خجسته گشت حصاریان از بالای برج و بارو
آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفراثر سپر بر سر کشیده روی بخندق آوردند و از آن جانب نیز تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا رو نمود
و از آن طرف سنگ مرگ آهنگ میان کار مخالفان پادشاه فیروزجنگ روی بنشیب آورده معنی القارعه ما القارعه بیان فرمود علی بلال جمعی دیگر
از ابطال رجال بزخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفهٔ از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند و از صباح
که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پردهٔ ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایرهٔ محاربه و جدل
التهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیدهٔ بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه در رسته پیمان
بشکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران درگذشت تا خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفهٔ از خدام موکب
ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه اچه توبه که قریه ایست از قری اوش
مضرب خیام عساکر پر جوش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بفصیل شهر نهاده بکمند
حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشهٔ خاینان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته بمنزل آب
خان زا که از اراضی قری رباط سرهنگ است معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در
برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد دیگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه توجه میکردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال
اسباب قتال می بردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از وکسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل
امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک و بعد از واقعهٔ میرزا باسنقر با برادران و کوچ و متعلقان از قراتکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بتقبیل
بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی بیز که جهت عرض حال باوش رفته بود باز آمده و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر
شجاعت شعار قوی شده صباحی که خورشید خاوری بعزیمت تسخیر مواکب کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سپهر

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورده جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و بنگاه
ایشان بتصرف جنود نصرت نشان در آمد و لشکرگاه مجمع پریشان از فر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر
با تنبل در قریه خوقان که از آن موضع سه فرسنگ بطرف اندجان بود منزل کرده بود روز دیگر که خورشید جهانگیر علم ظفر پیکر از افق مشرق بر افراخت و بضرب تیغ اعدا
موکب کواکب را منهزم ساخت صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم صبح زده خسرو انجم حشم بر افق طارم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان
جانب جیل ظلام پادشاه عالم پناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشه کشورگشائی بودند مقرر ساخت و در
جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر و کیچیک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک را بر افراخت همراول آن لشکر ابراهیم
اثر میر قنبر علی بود و اویار مره از نهنگان بحر بکیلی آن امر خطیر را اختیار نمود و چون لوای پادشاه کشورگشای از افق اقبال طلوع کرد و امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران
چون چشم و کین در ظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده بمجرد خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب بل خلاف روان شد و ایشان نیز صفوف
قتال آرا بار استند و بنا بر اقبال سپاه ظفر مآل نمود چنان چهار از خاشاک جبن نه پیراستند و در میان مشرق و جنوب قریه خوقان بموضعی که سقا نام داشت اند و لشکر
بیکدیگر رسیده و بهمه جلادت بهم ستیز و ستیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر اشکهای خون در آن صحرا سر نگون کردند کیچیک بیک از جوانغار
بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خوقان را بخون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کیچیک بیک حمله آورده و بنوک سنان نقش وجود
جمعی را از صحیفه هستی بستردند و بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در کار زار در کشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد با اوج فلک اثیر در رسانیده
آئینه خورشید را تیره گردانیدند ناگاه نسیم اقبال دلیران موکب بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و بشارت اکوکب طالع آن
جهان سروری با اوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شمشیر در غایت اضطراب فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از
سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدار البوار آوردند و در آن روز در قریه خوقان از فر نزول پادشاه کامران در دل پائی بر عارض خوبان تفوق
نمود و لوای حضرت کشورگشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه بر آسود و پس از آن اسلام پناه با صواب امراء عالیجاه تفحص مخالفان
را که با وزکند رفته بودند مطمح نظر اثر ساخته بموضع رباط که بنواحی در میان مدو شان واقعست خرامید و طرح قشلاق انداخته هر یک منصور
ساخت مواضع مخالفان را مور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب ایماق لشکر بسیار از امرا
رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرده روی توجه بصوب خجند که الکاه او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید
قنبر علی میل بجانب خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان باز گشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد
تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود خان فرستاده مدد طلبید بیگ تیلبه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سلک سفینه خانی منصب قورچی داشت
و احمد بیک که خویش تنبل بود آنکه و لمه خان سلطان محمد خانیکه بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد بیکه را
با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچه کینت لطایف کاسان شتافته علم محاصره مجاره برافراختند و انجمن
ابد عیان رسیده پادشاه جهانیان در قلب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان بقطرات باران لالی عمان منجمد گشت و مرغ
اگر توانستی جز در با مرغ کباب در یک سیخ کشید از سر متاع جان میگذشت بصوب کاسان نهضت فرمود و بحسب قرین سرما و بعد طی مسافت
صباح در آسنی نزول فرمود و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورد و چون رایت نصرت نشان بر وصول بیگ فتح آن
بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که بمحاصره
کاسان نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شده از آنکه سوار کرده آن الکاه آن محل قرار یافت بود بصوب کاسان ... کرد و روزی که پیش الصلوتین
بار و میرزا پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و سرداران معسکر کینت متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما
بیاده وران زمستان لشکر پیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد
امراء دولت را طلبیده بزبان الهام بیان راند که غنیم را پیروی کار کریم بدین جا رسانیده فی الحال بر وی میباید تاخت و مهم او را بنیج

دلخواه مهیا ساخت و پس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که وزبگاه است انشاء الله صباح رایت اقبال برافرازیم و در استیصال مخالفان بجای
اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعه ارخیان گریخت و روز دیگر
پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در یک فرسخی ارخیان منزل غزنه عنکان را معسکر گردانید و قرب چهل روز در آن منزل محل نصب سرادق
پادشاهی بود و تنبل در ارخیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم جهم
بود و بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری تقدم پای بر سریر سروری نهاده داعیه امارت و سروری داشت
تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داد و پادشاه با دین وداد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید
یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی ارخیان شب در میان پیشخانه ان رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن
مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر آن قلعه درآمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست
و قنبر علی سلاخ که کاخ تثبت ایشان از خاک و آب عذر و نفاق تعمیر یافته بخلاف رضاء پادشاه مظفرلوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه
میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن
آن دو امیر افتاد باطنا انکار نمود اما بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی آن قدر اعتبار و اقتدار یافته
بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا
باشد و ولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او همراه کوچهای خود را از اندجان بیرون
برند و آن ولایت را بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر باتفاق یکدیگر لشکر
بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر انجا بر سریر خلافت متمکن نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر
وا دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان
توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب درآید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد
و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید
داشت جامها عنایت نمود و شرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و تکبر
مرتفع گردانید عظمت و بادبروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب تعطیل می نماید بلکه مقرب الحضرت الخلافه را
رضاء پادشاه شنوده او اصلا اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بجهتی مواخذه و مصادره نموده
حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای بادشاه علی
دوست نبود چندروزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر گشاد کارکم جوی هر کار بصبر میگشاید مقصود که زنج نهفته از خلق رحسا بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان اویس بسوی سمرقند و بخارا

در ان اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت او زون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلده محفوظه سمرقند باز داشته لواء جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار
چنین روزی میکشید محمد باقی ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضه اختیار محمد مزید
ترخان نهاده و امراء بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت
از اموال و جهات بخارا و منصات تاکید بنیاد و تکمیل بدیوان سلطان علی میرزا میداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را بیش از پیش فرو گرفته
الحکم از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر بخارا آنچه ضرور تر بسرکار سلطان علی تعیین نموده
مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از امرای الحکم اتفاق نموده قصد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی
حسین ارغون و برادر خود او زون حسن بر حمید و قرا برلاس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن آن حال سلطان محمود خان محمد حسین

دو غلات و احمد بیگ را با بسیاری از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بجانب میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان را
توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت
کرد که مناسب چنان نماید که بسرعت هرچه تمامتر رایت ظفر پیکر سایه عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد
و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سا دوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل شاهی سرافراز گردید و ابتدا امرا
مغول چنانچه میباید بجانب میرزا اختند بلکه مؤاخذه و مصادره او را با خود مخمر ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید
آنجناب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیلاق رفتند و چندی اقامت نمودند
ناگاه سپاهی سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهده آن حالت که در خزانه خیال
نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان
بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان
میرزا ابواب مراد بر روی او نگشود مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سده سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بهاییه سریر سلطنت
مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلک فرسای سایه وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح سمرقند سعی مینمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می آسایم و مغول عبد الوهاب
بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابران پادشاه عالیجناب عزم
توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبد الوهاب را نزد جهانگیر میرزا باجنی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت
ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعده سنه خمس و تسعمائه روی بمقصد آورده چون
حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیگ با برادران باره دوی کهیان بوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای
فلکسای از مرغینان بابشیره رفته قریه مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیگ قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر
از اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اوراتیپه قبه بارگاه سپهر اشتباه برافراخت
و در آن منزل انجبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعه دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه
عالیمقدار از اوراتیپه بکرار رفته دار و غه آن موضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید
و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست
نواز در باب فتح سمرقند با آن جماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظه در قبضه اقتدار جناب ولایت شعار خواجه
قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جمله احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود
ممکن که صورت مطلوب در آئینه مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاده هر
کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نموده در موضع درغم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل
مقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار را بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ما بچه رایت نصرت آیت ظلال
شهر پرتو وصول اندازد و تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب کفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک توقف
شام از درغم متوجه سمرقند گشته در آنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی
رسانید لاجرم صورت تمکن در آئینه ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم ساری و بعضی دیگر از امراء که بشامت علی دوست بهر طرف
رفته بودند یکیک دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و
علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب استان خلافت آشیان رخصت طلبید مسئول او مقبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زد و بعد از یک دو سال علی دوست بجزاء اعمال ناشایسته
گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخته
و خود را بکوه پایه اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست
و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوذی برلاس با چند کس از جنود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوذی
بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت ننمود و باتفاق خویشان
بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا سمرقند که تجدید غاشیهٔ عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند
ناگاه خبر رسید که سلطان علی میرزا بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته این حرکت موجب ازدیاد اسباب دولت شد اکنون سیاق سخن
مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ نکته گذار بتتمهٔ اخبار پادشاه کامگار زبان گشاید والاعانة والتوفیق من الله وهو الکافی
لمن استکفاه.

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند و تسخیر آن بلاد بمبانی جهانبانی

بداق صح

راویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ
سلطان بن ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت
و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید را بیمن امداد آنخان عالی شان فتح
سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا ازوی استمداد نموده فاتش اتفاق افتاده مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم
بود و تولدش در شهور سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود
جدش ابو الخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بیایغور بای شیخ که اکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابو الخیر خان بداعی اجل
بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امرای اوزبک منتظم بود محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را متعهد شده آن
دو شاهزاده را بعد از غلبهٔ ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جملهٔ اعاظم امرا و سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان
ایشان را بتیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرد و مقارن آنحال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم
سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعهٔ حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان
گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بمعاونت قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی پشتی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعجال شمشیر
و تیر و خنجر پرداخته بطرف بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیهٔ جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعهٔ مذکور طایفهٔ از امرا و لشکریان اوزبک را
با خود متفق گردانیده در هر چند روز فراهم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایراجی خان بن جانی بیک خان
شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عرضه
داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه مشتاقی نوشته بملاقات خان
اظهار اشتیاق فرموده باحسن وجهی بادی بملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلدهٔ فردوس مانند بفراغت
گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبد العلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه
وطن مالوف گشت و چون بتجق طوق خانی پرتو وصول برده و قلعهٔ ارقوق انداخت قاضی بیکجک که بر سایر قاطنان آن حصار رتبهٔ تقدم داشت
غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب
اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که
بزرگترین امرای دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورگشای خانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده
آنحضرت را بسریر خانی بنشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد بود از نسبت ظاهر گردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

نمود و بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا لوازم استقبال بجای آورده لوازم اعزاز و تعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن
آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی
بر صفحهٔ ناصیهٔ رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفای وعده که کرده بود نموده
میرزا بنا بر عدم رضای امرا متوقف شد از قبول حال محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان
محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب قشلاق انعطاف داد و در اثنای قشلاق
براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پیش از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود و ساوری
و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور
نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه
تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان
محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان نکران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان
اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ اترار شتافت و قلاع آنحدود را باستحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان
زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی
خان چندگاه فرمانفرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد
چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمانش چوندرا در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان
بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور
متوجه کومک خوارزمیان بودند شنوده از آنجا کوچ کرده نیلا بر حصار بولدم رفت و با اهالی آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا بادارق
رفت و از آداق بماه استرآباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعهٔ ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت
بعد از آن بسبب آنکه محمد خان سلطان محمود خان از ارادهٔ تصرف شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران
هواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغهٔ ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و تحصنان
حصار صبران درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن ولا برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر
کشید و ساکنان صبران نشد صبران عنان نکبانی از دست داده ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند
و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را با قاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی
از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را با دکورناقی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی نزد
برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته برادر را ملاقات کرده آخرین همعنان یکدیگر بارزار شتافتند و بعد از آن اوران برندق خان و محمد مزید
ترخان بارزار امیده شیبانی خان در حصار ارزار تحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده
نایرهٔ دیاده انبان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهه کومکی که از جانب سلطان محمود خان بارزار رسید برندق خان بصلح راضی گردید
و از ظاهر ارزار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ... بشهر خود روم و شهر با خود باشم و بعد از آنکه گلزار ولایت ارزار از خار وجود سپاه برندق
خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب یسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان
گرفتار گشت و او را بارزار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان از این حال وقوف یافته بارزار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان مشاهده نموده خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنه خمس و تسعمائه که اختیار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی بهرام خشم و قهر عنان بگیران بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره بگماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز مکث ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمینگاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بتقریب [illegible] گریز نموده سمرقندیان را از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و هم بسیاری از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز لوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان عزیمت باردوی خود تافت مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید ملکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساط بوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و مصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین جنگی صعب وقوع یافت عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص گردانید و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی در آمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه پرداخت بخاراییان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاراییان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافتند فتح شهر میسر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه تاتکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آن صوب شد بنابر رای عالی جاه شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که در یک روز بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متوطنان آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان بهار آوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاراییان را نالان گردانیدند و شیبانی خان بترتیب شهر بند بخارا فرمان داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده با زمره سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان متهور بظاهر آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکزوار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنا آن مهم را بر مکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل وصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج در آرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سمرقند و ولایات را بحیطه تسخیر در آرد سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آمد و وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق آمیز عشق انگیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آن فاحشه اغوا نموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان در گذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را از سمرقند دور کرده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت

[illegible]

آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث شدید باشند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از والده شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم
فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از عدم خواجه بدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مفاوضات
نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بالتفات
امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب نجابت مآب با عالیجاه بدایت آیات باب ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت
بجانب شیبانی خان میل فرماید بجایی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام
که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح
انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان می‌نماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت
ببارگاه عالم پناه آیی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایهٔ مرحمت و عاطفت بیدریغ فراغت فرمایی و آن شاهزادهٔ ساده باین سخنان واهی مفتخر
و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیهٔ طاعت خان شیبانی بر دوش انداز و بتقبیل
انامل ایادی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی
خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتما دو سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی با اکابر
سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با طایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهار راهه را گشاده عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود
انعطاف داد و مرغ روحش چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظهٔ تورهٔ چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او اظهار ملاطفت
عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جادهٔ موافقت
تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت
برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و [illegible] و [illegible] سلطان حسین ارغون و عبدالوهاب شغاول و غیرهم مایل
بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع قضا و قدر شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی
گشت و بعد از وصول بسدهٔ سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطهٔ آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نخواست
و سخنان عتاب آمیز بر زبان آورد تا در وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی
ما مضی بالکلیه کدورت شمار ا بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه
سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا را که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین فرمود و فرمود
که دروازه‌های شهر المحفوظ را مضبوط گرداند و هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت
تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضهٔ نهب و تاراج می‌شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و
پس از دو سه روز بقصبهٔ فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال
برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را
جمع ساخته و یراق کرده به شهر درآید چون از کیفیت اتحاد و شه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان
شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف والاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر عظما و اکابر سمرقند و بخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدند و
بنهایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمهٔ از ظلم و تعدی اوزبکان نامحمود در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند

چون محمد خان شیبانی در ملک سمرقند بر
سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراءالنهر در پایهٔ سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت همگی همت
متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذراند و نخست

وبخشت میرزا سلطان علی را با جانبعلی از پای درآورد چنانچه بشی به تیغ بد عهدی نقش وجود آن دو جوان نیکو خوی را از صحیفهٔ هستی بستر و آنگاه فوجی از معتمدان را
بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانیده و در باب تاراج اموال و جهات طایفهٔ اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام
مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی جزئی و کلی دخل می‌نمود به ضبط
متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی
پیش نهاد همت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف درآورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را با خذ اموال
یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و جهات احکام
معاف می‌داشته‌اند آن طایفه را منظور نظر اعتبار ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت
قضا اختصاص بخشید و نیابر وفد غه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر
ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال می‌نمود
یکی از اسپان طویلهٔ خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت
طی می‌نماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما اسپ بر فرزندان و متعلقان مقید نمایید
بود و بسرعت هرچه تمامتر از آب آمویه عبور می‌باید نمود زیرا که مقرر است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و باید که تا به
امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد صغار او در میان انجمین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش
فرار برلوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضاست بظهور خواهد آمد لیقضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه
هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر
خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و جمعی بیاقی که همراه داشتند عرضهٔ نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق
عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار معموره و شهر را صفت اضاءت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاده و دوحهٔ
گلشن ولایت که درجویبار فضل و کمال بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم
دریغ و دریغا که آرام دید که او داد گیتی چاوید از و کام دید کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد که تیر بلائی نکرده ازو خورد چو گیتی نکرده ز نا پاکبازان
که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر ستاره اثر که زو عالمی گشت زیر و زبر و چون بیتیه تکلفات نشیان نخورد و بعد از آن حادثهٔ منکره طایفهٔ اوزبک در
اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند و از سر آفریده
که حصول کمینیه و کمین یا بمقصود بود او را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آورده اکثر قری و بلدان را آیت قاعا صفصفا لاتری فیها عوجا و لا
امتا و صف الحال گردید و شمشیر قاطعان بنیاد از تلاطم امواج هجوم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم سر فتنه از خواب بیدار گشت
بساط فراغت قضا در نوشت ممالک شد از جور غارتگران پریشان تر از زلف مه پیکران ز سیل بلا شد جهان مستخیز نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر نه دستار بر جای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت
و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن جبار نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند
و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند همدران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده رایت نجم
لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق حضیض سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار
چندگاهی درگذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی ذکر نهضت
پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش چون اخبار مذکوره بر نهج مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت
نایرهٔ غضب [illegible] از فکرت عشیره را فرو نشست [illegible] جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه والاقدر بنابر تحیر افتاده بخاطر اقبال مآثر چنان رسید که از راه قراتکین و الای نزد الاچه خان که خال آنحضرت
بود رود و از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده بحصار رسید و مملکت خسروشاه عبور فرموده تا رفتن بطریق قراتکین تیسیر پذیرفت و از بالای کمرود طی مسافت
نموده راه سرتاق پیش گرفت و چون نواحی نواندک مضرب خیام پادشاه ظفرناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نواندک آنسرور راه اوراک در حرکت آمده هر روز وصول بدهانه کمرود شیر علی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفته
نوکر شد و روز دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده و بپای توکل سر بالا قطع مسافت میکرد و در راههای
تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار بازماند و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام بدین منوال راه ورد نوردیده روز چهارم بسرتاق
رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله الوند برابر و قله اش از رتبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای بدیده هم از اندیشه صعود بران لنگ
و آن کوه گردون شکوه با بدوه انبوه مطوی شده نواحی فان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک فان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان
فان را بردست راست گذاشته بصوب قلعه کشتو توجه نمود و از کشتو بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر ربی آن آب کوهک گذشته
بایلاق مضرب خیام عساکر ظفرشعار گشت مقارن این حال امیر قنبرعلی ارسکاره و ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساطبوسی رسیدند و بنوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفرشیم از یار ییلاق بقلعه سفید کت شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت ذکر
خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدن صورت فتح در آئینه امید تیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیای و لا انبیاء علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات سفیر باید که الرؤیا الصالحة جزو من ستة و اربعین
جزوا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدت شش ماه وحی بطریقه رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات
میدید بتاثیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع تحقیق میدمید و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داور بیدار وحی لا
پیام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خوابی که آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن اخبار مینماید بر السنه و افواه مفسران
فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن گزیده صورت بازرسته که هر شب بدان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب
بپوشیده نقاب بینده دیده ولی پوشیده از آینده دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف محمدی ظهیرالدین محمد بابر غازی
دید و بآن بشارت منتظر گشته بکلی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یار ییلاق و قلعه سفید کت
اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداخته شد و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرد و مولانا تغیر مزاج بدایت رواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته باشعی اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مراد و وقوع این امر گناهی بنسبت کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سوال و جواب بر رای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روانشدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان بهمانجا
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت بیرون بی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب بنسیم نسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه
امیدش در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم بالطاف الهی صبح امید دمید از
مطلع اقبال جاوید برآمد مهر از برج عنایت نهان کرد شب ظلم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از مخلصان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر بار
فتح سمرقند میسر شود و هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمه گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند
چهرهٔ میسری پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مرام بعد از انقضاء چهارده روز
اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشد و الرشاد **ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند بمحض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن
محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی** مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید
قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و محکمهٔ یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور توتی الملک
من تشاء از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان هو هو الستور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد و فرق فرقدسای
کشورگشای را بافسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت بابهجت آیهٔ ان الله الملک مزین سازد و بر آیینهٔ
فهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات ما یلا
بر روی روزگار دولتش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی امن البال مقرر
گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **نظم** سرآرای ملک پادشاهی مدد باید ز فضل الهی مراد اتش شود در دو بر
حاصل بود آسان شود هر کار مشکل اگر خیلش عدو باشد چو انجم نباشد هیچ خود را تو هم بلی هر که بر آید مهر انور بود اختر بر ش از ذره کمتر
چو گیرد درایت خور عالم افروز شود بر رتبهٔ افلاک فیروز و از مبتدای این تشبیب و انتهای این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه شود
که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیادهٔ جرار در نواحی قلعهٔ دبدار نشسته و روان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراخته
بود و جانوفا میرزا با قریب ششصد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه
سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قرق بودند که دو یک فرسخی شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشیده و کلام معجز نظام
و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخته متوجه آن بلدهٔ
محفوظه در آمده قلعهٔ روزگار را به تسخیر در عالم انداخت خامهٔ مشکین شمامه ارشمامهٔ انجم را باغ جان جهانیان را برین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه
بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفید کت را مضرب خیام عساکر ظفر پیکر گردانیده بود که خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس
سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام پوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گرداند پنهان و پوشیده بجانب
سمرقند در آید و شاتو بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح
و دولت در رکاب عز و نصرت همعنان از یایلاق متوجه آن دیار گشت و نیمشب منزل جان افزا آنچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان یا
جنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شده اند که پادشاه سعادتمند که همت بلند بتسخیر آن حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند
لاجرم عنان مراجعت بطرف یایلاق انعطاف داد و بیخ این بار بر نیاید بار دیگر بر آید چون دو سه روز برین آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه
عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یایلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت
بیغایت ملک الملک بخشش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمند میمون آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و در نیم شب قدوة الاعاظم
خواجه ابو المکارم که بسان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت
همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولت خواهی بر صحیفهٔ روزگار میگذاشت و رایات شرفناک بعد از انقضاء نصف شب
بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تایید هفت و هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شمشیر فرستاد و فرمان داد که در همواری غار شقاق عیار
پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سپاه گردون شکوه فیروزی
نشان بگشایند و بحسن تقدیر آن زمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته بصوب دروازهٔ مذکور روانه شدند و آن جوانان شیر دل از نهایت جهد که پادشاه دلاور

قرمعاده بود برباره صعود نموده خود را در شهر انداختند و شمشیر باکشیده و بدر دروازه فیروزه رسیده دیدند که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود و بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه می‌نمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آن جماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و جهان زمان پادشاه کامران ظفر بعضی از
حضرت ازلی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی که جاوید که بیدن درآید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
لب بتکرار این کلمه بگشاد که سلطان البلاد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هرکس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه نزول جلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولت خواهان
بشکر صبحی پنهان گردان شده صفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر شد و در گذشت نظم در شب تم کوکب مسعود ناکه رو نمود خلق از در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد بازرستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
همچنانکه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکان بکان در کوی ها افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و پرخاش و اتمام واوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبدالرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمدخان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بپانصد نفر بودند کشته بئس المهاد شتافتند و آن شب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شیون و غوغا بذروه
گنبد خضرا میرسید و هرکس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزیده وارباب حرفه و کاسبان متعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هرکس فراخور حال تحفه پیشکش می‌نمود و چون خسرو
ثوابت و سیار بر سمند خنگ فلک سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالی گهر آمد که طایفه از لشکر اوزبک میان هر دو دروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آنزمان در ملازمت
آنحضرت زیاده از بیست کس نبودند زیرا که سایر ملازمان بجهة اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر شوکت
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن جا نه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود بمقابله خصم شتافتن مصلحت ننموده شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی بازگشت بخود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین به بوستان سرای ارک رفته
ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که بجهة مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و آن جماعت دعا گویان و ثنا خوانان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته مضمون این مقال که
گویان گردیدند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدولت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی چنانچه شمه از آن در قضیه [illegible] وقایع آنحضرت مسطور گشته کیفیت
غرابت آن حکایت بر ضمیر صاحب [illegible] بیان گذشته اما اگر هوشمندی دیده انصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که این حادثه و تسور
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر ظاهر شد به تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بجهة چند صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که

در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و پسر
امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و قرشی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک
موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر قلعه
خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقهٔ حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی
گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب شش صد اوزبک دیو سیرت در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنهٔ بلاد ماوراء النهر است شهریست
در غایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذوشوکت را صورت تسخیر آن بر سبیل غلبه
و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام از ایام سالفه بمحفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی با
سمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاد
وار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را
باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده آنحصار و قلعهٔ خزار را محکم کرد و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت
علمای اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن
دانی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای زمان می ربود و در زمان استیلاء شیبانی خان بر خطهٔ سمرقند در بلا تبش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز را آن
فتح میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه
فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بجام
خجسته فرجام پادشاه عالیمقام عملی بسته این رباعی را در آن درج کرد که رباعی بی غله مرا گران توانم پوشید بی جهل غله تا توانم پوشید آنرا که نه خوردنست
نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی
ایشلار باری کونکول دیکدیک بولغوسیدور انعام و وظیفه باری بویروغوسیدور اول غله و جهل که دیب آید نیک بیلدیم جهل غه تونی و غله دین
اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیهٔ مصرع اول این رباعی را ردیف گردانیده دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن اینست و بنظر پادشاه
نکته دان رسانید بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور بی جهل او چون موجهٔ عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابو البرکه که فراقی تخلص مینمود
بصحبت جنت زینت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهربار پادشاه در ربار رباعی گفت که یک فردش بخاطر است
بیت بوجور که قیلدی دوران بولغوسیدور سلطان کرم بوعذر نی قولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که مسند
سرافرازی بمکین داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر مینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعهٔ
دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید والحکم لله الحمید المجید
و منه الاعانة والتأیید

ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن و دین پناه بهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش
مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر انور میگاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعهٔ دبوسی استیلا یافته و کافهٔ
متوطنان آنرا بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اتفاقاً چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس حاضر
نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی
چند امضای عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و درین اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قنبر محمود را با قرب پانصد نفر مردم دلاور بکومک پادشاه والا قدر
فرستاد و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا در سلطان احمد تنبل خلیل با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶

بخیال قتال محمد خان شیبانی یراق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از مانچه علم سعادت پرتو خضرت و نضارت یافت پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزلی را
که شایسته مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه متوجه گشته بنواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران جانبین
پهلوانی در میدان مردان بجولان درآورده گرد نبرد با اوج سپهر تیزگرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون یکبار بر اردوی پادشاه ربع مسکون آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقها و دیوارها و چپر استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد و آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بر وفق مقاتلهٔ خصم توجه فرماید و جگر
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته ظفر نشانی بجان شیبانی نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نمود و میگفت دشمنان دون را بیش ازین
مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار قصر وجود ایشان میباید گشاد اما چون تا آن غایت خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو
هزار سوار آراسته متوجه گشته آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار یا پانصد نفر مرد دلاور در این
دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید
زد و حضرت پادشاهی بنابر اقتضای قضای آلهی رای امیر قنبر علی را بصواب اقرب تصور فرمود و صباح که جمشید خورشید لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب را از بیم زر اندود بپوشانید دفع جنود ظلمت در رو در پیش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردید
مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی و برادر خوردش میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و فوج حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران چیره چشم و کین
در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابو القاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل تهور در برانغار پیکار اعدا مطمح نظر همت سازند و ابراهیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره
از اینکیان در سایهٔ علم بلندپایهٔ پادشاهی در قول توقف نموده و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض
فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران در پل شوکت پیکان جان گسل بازیه خونریز
در جسم پر ستیز گشادند و دلیران ستم توان بضرب شمشیر برّان رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا بردادند نظم عام کمانها زباران تیر تا
رسانید طوفان بچرخ اثیر حسام دلیران چو خونبار گشت ز خون رود جیحون پدیدار گشت   در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب
عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن وقت پیش رو
آنحضرت جنگجوی کسی نمود و با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان قیام نموده زخم سنان و ضرب پیکان ایشان را بازگردانیده بیت هر که را شد یقین که حملهٔ او ست
پای ثباتش بر کمان باشد   و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس بقای این
اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده باوی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و هم از اشتغال بنبرد قتال در گذشت لایق آنکه
بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نماییم و بمقتضای فحوای الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرماییم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت
داده بتهییج غبار معرکه پیکار امر فرمود بار دیگر اوزبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت آیات کسی نمانده
بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا متیسر شد و از امرا و عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جانسوز ابو القاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلانتر قاسم بیک قوچین و خدا وردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضای حق عزوجل بمرتبهٔ شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی
که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرت پیکر اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان

بیت و خواجه علی ۲

۳ بهمت بر اعدام وانما احد انک ازانتی شیخ محمد خان شیبانی شنخ صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود ع

داشت و در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک پرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باجسام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و باحجیم
اسپ در آب راند و بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و گیجیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النگ قلبه بار دیگر از آب مذکور عبور کرده بوقت
دو نماز از دروازهٔ شیخزاده بشهر درآمد و در ارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قند پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابای پشاغری بطرف اوراتپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثهٔ منکر خواجه ابو المکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خواطر بر تحصن قرار یافته ضبط دروازهٔ سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازهٔ گازرستان بهمین شهامت شیرم طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومک باشند و در مدرسهٔ میرزا الغ بیگ که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت بایشان بجمیع دروب و
بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود زود می توانند رسید و پادشاه بر بام آن مدرسه قبهٔ خیمه که با اوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده و در ترقود فرود آمد و ایتام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه شتافتند و بعد از ادای دعای دولت پادشاهی التجا نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بباد جرأت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک بشهر می آمدند تا آنکه شهریان
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند و سیر تیجه غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازهٔ آهنین
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه بازداشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند ناگاه از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و میان الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر حسب الامکان بجهت
حمایت پیادگان عنان بگرایان بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ پولاد تا دروازهٔ آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیگ جنگهای نیک کرده و پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش میان دروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بلند همت در دروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیر و کمان برد و از شست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسپ اوزبکی که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای درآمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان
در نواحی برج ستر کردن خود را بپایان فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده جمع آمده اند
و در بارهٔ دروازهٔ گازرستان و دروازهٔ سوزنگران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیگ و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر سپر ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجا گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان
فیروز جنگ خود را بدانجا رسانیدند و آثار رزم و ستیز ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیگ از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده دو نفر
و جمعی را از صحیفهٔ هستی سترد و قرا برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشگیر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را بنظر انور پادشاه جهانپناه
رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی می‌نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی نمی‌گردید در آن اثنا بلای قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فروتافت چنانچه چند گاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور افلاک برمی‌آمد چشم شهریان بر گرده نمی‌افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجرهٔ سنبله و حصول آن هم دست نمی‌داد و گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپیدا گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت درگذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و از آن ولایات مذکوره در این سال مدد اهمال و اهمال نمود و هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یکیک و دو دو خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می‌پیوستند و از تجبر مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تائید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید **ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی باره دیگر سمرقند را با ابوالفتح محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر ملکیار زد مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر بار و رز کار سلیقه کار رو در سازد و آن بلده را بازگذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز زاغ کاخ صباح را غلط می‌نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود با همعنان خواجه ابوالمکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قرب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی و مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثار مسئ بزلال عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده میسور نیست بنا بر آن عنان یکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الیجه خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان باکرهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته و در اکثر بلاد ماوراءالنهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیباک اوزبک را بغارت و تاراج آنحدود مامور میگردانید و بیاد حملهٔ ابطال رجال شیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیاء دون لازم وجود محدث فرمود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جز و کل پیوست و پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آن دیار گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکر که سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آتش جنگ کشید با سپید مرد مکمل بجنگ بکابل درآمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال ضبا و حیاتش بر انداختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع والد خورد ترامیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده بتسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبدالرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحبالهٔ نکاح درآورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدی نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از میرزا و ازبکان بد نهاد استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسیده باشد با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثله واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آمده در جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن ستاره بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر عمر بیک را بدار السلطنه هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسیده و برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس حربی باوج فلک سیما رسانیده حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیرباقی اشتهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاده او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر بپیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت متیسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان کردن پیچیده بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مقصود لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل رجعت فرو کوفت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بمستقر عز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود **ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید** در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و بنسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک نموده از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی بری گردانیده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مرو اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی بگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ازتهم سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قراچه و تینکات کلیدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کرده

که بهنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش بگشاید
و در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان که سابقاً بواسطهٔ استیلاء محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده
در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون
خانی از آب آمویه عبور نماید سینهٔ قلعهٔ اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین
وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه
بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنهٔ محمد باقر بجانب اندخود روان شود دستار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر
ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجید و حیدر وار در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از
عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان
ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو نصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک
نداریم تا این مهم مستقیم پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامن گیر شده همان شب به چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بد اندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیر باقر
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن برای انور همایون
واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقران داده مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان
حسن علی را و دیگری از حجره‌های جماعت خانهٔ آن عمارت نشانده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن
جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند
داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان
عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان
بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و بابا و کار ابو اسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور بگرفتن عاصیان مأمور
گردانید و امرا همان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مأخوذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط
در آوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تلنیک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر
برلاس و قراچه محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جناب
سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق برکشید و مقارن آنحال خان گیتی ستان
از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید **ذکر طلوع ماهچهٔ رایات
نصرت آیات خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ** در اوایل پاییز سنهٔ تسع و تسعمائه
محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در آمد و [illegible] رایات سلطنت شعار
محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید و منظور نظر التفات شد و محمد خان او را با آن طرف آب کوچانیده خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا
ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران نبرد خواه مصلحت در توقف ندیده و نور حدقهٔ سلطنت و جهانبانی
میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک
و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن العوت نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و آنکه عمر بیک بکوکلتاش جان بیک که داروغهٔ شبرغان بود در رفته در محافظت
آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات غالبات سلطانی از راه دره گز سیاه و چهار پایک رفته از آنجا بقرا بغاج شتافت و از قرا بغاج عنان عزیمت

عزیمت بجانب جبال غرجستان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود در تحصیل واداد روی توجه ببلخ آورده فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان
نامزد کرده و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر قلیچخان و لله امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده میان آن جماعت
و اوزبکان مقابله بوقوع انجامیده در اثنای ستیز و آویز تیری باسپ امیر قلیچخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و بار دیگر
خان برو نهادند و آنچه رایات ظفرآیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیچخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند
خواطر بتحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان قرار گرفت و دروازه عکاشه بهمین جلادت
و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیچخان و امیر درویش محمد کتابدار بنهایت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شترخوار را
ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن الغوث در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیچخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری
محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه
شترخوار منزل گزیده جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد
و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و تومنیان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت
نمود و چون آن سخن در سمع قبول قلیچخان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه‌گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و تور بسیار بهم رسانیدند
و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه نجاک ریز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوازه
سورن و کرنای و صدای کورگه و کوس در خم طاق حصار انداختند و تا سه پهر و ملح روی بخندق بلخ آورده آثار [illegible] تسخیر ظاهر ساختند و محمد خان در آن
صباح جوشنی شبرنگ پوشیده برابسی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش دوان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده
بخندق دروازه شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن
زمان که اوزبکان نجاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند
و آن حجر بر چپری خورده بردارنده آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ
مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر
بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آواز بغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت برگشادند نظم
ببارید ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران سهام تخش از دل گشت پرخون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون و اگر چه در آن روز اوزبکان
نیز بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است عاقبت
انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد انتقام عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و برین
قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان
از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی
امیر قلیچخان فرصت یافته بند بر پا بگریخت و بکنار خندق دروازه شترخوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه
میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر تخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که
تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا بازگشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطه تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی که
بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب
یا اضطرار بسلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان
نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده ابواب لجاج و عناد
قیام نمایید و بدست متابعت دروازهای شهر را برگشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم اداء

رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اولاد
امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که بمجالة الوقت با حضرت
خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بسبیل امانت
بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه
اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه
خان گمان برده اند که ذخیرهٔ ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز شتر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که در آن
ایام در راه گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بصحرای عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت
او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اواسط ایام زمستان طبل مراجعت
کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبتی دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره
آن مقدار عذابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامهٔ سخن گذار
این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از جنگ از آن تاریخ شد
ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
جرزوان بدره جوز تحصن جسته بود و چند نوبت رسل و رسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده و کیفیت استیلاء لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد
کرد و خاقان منصور چون آثار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف خان
و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر دلیر و مرد بر دو سر پل بابان رفته رحل اقامت انداختند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم ساختند و میرزا
بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته بقیهٔ ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان بهار آیین فروردین سپاه سبزه
و ریاحین بصحرا و دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جوزجانان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده
کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد
و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روانه ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که بسعی بدبینان
قصد وی نیندیشد خود نیز با لشکرهای حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتلهٔ محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم
فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک خیالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاه
زاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته عنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده‌اش جبار بیک بود توقف نمود و امیر ولی
عنان بگردان بقندز شتافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت
و اقبال مرتفع کرده بود خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزادهٔ شیخ خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبهٔ وزارت
بدرجهٔ امارت رسانید و زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت جا داد
و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات
از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان
خیمهٔ اقامت بر افراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را برتبت ترخانی سرافراز ساخت و در دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرای عظام
گردانید و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و بعد از آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد
دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف

بخلاف پیشتر بعضی از مهمات بپای مشورت ایشان فیصل میداد و بنابر آن امیر عمر بیگ شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن
شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی رایت اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و بهمان جهت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا
امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیگ را در شب دیگر روز مقرر نمودند و روز دیگر خواجه تاج
الدین عبدالملک بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسا را که در آن اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیگ بشبرغان روان کردند اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و
امیر عمر بیگ در مقام خلاف ثابت قدم و زیاده از سر عناد در گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد
و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفرمآل گردد تا دفع امیر عمر بیگ و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ
کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیگ در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که تا
محمد خان بکیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته معرکه قتال بیاراید **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت
فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب** چون خبر تحصن امیر عمر بیگ در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة اشتهار
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن اسیر سرکش را بار
دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر ظفرمآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت
بدن روی در نقصان نهاده کار از مضای آن عزیمت در گذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند
و بهمگی همت در ابرای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین و شاه زادگان با تمکین و امرا و نوئینان
و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسألت
نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسألت اصحاب عبادت بقرب اجابت رسید دار و الشفا و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعاء اهل عبادت بلا بگرداند آنجناب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تمور رسید و نهضت و حرکت
پدر بزرگوار شنفت و بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار
دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید پرلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التماس پیغام
داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فروشویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه
هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی بیایم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در
ظلال عاطفت لایزالی بیاسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور
گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاه زاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن
اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخواطر رسید که اگر درین محل که هنوز تتمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو
بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتملست که اکثر لشکر بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش
را از لوازم شمرند و همین معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر
سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آله تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیگ
باستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و مطلب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام مملکت را از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک
گرداند و امیر عمر بیگ را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریق از غنا و گذرانیده بجاده اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر
خجسته مقال از نزد امیر ذوالنون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیگ اطلاع یافت با سپاه زمین داور

و فراه و غور و ساغر و تولکات را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد و لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون بطرف
آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی طالبان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان
میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهرهٔ فتح و ظفر واثق گردیده از آله تور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچهٔ علم
ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بسه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب ادب بتقبیل ملثوم ساخت
و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بتحصن قرار داد و برج و بارهٔ شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد
و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزی که چهارشنبه
بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسهٔ سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق
بطرفی دیگر افکندند و جهت برساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع
شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوکران میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن
تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون
پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدین قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند
دروازه های شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان
سپاری سلوک نمایم امیر ذوالنون این التماس را بطراز اجابت مقرون گردانید و صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد
میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد
و بواسطهٔ امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند بدیرانیه در حصول مقصود دخلی خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا
از صواب دید امیر صاحب تدبیر در نگذشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنهٔ نقارهٔ
بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک کفن بگردن
و شمشیر بدست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از قصر زلات و عثرات اتش را بآب عفو و اغماض
فرونشست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بی غایت مستظهر و مطمئن خواطر ساخت و بار دو
عالی معاودت نموده بهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرمود و نواحی سه شنبه بازار معسکر سپهر یار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت
شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت

ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشارالیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان
میرزا با اعاظم نوئینان امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب
رای و تدبیر خاطر خطیر بر آن قرار داد که امرای عظام امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصرالدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد
امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر ازبک
تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسوده اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روان شد و در آن ایام خسرو دور اندیش سید حسین
ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود به پایهٔ سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید
که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب درهٔ جز در حرکت
آمد امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یک دو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را بایلچیگری فرستادند که امیر خسرو شاه را ملاقات کرده استعلام نماید
که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسیده خسرو شاه را بر توجه امرای عظام مطلع گرداند خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک اقربا تمامش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعا و کرها در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشه وغا همان ساعت جلیبه تحشش کرده آغروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب نهضت خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب چنانست که دروازه را بگشایند تا من با سایر امرا عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازها قندز نگشاد بنابرآن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نموده در دره جز بعز ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلی جان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیجان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعه شبرغان فرستاده از راه انجکلیه بالنک نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین بارودی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و همین معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خواتین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر ابو الفتح محمد شیبانی خان

در اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود و کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشوده و با آنکه جهانگیر میرزا از میان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور پیشتر تمرد نموده بنا بر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث متیسر نشد بتاشکند شتافت

وچند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه بر آسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که
بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر باندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت
را از حیز قوت بفعل آورد بتاریخ سنه ست و تسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد تا قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس
مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان بگردان بصوب بعضی از ولایات مغولستان
انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی بمهمان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمغولان انجائی پیغام داد
که خانیکه و الچه خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شمار التماس آنست که نایره غضب قیامت لهب
خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که اورا از گریز مانع آئید و خواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند
خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف
خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده بجانب ایلغا
راشید لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر اعدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم
انجائی برد و آن بیمروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه
ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت
خواند که بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و تا این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد
را بعالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند دار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود بدستور
سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان
که والده ایشان دختر میرزا الغ بیگ گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه با میر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت
سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان
عنان بگردان بصوب مغولستان گردانید یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانه قره گوزران راه
واقع است مضبوط ساخته اند و بجبال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز
واجب دانسته براه غیر مشهور بجانب حصار شادمان شتافت و از انجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر
که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت
شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانید
که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شر از تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب
آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در نسازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مداری اگر با عدو
زور جنگ طریق مدارا گزین بیدرنگ ز ملکش بجائی نما انتقال که یک چند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرده
و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب
امارت مآب با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت اتفاقا
روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال شتافتند
و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید بغایت متوهم گردیده شبی گاهی

تمامی یراق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که اورا
دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود **بیت** آئی برم آندم که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیائی چکند کس و در قصبه میمنه خبر
وصول امیر خسروشاه بعرض آنحضرت عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان
میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر
ذوالنون امیر خسروشاه را در آنموضع بسعادت دستبوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود
معروض گردانیدند و همانروز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب بکفت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان رهوار
و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر
خسروشاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان نجسته صفات مصمم گردانید و
از میمنه کوچ کرده در النگ چچکتو قبه خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید **ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه نظام بلده**
کابل و مفتوح شدن آنخطه بمحض عنایت حضرت خدا و ند جزو کل چون مشیت پادشاه بابر و نوال واراده شهنشاه منفرد در استقلال
متعلق بآن بود که از فیض غمام عدل و احسان خسروانه فرمهور ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت
یابد و آفتاب دولت و اقبال آن دردرج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان بشکسته بال آنحضرت را
در معرکه جانستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنه لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت
بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشور
ستانی از ممر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه توالا
پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت
نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجائی بملازمت حضرت کشور گشائی مایل شده کار محمد
از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسألت عهد و پیمان نمود و تا تجدید مشتاق به
و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون
محمد مقیم ابواب عناد مسدود گرداند و در دروازه شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته
از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه ممتاز
ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی
و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف درآورده معمور و آبادان گردانید و طوایف
رعایا و مزارعان را که پامال جور و عدوان و دستخوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید **نظم** علم عدل و داد و ساخت بلند
پرتو لطف بر جهان افگند بس که در ملک تخم احسان کشت گشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بارکشا
در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر
و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده و داعیه ملاقات
حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر خسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرد و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان
کرد که **بیت** چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک همت افشان
آورده از راه سرپل تا بان بجانب لشکر مقدسه عنایتیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلده
هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید **بیت** ز شادی بر افروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن جهت

مقیم

در رکاب

مرتبه اطمینان میرزا بدیع الزمان وامرای عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی وشیخ جلال الدین ابوسعید پورانی وسید نظام الدین سلطان
علی مشهدی که مشهور بود بجواب بین وسید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی وقاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات وقضاة ممالک
خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت
بمیرزا بدیع الزمان وامیر ذوالنون وامیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت وعنایت بتقدیم رسانم انشاء الله و آنگاه پنج
بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان آن جماعت نمایند ایشان غنچه عزیمت ملازمت را باتمام
رسانیدند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیده
کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده
بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره وانعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور
مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که میان الجانبین
حایل بود بآب الفت و مؤانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور
از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند سعادتمند گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین نواحی خار عباس که نیم فرسنگ
از قریه گرخ پایان تر است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت والد عالیشان
افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پایبوس دریابد خاقان منصور از مشاهده این صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکبار زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیدند و قطرات عبرات
از فواره دیده انتظار کشیده روان گردانیدند تا پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان
میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر میگریستند نظم گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع جبهه
بخاک راه سودی و بعد از آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا مثل امیر شجاع الدین ذوالنون
و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص خدمت بقبل ملثوم ساختند لوازم اخلاص
و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بمزید پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و بمضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بزبان الهام بیان
رانده عقده خواطر ایشان بپرداخت و آنشب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن لشکر داغی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند
و بجرعه راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی بر گرفته رایت شادمانی [افراشتند] و روز دیگر که جمشید ساز این فضا قدح زرین پیکر خورشید خاور
بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و از ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بشارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان
نشسته باشتاد دوران روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان پیش پیش آنحضرت روان
و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز اصناف فرق انام بغلبه تمام نشاط و
سرور لاکلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند
آن کسی مشاهده ننموده بود نظم در آن روز از کثرت خاص و عام زمین بسیار شد از هجوم عوام درآن راه بنوعی بسته بود که حمل خلایق زمین خسته بود و
خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آئین از راه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کرده همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام
و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون
و امیر خسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریفه درآوردند بیت سران عساکر پیاده شتابان چو انجم بپیرامن ماه تابان
خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال مشاهده آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جهت دفع
اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر ارزانی بمقدم سلطان بدیع الزمان میرزا

میرزایان بصحابت سپهر حضرت یافت وهر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه براسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهة برادر بزرگتر و امرا جشنی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز جشنی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی نژاد و از تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم غدری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان بطرف قندهار و زمین داور [illegible] از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را که در حجر تربیت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحبالهٔ نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آنخواجه عالی را مشایعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیک تحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن جمله اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت قرابت نسبی داشت و بسعی و اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر [illegible] وزارت نشسته بسرکار میر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند بعرض آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان چیچاره و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس بسعادت جلیس نقلت کرده روی بسوی خانه بهرام شد بد الاستقامت آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا نمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا بکنار آب مرغاب رفته معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیرهٔ جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیرهٔ جنید کوچ کرده بمحل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روانه شده چون منزل موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران بمعیت یکدیگر از راه پنج ده بمرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانب به وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و بقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شده سردار سپاه اوزبک او را بر در ارگ

نشانده بقندز برد و فرمود که بکر و شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم همین دور سپهر و مهر گردش که هیچ از
کین گذاری نیست شرمش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت ده
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت می‌نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن
جناب از ارتکاب شرب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می‌بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات مثنیات سبحانی قیام و اقدام می‌نمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بتجرد توهم
انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر می‌نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام
ذوالجلال والاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس و لی نعمت است
که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض
صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداده در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده
قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالآخر دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت
قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلجاب

بلجاب کوهستانیست که آب دره جزو مرغاب و هریرود از آنجا
منشعب میشود و بنابر عقبات صعب و بیشه‌های پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی آورند در
شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت
انتما بتادیب متوطنان بلجاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلجابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز آمد
وچون دران وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نخواست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در هنگامی که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب
بود اندیشه تاختن بلجابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیکناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته ارباب طغیان آن جماعت را که بتقدیم اطاعت و اذعان در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز حدود بلجاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله والاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر آن ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول و چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از نائره حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته و فرستادگان امیر ذوالنون را بمقتضی المرام باز گردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچه رایات نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد
شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
دران ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب والتوالی باردوی همایون میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان و غور و ساحر
و تولک و اوق و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور بمعسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن جامه تواجیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند
امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع عساکر نصرت

بیوفائی

پیش آمدند

حضرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بار دوم بحضرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرمود و عواقب مصالحه سمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان داده و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند جنیبت همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بکلی همت بر تمهید حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده حلوهای پادشاهانه ترتیب کرد و در روزیکه شاهزاده را بوی سپرده بساط جشنها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت فراه تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بدانای سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر تسخیر امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون عبور میداد تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیدند و در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواکاه مقصود میرسانیدند و در اثنای سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر بی اثر بولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و لهذا میر ابوالقاسم اتالیق محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق میر شیرم جلایر و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان از صورت ظفر و نصرت رو نمودند و آن سه سردار بشربت شهادت فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا بر علی هذا امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر درآمد و رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبد و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خطاب عالی بباب خواجه شمس الدین محمد منشی که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرمان عنایت آمیز ارسال فرمود و سخنان عطوفت آمیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب زمستان بسده رسید و انها کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانیده و بعبارات دلفریب ادای رسالت نمود و ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا کلمات را بسمع قبول جای داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر بشارت اثر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتافته و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و قولات را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط اوشکن رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بهمعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات حضرت اعلی خاقانی گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا [illegible] کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شمایل رافت پیوسته بدفع فساد و رفع عنا و اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام جمشیدی برفراشت
بجز دفع بیداد کاری نداشت بنا بر علی بهادر اتولا که خبر اسیر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار
اوزبک وقوع می‌یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرت بعد اخری بوضوح انجامید
خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرا عظام و وزرا عظام و احتشام به یراق سپاه و استعداد مردان شجاعت نشان امر نموده میرزا
بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هراة نگاه داشت و بر رفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت
برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و بوجه شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و تتمه
آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قصبه مروچاق
علم آفتاب اشراق برافراخته و در آن منزل امیر علیجان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان
معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل بابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت
صانع جزو کل کرده و دوازده هزار سوار خنجر گذار را الکا و مواجب داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج
حمل فکند پرتو افراخت برای نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ
شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه ظفر دستگاه سبان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان
ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از [illegible]
آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شبگیر در گذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاطبه علما عالم را معلوم و طایفه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله
پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا لهم فی الارض بزیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد
عاقبت دست انسیت امور مملکت دنیوی بازداشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله
تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام میمنت انجام هر فرو احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بحجب تحیته تحت و جعلناکم خلایف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بمساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم و لا عمر ابدا امر محالست
بقا در دنیوی نه و انتقالست نباشد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید را دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا
رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد زاد شیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری ز دیوان نشست
بر تخت بآن عالم چرا بر دار جهان رخت همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه
مطلب مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول
مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صحت آمیزش گرفت و الم سقم با آن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی
مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام و امرا ذوی الاحترام
از تنبیه اطبا حاذق و حکما مدقق دانستند که العارضه شفا پذیر نیست و آن واقعه هایله بحکم التقدیر بی اختیار اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که
سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران
روی نماید بنابراین از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان

عبرت

ایضا

منصور

و در اوایل ذو الحجه در سرپل یابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اغروق را بهمدران منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیوم ماه ذی حجه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین
عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بمراسم استقبال قیام نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و نثار اقدام فرمودند و بدیع الزمان
میرزا از روی همدردی در آن موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را نخست سست و قوی ضعیف و با تعب
حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم و دوراندیشی توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسرپل یابان فرستاد و تا اغروق بموکب عالی ملحق گردانید بعد از آن
امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه
ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بنوعی اکمال ارتباط و استحکام یابد که برادران
دیگر رقبه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجره خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان
بایزید دولدای و امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر انبادار و امیر محمد برندق را بآن محفل خلد نسبت
آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بجادهٔ مستقیمهٔ اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام
مرعی دارند و بسبب وقوع این صحبت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت زان حسن اتفاق خواطر قرار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده
بود و ساعت بساعت شدت الحالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت اداء نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان
حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و روز دیگر که
دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح
مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر قدس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی
از فروغ عظمتش بهره یافته بودند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرو نشست و آواز افغان
رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آن شاه که لطف حضرت سبحانی کز شمع رخش بود
فلک نورانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و در آن شب بر حسب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین
بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پر نم گشودند بیت علم زد آتش
از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر
محفه جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هراة انعطاف دادند و بدیع
الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه نیره توتحل مضرب سرادقات عزت گشت و کوتوال آن حصار اسعد سعادت طریق
نیکوئی امیر زین الدین علی بابان آمده مفاتیح قلعه با محصول و خراج بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آنشب در آن منزل توقف اتفاق

میرزا ۲

بیکبار ۲

افتاد و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار متانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نفوذ نجوم را تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت
نیّرین برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعه تیره صعود نمودند و آنحصن آسمان خصائص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و همان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند
و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان حشمت شعار
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر
و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف
برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بود بطریقه شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل
یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداختند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سر انجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان
منصور عالی نژاد بخشندهٔ بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور حضرت اعلی معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحه سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا از زندگانی متمتع بود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید
آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش بامرای چهار شقی می پیوست فرخ حسین میرزا
محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور
داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار
فرخ میرزا شاه بود و از مهد علیا منگلی بی بی آغاچه که ترکیه بود و مملوکه شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب
تراب بروی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هر یک
بکشوری افتاده اکثر رغبت بروی ممالک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست ذکر صدور خاقان منصور چون در زمان خجسته
نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بمنصب صدارت سرافرازی ساخت بنابران در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسر انجام مهام
آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود و بآن زبدهٔ آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور و عظام بتوقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده روی بگوشهٔ انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف و در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هرات شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب امضا داعی فنا را معتقد گشت و در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرو آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر رتبت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال بمهمات موقوفات و حاجات ارباب عمائم الکفایت معروف میگردانید و فاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود و آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات در آن تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدارت خاقان منصور بمفوض بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ گشته در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه در سر خیابان بکشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قیصر کیرنکی عمدهٔ اکابر و قدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و چندگاه در نهایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی بر افراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه مجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان بغمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در رمضان سنه سبع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات که ساخته و پرداختهٔ اوست مدفون گردید سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت گنکر پسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دور میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه رسیده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند گنکر اگر اینست که من می بینم خوبان دیگر تنبک تعلیم کهند و میر سربرهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و منصب شیخی و تولیت مزار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد میپرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و همین سبب عزل سیادت مآبی شد میر سربرهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آنجناب که بیت ایکه خاک کشتگان شد آرام گهم شاه دیوانگی عشق تو بجا کن سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آنسهی سرو که در سایهٔ خود داد رهم گر وفاداری و نشانده بخاک سیهم و امیر علیشیر از این کنایت رنجید چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سربرهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیه تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد و در آنحال امیر بوده حضار را از ایام گدائی و سوال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات
سلطان سعید میرزا
واعتبار
سبب
بزرگوار
و نذورات

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب آمال میر بیر برینه بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا
نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه
مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت
خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت غشپایور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت علاء
الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آباء و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال استقلال و اقبال
بر امر منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در چهارشنبه از عالم رحلت نمود
قاضی برهان الدین محمد هروی در اوایل حال منصب قضای ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که
شاه زاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمود و در اواخر
سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مؤاخذه
و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه درگذشت سید غیاث الدین مشهدی
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع
نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بدرگاه خاقان منصور لوای اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمائه
که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسرحد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن
سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مؤاخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون
توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد و آنگاه بواسطه غرابت صورت و
بد ذاتی سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا
فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهد آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن
بلده عذر خواستند و ایشان بسید پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر
بسید و مشهد مقدسه رضویه آمدند میر مخدوم از دارالسلطنه هراة باردوی همایون سلطان و عبیدالله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دارالملک
خراسان ترغیب و تحریض نمود بنا علی هذا چون نوبت ثانی ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مصونة عن صدمة التناهی
پرتو وصول بر بلده فاخره هراة انداخت سید با اولاد میر مؤاخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار
کرده بماوراءالنهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدرش مولانا
سلطان بخت کاتب دارالقضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور
گورکان در بعضی از بلاد مازندران حکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسائل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوف تمام داشت
و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شایبه شبهه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی
ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب
گشاد مؤاخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت آنگاه پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر
اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در شهر رجب
سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آباء و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده و
داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می‌نمود در زمان وزارت و امارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا
قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشارالیه مؤاخذ گشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه

نظام الدین

انکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل
و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس
باذربایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات متبرکهٔ حضرت
بابا می خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمائه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صواب نمایش
تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنصدر عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج
صدارتستی چه بدر قریش ای صدر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات
امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگارد بیت ازین باغ جهان آرا چنان آزادم قدم بیرون که
باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر
منثورات مؤلفاتش مثال بستان بستان بنور و ضیا آراسته منظوماتش مانند لآلی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع
نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و آثار کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و ترتیب در فن موسیقی داد داده بقانون ادراک
خرده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت نبی حجازی را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آیین زد چنگ دولت
بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن وحید جوی فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو
و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و بر اکثر صدور تقدم در توقیع کشیده چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از وی بنوعی مزاجی سبکت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا فرموده و سه سال بی آنکه متقلد منصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب
آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود
سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امراء عظام مهر زده جای میر علیشیر نقش خاتم حاتم آیین تزیین داد و تا آخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و منابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات
خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف مینمود وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیت
آنصدر عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یکدل که مبتلای غمش نیست
در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل دردا که
کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عز قدمم همچو روح قدس در عالم مثال ولی همچنان رفت بر لوح دل نوشت یکی بهر سال او تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال
رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و رساله که محتوی است بر
مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ما وراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویداست بثبوت
پیوسته و بیک شعبه نسب صاحب هدایه بشیخ ابو العلاء محدث القفال میپیوندد اما پدر والدهٔ سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمن بن مولانا عبد الله
لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن جدهٔ سلسلهٔ ارباب ایقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر
قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف با میر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادام که آن سوره انتظام داشته و جمال احوال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و در حسن
سیرت و نقاء سریرت دست پرور عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال
ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در تتبع جد و هزل بغایت بلاغت
معروف جواهر زواهر منثورش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظومش کانهن الیاقوت و المرجان قرین حسن
ابکار عرایس افکار رباعی ای طبع تو مشاطه ابکار سخن از رشحه کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر وز نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده سعادتمند ابو المنصور سلطان مظفر حسین میرزا قیام نمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان
منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را بآنجناب تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار
بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابو الفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمواخذه مولانا عبد
الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزیده در سنه ست عشر و تسعمائه که رایت لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت
بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین
و تسعمائه از دار السلطنه هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق
گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالا کلام باتمام آن امر اشتغال مینماید و در انشای آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارات
دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق
و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان
در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مهر و مکتوب بعبارات
خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع
طبع لطیف تو بهمه فکر نکو کند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرم منت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن
آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و
قطرات غمام خامه گوهرنثارش ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله ذکر شمه از احوال بعضی از
مشاهیر وزرای ابو الغازی سلطان حسین میرزا از جمله عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزرا و
دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از احوال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد
در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام نمود و پس از واقعه قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته
بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزرای عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا در حجر که
امرای دیوان مال مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از انتهای دولت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال
در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت
بصوب عراق و آذربایجان معطوف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش بهفتاد
و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب بشکسته نیت همای پر طاوسی بپرداخت جهان از فرکاوسی بپرداخت خواجه

صدارت پناهش

منصور

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آن کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضبط آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۴ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد بدررود نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبدالله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه علاء الدین علی الصائغی در سلک اشراف ولایت باخرز سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ابیات در مردم دنیا موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و پیوسته نسبت بسایر وزرا قلم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی هزل روزی خواجه صائغی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و اینمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صائغی جهت که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آن روز خواجه صائغی مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذاء او درنگذشت و خواجه صائغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را از مختصر تلخیص مطول مطالعه در آورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را بقلم سپردی در آن قصیده درج فرمود و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاه جمعی از مردم شریر او را بمنسوب بتصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر بقتل او فرمان فرمود و چنان اتفاق افتاده و العهده علی الراوی که در آن وقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صائغی تا کی در زندان خواهد بود و خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز که داخل اوایل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بود خواجه صائغی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صائغی برو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمود برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذ و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته در زیر
عورات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه فضل الدین محمد بهراة در گوشهٔ مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه
امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون
تقاضی اجل در سنهٔ سبع عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی مکرر بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا گشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را
مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته
در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین محمد باخذ و قید خواجه نعمت فرمان داد و محمود دستمال که یکی از اشرار عمال بود در روی تقریر نمود
و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود دستمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را حاضر آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز
لطیفه کرده فرمود که مردک تا حمال تو باشی مرا چه ضرورت است که جهت حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بالکلیه از وزرا و ارکان دولت
از مضرت نفس خواجه نعمت لغایت ترسان بود بنابر آن چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی ای بیخبر از جهان باکس مهر گسل تا بتوانی
دل و بناسی غافل بین زلف چو مشکت از دست دهان تنگ بین روی چو گل از دست دهد پیرهٔ گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین
محمود مدتی متصدی مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات احمدی افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام نمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش پرتو ظهور
حضرت خاقانی برتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار
نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنهٔ ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چندگاه خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه فضل خاقان بلند محل کرت دیگر سیادت پناهی سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام
باستصواب جناب سیادت مآب بتفصیل مهام دیوانی بپردازند و فرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد مهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین از غیر تشهیر اعتبار یافته بجمیع امرا مقدم می‌نشست و بر قلم اطلع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در هیچ مهمی
دخل نفرمود و چون رایات نصرت آیات محمد خان شیبانی از ماوراء النهر بر خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز
با فوجی از اوزبکان بستیز در آمد چهار زخم خورده هم در آن جنگ و جدال بهزیمت نمود و بیتی جان که از مقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر گهش زهر قهر است و گه نوش مهر بنازد کسی پرورد در کنار سپس خاک افکند
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین برادر بزرگتر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود و مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
توابع آن قیام نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و اوقات شریفه در امر حساب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت
بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده میان ایشان بتقصیر در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت

ساخت و بکار تعبیه و ترتیب و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن   خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه
علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب دین داری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق
و تفصیل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان اعلی بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملکی و مالی از اداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال اوراد
که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان مجنت صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت
خاقان وافر رافت القابش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد و احفاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و در ایام استیلاء لوای ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد اما در بین ازمنه مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرا دار السلطنه هراة هرگز بهیچ مهمی رای وقوف و استصواب آنجناب تفصیل نمیدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار جهات فراغ خاطر
و محرفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آسمان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا درگذشت خاطر بحلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرده مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و بهر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریقه سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده دوخته آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور نماز گذاردند و جسدش
در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان   جانب خلد رفت و شد تاریخ   میل خواجه عطا بکوی جنان

ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا

مقدم این طبقه عالی شان و اشرف این طایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه منوره رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه مجنت صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین محمد عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام منیف بانجام منصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه شمه از علو منزلت و سمو مقام
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این منصب نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت
صوری و معنوی امتیاز تمام داشته و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار قدسی آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و مقدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه تعلق
باولاد و احفاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن لوح خاطر نمی نگارد   سید غیاث الدین
افضل بن سید حسین بزینت علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه متمایز و مستثنی بود و سالها در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

و فصل قضایا شرعیه اقدام می‌نمود و سید کاظمی با لطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی‌گری سلوک نموده رایت جلادت
می‌افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم‌پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین
محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت
انداخت و بعد از آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از هما نخانه روح باز پرداخت و قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف و ارباب دار السلطنه
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان هم خری نیم امیر سید
اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و
دین‌داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می‌نمود و زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان
بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در ولی شایسته مدح
گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف بشایسته و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز
که وطن اصلی آنجناب بود بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت و هفته نوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
می‌پرداخت و در هر ماه ربیع الاولی بر سبیل میلاد با اسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره‌ور میساخت
از مولفات آن سید مسعود صفات کتاب افادت آثار درج الدرر که مخصوص است بسیر سید خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت
برین در پنجم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفاد آنجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را
بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت بر
اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان رشد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد
سلوک می‌نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده با وامر و نواهی عالی متعالیش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض
آنجناب مولوی تخمیس قصیده برده و شرح منازل السائرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنها که
بحرفاقت بسر وقت نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة
مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین
کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر
و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه
ست و عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت
و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرارت رسایل می‌پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و
ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید
موشح گردانیده بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بجانگر مامور گشته بجانب هند
شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید
بر سبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و
ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و
ثمانمائه روی نمود و انشاء آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت اباب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم
وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

الاحوال والامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت
خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام نموده نسب شریفش بسید اشرف بن هباکشاه که در سلک اشراف و نقبای خراسان انتظام
داشته می پیوندد و سلسله آبای سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام منتهی میگردد **قاضی نور الدین محمد الامامی**
ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی
قیام نموده در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر میساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع
و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون [illegible] فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا بفرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام
تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هجده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت
و در گازرگاه بحظیره که جهت مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعه
نور الدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافیات حضرت اقصوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب
شده در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت
بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت و قدم خدام
اعظم دودمان وکمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب در درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی
دار السلطنه هراه و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان
خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از مرتبه شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت منصب روی و منصبی گر از
هر منصبی منصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز
و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراه حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض
الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد
و او در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم نمود و آن
ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثوبات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بوزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث
و سبعین و ثمانمایه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **قاضی مسعود قمی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن
مألوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع
کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة
روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبد الله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین
عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام نمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه
سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه علم عزیمت بعالم آخرت بر افراشت **مولانا یوسف بدیعی**
از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بدار السلطنه هراة تشریف
آورده در سلک عاطفت مقربان حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رساله
مفیده تالیف فرموده این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا کوست بود خضر الکهم فی زلال خضر با بدیعی هم روح اللهم وفاتش

سادات

طوایف انام

محمد تقی شوشتری

در شهور سنه سبع وتسعین وثمانمایه در سرخس اتفاق افتاده در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم وعرفان وعمده
محدثان زمان بود ودر ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده هراه بافاده قیام نموده وفاتش در سنه سبع وتسعین وثمانمایه اتفاق افتاده ودر مزار شیخ
بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل وکمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون
ورشحات اقلام فیض انجام این زبده شیخ وشاب بسان قطرات سحاب حضرت نشان بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر ودر شب افروز از
لآلی نثرش عرصه عالم مالک جواهر اند وتصانیف آنحضرت در اقسام علوم سعید ودر هر تصنیف خزاین معانی بعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو
زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش وعرفان شروع نماید وبانامل سعی واجتهاد ابواب مناقب ومفاخر آن ملاذ اصحاب بینش وایقان برگشاید
نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصه نه سپهر ولادت باسعادت آنجناب
در شب بیست وسیم شعبان سنه سبع وعشرین وثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد وپس از وصول بسن رشد وتمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد
وتقوی نهاد وبواسطه مناسبت اصلی وملایمت جبلی در مبادی تبسم صباح صبی نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم آنحضرت ونضارت بخشید وچهار [illegible]
در آن فن بمرتبه رسید که دواوین متقدمین ومتاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید ودر زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والا [illegible]
حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت وسایر مولفات ومنظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت ولوایح آن کتب افادت
آثار ورسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار واوراق لیل ونهار تافت میان جناب مولوی وامیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت وارادت ارتباط
واستحکام مالا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم ومنثور خویش مدح وثنای آن امیر نیکو کیش را بر لوح بیان نگاشت ومصنفات مقرب حضرت
سلطانی نیز بتعریف وتوصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد وهرکس بمطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی
راستگو میشمارد ووفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمایه روی نمود ومدت حیات آنجناب هشتاد و
یکسال بود وصباح روز شنبه خاقان منصور وامیر نظام الدین علیشیر وسایر امرا وارکان دولت وتمامی اعیان ملک وملت بمنزل شریف آنجناب تشریف
آورده ودر اقامت لوازم تجهیز وتکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند ونعش آن افضل مآب را بعیدگاه برده ونماز گذارده بتخت مولانا سعد الدین کاشغری
باز آوردند ودر پیش روی شیخ دفن کردند حضرت خاقانی وجناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر واشراف وسادات وعلما اطراف را در عیدگاه
هرات جمع ساخته جهت ترویح روح حضرت مولوی باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام نمودند وامیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیبی
غرا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت کرده شد مطلع هر دم از انجمن چرخ جفایی دگر است هر یک از انجم او داغ بلایی دگر است وتاریخ وفات
مولانا عبد الرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آنجمله مولانا انوری که شاعری ابدال وش بود ونظم دلکش داشت
این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت
تاریخه ومن دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی
بود واز سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر ونباهت شان ممتاز ومستثنی نموده سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت
وهمواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر ووارد میگماشت وچون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان وتسعمایه بفضای جنان
انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت واعتبار واختیار آنجناب از اماثل واقران درگذشت آنجناب بواسطه سعت
مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود وبخلاف طریقه آباء واجداد بشرب شراب ناب قیام نمود ودر صفت جود وسخاوت و
سلوک طریق بذل ومروت عدیل ونظیر نداشت ومادام الحیوة آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده ورونده نموده تخم محبت واخلاص در زمین
دل ایشان میکاشت ودر شهور سنه عشرین وتسعمایه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم و
عمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف نموده ودر سلوک طریق ریاضت وتقوی و
ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد وهمواره بر سجاده پرهیزکاری وبیداری می نشست بشرایط افاده علوم ظاهری و باطنی

اشعار

[illegible]

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه روی بریاض رضوان آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین مطهر
باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در
اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثناء گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات
مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال
الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک
و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که
نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات
کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر با هم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آب و این امارت را آل آن کمال دین و دولت
در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر
سپهر مهر و مه آن در علا وین در علو برترند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد
یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب
دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم
فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان
منصور فایق بود و مدتی مدید در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور
آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصهٔ
امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنهٔ تسعمائه دست داد و در اسم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه
اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا
معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت
و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفهٔ تحریر مینگاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وعظ در کمال تاثیر میگفت و دُرر غرر
معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ او می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آن طایفه
سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر
داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات
سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنهٔ سبع و تسعمائه مریض شده در گذشت
و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد اسفراینی در ایام
جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم
اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری
سنهٔ تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم
معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سر آمد علماء ما وراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام
شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین رعایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک بامضا نرسانید و بعد از
مراجعت در دار السلطنه هراة توطن نمود و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی مینمود و آنجناب
که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

نسخه: اسفرازی

ربیع الاولی سنهٔ احدی و تسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت
طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی ظرفاء هنرور فایق می نمود و مدتی مدید بتدریس مدرسهٔ خاقان
سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بتعلیم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال
مولانا برهان الدین از جهان محنت آئین بخلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم
بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواندمحمد** از سایر اولاد عظام امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علماء فضایل پناه بجودت
طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و
وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر
حکایات و تقریر روایات در درجه داشت که بیان فصاحت توضیح آن را کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تالیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این
دعوی برهانیست معین و لطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد
و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الا غایت بوالعجبی

نظم
چه نسبت ذره را با مهر انور — نشاید خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم — همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم — بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب
جوی بنابر نسبت مذکور بغلو و ستایش حمل نمایند و گفتار این کمینه را از اهل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم
قلم حقیقت رقم میگرداند که حضرت مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا نموده از اختلاط خلایق دامن همت بر چیده مدت یکسال در کازرگاه
روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عرض مرض
سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنهٔ ثلث و تسعمائه از محنت
آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا
قطب الدین محمد ادهم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل آثار میمنت انفاس مسیحا ظاهر می نمود اما بصفت حسن
خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی
احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض کس بهراة فرستاده از
عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه از آن سفر دوستکام باز آمد بعنایت و لوازم
اختصاص یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش بسمت استعلا پذیرفته تا کار بجائی رسید که منظور نظر التفات
خاقان منصور پسندیده صفات شده و در حرم نیز در آمده محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد روجی**
مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه
سعی نمود جمعی کثیر از مریدان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز باستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده سیمایش اقتباس انوار سعادات
کرده بمرادات خاطر میرسیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت
سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز
شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را بلبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش مغفرت
نقوشش را بعیدگاه هراة بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند تا پس از روزی چند بعضی از مریدانش بتوهم
آن حفره رخنه و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و در نزدیک مزار معطر حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند
این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

رسانیده قطعه آن پیر که تیر عشق او را از عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت زو نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شنبه
که صوم شانزده بود مولانا میر حسین معمائی و به تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع
و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات
فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال درگذشت و در
گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن
نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود و ثبت آن درین مقام مناسب نمود
قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثهٔ دهر نجات نور رحمت چو برو نازل شد نور رحمت
شد و شد سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال قدرت
و لطف طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت
قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که انجناب را در آن مدرسه اجلاس مینمودند
امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس
باشند درآن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی
شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از
اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بسوز سینهٔ مستان برقت می ناب که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب انتقال مولانا مسعود
شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل
سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و اوقات
درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال
داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی
مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متغیر شد بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة بیلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن
ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد و در ظل عاطفت امیر خسرو شاه میبود تا آنزمان که از عالم انتقال نمود مولانا مسیح
الدین حبیب الله برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در
میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور
تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشرهٔ شگفته
بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت تکلیف در معالجهٔ درویشان و محتاجان بشرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنهٔ خمس و
تسعمائه نبضش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست مولانا حسن شاه شاعری بود بلیغ و شیرین
کلام و از حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعرای ایام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از
دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بیشائبهٔ تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده بیت در شعر و در ندیمی
در فضل و در ادب نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بصیقل لطف
طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیری میسترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین
ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات شما نمی بینم پادشاه
گفت که کاهلی ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی گویید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

نهار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت از غایت کاهلی در میان راه ماندید و مولانا حسن شاه بعد از شهادت امیرزاده محمد در دار السلطنه هراة متوطن
گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو التفات
عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحیذ خاطر عاطر
ابیات بسلک نظم در می آورد از آنجمله آنکه نوبتی داروغه هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمه کبود را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر
عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمسش مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمد و بجان التماس کرد که معروض
حضرت سلطانی جوابا دارد که اکنون آن خانه تعلق بخواجه مظفر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظفر عودی هست بر خود در فسق
کس نیارد در بست، هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن اربنکی مقرب حضرت سلطانی جهة
ترویج روح او بترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه انتخاب می آمد و خبر
میگرفت که آش بکجا رسیده قضا را در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متأسف
گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و غصه نمیخوردن دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من فکر کنید کز غصه این آش بخواهم مردن
وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود **میر حاج** بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف
داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش اسنی بود و قصه لیلی
و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده بیت العشق نور احیان طفیلی مجنون توصد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا
بی عدیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و با آواز خوش و صوت دلکش امر وعظ و نصیحت میپرداخت و عبارات لایقه و اشارات
رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیادة سلطانی که در شهر چهار
سوق بلده هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع میر علیشیر لوازم آن کار را بشرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه
سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چند گاه در حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر
پرداخت و چون بمقتضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و
آثار خامه بلاغت شعارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم
مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سبزه خط از مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن و در
تاریخ یعنی شهور سنه سبع و عشرین و تسعمائه که این اجزا سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار
خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فضایل است بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازد و الحق در ان امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی
سابقیت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازد و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارد و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارد از منظومات
مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز است که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج
و مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چند گاه در دار السیادة سلطانی بقلم دانش نقش افاده بر صحیفه خواطر طلبه مینگاشت
وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور ملک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس ازان مهر وفا نقی
کش بود جواهر شیوه اتفاق زان عبد جمیل گشت نامش کلداسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بی مثال آفاق **مولانا نظام الدین**
عبد الحق از اکثر مفتیان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چند گاهی بمنصب قضا سرافراز شده بتفصیل قضایای شرعیه قیام مینمود **مولانا شیخی**
در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته
احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف ملازمت
شاه زاده سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

چندی مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت
بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامتت فتنه و سر فتنهٔ دوران کاکل همچو دودیست که برگرد سر شمع بود حلقه حلقه سر آن
مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صنایع و بدایع صناعات دیوانی اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده و از جملهٔ آن ابیات این مطلع نهایت
مشهور است مطلع تا بنقد جان بهت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات
و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضای ولایت زاوه و محولات که منشا و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطهٔ شکایت کلانتران
ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته با آب خضر اگر دامان من بودی هنوزم دست
و در از دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات
شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شریف را
مستغرق ذکر الهی گردانیده از صحبتش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد
و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور بلخی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان
خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این
مطلع از جملهٔ ابیات اوست که مطلع نه پژمرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آید که مرا رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرابادی
سرآمد قصیده گویان زمان خود بوده گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل و دین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو
منشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تألیف قواعد آن فن میگماشت
مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این
معما باسم حبیب بخاطر بود و ثبت گشت معما ز انجا له بر لبهای خندان حبابی شد بطرف آب حیوان مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی از جانب
پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه بتحصیل نموده بتکمیل
علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید آنگاه بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردیده بنا
بر آن فی سنه خمس و تسعمایه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس و
افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت تا آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت التعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین
محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا
بدیع الزمان این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داد و بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار
رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانیده وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه در قندهار وقوع یافت و همانجا
مدفون گردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمدهٔ منشیان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر
اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است
و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زهر مه است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش
در فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت
بر تحقیق چینی فغفوری گماشت بعد از تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما از رنگ و صفایش چنانچه
می باید نبود و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود
که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را یک نوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو
نوبت الی آخر حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمایه که میرزا بدیع الزمان

بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکر سخت وبشاه زاده پیوست وبهمان منصب منصوب گشت ودر اوایل زمان استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی درگذشت خواجه
میرک نقاش در علم تصویر وتذهیب نظیر نداشت ودر فن کتابه نویسی رایت بی‌مثلی بر افراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست ووفاتش در زمان
تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود ودر نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود از علم تصنیف
وموسیقی وقوفی تمام داشت ودر اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا بسر برد
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود وکرة بعد اخری از آن میر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطر
نشسته بسمرقند شتافت ودر آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر جنبات احوالش تافت وچون آن مملکت بتسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم
گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت انتظام میگرفت وبعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با ولادش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بفرمان واجب
الاذعان حضرت پادشاه دین پناه بلشکر بماوراء النهر کشیده قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنای حیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان
عظام صفت انهدام یافت ودیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر وخراسان مشهور است واشعار آبدارش بر السنه وافواه طبقات انام مذکور ومولانا بنائی
در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده ودر آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده شیخ الاسلام احمد مولانا
سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم وملاذ علمای بنی آدم بود وبغایت امانت ودینداری موصوف وبنهایت دیانت وپرهیزکاری معروف ودر علم
تفسیر وحدیث وفقه بی شبه وبدل ودر سایر فنون عقلی ونقلی از اکثر علمای زمان افضل وآنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی بامر شیخ الاسلامی دخل کرده وقریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد ودر ماه
رمضان سنه ست عشر وتسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب اغراض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمواخذه ومصادرهٔ آنجناب صدور یافت ودر همان
ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هراة بنواحی درب خلیفان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلام است
وبعضی از رسایل وحواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است ونسخهای آن رسایل بر الواح خواطر مسطور امیر مرتاض در
علم حکمت وریاضی بی شبه ونظیر بود ودر سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می‌نمود وبصیام دهر روزگار میگذرانید وهمواره وظایف
طاعات وعبادات مؤدی میگردانید ودر زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت ودر ایام دولت محمد خان شیبانی در
مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت بر افراشت ودر کرت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر پیکر نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض بسبب
تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت ودر آن ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده
ابهری عالمی متبحر بود ودر علم حدیث وفقه حنفی وشافعی اظهار مهارت مینمود ودر زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
تا پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت وسالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا ومدرسهٔ سلطانی وخانقاه
اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت ودر همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت ودیگر
از وی خبری نیامد ودر ولایات سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بجودت طبع وجودت ذهن ومکارم اخلاق ومحاسن آداب سرآمد
فضلاء استرآباد بود ودر فن شطرنج خواه کبیر وخواه صغیر چه حاضرانه وچه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود ودر نظم قصاید ومعمیات بنهایت بلاغت بجای
می‌آورد واکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد وبعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور
پرداخت وداروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک آنکلیان رایت تقرب بر افراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مدح
مقرب الحضرة السلطانیه در سلک نظم کشیده وحروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد وحروف
مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر وتسعمائه در ولایت استرآباد
دست داد واز معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما منکر
دل ویران مرا کان عیاره ور زانه بهفت وبارش آورد بجا مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود ودر فن معما از امثال واقران ممتاز

ممتاز و مستثنی میبود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا به منصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه
حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که میان عبیدالله خان و آن پادشاه عالیشان در
ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت
و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن
امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلاء سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده به تحصیل علوم مشغول
نمود و در آن اثنا به مجلس شریف کیچک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد اما در وقتیکه میرزا
کیچک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از فوت شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر
بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد
یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر میبود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی با دیگر
کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار امیر ستانید
خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبدالرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاطا مهر نموده با دیگر
تحف و تبرکات مصحوب ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان
مبارک گذرانید که درین سفر بواسطهٔ بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطرم نمیگذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت السخن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی
فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده
نمایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آورند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادتمآبی از چند حیثیت
منفعل گشت و ازین جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را
بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد و در سنهٔ ثمان و تسعمائه آن منصب را با امر صدارت مبدل ساخت و در سنهٔ عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة
بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه
درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود
و در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنهٔ عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ معمیات آنجناب
این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین ابو نصر
مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از بسیاری اکابر خراسان ممتاز و مستثنی میبود و آنجناب در سلک اولاد اعظم خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت
سلطان ابوسعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطهٔ
وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغهٔ مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات
و متملکات خواجه مؤاخذ و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت
آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و برخیزم مولانا سلطان
علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز

میگشاد از انجمله این مطلع ثبت افتاد مطلع کل در بهار از شاخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنهٔ تسع عشر
و تسعمائه در مشهد مقدسه در گذشت و همدر آن بقعهٔ متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین
الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمهٔ از علو شان او را خامهٔ مکسور اللسان در اثناء ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس
باوجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ میرزا بابر و مدرسهٔ بدیعیه و مدرسهٔ غیاثیه بتعلیم دانش نقش افادت بر
صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار خراسان بمنصب احتساب متعلق بآن بسیار و تمام باب گشت و یکدو سال در غایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر پرداخت بالآخر بطیب نفس از سر آن منصب در گذشت و بعد از آن بموجب استدعاء قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجا توجه نمود
و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت
دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بتفتین گشادند و خرمن حیات آن
سید عزیز را با یک پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف
دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بتحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و مفهوم میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمدهٔ علماء زمان و
قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسهٔ بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده
قیام نمود و در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر نجیب ازو یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و آن
دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم
منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ جمالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علماء منتظم بود و در زمان
خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال نمود مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول
و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر
مخزونات مصنفات فضلاء متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد و آنحضرت آنجناب را خواند
تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه گاهی بتفاوت و احیانا فرادی تعلق بآنجناب میداشت
و آنجناب در شهور سنهٔ سبع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة
رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برد و در اواخر سنهٔ تسع عشر و تسعمائه
روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیهٔ هدایهٔ حکمت و حاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عوامل
و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله
در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشابور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از
امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه
همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه
صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز فر رأفت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا
هنر پرا سو نداریم او اعدا چو روبه خایف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل
و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام
و التحیه رفته در اواسط شوال سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بتصفیهٔ خاطر
عاطر و تزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی همت بر ضیافت
صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک مینمود و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در بارهٔ وی شرایط

شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار
شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه بشب از بام افتاده درگذشت سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی با طهارت زهد
و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده و اتفاقات تقریر مینمود و بنابرین بمجاب الدین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید افضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار
ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر پیش بر عنو میگماشت و وفات سید سلطانعلی در شهور سنه
احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید افضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی
فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه مسکنش خرد زاهل یقین میر را چون خواب غفلت شده بود سال فوتش اوست میر خواب پسین خواجه آصفی
ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام نمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرا و دانشمندان و فضلا ترفیع
مقدار مستثنی تمام داشت گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات
آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع بسی جو درا در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم و وفات
خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد
قطعه چون آصفی آن چشم خرد را مردم در راه اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز رجب آمده روز دوم شیخ صحیح الدین محمد
از سعادت اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بهمدران مزار مدفون گشت امیر نظام الدین عبد القادر در سلک
اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت
منصب جلیل القدر نقابت و امر قضا مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فوتش
در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم مجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم
یگانه و در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر مولانا هاتفی از اقربا و قرابت حضرت اشرف الانامی مولانا
عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرا زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد
و در برابر سکندر نامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه
بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر ناظمی چو
کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد روبروضه پاک رسول و گفت روحی فداک الصنم الابطحی لقب رفت از جهان کسی
که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب امیر رضی الدین
عبد الاول پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده
ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت
تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه
غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم
ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه
جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال
در گوشه بیت الاحزان ملال نشسته بزبان حال و قال بمضمون مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت
فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار

سهو
خواهرزاده

سفر حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر صفی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل صفی الدین که بود
زبدهٔ اولاد و امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی اسباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی
مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که
اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می‌نمود و در اوقات
جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنهٔ هراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات
را پیش نهاد همت ساخت و در فن انشاء شعر و معمّا نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال
و اقران درگذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنهٔ هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو
التفات و عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب
بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه درگذشت و در ضیعهٔ
تربت بمقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است
و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمّل کز غایت ترفع بر عرش
سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر ز سنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده شیخ نور الدین محمد در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین
خوافی منتظم بود و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علمای ستوده خصال ممتاز و مستثنی می‌نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل
علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار تعلیم و تفهیم دلپذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل
مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر حقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران
درگذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نفاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بود و در اوان
دولت شاهی بنابر تعصب مذهب بستن زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین
و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنهٔ هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و بشرف
ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنة و الخلافه محمد بابر پادشاه دریافت و چند گاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات
گذرانید و فی جمادی الآخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادرش شیخ زین که از اقسام فنون بهره‌مند است
و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف پادشاهانه بوده در سر انجام
مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضای خواطر میکارد و عطیهٔ
کف باذلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب بیت شیخ ابو الوجد فارغی
خال جمال احوال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت
آیین وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می‌آید و مدتها در دار السلطنهٔ هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم
از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون ننهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار
اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو بیخود گشتی از سینه ام بگداز پیکان را مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را و آنجناب
حالا در سدهٔ سدره انتمای حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از موائد کثیر الفوائد نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام وافر دارد
مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ
علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان بوده مآثر و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ
حسین و مولانازاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و درین

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاد و مولانا صدر الدین محمد برادر ییست مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین
محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنه هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده بسوی بصوب ولایت سیستان
و قندهار آورد و حالا در قندهار بمشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند
عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت
اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روحه الله روحه داده بقدم اخلاص
تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده مبانیش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه
حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ
شوق بجانب خود کشیده و با بیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
مسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و سخنان موثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا
قاسم علی از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس
و مفهوم میگمارد و از صفت بزرگی و بزرگ منشی بنهایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذرانیدن حج اسلام و
طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانیکه
امیر خان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت
ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم
نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ
ستة عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران
مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء
مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنه هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت
و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم
ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع
و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون معلوم و منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بمرتبهٔ
ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی
از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هراة ببخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان
محظوظ و بهره ور میگردد امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه ستوده شیمتش ملاذ و ملجاء افاضل اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم
اولاد و امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینهٔ این
بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته مبانیش مخزون نیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآثرش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع
خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش
مظهر انوار توفیق جمال دین مزین زاهتمامش علوم شرع واضح زکلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل بهر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار
خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته اند و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ
شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع
دار السلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم و اشراف و اکابر میکاشتند اما حالا بنابر حسب عزلت و گوشه نشینی بامتثال این

امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته با وجود مثوبات اخروی مشغولی بسیر باینده سلاطین انام و حکام اسلام باقدام
ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند بدانچه متوانند از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبه شبهه عقل دراک نظیر
آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال از محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضاً در تکمیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف اسرار ایده الله بر بانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده
قیام مینمایند و بهره از طلبه ملازمت آن درس بوده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان
سالها قرا بر اعیان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتفصیل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام
بسر انجام مقرون بمساهمت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود
و در مدرسه گوهر شاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد و اما بواسطه کمال حلم و تواضع
و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بینوائی اوقات میگذرانند مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و معقول عدیل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی
نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبه دار السلطنه هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش
محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کربانی بود و سالها بوزارت
بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حروف
تهجی در علم سیاق مهارت تمام داده و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور بیت بالای تخت العشق ماه را مطلع خود کرده سحرگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کاهی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی
موفق گشت و پایه قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ اوبه توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد و این مطلع
از جملهٔ منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد هر که روز چنین است شب چنان باشد و ایضاً این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت
سمات آنجنابست معما رندو را بدر افشاندی الصنم عاقبت از شیوه بار یجای هم مولانا جلال الدین محمد الهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد
قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده او را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در
اطراف بلاد خراسان سرگردان و بینوا مانده اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب علیه علیه شاهی در آمد مولانا الهی بهراة شتافته
ساکن شد تا کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیدهٔ شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و
اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آن زمان والی خراسان بود رسید و بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الهی حکم فرمود
از غرایب آنکه با وجود وقوع آنحال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت
اولش بجو اطر بود و ثلث افتاد ثلث عرصهٔ شهر هری قوت نهر اخضر است و رکنش اسمشه خورشید کلیچ زر است حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد غوریانی است
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر
موصوفست و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب

مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع را در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را ورد و درد آرام داد دارم آرامی و دوی ما را مراد و در صنعت مقطوع و
موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که رباعی ای در دل زارم زده دردت آذر حالت بر جنت بر گل تو نافه تر خطت
ملیب شکرشکن مشک ختن حشمت عنبر شمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جملهٔ منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری
کنان این میگفت می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسن علی در سلک فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام
دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم فرموده و از آنجمله این رباعیست که جهت امتحان منش بر آتش برگ و آن گفته رباعی تا آتش
عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین
احمد الحقیری بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را بتحقیق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد
معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت سلطنت پناهی جلیب
اللهی اشعار غرا بر لوح بیان مینگارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوهگین بس است گر با تو ام نماند
کمان و فاجه باک شد قتل من بتیغ جفا بهمین بس است که بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است کو در حرم مباش ز
آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب
بسنیم با سگان درش همنشین بس است ز آشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجهٔ دنیا و دین بس است و ایضاً این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات
آنجنابست رباعی در هجر توهست ای برخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بی ماه رخ ماه خویش تاکی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور
مولانا نور الدین هلالی زبدهٔ شعرای زمان و عمدهٔ بلغای دورانست و قصاید و غزلیات او اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می آید
پرتو اهتمام آنجناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش
و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور مطلع آنکه میپرسی زمن کان ماه را منزل
کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت زنمکت ریخته اند ذرات وجودت
زنمکت بیخته اند باشیرهٔ جانها نمک آمیخته اند تا همچو تو صورتی برانگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف
و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف همواره از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام
شعر می پردازد و بخلاف سایر شعرا مضمون الذل مع الطمع را منظور داشته از شیوهٔ طمع پیوسته اجتناب مینماید و بعضی از نظم شعری که مشعر بتمنی باشد متنفر بوده بیرکرد
لطلب نمیگشاید و قصیدهٔ بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و مطلع بیت اول قصیدهٔ مذکور اینست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب
دلو مطلع زمین تا بدر آمد ز چاه یوسف کلبه بین کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن داد بزال سپهر طرفه ترنجی مهر طرفه
که شد همه ترنج بر کف او تیغزن و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات اوست مطلع بخواهی کرد با ورخار خار سینهٔ چاکم مکرر و بیکی کرد و امنت خار سر خاکم
مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشربست و اشعار
سلیس و همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع بی وفا بودی من اول ترا نشناختم حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده
نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشترین بستت روی زمین تمام بزیر نگین بستت استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و مظهر
نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم تبت موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی
و جناب استادی بهمین تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز
آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام و بی شبهه چنین خواهد بود مولانا سلطان
محمد بن مولانا نور الله عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن گفتار و لطف کردار زبدهٔ اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود
حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد و گاهی همت بکتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق

نسخه: شهو یا شو

حال او بادا پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند
و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل و اطناب و اجتناب از این معنی بشیوهٔ ستودهٔ اولو الالباب لاجرم
خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمّهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء لوای دولت محمد خان شیبانی
را در ولایات خراسان بر طبق عرض مینهد مثنوی کار بس دشوار است و پیش قلم گشته لیکن بقوّت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق باد یاورم تا ذیم
این داستان را باختتام رو نهم سوی دیگر حسب المرام گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا
گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی بر مرآت ضمیر انور عقلاء
دانشور حقیقت این سخن مصوّر خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظلّ الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت
صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جلّ جنابه جلاله از وصمت مشارکت منزّه و مبرّاست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب
مساهمت پاکیزه و مبرّا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس چو خدای
جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال پذیرد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر
ولایتی محققی کلمهٔ لا یصطلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما
شاهد این دعوی است شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا
بدیع الزمان را مستقلا متصدّی منصب سلطنت نمایند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست
و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر حکّام نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسنّ و ارشد
اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلّت بی حیلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوّت
مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را با او مسلّم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف و ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال
استقلال بر امین خاطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیدند و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت
یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان را
در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب بسیار قال و قیل بسر حدّ تطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر
حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان
میرزا مستقلا متصدّی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه
از جمعات اواخر ذی حجهٔ سنهٔ احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضاً در یک سکه اسامی سامی ایشان را نقش کرده وجوه
تمغات آن مرز کشت و ملوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را بحسب جمع تقسیم نمودند بعضی تعلّق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر
حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرّف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ
صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان
میرزا بامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلّق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر
شیخعلی و محمود مزنک بنیابت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت
کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار شیره تو بفرمان مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و
وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت
نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین خواجه

سازند

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بسود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا
خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چندگاه بدین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بدارائی رعیت و سپاهی قیام
نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از
جمیع حیثیات بر مرتبهٔ تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین
امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد
حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار اوزبکان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته
هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان
بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روزافزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من
حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آنجناب بود و هیچ بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را بود اختیار بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات
اکثر ارباب جاه و جلال است در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بود که بصرصر غمز و سعایت
نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چون پایهٔ اعتبار و اختیار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک
و مال بقبضهٔ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بطعنش گشادند و درین نوبت سخن ایشان را تأثیر افتاد و سبب قرب ده تاثیر آن تدبیر آنکه روزی او آن که ارکان
دولت خاقان منصور و امرا شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکبار و دو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع
الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و
بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرا برلاس مدخلیت شد شاهزاده باتفاق امرا مشار الیهم و سایر مردمی که کینهٔ امیر محمد
در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان
میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظهٔ رضا برادر روبرو بالیسه با آن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی
نشسته بود بگرفتن او فرمان فرموده و بباغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مواخذ گشته از روز دری یکی از خانهای کوسک محبوس شد و چون جهسانان تقدیم
میرزا از قصر سپهر مسند بر بهانهٔ مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوسک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین بردند و بامیر
درویش بیگ سپردند و همدران روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند
و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب
از حیثیت یراق و استعداد و نوکر و فرنوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا
گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست بکلی همت بر تخلص خود بست و درین
باب فکری بصواب اندیشیده بیکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بجهت مخدرات در آن قلعه بفرستد و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن
حلوا را بآن جمعی که متوکل او بودند فرستاده و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند
و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده و در نیمشب با یک رکابدار یوسف نام خود را بر زیر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بود راست رسانیده و بطناب
پایان رفته به اسپی در شتار که بعضی از ملازمان او تهیه نموده بودند سوار شده و از برق سرعت بسیر اسفار نموده روی توجه بجهت [illegible] آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب باز کردند از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قائم
مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات
ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و
دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در مهر و دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که
امرا و دیوان تواچی و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید
وزبان حال و قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشته یافتن بضرب تیغ
امیر شجاع الدین ذو النون** ارغون در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که
سالهای فراوان انتظار چنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار
آب مرغاب بتاخت و نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی انبوه را از مرو رود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل
محرم الحرام سنه ثنتی عشر و تسعمائه کیفیت این حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده
متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابر این غمی عظیم بضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از
لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل این خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر
از سپاه غور و ساخر و قندهار روز میمنت و در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت
انتما قاصدی همعنان شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بتوجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون بشرف
ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه خستگی راه
از تن برآرد با امیر سلطان ابو یزید برلاس رایحه توجه گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف
یافته براه چول نزدیک علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان درآمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده
قرب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر
سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب
شجاع بیک و امیر محمد مقیم از قندهار روز نیمروز و بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی
گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة
فرستاد و مولانا ختائی در النگ باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید
خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدود شما و تابع و در وقوع حوادث شمار جوع بجانب این دودمان عالیشان کرده شرایط اطاعت و
بجای می آوردند مناسب آنکه شما نیز بنسبت سلسلهٔ پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف
نورزید تا عرصه مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آنسخنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند
و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند
که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را
ذخیره نمانده و فقدان قوت و قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرت باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتلهٔ شیبانی خان قرار دادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند
و در اوایل پاییز سنهٔ مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ بر افراختند و از گرد مراکب مواکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره
و دیدهٔ روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان کوکبش سپاهی بی نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون
نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکری نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو شتافته
آورده دو دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود دستور در زانو زده مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت
دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابو المحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نثار
و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا
و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان
کشاده بمدح سلاطین زبان و بعد از آن ایام که کنار مرورود مضرب خیام ظفر ورود بود روز بروز بتایید مهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان بطبق دلخواه دوستان
می افزود ناگاه مبشر خجسته مقال بارگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر
تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی
و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد
رسی می آید **گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب** در آن اوقات که طنطنهٔ کوس شوکت و
سرافرازی و شعشعهٔ تیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات
و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال
آن سرور از ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجهٔ کشور کشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر چشمهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده
آثارش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در مسالک صدارت و فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت
و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک تا رب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت
و موافقت متعذر و حضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند و برابر برادر با جان ارجمند است باید که در دفع نبیراد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی
طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقهٔ یکدلی و وفاق مرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراء النهر بخت
ابهت و جهانبانی دخل نیابند و چون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام
خاقان سیم بتحیهٔ تحیوا باحسن منها عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود
و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقات که در آنجا بودند توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که
امکان دارد که کلانتران ایماقات بسبب تخمیر مطاوعت جهانگیر میرزا در آورده او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع برگشاید
لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای ظفر فرسا را برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد
آنگاه پادشاه عالیجاه خطهٔ دار الملک کابل را بجمعی از امرا بشجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده
بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارکت در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روانشد بسوی هرات
ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان
باستانه پیشکش کلاه رفتن پادشاه شکند روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بجد بدافتاده دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف
اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه دادفرا احسان مشکبار گشت خبر فوت

و پیشکش کشید

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بکلی که میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی
از ممالک ایشان بحیطه تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابراین رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل نمود و بعد از وصول بولایت
مخادیم ان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت
و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی بر آن سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان
انگیزان بطرف مرو رود انعطاف داده جهت رسانیدن این خبر بجهت اثر ایلچی قرشات بر مرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع
کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه
رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان میر محمد برندق برلاس و امیر
ذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص
یافتند و بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی
یافته همعنان اخوان برسم استقبال از مروجاق بنهضت نمود و در منزل کل عنبان مشام جان سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن دوحه ریاض خلافت سمت عطر
پذیرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس
مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند القصه که توانستند قواعد
اتفاق و یگانگی را باستواری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد
بتقدیم رسانیدند و بیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن نسخ
دو سه دیوان مجمل التحریر فی الغالب اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون
میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطا
از کردگار نیاید بسیاری خیل کار نه تدبیر دولت نیاید بدست نه تقدیر دان در جهان هرچه هست خدا در ازل هرچه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر
کرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر در آمدن بلخ بتسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان
با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود و هیچکس از امرا و ارکان دولت را بمدد نفرستاد در این
جمعیت موفور تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نمودند امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشه هیجا و نهنگ
دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا اولاد امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده کم که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و اهالی فسیح
بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک الملک فتح بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود
و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره
هرات خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته
محمد محسن میرزا دارالملک خراسان را تحت تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند مدار روی
بگردانیده شده بهرات خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود
از روی جمعیت خاطر تفقد احوال سپاه اوزبک اقبال نمائیم و در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر
فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان عالیشان را همراه عبید دلبند عزیز داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب
گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بکار و بار غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و
سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند و بهاران چند روز بنابر مصلحت فصیل حرم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بقصبه کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرا ظفر اقتباس کمر ملازمت بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و در ترتیب بعید جهة ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش و تعظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه شریفی سلطانی را از فر نزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة به مجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از چند و چون و حلاوا از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش تیزخرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برده و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران استیلای فصل شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشید جنود برد و دست و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان مشرقی انتساب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت تحویل از چرخ هفتم در گذشت نظم سلطان جهان نورد ایام زد خیمه تحویلگاه بهرام افراخت علم ز لاله در دشت عالم ز سپاه سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخته ابو المظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنابر آنکه مقصود چنان بود که در آن هنگام محمد خان شیبانی بقصد ممالک شاهی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاهزادگان و امرا عالیشان فرستاده بجمیع آمدن ایشان فرمان دادند از انجمله جهة طلب شجاع بیگ این ذره بیمقدار را نامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیه صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پرآفات رخت سفر آخرت بربست و امیر ذو النون و امیر شیخعلی بآیین سلاطین عظام تجهیز و تکفین جسد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر لشکر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه او باطراف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را باردوی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هراة بدرگاه خلایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرا عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و ندانستند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع نتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بسد حیله و خاشاک باز نتوانند داشت مهمات شارع واقع تیر قضا بود و سپهر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرا صاحب رای هیچ فایده مترتب نگشت و بعد از انتقال بهرام بفرماوراء النهر سیلابی که از فراز و نشیب او گذرد از آب آمویه عبور نمود و چهره ناپایدار طوفان بلا از سر در گذشت نظم چو تقدیر الهی بود زین سان که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور

این سخن از کودک و پیر که بتقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین تمکن
ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجهد و دانه خود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال امثال سابر کار سلطنت و استقلال خرامیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان
بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول برو جاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری افتاد امیر شاه منصور گرد
و تا آنغایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا و مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه تحقیق نپیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس
سیلاب اضطراب بنیاد ثبات سلاطین و امرا خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون
بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق برلاس تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بیکی از این دو صورت قرار دهند صباح
روز چهارشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منغلای آن سپاه مظفر
لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از
انحدار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو برو صف برکشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره
و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت
در گرد سپاه شعله تیغ نمود چو سنان برق در میغ عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرده و اژدهای سنان بطعن زمره صغیر و کبیر زبان دراز گردانید نظم
دران میدان سنان آتش انگیز ز بهر جستن گردان شده تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پردلان روز پیکار از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار دستبرد و تهور ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آسا
و زخم تیر مرگ تأثیر زدند کاری جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت نیرنگ اوزبک باضعاف مضاعف
خراسانیان بودند و بسان دریای مواج فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند
و پریشان و بی سامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال او قایلش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نبیند
ز من دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت
جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن
بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بحبس در نداده و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت
و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود لنقور رباط کرم سخیگان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان
از تعداد آن کی از آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان

چون بحسب عنایت حق عز و جل در میان
رباط امیر علیشیر و منزل مرال التیم فتح و ظفر رشته علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه
الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیدند و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس
در حدود دستجرد بابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده لحظه غنوده ع
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة درآمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان
استعانت جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر میشود و بجز و اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر
باین بلده در نیامده اند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابران آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورد
و صباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان
انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بانچه مذکور شد در قلم آورد و آن
نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانا زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان
نزدیک تیقوز رباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه بیرون یان
در آخر همان روز الناک کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال کرده خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان
من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند
ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند لشکر هدایت اثر ازبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت
و تاراج نمودند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طایفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین بشالکاه و خواجه شمس
الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه از روی خیال فرار
نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند مسلح و مکمل براسپان باد رفتار سوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت کپک میرزا است و هر کس که دو چار ایشان میشد
گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه ازبک گردیده و اوباش هراة که این خبر شنیدند مانند تیر از خانه کمان
از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریانیکه در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بیقین
پیوسته چون کشته شدن آن جماعت و غدغه خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر با و بیم یکسان
سادات و قضاة و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای تخلص خویش هر دم اندیشه میکردند
صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آن سالک طریق جهانگشائی بهراة رسیده نشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار
الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بجهه دفع بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردیده
و امیر ذوالنون ارغون کشته گشت شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده و الناک کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ سکنه بلاد
خراسان گماشته ایم میباید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة
بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام
امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد
الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الناک کهدستان گشتند و چون نزدیک معسکر
نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بنهایت داشت و خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان
حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه
کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچه کپکی مثقالی که هر تنگچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود
سرانجام نمایند و اکابر عظام و صدور عالیمقدار تمام مبلغ بیست هزار تنگچه جهت پیشکش خاصهٔ خان قبول نمودند و پانزده هزار تنگچه مولانا عبد الرحیم را خدمت
کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امراء کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و
مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و آن جماعت مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهر اشتباه درآمده سلاطین و امرا
بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هراة

ساخت

مقتحم و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبدالرحیم در خانهای الای دروازه خوش نزول نمود **گفتار در بیان درآمدن وزراء عظام ببلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات و صعوبت وقایع و حالات** چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمال و امانی محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود بسهولت تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات عایدی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابوالوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ پانزدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة درآمدند و تحصیلات نوشته تقسیم شد و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را تمام گرفته آن جماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بفر ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویای امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این تاریخ بدو سال او را طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآئین شریعت غرا و رسم ملت ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از تسلیم عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان بقیهٔ مخدرات تتق عصمت را بار بشهر فرستاد و جهت مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه با استقلال نگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر ازبک هر یک از متمولان خراسان را ببهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت و اذلال شده نایرهٔ تغیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست ازبکان بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم** علم زد نقش ظلم اندر این بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم نبود آن قوم را اصلا ترحم بالاخره خواجه شیخی کمال الدین محمود آتش فتنه تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که سیم ذلک بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون سکه بهمایون زیب و زینت یافت بر هر یک از شش دینار کپکی جاری داشتند و تنکچات شش قطعی سابقه را بپنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی ازبکان در جبال حدود هراة متحصن جسته از غایت خشیت لحظهٔ بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاوعه در باب استمالت آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر مشمول نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از آنجمله خواجه معز الدین حسین شباکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر دیوان املاک و اسباب خاصی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود عازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود دروی متکفل مهمات جان وفا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو** چنانچه در ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با میر عاشق محمد کوکلتاش ولد میر ساربان جنیبه مفوض گردانیده بود و در وقت توجه بعراق حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکهٔ مرال میر عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد احیاد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی با حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آن جماعت از سطوت ازبکان بهرام

بهرام صولت بغایت هراسان بودند باوجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نشدند و محمد خان
بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت
خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند و چون نتیجه بر آمد شد سفرا ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان
آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قواوچی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ
آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا
عبدالرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی بپایان آمده و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد کرد
و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیارالدین بعضی
باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان
امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکابل روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال
الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از اقربایش بود بی شایبهٔ تفتیش نجات یافت و از روی ایشان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ
نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیارالدین پهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان وفا میرزا نیز از بیرون
در باب خویش را بانجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیارالدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو را که در تصرف
امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آن حصار از بدایع صنایع آفریدگار
و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز طاقت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بران قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورد
و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید
و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآب مقالید قلعه و ذخایر
تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صیرامست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم
مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست
عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود مثنوی که حاصل کند نیکبختی ز زور بسر به که بینا کند چشم کور توان پاک کردن
ز زنگ آینه ولیکن نشاید ز سنگ آینه طرفه آنکه بمجرد اندک مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان
بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بدرس هر کس از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را
مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بحدود
ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش رفعت
ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال
و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا
نظم دماغی داشت از افیون مشوش ازان بد قول و فعلش بود ناخوش ز طور عقل فعلش دور بودی ز قولش راستی مهجور بودی راقم حروف مکرر
از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می‌آیم و دانش من بمرتبهٔ ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه
او را الزام مینمایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی تهی پیراهن سوار شده
در بازارها سیر فرمودی و بمجلس شریف اکابر و اشراف بید هشت پیراهن و تنبان پوشیده بمجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

گذرانیدی تا پیش خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع ارباب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد یازده هزار تنکچه کپکی مال از ان جماعت طمع کرده آنوجه را بحصول موصول گردانید بعد از ان هرکس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که دران اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بنوعی غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفهٔ لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورد و مناصب مناسب جهت هریک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبد القادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را بر قاعدهٔ استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقران دهند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و سواد اوراق از سایر امائل و اقران امتیاز تمام دارند در ان اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل جان فرید میر آخور که نزدیک بدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الحال گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد جواب گوئید ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوئیم این ملتمس درجهٔ قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاها که بتکلف در ایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از ان بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند ما را بآنحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اوزبکیه لیکن ما نمیدانستیم که در میان بازار خوش باین امور خواهیم گشت **نظم**

ز دور کار همین حالتم پسند آید
که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم

بر این صحیفه بنا بجاه خود مشید
نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم

گدای بدولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم

و بعد از آنکه هریک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بیشمار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه از خاصهٔ ما دو کس وجهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف [illegible] زیاده تعرض نرساند و حال آنکه در ان زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما مالک هیچ تنکه نقد نبودیم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم انفصال رسید و جناب مولوی دران اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه برافتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان دران اوان مال و جهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

تا دو بنا بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده وهیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و تعمیر
وآبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت ونصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا توجه خاطر ستوده مآثر او ست او
این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بگشاید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء. ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا بیکدیگر
وشهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر فریدون فر اسکندر ظهور معین الدین ابوالمحسن بهادر
پادشاهی بود بصفت نصفت وانصاف موصوف ومشهور واز لوازم جور واعتساف بغایت مجتنب ومهجور انوار عنایات ازلی از لقای مشتری سیمایش
ظاهر وپیدا وآثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن وهویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب وتدبیر صواب نمایش
در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بیت ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور وچون آن پادشاه عالیجاه
در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت واحسان باندک زمانی آن مملکت را معمور وآبادان
ساخت ودر آن اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت
باز آورده بعضی از ذخایر ونفایس اموال را بدانجا رسانید ودر اوایل سنهٔ ثلث عشر وتسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اوروق
خود را در حصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسهٔ رضویه برافراخت ومحمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم
واجلال استقبال فرمود وبلوازم طوی وپیشکش پرداخته بسط بساط عیش وانبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در گردش
ونوا سنجان طرب ساز والحان مطربان خوشنوا آوازهٔ عشرتخانه ناهید در گذشت نظم شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه ز آواز
بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا که چابکان معرکه مرد متعاقب ومتواتر بملازمت رسیدند وکیفیت واقعه را
مشروح معروض گردانیدند ومیرزا ابوالمحسن وکپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر واستمالت بهادران صفدر مشغولی کردند
وایلچیان تعیین جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و
سپاهی جنگجوی درشتخوی بایراق بسیار وسلاح بیشمار آمادهٔ جنگ وپیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب
دفع ایشان تافت ومحمد تیمور سلطان وعبید الله سلطان بدین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود وعساکر نصرت مآثر بیت سپاهی همه پردل وکینه جوی
بمیدان مردانگی رزمجوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسهٔ حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند وبر سبیل ایلغار وجناح استعجال
طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امرای عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت
نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای وتدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک
پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان وعبید الله سلطان بدینجانب فرستاده وبنفس خود با اندک مردمی در الکاء کهدستان ایستاده و بنابر
علی هذا مناسب چنان می نماید که ما با جمعی از اهل جلادت ومردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نمائیم وناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حملهٔ آتش جنگ
برافروزیم وتلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بزبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو
المحسن میرزا با اوروق وطایفهٔ از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند ومحمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع وعقبات
متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست
که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم وباستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ وجدال بگشائیم ابوالمحسن میرزا
ومحمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان وعبید الله سلطان گشتند وچون آفتاب اقبال آن دودمان بسر حد زوال
رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند وخواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل معرکه
بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان وعبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند وخبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از
سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده تلافی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند ودر

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح
ضمیر منیر نگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان گران بطرف
طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان
روزکار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و تشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف
شور انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند از وفور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده
دیده مردان خیره گردید نظم بپیوست بچرخ گرد لشکر بربست نقاب مهر انور از بس سپر ملیک آن روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده
مرغ روح السابیر از تنگنای قفص بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط کل
من علیها فان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعله شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را مستبر دانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی با زور و با طایفه از خواص خود که هر یک شیر
بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو سلیمان درآویخت اگر خود کوه آهن بود از هم
فرو ریخت و بهر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت نظم چو آن شیر دل سوی میدان رسید بهر حمله
سیلی ز هم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده
فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده منهزم گردید میرزا و پسر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسا و لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر
روی بتسخیر و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بردند و را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری
ماهیت را از پای درانداختند نظم فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زشت و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین

شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن
اکبر اولاد خاقان منصور بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر دل بخیال تخت
آرزوی ولایت کشورکشائی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا مطلع شده بموضع یکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی
بنوعی صور اسرافیل در قالب جان دمید و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست سپاهی
تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام جهان پر از آشیانه کمان گردان صفدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای
آبدار از شست دلاوران خنجر گذار در روی حبة القلب پردلان جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر اوزبک مثال پلنگ ز و آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خارا گذار عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و در آن روز تنها دی اجو

بهفت خوان ۴

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون
قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
ایشان بجمع غنیمت مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه به بیدان پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال
برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد
برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسا سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود را بمتعلقین ملهم غیب و الهام
ملهم لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه السلام و بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب
روزگار نجات یافته بجودی فراغت و اصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست
تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فر از معرکه
بکدیه بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضا این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال
پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از
وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پایبوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب
شاهی مفتخر و مباهی شد و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت
و کامرانی بسر میبرد و لاعجب **نظم** برین آستان هر که ساید جبین • باقبال و دولت شود همنشین که آمد برین در زروی نیاز که
در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که بتعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء برقامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب
ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و الاتراد خاقان منصور را پریشان گردانید هریک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم ملک
و سیاست ملک بخش پرداخته هریک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در
معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب
حکومت و دارو غگی هراة بجان وفا میرزا التعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت
نقیم چهره روی بدارو غگی ولایت فوشنج او رده و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق
بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز نفرمانفرمائی قیام
نمود و اهل ایمان در ترشیز ابواب فرمانروائی بروی خود گشود و زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیرالدین محمد بابر
میرزا بود در آمده مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت
ما ورالنهر بمحمد تیمور سلطان شده عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت
خیال تسخیر قندهار نموده عنان تکاور بدانطرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان
سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب
مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این
احوال امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر
محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود
و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جمیع خراسان منهزم
گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف متعود امیر بردی بابا اظهار عبودیت نموده

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش گشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده
حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و بهمدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان بسفر ماوراء النهر
مامور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و بهمدران اوقات امیر محمد برندق
برلاس که در معرکه مکرر اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال
داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت
و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و هم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر
آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار
الدین حسن را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر ایشان سعی و اهتمام کرد
و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور بود و با دو اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه مکیده بطرف ولایت درون و نسا
گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم نهضت
بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر حقیقت شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را
بدفع آنحادثه مامور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بر جناح
استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا و دو برادرانش اولیت شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد
و بعضی از دو بیکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران
روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و بهمدرین سال ظهیر السلطنة والخلافه محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت
نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حملهٔ سحبان نایرهٔ معرکه
جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و
تمامی مملکت قندهار و زمین داور بحیطهٔ تصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین امیر ذوالنون ارغون را که تدریجاً اندوخته بود بر امرا
و سران سپاه قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد
اما بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد مقیم با لشکر علاوه تا اثر قندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته
هر یک از اولاد امیر ذوالنون روی بسر انجام مهام ولایت خود آوردند مقارن انحال محمد مقیم را تقاضای اجل طبیعی در رسید و مریض شده از
عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منّان

در سحرگاه پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن
یک از باغ نو و این یک از شهر بر اسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر
و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقهٔ نامرضیه بی وفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت
بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اخراجات کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال
فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد
و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بجانب جرجان عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن
دو برادر نیک‌اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پیش از فوت پدر از اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته
بود با مالیات ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید جمله نشینیان تتق سلطنت

سلطنت پناه سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان و فا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و
از سپاهیان لوس بموری هرکس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود بنابراین کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء
مدقق هرچند در ابراء آن مرض و ازالة آن عرض سعی نمودند چون مرات ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف
قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفص قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از تندباد صرصر بیداد عالم
پرملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب درخش فلک جلال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد نظم ز بیداد سپهر و جور ایام بمرد آن خسرو
نیکو سرانجام هنوز از غصه آن جور بیداد سیه پوشند اهل استرآباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت
سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن سپهر حشمت جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم بناخن
روی حسنت و موی برکند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت بکمان دست در
حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال مستقل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باسترآباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب والتوالی استماع نمود گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران
بممالک ایران کرت ثانی سلطان بدیع چون دگربار ز جمشید بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم
بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت از غنچه رعد سوری انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی
ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب شعشعان و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی
به بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول عدو خبر یافت و دانست که باستطاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله درنمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بسته عنان بگردان بصوب
آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان بر عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان
پایه سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نموده در روزی که حضرت شاه جهان
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته طرایف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنجناب را
بمجلس اشرف اعلی درآورده بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفته در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میرخواجه احمد قفقرات که سالها در ملازمت
خاقان منصور و مظفر حسین کورکان بسر برده بود و در روز واقعه مرل چوی بچوپه تفویض نموده کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکند پس از وصول
بظاهر آن شهر چرپک بهرام قهرمانوچهر از آنجا آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان
آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آن آفتاب اقبال آشیان محمد خان شیبانی
فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان درمیان آورد که
چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول
الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر گشاده بپای بارگاه محمد خان شتافتند و منظور نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بآذربایجان حاصل نموده و فریدون حسین میرزا [illegible] [illegible]

بجنب کنار آب اترک و منازل ترکمانان بیقید توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور
کشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف وزراء کرفت تابستان درالنکت رادکان خیمه و خرکاه
باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراءالنهر شتافته کاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاختن احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر
سنه خمس عشر و تسعمائه با قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و
در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره نکودری
که در کوهستان کرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط
شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان او از یک اسپ و یراق پیاده شده بودند بدارالسلطنه هراة آمده و چون
روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر
بر جناح استعجال از مرو شاهجهان کریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجه قوت دولت شاهی لازال منصوراً عروة الوثقی عقد حیاتش از هم بکسیخت چنانچه در ضمن وقایع
آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین شمام بتفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اکرم یار شود الطاف
شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که کشت مجمل مذکور از نسخه کلک من پدیدار شود اکنون وقت آنست که قلم مسوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان
حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن بکلی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتایید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از نتایج سحاب قلم و حرکات بنان مسوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادکار
کذاشت از آن جمله ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابوالحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر
نام در سن سه سالکی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد نزد کریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل
طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور مظفر حسین کورکان چنانچه کذشت در استراباد فوت کشت و او یک دختر داشت مسماة بمهرانکیز بیکم و مهرانکیز بیکم در آن
ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبیدالله سلطان درآمده و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب
خراسان آورده حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزکار
میکذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد مدتی میان ترکمانیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام
دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده به بلاد خراسان درآمده بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان
قنبربی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات کشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت الحصار عاجز شده قنبربی
را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی
در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاءه روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون
سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات کذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن کردید و بنابر آنکه از تحکمات سلطان بایزید
برلاس و شیخ عبدالله بکاول از آنجا تنک آمده بود داروغه آن ولایت پیر احمد و ریساق را بقتل آن دو عزیز اشاره نمود آنکاه با قلیل سپاهی که در ظل رایتش
جمع کشته بودند متوجه استراباد شده حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین جنکی در غایت صعوبت دست داد محمد علی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب
خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنک شهد شهادت چشید و شکست بلشکر بدیع الزمان میرزا افتاده
پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته بولایات هند و سند پیش کرفت و باچه و تته شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی
فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارکاه
عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین الالتفات کردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

بطرف خراسان

و در آن مملکت از ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی همت آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن
باشد و دیوانیان تبریز هر روزه مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء
قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه
چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمهٔ و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال
گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی ای دل نبود دولت دنیا
جاوید زنهار وفادار ازو بر امید انوار کمالست رسد آخر بزوال هر چند بر اوج ملک باشی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور
بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان
میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر باقی ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه
دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه در ملازمت سده سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات
و عنایت بیشتر مییافت و در سنهٔ مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا
باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین
حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت
داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون
این خبر بسمع بیرغیب بیک تاتش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شتافته
استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد در آمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان
نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بتکچی را که برادر بزرگ جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود
و پیر بیک اختر انجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با قاسم کفشگر داد و جهة طلب اطاعت و انقیاد نا
رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت
شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری آن دری برج شهریاری
بر دوش گرفتند مکرر او دیگر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود دو فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ
مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه
هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام انشاه زاده خجسته فرجام از نشاه
کل ابدام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلپیدر
خبر استیلاء میرزا محمد زمان را بر استراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بنحو دلجوئی کرد اینده بر
یوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز ارجوفهٔ بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی
سیف الامامی و سایر امرا تبانی طی مسافت مینمودند و چون بقریهٔ خوراشا رسیدند قراولین قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات
اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف
میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استراباد کرده
رایت توجه بصوب بسطام بر افراختند در اثناء راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر
بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغهٔ بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم
جلد سر راه بروی گرفته بباد حملهٔ آتش جدال اشتعال داد و بیمن قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تغافل نموده بدبانهٔ استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میرک سمیع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض
نموده و امیر حسین هزارجریبی نیز مدد و علت شده آن دو خواجهٔ عالیشان را مأخوذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرالایلی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندزسکی با دویست کس و سید فخر الدین کبوسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنهٔ عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و مبارزان هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف دو سه کس کشته شد و چون بنوا
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش کشید و باصرهٔ انسانی حایل گشت هریک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح
روز شنبه با صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی جهت فنا بر جسم
احوال سروران کشیده لوازم تیززبانی بجای آورد و سفیر ترکش تا تیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الامامی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامید و دست تقدیر ملک قدیر روزنامهٔ عیشش درنوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الامامی برطبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون عوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه در الاثر نامزد او شده بود از بلشیاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الامامی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرالایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضاً این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بتکاب اوبوم که داخل ولایت مذکور است
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
تمکنش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن ولا بعضی از اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود و اوراق در قریهٔ پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بندهٔ موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبا و اعمامی بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت و مباعدت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هر چند بمعاذیر دل پذیر تمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم
زاده اسپ و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطهٔ وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراة رود و شاقلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودری کشیده اسپ و گوسفند بسیار لجه کرده و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسپان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در غرجستان
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر لو سپرده و بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از غرجستان با سپاه فراوان
عازم سان و چهاریک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریهٔ باد رسیده در آن موضع بآداب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره درآمده طرح

طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک درصوف و برادران حکام ملجاء عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات
هزارجات بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و قوت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین
کشید نسایم سحری جهت گشادن قلعهٔ غنچه طرح جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگویان و ثناخوانان
بامر ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شد قاصدی
نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنابران
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیلهٔ موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو
درینکار دیگرگون گشته از آن مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه آنجماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال بازگفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو
رسیده ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک بدروازهٔ
عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردوشاه ببلخ در آمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قلیچاق که حاکم شبرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیک نهاد و
ولایت شبرغان را در بسته بعم خویش امین بیک عنایت کرده داروغکی سان و چهاریک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران
آمد زیراکه مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص پذیرد و القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام
بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکچی که در حدود مکروچی بودند شتافت و از آن جماعت اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم یکه النگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان بکران بطرف سان و
چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده روی بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که ضمیمهٔ آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفهٔ از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
قریهٔ چهاریک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع اسراب بود و تمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش در حرکت آمده
با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
سی کس از خواص خود ببهانهٔ شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و سارباغ شد بمجرد شنفتن امیر اردوشاه از اسراب باز آمده چون از هجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت بغایت محزون و متألم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده بملجاء بارگاه محمد زمان میرزا میگریختند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از خرم و سارباغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قرا ایغاج
بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه
آن ولایت گردد و در آن شب امرا مشغول غاچی تمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر دوم عید الضحی

که آفتاب درا واخر جدی بود و چشم سحاب مانند غمزه کمان اشک فراوان میبارید از قرا یغاج کوچ کرده روی براه آوردند و امیر حسین علی جلایر و دوست کلکه
از وی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آن منزل و چرزوان واسطه است در آمد
بیکناکاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میر انقلی و شاه حسین بای کی میراخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی
از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه محمد پیر که با ایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان
خود که حیدر خان و یوسف خان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سا ایر ایماقاتی که همراه داشت با اموال و جهات بحیطهٔ تصرف امرا محمد زمان میرزا
در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد بازگشته افراد حشم و احباد خدم را بلطف و عنایات
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهار یک
برافراخت و در منزل قرا یغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بمصالحه قرار داده
مسعود اوراق را فرمود که بقیة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که با عجز تعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام
باز گذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود در رود تا غبار نفار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیر اردوشاه
و برادرش خواجه بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز را بسمع امیر
اردوشاه رسانیده سعی تام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین
قواعد مصالحه تأکید میباید و الا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
میرزا انجیال انکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند کشود متوجه آنطرف گردید و قریب بیکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه
فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران ترتب نیافت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون معلوم
بود که عنقریب ما بچه رایات نصرت آیات آنحضرت پرتو وصول بران حدود خواهد انداخت محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و کدا میر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند
و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده
بدلایل معقوله خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم برانجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیر اردوشاه با کس اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر ببلخ روند
آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده خبر
مصالحه رسانید شاه زاده از دره جز بجانب توخته شتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبد الله و حیدر خان بخدمت مخدوم زاده آمده
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و ازینطرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد
زمان میرزا انتظام بود ببلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهة رعایت حزم جیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را نزد شاه زاده فرستاد که آن
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با سی چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بود بدان دهانه از نیم صحرائی که واسطه است
درمیان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته انجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد و با امرا
مواضعه نمود که آنمقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

بتوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جملهٔ نوکران فرمان بردارم قضیه
که مرا از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید بملازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و در
همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت نهایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم میرزا
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی بر ضمیر آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و برخی بلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیک بازگفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان سخندان متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و استدعا نمود که بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن علف نیابد و بعد از آنکه قریب بیکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته با اغروق خود پیوست و مقارن آن حال خبر رسید که فقیر علی بیگ از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیک مقالید شهر و قلعه بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابران محمد زمان میرزا میر محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرا ایغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میر حسین که بعلو
شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده‌ایم
زیرا که اگر لوای کشور گشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیک غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می‌سپرد و اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بپایه گاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش بابو الخیر
خان می‌پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او بود بسبب مهمی از منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد
و مخدوم زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنا بر آن محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میر حسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش علی العجاله الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد
ان شاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده مشرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میر حسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرا ایغاج که عقبه‌ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب التفات نماید بی‌شائبهٔ کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام
داده عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرا ایغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول لب پل امیر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون حشم
پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال ایلغار بیکران بصوب قرا ایغاج تافته بنابران میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرا ایغاج شد تا پیشتر از آنکه حضرت ظهیر السلطنة باغروق عالی رسد آن عقبه را استحکام کرده اما در اثنای راه حسینکه دیوانه از قرا ایغاج
رسید و معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرا ایغاج در آمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

ولد امیر بابا علی خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بتعجیل الیغار رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان
حرکت فرموده در پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده و از راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید
امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران
آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان رسید پیشکش کردند مخدوم زاده در قریه استو رحل اقامت انداخته
بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات باری بموضع آق گنبد که میان آن ولایت و چیچکتو واسطه است سایه افکند اما چون تمامی
غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان در نتوانست آمد و بطرف فیروز
کوه عبور رفته از آنجا براه یکه النگ متوجه گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچیچکتو نقل کرد
و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجد و جهد شتابد که ناگاه طلیعه لشکر امرای
خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی هراة امیرخان الله بدانجانب شتافته بودند پیدا
شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر اردوشاه میرزا بیک و امیر میر ابن القلی و اسلام علی و لد یار علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی
را با اکثر مردم مغول قاپچی و لشکریان در برابر امراء خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از راه سونج بصوب بندگی از رخصه جات غرجستان
برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران
مغول قاپچی و بسیاری از آحاد و اجناد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بند عزم قندهار کرده و
حرو بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده برو رسید شاه محمد بیگ که از معرکه چراغدان بدان طرف
گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان
بطرف ولایت ساوان و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزروان آغروق میرزا بیک را که عازم شیرغان بود غارت نموده فی الجمله یراق
بدست آوردند و بچهار یک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول قاپچی که جهة تجهیز و تکفین کشتگان خود در
بند مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شیرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت
پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا تجمع کرده بتفصیل مهم آنحضرت
پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست
داد و در اثنای کر و فر اسب میرزا محمد زمان بسر درآمده و در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسید و آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم
تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرمود و جریمه او را نابوده تصور نموده و ابواب
انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود نظم پادشاه کریم بنده نواز حسن و جرم بخش عفو طراز از جرم خویش و
بیگانه بگذرد زانکه هست فرزانه صد خطا بیند از جلیل و حشم کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان بنام
ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپرده پادشاهی نامزد
کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و بی شائبه سخنوری و غایله مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند
بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف و اقطار
جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آئین گشود رباعی ای اللطف تو سرمایه انواع فرح محجر ز حمایت آیت
رب اشرح گوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح و الی پوشیده نماند که تاریخ هجری که ماه ذی قعده سنه تسع و عشرین
و تسعمایه سید محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال داره و کابلی الحیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت باستانه دکان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت مقصیر اعلی حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد در جا و اثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد رباعی آن اختر نورگستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان برسند اقبال بماند جاوید و چون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهنشاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار / بخت موافق شد و توفیق یار
کلک سخن پرور معجز بیان / کرد عیان ذکر مؤید خانیان
بار دگر ابر گهربار شد / سحر فن و معجزه آثار شد
تا کند از ذکر شه کامکار / جیب فلک پر ز در شاهوار
گرچه مرا قوت این کار نیست / خامه باین کار سزاوار نیست
هست امیدم که بفضل خدای / کلک چو بر عاج شود مشک سای
فیض سماوی دهدش یاوری / کوکب طالع کندش چاکری
تا ز حدیث شه کشورگشا / قبهٔ افلاک شود پر صدا
صیرفی طبع جواهرشناس / خاطر نقاد هنر اقتباس
از در این خبر خجسته اثر / نه صدف چرخ کند پر گهر
گر شود از گوش خرد این نوید / بشکفد این غنچه بباغ امید
گر نوزد بر چمن این رقم / تا ندهد نمی ز مهب کرم
کی شود این عقد گهر با نظام / گر نکند معدن جود اهتمام
چیست جهت کرم و کان جود / دست و دل آصف ملک و جود
اختر برج شرف سروری / دوحهٔ گلزار نکو اختری
ملک مداری که بتیغ و قلم / کرد خراسان چو بهشت ارم
شعلهٔ تیغش بظفر همدم است / ملک ز رشح قلمش خرم است
هست دُربار کفش ابروار / غیث ولی چون کفش ابر بهار
زانکه بود بخشش و بستش مدام / کی همه که قطره فشاند غمام
ذات وی از عدل بود محترم / دست و دلش مظهر لطف و کرم
بهره ور از فضل دل آگهش / مرجع اصحاب شرف درگهش
تربیت اهل هنر کام اوست / زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر نامش ز شرف با نصیب / نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین / هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور / غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام / جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان / بهر سر انجام امور جهان
بحر عطایش همه که موج زن / بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام / نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۳
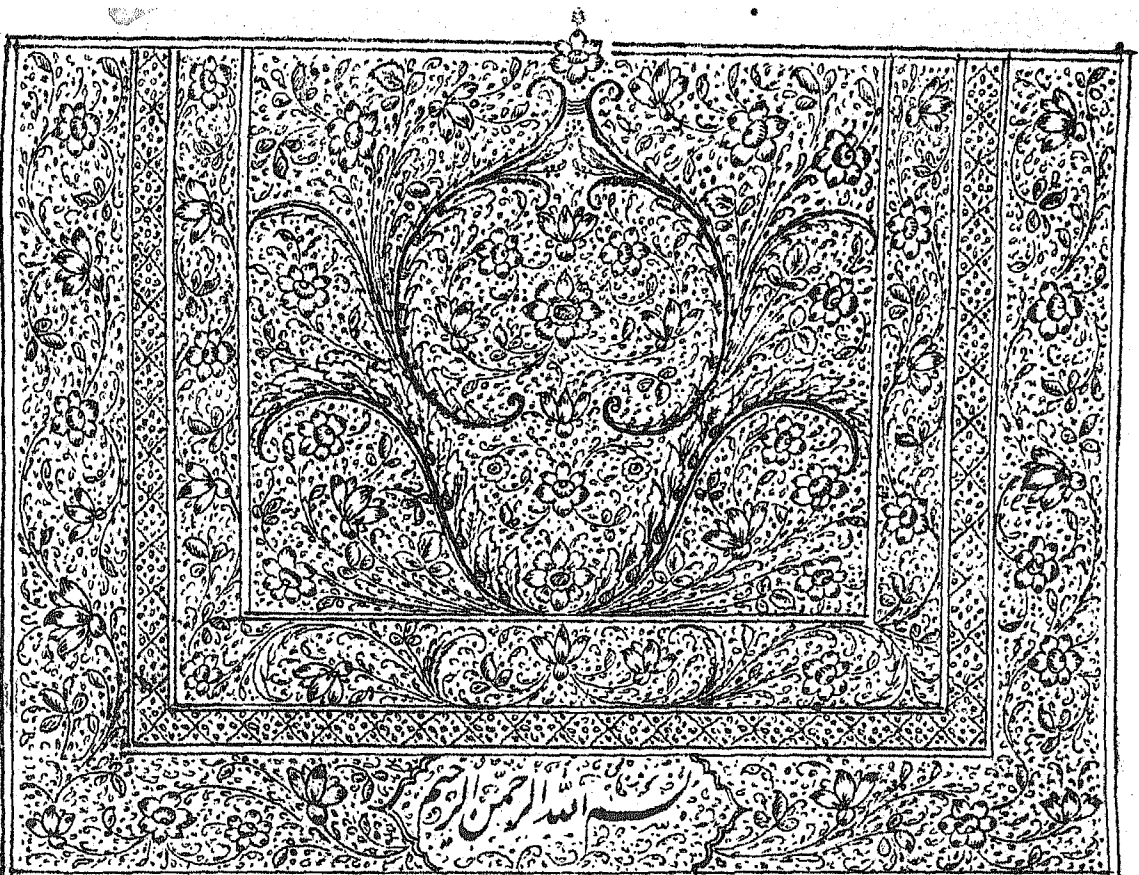
جزو چهارم از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح
اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی است و اولی فله الحمد فی الآخرة والاولی له ملک السموات والارض وما بینهما رباعی
ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد زین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و انفتاح ابواب
بدایع وقایع شاهنشاهی بارید نعت و درود حضرت رسالت پناهی لایق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر حلقه سرفرازان چون
تاج یکپایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم حتم شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و آله و
صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العز والعلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا
پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف
شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بدل نهال احسان کشت عینت او را نظیر جز حسین قرة العین سید الثقلین
بعد ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار
چون زر جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در ز علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی آن امام
تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق احسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام
یا الهی بحق آل رسول بعلو مکان زوج بتول بکمال زهادت زهرا که مجمل کرد لطفش همه را محبان اهل بیت نبی بهداة شریعت عربی
که مرا ساز همدم توفیق تا نویسم بخامه تحقیق حال مهر سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی
پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغربش بزیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد
هندوستان باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اجداد او خجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا بچه
لوای خورشید سمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف اقصای بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده بسرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض حال
و کلزار اقوالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه بطاعت
در گوش جان کشیده نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قصر خبر کرد برون نخوت افسر سر خسرو چین بنده در بان ست
خان ختا ریزه خور خوان تست شاه توئی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند دین پناهی که بموافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام درمیان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از سلاطین سلاطین را رفع آن میسر نشده در عرصه هفت اقلیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت بخت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار جوانان
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ کاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم برانداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهاندار قبه زر نگار چتر بصرت شعارش منور عرصه
سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از اشعه اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشورگشایش ع غیرت افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای
نغمه‌های مرحمتش جان اولیاء دولت را بهجت و مسرور گردانیده سموم قهر جان سوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض
امید ستمدیدگان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند جعفکان فور سهم
خدنگ تیر آهنگش خون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ سیه تیغش بسان صرصر اجل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و حشمت مملکت اسکندر در نظر همت عالی ارتبش شکر از حوصله مردم بخیل و رفعت تخت
قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان عالی نامش بی وقع تر از وقوع تحیل رباعی ای تحفه ملک تو زاعالم تنگ یکپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ لطف تو نمود
سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خدام پیروز بخت
سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جریده عالیش گشاده است لب کلک عطارد ز سر اهتمام غیر ثنایش ننویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیاره بر آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمله حکام بروی زمین سوده ز اخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت مقاصد آن کهر مظهر خاک رهش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا که بر دار کرمش خصم بهر ظاهر او شد همه جا ضد قهر کردگار دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کردگار خلیل میل دلش
نیست بجز سوی لطف هست جلی فیض وی از روی لطف شاه کشت چو در روی زمین پادشاه روی بر اهش بنهاد مهر و ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم جنتم عدو کشت قرین الم شاه عزت تاج و شرف گاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام وی از غزبلا انتها گشت
در سلک دری بی بها یافت چو این نظم نیامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعه آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین عشرت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند وچون بی شایبه تکلف و تمحوی و غایله تصلف و مدح گستری انشا
صادرات افعال و ملاحظه واردات اعمال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ
تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تائید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمه همت هر یک از ناسخان و شیوای زیبای براعت و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آئین جهانداری

ساخت

و کشورگشایی و قانون دین پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر افرازی تا دامن
روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذرهٔ احقر که خود را خوشه‌چین خرمن اصحاب فضل و هنر می‌پندارد و جرعه‌خوار کتاب
افادت از حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت
شاهنشاهی را که شامل دولت میمون نامتناهیست پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نتیجات خامهٔ درربار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بوجهی
نضارت یابد که طاوسان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتفا نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی
طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی بگنجد این سخن در طی نامه نباشد این مساعد خامه ولی
چون با همت کرد پرواز رغبت آمد بگوش هوش آواز که کلک گرچه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت بطایر کرد قلم افتد درین راه
سخن گوید بمعنی دولت شاه از آن رو طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون

آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده
محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آبای عالی
حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف
ثبت میساخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می‌افراخته اند خامهٔ مشکین شمامه در تبیین سلسلهٔ نسب
بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب و مفاخر این فرقهٔ ستوده آثار زیب و زینت وافر فزود در صحایف
و اتقان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار حفاظ کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به بیست و یک واسطه بحضرت ولایت
منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام همام
هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین
موسی بن قدوهٔ اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله بن عوض
الخواص بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه
ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی
مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت نمی‌نماید
و چند این صحایف را بذکر آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والا نژاد می‌آراید و منه الاعانة و التوفیق آرایش یافتن صحایف این اوراق

بذکر مجملی از احوال آبای شیخ صفی الدین اسحق

علامهٔ علماء عالم و کافهٔ فضلای بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی
اتفاق دارند و آن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دنیوی و اخروی میشمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام
لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم از ایشان بوده هریک
دین پناهی سریر مکرمت را پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده برج کرامت شعر فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام
لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هریک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون با سامی سامی ایشان منتهی گشت نغمه سرایی نماید اما
بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروزشاه و اولاد این قدوهٔ آل رسول الله تعالی الحجه بلسان مقال می‌گشاید فیروز
شاه بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار جلالت
و جهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور منقول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان
و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار نظم فلک احتشام معالی پناه جهان کرم مهر فیروزشاه دری بود از درج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف
قمر بود و پیک کرده از خوان او جهانی مرفه باحسان او و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز این نیاز شده فیروزشاه در کنار رشتهٔ جیلان

در موضعی که موسوم است بزنکین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا
الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل زنکین کوچ فرموده در قریهٔ اسفرانجان فارغ البال
وشادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق
غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بوده احیانا بزبان حال
در گوش هوش هریک مضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت
سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ عنابی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان معجز بیان بزمزمهٔ تلاوت
قرآن گشوده لاجرم ملازمان آن آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفهٔ از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام
دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و آنجماعت متعجب و متحیر گشته تمام
بخدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی ره روش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد
الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان باحوال مستحسن سلیقهٔ آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم عزیمت بصوب ریاض جنت
برافراخت عتبت روانش بطبقهٔ پر انوار باد و در آن زینت آباد مسرور باد صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ
کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان
میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید سپهر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید قطب الدین قطب فلک
جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسای کفار گرجستان با لشکری از دو صد فتان بی ایمان بخیال نهب
و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد
الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس
خود در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن [illegible] گرجیان
در اردبیل دست بقتل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آن نهانخانه شد و آن جوان در روی او تیغ بر طبق مرویهٔ الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را
بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آنجوان
از آنکه کافران بر حال حجله نشینان سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود
گردانید و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و بیک لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده بشمشیر انتقام از نیام کشیده
و رشتهٔ حیات آنجوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا خبری از آن بهم رساند قضارا
جمعی از گرجیان بآنجناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین
از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص
حال شهیدان در میگشتند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر
جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بستند او را بدان خانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر
قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم حمد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجیان
از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود
شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن مستحسنه

آباء کرام را احیا نمود و چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سیدزاده بی عدیل در وقت
ترقی سن شباب مخدره‌ای را که صبیه صلبیه عمر بارقی بود و از بارقه عام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش مید رخشید بعقد نکاح خویش در آورد
و واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بود و ولی نام داشت پسری عالی
گهر کرامت فرمود و غیب بر آمد آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آثار یقینیه باطن از ناصیه خجسته میامنش ظاهر و انوار زکیه نفس نفیس از مطلع
جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت
دری افروخت در برج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز رویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرخنده خوی روشن
ساخته علم بهجت و شادمانی بر افراخت و با یفاء نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب
آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد والحمد لله الواهب المواهب والعطایا والصلوة
علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء تزئین این صحیفه بلاغت آئین از بیتین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق باتفاق
اکابر آفاق ذات همیت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایت
الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده گنجینه سینه‌اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظام
زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه‌اش مهبط انوار
رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه‌اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دامهای سبحه‌اش همواره در طیران و مشاعل
کواکب در تمنای گشتیه بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت
کشیده‌اش در مرآت رخساره مه رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع
و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چه چشمی که نشناخته خواب را
بشبش چشم پر آب و زنده کی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن سالک کامیاب ببسته ز خوردن گشاده ز خواب بشب زنده داری بدر بود
همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود مرقد سیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نمودار معراج پیغمبرش
گشادی چو گاه نصیحت لسان فشاندی در و لعل بر مفلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت
و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات
خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف
شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم
از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ
و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا
دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر
این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهراً در آن زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو [illegible]
آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس
میگردد و حقیت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته
و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت
و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفته که بعد آخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید بیقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب
تباج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف
نزول فرمود و هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانهٔ خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماس
بعز اجابت اقتران نداد و شیخ بهمدران بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از
مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از آن جماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر دید بالآخره الامر از امیر عبدالله فارسی
که فارس میدان هدایت بود شنافت و شمهٔ از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله رحمه الله آنجناب را گفت الیوم درین جا و در مشرق و مغرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی
دیگر کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا علی هذا شیخ صفی الدین اولیا شیراز را وداع فرمود و بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده در یافته بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد
از سید جمال الدین گیلانی رحمه الله یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی
می پیوندد و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ریحان میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود
شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریهٔ هلیه کران از نواحی گیلان بر سجادهٔ ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمه من الله الولی از غلبهٔ شوق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در درجهٔ کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسید
در زاویهٔ شیخ زاهد فرود آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس از
طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در آن ماه مبارک رمضان حال آنحضرت برین منوال جاری بود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوهٔ
خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان گلیمپوش را که در گوشهٔ زاویه نماز میگذارد بخلوتخانهٔ خاصهٔ من در آر
تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده بعد از آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین
پرداخته بدیدهٔ بصیرت انوار ولایت در بشرهٔ مبارکش مشاهده نمود و بهمگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان
مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم بدانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت احتیاج باکول
و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد هیمه بر پشت میکشید چند سال برین منوال
از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندکی برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبهٔ کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را
نیز بتدریج از آن مجاهدات و ریاضات باز آورد و بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایهٔ تربیت شیخ زاهد قدس سره
از درجه بدرجه تصاعد نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجادهٔ نشینی
و ارشاد خلایق را بمرجوع بآنحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که بنام فاطمه زهرا علیها السلام بود در حبالهٔ نکاح درآورد و صیت این حکایت از
روایت مولف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایهٔ قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت کوشید نایرهٔ رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را بعد از خود
بشیخ صفی بازگذاشته و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هر آینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زادهٔ خود زنیم
و این سلسله از هم گسیخته نگردد و شیخ زاهد رحمه الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین با جنبان
سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
مقام است جواب دادند که بر کنار رودیست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافتست شیخ گفت هر دو را آواز میدهم مشاهده نمائید که کدام یک جواب
داد پس روی بسمت شیخ جمال الدین علی راند اگر چه هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود حاضران آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه
شیخ صفی الدین قدس سره بدانجانه در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت
توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نشود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ
زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی
آنمقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را رو
نموده ع با خود آورده دار انجانه بخود در بسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیهٔ ارادتش بر دوش
گرفته از سر عناد دور گشتند و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شتافت و تلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هر گاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر وی غلبه میکرد بکیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم
میرسانید و این معنی موجب مزید تعظیم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد و نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد
بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة و الدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویهٔ که مسکن من بود
نزول فرمود و در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هر چند
بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهة توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه
عمارت نمائی که آستانهٔ سدره آشیانش طایران عالم بالا باشند و ساحت بارگاه فلک مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام
بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت نمائی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتو حواله کرده
روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال اشتیاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت در آری و خلفا باطراف
امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور شماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضهٔ درایت تو نهادم و سررشتهٔ هدایت
امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از دل تست کشادم پیش تو اسرار دین را
نمودادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنه سبعمائه بموضع سور مرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را
که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که بیک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را بما رسانی و الیوانی آنمعنی را
قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و چهره و رانش فرود آورد و او صبحی از سور مرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده
بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب بتهیه
اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسپ چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند
و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من موضعی را
میخواهند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون کیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهة مقبرهٔ منوره از تمامی مواضع مناسب تر
مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده شیخ صفی الدین آنحضرت را بسا ورد کیلان برد و بعد از وصول بچهار روز آن منبع حلقهٔ ارباب عرفان
ودیعت حیات بمقتضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و حظیرهٔ متبرکه اش را تعمیر نموده عنان
انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجادهٔ هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت
و جهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندک زمانی صیت کرامات

کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفته و از اقطار امصار و بلدان مرتعیان مدارج سعادت روی
بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از زلال جام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک اولاد عظام
آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت
آنمقدار کس بعتبهٔ امامت و کرامت آمده بودند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت
نشستند چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هر یکی از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده مهیا میبایست
کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یک ذره بود و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریهٔ دارور و زلو به پیرمحمد داروری در یک روز
قرب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل ارادت
بود در روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دوهزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مریدی را که از
راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار درآمد عدد مردمیکه از سایر طرق بدرگاه آن مشهور
بحضرت شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبهٔ علیهٔ آن قدوهٔ اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد و جلال و
مرجع ولاد ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از طالبان ببرکت انفاس متبرکه‌اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه فتوحات پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیهٔ همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبهٔ لامع و لایح بود که هر که را چشم
بران جمال خورشید مثال افتاد در دم چراغ معرفت در کاشانهٔ دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش می‌نهاد و لوامع معرفت الهی و لوایح دقایق حقایق
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت مواطنش پیوسته بمثابهٔ طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبان را
راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم هرگاه بعتبهٔ جنت نشینش رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خوانین
باطبل و علم چون در زاویهٔ سدره پیرایش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بغایت تواضع و فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فراشان انوار
هدی شمع شاهی در سرای فقر او افروختند حلقه بافان قضا در کارگاه کاف و نون خرقهٔ فرماندهی بر فرق او دوختند و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه
صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بینهایت بواسطهٔ ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان بمقتضای ایام مزمنه کانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب اسحار میدید و امراض متضاده که از علاج یکی
دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که
هاتف غیبی در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر دوائی که جمیع اصحاب امراض را
دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تراکم امراض و تزاحم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر اوان ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شیخ صدر الملة و الدین موسی که نبیرهٔ شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه قریب بنصف النهار در غایت هیبت کلمهٔ الله
گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر و لو کان فی الدنیا شیء مخلدا لکان رسول الله فیها مخلدا و ما احد ینجی عن الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا غیبت اکبر علم شیر پاشیده بودی صبح حضرت حق ناشده بودی از وقوع این حادثهٔ شگرف سایهٔ حزن و الم بر کافهٔ دون و عالی
بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه القصه قالب فتوح آکنده در عالم ... باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده
گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه گریبان صبر از آتش غم چاک کشیدند و چون قلم ایزد ... آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان
قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن از عهده برآید در این اوراق مبین تواند ساخت رباعی

دختری

یا رب غم دل چگونه آرم بزبان وز درد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای اوج سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادای واجبات و سنن انگار جسد آنحضرت باندک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشانند بی آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که وسیم یا بلفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه حضرت ختم المرسلین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاقست بخاکش سپردند از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بحق سلسله شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکباره ازین واقعه هایله بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسألت بقرا اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوه وفات یافت و دست بر دوست رفت و یار بر یار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیره منوره والده بزرگوار تعمیر فرموده و در زیب و زینت آن روضه قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت

مثنوی

برافراخت گردون فرا پایه بام باندک زمان آسمانی دگر بر مرقد آن امام زمان زمین جمع کردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به دو شد کعبه و آسمان گشت ده و الی یومنا هذا روز بروز در جمعیت و معموری آن حظیره بهشت آئین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطر سا مهبط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهر تر میگردد

مثنوی

ز هر روزن آن روضه دلگشای نموده دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کنند احترام بر آن بام مرغی که ازرنده است یکی روح لقمان پرنده است لسقای آن مزار عزیز خضر منتظر بوده الیاس نیز ملک کرده این ارز و بر سپهر که روید درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد والثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا

عطر افشانی خامه مشکین سواد در گلزار اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة و الدین پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش پرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت

مثنوی

بگسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان همه ملک توحید را مالکان براه هدایت فرس رانده بتکمیل ناقص نفس رانده و در صفوة الصفا مسطور است که در آن وقت که شیخ زاهد روح الله روحه صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در می آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند اینکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیار است و لوامع رشد و رشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را نول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دوم مردم نول در مقام خباثت و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت بشب آنحضرت را در عالم رؤیا مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد نولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه با الارقیان منع نمایند اگر این سخن قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه میباید کرد و پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته بعضی از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد از افتخار سالکان سالکان نرد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب را که هر دو سفید ریش اند بنصیحت نزد نولیان

یک نوبت

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ دانند آنگاه آن دو پسر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الارقیان
از مصالحه مایوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری
از تولیان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتعال آتش قتال سواری سبز پوش که بر اسپ
نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز
آوردیم بیت با بلی دل اضر کس بر ستیزد اگر کوهی بود از هم بریزد بثبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین
لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در
اواخر حال بواسطه شرارت نفس اماره وفاق را بنفاق و غش نفاق مغشوش ساخت و آن مرشد آگاه را از آفاق به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد
و باطنا در مقام اطفای شمع شبستان ولایت شده زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه
علیه بوضوح انجامیده آنجناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن بعبارة تقارب الجانبین در سجان آمده و ملک اشرف اولاد شاه نجف
یا در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد در آن اثنا یکی از نزدیکان او شبی شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصا
در دست مبارک گرفته در نهایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را بتو عطا نموده ام دیدم تو یک سر
مرا بمن نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن محض مراد آنست که میخواهم بصحبت شریفش رسم و تبرک جویم و شیخ باز دیگر گفت
که او را بالکن تا منزل خود ده و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک
اشرف در لرزه افتاده سر بقدم شیخ نهاد و زبان باعتذار بگشاد و شیخ میگفت راست میگویی اما میگفت بلی آنگاه شیخ بجانب عصا اشارت نموده
گره تا بنه نمود اول در دست شد و آغاز رفتن کرده متغیر نمود و اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح آن محرم کیفیت
واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذر خواهی نمود و رخصت فرموده آن
حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور سابق همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون
چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گشت و ارغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب
اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بر مافی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان
نهضت فرموده و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش
فرستاده و زبان نیاز و اعتذار بپیغام وا کرد که مناسبت آنکه آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهود
ابواب هدایت و ارشاد بر روی روندگان طرق عباد بگشایند که این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب تنوع خاطر
فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسانید اما چون جنبش باطل و کذب اقوال آن سر حلقه اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننموده بدیار
و یار اوقات میمنت آثار باصناف طاعات و عبادات میگذرانیدند تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شده را بفرح تبدیل داده و [illegible] مظفر
مسکن مألوف مراجعت فرموده و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود [illegible]
از آن طایفه خوابهای صالحه میدیدند و بدفع اعدای خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف بیمنی شیخ صفی الدین را بخواب
دید که با لشکری عظیم که عمودها بدست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که آن مردم که میگریزند کدام طایفه اند
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولادم مخالفت مینورزیدند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و فرقتاهم کل ممزق و بعد از آن اوقات بر وجهی
که در جزو اول این مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بلاد آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین
فرستاد و التماس ملاقات فرموده شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک
خان آن بادهٔ خاندان شاه مردان را بتعظیم و احترام تمام کرد لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گویند که در آن ایام که شیخ صدرالدین موسی در اردوی جانی بیگ خان تشریف داشت قرار بر دخیمه که مجلس ملک اشرف بود که ندا افتاد
داو مراتب خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین انابت سود
الآن وقد عصیت من قبل و کنت من المفسدین و من از پیش لعنة علیه باز گشته انچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت صفات
و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیگ خان رفته زبان شفاعتش بگشاید تا جمعی از مشایخ اسلام
و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار در قبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و کتا
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بعد از آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود به تیغ سیاست جانی بیگ خان درخت هستی
اشرف از پای در آمد و شیخ صدرالدین در غایت حشمت و عزت مستقر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل
نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام نمود تا وقتی که از دار ملال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال گلزار
امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشد وی بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت مآثره و زکارش
گردانیده قلاده ارشاد و فرق عباد در گردنش انداخت بیت نمود انجمن عزم دارالسلام پسر شد بجایش بهایه کرام شیخ خواجه علی قدس سره
چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر ثبت از سدرة المنتهی در گذشت
نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سرو بن اگر صبح فرخنده فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در اواخر
اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت غایه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات
اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شرف پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم
محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گرانمایه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و تنش پر ز نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور
و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر سوده مآثر بی‌طاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد تمنای
آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده هم در کعبه را ابکیبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن
کرده پدر و پسر بموافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة و التحیة مشرف
گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را بشیخ ابراهیم تفویض
کرده ازین مرحله ناپایدار بمنزل جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال
طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آبا بهدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش بر صفحات
احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش الحلقه ارادتش زینت داده زبان
حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بود ز فرقت دل از غصه دو نیم آنا امدنت فرح بجان کشته مقیم صد شکر که شد مشرف این طرف مقام
چون کعبه بمیمن مقدم ابراهیم و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت بر افراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را
به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان ز دستور آبا خود یاد کرد پسر را
بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت سلطان جنید همائی بود که بهمایون فر و بهوای
فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار
معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش
سر عارفان کشته خاک رهش شعله انوار ارشادش جسم طالبان مطالب حق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت سبک اخت و اکسیر صحبت با
برکت ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکبار مثال طلاء جعفری تمام عیار ساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم بآستان [illegible]

لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سود و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمود نظم
بفیض ازل کرد سلطان جنید بسی کس ز اصحاب اقبال صید چو آهن ربا هر کجا میرسید دل خلق را سوی خود میکشید حسینی نسب بود و حیدر سیر مریدش شدی دم
بدم بیشتر و از دو جانب خاص و عام در سنه ... مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان
بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابران فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آمد هراس که بسیار شاهانه دیدش اساس ز ترس از دیار خودش عذر خواست که با هم مه و مهر ناید راست و سلطان جنید از اردبیل
با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که بحصن کیف اشتهار یافته بمقدم همایونش عزت
افزای گشته گردون شکوه ابو النصر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود
از وصول سرخیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانید و خواهر
پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد
و از سرچشمه باطن خجسته مبانیش استفاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر گشاد نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش
بخلوتخانه خاص سمن بر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی بنام و رسم مانند خدیجه بعفت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید با آن
صاحب عصمت مدتی در حصن کیفا قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام گذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه
اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق جمهور آن سکنه مبسوط گردانید چون میرزا جهانشاه از مراجعت آن مخدوم عالی مقام در غایت
و احتشام خبر یافت بواسطه وصلت آنحضرت با میر حسن بیک توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار شر کانون درونش فروغ یافت و بکلی همت قاصده استقصای
مهمات جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطرش سمت خطور مینمود و این معنی
نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت نهمت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب
و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعه مشورت در میان انداخت و آن طایفه یکجهت را در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و جهت اجتماع
ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش و نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند
و همگنان باظهار نیاز و اخلاص کشاده دل بر مقابله و مقاتله اعدا در دودمان ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید مملکت پرواز داد
باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری
بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو دانست شروانشه کینه کوش که دریای فتنه در آمد بجوش روان گشت با لشکری چون شکوه
که گیرد سر راه دریا چو کوه در منزل آن دو سپاه جنگجو بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست به نیزه و خنجر برده صف برکشیدند مثنوی ز یکسو کشیدند صوفیه صف
دلیران شروان ز دیگر طرف بر آمد فغان نفیر و خروش در آمد دو دریای آهن بجوش از جولان ستوران غبار میدان هیجان آمده از اوج آسمان
در گذشت و از غریو جنگ اوران زلزله در زمین و زمان افتاد و گوش گردون کر گشت نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال بهادران میکشید و شمشیر مصری
بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعله برق آبدار خرمن سپاه را هم چو ... بسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سر نیش تیز شده ...
می اندوخت نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند دو دریای خونین بجوش آمدند یکی را در افتاد از سر کلاه دگر را سر افتاد بر خاک راه چنان مشتعل
فتنه بالا گرفت که آتش و تیغ بر چرخ والا گرفت و چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی و شکفتن غنچه مراد مصطفوی را هنوز هنگام معین مقدر بود در آن
معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید
نظم ز بیداد گردون ناسازگار گرفتار شد آن جنیدی نهاد بشمشیر خونریز آن بیدین شهادت نصیب آمد چون حسین روان گشت سوی بهشت برین
شدش حیدر پر هنر جانشین سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و نخل گلستان امامت و دین پروری بود و مشعشعه خاطر خورشید نشانش
فضای ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم ... احیای سنت سنیه و متابعت

شیمهٔ مرضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار مفطور و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال بروز و ظهور مثبوت
متغیر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شیخ پرور سپهر معرفت را بود و ماهی محراب امامت و دین پناهی دلش بروشنی انوار حقیقت زینت بخش
ظاهر آثار طریقت و آنحضرت از شهداء اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و جهانبانی
را لایق و سزاوار بود نظم برافروخته از هدایت چراغ در اندیشه با دشتائی باغ بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی
از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک نهاد و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می آویخت از جهان چنین افسری بوی
می داد و آنحضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب غزو و جهاد در مطمح نظر همت داشته با طایفهٔ از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت و یقین که بواسطهٔ
تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این ایام بهمان نام در آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار می افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت
شمشیر دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را با خاک برابر گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا
جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص
که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا که رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج
سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن
مشتری طالعت ناهید سیما سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نور بخش و برج خلافت را دری آفتاب درخش بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد
کرامت نژاد پادشاهیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید مبتغیان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت آئینی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی
لم یتخذ صاحبة و لا ولداً هرگاه به بقای ذکر جمیل خلیلی خلقی تعلق گیرد افق امید او را بمطلع خورشید طلعت اسمعیل رتبتی که داند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم
آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال آسایش یابند بنابر علی بدل
صمدیت نشینان پایهٔ گاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند نموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته
بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و آنکه جامع اسباب سیادت صوری و
معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تائید داشت اما چون بدیدهٔ بصیرت انوار اقتدار در جبههٔ حال هیچیک از آن فرزندان
اوج نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدوحهٔ برومند که اغصان طوبی نشانش سایهٔ
لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد سیراب گرداند تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی
آغا بمقتضای شریعت غرا و عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتمثل لها بشرا سویا وصف الحالش
بود و محتوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق مینمود و خورشید اختری از اوج شاهی رخ نمود بیت لامع انوار
الهی گلی بشکفت در باغ امامت که فایح شد از وی عطر کرامت بر آمد آفتابی فایض النور که شد از پرتوش خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی
که در همه حال شامل ذریت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزال نیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک
گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهانیان رسید و دودمان پادشاه تخت لولاک مثنوی تعالی الله زهی خورشید انور که پیش آفتاب از ذره کمتر
چو از اوج ولادت گشت طالع چنان بفزود روشن بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر
از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم ستایش و مراسم نیایش قیام نموده بزبان حال و قال کلام معجز
نظام الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل بگشاد و مهد پروران که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی دمیدن گرفت و آثار فتوحات اقبال آغاز نهاد و لمعان
احوالش مشیری می نمود تا آنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسید و عرصهٔ بسیط اقالیم را در حیز تسخیر خود کشید و منشور آن نهال گلشن خلافت استقلال

واستقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق اخلاقش دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید نظم همایدم که خورشید گردد عیان بگیرد جهان را کران تا کران همایدم که گل برفروزد بباغ شود نکهتش عطربخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانسته که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیت مقصور ساخته منصب ولایت عهد با نیام خجسته فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر باحیاء سنن سنیهٔ آبا و اجداد پرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ امنیتش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام خیرانجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بدو وجه مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید و بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سلاطین طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از یکدیگر ارتباط یافته از اخبار یکی موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیهٔ مبهم نماید دیگر آنکه ز دیک سخن زان اخبار عالم ما پدار صورت همچنین بر منصهٔ اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بقلب و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت ایشان با متانت قصر حصین بنیانی انهدام یافته سمت بیاد فنا پذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی الفهم و خرد را بشمایم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها بین الجانبین نوایر نزاع هیجان داشت تا بموجبی که سابقاً مسطور گشت سرپنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و بعد از آن سال پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد بروجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن قضیه مهم او پیر تقوت دولت امیر حسن بیک بتفصیل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زیبندهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روزافزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده جمهور طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت

نظم
حسن بیک چون عدل بنیاد کرد
بتخلیق حسن خلق را شاد کرد
بفضل ازل بود آن سرفراز
موافق نواز و مخالف گداز
کرم بود در سیم دل سرشتن
بغیر از عدالت نبودی قرینش
ممالک بدورانش آباد بود
رعیت ز ظلمش آزاد بود
مزارع ندیدی بحصل سحاب
نبودی ز توجیه بدعدا
باقبال او مردم از زارعی
ندیده زمال بار زمی

و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده بود و ابواب این مواصلت میمنت نشان و یمن همت آن دو مقتدای بلندمکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی فرا رسید و ایام حیات مقدر بسمت اختتام پذیرفت و این حادثهٔ هایله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و نعش او بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دارالسلطنه تبریز مدفون گشت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبدالحمید کرمانی و خواجه مجدالدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود برین موجب اغورلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغورلو محمد و زینل و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و تا آنحال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از جمله

تصنیف و تالیف مولانا ابو بکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک است و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نموده و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر
رسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که پسر اولاد امیر حسن بیک بوده**
بیان حقایق بیان او و برادرش **میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان فرمائی اشتغال داشت
و در اوان وفات زندگانی آن سپهر کامرانی بنابر طلب امرا و ارکان دولت عزیمت جانب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند
سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر را به برادر خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست
و سوء تدبیر و عدم رعایت که طبعی از عهده دلداری رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته
یعقوب میرزا نشانه مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر از گوش خنجر گذاران از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز بقصد معرکه و
خونریزی شده رایت نهضت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد باوج
افلاک رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد
نهال اقبالش از بن استیصال کرد بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر سلطنت حضرت**
اعلام العقوب چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده برادر
عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کرده دست متابعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند
و یعقوب میرزا بر خنگ دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی تکیه زده جهانبانی
پایه و شایستگی باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید [illegible] رعیت پروری سعی موفور نموده در تقویت شریعت غرا کوشیده جمیع سادات و
قضاة و علما را بسیورغالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی ولد خواجه شکر الله را که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه
منصوب گردانید بلکه آن جناب را در مهمات امور مملکت و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سر انجام تمامی
مهمات سرکار سلطنت را شیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب
انواع اصطناع بر روی روزگارش بگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون رقم ختم توقیع فرماید
و فرمود که مادام که نشان آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید و منصب امارت و کار سازی سپاه بصوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار
یافت و انوار رحمت و کرمش از مطلع [illegible] طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان و اهالیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت
و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر می‌نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ نموده و در گفتن
کلمة الحق از ملامت هیچکس نمی‌اندیشید همواره زبان نصیحت بگفتن می‌گشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله استماع افتاده که نوبتی از
سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت زینت و حشمت آراسته و کلاه زردوزی پوشیده بر
سریر سلطنت نشسته ایلچیان را بار داد و چون هر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دید پیش رفت و گفت پوشیدن
زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را امر نمود که آن کلاه را از سر یعقوب میرزا برگرفته فرجی [illegible] خود [illegible] وی بپوشانید
و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و بدین قیاس آن [illegible] پیوسته [illegible] از ارتکاب اموری
که مخالف شرع شریف بود منع نموده با فاضه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض می‌نمود و آقا شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سر انجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در رعیت و رعایا با چشم عاطفت می‌نگریست و پیوسته امرا و ارکان
دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم می‌رسانیدند و علما اکثر در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده
اعلام انصاف مرتفع می‌گردانیدند و چون زیاده بر ده سال احوال بر این منوال گذشت و تمامی بلاد و امصار آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و
آباد گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تقصیر [illegible] نمود و بدان واسطه اساس دولت

قتل میرزا یعقوب [illegible]

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه بتقدیر ملک جلیل اتفاق افتاد من لب التواریخ حرره محمد تقی الششتری

دولت بوکتاق قویونلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه برگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثناء قتال به عتبات عالیات

با جنود صفوان سلطان حیدر در اوایل اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر با امر نصیب غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانی که در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمه اقتلوا المشرکین کافه عمل نماید و چون امیر شاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت اندیشید که غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت متعرض تشویش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این الکا میسر شود دعوی تسخیر دیگر ممالک خواهد فرمود و بدین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد هرچه پیدا از این خلل در کار هست اول علاج آن ناچار پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر نشان بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که بالای دربند درآیند و بعد هم مقاتل پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جا درآمده سلیمان بیک بیژن را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت درآمده بطرف و بارگاه لوازم تکبیر و ابواب بجای آورده از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش آمدند بمواید انعام و احسان خویش محفوظ و بهره‌ور گردانید و چون نواحی بیگورقالی معسکر حضرت سیادت مآبی و ولایت قبالی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده بمعموره تمرد و عناد اقدام نمودند و دروازه‌های آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر مآثر ارضاء انگشت آن زمره مدبره تعرض تشیشه فارسیان مستوفر انفتح القلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ لیث رو در کار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج بیگورقالی را بسمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آن حال خبر یافته باعث رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیه کریمه و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بر خاطر خطیر گذرانید و از کثرت اعدا اندیشه نکشید و رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان هیبت همه را تیغ کین برون از نیام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین تسویه صفوف پرداخته مستعد اشتعال آتش و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز نظام ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز بر کیب شقاوت در میدان ضلالت درآمده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیدند نظم

دلیران سناها برافراختند
بهر سو بمیدان کین تاختند
کشیدند بر یکدگر تیغ تیز
گشادند درهای جنگ و ستیز
فلک گشت دریای قیر از غبار
زمین شد چو بیان لاله زار

در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته با زمره ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان آذربایجان بر خاک هلاک انداخت نظم

بشمشیر کین شاه حیدر مصاف
درافکند در جسم اعدا اشکاف
به پیکان خونریز و رمح سنان
برآورد از جانستان رستخیز

در فتوحات شاهی که محیط فتوحات نامتناهی است بسمت تحریر یافته که در آن معرکه هولناک هنگام جولان سمند سلیمان بیک سلیمان ترکمان با شاه حیدر نواب در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جانستان از پشت زین بر روی زمین انداخت و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده

از منشور حیات من به تمام ختم مرقوم گردیده مراد برین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بیوفا میباید کشید انگاه گره بعد اخری آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسر پنجهٔ قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک بان رسید که شروانشاه و سلیمان بیکان از معرکه ستیز عنان بکران بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر قهر فرما گشاد یافته سبب انقطاع رشتهٔ حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردیده و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت براد به درجهٔ بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید نظم فغان از جور گردون ستمکار که جز آزار مردم نیستش کار بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست پی خونریز دایم در کمین است ز خون سروران گلگون جبین است کمان کینه را هر که کند زه نشانه گردش قلب که و مه شوی گر همچو حیدر زابل اطلس نجات از تیر قصدش نیست ممکن القصه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک بدیدن پیکر نصرت ظفر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهة ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبریزان نخاک سپردند و جماعت دیگری را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند

ذکر محبوس شدن ثمرهٔ دریای ولایت و سروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر و دولت یعقوب بیک به تقدیر

پادشاه بی نیاز از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب و العطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات تیر این معانی بر فضای خواطر اشراف طوایف انسانی میتابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود دولت ابتلا را در کسوت بلا بدو نماید و چند گاه چشم تماشایش را از دیدن چهرهٔ عرایس امال محجوب داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچهٔ مطلوب از انجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید ازرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود بهمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل علیه السلام تا آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت حضرت اسمعیل تا قربان را بطوق کریمهٔ یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد پرتو نوازش لطف ربانی از افق وفدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تا بنکبت اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد بدولت و عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم براه عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام چو اسمعیل از فرمان مبرم نپیچد هر که سر گردد مکرم ز بعد ابتلای چاه یوسف بر آمد بر سریر جاه یوسف بگلزار امید جملهٔ اخیار نروید هیچ گل بی خار ازار پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیب حال فرخنده مال نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ هایلهٔ پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن آن ابتلا بدان مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب [illegible] انعطاف داد چنانچه هر یک ازین وقایع احوال و حصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج آگاهی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنهٔ سیادت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمره جهة ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید [illegible] ارباب بدایت بتر رسید یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والدهٔ ماجدهٔ ایشان حلیمه بیگی آغا را گرفته بتبریز آورد و آن [illegible] حکم منصور بیک پرناک بعد از [illegible] باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران مصحوب بوکلان بشیراز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در حین دو سالی تا آن غایت (؟) گرفتار شده فغان از جان [illegible] ملا اعلی بر آمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه یکران همتش خواهد بود در مجلس تنگ زاویهٔ نون چگونه تحمل نماید

تحمل نماید و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق نماید نظم نشاید در صدف دُرّ شب
افروز نرسید نور خود مستور در روز کسی کور اشهنشاهی بصبیست آ بکام دشمنان قید بش عزیمت هرچند بعضی از سالکان مسالک هدایت میرزا یعقوب را از آن نا آن
بمسح امامت منع نمودند بجائی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه حباب بقطع اساس دولتش را بر زبر کرد و امید و در زمستان سنهٔ ست و تسعین و ثمانمائه
که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر گشت نخست یوسف میرزا که عزیز مصر
مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش میرزا از سوگواری پسر پا بسر دراخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و بعد از آن هفته
یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد یکی از شعرا درین باب گفته بیت نه از یوسف
نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ارکشتند چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا و اکثر امراء بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا بهلاکت بر ملک اختیار نمود صوفی خلیل امراء موصلو بر بالای پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند
و نوئینان بایندری بسلطنت مسیح میرزا ولد امیر حسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله مقاتله
بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزیده مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در نهایت ابهت
به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بقبضهٔ اختیار در آورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار در
گذشت بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار ایشان
حالنه برگشود و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از چنگ اجل جان برد اما آبی اختیار کرد بید و مآل این احوال محمود بیک ولد
اعور او محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شده داعیهٔ
استقلال کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو داده و اکثر بلاد عراقین را تحت تصرف در آورده با سپاهی جلادت آیین روی توجه
بصوب درگزین نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردیده در صحرای درگزین آن دو پادشاه جنگ و کین با یکدیگر
محاربه نموده پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیک از غایت سرگردانی پناه به آسیائی برده بعنایت الله بعد از آنکه در آن نواحی
بود از صورت حال وقوف یافت متوجه آن گردید و از جیاتش شده بیک مانگا حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در حوالی
اندلال نزد بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا بنابر صوابدید امرا سر عم را جنبه کرده تر ناب هلاک انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت
و باد بروت صوفی خلیل از حد عدد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از شغل و امور ملک و مال کوتاه شده و بعضی بسبب مخالفت سلیمان بیک گشت
بیان این سخن آنکه سلیمان بیک که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال عتیای صوفی خلیل و آزار خاطر امرا آذربایجان را استماع نمود خاطر بمخالفت قرار داد
و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال اعدا
منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرا آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار
کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و او را طوعاً او کرهاً نزد سلیمان بیک بردند لاجرم صوفی خلیل منهزم گشت و در حین سلیمان بیک گرفتار شده جمعش از هم بگذشت
و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال
مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بدر در آید که منم خود را بجهانیان نماید که منم تا کار جهان بچه قراری گیرد ناگاه اجل ز در در آید که منم

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیک بامداد ابه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان

رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون
مسیح میرزا در معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعهٔ النجق که کوتوالش قرق سیدی علی
بود محبوس گشت و ابه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت همواره بتعلیم اندیشهٔ نقش وصول بمنصب امیر الامرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل
صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ اران عازم النجق شده معتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیک را بپادشاهی برداریم

وجهود این حدود در افراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان گماشتند و قرق سیدی علی با مغنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان
تغلیظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده با ایبه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی که
سفیر در ظل رایت ایشان جمع آمده و این خبر بعرض میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسیده مخالفان استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفایی مسلوک داشته
نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنقر بار دیگر داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود
عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیاربکر آورد و رستم بیک عنان یزید به تبریز تافته عروس مملکت آذربایجان بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت
و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور رزق یافت و در زمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان بکمند ان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده پیغمان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و اعانت او در ابتدا نهایت همت گردانید و ابواب انعام و اکرام
مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی از امرا منحوس طعامی مسموم خورده عزم
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیاربکر رسید روزی چند بتعلق عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاده یافته رشته حیاتش را منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسبب ... گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیاربکر آمد حقیقت
نمود نور علی بیک بن خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام
حصن کیف بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بهجت اثر حال خود قاسم بیک را والی دیاربکر ساخت
و او بدان جانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و ناداری و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دُرّ درج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها
یافته نسیم راحت شمیم ولا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان لله فی ایام دهرکم لنفحات در وزیدن آمد بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه چند
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بعد از یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرد و ما عین
مرض بدانجا درآمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بکشت
دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهة امداد و اعانت رستم بیک ابواب خلاف بازگشود و لشکر میرزا بایسنقر داد و او را باستخلاص مملکت موروث
ترغیب نمود و چون این خبر به رستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قلعه اصطخر مطلق العنان
گردانیده مصحوب ایبه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان بحکام حسام خون آشام از دنیا انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند مقصود او حصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنابر علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود
آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده با اظهار اخلاص و اعتقاد
زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت
سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ایبه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشتند چون بمعبر آب کر رسیدند در آن طرف رود سپاهی سپاه
مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و چپر مضبوط ساخته چندگاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد نمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال
یافته بیک فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود آخرالامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ایبه
سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و بعد از آن اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده اسب همت تا منزل ... راند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف
سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ایبه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قراپیری قواچی را با جمعی کثیر از جوانان
بر بهتور تجربه کوسه حاجی بایندر فرستاد و ایبه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قراپیری قواچی

نواحی درکزین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یکشب به تبریز رسید
و رستم بیگ فرخناک و مسرور گشت و تمامی کلانتران ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از ممر تعرض معاندان مصون ماندند و خورشید اقبالش از اوج
آسمان درگذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیگ بمساعدت طالع نیک از جانب باغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید
ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم تشریف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن ورزند و در
تقویت زاویه حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مالوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایا و هجران
و منتظران جناب و حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذوالجلال گردانیده
ساخته غلغله نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتدا و متقین که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود
بار دیگر از جلوس همایون پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع خبر حصول آمال بر وجنات احوال اهل
فضل و کمال تافت غنچه مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحه آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو
انوار این سعادت در گلشن مطلوب میوه مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص
در دامن متابعت [illegible] زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه
بگوش هوش رستم بیگ رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را باردو برد و جمعی از معتمدان
خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و هیچکس از طایفه صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در
اردوی رستم بیگ تشریف داشتند سر بر ورجمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس
نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود معطوف میگردانیدند تا آخر الامر رستم بیگ از
هجوم آن زمره ناجیه هراس بیقیاس بخاطر راه داده در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صله رحم کرده سلطان علی
پادشاه را شربت شهادت چشانند و سرچشمه هدایت و عرفان را بخاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گرداند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض
داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده بسعی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطه اردبیل عنان تکاور باز کشید
از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آن حدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال [illegible] دل بر مقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم بیگ
بعد از وقوف بر فرار سلطان علی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در [illegible]
نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت مظاهر دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز باتباع رستم بیگ آنحضرت را
از سرچشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالمپناه را بذروه ثریا رسانند
بنابر آن امرا صوفیه را بعتبه علیه طلبیده از استقبال خود خبر داد و بارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت
نهاد و همان لحظه طلیعه لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای عالی نام عالی مقام جامه جنگ در پوشیده و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام
با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید نظم دریغا که سرور باحشم کرام در افتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال پذیرفت از جور گردون زوال دریغا که سیر کواکب مدام بود بر خلاف رضای کرام دریغا که ملکخطه چرخ کون
ز خون ریختن می نجوید سکون بود دامنش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما درین باب هر چند گویم سخن نگردد ز دل دود زنگ حزن همان
به که سازم سخن مختصر کنم عرض حال شه دادگر شاه والاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا از دولت در مملکت رستم بیگ مصلحت اقامت
ندانست و با حسین بیگ لله و خادم بیگ و دده بیگ و غیرهم از امرا صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته بصفحات گیلان مصوب شمردند و آنحضرت
باقرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص در پناه کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

سلطان علی

فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلطان گیلان بعظم شان و قدم دودمان علیا نسبت ممتاز بود موکب فرخنده فال آن دافع ظلم [illegible] دولت و اقبال را باقدام تعظیم و
تبجیل استقبال نموده جهة مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده با حسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و بعد از چند گاه
سید ابراهیم جیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بشیوه آق قوینلو طاقیه ترکمانی بر سر
مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه ماه‌نامی که ضمیر منیرش آئینه معنی الهام پذیر شده که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است
بنسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود تا آنکه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربیجان افراخت
ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمه‌ای از ذکر ملوک آق قوینلو این حکایات مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامه عنبرین
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم**
بیک از سهم زمانه فتنه انگیز احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه
آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال بعز اعزاز و در ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترکمان بصوب
آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقدار یک مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت
بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایره جنگ و ستیز امراء عراق و آذربایجان بطریق هواخواهی سلوک داشته
ناگاه برگرد سراپرده رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک مستلزم
استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را از میان بر داشت و این صورت در ذیقعده سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت**
ایبه سلطان چون شاهد [illegible] مشتاق عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال
ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخته در رعایا و برایا
راه تمهید قواعد عدالت نمود [illegible] رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت
باشد وزراء و دیوانیان یکدینار و یک من بار بهیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و شلتاقات
کسی را نیازارند [illegible] ارقام ابطال بر مقرریات ارباب تمغا کشیدند و نشان معافی مجلس از اصحاب تمغا را باسعار رسانیده و همین بدعت مبارک بنیاد
که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیدند و لوای مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل
آنکه چون احمد پادشاه قبه شهر یاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امراء و ارکان علیا ممتاز بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیگ
پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش با تیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد
رسید خاطر بر آن قرار داد که هنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند و در بین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از
آذربایجان بصوب کرمان روان شد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریض نموده بین الجانبین قواعد عهد و
پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک با ایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت اتحاد ایشان را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت
بدفع ایشان منعطف گردانید و در کنیز النگ اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب شر و خونریزی برگشاد
سبزه زار کنیز النگ اصفهان از خون کشتگان رنگ لاله نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثه از پای فتادگان با کوه و ماه در صفت
مساوات پذیرفت بنا بر اقتضاء قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که تشنه سلطنت بوده بود در اثنا
گیر و دار بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین مهمی بزرگ از پیش برد روی توجه بقشلاق بلده قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

ترکمانیه

بار دیگر

که بعد از قتل برادر خود بایسنقر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده سنگی
در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری بر بر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امراء سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و بسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال بر همین منوال
جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید **ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ابه سلطان بتقدیر مالک الملک بیچون**
اولاد یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ محمدی و الوند در توزجنگ کنیزالنگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز
کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت حاکم آن دیار مراد بیگ بایندر باتفاق اشرف بیگ او را باپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیار بکر
شتافته بمعاونت خال رستم بیگ که پس از واقعه سلیمان بیگ بحکم خواهرزاده خود رستم بیگ بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون
ابه سلطان فصل زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز معطوف
ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ابه سلطان لشکر آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود
و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیه فرار خوانده نزد حسین کیا چلاوی بقلعه استا رفت و ابه سلطان برادر خود گزل احمد را با اکثر لشکر در ری گذاشته بقم مراجعت فرمود
و چون سه سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیگ روی توجه بری آورد
و شبیخونی بر گزل احمد زده تمامی براقش را بگرفت و گزل احمد مفلوک و پریشان حال ببرادر پیوسته ابه سلطان در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان با سپاه فراوان
سوار شده عنان تا رباط وانگ بازنکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی میرزا
در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را
بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عدد بسیار و عدد بیشمار متوجه ابه سلطان گردید و ابه سلطان بمصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در [illegible]
آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بصرصر حمله قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز گردانیدند محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ابه سلطان
بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت گزل احمد پشت بر معرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز خرامید
و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید **ذکر ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها**
چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون میرزاده الوند از معرکه کنیزالنگ بدیار بکر رسید قاسم بیگ اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث
الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر امراء و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد
بنا بر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امراء و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیگ جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا
چون از توجه برادر با آن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خیر مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی دردسر [illegible] آمده [illegible]
بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیگ را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی
میرزا باتفاق بعضی از امراء عراق که بوی پیوسته از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از نهضتش وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشود
بلکه در همان ایام با سپاهی بنصرت انجام از شیراز عازم صفاهان گردید و محمدی میرزا باستقبال مسیر هم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین تلاقی [illegible]
بعد از تسویه صفوف و تحریک رماح اسب محمدی میرزا [illegible] مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضای قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله امرا
پیرعلی و پیر محمد و قشاق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیرعلی بیگ ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قشاق بیگ در کاشان
رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن چهره نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیگ را با ایل
ساختن امراء مشار الیهم نامزد کرد و بیرام بیگ بساوه رفته با پیرعلی بیگ ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد
و قشاق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آن سه امیر بمصحوب بیرام بیگ بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون هر دو برادر
درگزین منزل کردند [illegible] هراس بقیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیگ را که در خواب غفلت تنها بود گذاشته هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع برین [illegible] با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیرعلی بیگ اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخته

وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهرهٔ مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان درمیان انداخته مهم بمصالحه قرار یافت بموجب که از اولاد پیر علی ابدال بیگ از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیگ بدستور سابق حاکم ساوه باشد و بهمان روز که ابدال بیگ بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید گفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیگ بایکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته لنواحی صاین قلعه را معسکر ساخت وسلطان مراد بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بیگخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بان دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بموجب عهد و پیمان درمیان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین بمصالحه پیر علی بیگ و پیر محمد بیگ و قشلاق بملازمت سلطان مراد شتافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که حاکم شیراز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین بالشکری پرخشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر نگشت خویش ندیده و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد بار دو رسید سلطان مراد و امرا اطاعت او را حکم امان بایس داد و جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید و درهمین سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در دره لیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع تباشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی ششم صباح صبی و اوایل نسیم کلزار نشوونما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک سازد و بآبیاری شمشیر فرق فام چمن ملک و ملت صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد مثنوی برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل غوایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدری گرز خیبر بامداد امامان گرامی بگیرد عرصهٔ عالم تمامی کند نو شیوهٔ دشمن گدازی ببخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک مسند بنای شرع را سازد مشید ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو بلطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدای دین را او ره سازد دهد از عدل معموری جهان را خجل سازد ز بخشش بحر و کان را بنا بر علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ خطیر اردبیل گردد و از روضه مقدسه آباء کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و همین را با طایفه از اعیان غاشیه بان که اقبال امثال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته التجاعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان برمیان جان بستند و زبان نیاز باز مضمون این مقال گشودند مثنوی که ای سرو باغ خیر الانام کواکب سپاه و فلک احتشام وجود همایون تو زیب تخت ملازم بدرگاهت اقبال و بخت بهرسو که خواهی توجه نمای که گردی چو خورشید کشورگشای و بعد از تصمیم عزیمت مقصود خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نیت نهضت همایون را باو الی لاهیجان درمیان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاهی دیگر باید زد و از گرد ساختن انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب نظم تحمل بود شیوهٔ دلپذیر خصوصا بکاری که باشد خطیر درین امر نیکو نباشد شتاب زراه تانی عنان بر متاب واین جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهت ملاحظهٔ خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نموده و پس از روزی چند بنفس نفیس بمعاونت سلطان جیلان ملاقات فرموده بزبان الهام بیان باستجازه گشود و آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی را بصبر و شکیبائی امر کرده در باب فسخ

قشلاق

و هشتایم

فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد و تا التماس او در حیز قبول انیافت و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته خسرو
پس از عرض خدمت روی نیاز زبان کرد و در عذر خواهی دراز که شاها بتقصیر بنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو بود همت
تو سزاوار تو بروای پسند کهان و مهان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم ظفر بهره وا خترش
یار بود سعادت چه دولت مددکار بود باهنگ رفتن میان بست چست برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون
بلند آفتاب بتدبیر پیر و بخت جوان زگیلان بشه کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعت نمود و پس از مقداری مسافت
اجازت یافته مراجعت فرمود و چون بموضع ارجوان که از بلوک همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست بیغما برآورده تاثیر سرما
بجائی رسید که کار از کتاب ایواره و شبگیر در گذشت بنابران خسرو باستصواب همدران منزل برای قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت
و سیارمنازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با ملازمان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف
کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسید و چنانچه لازمه اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبا
بزرگوار خود بتقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت
و واهب بی صنت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر بیا
کرام در افشاند از لب ز روی نیاز به پروردگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثنا و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام
برآرنده حاجت خاص و عام کرم دستگیری شوم سرفراز ز امداد خیل حشم بی نیاز وگر تاج شاهی ببخشی بمن چکار آیدم مرد شمشیر زن الهی بآبا و اجداد خیر البشر بحق
امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر بر نج غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف همی بود تا بان ز برج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق
تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری بر اعدا و دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی همه سازان اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر عز و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض انتما پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکرلو برادر بیل مستولی بود و میرزا محمد تالش داوی در طریق هواخواهی سلوک
مسلوک نموده بنابر لشکر سپاه آماده سر دار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آنجا مناسب ننمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمره
از اهل اختصاص مانند میرزا الدوله و الاقبال عبدی بیک توابی حسین بیک لله خلیفة الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا فرقه مشورت درمیان انداخت
و فرمود که چون لشکر سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب
آوریم که نسیم حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود
و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید
که اکنون که کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان
قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه کریمه من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرای عظام بنابر آنکه در آن هنگام
از غازیان عقیدت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر بودند علی الفور امضای آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که
بسنت سنیه حضرت سلطان جنید قدس سره عمل نموده نخست مسرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جاربار باب ارادت رسانند که یراق جهاد
مهیا و مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن بمعقول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
جارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع مایحتاج رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و گوکچه تنگیز برافراخته در
اثنای راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود گوکچه تنگیز اقامت دارد و بجانب بند از کاح و داغ
راه داده دیگری را بمشیش خشم در نمی آرد و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب مهم او آغاز مشورت فرموده در آنحین یکی از حجاب سرا پرده سپهر آئین خبر رسانید
که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

ستاره ده و هفتم احوال

رقعات

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانب اندازند بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری
در گوش کشیده بکمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین نو عنان تا بدار شهریار بسجده منت نهندم سر
وار زلکت فراغت شوم کد شد کیر در آیم بچشم مخالف چو تیر کنم دل ز اخلاص غیرش بری نپیچم سر از طوق فرمان بری و این ملتمس از شرف قبول مهجور مانده چنان
مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از این خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط
جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این محق دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد
هیچ شک نیست که کثرت دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بدمهر از اضرار ایشان
در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس ندانسته و درضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود و در خلال
این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جا بجا جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و رسوم
عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایات نصرت آیات بصوب منزل
سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت اضاءت پذیرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی کشای از امتزاج با آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته
نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادت شعار روزی چند در آن موضع اوقات گذرانید سلطان حسین بارانی شرایط خیر بانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح
انجامید که از سحاب موافقتش غیر تگرگ غدر تقاطر نمیگردد و از اقامت مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن
منزل جزم کرده این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرا و پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب نیست که خدام بارگاه
فلک احتشام پیوسته در موافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز شمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع و قمع ... اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله
مبذول دارم و راه وفا و وفاق نموده بیمن دولت روزافزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان
افکنم در ستیز اگر شیر پیشم آید بکین شود بر سبیل رزم چون غرنده ابر امرا چون مسموع نمودند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نشاید بر وجهی جواب گفتند که او را
معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفرقرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را ذلیل کرده خاطر عذر مآثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج
سلطنت را بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز برج خلافت را بدست آورده در صدف اعتقال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع
تباشیر صبح صادق را اغمام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را شعبده ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت نظم اگر چه از ظلمت دیو
طلوع صبح را مانع نیاید وگر صد حیله سازند اهل دستان نگردد شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین آن خیال محال بحبس طرح انداخته حضرت شاه دین پناه
و مقربان بارگاه فلک اشتباه را استدعا نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهات
بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر تیره اش را معلوم داشتند خسرو ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش
نبود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیگ لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیگ و خلفا بیگ نزد سلطان حسین رفته عذرخواهی نموده گفتند
که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف یافته بنابر آن میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون
بصدق پنداشته و با امرا لوای عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیگ و خلفا بیگ بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند
مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده چهره مسند را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و در
وقتی که از حضور آفتاب فضای جهان بوقلمون نهان خانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید و در خیمه نیلگون سیمگون گردون مشاعل ثوابت و
سیار برافروخته سلطان مشام حواس ... تام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام بر حسب صواب امرای عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در منزل بار کشیده رایت نهضت برافراختند
نظم پس آنگاه خاقان والا جناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پر خطر روان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی از اتباع

و اتباع او بجمع و مشغله بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده مینمودند و ملتفت از کیفیت نهضت همایون غافل و از اهل عشوه و فریب بوده دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر نیافتند داشتند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه نداشتند بنابر آن پای شکیبائی در دامن اصطبار پیچیده و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بخت و سعادت بجهت استخلاص و بعد رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل فرموده بموضع قوزالام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال عتبه آن جلال خدام عالی مقام موکب همایون حبیب بخت و دولت همنشین بدوام فتح و نصرت منظور هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام وآله الکرام **ذکر وصول قراجه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعه منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش**

از عبارات دلکشای ثقات و مسودات نورافزای رواة بصحت پیوسته و بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هرکس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر شتافت تبعیت رسیده از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند اختران از آنجمله قراجه الیاس که لباس اعزاز و بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبه علیه کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم بیرون نهاد و بعد از طی بوادی در منزل شوره گل فرود آمده بار گشاد منتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری نگاه داشت سپهروش چون بمرور قراجه و فرقه رومیه مطلع گشت بقدم استقبال اوبر استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد و آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج ایشان مامور گردانید و نایره بیداد بباد بیمروتی مشتعل کرد و چه غازیان بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند و بعضی بسلامت جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان عزیمت باردوی نصرت نشان گردانیدند و قراجه الیاس در موضع قوزالام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتاز و بی‌ادبی شعله‌ور شد شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش ایلغار فرموده او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشه ضعیف نهاد در برابر تندباد طریق نادانیست و میدان داری نخچیر مرغزاری با شیر بیشه کارزار مباین سلوک طریق سلامت

نه باغی چو گنجشک با باز بازی کند بخون ریز خود ترک تازی کند
کبوتر که با عقاب پهلو زند بقصد سر خویش دارد شتاب

لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش گرفت ... شتافت نیم سپاه شده دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه و سحرگاهی که بشائر صبح فیروزی از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمید بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه دشمن سکن با دشمنان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام آثار دست بنهب و تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت برافراشتند و قهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل آن گمراهان فرمان داده تیغ غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدها سان مجاهدان بشرایط جان ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با غنایم (؟) نامتناهی عنان عزیمت از آنجا بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق بسیار روزها رفته قبه بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند مثنوی

در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران کرامت سرشت
باقبال طرح اقامت فکند بشکست از سر بر پیش سپهر بلند
زرخ سرفرازان بشکست بیش سر سروران بوده بر درگهش
دلش گشته فارغ ز بیم خطر جنابش پناه جنود ظفر

و در آن منزل بعرض همایون رسید که در این نواحی خرسی بمغاره وطن کرده و پنجه بتعرض آینده و رونده یازیده شاه شیر شکار عازم دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد داوا تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه باوجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز نموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دستش گشاده یافته هر دو مانند تیر قضا بهدف مراد رسیده و خرس از پای درافتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهت دفع اصابت عین الکمال و فلک آیه وان یکاد برزبان ملک گذشت مثنوی

تعالی الله زهی شاه فلک قدر چو حیدر در شجاعت منشرح صدر
گر زیان شیر گردون از خدنگش پلنگ چرخ رانی زد چنگش
نهاده چون بمیدان دغا کام ز سهمش خون فشاند چشم بهرام
گهر افشان عطارد از ثنایش ملک از صدق دل گفته دعایش

گفتار در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدت دو ماه بموضع ساره‌قایه در سایه علم ظفرپیرایه سپهر قدر و بلندپایه بود شاه

دین پناه پای مبارک در رکاب همت انتساب آورده از آن منزل بطرف زنجان نهضت فرمود و پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت
مناسب دولت ابد توامان است امرا حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان سخن سنج رای را روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان
از زنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمره بزبان آوردند که
مناسب آنست که بخش همت بجانب اولکا و مواضع قره قره تازیم و بر سر کفار اندازیم با نشانه صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت
بصوب سعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفة الخلفا و حسین بیک لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفرلوا بزبان
الهام بیان گذرانیدند که هیچیک ازین آرا صواب نمینماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید امشب درین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام
تاثیر آفتاب منیر عرصه آفاق صفت اضاءت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد
ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابدپیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و
حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه بر حسب دلخواه بسازیم نظم بامداد توفیق پروردگار برآریم از شاه شروان دمار حسام یمانی برو افکنیم
بیک حمله خیلش پریشان کنیم و امرا این وارده غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که بیت رایت
افراختن زبهر صف دشمنان تاختن و عزم یورش شروان جزم شده نظم دم صبح کین عهد گیتی نورد بگردون برآمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال جام
برافراخت رایت بصوب سپهر شه کامران فلک احتشام برآمد بشبدیز گردون خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد و در
اطراف جنود سپهر اقتدار روان شد سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل یاسین رای صواب آیین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با
فوجی از عساکر کوه تمکین عنان تکاوران بصوب کرجستان منعطف گرداند و کفار آنجا را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک چشاند و خلفا بیک بر حسب فرمان
واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال بتیغ تیز گذرانید و غنیمت بی نهایت گرفته بر طبق
بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم در آن ایام الیاس بیک ایغوت اغلی
را بتسخیر قلعه گلستان ارسال داشت و امیر الیاس با زمره از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته متحصنان کرت دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول
جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای ثبات و قرار ساکنان و متعلقان متحصنان را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و
با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان گشاد
و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست
و ضبط قلعه گلستان را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه والا فراحسان از آن منزل روان گشته چون
پرتو وصول بمنزل احسن آباد انداخت متحصنان که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و از سر پای مقاومت و ارین شناخته بدرگاه
عالمپناه شتافتند و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار گشادند پادشاه پوزش پذیر جرایم متحصنان را بآب عفو و اغماض شسته
او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار مفتخر و مباهی گردانید و متحصنان بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعه
خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آن فارس مضمار تفاخر از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شروان بکمال شجاعت

و تهور فیاض علی الاطلاق هر فرد اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت پادشاهی سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بوسیله زورق
و تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاف انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافراند بهنگام طوفان حوادث ایام جمعیت
هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند بیت هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس که
وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران ملاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بسبیل اجمال آنکه در زمان اوان که خاطر دریا مقاطر

قوشغا

دریا مقاطر پادشاه بهجال از جانب کوشمال کرجیان و فتح قلعه مستش فراغت یافت چنانچه درا زر بحال مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ
پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمره از قوم ذوالقدر لوپیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قوین اولی عبور نماید و گذر قوین قچاج را ملاحظه
کرده هر یک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از خود را بمحافظت آن معبر مأمور گردانند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیک بر حسب
فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهده آن دو معبر هیچیک را قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود
ابواب رکوب بر سفینه مقصود بر روی بیش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می یابد
خیمه اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی
و سفینه می نمودند و جمعی در اندیشه ترکیب پل و کلک می بودند که ناگاه آنقدوه خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بتحیر
و تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته بلیشابیه تدبیر سمند بحر آرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالا آب راند آنگاه عنان بکران بطرف دریا انعطاف
داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال می نمود بهدایت بخت سرمدی بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش
رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکنده مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نموده بواسطه وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبده اولاد صاحب مقام محمود بنهج دلخواهی چو دینها
آن کرامت اهل ادراک از دریای کرم شاه شرفناک در اخلاص و هواخواهی فرو رفتند زبان بهر دعاگویی گشودند که شاها حشمتت هر دم فزون باد
رخت از نور دولت لاله گون باد چو بگذشتی ازین دریای زخار شدی مانند حیدر بحر آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری
توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا
سپهر خضر ارایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زر اندود جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم
دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینه بحر اخضر بود بی‌دغدغه خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی
انعطاف داده پس از وصول بمنزل کل و نیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت
پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعه قبله که قله آن شرفه همت از اوج سپهر در گذرانیده و کنگره‌اش سر تیغ رفعت بپیر زنگار آفتاب رسانیده شتافته
و بتشمر استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابر آن پادشاه عالمیان عازم قصبه شروان گشت و در وقتی که برید سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آمد یکی از خدام سده
سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بخوش میرزا بود فرمود که بشتابان رفته مژده امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و خوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده
طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده که
منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای الهام نمای رفتن الطریق را مناسب دولت دانسته از راه شروان عنان بکران بدان صوب گردانید و چون ماهچه علم انجم حشم پرتو وصول
بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال التحصن جسته اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر
دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه بیسته که در میان قلعه گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای
شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر بکاید دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار آن
شاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ نمود

ذکر محاربه شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار هواهیش از مطالع افمن یشرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صحایف
احوال فرخنده مآل سعادتمندی تابد مرآت ضمیر خورشید تاثیرش بر وجهی صفت اضاءت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و بر عکس
این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بناصیه اقبال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش را بغبار تیره
و مکدر گرداند که حقیقت آیه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید **نظم** چو انوار لطف حق اکبر ضمیر سروری
کرد منور بهر کاری صواب اندیش باشد ز هر فرزانه در پیش باشد بعقل کامل تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب عدویش گردد از فهم و خرد دور

بجنبش چهره بهبود مستور فتد و در وقت رزم وگاه جولان ز اوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بران منوال بهمت جریان پذیرفته
بود که آفتاب اقبال شاه سعود خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصهٔ کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در از رنجیدن از قبول آرای مختلفهٔ امرا و سرداران گردن بپیچید و بالهام ما تفعلنی و تلقین ملهم لاریبی بورش
شروان را اختیار فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آنحادثه هرچند تأمل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روز
کارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی انشاهی بمرتبهٔ سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعهٔ سعنر و گلستان باستحکام تمام داشت بی‌جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی العسا کر نصرت مآثر رسید و در معرکهٔ رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده
مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچه منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید بخت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی‌اختیار
بدانجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی‌الحال بتعبیه سپاه نصرت عظیمه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود و شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از
تسویهٔ صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیون بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیر و دار از اوج فلک دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه جنة تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر والی شروان از
توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند نظم دلیران جنگی در ان رستخیز سنان بهر خونریز کردند تیز گرفته بکف تیغ الماس گون سترده ز دل نقش صبر و سکون
فرقهٔ ناجیه را گل رخسار و لب با مل بشمیم وجوه یومئذ مسفره ضاحکة مستبشره شگفته و خندان و طایفهٔ باغیه را صفحهٔ چهره و جبهه بچهره غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبره
ترهقها قتره محتجب و پنهان سپاه کمان شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تاثیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند و
بهادران سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان سر بالا روان شده حمله کردند تمام کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام تا خیری و اقدام
جلادت نیکوکیشان را از مشقت صعود بر آن بلندی با تیز هیبت فراز و نشیب ره از رهروان گرم سیر بس که بیش مرغ هوا کوه و دشت بکسیان سنت پیکان نشان دلاوران
شروانیان از روی نشیب آورده ترک بر تارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت در ان اثنا بواسطهٔ فوج
شبهه میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم برآمد و شروانشاه چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شروان بدست و پای ستوران در آمده و یکمجال ایستادن
نیافتند و غازیان بستم ستیم از بهم خدنگ تیز آهنگ امین گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم گران شد رکاب و سبک شد عنان فرس غوره میدان
دشمن بنان بر انگیختند اسپ و انگیخت گرد بگردون برآمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها برآمد ز دریای خون لایتها و شروانیان نیز در مقام مدافعت
ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و جگر برآوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون آن جوی بیره
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز ز مین فتنه خیز آسمان فتنه ریز سلامت برون برد رخت از جهان پدیدار شد سستی پنهان در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام بر کشید و بحملهٔ صف شکاف و صدمهٔ صرامت اتصاف زلزله در عرصهٔ کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست و ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاسهٔ سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعلهٔ
سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه ز بسکه روز وغا او بهم توجولان کرد سواد کنبد فیروزه گون
غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند سنتشان از کار و کار شان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره پای در بادیه فرار نهاده روی
بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت ایمن چون صدای دلگشای و ان جندنا لهم الغالبون در چرخ طاق گردون انداخت و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه
و الاگهر وزیده مشام جان مشتاقان الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت نظم چو گشت از خون زمین مانند گلشن
جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته تیرهٔ خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور کر بجگان آن قوم مقهور را کامیاب کرده بشمشیر کین در خورد و برگ

ذکر کار ایشان ۴

و برکت ایشان نهادند نظم فرو ریخت ز انکوه از ان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله همه جیل شروان دران رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز تغلیة السیف کرد از ان بحر
خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خدنگ عزرائیل جان سپردند نظم از ان صید
کین هیچ صیدی نرست نبودی تنی کش نشانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید
بهمان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید نخست دولت و کامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده تفقد
حال ایشان پرداخت آنجماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت گردان ساختند جواهر زواهر دعا و ثنا
نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر بسیاری
جمعی را که دران معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای
قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ برکشد ز نیام بهر خونریز اهل ظلم
و ظلام آنقدر کشته گردد از اعدا که مناره شود ز سرها پیدا گرد دارد که شکار افتاده روزی وحش و طیر آماده یا رب این پادشاه کشورگیر خسرو تاج
بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جاهش دور **ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع شیخ شاه بجانب شهر نو و منور شدن
اندیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو** شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بحسب خاطر و فراغ
اوقات بهجت ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید و دران خطه مسامع جاه و جلال
رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه است در روز محاربه جان تنک پا بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست
لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت
نشان جهت دفع شیخ شاه عنان بطرف شهر نو تافته و موکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت نموده چون اینخبر مسموع شیخ شاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته
و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک از اینحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را
مضرب رایات نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان باستان امارت آشیان آمدند خلفا
بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه
دین پناه سایه وصول بدان دیار انداخت و منزل شیخ شاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت و بتقبیل بساط
جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای مراسم دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و اینمعنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن
بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قشلاق عنان عزیمت
بصوب محمود آباد انعطاف داد و چون بدان منزل رسید یراق قشلاق فرمود و بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو
بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجا نمی آرند از استماع اینخبر آتش خشم
جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای عظام استاجلو محمد و الیاس الغور اوغلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع
مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدانصوب روانشده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند که
بروج آسمانی مشیدش از بلندی مقدار تا فلک اطلس ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا
از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش را که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر
و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه‌داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا باعساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران
در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون و از قوت طاقت بشر
افزون بود مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار تیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال آن جماعت تافت چنانچه مشروح میگردد کیفیت
این اجمال بتفصیل می پیوندد **گفتار در بیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه نامجو** چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمود آباد

با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده و ساعات بکذرانیده نسیم روح افزای فیروزی دین را بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعهٔ غنچه را مفتوح کردانید پیکان خار
بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سر تیز شد و شاخ شکوفه و نسترن چشم نثار خدام بارکاه سپهر آیین در دم برکشت نظم شد عازم باغ خسرو کل درغایت حشمت و تجمل
افراخت علم سرو آزاد در عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والا نژاد در تقوا اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبه سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت
بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال مشعله پیکان دیده دوز
آتش قتال را افروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه بلند پایه غنا و استوار داده بسوزند و زمرهٔ دیگر بمیتین و تیشه اندیشه نقب زدن
نمایند و جهة توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بکشایند و آمده و طایفهٔ بیجد تا منتهی آغاز کار و بلیا دپیکار کرده خروش تکبیر و سور زلزله در زمین و زمان
انداخت و صدای نفیر و نای رزین کوش ساکنان قلعه سپهر برین کر ساخت خدنک بلند آهنک بهادران فیروز جنک مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی
کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننک از نفتی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بتحت الثری آورد نظم ز شست غازیان قضا در انداز عقاب جان
پر آمد بپرواز ز مغز فرق اعدا ملحه جسته ز خون چشمشان منقار شسته چو پیکان رخنه در تن میکشودی بجان راه برون شد مینمودی در آن اثنا رای اشرف اعلی
چنان اقتضا کرد که خندق را از سنک پر سازند تا سپاه پلنک صولت بسهولت از آنجا توانند کذشت و بنفس نفیس از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده فوج عظام
و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور کردانیدند و آن زمره باندک زمانی مقدار سنک در خندق ریختند که بمنزله کوهی بلند کشت و هر کس بر آن صعود
نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان
طلبیده کفتند نظم که شاها بخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطف چو هستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل میدوده
الا اختلال ایشان کشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام کشادند و کلانتران صغار شمشیر بدست و کفن اندر کردن بدرکاه سپهر اشتباه شتافته
کمر فرمان برداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهة حکومت و نقل خزاین و ذخایر
شروان شاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و کوهر و نفایس و اجناس دیگر متصرف شد در آید بار دوی همایون فرستد تا بر جنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیک باشتر
و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق
از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرکاه کیوان اساس ارسال فرمود و آنکاه چون بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت
شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را باتش انتقام بسوخت و عمارات عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک
راه یکسان ساخت پس بمقتضی المرام بپایه کاه سپهر احتشام بازکشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا درکذشت

کفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ کلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورکیر از جانب باکو فراغت یافت عنان همت جهان نورد بطرف حصار کلستان
تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش طاعت و فرمان بری بر صحیفهٔ ضمیر نمیکاشتند
و بعد از آنکه حوالی کلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان کشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی
آدم انداختند و امرای کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیکر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه کیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست
که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم کلپستان کشیده که محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای
درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناکاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر کلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر
ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیکر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز کشت زار اهالی کلستان
را محترق نکرداند و همین معنی بر ضمیر حقیقت تنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده فتوری تمام باهتمامی که در محاصرهٔ آن حصار میفرمود بظهور انجامید دیکر آنکه عزیزی
از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم کلپستان کریه کنان با وی میکوید که التماس آنست که از زبان من
این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل سپهر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرات

بر مرآت خاطر خطیرت صورت همین عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمود دیگر خود مقرر نمود که
که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته
کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود
نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینماییم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار
ساکنان آن حصار نمیگشاییم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسید و بشرف
عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه
فرستاده تا از قومین ولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکراوغلی را با کرمارود و ارسبار داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین‌پناه
چون بر خیال محال مخالفان بد افعال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امرا و ارکان دولت خرم
[illegible] الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدان جانب شتافت و
بمدد ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوش خرام بکنار آب تاخت و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تایید الهی از جسر که در جواد تکمیل یافته بود عبور
نمود آنگاه بدنیروی دفع اعداء دین و دولت کرده قراول العین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن
زمان بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبان را در ممالک شروان روی نمود اندیشه‌مند گشته با خود گفت که چون خدام آن
آستان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت آنست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوه بفعل
آید سپاه ابخذ و را جمع آورده در دفع غازیان اهتمام نماییم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشایی سلوک فرماییم و باین خیال
محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیک شکراوغلی را با بعضی امرای دیگر [illegible] روان ساخت و چون
شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن‌ور
بدفع شر حسن بیک شکراوغلی روان فرمود و پیری بیک بجانب کرمارود ایلغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده و سلوک طریق فرار بر قرار
در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از ماندگان او را بتیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان را غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت
مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم قراباغ شده و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند
که در آنجا بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب نخجوان
حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر برسم منغلای بر سپاه غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از استعمال
آلت پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده
از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چقور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از سپاه فراهم کشید
و دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب
فروغ ندهد **نظم** کوه را در دیده گرچه رفعتست هست در پیش فلک بسیار پست نور اختر گرچه باشد بیحساب کی نماید پیش نور آفتاب القصه چون شاه
کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبرافشان ساخت کیفیت فرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب نهضت
فرموده و آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و خیمه بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را [illegible] امر کرده
از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظاره کیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پاس
مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تامل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اخیار**
با زمره اشرار در مقام شرور و وزیدن نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور علی الصباح
که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقره خنگ گردون را بقصد جولان زین و زینت بخشید و تیغ قهر جهانسوز شب ظلمت سلطنت

انهزام داده اطراف آفاق را بانوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی
خیل مخالف خرام بهر نگونساری اهل خلاف تیغ زر اندود کشید از غلاف پادشاه کشورکشای بلند همایون طلعت فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده
از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون و وثوق بعنایت بیغایات قادر کن فیکون عنان سعادت نشان تقابید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده و غازیان نصرت
قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده روی بجنبه لشکر آورد نظم بتوسن برآمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان ز هر سو هژبران میدان کین
یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسبان صرصر اثر بجلدت رسیده بهمچون ظفر و زبان بادای
دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسره رونق کار اندوختند و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شامی
و حجازی کرهٔ زمین را متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده بر انعام
و جوانعام لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت آفتاب حشمت سرانجام داده و ماهچه رایت نصرت آیت از مطلع ظفر طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ
آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ز بخت جوانبخت خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بعبیه مسعود
شقاوت ورود سپه داخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کرده و بزنجیر یکدیگر بسته در پیش صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هرکس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو
کرنای و کوس و فغان نفیر و سورنای از اوج فلک هفتم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز ستیز تیز کرده دست
بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز بسم باد پایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده شعار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه
زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعله فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر هرکت تا تیر انگشت درست دلیران گشاد یافته مانند پیک تعجیل
و ناچیز در دل جای کرده نیزه ثعبان مثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد نظم بهر جا که جا کمان تیر کرد بیاجفت ز پیکان همه جوشن (؟)
سفت شده جان ستان نیزه هرکسی چو طوطی قدان فتنه و در سر بسی و چون بحجر آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز عمر دشمنان بدرو فیصل قضا
غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خاراشکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت
جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزی غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند
نظم ز هر دو طرف مردم تیز جنگ بخونریز هم تیز کردند چنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک برکرد یک حشرگاه بخون بس که جان رفت
بیرون ز تن زمین را در آورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز نگشتند گرهای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند
سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را در ساحت روزگار فرونشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام
ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف در افکند در جان دشمن شکاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو
نشاند آن گرد را در زمان چو شه را باقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران پیکرش از پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و متعاقب
پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نموده یکبار دست بتیغ راندن و سر افشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند
لطف بیک نام و سیدی غازی و موسی بیک و قراچقای را بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان بکثرت قرین مانند
زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب ارزنجان آورده از سر نام و ننگ درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد
ملازمان موکب شاهی را در چمن دولت نامتناهی شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیاسوا من روح الله دمیده بمشام مستنشقان و ما
النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از غایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شد روح پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون اقبال
عمر بوند کافی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دگر پیکان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و پادشاه صاحب تایید غضب
در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از عقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنا راه بآب سیاه رسیدند که هرکس اسب در آن

دران زود ران سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا چو قصد
دشمن کرد معنی اینما مبین کرد در برابر کسی که کرد ستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز وانکه بگریخت هر کجا که گریخت رشتهٔ جان او بزهر آهیخت سیفش قضا
عدم انگاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفایس اثواب و اوانی نقره
و زر غنیمت غازیان و اوفر حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه بشکوه ماثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر بمدارج منزل
نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورده دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند
بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرده و آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز افراخت
و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روز
افزون** چون تقدیر بی تغییر پروردگار جهاندار الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بطبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة
من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات
سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال مهر گر سپهر نصرت و ظفر از ظلال رایات
همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده
و میگشاید نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد تایید خداوند موید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد
و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بچشم از هرچه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون
بنور معهود این پادشاه موید منصور در موضع شرور لواء فتح و فیروزی بر افراخت و غایت عنایت ملک الملک بخش خلعت با بهجت و اقتدار فی المملکة
من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انتقام مبتهج و مستکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود بساط عید
و گلشن او مانند روز نوروز فرح افزای بود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای صیقل
معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمه تا کمر زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آینهٔ ضمیر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانید و در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی ببرکت
وصول بفرق همایون آن زیبنده سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو
ملک ستانی شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه
مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله
علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد و معابد لفظ
اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان مجاهد و لشکریان مجاهد هر کس مری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن [illegible]
لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب
میمنت ایاب خسرو حشمت قرین مزین شده برتبت از همه اشیا درگذشت رباعی افسر ز سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر نامت
چو زیور آمد شاها بر از همه چیز با زر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت نشان را [illegible]
نام می توانستند برد زبان بطعن و لعن ایشان گشادند و سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خایب
و حیران و ماترب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد با حسن وجهی شگفته گردید و از پرتو آفتاب
عنایت پادشاهی درخت بخت بهیه کام هر سکاره بر گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر ماه سپهر مشتری طبع آفتاب ضمیر
چون بدولت نشست بر اورنگ جذبهٔ عدل او دو گرد آهنگ نصب کرد از رایات احسان بر سر موطنان لواء امان دوستان

ساخت چون بوستان بفصل بهار لیکن چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندر میان نار سقر منصب وکالت
نفس نفیس همایون بحسین بیگ لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین گیلانی بر مسند صدارت
نشانده و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط در آورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و در مسند
اختیار و اعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری برآمد شه بتخت شهریاری امیران را بلطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر
ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد سری را جاه و تاج سروری داد براهش هر که از اخلاص دم زد بفرق خسرو خاور قدم زد و در آن زمستان پادشاه گیتی ستان
در دار السلطنهٔ تبریز قشلاق فرموده و متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را
بنعمت داد یاری ولایت را ز فتنه رستگاری ز بس کافتاد کار از داد و دین داد جهان را عدل نوشیروان شد از یاد

گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشور گیر
سوی بیت الشرف چو کرد خرام خیمه زد در منازل بهرام سرو افراخت رایت منصور گل افروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمین تیز شد باز
خنجر سوسن چتر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان کرت دیگر سپاهی
فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بداختر بر ذمت همت شاه والا گهر واجب نموده از دار الملک تبریز
با لشکر ستیز عازم خونریز معاندان گشت و بطالع مسعود ماه چتر رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده اوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان
کیوان در گذشت نظم برآمد ز کوس بهوا از غریو غریوی کز آن شد سراسیمه دیو ببانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه چهر گم کرد راه و موکب همایون پادشاه
آفاق از راه آلتاق به ترجان شتافته چون خبر آن بسمع الوند رسید عنان تحمل و ثبات از دست داده متوجه کیفی گردید و از کیفی نیز پا به گریز پیش گرفته شاه گیتی ستان
در سیلاقهای ترجان و ارزنجان چندگاه با مرغکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه شکوه مند
با عزم رزم نموده از تبریز باوجان نقل نموده از شنیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم
آورده عنان تکاور بطرف آذربایجان تافت و چون عدو دلگیر بالکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با
فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال کرده ناگهان خود را بر سر آن باب ظلم و ضلال رساند و حصول مقصود را لگدکوب کرده گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مهم فارغ گرداند
و باین عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان بر نیجه و تبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر
گریز بر ستیز اختیار کرد و از اوجان بهمدان رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار
آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر بهوای تبریز عنان
موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیار بکر توجه نمود و در آن دیار بمرض صعب گرفتار
گشته دست قضا نخل حیاتش در نوردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان در آمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد
دمادم تهی بود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی ازو بشاه مراد تعبیر نمود ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در حیطهٔ تصرف داشت
و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرموده مراد در دولتیار اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار
بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت شاه علی جاه در وقتی که خسرو اورنگ نشین زرنگار سپهر بکسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم
انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از خار آزار جنود زمستانی پاک ساخت نظم شد از فیضان
ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر صولت
و لشکر پلنگ حشم جنگجوی که بجانب یکایک چشم تیر مهیب و بشعلهٔ سنان آتش فشان دل کیوان میسوختند لوای کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قطره در

ایلغار

در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر مراد در پیسیج موضع بابا قاسم نزول فرمود و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب [illegible] بر آمده و در اثنای راه بواسطهٔ اشتداد حرارت هوا انجا خاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف انداز و چند ساعت دیگر خصم بد اختر را مهلت داده بوقت ظهور لوای بیضای صبح رایت محاربت برافرازد و باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرموده خدام نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است و همچون سراب از شرب کامرانی مهجور بغیر چشمهٔ آفتاب هیچ جدولی ندارد و چشم قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون شکوه آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده بمرحله که نزدیک بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جوابی کرداینده که در باب علی الّا طلاق ثلاثه وراست برانکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش محکمان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطهٔ عقاب نیندازد و آنگاه لشکریان را بحفر آن سر زمین اشارت فرموده هرکس بمقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشهٔ او چشمه مانند آب حیوان موج پرور و بیان باطن ارباب عرفان فیض گستر جوشید و حقیقت آیهٔ عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم بر طبق کلمهٔ کریمهٔ قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بشربی مسرت بخش بی پرده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوهٔ خاندان کرامت و امامت گردان ساخته تا آن عذوبت آب نقش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار با نهنگان لجهٔ پیکار غرق بحر عطای ربانی حرم از فیض فضل سبحانی همره این نوبت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند

گفتار در ایراد محاربهٔ پادشاه عالیجاه با مراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب

صبح روز دوشنبه که لوای بیضای کشورگشا از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و بشعاع تیغ عالم آرا انقطاع جنود نجوم انهزام داده مژدهٔ فرح افزای کریمهٔ و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خدام اعلی رسانید مثنوی صبح که خورشید علم بر کشید تیغ زر اندود و سر شب برید نور ظفر کرد ز هر سو هجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام برابرش گردون خرام نشسته رای کشورگشای بر تعبیهٔ سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمهٔ لشکر را چنانکه باید و شاید مرتب ساخت نزده دران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کرهٔ ارض را باوجود طول و عرض منطقه از پولاد پیدا گشت و از گوناگون و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکهٔ جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت نظم جهاندار دین پرور نامدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته بدینسان روان گشت شاه جهان بجنبش در آمد زمین و زمان و از آنجانب نیز مراد برانغار و جوانغار سپاه کینه گذار بمردان کاری و شیران بیشهٔ نامداری استحکام داده در دامن کوه پیکو صف کشید و چون بموجب کلمهٔ و قذف فی قلوبهم الرعب باوجود وفور عدد و کثرت عُدد از مهابت غازیان [illegible] بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از آجیر و تختها در متانت در افزود نظم ز راه مخالف ز خوف تلف پی کینه [illegible] بر آراست صف به پیش صف از تخته و آجیر حصاری برافراخت آن بی هنر ز القلعه را از پی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان تنگ ساخت پس از هر دو طرف مردان شهامت و شیران بیشهٔ صرامت از صرصر خشم و کین نایرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند نوک پیکان دلدوز و شعلهٔ سنان جانسوز هنگامهٔ قتال را گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر را سوختند تیر جان گداز در چشم هر یک از دلیران معرکهٔ پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار بدن هژبران بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته از فوارهٔ هر چشمه جوی خون بظهور رسانید نظم ز تیر مرگ تاثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم روشن ولیکن در جهان چشم هر کس پدید آمد ز نیزه چند روزن و چون کار دشمنان بحد استعمال سیف و سنان انقطاع رسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و گرز و شمشیر بردند و سپاه مراد زیر سپر تحمل سر بسر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند هر دو طایفه در هم آمیخته گرد بلا بر فرق یکدیگر بیختند صعوبت آن محاربه بمرتبهٔ انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیدهٔ هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش هیچ جهاندیده کوششی بدانسان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ز شمشیر شد سینها چاک چاک ز خون گشت خساره از گرد پاک کثرت جیفهٔ کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و وفور سیلان خون روز بر کشتگان بمونهٔ آمویه و جیحون

و صحرا از جنگ بجبهه ظهور رسانید. نظم: دران جنگ از دست بردیلان / ز شمشیر مرد افکن پردلان / بهر سو روان گشت جوئی ز خون / بهنجار دریای جیحون فزون
آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب والله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مسکین فوایح نصرت انگیز گلزار فرح آثار انا فتحنا لک
فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسید آن غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند
و زبان حال و قال مضمون کریمهٔ فهزموهم باذن الله گردان ساختند یکی از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان
اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امراء و سپاهیان او را بهادران میدان خون با خاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند
غازیان از عقب شتافته گرد از وجود نحوست فرسودشان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف تحت تصرف غازیان درآمد بسیار که
و کثرت اسپ و استر و اشتر که اهل سوراز نامراد و اتباعش گرفته بشابه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذوالاقتدار بعد از این فتح
نامدار مردان روزگار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاد و عنان همت بدامن کوه الوند معطوف
ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد والحمد لله علی توالی نعمائه و توافر آلائه **گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب**
دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان
کوه الوند بفراغبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای
صواب نمای آن اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب
نهال اقبال او را از بیخ و بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة و الغفران روان شد و در اثنا بنابر صلاح
خیرخواهیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی بشرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغوت اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی متوجه دفع شر او شود و در فتح بلاد
رستمدار آثار اقتدار ظاهر گردانند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بسبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت و در شوشتر نیز مجال سکون نیافته به بغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن
گداز قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده سایهٔ عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت اضاءت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته
و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و حصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی ایشان گشادند
و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضهٔ درایت حاکمی عادل نهادند پادشاه عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید
و در اثنای راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو خالی گردانید و چون کاشیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از
مطلع آمال و امانی طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بهجت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده
ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شگفته و خندان گشت و شجرهٔ مقصود همگنان بثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح و سرور
از طربخانهٔ ناهید درگذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال
فرمودند و رعایا و بازاریان به بستن آیین و تزیین انجمن جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را بدیباهای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و
فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت عشرت افزای نگارخانه چین ساختند جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب
مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون درافزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته
بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمودند وکلا و عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه سکندر حشمت را لایق
نماید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت انعقاد آن اختیار کرده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه انعقاد فرح انجام را بانوار طلعت خورشید … سپهر حضرت انجمن مجلس
عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید ارباب طرب … عارض خوبان

خوبان لالهای سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار نعیم نمود مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست زمستان بانگ نوشانوش برخاست مغنی در مقام دلنوازی بآهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون ببزم پادشاه هفت اورنگ بخدمت منحنی شد قامت چنگ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سرافرازی برآمده امراء تواجی هر یک از حکام بلدان و امراء و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و نواب و ایچکیان در پایه سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری بیساوری نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هر چند ساحت مرکز خاک پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل آن جمله صاحب افسر هر یکی پشت لشکری جرار چاکر پادشاه عدل شعار از دل و جان مطیع فرمانش منقاد و فور احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای زرنگار که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آنقدر بمجلس همایون رسانیدند که شرح کمیت آن قلم و زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن بیان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع بنعمتهای گوناگون ملمع ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز ماه و مهر تابان بهر طرفی طعام از زرنگار دیگر [illegible] لیمو ترشی و حلوا و شکر ز اطباق برنج آمد و ران بسوی کواکب سان هزاران قبه نور ز بریان و کباب و بره قاف ز مردم گشت پنهان صورت آز ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از زر ریزه ز زر جبین قلیه زنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیده حور چو حلوا انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امراء تواجی خلع فاخره و اثواب وافره از پوستینها گشن سنجاب و التائی و جامهای مخمل و اطلس و ارائی و چکمنهای سقرلات و قرمز و کلاههای زربفت و زر دوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر جبهات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن عمده فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف بی دریغ گشته بمنصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سر انجام امور جهانبانی ید بیضا می نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشا بصوب بلده قم بر افراخت و بمعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت

ذکر شهادت الیاس بیک ایغور اوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار

چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغور اوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از میدان متوجه شیراز بود با طایفه از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان [illegible] بر سر امیر الیاس ایلغار کرده آنجناب بتوجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه ورامین منعطف ساخت و اعدا متعاقب بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه ورامین بیرون آمد و با رستمداریان ملاقات نمود امیر حسین کیا طریق غدر و مکر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلده قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافته در اوایل فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان شده و شکوفه [illegible] عازم تسخیر قلعه بهرام شد بالاتفاق کشف اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده آن حصار [illegible] مانند برج سپهر و آن از سنگ حوادث مصون و مانند قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوائب مأمون خندق عمیقش چون میدان

اصل در غایت وسعت و خاکریز بلندیش مثال همت خردمند در کمال رفعت نظم قلعه‌ای همچو قلعه الوند کنگرش ایمن از کمند گزند ساحتش اوج سپهر مینا فام
گل خندان گلشنش بهرام و چون رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد
و در قلعه را بر روی خود بسته از انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام اطراف القلعه را چون نگین در انگشتری احاطه
نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداخته فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت ساختند
از بالای قلعه تیر تخش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش‌فشان سنان دعوات مستجاب روی بسوی بالا کرد از
هیبت صدای سنگ عمارات آن کوه بسمت تزلزل گرفت و از شعله قاروره نفط نائره زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام
سپرها و چپرها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشتند و خاکریز برآمده نردبان کمند وری عازم فصیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان سماکنشان
گلخندان همچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح یا بی‌روح میگردید آن پهلوانان بهمن دولت پادشاه جهانبان
پای بر زبر کشتگان نهاده صعود نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر باره برآمدند و حصاری بآن استحکام قهراً قسراً مفتوح گشته قهرمان غضب پادشاه
عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضه تیغ تیز شده در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل من علیها فان بگوش
هوش ساکنان آن مکان رسانید والحکم لله الواحد القهار والعزة للنبی الامی المختار وآله الاخیار وعترته الاطهار

ذکر فتح قلعه فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام و لایات بپایه سریر اعلی

چون پادشاه سکندرنشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب
قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بسبیل غلبه و قهر
از جمله محالات میشمارد و در آن زمان مردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیره بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول
نمی‌نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده سپهداریان دست به تیر و کمان گشادند
و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت ده روز حال بر همین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم
فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریقه حصار گلخندان
مفتوح ساختند برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده هیچکس را باقی نگذاشتند
و روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه‌کش خویش میپنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیاده جرار در ظل ایالتش بسر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکرد بنابراین چون
حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دستبرد در کمینگاهی
منزل گزیده و از نهادن آن لشکر نصرت نشان زمره که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان مینهادند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه‌ای بزخم تیغ و سنان مجروح و بی‌روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت بالاخره
نکبا نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه ستمداد بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع القلعه‌ایست در غایت رفعت و استحکام

نظم

و بسان سپهر فیروزه فام مستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله بر گرد برجش دایر و کمند اوهام از وصول شرفات بلندش قاصر
قلعه استوار چون چنبر گشته با ذروه فلک شهپر نسر واقع نشسته بر باش جرم بهرام مشعل شامش و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و همیشه
در کمال متانت و حصانتش می‌افزود و چون شاه عالیجاه عطای پرستا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون
واضح گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست چه زنگ حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم رای عقده‌گشای
بر حل آن واقعه معضله گماشت خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود را که ماده معاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان بسان ماهی
بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری

عریض عمیق تا کلاه آب حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاده بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنابر آن پادشاه گیتی ستان
سپاهیان را فرمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بستند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده جماعت از خشک
لب سوخته دل بستند و لشکریان عنایت اثر حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال کشتی امید خود را غریق لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن
شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته بشمشیر و تیشه دست باندا ختن تفنگ گشودند و در روز دوم از
بستن آب که محصوران بی تاب شده بودند انحصار را فتح نموده و تمامی ساکنان استا را بقید اسر مقید گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود
آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز مسخر پادشاه کشورگیر درآمد و تمامی اهالی استا و ارک
آن موضع معروض تیغ یاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمره از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت
و بعد از چند ماه بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روز یکباره غضب شاهی شعله
یافته بود در میدان اصفهان جسدش با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور بتمهید بساط جشن
و سور اشارت فرمود و روزی چند در آنحدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزاده سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا
سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پایبوس
همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استا بصوب عراق
مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت آیات بجانب ییلاق
سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت
ملک بیچون متوجه اصفهان گردید **گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن جسد حسین**
محمد کره بنایره غضب پادشاه سکندر شکوه پیش از آنکه عراق عجم ولایات در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو
شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروی جمعی از مردم هرجائی بخود متفق ساخته دار العباد یزد در آنجهت تصرف درآورد و چون بیچه علم آفتاب اشتراق
برساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت
بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب به یزد رود و سلطان احمد ساروی را از مقام خلاف
و عناد بگذراند و بمساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که تا مدة العمر از جاده عبودیت
قدم بیرون ننهد و از منزلت در نگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب به یزد درآمده روزی چند حکومت کرد و سلطان
احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول
گردید اما هم در آن ایام بر دست محمد کره که در کره خاک مثل او بیباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو
داروغگی مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه علیه مرتبه
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در
باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره سمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری
و فرمانبری مسلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و وفور رجال مغرور گشته رایت
شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده بمنشی بدروازه یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروی
را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک اقتدار
شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان بکرای بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکزوار احاطه کرده
و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست باندا ختن تیر و تفنگ برآوردند مدت یکماه بهر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بفضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعه نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون
آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و اتباع کره تیر آتش ستیز افروخته شست باندا ختن خدنگ مرگ آهنگ میکشادند اخر الامر
بضرب سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و باره یزد پیدا شد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر
آغاز جنگ و جدل نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه مدتی یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روز افزون
آن قلعه را نیز قهراً قسراً مفتوح ساختند و کره برجی بلند که تا آن وقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه
میگفتند پناه برد و از مضمون آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل ماند و غازیان قلعه کشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم
الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقر کره بود هیمه بسیار جمع سازند و آن را در زیر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن
صبر و شکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشید و کره از تاب حرارت
در اضطراب افتاده بروزنه منزل گریده و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مفلوک دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و
دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعله
تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک را برانداختند و کره دران قفس به بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش
طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان جمع گردانیدند
و آتش دران زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند گفتار در بیان

نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس

دران اوان که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسده سدره انتساب رسید و بوسیله امرای ملک
آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت القاب حاجب پادشاه مشرق و مغرب بعبارات
مناسب سمت تحریر نیافته بود و ایضاً تحف و تبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نبود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاه
نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و کره در حبس قفس قرار گرفت مبارز الدین
عبدی بیک تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه تسع و تسعمایه از راه نائین
بجانب طبس ایلغار فرمود و دران اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا سیورغال امیر محمد ولی بیک بود و از ملازمان آنجناب امیر تردی
بابا محافظت آن سرحد مینمود و تردی بابا ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس
تاخته هر کس را در آن بلده یافتند تیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بی نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم و
عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننموده عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا
باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر خیابات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت دران اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را
مسخر نموده جمعی کثیر از اتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالم پناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن مساعی خدمتی مجدداً ملحوظ عین الطاف
پادشاهانه گردید و هم دران ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورد و بسعادت
تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسپ و زر سرافراز گردانید
و احراق جسد حسین کیا و محمد کره و سیاست اتباعش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از
وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرموده
بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتفریح راح ریحانی و استماع الحان

الحان و اغانی مصروف ساخت **ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کیز الناک** نظم
فصل بهاران که ز فیض عام گشت جهان غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار دل بلبل
پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه
بقالب نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل مشتاقی بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و پلنگان بسیار چشم در آرزوی
وصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند نظم پی صید و شکار شهریاران کمان قوس قزح شد تیرباران ز پیکان نشاط انگیز
ژاله چو صیدی غرقه در خون گشت لاله نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد و حکم
همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بجانب
کیز الناک که ساحت دلگشایش چون سپهر مینا رنگ وسعت پذیرفته براندند و از جنس آهو و نخجیر و وحوش و طیور در آن صحاری جانداری را بر قرار نگذارند و جهة تمشیت
این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفهان بجرگه روانه شد بهر بیابان که عبور فرمود سرابش خاصیت آب زلال گرفت و قطرات
ابر نیسان انتظام عقود لآل پذیرفت خار دلآزار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی برای گسترد
و امرا و کلانتران ولایات نیز از هم تا بیشتر از تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در الناک مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر
و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنمقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته
تنها بمیان جرگه درآمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کیز الناک را رنگ یاقوت رمانی دادی و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمهٔ
خون فشان در جسم شیر و پلنگ بگشادی زمانی بگرز گران سنگ سر و گردن گوزن را نرم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و
خرگوش افکنده [illegible] را بچراگاه عدم رسانید نظم شه پردل بنوک نیزه و تیر گهی آهو فکندی گاه نخجیر گهی شیری بنیزه در ربودی گهی گور از خدنگش گور بودی
بعد از آن بر حسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک
انداختند و آخر الامر اذن عام از کمین عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار افکندن کردند
و در طرفة العینی تمامی آن جانوران غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز شش هزار و هفتصد جانور کشته تواچیان
آنها را بر امرا و اعیان و اشراف خدام آستان ملایک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنا بر حسب فرمان واجب الاذعان از رؤس وحوش منارها
ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف
ساقیان زهره جبین باتفاق جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت **ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ
لواء کشورگشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بمیمن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما** شاه عالیشان چون روزی
چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر حسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت و در مرغزارهای
جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر انور
اعلی مایل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة و الدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و مجاوران آن آستان کرامت
آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنا بر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون
شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آن از اساس گنبد سپهر مشیدتر و محکم
سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بوجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات بی
مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل مهر در گذرانید نظم بوستانیست که طاوس ملایک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز سقف طاقش همه با سقف
فلک باشد جفت لیک باشش همه در گوش زحل گوید راز و بعد از ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند ارم از یمن قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ آب
عذوبت مآب در آن عتبه کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانهٔ تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر در گذشت و نزدیک

با آن چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهارباغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای
بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرآمیز پر و معطر ساختند
و حالا آن گلشن فردوس‌نشان بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتینش افلاک از انفعال گلهای
رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآمده و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش نغمه زن و مضمون ریاض الجنة سراینده شکوفه‌ها
از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل لبان خوش برآمده اثمار حلاوت
دثار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل **نظم** چو خط بتان سبزه اش دلگشا ز سرگشتگانش نسیم صبا
درختان سروش همه دلپسند چو سیمبران رعنای بالای بلند هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در روی غم گل نه اندوه گرد القصه چون خاطر همایون
پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن فضای فیض تأثیر فراغت یافت عنان باره خوشخرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و در آن تابستان گاهی بصید و شکار
گور و آهو میل نمود و احیاناً جام مدام از دست آهوچشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه حرارت هوا برین منوال درگذشت رایات ظفرآیات
متوجه ساره و قورغان گشت **گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده دستبرد** در فصل خزان
که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و بلبل از
صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه سرائی کرد و لشکر دی بنیاد دستبرد نموده دست بغارت نبات و نبات برآورد **نظم** ریخت باطراف
بساتین شجر از نفس سرد خزان برگ و بر گل ز غم هجر نسیم بهار بر زبر خاک بغلتید زار بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق
کردستان در ساره و قورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر بر ذمه همت
پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال
و اثقال بر جای بگذاشت و مضمون من نجی برأسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشه‌های پردرخت برافراشت غازیان عظام تمام
جهات صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان که در آن دیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بقصد
اوزن رفته در آن مقام انجم شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفرقرین سر پیچیده و گردن از فرمان
برداری و خراج گذاری در پیچ آورده بنابرآن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روان شد و بعد از وصول
بآن ولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان درآمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تحقیق مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت
بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از خوی زشت توبه کرده در سفینه اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال
و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیاورد و سال بسال
خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان حلقه بگوش شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمه حکمت آمیز اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه امیر حسام
الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و
منشور موفور السرور در دست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده
بطارم شتافت و در آن زمستان خطه طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد
کامرانی و حشمت می‌افزود و چون فصل شتا بر طبق مدعای خدام سده سدره احتشام بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه بیت الشرف
خویش گردید فراش فروردین بسیط زمین را ببساط زمردین آرایش داد و سلطان گل در کمال شوکت و تجمل پرده زنگاری از چهره گلنار می‌گشود و رو
بانجمن چمن نهاد **نظم** کرد دست سحاب عینانی در چمن باز گوهرافشانی ژاله بارید همچو در خوشاب لاله شد ساغری پر از می ناب رخ برافروخت
غنچه مستور چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمده و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت
نزاهت رشک سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند با سب تاختن و تیر انداختن قیام نمود و آنگاه

آنگاه رایت عزیمت بصوب سورلوق برافراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده
و بموضع اورمی آمده و با فروختن نایرهٔ فتنه و فساد اشتغال دارد و پیرام بیک قرامانی و جناب خلیفة الخلفا با فوجی از مردان میدان نبرد مامور آنمانی بدفع شر ان
بداختر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعهٔ کوهی برد و دران موضع حصین متشمر جنگ و پیکار گشته پای
صبر و شکیبائی بفشرد و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آنکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند
پلنگ خشمناک بر فراز آن کوه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک
بلا انگشت قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر تیغ هلاک افتاد که از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اسکی لعل گون بر جبین آورد و چرخ اثیرا زگرد
معرکه دائره کبیر کشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز
حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم دو دریای خونین برآمد بجوش بدریا نهنگ سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت
زخشم زره خون تراوش گرفت ز نوک سنان لخت لخت جگر نروزان چو از خار گلهای تر آخر الامر شمایم فتح و ظفر مشام امرای غضنفر اثر را معطر گردانید و صارم
کو در دی را به بوادی فرار آورد و عظام سپهر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را کمند اسیر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی
ایل و الوسش را غارتیده سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی به پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده پیرام بیک و خلیفة
الخلفا بعد از تقبیل بساط عبودیت کیفیت آن محاربت و شکست اعدا دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص
یافته رایت افتخار و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام تمامی
را که مامور بودند با دو باردار برده هر یک را بعقوبتی که از آن بدتر نتوانند بود بقتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده
مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده
در تمهید بساط انصاف و معدلت میکوشید بشمیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی متنسم و غنچهٔ عاطفت پرداز در چمن سلطنت و جهانبانی
متبسم والحمد لله المنعم المکرم

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر بمساعدت بخت فیروز

نظم چون ابر بهار شد گهربار بر گشت ز درگه گلزار بشگفت زباد صبح لاله آورد بنرم گل پیاله
افروخت زتاب می رخ گل برخواست فغان ز جان بلبل شد شاخ شکوفه پیر ستاره صد چشم گشاد در نظاره پادشاه آفاق از یورت قشلاق
بیرون خرامید و در مرغزاری که نفحهٔ نبات آبش خاصیت چشمهٔ تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل کرده بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرها دوستکامی
در کشیده طبقات انام را با نواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر بیارا سست
بزمی گران پیشتر نظیرش نیاورده کس در نظر در آن جشن حکام روی زمین ولائی که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد
امیران حشمت پناه کشیدند هر یک بسی پیشکش بپیش شهنشاه خورشید وش شهنشه زبان بلطف کشود مران سروران را نوازش نمود بانعام ایشان
بازین و زر کمرها مرصع بدر و گهر قبای مطرز افسر زرنگار زر نقد بیش از حساب و شمار مهان و کهان را سرافراز کرد بعالم در خرمی باز کرد نشستند
اشراف عالی مقام بپای سریر سپهر احتشام بگردش در آمد می خوشگوار ز دست جوانان نسرین عذار رخ ساقیان از فروغ شراب برافروخت چون
عارض آفتاب مغنی بصوت و دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاها بلواء تو فیروز باد بعهد تو هر روز نوروز باد بنوروز و از
بخت فرخ اثر بنوروز بیت باد فتح و ظفر و بعد از انقضاء ایام جشن و سرور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامرا د از بغداد گریخته و بعلاء الدوله
ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لواء طغیان مرتفع کرده
و اکنون با سپاهی از احاطهٔ دایرهٔ خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب اشرار صرصر بیدادش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ
ناموس مردم میدرند و لشکر بی پیرش هر جا چیزی می‌یابند بغارت میبرند نظم لشکر ظالم ضلالت کیش مردم بدنهاد شر اندیش جمله از شیوهٔ مروت دور یافته

از فریب نفس غدر کرده پیوسته عزم جور و فساد مال و ناموس خلق داده بباد از استماع این خبر نائرهٔ غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر کشیده دفع
شر آن بداختر بر ذمهٔ همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نفاذ گردید و تواچیان قمر سیر جهت رسانیدن جار بروی باطراف و امصار دوید
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر
گذار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سرافراز تاج شاهی همه کمربسته هر یک بفرمان بری گشاده زبان ثناگستری پس آنکه پادشاه
ربع مسکون بروز فرخ و بخت همایون اعلام زرنگار افراخته دفع اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان بهمند گیتی نورد بجانب البستان انعطاف
داد افغان کوس و نفیر باوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود و براه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
نهان از غبار مواکب سپهر سراتیش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوک عظام بفرمان بری مفتخر هر کدام و پس از آنکه با بیرق خورشید اثر ساحت
آذربیجان را از نور وصول غیرت افزای فضای آسمان گردانیده و علاء الدوله برین معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود جمعی از معتمدان
قدیم خود سپرده روی بهزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده فرقهٔ را بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قلهٔ آن سر باوج آسمان میساید و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر از ذره مینماید پناه برده متحصن شد
و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و بهر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان آن برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر
اهل حشر الی و صفقتان عقرب منظر جامهٔ جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراستند آنگه
سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خارا شکاف همه نیزه و رویین تن اندر مصاف و غازیان عظام نیز بتسویهٔ صفوف پرداخته
غریو کرنای و شور زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش سماکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیره میغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر
و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده از زخم نیزهٔ خطی قامت تیرمثال جوانان
نوخاسته را مانند کمان خم کردند گاه از تحریک شمشیر خونبار سر سروران مرد افگن وداع بدن نموده احیانا حدت پیکان خارا گذار راه بیابان
عدم در جسم دلاوران صف شکن میکشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخت و بهر قدمی خاک وجود بهادری با خون بر آمیخت بیت زبس کشته
کامد ز هر دو گروه ز خون خواست دریا و از کشته کوه و تا آنگه دران روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن جیل مخذول را
ببیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستاد و بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار ایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته و شعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب در آمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نموده سپاه ظفر اقتباس را باقامه لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداختند آن شب تا صباح از جانبین
طریقهٔ تیقظ و احتیاط مرعی بود و روز دیگر سپهداران قضا و قدر دستپای زرنگار بر فراز جوشن نیلگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و هامون را نور و صفا بخشیده در انهدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدلدل ابدیع زراندود آراسته بر بارهٔ تیز رفتار دلدل
آثار پولاد سم قطاس دم برآمد و بتسویهٔ صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از پرتو طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانیدند و از جانب
اشرار دیو سار ذوالقدر در برابر آمده درین روز جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور دیروز قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرقهٔ ناجیه و زمرهٔ باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرنور فتح و ظفر برافراخت و از اشتعال
اشعهٔ اسنه و تیغ سپید ریغ خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم از شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند و در
میدان نسایم نصرت و برتری بر شقهٔ رایت سالکان مسالک شریعت پروری وزیده اعدای واژون اختر را انهدام کردند اما مضمون کلمهٔ قل لن ینفعکم
الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و سر پنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بدولت را در نوشت جهات و براق

همان روز نهضت همایون از عقب مخالفان دولت [illegible]

و یراق و متملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فساد در بیوتات و انبار غلهٔ الجمع خاکستر هست
اشتعال پذیرفت بنیاد غضب آتشی برفروخت که شهروده خاکستان بسوخت و پادشاه مؤیده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار
بکر گشته بر حدود شام عبور نموده از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش
فرموده و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه جزیرت
توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اغترار ایشان گشته بشرایط فرمان برداری بجای نمی آرند موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه بشمار
عدد و بعد و بخت سپهر محیط آسا بگرد آن قلعه متانت انتما درآمدند و با فروختن مشعلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم
چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شده حکم همایون شرف
نفاذ یافت که غازیان بغطام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس یابند اسیر سرپنجهٔ اقتدار گردانند و فرمان
را بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید بمجموع از مقام سرکشی و عناد درگذشته مقالید حصون
و قلاع را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب طاعت و خدمتکاری برگشادند و
پادشاه مخلص نواز درباره آن جماعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت و لایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت
کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط
بوسی حاصل نموده و جلیس سایر خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه بتنبیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه
ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهدهٔ سنبلهای حمرا اغصان درختان و تلون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده
نوایهای و نوش از ایوان کیوان درگذشت و پادشاه گیتی فروز چندروز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و فصل
دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آن دیار تافت **ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر
و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر** در زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه گیتی بود علاء الدوله ذو القدر لشکر
جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف صفت شجاعت سارو قپلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک
استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت
کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و سارو قپلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده و در قتل قوم
ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده سارو قپلان را با
سایر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشان را باردوی اعلی روان فرموده قاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض
نواب کامیاب رسانید و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید
اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع یراق جنگ
خشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خرد تر را احمد بیک میگفتند سردار آن سپاه
گردانید و ایشان را بجهة طلب خون سارو قپلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعداء شوم خبر یافته باستعداد قتال گشت
و در ظاهر قلعه حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت سیلاب
خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بربست آخر الامر محمد بیک بباد حملهٔ صرصر اثر خیل بدخواه
ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته شدند تا نشانه بهانه وجود و عدم
ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرة بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده
مصحوب قاصدی قدسی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمجاه از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانید کیفیت فتح الله که تا بیامن دولت ابدپیوند روی نموده بود معروض گردانید و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مظفر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردید و چون خبر شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آنجا یار که از روی کینه دیرینه در سنهٔ ثمان عشر لشکر بسر وی کشید و علاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشتهٔ حیات بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده با مراد در خدمت قیصر زاده دیار روم پیش گرفت و بلشیائیه کلفتی و غایلهٔ شقتی گلشن ممالک شاهی از غبار آن سالک طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تایید آن بهار و تابستان در منتزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمهٔ از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار و عیارشناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطهٔ کمال مهارت در صنعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت بدودمان پیغمبری سیما اختصاص آن خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت از قلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال بپیام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله وان لم ازل [illegible] خیاله عشقت ادام [illegible] غیر انی سمعت من الحاکین وصف جماله نه بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گوئی ترا سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلاء دهدهی تمام عیار نمود بسکهٔ قبول مقرون شده قاصد مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود و در مذهب سنت غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود بملت علیهٔ امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوهٔ اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورده و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت و پرتو التفات عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عادل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بانامل معدلت ابواب مکرمت برگشود و [illegible] در جود و سخا بر خلق بگشاد نمود شکام غیر از ترفیع بنیاد او همین التفات شهریاری بنیاد عدل را داد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بغداد و بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بتحت تصرف پادشاه والانژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایت را بدین سیاق رقم میزند که بعد از رفتن بامراد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از امراء شجاعت اثر بارینک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته چون آستان ملک آشیان شاه جهانبانی نشان نیابر آن در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچهٔ رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای بارینک پرنک خسرو

خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیگ سیاول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر
دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته باریک را باطاعت خدام سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان
بترساند و بمصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاد و خلیل بیگ متوجه دار السلام شده چون باریک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم
نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانیده و ایشان خلیل بیگ را باعزاز و احترام تمام بدار السلام در آورده باریک در باغ میر نثار ایکداغ با وی
ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل ما بعد من ید القبل اقدام فرموده و نسبت بنواب درگاه سپهر اعتصام اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت
شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانیده و درباره خلیل بیگ طریقه انعام و احسان بجای آورده جهته ایستادگان پایه سریر
اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانیده و آن اجناس نفیسه و امتعه شریفه را با ابو اسحق شیره چی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده بمصحوب خلیل
سیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیاز مندی او را بعرض نواب کامیاب رسانیده و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل
گرداند خلیل سیاول و ابو اسحق شیره چی روی بار دوی کیهان پوی آورده در میدان سعادت زمین بوس شاه بهمه دان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت
باریک بوسیله امرا ملک آرا عرض کردند و تحف و تنسوقاتی را که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باریک
بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه فرمان برداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بحکم التفات در پیشکشهای او نگریسته آنها را
با ابو اسحق شیره چی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفه ضمیر خود را منقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی اساس
با آستان اقبال آشیان شتابی بهر اینه بعواطف بیدریغ باختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازی بی شائبه شبهه در دار الضرب سیاست
بوته عقوبت بگدازی و چون ابو اسحق شیره چی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک بیک معروض گردانید باریک
تا آنکه بحسب ظاهر روزی چند بشغل متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره خیال قلعه داری کرد و روی بجمع ساختن ذخیره
آورده بر توابع و مضافات دار السلام غله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم ستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن بود آن ذخیره
باذوقه او و لشکریانش وافی بود و در آن اثنا از قدوه اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که آبا و اجداد در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب
شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را ماخوذ و مقید ساخت و در چاهی که بسان حوصله بخلا تنگ و مانند فکر عقلا
عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و از نجابت فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیره چی
عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیگ لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانیده و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیگ
با آهستگی در حرکت آمد و باریک از استماع این خبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید پس از وصول حسین بیگ لله به منزلی بغداد باریک مصلحت جنگ و صلح
ندیده در شبی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال از مهجوران ناله رعد با نوای گریه همی آمیخت
تنگ بر اسپ فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب
بیرون خرامیده باوج جاه رسیده و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی
که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس پایین رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند
و زمام اختیار آن دیار را بقبضه اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر گردیدند و لله بیگ در روز جمعه بجهار باغ ظاهر
بغداد رسیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجاه تزیین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت
بجا آورد و بعد از ادای نماز خرم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با لله بیگ ملاقات فرمود و لله بیگ نسبت بآنجناب بغایت تعظیم و احترام مرعی
داشته ابواب الطاف بروی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیگ لله بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیگ مفوض گردانیدند و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه
بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمهٔ کرام سلام الله علیهم الی

یوم القیام در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب عم نواله و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والانژاد
نهاد آنحضرت در بعضی از نواحی آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه با همت بلند در هوای صید ملک
پرواز داده بنای طی مسافت میفرمود و مقارن آن فتح مجدد دار السلام از پرتو رایات الویهٔ ظفر عطیه مانند فضای سپهر از فروغ چهرهٔ ماه و مهر صفت
اضاءت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید
محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظارهٔ موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب سرور و حضور
بر روی خود گشودند چنانچه در آن اند بار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر
طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوها از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک مسیر صاحب تاج و سریر افکندند مراسم ثنا و دعا بجای آوردند و شنیدنی
که ایشان فلک قدر جوانبخت از غایت سربلندی یافته تخت جهان تسخیر چو دار الملک بغداد از اضافت همیشه باد آباد براه بند کانت خصم مخذول
نسیان گاو قربان باد مقبول در حسن اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والانژاد مستحسن بوده با نامل عواطف سد ربیع ابواب شفقت
بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا پیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را در
ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایهٔ قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت
و مرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبهٔ علیهٔ حایریه کرده
روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر بسا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بران خاک
پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه الصلوة و الثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان را
بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از اجناس نفایس زربفت قبرپوشی ترتیب داده بر صندوق تربت جنت رتبت پوشانید
ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پردهای زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت داد و دوازده قندیل
طلا هر یک چون مشعلهٔ آفتاب نورافزا بر قبهٔ عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای بریشمین چون سپهر برین مزین ساخت
و ساحت آن منزل فردوس قرین را بمژگان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالار آن آستان سلطنت آشیان از انواع
حلاوا و اطعمهٔ فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضهٔ بهشت آثار از آن محظوظ و بهره ور شده زلهها نیز بخانها بردند و بحسب پادشاه
حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بحله شتافته از آنجا
لوای عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت و التجا باستانهٔ قدس منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش
مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت
از واهب العطیات مسألت کرد مناجات بگفتا ای تاج بخش پادشاهان بسر افسر نه گیتی پناهان برافرازنده رایات شاهی بامر و
نوشاهان سپاهی زلطف تست ما را سرفرازی رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند فرخناک از غمت جان خردمند
ز فضل تست چون اقبال جاوید ز ذلت نیست کوته دست امید خداوندا بآن شاه شرفناک وصی پادشاه تخت لولاک همایون دوحهٔ
باغ امامت نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدلم جهان را خرمی ده اساس دین بسعیم محکمی ده
بر ارباب حسد فیروزیم بخش بملک سروری بهروزیم بخش خدایا سرفرازی ده بعالم که بنشیند بدل گرد مظالم و از امداد روحانیت حضرت
شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سدنهٔ آن سدهٔ
سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرموده همگی همت فیض اثر بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله باز گشته از آنجا

از آن مرحله عنان عزم جهاد بصوب منازل اعراب عزیه که دیرینه جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسرعت انجماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال
و جهات را غنیمت گرفته بنگاه مکنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنه حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور
ستانی از شرفات غرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضه عطر بار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم
ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن بادشاه
هدایت دثار بود لوازم نیازمندی بجای آورد و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامید و بسعادت
زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول الثقلین امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافته و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته
پرتو انعام و اکرام بر وجنات حال سدنه آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت پناه از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه باصطیاد
شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرموده آنحضرت در فضائی که نزدیک بدروازه قراقابوست بنا کرده
بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از انجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود و پس از فراغ
از آن ام مقصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پلنگین و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور گردون از مهابت آن
در صیدگاه فلک روز مختفی میبود از ده نمودار شده و پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال مثال سوی بیته بگشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای
خدنگ دلستانش همواره نوای وصول بمنتهی مقصود در خم طاق گردون می افکند تنها نزدیک آن دد رفت و از تخت سر مدد یافته بیک چوبه تیر مرگ
تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهده آن تجلاد دست انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف گشته
در بیشه اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرتی دیگر برواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت
و جهة هر یک از ان شش عتبه کعبه مرتبه نقاره و رایته مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد
جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صنادیق قدیم را از آن مراقد مطهر باپیش برداشته صندوقهای مجدد را
بجایش نهند آنگاه خلیفه الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت بکنیت ابو المنصور و لقب بخلیفه الخلفا گردانید و بجهة حکومت عراق عرب و تمشیت
مهام مزارات ائمه کرام را علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا
و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجموع از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ما نچه اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم
طاق آسمان انداخت

ذکر اضاءت ولایت حویزه و شوشتر از شعشعه با نهضت رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم باستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم

بر طبایع افشای اصحاب فضل و هنر فروغ انجمن نور گستر خواهد بود که جماعتی
جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قائلند و چنان استماع افتاده که بعد از ممارست العبادتی که معهود القوم
است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت
میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع
آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان
محسن بانسد بر موجود و حکمش بعالم فنا شتافته و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و تخم تسخیر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمایند بنابر آن دفع شر آنجماعت
بیدین بر ذمه همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آنزمان دار الملک حکام
مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روان گشت شاه فلک مرتبه خدیو جهانگیر انجم کوکبه روان در رکابش کیهان و جهان جنیبت کشانش ملوک جهان در
اثنای راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایه علم ظفر شیم متسلک فرموده
ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود میگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و سپاه بیگ قرامانی و حسین بیگ لله با قریب

بدار السلام

از اعراب

ده هزار نفر از سپاه رستم اثر جهت دفع شر ملک رستم گماشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشع بوده چون آنحضرت بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که بود
نشان شدند کذا مغفر مهر از فرق سپهر بوده و به پیکان خارا شکاف خون از شرایین شیران بیشه مصاف گشوده ندی از شهر سپهر نو آمده مستعد قتال و جدال بایستاده
پادشاه والاتبار بعد از وصول بنواحی معسکر دشمنان بداختر میمنه و میسره را بفر وجود امراء صف آرا کشورگشا و میمن هلادت غازیان رستم توان رزم
آزمای آراسته و مستحکم گردانید و انوار بوق خورشید مخوق از مطلع قلب طالع گشته در اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف سیحان فیروزی هوای
حقیقت آیۀ کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته و بیکدیگر آویختند و بابیاری
تیغ آتشبار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد
و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد **نظم** خدنگ بلا فتنه انگیز شد سنان تیز نیز خونریز شد ز خون یلان کشت
میدان جنگ چو بحری که آتش بود لاله رنگ در آن ژرف دریای پرخون ناب سر سرکشان گشت همچون حباب و در آن روز وقتی که فضای معرکه بانوار
تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار سمت اضاءت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان کوه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان جولانگاه
از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعۀ اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزۀ
اسلام بمباشرت اجتماعی حسام خون آشام انتقام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و بیمن دولت پادشاه اسلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیده فیاض را
با جمیع امراء او بر خاک هلاک انداختند **رباعی** دشمن که کند بلشکر شاهی جنگ پشته زمین ز خون او یابد رنگ روبه بود و حریف سرپنجه شیر نخجیر چه سان
زید بمیدان پلنگ و در نمانه دیگر ایزد بزرگ فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا
ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و دواب ایشان غنیمت غازیان
گردید و شاه عالم پناه به تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امراء معدلت آئین مفوض ساخت و عزم
دزفول فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدانجانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام اطاعت و انقیاد
پیش آمده بپیشانی بجان و اجمال مقالید شهر و قلعه بتسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر
نهضت فرمود و حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که رد با حیله
سازی راه مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و توقف پشه حقارت پیشه را در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه بکرد داشت
و آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده بارشاد ملهم عقل از تضییق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی
بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه و دزفول بتسخیر پادشاه کشورگیر در آمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات
روزگار رعایا و اهالی تافت اما قضیۀ امراء نصرت عطیه که متوجه لرستان بودند بمنوال افضل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت
چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال حصین برد و امراء نصرت قرین [illegible] رفته
و در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایۀ سریر اعلی بدو رسیده مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل بشرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب بادای
دعا و ثنا گشود و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب ختم مادۀ فساد رستم سعی فرمودند و همدران ایام جهم او بغایت عجز
و اضطرار انجامیده اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش نموده
عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امراء شتافت و ایشان مقضی المرام عنان مراجعت
کوفته متوجه اردوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایۀ سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت
عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از روی مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلالش بخشود و او را بانعام تاج عالم خراج و خلعت خاصگی سرافراز گردانیده محاسنش را بلآلی
و درشاهوار ترصیع نمود و ملک رستم مدتی با آن هیئات ملازمت سده سنیه مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت و ولایت لرستان سرافراز گشته روی
بوطن مألوف آورد **ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه**

پادشاه عالی نژاد شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوش خرام بصوب ممالک فارس تافت و چون
حدود قصبهٔ دار الجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و از زبدهٔ خدام گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی از و حاصل میشود
بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری را میراندند و در حوالی آن مقدار
وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخجیر بر خاک هلاک افکند که
شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی بهادر از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بامر پادشاه جنت
و در آخر کار تمامی افراد احیاء وحشی که یاران در محوطهٔ قمرغه تاخته سایر جانوران را عرضهٔ سهام خون ساختند و ما بقی اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب مقصد حرکت
فرمود و مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را
بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفایس و تبرکات بیقیاس را که بپیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه
دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار بسیر
و تفرج منتزهات آن ولایت بجرعه اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان
و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بمیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر
تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی
محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات امور سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال رو به حضیض
وبال نهاد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت با میر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در
بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بجرعه مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار
تومان از اموال شاهی بتصرف در آورده اگر او را به بنده سپارند باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام
مهام سلطانی ظاهر میسازم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرده بعد از ایام کیفیت حال را با امیر نجم الدین در میان نهاده
قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را بمصادره مؤاخذه نمود در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد
و کار او از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی
سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب علیه
مرتبت دخل کرده بانواع عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت فارس**
بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت منان چون پادشاه فلک اقتدار چند روز در
نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت فزا را از خون آهو و نخجیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان
آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند
عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکهفته در آنجا باسب تاختن و بقبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در حدود
همدان بشکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانیدند و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک
آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآیین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص
و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه
فرمود و در اثنای راه مزاج وهاج امیر نجم الدین زرگر از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات آنجناب و کالت یافت
بوته مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن
امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب که بخجسته اشتهار یافته و در بهشت فرحی ندارد است روی بجنت المأوی نهاد و پادشاه والا نژاد در از مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نموده روح شریفش از نحات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از
انقضاء ایام تعزیت آنحضرت و صافی طویت میرزا احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و نجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و افتخار
بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او را بزبان لطف
و عنایت بنواخت و نجم بیک ثانی میرزا امیری صاحب تدبیر بلند همت بوده در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن
پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر عطیه بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شروان در موضع مزه آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا
بیک علائی که از سایر وزرا در نواب آستان کشور گشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود به بعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی مد
عالم فانی را بدرود نمود **گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی** در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که چنگیزهای دی که عارض خوبان گلروی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید و جمشید
خورشید بزمستان خانه جدی شتافته سنجاب سحاب بر دوش کشید نظم گلگونه عارض بتان شد از باد خنک بنفشه مانند خورشید زبیم لشکر دی جوشن سنجاب در
برافکند پادشاه صاحب تایید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت
و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمیگشاید نظم برافراخته رایت
سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان با تخت و تاج نکرده رنخوت ادای خراج بنا بر علی هذا پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر
رایت هدایت آیت بجانب شروان برافرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه بپردازد با وجود شدت برودت هوا
و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بجسر جواد
شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش
رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخشاه از مقاتله جنود دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی از شماخی وقوف یافته
بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آن حصار بقدم اطاعت و انقیاد
موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران
رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نموده بعنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و
برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته
فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند بابا احمد آقا و محمد بیک پشت پندار بحصانت آن حصار استوار نهاده با آنکه خود
نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران دربند فتح آن قلعه طلبید شده عنان بکران بدان صوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن
حصین که بروایتی از آثار اسکندر است بمراحمت آهن و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و هرکس بموجب حکم خود در آمده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید
و خروش سورن و نای رزین بنیان حصار که دوار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات افشرده دست بانداختن
تیر و سنگ بردند و غازیان عظام تیر عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای
آوردند اما چون آن قلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقه البروج دست بعتقب در کمر دارد و کنگره فصیل سپهر تمثیلش رفعت قلعه سپهر
ستده بر رابیش چشم در بمی آرد ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تابه آفتاب کباب
توانند کرد نظم کنگر او بست زبان حمله تن آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجایی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آن حصار استوار بمجرد استعمال آلات
جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صاحب تدبیر در حل آن عقده تامل نموده نقبچیان اسپین جنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و اتحاف آغاز کار کرده
در عرض بیست و روز دوازده نقب ببرج قلعه دربند رسانیدند بابا احمد و محمد بیک و سایر اهالی حصار چون حال بر آن منوال دیدند و دانستند که هرچند در حراست
آن موضع سعی نمایند موجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالآخره شاه ظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

و نیاز دست در ذیل عاطفت خسروانه زده بزبان عجز و انکسار طلب امان نمودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالم‌پناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و بانی مرحمت آنحضرت در بسوح آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه مشمول عاطفت بیغایت گردانیده قلاده حکمت در بند را در گردن منصور بیک انداخت و ایالت سایر مواضع شروان به الله بیک تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار شروان مدفون بود بمحروسه اردبیل نقل کنند و زمره از خواص بارگاه سلاطین پناه حسب المذکور متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفه محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبره منوره آبای عظامش رسانیدند حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت نمود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش مطهر آن حضرت و غفران فراغت یافت بعد از آن زمستان عزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد ظفر نشان بصوب قراباغ اران تافت و بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار بمبادی اسفار رایات جهان‌گشا از یار خورشید مثال متوجه دار السلطنه خوی گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش و طرب ساز کرده بهمین مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت به بسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال بگذرانیدند آنگاه بییلاق سهرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزیدند و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده استمرار در آن اماکن دلگشا گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان پاسیما ساغر صهبا درمیکشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری برآمده مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اشجار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا از زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در الکای خرقان نزول اجلال فرمود و روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان فرازند کان اعلام نکته دانی و برازندگان اورنگ سخندانی برین دقیقه عارف و از این قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک لایزال نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر اهرمن شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شده رقبه عبودیت در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد بأندک زمانی درخت عظمتش از صرصر ادبار انقلاع یافته ریاض مکنتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد نظیر فقره اخیر این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسبب مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سده سدره منزلت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ کبر و نخوت او را از آیینه زمانه بصیقل تأیید ایزدی برد و مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود دشمنان بحیز تصرف و تسخیر در آورد و اولاد امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منتقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و معادله پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان پنداشت از آن غافل که باز هرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدره المنتهی پال مساوات نتواند گشود و شغال اگرچه سریع الشکار بود با سیمرغ قاف ولایت عرصه معارضه نتواند پیمود و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان سخندان مثل فضایل مآب ارشاد شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخزاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله نزد آن خان عالیجاه فرستاد و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از ارتکاب امور نالایق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن سخنان اصلا موثر نیفتاد و محمد خان بو خود جنود و اوزبک مغرور بوده قدم در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد او استادگان پایه سریر عظمت و جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورد که چون عزم گزاردن حج اسلام

ور خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و ملتمسان آستان ملایک
آشیان در جواب این سخنان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده‌ایم که جهت طواف روضهٔ رضویه علی ساکنها التحف السلام والتحیة بدان صوب توجه فرمائیم
لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمد خان از استماع
این سخن بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان یزد و کرمان روان گردانید تا بعضی از آن
ولایات را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنا برین مقدمه در اواسط رجب سنه ست عشر و تسعمائه که لوای کشور
گشای سایهٔ وصول بحرقان افکند و بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه
فراوان بدار روی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نمود و جهت استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی
ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایهٔ سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار
صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سر انجام کردند و در تکلف و تزئین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود انجم را نثار نمود
اهالی روزگار از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تاج تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم تکرم غیرت افزای اوج
آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربهٔ محمد خان شیبانی قرعهٔ مشورت در میان
انداخت آنجماعت متفق اللفظ والمعنی آنسفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بزبان آوردند نظم
که ای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر کهتر نواز قضا باد بر طبق ایت شام خلال عنایات تو مستدام قضای فلک تختگاه تو باد کرام ملک سایه
تو باد بغیر از تو ای شاه فیروز بخت کسی نیست شایستهٔ تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت بود بیگمان مرا این جهان دار حکم اتقیا
همه بنده کانیم طاعت گذار برانیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت گر بسان پلنگ بسرپنجه چون شیر زور آوریم چو روباه اوراز هم بر دریم
چو این بیت ما را مراد دگر که باشیم در خدمت جان و سر و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده
جواهر خیالیه بر طبق عرض نهادند و کلاه پایهٔ سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و نوئینان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای
عشرت و عیش در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای رحیق بعشق بسان ساغر سیمین هلال در
محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد نظم ببزم خسرو عالی بانز شراب روح پرور گشت دایر ز جام کامبخش خسروانی جهان کهنه را نو شد جوانی
نوای نی صلای عیش در داد لب ساقی ز کام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی برقص آورد از مه تا بماهی و بعد از کشیدن اطعمهٔ فراوان و
فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست دریا بار و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
از اسپان بزین زرین مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای زر دوزی دولت اثر و کلههای مخمل فرنگ و قباهای
و بساهای زرنگار نگار و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بی حد و قیاس
را بر حاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات بر افراختند و فور انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم
بهشت نشان بجائی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کرده حقا که اگر ابر
نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل و جود این مهر سپهر جود خوی خجلت بر جبین آورده ترک درر افشانی گفتی و اگر کان بدخشان این بخشش خسروانه پیش ما
معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بسته دیگر خود را جواهر شمردی بیت گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
و چون جمشید خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرخ انجام سرگران گشته در نهانخانهٔ مغرب میل استراحت نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات
شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار در دوش کامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادت
در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام

علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود

ذکر نهضت عساکر نصرت برکت بنیت محاربه فرمانفرمای اوزبک

علی الصباح که خسرو خیو دار ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اضائت آثار برافراخت و بر نقره خنگ تیز رفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رزین زلزله در زمین و زمان انگند سپاه ظفر قرین بیونان کوه کوبان صحرا نورد را در زیر پا کشیدند و اسپان تازی نژاد گردون گرد را زینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب تأیید پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسپی مانند دولت ابد پیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعره دلاوران سواران از ایوان کیوان در گذشت نظم تبارک حق نقد شاه نجف گرامی درر درج عز و شرف برآمد بشبدیز دلدل مسیر چو خور بر فراز سپهر اثیر روان گشت با خیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر همرهش فضای زمین تنگ بر لشکرش ثنا همرهش از ملایک خیول چو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر عقیده از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده عنان تکاور بصوب ولایت دامغان تافت داروغه آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استرآباد حاکم بود مسلوک طریق گریز اختیار کرده از دو پایه نزدی خاک بطرف بایزرود روان رفت و از انجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر مآل شتافته در بسطام بتقبیل بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که در کبود جامه بود چون خبر وصول چتر زر اندود در شنود بآستانه فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطه جاجرم بشرف ملازمت خدام سده سدره حشمت دریافت و آن قدوه خاندان امامت و کرامت بنا بر اهتمام تام بانجناب التفات فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه تابید و اوصاف مافت در صدد و اسفراین قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچیک از وزرا رخصت مهر زدن نیافته بود حکم شاهی از مکمن عنایت نامتناهی بشرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه را بمهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از انجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره باد لی صد پاره بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهاء احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان را بشنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بنجد و عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه دشمن سوز بمملکت خراسان در آید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزیکه قمر در طریقه محترقه بود و خاک بنیاد موسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت و در آن بلده تحصن نموده مشغله در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراء النهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراء النهر غیر خواجه جزو دیوان کسی در هراة نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد با عیان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایات ملک ملک بخش عظیم سلطانه از تسخیر شده داروغگان جهت ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضه عرش مطاف امام الانس و الجن خلاصه بنی موجود و مکمن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و الثنا بسته با جمیع جهی شرایط زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبه کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد مثنوی شده روشن ضمیر پاک باطن پس از طوف امام الانس و الجن زبان بکشاد از بهر مناجات بگفت ای کام بخش اهل حاجات بسر افسر نشاهان عالم بود شاهنشهی بر تو مسلم شه

توبخشی سرفرازی کشوران را بلطف خویش بنوازی سرافرازا خداوندا بحق آل حیدر خصوصاً این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب حجا پور گرامی دوحهٔ
کرار کاظم که بر اعداء دین فیروزیم ده بملکت سروری بهروزیم ده بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشورگشا بعد از
فراغت از مراسم مناجات و زیارت ساوات و نقبا و سدنهٔ آن مشهد سدره انتما را بصنوف صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت و نذور و صدقات
مستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر سرشت شد ساکنان
براتکه دار و غنچه کریچه بود دعا با طریقهٔ خدمت کاری و فرمان برداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیهٔ امامیه اظهار
کردند و پادشاه مظفر لوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منغلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق
کلمهٔ همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان
الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر بار انخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر نشان وقوف یافت جان وفا پیر او قنق
بی را باجمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهر افشان پادشاه عالمیان گذشته بود در بحرم ترکی از اوزبکان بشر دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان
عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبک را که خیره شده بود زند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آن حال موکب
اعلام همایون شاه مرتضوی خصال بتیغ وصول برطاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبهٔ خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز مجادله
و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی بیکی از امرای بزرگ سپرده خاطر بتحصین قرار
داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگرچه تسخیر آن خطه سپاه کشورگیر را بجنگ سلطانی سمت تیسیر گرفت اما بنابر ملاحظهٔ
تلف شدن بهادران صف شکن حکم همایون برحمت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام متعدد قتال گشته نزدیک بدر
مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بشیر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر گشت
و در هر معرکه فرقهٔ از اوزبکیه کشته دست قضا بساط حیات ایشان را در مینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف
ساقی اجل جام شهادت در میکشیدند و احیاناً جمعی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال بدین منوال گذشت بیمن تدبیر چاره
قدوهٔ آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت **گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی**
بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر
نشو و نما یافته بمقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة نقش حال خجسته مآل او شود هر آینه شجر بخت بلندش بانوار فیروزی اثمار یهدی الله
لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایهٔ کرامت پایهٔ تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت
بر افرازد گاه از شعشعهٔ شمشیر ابدار بر طبق گفتار الجنة تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از اثر
رای صواب نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً عاتیه خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
صفت هباء منثوراً پذیرد مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایهٔ کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ که از حسن تدبیر فروغ تیغ اگرچه خصم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانی بخت را از رای پیراست
ثبات ملک از رای منیر است چه خوش گفت آن سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی تا صد توان کشت برای لشکری را
بشکنی پشت و لله الحمد و المنه که حقیقت این معنی از لمعات رای صائب شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی اشراق
تدابیر ثاقبه آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب یقظه و انتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر
لوح ضمیر میگذارد موافق نسخهٔ تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد
مطابق اقتضای قضا مینماید نظم هر چه پیش نقش بند در ضمیر از قضا بود جز آن صورت پذیر و آنچه تدبیرش نگارد بر ورق راست آید بنسخهٔ تقدیر حق

شمایم صدق انتقال از نسایم الحکایت اقبال مآل مشام جان جهانیان معطر میکرداند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و بحر د محاصره
و محاربه اختر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود و در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکه و کوچ باید
نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمهٔ الانصراف قبل التمکن هزیمة معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم تکامشی کرده بقدم جرأت از مرو
بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهد و باین رای صایب که
از جملهٔ الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و ششم شعبان سنه
ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمد و از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود
و یکروز و دو شب در آن منزل توقف نمود و بعضی از نوکیان و ارکان دولت که بحقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از
غایت غیرت اضطراب مینمودند اما زمره از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که آن قضیه بی شایبه
اشتباه چنین مقدمهٔ فتح و ظفر است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن جلوه عنایات خالق خیر و شر و لا عجب مثنوی آنکه دلش مهبط نور
خداست کی رود آنره که مآلش خطاست هرچه در آموزدش الهام غیب رشحهٔ فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الاسلامی لازال
کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از منشیان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه
سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهت امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما
در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و علی اسرع الحال
همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعدهٔ تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوا جهانگشا بجانب مشهد
مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده
حاصل ساختیم بیت غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی بحمد الله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه آنکه مقصود آن بود بلکه لایق و مناسب چنان
مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون همین از حیز
قوه بفعل نیامد ما جهة دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشانست تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم اشتیاق
ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله
و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که پس پردهٔ غیب مستور است بحیز ظهور آید والسلام و این مکتوب میمنت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی
یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عرصهٔ عالم تیغ زرنگار از نیام افق
بیرون کشید و متحصنان قلعهٔ افلاک را که بخیال آن دست و پای در فضای معرکه سپر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تایید امیر بیک موصلو مهردار را
با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی بازداشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایت ملک بیچون رایت نهضت بصوب قریه تلخکان برافراشت
مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر
بی دغدغه از سیاهی که در آن راه است بگذرند و در تعاقب امرای کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم فرمود
که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان یکران تا حدود
عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهة رعایت حزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک بنوک
خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیدهٔ مور و ماه بر هم دوختندی و شعلهٔ شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار سوختندی قدم از دروازه
بیرون نهاد و خود در قلب لشکر بایستاد و جناحین را بفر وجود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نمود
در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده بغرور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابران
در تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام مینمود و خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را بر بردهٔ محبوط سازد و از لشکر بیرون

در شهر ماند بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار
انعطاف داد و محمد خان بتجربه و مشاهده این معنی مسرور شده بدین پیکر ظفر امیدوار گشته در رفتار از شبیر شبیر تعجیل فرموده بسان برق و باد از سپاه
بگذشت و از مضمون کریمه همایون عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای انده و قرای ان هذا لیوم عصیب بغایت ذاهل بعیت ازان نخچیر
گاه ندران دار و گیر بسر پنجه قهر گرد د اسیر اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته
با سه چهار هزار سوار از امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت گیتی نورد انعطاف داد و مانند
شیر ژیان که روی بصید نخچیر آورد و یا شاه باز بلند پرواز که شکار کنجشک و تیهو را آسان شمارد روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی
مکان خبر یافت از جرات اوزبکان بفیض دریای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ
جهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه زانبساری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر ژیان یلان زره
پوش آهن قبا بدل حله راحت آل عبا زپیش و پس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد
بر آمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای رزین بلند
گشت و صدای کورکه و سورن از ورزه سپهر برین در گذشت نظم دم نای بر شد بر این سبز کاخ وزان بادشگست بر سدره شاخ شد آن صور
غار تکریز تدکی سرافیل را داد شور سندکی کرد معرکه تیز دا وج فلک تیز گرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم
غبار سپه بر فلک بر دراه شد انباشته چهره مهر و ماه چنان تیره شد چهر عالم فروز که شد آبنوسی چو شب عاج روز غازیان عظام تیر بلای قضا
انداد م بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از سحاب شهاب بسنان سنان
غازیان موکب همایون باریده خون از شهرهای دلیران میکشاد و از انطرف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینه شجاعان آمده نقد جان بباد
فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جلبش جانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن
اثنا که بباد حمله هژبران بیشه پیکار و شدت صدمه نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال بجبال میسوخت و قطرات خون
از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر انصاف شمشیر ذو الفقار
اوصاف از نیام انتقام آخته بمهم شجاعت کامل و بازوی شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای بر انگیخت و بر قلب لشکر خصم بد گهر تاخته بهر حمله
خون جمعی از فئه باغیه اوزبکیه را با خاک راه بر آمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب
شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گستر د کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف بر آورد شمشیر
کین از غلاف بهر کس ز خیل عدو رو نهاد زمین را ز خون سرش رنگ داد ز تیغ کیانی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی
گری ساز کرد سران را چو مستان سر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست
که از شدت ضرب حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام
سیمرغ نه سهم موده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پر دلان زینهار ز الماس نوک سنان
تیز هوا گشت پرویزن فتنه بیز ز بیداد شمشیر الماس گون ز چشم زمانه بیارید خون آخر الامر ما بچه لوای جهان آرای شاه کشور کشای را نسیم
سعادت فتح و فیروزی معارنه دست داد و نوای فرح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای فقد تم
تدمیر البدر عالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکه ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت اثر
ایشان را تعاقب فرموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاکت انداختند و از جمله مردم خراسان میر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد
باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبد الله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مردمی بودند که در آن روز هولناک زخم تیغ و سنان
غازیان از عالم انتقال نمودند و جان وفا میرزا و قنبر بی در پنجه تقدیر اسیر گردیده بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت

بیشه نخچیرگاه

از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیاه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بود تا اسپ در چهار دیواری راند که راه بیرون شدن نداشت و بموجب
سلطان با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآورده ندو از بیکان بر ایشان بر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست
و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر سر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز
بضرب تیغ تیز غازیان از پای در افتادند و چون تمامی الفقوم شربت عرصهٔ شیره و تیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد
خان را طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهت افتادن کرنجیکان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح
تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او که از غایت نخوت غیر خود هیچ سر و سری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر
پناه بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداختند لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی
قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشه کیدلی را که دران معرکه آثار جلادت بجای
آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانیدند جهات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون در زیادة
از استیفای محاسبان ذو فنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و برعایا و متوطنان مرو شاه جهان ترحم نموده از سرهای کشتگان منارها برافراشت
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بر درگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام کارهای ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار
دخل می نمود بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود را شنود بخدام مرتب همایون کشور ستانی امیر نجم الدین
مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بسبب آنکه وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض
نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بعد از ان ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر
جنبات احوالش تافت و در منصب نیابت و صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه
یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و الحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن
بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات چون ماهچهٔ لوای
فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان
شیبانی وزیده سلک جمعیت فرق اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت
انتما بر صحایف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان قمر سیر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان
و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلیجان بیک که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه
هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژده کامرانی بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هوا
خواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده دوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد بیت این بشارت
خرم که ناگهان آمد هزار جان غمین گشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف
الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیادهٔ سلطانیه جهت یراق و پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان
بیک شدند در آن اثنا زمرهٔ از مردم اوباش و طالبان فتنه در خانش هجوم کرده با تیغهای کشیده تا بن منبعه در آمدند و محمد لکور را که شحنهٔ
شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بر وجه احسن معاش می نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قریب صد
کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته گشتند و در همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات
شاهی استمالت و امیدوار گردانیده و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید
روز دیگر خواص و عوام در مسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر برآمد و آن منشور موفور السرور را باواز خوش

ولحن دلکش قرات کرد اما با وجود تلقین فخاذیانی که در پای منبر بود نام لب الطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود و بنابرآن مؤاخذ شده
هم در مسجد زخم تیغ غضبان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و از این سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و بعد از آن
ایام ایالت مرو شاه جهان بده ده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دارالملک خراسان در حرکت آمد
و بخت جناب سلطانی سیف الاناملی خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شریف دو دمان
عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدرالدین سلطان
ابراهیم امینی به منبر برآمده آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه حسب
اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جلال الدین عطار الله سلمهما قدوة ابقاه بر منبر
صعود نموده خطبه نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوهٔ اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر
بیاراست و غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از جیب و راست جهان بنیان و تمام جهانیان برخواست در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین
ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی سوار و همراه رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا تقدیم
رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه
خرد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نموده او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول جای داده از
قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آستان منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار
الدین در عهدهٔ دیس بیک تکلو شده مقارن آنحال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده
فروغ بهجت و شادمانی بر جنبات احوال همگنان تافت و در صباح روز سیم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستقبال
تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حد و حشمه خیبر دوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت هر و بیان روشنی یافته جبهه علاءالدین
و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرا
خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع
رسوم مظلوم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دارالسلطنه هراة مشرف قرار پذیرفت و از سرچشمهٔ انوار معدلت تا انتهای
روضهٔ امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک
رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان فیافی جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان فرمانفرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند
سادات عظام و علمای کرام و فضلا را لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات حظی تمام و بهرهٔ لاکلام یافتند و اکابر قبایل با مدار و
اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند باد رارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر
و مباهی و مفتخر با اوطان خود شتافتند و عامهٔ رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال
نایرهٔ ظلم و ضلال خلاص شده در سایهٔ اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایت آثار ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان
صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان یکبار از منسوخ شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت مثنوی

شاه مالک رقاب خیراندیش
خسرو دین پناه حیدرکیش
چون برافراخت رایت اقبال
زد قدم بر سریر جاه و جلال
از سحاب عطا و ابر کرم
شست از لوح دهر گرد ستم
کرد بنیان عدل او را بلند
وز جهان ظلم را برکند
تا به شمشیر غزو تیغ جهاد
گلشن شرع را نضارت داد

کرد از ابر دست گهر اثر حبیب امید را پر از گوهر منصب دارو غگی و حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فصل قضایا و فرق
برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه
تشریف برده بآداب و سنن آن روز سعید قیام نمود و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده بسط بساط عیش و نشاط اشارت

اشارت فرمود و در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلدهٔ فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه کرد که بعضی از اعیان
ملازمان را که مرتکب شرب شراب شدند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید
ولات و حکام طوایف انام جهت اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبهٔ کعبه احترام بسته بدار السلطنه هراة خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر
خلافت مصیر حاصل کرده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان
باستان ملایک آشیان شتافته در باغ جهان آرا بشرف بساطبوسی فایز گشت و انیس بزم خاص و حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سر افتخار و
مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و بعد از چندی در وقت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان
را بوی تفویض نمود و بانعام تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپان راهوار و نقود تمام عیار پایهٔ قدر و منزلتش را در افزود و بعد از آن اوقات اکابر و
اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبد الباقی
که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتبا سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ اولاد امجاد بنی هاشم امیر
جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبد الرحمن ساوهٔ از آنجمله بودند و مجموع آن زمرهٔ
واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمرهٔ در ملازمت موکب
همایون توقف کرده فرقهٔ عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت
رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین از بار ساخت عالم خاک را
رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب
دریادل فیاض از غایت فضل ربانی درر آبدار و گهر شاهوار در دامن انجمن چمن و جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطهٔ عام لو بهاری باسامین فیض انعام
حضرت باری عز شانه لآلی خوشاب از گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین را از بار دنیا آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل برده نقاب
از چهرهٔ گلناری بکشود و بلبل تحمل آغاز نغمه سرائی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود مثنوی چون گشت بهار عالم افروز
بشکفت چمن بباد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز از بهر نثار باد گلبیز از شاخ شکوفه شد گهر ریز نرگس بنوای بلبل زار از
خواب خمار گشت بیدار از کوه برآمد آتش لاله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه صادر
داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هراة واقعست بسر انجام اسباب طوی قیام نموده
قبهٔ بارگاه دولت اشتمال همبر اوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس و اکسون آن مقام فرح انجام را غیرت نگار
خانهٔ گردون بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبهٔ بارگاه چو بر چرخ فیروزه خورشید
و ماه خوانسالاران و رکابداران از انواع اجناس اطعمهٔ لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوانها نهادند که هرگز در دیگ وهم و خیال عشر
عشیر آن طبخ نیافته بود و شیرهٔ جان بادهٔ فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تماشای فضای
آن صحرا در نظر بیننده گلزار نضارت آثار مینمود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر بارهٔ اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرا بطوی
خانه تشریف فرمود بر تختی که در منزل مذکور بابشارت همایون ساخته شده بود نشسته و کلانتران علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امراء و نوئینان
و خواص و مقربان و وزراء و صدور و جمهور بندگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه
معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر ثمینه و نجوم و نیت بر منصهٔ عرض نهادند و گفتند میر نجم تخم اخلاص در زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایهٔ
سریر سپهر منزلت سود و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب باداء مضمون این مقال بگشود رباعی ای قدوهٔ دودمان سلطان نجف استاده بخدمت
سلاطین صف صف باد اهمه سال کوکب اقبالت مانندهٔ آفتاب در عین شرف آنگاه از صرهای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید
و اوانی زرین و سیمین و ظروف چینی و نفایس اقمشهٔ مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهت

حمل آن اشیا بغیر از کسی که ضرورت بود و پادشاه دریا دل تمامی آن نقود و اجناس نفیس را در همان منزل بعلوفه چیان و غلامان و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره دراز و زر و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناسب منصب و مرتبهٔ خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشورگشا تمامی حاضران را از سادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر ملازمان بصد و سدره انعام سیوشاینده با جامهای زر و زری و جبه‌های سقرلات قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و التافی و قباهای قطنی و ردای منقش و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون و حوریان عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و نی و ارغنون کردند مثنوی

ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار
ببزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش ضمایر
ز ساز مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمهٔ چنگ
مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی
که شاها طالعت فیروز بادا همیشه روز تو نوروز بادا
بهر حضرت ز فضل الهی منور و زیب بادا پادشاهی

نظم جام عشرت باد جاوید چو در بزم کواکب جام خورشید دور آخر شد که ساغر آفتاب از دیدهٔ جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمودند بیت

چو تمام شد از دیدهٔ شیخ و شاب ببزم فلک ساغر آفتاب

پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامیده و پهلوی آرامش بر مسند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم بار دیگر خیال رزم از خاطر خطیر همایون سر بر زده عازم فتح ممالک ماوراء النهر گشته موکب ظفر آیات از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت رنگ خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبید الله خان که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی بیگ سلطان که ایالت قصبات کرمینه و توابع با و تعلق میداشت با یکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعهٔ مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراء النهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خواطر ایشان بهمان قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از در عجز و نیازمندی در آیند و بوسیلهٔ فرستادن پیشکش و پیغام و دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش بگشایند و بر این موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده شمه‌ای از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و تیر مرحمت خسروانه از مطلع و احسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بر [illegible] احوال اهالی ماوراء النهر تافت جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی المیثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون این طرف آب را مسلم دارد هرگز قدم از جادهٔ خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام بجانب میمنه و فاریاب که معسکر ظفر مآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج‌بخش باج‌ستان برحسب التماس محمد تیمور سلطان و عبید الله خان ممالک ماوراء النهر را بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و غرجستان را به بیرام بیگ قرامانی عنایت کرد و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و طرهٔ علم ظفر پیکر غیرت افزای زلف معنبر حور و صدای کوس رعد آوایش چون نوای نی و عود موجب ازدیاد فرح و سرور والحمد لله العفو الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور

ذکر فوت آقا رستم روزافزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنا بر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تقدس قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطهٔ عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی‌نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست عقیدت در دامن شیبک خان زده این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنا بر [illegible] که محمد خان شیبانی در نواحی مرو اسیر [illegible] حکم همایون شرف نفاذ یافت

نفاذ یافت که درویش محمد بیاول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت بکید ست اورا بسیاری برده در کنار آب [illegible]
افکنند و درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده و بعد از وصول بپایه گاه [illegible] حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آن حالت غرابت بترسید و از انتقام
پادشاه گردون غلام اندیشیده بتصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب همان شب محموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست
بهم داده بعد از سه چهار روز رخت هستی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آسمان جناب ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر
گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایت مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه
مرتفع ساخته پس از وصول بدانحدود امیر نظام الدین عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروش ده ارثاً و استحقاقاً تعلق بوی میداشت و میرزا آقا
رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعای امیر عبدالکریم آنکه حکومت تمامت مملکت
مازندران چنانچه مفوض با آبا و اجداد او بوده به وی متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الانامی [illegible]
همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض ایستادگان پایه اورنگ جاه
و جلال گردانند و آن جمع بمقتضای [illegible] عمل نموده در نواحی سمنان بعسکر نصرت نشان رسیدند امیر عبدالکریم و آقا محمد [illegible]
[illegible] سلاطین پناه در آورد و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه [illegible] پذیر بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست
و فرق مباهات و افتخار [illegible] بانعام افسر زرنگار و خلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانید حکم همایون از مکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت
که سوای [illegible] که در تحت تصرف آقا رستم بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبدالکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه اموال چند
ساله آن ولایات را ادا کرده بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار
تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الانامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورده بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورگشا عطرسا گشت
پادشاه عالم پناه در زمستان بهمانجا طرح اقامت انداخته و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت بسده سدره منزلت
آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و همدران اوان ایلچیان سلطان مصر و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد
فتح خراسان باستان ملک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان باز گردیدند ذکر شکار فرمودن پادشاه
آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده
و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خواطر را محزون میگرداند و مواظبت بر یک نهج
گرد کلال بر حواشی صحایف [illegible] اگر مدتی اوقات جهت محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلهو مطلق مصروف گردد ابواب اختلال
بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه وافی هدایت و اذا حللتم فاصطادوا و فرمان الهی [illegible] که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع
بر سینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند بنا علی هذا در آن
زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده
توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر مینمود و ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخچیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش
مرغزار فلک از افق مشرق در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغار و کبار آندیار
بصحاری و قفار نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته
و پره گرد انداخته پادشاه شیرشکار نیز عنان عزیمت معطوف ساخت و در [illegible] که بهم رسیده بمجاورت تایید ایزدی آنقدر آهو و
نخچیر جمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار درگذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است آن وحوش را
بخنجر و شمشیر و تیر [illegible] ساینده و در عرض یکروز [illegible] بقتل رسید و از جمله آن شکارها در میان زمستان

در ظاهر هرم لالزاری بغضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملائک آشیان آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از
اندک زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکار صحرای فراهان گشت و بدستور سهام امرا و عساکر نصرت شعار در عایا و مردم جلادت آثار بلوازم
آن کار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان و قضای آن دامن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه موفور
منصور بی مقدار وحوش جمع آمده که طیور هر چند بلند میپریدند غیر شاخ نخچیر و گوزن آشیانه نمیدیدند و از ازدحام جانوران شکاری و سباع بر تبه رسید که
گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از بیم نمیرمیدند و شاه صاحب تائید بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن
کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخچیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ جگر و پلنگ آهنگ در طرف آهو
خفته است گریست و آهو با آنکه در پناه پلنگ نخچیر بود از سهم نیزه شاه عالیجاه لحظه ایمن نخفته است **نظم** ز تیر و نیزه شه شیر و نخچیر بهم آمیخت
همچون شکر و شیر دلی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت و در آن روز چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام
و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بیمن اهتمام و تواچیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر صفت
در حدود ساوه بآن امر مشغولی کرد کرت اولی شانزده هزار نخچیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید **مثنوی** چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید
گور و نخچیر ملائک گوئیا نخچیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند و گرنه اینچنین امریست مقدور که آرند اینقدر صید از ره دور و در اثنای امور
مذکور جناب سلطانی سیف الامرائی از ولایت مازندران باز آمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه قتل ایشان نقد شده بود
بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و مناقشه که در باب ادای توجیه میان مشار الیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز
جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که حکام مازندران چند گاهی در دار دولت همایون توقف
نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در مدت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان
ایشک آقاسی نجم بیگ که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی
بلاد ماوراء النهر را بامداد امرای عظام احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار فتح نموده و بخارا و سمرقند را بکلی از ازبکان پرداخته سکه و خطبه بنام
همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی انبوه از غازیان یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته و بوسلطان را که در کالیوش
جهه جان قشلاق کرده بود همجو و ملحق گردانند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رسانند مقارن
این حال خبر فوت پادشاه مرحوم ایلدرم بایزید شایع گردید یکی از پسرانش سلطان مراد نام که از خوف سلطان سلیم جانشین پدر بود در کنف التجا بدرگاه
عالم پناه آورد بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی عز صدور یافت که بوسلطان با ده هزار پیرو نجم بیگ با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد
شد متوجه ماوراء النهر گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه گردون احتشام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی
داشت مقرر آنکه وجه قتل اگر مبلغ بیست هزار تومان بوده وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الامرائی که صاحب تحصیل آن مبلغ
بود دعا گوی و ثناخوان روی با ولکاه خود آوردند و برضاجوئی آنجناب و سرانجام آن توجه مشغولی کردند **ذکر وقایع و مجاری باقی که میان ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه و سلاطین ازبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر** باقتضاء قضاء
صانع بلاد و عباد در آن ایام که دار السلطنه هراة مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با
پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنابر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه
کشورگیر تمام عیار نمود قاصدان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر
آنچه بحیز تسخیر درآورد بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه با لشکر ازبکان متوجه ولایات ماوراء النهر شد و بعد از وصول بحدود
بدخشان میرزا سلطان ویس را همجو و ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی
سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان بکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش در حین آفتاب درخش

درحین بابری بمخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر یافته
شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته شد و ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن خلاصهٔ
دودمان امیر تیمور کورکان درآمد و بمقتضای مشورهٔ مودهٔ خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین
عرضه داشت نمود و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردد امید است که علی اسرع الحال سایر ممالک
ماوراء النهر مفتوح کرده در ان ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته بنیاد مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد
و چون ایلچیان آنحضرت بسدهٔ سدره مرتبت رسیدند و بوسیلهٔ امرای جمشید حشمت مضمون آن عرضه را معروض گردانیدند حکم همایون بشرف نفاذ یافت که احمد
بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با زمرهٔ از شیران بیشهٔ پیکار بجانب حصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن [illegible]
سلاطین آفاق بمقابله و مقاتلهٔ فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر با کثیر بحصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم
آنجا یعنی محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون از نزول خیر پادشاه مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ماهچهٔ رایت نصرت آیت
بابری از افق دار السلطنهٔ سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت نضارت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت
معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سیاده پناه سکندر آیین بهمت زیب و زینت
پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر بر تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان
و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلدهٔ فاخرهٔ بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت انتما گماشت احمد بیگ صوفی
اوغلی و شاهرخ بیگ را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و صرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید
و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و آداب
رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیگ که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریقهٔ اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا علی هذا چون
محمد جان در قشلاق قم بپایهٔ سریر اعلی رسید عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا
و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بادنجان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بآنحدود رسد خبر
شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و
عبید الله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان
اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنهٔ
ثمان عشر و تسعمایه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکبارگی بنواحی آن بلده رسیدند اما
چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بود از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد مزید خان
و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که بچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم
آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ بازپس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده
عنان بیکجهتی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بیکبارگی محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی
بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بد دلی پیراسته در ان صحرا پیدا شدند ظهیر السلطنه محمد بابر پس از مشاهدهٔ این جلادت و تهور بتعبیهٔ
لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقهٔ اوزبک قتیل و جریح ساخت اروس بی و خواجه احمد قنقرات و کوپک بی را در حملهٔ
اول بعضی از دلاوران سپاه جغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی بردند آن سرداران بزخم پیکان مشهور بشیرشکار متوجه عالم
آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال
آلت قتال بردند و گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار تمام سپاهی از ملازمان موکب بابری را

از لوح بقا ستردند و آنحضرت بعد از امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید
و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت نموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند ارک را بجود علی ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور
سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را که تا بعد از حزم تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات مستقر گشته هر یک بمقر
خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده تحکیل (?) از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره بانهم پیوسته رایت عزیمت
بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا
گرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نموده کسان جهت محافظت تعیین کرد و والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را
با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا خیابان (?) آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان
شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بامر پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار حکام خراسان و استیلای محمد تیمور
سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه
داشت مجددا بخراسان در آمد و حسین بیک لله از هرات و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت
بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانه شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر
رفته شرایط دعا گویی و رضا جویی بجای آوردند و آنجناب همه جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهمی که داشتند بکفایت
اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب
رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر
نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذرها جمع آورند و امیر غیاث الدین
محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بالطف و عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا با جنود آسکنده (?) بوی ملحق گردد و بعد از آن
بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده هنوز در ترمذ رحل نداده (?) بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول محمد
بابر را رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آن را دربند آهنین نیز گویند
بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافتند
قلات و حصونات را ابدرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین با امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند ذکر

شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنابر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سرائی و ناظم مناظم
قصه پردازی این حکایت را بموجب مرقوم میگرداند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی وصف وقوف در
سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت و ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بیشی می افراشت چنانچه سابقا
مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار
مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و ایچکیان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر
جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن اوقات
ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در
سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنج هزار سوار
یراق دار رسید و وفور خزاین و اموالش از سرحد حساب و استیفای محاسبان دانا متجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند بشیلان او بکار میرفت (?)
و قاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود هر روز سیزده و یک نقره خام جهت
طعام در مطبخ او بکار میشد و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از غرایب (?) ...

استماع افتاد که در آن طرف آب بخشی که در وقت کشیدن شیلان در دو خانهٔ آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خونچه‌دار پرسید که هر روز در این قلعه
مصالح را در ولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار بسیار است
اما هر روز مرا ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیاه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود و جهة پیدا کردن آن تفحص
می‌نمایم غرض از این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بلند شده و نظیر باین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه
از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراءالنهر کرد و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان
شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع
بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمد و بعد از اخذ
عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاد امیر نجم او را مقید ساخت و ملقو توبوزبکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض عیال ایشان شد
و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و مخالفت ثبات قدم ورزیده نجم بیگ اطراف شهر را بر امرا تقسیم فرمود
و هر کس بمورچل خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ رعدتیر و پاره قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز
قهراً و قسراً بر آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از سپاهی
و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیگ سلطان و عبیدالله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند
و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید
سلطان و ایلدگو جانی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجنبال دست برد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیگ قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان
مسالک پهلوانی بدفع ایشان مأمور کردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیگ و غازیان خبر یافته در قلعهٔ غجدوان متحصن شدند و بیرام بیگ کیفیت
حال را اعلام نمود و نجم بیگ با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی
از اوزبکان جهت جنگ بیرون میفرستادند و از این جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین
منوال بگذشت و آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست
که تسخیر آن قلعه بهیچ باب تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصرهٔ غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت
آلات رزم و پیکار مستحکم است و دو سلطان با بسیاری از شجعان در اینجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة
فقدان حبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایت سرکار
بلخ اردو بازاریان و سرکار [illegible] اکثر غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان
نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعهٔ غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم
اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنا بر خوف و هراس از ما وقوع یافته این معنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام
نرسیده بود که ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی
مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه
ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه سلاطین ماوراءالنهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مجمل از خبر این پیرامون و عزیمه در گذشت
صورت حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا اسماع جانی بیگ سلطان و عبیدالله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و بهره
لشکریان جهة بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان بتفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش
و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بجهدوانه یار محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانی که در آن حصار بودند بدیشان

پیوسته بهعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهدهٔ اینحال دل بر قتال نهاد و میمنه و میسره لشکر را بوجود عظام سپاهی مردانه
وخود در قلب بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند و در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از تسویهٔ صفوف
قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آنجا سپاه
متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم تیری از پای درافتاد و همین معنی موجب اندوه و حیرت اوزبکان شده یکبار بر سر سپاه تاختند با بحیان و عراق
و امرای ایشان بر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته
ظهیر السلطنة و الخلافه محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آوردند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب
مواکب آنحضرت در حرکت آمدند حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه گذر کرکی گشتند و نامچه رایات سلاطین . . . قتل نجم و ظفر
شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را اسیر ساختند
ونزد پادشاه خود بردند حسب الحکم اساس حیاتش منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان همدران روز
شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بکوه و مغارها گریخته بودند مانند خواجه محی الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه
قوام الدین محمد بن استاد عبید الله معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت درکشیدند و در بیستم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة رسیده امیر
عماد الدین محمود اصفهانی که بر حسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از
چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت
آن بلده فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت بصفت
وعده فرمود و اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته
بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در بیست و هفتم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر
محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام آن خطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق
اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر یورش خراسان بر دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید ذکر نهضت

پادشاه باستحقاق از قم بصوب اصفهان و پیش یار باق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنجا بجانب دار الملک

عراق چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشر و تسعمائه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از برج شتوی عنان تکاوران
بستان سرای معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاطه عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب
فرح و سرور برگشود مثنوی سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکند سایه بید از سر خنجر کهردار شد بر سر یاسمین درربار باد دیگر هوای صید و
شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا آثار پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم اصفهان گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بزبان
کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید تا
اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یار باق و سور لوق شده و در آن بهار و تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار گاهی
بجرع اقداح خوشگوار و احیانا بصید گوزن و قوچقار که در آنجا بسیار بود اقدام فرمود و در فصل پائیز که منازل باهیه از فروغ طلعت خورشید صفت
نضارت پذیرفت و از تأثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار بسرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه
جهانبان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و کما ینبغی بتفقد حال ساکنان
دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب
و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را
بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه هفت اورنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ نشستی گاه بر تخت عدالت پی داد

بی تادیب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد کردی و دل عمده کاران را شاد کردی و در تضاعیف آن حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان
مراد و تنبیه الوند مرا بیدرگشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد برحسب فرمانفرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده
در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت
با سعادت شاهزاده عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن اجناد ماوراء النهر و حالات خراسان بپایه سریر اعلی
در آن زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود و واهب جنت ابواب مراد
دیگر باره روی روزگار همایون آثار از مهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشنده بیمنت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه والا احسان
نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطرپرور کشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در
گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را بمهاد امن و امان رسانید مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور
الهی نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را
در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعتی بسعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنه بشارت و غلغله
تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت
کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزاده صاحب سعادت کردند
و خدام سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و
آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چند قابله حورسرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطه تولد آن شاهزاده
دولتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد سمت ازدیاد گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست
سپهر بدفعال نیل ملال بر چهره احوال نواب پایه سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشش سلاطین
ازبک از آب آمویه متواتر گشت بنا بر آن یورش خراسان پیش نهاد همت عالی گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده
غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت **ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان** چون
امیر نجم ثانی از جام قضای سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و نخست جانی بیک سلطان از
آب آمویه گذشته متوجه دارالسلطنه هراة گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده
احمد بیک صوفی اوغلی قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت اقتدار
برافراخت امیر عماد الدین محمود دروازه فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت دروازه ملک منزل فرموده حراست دروازه
خوش امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازه عراق به یکی از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک
سلطان در اوایل ذو القعده بظاهر هراة رسیده نخست در النگ کهدستان فرود آمد و یکدو نوبت زمره از لشکریان او بقدم محاربت از طرف
باغ سفید خود را نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح شده باز پس گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه
فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست غلامان امیر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک باباعشقی بیرانی که معتمد لله بیک
بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید و مقارن آنحال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریه آزادان و ساقسلمان منزل
گزید و چند بار سپاهیان بخارا تا کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجهد هرچه تمامتر بامر محاصره قیام
نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصولات بلوکات هراة نیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود و مع
ذلک امرای عظام جهة آذوقه غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند و بدین جهت تنقیص بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر میبردند
ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و همیان جانی بیک سلطان

و عبید الله خان مخالفی روی نموده در صباح سیوم محرم سنهٔ تسع عشر و تسعمائه که موافق اوّل تنگوز ئیل بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانب
دیار خود توجه فرمود و در آن روز فیروز هرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و
باره فارغ گشته بسیر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیگ سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت
اما همدران ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان تکاور بطرف
طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بتحت تصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة
رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر
از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان
طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون
معلوم است که در ایام ورود ایشان تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بروجه احسن معاش کرد اما طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز تعرض بشیعیان
نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دوام بلا و ورطهٔ رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد بهجی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را بزخم
کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بنیاد زندگانی مردم
شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر این طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکدو شیعی بزخم کارد او شهید
شده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه
و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منغلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا
که بود عنان هزیمت بصوب ماوراء النهر تافت

ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل
و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی می نمود بعد از واقعهٔ قاضی محمد
کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی
نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که چتر ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت
رخصت طواف عتبات عالیات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی
بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطهٔ وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم
عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام
که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچهٔ الویهٔ ظفر عطیّه از اصفهان متوجه ساوه گردید در بودخانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید تجدید
امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید
و ایضا سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود و
چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایهٔ وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان بشرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان
جهت مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیهٔ قحط و غلا شیوع تمام داشت
بهمین توجه خاطر عاطر عالی آنقدر بمقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بتحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه
توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهت اجتماع جنود کوه بشکوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای
فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبهٔ سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار شد و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل السلطان بمیدان خرامید و زینل بیک را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا مستقلا گردانیده ببسطام فرستاد و خود
نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الاسلامی که جهت تحصیل وجوه بقتل امیر عبدالکریم و آقا محمد بمازندران
رفته بود بمقتضی المرام باز آمده شرف بساطبوسی دریافت و بنابرآنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجددا پرتو عنایت
پادشاه مظفرلوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض
لشکر و مشاهده یراق بهادران رستم نفاذ یافت و صباحی که سپیده داران قدر و قضا دیبای صفای آفتاب بر زبر جوشن مصقول ثوابت و سیاره پوشانیدند
و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه اسنه شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام ذوی الاحترام و قورچیان
بهرام صولت و غازیان والا شوکت و سایر بهادران کینه کوش و دلیران پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبا رفتار سوار گردیده در آن
صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جان گداز آخته و رماح اجل بوی برافراخته زبان سخن بیارای بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از
ایشان از جام ابتهاج قدح نیکخواهی سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بود که مثنوی برانم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم شه دادگر بگرز گران سنگ و شمشیر
تیز سر و دست او را کنم ریز ریز بزرم عدم رهنمونش کنم قدح از سر دمی زخونش کنم و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده
بمضمون این کلام تکلم مینمود که مثنوی درآید اگر دشمن تیز چنگ بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه امامت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد
بقلاب بردی زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد برآمد
بر سبیال بی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرمود و میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر درآورد و بهر طایفه از عساکر بهرام مآثر میرسید
سرداران ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسودند و اسپی و فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا میگشودند مثنوی که شاها فلک نیکخواه
تو باد جنود ملک در سپاه تو باد ظفر در رکاب تو باد مدام سعادت رفیق تو هر صبح و شام لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بدروز
باد کران تا کران جهان زان تست سر چرخ در طوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر
ندارند جز تو پناهی دگر بهر جا که رزم آزمائی کنی چو خورشید کشورگشائی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد
اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر بلند تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبول اقتران یافت و همه [illegible] اسباب عیش
و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانه همایون شتافت **ذکر رسیدن معلای پادشاه ظفرلوا بنواحی مشهد و
گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید** پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجاعان رزم خواه شاه
سعادت پژوه از الکای بسطام بییلاق کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران ابن فرساید سیم مغلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل
سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در آن
ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان
بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از آباء و کلانتران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و از آنجا نیز مجال توقف ندا
از راه شیر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر این قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر
تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین
و خواجه جلال الدین قاسم قرنخودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیره شهر
هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از خرق اوزبک دیار در دیار
خراسان نماند و دست سلطنت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند
و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال نهال زندگانی امیر محمد گردید و التجا به نقابت پناه برهانی الضمیر او اطلاع یافته بمقتضای
کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نمود و بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر

پادشاه کرامت و دیگران زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت در زمان اندک از آن منزل به دار السلطنهٔ هراة خرامیده
رسیده بنشر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود

ذکر فتنهٔ که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت

ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی
نیز در وقتی که خراسان را تحت تصرف درآورد و بادی در مقام التفات و عنایت سلوک نموده ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که خراسان را مدا
او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده کلاه نخوت و غرور
بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و بمدد آن ایام خواجه عطاء الله
و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدهٔ الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی
نواب کامیاب شاهی لا زال ظلال اقباله مصونة عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر کوچ
و حدود بادغیس شتافت و از مردم معول غانجی و احشام آن ولایات قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان
تافت و ارباب و کلانتران هراة از اتحاد شده وقوف یافته دروازه ها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده
علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود
متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیگ کرده بود و در زمان تیمور سلطان تحقیق جهات سالکان مذهب ائمه علیهم السلام
نمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سمت ذکر پذیرفت
و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطهٔ ضبط درآورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم
فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ
خوش جنگ پیش آورده و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا بواسطهٔ
اشتعال نیران بشهر درتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی
نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بباره دروازهٔ
خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر بازگردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته
از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و دو هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول
امرای عظام پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی داشت و بر
سایر قراولان از آن لشکر راه کاه سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسیده هرویان را تقویت نموده بی
توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک
بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان
و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی
با زمرهٔ که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بباغ سرافراز درآمده دست تاراج برآوردند و سلک جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر
عبد القادر بطرف آب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان بازنکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته سنان خون آشام راست
ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدولتان را از
بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ
فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و
امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست و

پیوست و باستظهار آن جماعت نابکار لشکر مقدمهٔ عثمانیه را تاخت کرد و بعد از آنکه دو هفته بود تا وقتی که امیرزاده دو شاه خروج کرده تیغ تیز بر ... بیزار و بیالود
والحمد لله الملک المنّان وعلیه الاعتماد والتکلان **ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنگ رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک
خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان** لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظلّ الهی بعد از نقض جلیل سلطان بسته چهار روز از کابلیوش
نهضت فرموده کوچ بر کوچ بخبوشان شتافته در اثناء راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم
رسانیدند از خبوشان بالنگ رادکان خرامیده و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهّد و مبسوط
گردانیدند در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده ده بیک که از توهّم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایهٔ سریر اعلی رسید و بواسطهٔ آن حرکت
ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر درازگوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند امّا بعد از آن روز
بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگ
رادکان خاطر همایون بترتیب زمرهٔ امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقّب و موسوم ساختند
زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایهٔ قدر و منزلتش را برافراختند آنگاه پادشاه دین پناه
احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبهٔ امام عالیمقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما التحیّة و السلام از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و چنانچه
شیوهٔ ستودهٔ آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمت بر وجنات حال مجاوران آن روضهٔ عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب
ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که قپقیان و صحرانشینان نواحی بنابرآنکه از معرکهٔ غجدوان مراجعت نموده بودند تعرّض بسپاه
کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمرهٔ را بغارت برده اند و ایضاً در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعت ایشان بر دوش گرفته
و بی شائبهٔ اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنابر علی بدا ... قهر پادشاه نصرت شعار بقتل عام فرمان داده دلیران که بنابر اقتضای رای کشورگشای
چون سلطان لعب یافته و اوزاق قزلباشان چوبه سلطان و چوقه سلطان ... با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بدان کار اشتغال نموده ساحت آن ولایات
از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یعمل سوءاً یجز به در طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون در النگ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند میل اقامت نموده از پای حصار دکان زاویه بیدادی وا دست
... پادشاه مرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون ... بجای
وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال و
قال بدعای افزونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند
و در خلال آن حال میر نظام الدین عبد الباقی بمنصب سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلدهٔ فاخره شتافت
و قضایای فرق برایا را بر نهج عدالت فیصل داده بمیامن اهتمام عدالتش امور ملک و ملّت در سلک نظام انتظام یافت **ذکر مآل حال خواجه کمال الدین
محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود** نامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه
بر صحیفهٔ بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعهٔ غجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چند گاه
بنابر مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدرو رسید و ذخیره نماند بوبای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک
سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد
و بکهمرد و بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی
الاخری سنه تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را بازگذاشته بماوراء النهر رفت بنابرآن خواجه محمود بار دیگر به بلخ شتافت اما
اشراف و اعیان آن بلده بتصوّر آنکه شاید خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوبای سلطان مؤاخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند و خواجه محمود در او اخر
ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بلنگر ... چراغ ادهم نامی که سر دزدان بعضی از احشام ولایت غرجستان بود و در شیوهٔ قطع طریق سلوک نمود ...

از جملهٔ خواتین سلاطین اوزبک بیگمی را بآنجناب داده چار خورده و اخواجه پسندیده اخلاق ستوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل رجب سنهٔ مذکوره شربت شهادت چشانیدند و چون این خبر بمعرض پادشاه والا گهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان حمایت فرماید و امیر سلطان جهت کوبک زینل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نموده بمراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بروی امید امرا گشودند و از آنجا نیز سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب جناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرا بقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان وطغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت عناد و نفاق ارکان برافراشتند بنابر آن دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرا بقال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهرا و قسرا آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود از خیر تدبیر درگذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ تیز بقتل رسیدند مگر قرا بقال که امرا او را بند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلال که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورکشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاه رخ بیگ افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار** در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی باز فارغ ساخته بلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوای نشاط و کامرانی برافراخت سپهر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیگ مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده و اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیگ را بحسین بیگ لله سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانند و حسین بیگ لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیگ بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسپان با خود بوزد و آلات نبرد در آن در قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیگ در لیلهٔ موعوده موکلان را با طعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آن جماعت در خواب شدند کمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخاک ریز رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و پیش از صباح سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیگ لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا یابند بمعرض تیغ سیاست گذرانند لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شده جمعی کثیر مقتول گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج یافت و در این اوقات که فروغ ماهچهٔ علم ظفر پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیگ شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاه رخ بیگ افشار با جوقی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل نیافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و شاه رخ بیگ راه قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیگ بجانب سیوی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار تحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت و چندگاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه بایست مهمی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اوروق شجاع بیگ در شال و مستونگ است بدان طرف ایلغار کرده و مردم آن خطه را بقتل رسانیده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعهٔ آن ولایت را شنود و عنان یکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داده در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود به پایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت حالات آن یورش را بعرض

بعرض نواب کامیاب رسانید گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و بهیچ طرف از حدود و ممالک امری که موجب انقسام ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده او زان لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از النگ بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة حمتها عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطهٔ اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة که از استظلال بسایهٔ چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بودند از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت مغموم و ناشکیبا و بیتاب از تاب آفتاب فرقت آشفته و بسموم هموم مهاجرت گرفتار شده خواطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار داده بودند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در آن حدود بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش بر پسر سلطان محمد بایقرا اولاد میرزا ابوالمحسن رایت پادشاهی برداشته و در نسا و باورد نایرهٔ ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و عناد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک استاجلو که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و بسرپنجه شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا گریخته بچاره گران الجائی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بکران بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان بمعسکر ظفر منصور بپایهٔ سریر اعلی رسیدند و مهمات را بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در صحن امان ملک منان در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعلهٔ ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و دمن و صحرا بردمید جمشید خورشید از زمستان خانهٔ حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بیابان در نضارت از بهشت برین درگذشت مثنوی

چو بشکفت بار دگر گل بباغ برافروخت لاله ببستان چراغ
ببرج حمل رایت زرنشان برافراخت جمشید گردون مکان
درربار شد ابر اردی بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت

پادشاه نیکوسرشت مایل گشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاقات آن دیار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانید و در صباح و رواح با صباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشید و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم در نوشت گفتار در

بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیهٔ مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم

از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مشتاقان نسیم سحر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی تفویض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف در هیجان آمده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشچی بن ایلدرم بایزید بدرجهٔ اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حدود روس تا کفه و قرم بتسخیر درآورد و بر اکثر کفار آن امصار جزیه مقرر کرد و آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانهٔ کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داند و سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون سی سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بی زوال منتقل گردید و ولد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو جهاد شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشت نظم بجای پدر شاد و خرم نشست
به نیکی بنام اوران بر دو دست جهان زانجوی جهاندار شد بحث حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بحلیهٔ
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ نکبت نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی
تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دارالملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و باندک
زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان مسخر کرده در قلع نهال اقبال اهل ضلال القدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد سی و هشت سال
پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او نیز خسروی عادل و نجیب
بود و سنت بجدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید در سنهٔ سبع عشر و تسعمائه بعالم
باقی منتقل گردید آنگاه ولدار شدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمهٔ سلامت نفس تجاوز نموده و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشود و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم لشکر
فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان باشند کوه الوند را از پیش بر داشتندی و در معرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حزر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی
چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولادپوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سبع سیرت و دیو خوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان باستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب ستوده فطنه
و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز
با وفور تأییدات الهی و جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم بپیش عدو بازگرد
و بگوی که ای گشته با سروران رزمجوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بنیروی شیر و بخشم پلنگ کشم بر سر و میان تیغ تیز بدیشان کنم
طریق ستیز زخون دلیران مردم شکار همه دشت با هون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را
بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

بر ضمیر فیض پذیر دانایان جاه و جلال و خاطر مهر مآثر خوش نشان بادیهٔ دولت و اقبال این معنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی
دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئه انگیز گردد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خاک رزدگان بزم سپهر جفا کار بگشاید
و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از آنچه انجام بعجب انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی را منغص
گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوی نسیم باده بس مستان را نظر این عبارات مشکین رقم که شمایم نفحات قلم مشام
جان فضلای سعود شمیم رسانید صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بغرور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه
چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفر نشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمهٔ فضّل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی
برآمد جهان جو بپشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر ز رایش گشت مجموع مهر جنیبت کشانش همه سروران
تفاخر کنان در رکابش سران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر مشعلهای سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطرآمیز گشت بوضوح
پیوست که سلطان سلیم بپشتیبانی خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی از آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ

تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل چالدران
که در نسبت فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والا نژاد میمنه لشکر شجاعت نهاد را بقرچوغه خان محمد و بعضی دیگر از امرای منصور
موید مشید گردانیده در میسره د رستم خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجاعان کینه کوش منزل گزید و ماهچه علم انجم حشم از افق طلیعه گشته مقرر
شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشه یکدلی در سایه رایت ظفر آیت توقف نمایند و ذات
مقدس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجه وغا و پلنگان قله هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت
و امداد برگشایند مثنوی برآراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه نموده ببینش طریق فنا و چون سپاه
بی اختلال شکوه ابطال رجال صفت متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر
کشیده فروغ صبحه اش فضای معرکه قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون شمع افروخته شعاعش
دل دشمنان سوخته و از جانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند کرده
و عرابها را بزنجیر بریکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزیده دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده
بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از دو طرف پلنگان قله جلادت
و مردانگی و نهنگان لجه صلابت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویختند دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی
مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف حمله را تیغ خاراگذار فکنده بسر جوشن زرنگار بهر جانبی هر یکی سمتی بهم بر زده لشکری در دمی
نشسته بر اسپان پولاد سم بجولان ز آواز روئینه خم غریو کوس رعد آواز بلند شده ولوله جانگداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر صور
تاثیر میمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر
چنان آمد آواز شیپور بگوش که شد بیدل از سر عقل و هوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان
شعله افروز همچون صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهر انتساب مانند شهاب ثاقب
بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان چنان بگذشت که از لباس حریر بیرون پرید سر سروران
در دست و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون نام آوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هفت طبقه زمین
درگذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز
هولناک جمعی کثیر از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شیر فتاک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان
سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی نهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر مقدور سعی نمودند و توپچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ و افروختن نایره جنگ بر نسبه طریقه جد و اهتمام بجای می آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم
انداخت و از شرار شرر بش کانون درون پردلان را سوخته بود و از دود فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه نیز
مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا از زخم خدنگ
و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غمزدای و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند در اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت ماثر زبانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب باطن حمیت
پیمای صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعیان بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی شائبه
تکلف و بیخودی و غایله تصلف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک خنجر از سهم خدنگ مار پیکرش زبان زنهار
بگشاده شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در بیشه التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیردل در صف کارزار چنان ستیزی نمود آنکه

که در چشم اعدا جهان شد سیاه نهان گشت در گرد خورشید و ماه ز بس کشته کانداخت بر یکدگر نهان شد زمین هم ز انظار نظر و در آن اثنا از سپاه
قیامت هجوم روم ملقوج اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد تا بیش از آنکه دست بتیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر شمشیری بر فرق
سرش فرود آورد که تا سینه‌اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوج اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم از انصاف
ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کسی که صفت نفس بندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند القصه چون سپاه سلطان
سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت و
عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداختند تا بقیة السیف که با ضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان
باز داشته بار دیگر آتش جنگ و پیکار گردید چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب
هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی مآثر بران قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشینند که رومیان مانند محمد خان
شیبانی دلیر گشته جهة تماشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بسر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم بی تمیز را براندازد
بنابران با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان
داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی مآثر را
جمع کرده متوجه آنجانب است بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان درگذشت
و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود و رباعی هر چند بود
گوزن پر زور و دلیر هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر گنجشک وطن کند بهر جای ولی در مسکن شاهباز کی ماند دیر و این خبر بهجت اثر در موضع در
گزین بمسامع پادشاه والا گهر رسید و هاتف غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی کای سرور عالی گهر
قدسی جناب وارای فریدون فر اقبال مآب با حزم تو کید خصم چون نقش بر آب با ملک تو قصد او چو در یا حباب لاجرم موکب ظفر قرین
از درگزین متوجه تبریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر
و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند
روح که بجسد درآید و مثال نور که حدیقهٔ حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک اختلالی
که در غیبت خدام بارگاه تبدیل معیشت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت برگشود مثنوی جهان از نو نوید زندگی یافت
عدالت مژده پایندگی یافت فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند عوض طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانبان رشک فضای جان فزای روضهٔ رضوان بود خاطر خورشید مآثر ذره
پرور و ضمیر مهر تنویر ضیاگستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی
را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت
فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد
و از نسیم محاسن آدابش نضارت قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و بصفت شاملش مطلوبان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات
داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش مهموهان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار
معدلت فایز گرداند ابر سخای او را از اشیار دست در بار شارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی از بخشش کف گوهر بخشش خون دل از دامن
بگشاید نظم خجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد مبارک مقدمی او در ملک راه خیر بگشاید سعادت چشم بگشاید که تا روی چنین کس را ببیند زمانه گوش

کوش واداره که تارایش چه فرماید و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد انسانی میرزا شاه
حسین اصفهانی که سابقاً در سلک نواب بلند جناب حضرت دُرمش خانی منتظم بود دوخته آمد و حکم همایون اکسیر عنایت روز افزون نفاذ یافت
که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت
طریق متابعتش نمایند و غاشیه مطاوعت بر دوش گرفته بی وقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم علبه علیه میرزا شاه حسین
ملاذ امرا خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق
فرقدین درگذشت بیت پناه سروران شد درگه او سر نام‌آوران خاک ره او و بعد از ان ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت
شریعت ارکان غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را بآنجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبدالله ولد
سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست
آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال
لایزال مرتضوی از صفحات افعال ستوده خصالش لامع توضیح کلام الهی اعبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت
پناهی باشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف از منطق بلیغش مبین و رفع شبهات مسایل خلف از بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار
متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر نظم هست نوک کلکش را مفتاح باب مشکلات هست
نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور و سلالهٔ اکابر
بزرگ و دوره خلاصه دودمان آل عبا بنده برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مقتدی ملت علیه ائمه قدوه اولاد امجاد
خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق و الملة و الحقیقة و الدین محمد حسینی الشیرکی لازال مسند صدارة مشرفا بوجوده و ریاض
الشریعة ناضرة باقاضة سحاب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت بترشحات سحاب اهتمام
و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و اتفاق
این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سر بستان جنان درگذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام الله
تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم چو از لطف شهنشاه افسر
دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مرجع حکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام
ز عدل آن فضای ملک آراست ز فضل این بنای شرع شد راست و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده و در
اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد
کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطه اردبیل تافت و چون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن موید پاک اعتقاد است
شرایط زیارت بجای آورده مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم ییلاق سهند کرده موسم تابستان
و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت
و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نور بخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و دری آفتاب درخشش از افق خلافت و شوکت
ستانی طلوع نمود مثنوی برآمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت نگویم مه که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی
درخشش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال القاس میرزا انبته الله نباتا حسنا
در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور بتهیه و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان
درگذشت بیت بار از نو سپهر پیراسته آمد پدید برسر شاهان عالم افسری آمد پدید و الحمد لله العلی الحمید و منه الاعانة و التایید بیان
کشته شدن جلیل سلطان جلیل سلطان ذوالقدر که بهمین تربیت پادشاه بحر و بر در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بحکومت میبود و از حسن رعایت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود و در آن روز گرم در صحرای چالدران کاهی از شعلهٔ تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات سپاه
سلطان سلیم محترق می گردید و احیاناً تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل غازیان میرسید تا کاه نظر مبارک پادشاه بر تصدی
حصار روی افتاد که با قشون آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام برامر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه
اندیشهٔ تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهدهٔ این صورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را امر نمود که بر خلیل سلطان آنکه
کرعنان جرات بدین جانب انعطاف و بدو باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربه مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب
الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد تکرار یافته از آنصورت فایده روی ننمود بلکه عکس مطلوب مقصود نتیجه
داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی
خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی جلوه نموده شعلهٔ غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش
مامور گردید و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب
و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی
ابواب تنعم و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشهٔ انقطاع رشتهٔ زندگانی بر ضمیر کسیر نگذرانید و کور سلیمان مانند بلای ناگهان
بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر اظهار مافی الضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده او را
ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر این جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده حقیقت بر انام قرار
ساعت باز گردم و اگر در این بزم مرتکب آن امر شوم ناموس تو از میان میرود لایق آنکه بخلوتخانه در آئی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان
بنهانخانه در آمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش از مهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت هیچ چکنم بنده که گردن
نهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر
سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهدهٔ یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده بهمان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را باردوی نصرت
نشان رسانید و از دارا علیا بسیار وبخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذوالقدر را منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان
گردانید و او حزم و سرافراز بلدهٔ فاخرهٔ شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید بفضل الله ما یشاء و بحکم ما یرید تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی
میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد مثنوی فلک تا ابد نیست زین معنی ملالی که گردد هر دم از حالی بحالی ثبات
از شیوهٔ او دور باشد دوام از طلوع او مهجور باشد یکی را بر سریر سرفرازی بر آید چون هیچ بی نیازی دگر را بر زبان بنوائی دهد در مملکت
فرمان روائی

ذکر وقوع بلیهٔ قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان باستان پادشاه

و اقر احسان بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوائب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی فقدان
لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان سیما در دار السلطنهٔ هراة صانها الله عن البلیات قحطی در غایت شدت
و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود
و از صبح تا شام غبار آه درد آلود گرسنگان و پیچ و دود دمان و دمی مرئی میگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروهٔ
چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب لقمه هر چند بلند میپرید در عرصهٔ سلسله دانه نمیدید و برید خیال چند آنکه آهو مثال در گرد دشت و صحرا میدوید
بجز سبزهٔ خط جوانان از سبزی چیزی نمی شنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را میسر
میشد زبان بشکر میگشاد بعضی از اهل تنعم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمرهٔ مغز پنبه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند
اکثر درویشان و محتاجان این اغذیهٔ لطیفه را نیز کدائی نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هراة فوت شده بعالم عدم میشتافتند و گدایان را
از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش باتمام رسیده در مقام گدائی می ایستادند

می‌نهادند مثنوی قشر و اسفناج قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیگ شد آش دور فراموش شد نام نان بر تنور
ز قحط آتش دیگها مها بمرد چه قحطی که آتش از آن جان نبرد و سال دیگر نیز حال بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اکثر
ماورای خرواری گندم از ولایت بهراة آورده‌ی غلبا به شش هزار دینار تبریزی میخریدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود
و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میگردند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید بیکبار در روی او ریخته و در خانه یا ویرانه می‌کشیدند
و بقتل رسانیده و جوشانیده روغنش را در حیره میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و بعد چند روز فوجی از این طایفه بواسطه
فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینلخان ایشان را بسیاست رسانیدند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن گشتگان
آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاو و قربان در میربودند بیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزند القصه
بجهة امتداد بلای قحط و غلا ویرانی بهراة و توابع و مضافات تا بمرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود
و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیه طاغیه اوزبکیه بعضی حدود خراسان میرسید و
زینلخان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگردید بنابراین در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین الکای او بود
بدرگاه والا و سدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساطبوسی استسعاد یافت و شمهٔ از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان بعرض
داشت و مقارن آن حال دیو سلطان نیز از جانب بلخ بآستان جاه و جلال و عتبهٔ دولت و اقبال رسید و قضیهٔ طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه
را در غرجستان چنانچه بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخت
و در باب انهدام مبانی شوکت اعدای دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت **ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزادهٔ
مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و وسعت معیشت در میان فرق برایا** چون پرتو تعهد پادشاه
موید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود
که منصب سلطنت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را لله حضرت
ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضهٔ اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر همین موجب نفاذ یافته ایضاً حکم شد که امر صدارت
آن شاهزادهٔ زادة الله دولته و سعادته و پیشوائی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و داد و ستد اوقاف متعلق با میر غیاث الدین محمد بن
امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزادهٔ
کامیاب روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و وجه استمالت رعایا برادر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوائل
سنه اثنین و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانیده و از کمال فهم و فراست
و عقل و کیاست تفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بشهر جمعیت و آبادانی رسانید و زینل خان متوجه درگاه
عالم پناه گشته و در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف بمعنان سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل
انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان گردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین
آرایش یافته بود و سلطان نوروز بسیده گل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تنسیم نسیم اردی بهشتی زمان زمان نضارت گلعذارش می‌افزود طهماسب میرزا
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم
خراسان را در آن بهار غنچهٔ کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم حضرت شاهزادهٔ صاحب سعادت
و ارتفاع محصولات در کمال خوبی رفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت
منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت و پیشوائی سا

و قضاة و علما و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هرچه تمامتر متکفل امور مذکور شده مهمات عالیات و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد محمد کرمانی که جامع فضایل النفسانی بود تعلق گرفت و بیمن نصفت و حسن کرامت انتساب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دهم دی و ایام زمستان و چنگیهای دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه بهنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار بسبب اثر انوار فروغ مانند اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته رتبت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق ببسط بساط نشاط و کامرانی پرداخت از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشورگشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شده طنطنه بهجت و شادمانی از ذروه بروج آسمانی در گذشت

ذکر ولادت شاه‌زادگان عظام بلغهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام

نوای روح افزای عندلیب کلام تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التحیات تناکحوا توالدوا و تکثروا دلیلست بر آنکه وفور اولاد از جمله جزیل عطای الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقای نوع بشر منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام احوال عالم بانبیاست بوجود این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بدودمانی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی عقد امید او از وجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل فرآورد مراغه بتاریخ روز سه‌شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه

مثنوی

گل گلشن شاه ملک عرب ابوالنصر سام حسینی نسب
برآمد چو خور بر سپهر وجود نظام جهان را ز جودش سبب
ز رویش عیان فر فرماندهی ز خویش نمایان علو حسب
فلک ساخت پستان مهر پر ز شیر بامید ارضاع آن نوش لب
غذایش شدی شیره جان چو او نمودی اگر شیر اندوی طلب
برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه گون روز و شب
فروغ ضمیرش بیفزود زنگ زآئینه مهر رنگ تعب
زمین قدومش بضرب آن شاه مهیا شد اسباب عیش و طرب

و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للکی حضرت شاهزاده با نجیب الحضرة النبویة و حلیف العتبة العلیة دورمش خان بن عبدی بیگ توآجی که از جمیع امرا بوفور اخلاص و مزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا داد مفوض گردید آن خان بلندمکان بسبب تفویض آن منصب خسروی مناسب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید

مثنوی

ز جنس زر و گوهر شاهوار فزون از حساب برون از شمار
ز دیبای چین و پرند فرنگ ز کتان روم و ختن تنگ تنگ
ستوران رهوار کوه خرام همه نقره نعل و مرصع لجام
در آن بزم زر دشت کامکار ور آورد و گفت از سر اعتذار
که شاها من از بهر ایثار تو ندارم متاعی سزاوار تو
ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان تو را بنده ام

و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که زبان بلاغت انجام جهت بیان ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحقیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت

قطعه

شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کاندر جهان و دل گلشن جا کرد بهی
سام است نام نامی این کوکب و مدام با او کند سعادت و اقبال همرهی
او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی

و هنوز بساط جشن و طوی شاهزاده

شاهزاده بسلام مطعوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم شعبان ماه شاه زاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاد شعر مغنیان و ساقیان برخاستند باز بزم نقل و می آراستند از فروغ ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پرآب و تاب از نوای ولکشای اهل سماع باز ابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از حق آمال و امانی شعشعه جمال اختری نورگستر بر وجنات احوال فرق بشر تافت یعنی تولد نونهال شاهزاده سکندر مقام معز الدوله و الدین بهرام روی نمود و توسن ایام مستانه گام رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خواطر جمهور نزدیک و دور به سمع فرمود باده دیگر ساقیان با ساقیان ساغر تنسار باده های خوشگوار با کواکب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهه مما یتخیرون مزین کردند شعر بکف جام می ساقی عشوه ساز سوی باده نوشان ساعد دراز ز هر جانب گل رخی سیم مست چو شاخ گلی جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن سماع و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند شعر بزم خسرو جمشید اورنگ شد پر از صوت عود و نغمه چنگ شکر لب مطربان کردند آغاز دعای دولت شاه سرافراز که بادا تابع رای تو ایام یکی از چاکرانت باد بهرام مدام از لطف تو بادا اکرم بعالم صد هزاران همچو رستم ز خون چشم دشمن گاه جنگت حسام خارزانیت باد گلرنگ زاولاد تو عالم باد آباد دولت هر دم بفرزندی دگر شاد و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید کیهان پوی نخجوان شتافته آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود کفتار

در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مدد کار بود با آنکه در اول زدی راه صواب آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمان فرمای شروان یعنی شیخشاه سلمه الله و ابقاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافر و پیشکشات نادر بدرگاه عالم پناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمانبرداری زبان گشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر بشسته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون ننهم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه بپیموده خود را یکی از بندگان تلک الایام ملا یک آشیان شمارم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق تابنده لوامع خورشید از مطالع مرحمت بدیع طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران و راتب از آماده دفاتر جرایم و آثام او را صفحت هبا منثورا گردانید و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین میر جمال الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهود و پیمان مطمئن گردانند تا بعد از عهد بر شارع هدایت بخش فرمانبرداری ثابت قدم تعهد دیگر خیال خلاف ننماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشتند چون نزدیک بآن حدود رسیدند شیخشاه لوازم استقبال بجای آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین رسوم کهر ابیدن تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزایی چنانچه از کمال کیاست خدامش مقصود بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخشاه را بغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرایی بوفور جودت طبع سلیم شهابی که حاکم شروان در بعضی از مسائل علیه امامیه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب المدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسپان بدوی و استران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه تواند شد لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد در ملازمت فرستد و آنچه حکم همایون

نفاذ یافته بود نیز رسیده سلسلهٔ امامت و کرامت شایه و میرزا شاه حسین و ملاذ سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان نشان
باز آمده تحف و تبرکات شهنشاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و آنحضرت بعضی
از دیار فرح و سرور پادشاه منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذات و
واستحصال مرضات سبحانی گماشت

ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق ایقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار

چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توق
سنجوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده و روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر و قلمون کرامت فرمود
انگاه بتقضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت بر رودخانه تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل الصید بماهی بپرداخت بعد از ان
بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون بمصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاه بهار چتر خجسته
ظلال عازم کوه بیستون و رودخانه چهچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و آهو اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه
بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطه قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه
ایام صیام بقیام و اقدام فرموده پس از انکه بیچ هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم انروز سعید پرداخت و در بزم نشاط و
کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی رسید
که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عناد نموده دست تعدی
ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرة البهیه دورمش خان و زینل خان و بعضی
دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده در آن
مملکت مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سمتی عارض ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد و ذاتی که بصنوف
دعای زندان محفوف است متحیر گشته وجود بیکه همگی بمقتضای طبایع عواطف و مکارم مصروف است متاثر شد حکمای مسیحادم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین
جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت و
سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت بارگاه آن آفتاب برج استقلال را تواند
پیمود ارتفاع درجات منزلین را چند روزی عارضه دست داد و بر طبق کلمه حمی یوم کفارة ستین سنة فی الجمله مرضی اتفاق افتاد مولانا علاء الدین محمد
که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس روح افزایش هویدا بود و رای صواب نمایش درزانه امراض و حصول اعراض حاوی اصناف کمالات بود در
معالجه آن عارضه اغذیهٔ نافعه و اشربهٔ مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفای اذا مرضت فهو یشفین شربت شفای عاجل نصیب پادشاه
عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث آن کسالت مسالت فقرا و مساکین
عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی الصحة
والسلامة والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما باحت حمامة

ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله انیس الحضرة البهیه دورمش خان

حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خامهٔ عنبر شمیم یکبار نوبت بذکر مجملی از احوال او عطرافشان شده و آقا محمد ولد آقا رستم
روزافزون در خلال احوال گذشته از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت
قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده و ادای خراج بال التغافل و اهمال فرو نهادند و آن خبر در بلدهٔ قم بمسامع جاه و جلال رسیده بر حسب مثال لازم الامتثال
انیس الحضرة البهیه دورمش خان با زینل خان و جمعی کثیر از ابطال رجال نسبت نهنگان دریای رزم خانه جنگ زده پنجه بر کوه همچون پلنگ متوجه تسخیر آن ولایت
و متکفل تادیب ارباب غوایت گشتند و نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون آن خبر بدو رسید خود در قلعهٔ اولاد که در

که در متانت حکم حصار سپهر شده بود و ارک تحصن جست و قلعه کلیس اکنه غایت رفعت متوطنان آن قلعه حصین اند یکی از اهل اعتماد سپرده و در محافظتش شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده و ما بچه رایت فتح آیت و رستم خان بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و ستمائه پرتو وصول بر ظاهر قلعه کلیس انداخته قلعه مشار الیه غازیان موید گشت که پاسبان هوش تا کنگره حصار سپهر بنیاد فام همراز بود و ماهی آب خندقش با گاو زمین و مسارعی می نمود در رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را ببال وهم و خیال به پرواز بر فراز آن دست نمیداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس خیال را کمند تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد

مثنوی
قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از گزند کمند
خاکریزش چو کوه خارا سنگ پای اندیشه از صعودش لنگ
خندق آن عمیق و پهناور همچو دریای فکر اهل هنر

و خان عالیشان همان روز که بنواحی آن حصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ سنگ مامور گردانیده و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غریو شکان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیدند تیر تخش نایره خون از چشم شجاعان گشاده جان را از مصاحبت بدن بازرهانید و از پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان باران از غمام کمان فرو باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بدین منوال جاری بود و در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش برده و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاکریز برآمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیز آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح آن حصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب رستم خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد چون بر این معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس پندار او را اندراس داد و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که اذا عاقبتنی فی کل امر فما فضل الکریم علی اللئیم انیس الحضرة البهیه بر عجز و بیچارگی آقا محمد رحم نموده و بر طبق کلام اعجاز نظام و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس از سر جرایم و آثامش در گذشت و اشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الدوله و الدین احمد بیک و عالیجناب قدوة الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و همعنان آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بشرف ملاقات رستم خان معزز شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد و بعد از آن رستم خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا یار امیر عبد الکریم غیر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و منسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالم پناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سید زاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزار جریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک کاوس ملک بهمن باستانه علیه انیس الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان بکره دیه بند

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بامر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار

در آن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهانمطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر نصرت مآثر بلکه اکابر و اصاغر حرکت کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی ستان در ساعتی فرح افزا پای فلک فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و حرکت کرده نهضت فرمود و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر افشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض صنعت انفاس مسیحا ظاهر نمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و ادویه صلاح نافع

و منتج نقاهت و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه از پیشتر بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل مبارکه داخل ولایت اصفهانست الحکیم مطلقش بسفارت از عالم ناپایدار در گذشت قطعه درین وقیقه بماند حجله حکما که آدمی چکنه باقضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف بجنبش اصل ملای محبر فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فنا در روی نهاد بماند بیهوده در دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متأثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشا منصوب بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه مقوز قا بهم رسیده کور بسیار از آهو و نخجیر بسیار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه بمضرب خیام شاه انجم سپاه بود که ورمش خان پاپه سریر ظفر نشان رسید حکام مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانید و بواسطه آن نیکوخدمتی بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایت فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفرپناه** پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شده و در آن بلده فاخره جهت سرانجامی شاهزاده سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خداوندگان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کامکاری را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقه سلت بالفقره برابر کرده بتصدق نمودند و چندروز پادشاه گیتی فروز بزم نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت و مقارن آن حال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زرکاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله رعنائی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت مثنوی نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط غم اندوه طی شاهد گلچهره گلگون نمود بار دگر هوش ز بلبل ربود شاخ شکوفه درم بیشمار کرد ببزم سمن و گل نثار و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز با بهجت خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی شد بساط بازو بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد بروح اهل شرف درهای دولت باز شد بآواز بریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک را نغمها دمساز شد بار بی اندیشه ساقی جام می برکف نهاد شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد و در آن جشن بقاعده معهود و دستور مقرر امرا و ارکان دولت پایدار خصوصاً ملاذ اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند ثم در آن موسم بدیع آئین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و عازم سیر دشت و دمسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و بیابانها را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله‌زار ساخته از آنجا بصوب الکای خرقان نهضت فرمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری میر عبدالکریم بر طبق وعده که با میر الحضرة البهیه در شنجان کرده بود با پیشکش فراوان باستان ملایک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت و رعایت گردید مثنوی سعادت بیکران دیده بخت سوی درگاه شاه آرد رخت چو بر خاک درش جبین ساید باسعادات همنشین آید **گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف** در آن زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان خرقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین در قومس و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک مینماید و باوجود نیکوئی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنا علی هذا مقرر شد که امیر الحضرة البهیه در شنجان بگیلان و حکام رستمدار و مازندران که

کارکیا سلطان احمد عنان عزیمت بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن متوجه
امیره دباج شود و در پیش عنان بر حسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچهٔ رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود
سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت
پادشاهانه نموده در ساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبد الله دیوانه
و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعیّن ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم
نیاز و تضرّع و مراسم تخضّع و تخشّع بجای آورده بطلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهة
التماس شفاعت رقعهٔ نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه
سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین
پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ خطیر که بتومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج
مقرر بخزانهٔ عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره
دباج گشت و مضمون کلمهٔ همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه
کریم کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف کرد لوح دلش شست آنگاه حکم همایون نفاذ
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام بامیره دباج مسلم باشد و رسم خدمت ملازمان آستان خلافت آشیان مرعی
نماید و چون آن نشان فتح نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بهمراه اردو الکای سلطانیه شرف تقبیل پایهٔ سریر گردون مسیر در
یافتند و ایلچیان گیلان بانعام افسرهای زر دوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته بمقتضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه
مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره
جبین هویدا گردید آداب ایام عید سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند
که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح
که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوة بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیگ اینا که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است
بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتلهٔ اعدای دولت روزافزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر حضرة
بایلجان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان بگیران بکومک عوض سلطان تافتند آنگاه شاه عالیجاه اردوی همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب
قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم صید کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب
قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید توسن سرکش
ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال احتشام بر وفق مدعای رای صایب انجام در سلک انتظام و الحمد لله الملک
العلام والصلوة والسلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی که بتدبیر امور مشرقین میرزا کمال الدین
شاه حسین و بیان بعضی دیگر از نوادر احوال فرمانفرمای خافقین** چون ولایت کاشان سیورغال سرو بستان جاه
و جلال و دوحهٔ چمن عزت و اقبال وکیل السلطنة و اعتماد الدولة میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال
هوای آنجا را عطرافشان ساخت میرزا طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام نمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل
حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاههای منقش مطلا و خیام زرکش
سپهر آسا برافراختند و سراپردهای از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تاچه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند بیت شد افراخته
خیمه و سایبان ز دیبای زربفت و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پرواری و قاز سمین و مرغ جوان جهة پختن الوان اطعمه بمقدار بی حد فرستاد

گر خوانسالاران و طبخان چند روز علی الدوام بگشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و حواشات چندان ترتیب نمود که قبل از آن مردم سیر دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال مینداشتند شیره چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شراب صافی تراز ما معین چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوهای نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در طوی خانه آنقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه موید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار را از اطلس مصری و ختائی و دیبای شوشتری و دارایی رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و قورچی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را از یمین و مناسب منصب جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی برگشادند از شعاع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را زمان زمان نضارت می‌افزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالپیان آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما می‌سرود عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل میشکفت و زبان مطربان روح افزا ورد دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هر دم افزون بادا از غم دل اعدای تو پر خون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر سماط مایده های رنگارنگ مشحون با طعمه گوناگون میکشیدند و بعد از نوابت و سپاراوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت جنت زینت حاضر میگردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسپان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجههای مصری و تاچههای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه سکندر روش نمود و با انعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ با زین زر معزز و موقر شده اقتدار و اعتبارش درافزود و چون بساط جشن و طوی مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم گیلان قبول کرده بود و پیشتر ده روز بقم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف پرغو حاضر سازند این مبلغ را خاطر نشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانید که الحمد لله والمنه مرا چنین وکیلی است که از غایت علو همت میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بر گشاید و بعد از آن مجلس تاج و دستار و خلعی را که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد و مقرر را از مستحضر گردانید که بدیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه بهمدان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمرهٔ از حکام ولایات تابستان بملازمت

ایشان چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل بگذرانید باز دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر کران تا کران دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و برانداختن آهو و نخجیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه نضارت نگارخانه چین یافت و شهر طایر هوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و بال بلند پرواز گشاده منقار و چنگ از خون آهو رنگ دادند و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخجیر و گوزن نهادند مثنوی برون جستند بازان سبکخیز بقصد صید کرده چنگ را تیز درآمد چنگل شاهین بدراج نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین بگشادن یوزان زهر سو فرو بسته ره جستن بر آهو ز سیر تازیان تیز آهنگ فضای دشت بر نخجیر شد تنگ و قمونه قادر صحرای اسفجان بهم رسیده بدستور آهو را پادشاه شیرشکار بلوازم

بلوازم آن کار قیام نمود و بضرب تیغ و تیر آهو و نخجیر فراوان کشته کشته از احشا و امعاء آنها بدتی مدید زاغ و زغن را مائدهٔ پر فایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرمود و در یک فرسخی آن بلده امیر الحضرة درمشخان و زینلجان و تومنیان که جهت اداء عرض سلطان بدار السلام بغداد رفته بودند بمعسکر همایون رسیدند و ارکان دولت را از وصول ایشان نشاط و انبساطی دست داد و اعلام نصرت اعلام از ساوه بفیروزکوه در حرکت آمد و در آن مرغزار دلفروز مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفهٔ از لشکریان برای اظهار عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان در خاطر مصمم ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که درمشخان باتفاق زینلجان و سایر امراء عراق و مازندران بجده و فیروزکوه رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان ایشان نمایند و همت عالی گردانند و امیر الحضرة حسب فرموده بدان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه مؤید منصور از منزل مذکور بمزار فیض حلل امام سهل علی شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه ییلاق خورتاق الکت بهمدان خرامیده و از آن الکت آهنگ الکت همدان کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سالها در مقام اطاعت خدام پایهٔ سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی ملوک ربع مسکون تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه نهاده زبان بادای دعا و ثنا گویا گردانید **مثنوی**

که شاها بقای تو جاوید باد ¤ لوای تو از مهر خورشید باد

سزد تختگاهت فضای سپهر ¤ منور بانوار رخسار مهر

همان به که سیر مه و خور مدام ¤ موافق بحکمت بود صبح و شام

سزد گر ز ملک یمن تا بچین ¤ سلاطین ایران و توران زمین

بخدمت ببندند بر پشت کمر ¤ نپیچند از طوق فرمانت سر

بود خاک راهت سر سروران

چه حکام گیلان چه مازندران و از جملهٔ پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و لعلی از احمر که به اشرفی از آن تبیان و درست مغربی آفتاب درخشان بودی و بحجره روییت آن سرور خواطر جمهور زر ذایب و دو بیضهٔ دو پیج قشر الناظرین و درشان ایشان و لعلی سیم ابیض که مشاهدهٔ شعشعهٔ آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلک هر چند نقد کردی نقود ثوابت و سیارگشتی نظیر آن کوکبی بر منطقهٔ ظهور ندیدی تیغ و دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء جعفری رواج یافت و با نواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت در دانهٔ که در صدف عز و شرف پرورش یافته تا مرواز دو اجش گشته و تاج امیداد بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه در گذشت و موکب نصرت نشان از الکت همدان بر دو خانه تلوار شتافته جهت شکار ماهی چند روز در آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقاً بپایهٔ سریر اعلی آمده بود بشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان شد که امرای بلاد و عساکر از دو خانه تلوار متوجه مراغه گشته و در اثنای راه بدستور مستمر لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدد رخصت انصراف یافته بکار خلع شاهی و ارتعفیر و مناسب شده برفتن گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه بود سایهٔ مشرف بر منزل بناب مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور درمشخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنا وقایع مسطوره و حالات مذکوره رای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه بتشخیص مهمات حکام و امرا و روا ارالمرز گشته بود و حکم همایون باسم سامی درمشخانی صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایهٔ سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غرهٔ شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت و طوایف نجوم سعادت بهجوم متفرق انوار عواطف لم یزلی شده علم تهنیت و مبارکباد از ذروهٔ سموات فرو گذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز عید بمرغزاری نزاهت آثار که فراشان چابکدست اطراف و جوانب آن را بخیام زرین طناب و سایبانهای سپهر نصاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادا

وعرض نیاز در مجلس ترنم نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم
در آن هفته ایلچی الحضرة رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بود متوجه گردید در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه
هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام مجملی از حالات او بر زبان خامه سخندان جاری خواهد گذشت انشاء الله تعالی در نظر اذکیا نامناسب نماید و در لای
بنان قاصر بیان بعقود عقاص فصحاء بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء و بالتحقیق ذکر استیلاء سلطان
سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام عزیز مصر نبوت و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام والتحیة
میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لایملاء جوف ابن آدم الا التراب رباعی وارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که
شود ثالث آن مال امال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن نداریم مال تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام
که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانسته از دار الملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت
ملک الامرا حلب خیربک که از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت فرمود
که اگر موکب عالی بدینجانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو بجهت دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه نمایم و در
فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بر روی روزگار خدام عالی مقام مفتوح سازیم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت
حرص با فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال المعنی افزونی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیربک بوعده وفا نموده
لوازم استقبال مرعی داشت و مفاتیح قلاع و خزاین تسلیم نواب سلطان سلیم کرده مراسم نیاز و نثار اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که
بنهایت بود در میان امرا و لشکریان قسمت کرد دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان همعنان خیربک روی توجه بمصر آورد و چون بحدود
آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته لشکری از [illegible]
توان کرد دلیر بهمه اعنی پهلوانی بر سر جوشن بهمتی در مستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت و صول
بقایای سپاه که در عقب بود ندیده یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدر آن ایام مروج عزیمت
سلطان قنصو از مصر بدین بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنود یاتیش از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه
استمالی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امرا و اعیان را که خیال سرکشی در سر داشتند
بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه بنام و لقب او
زیب و زینت پذیرفت الحاصل سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیربک نهاد و از آن مرز و بوم باعزم موفور و اموال نامحصور
عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال اتصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی
جانگزای بر مزاجش مستولی شده زمان حیات مستعار بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات ببرقت
آن سلطان بمکان شتافت و از آن همه مدت و امهت منفعتی باو نرسیده عنان عزیمت بمملکت آخرت تافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که گاه
دهد گنج و گاهیست رنج پر از مهر و کین است چرخ کهن کهت سر کشد که بار دز بن امرا و ارکان دولت جسدش را بنهج سنت سیدالمرسلین تجهیز و
تکفین کردند و در مقبره آبا و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغرسن بود پادشاه
ساختند و بدستور معهود متعهد سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمائی برافراختند و در آن بترباه که پادشاه دین پناه در دیار
مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه
و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان نثار مضمون این مقال گویا گردید که بیت بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل نبی هر که
در افتاد ور افتاد و همدر منزل بنای ثبات دولت و مکرر از ریاض اقبال شاهی بر دمید و پسر شاهنشاه سلطان جلیل پایه سریر علی آمده
خرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد ذکر تولد سلطان [illegible]

جلیل مدار بارگاه پادشاه بی‌عدیل در خلال احوال گذشته شیخ‌شاه شیروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود
تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نموده و پسر ارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب بلندجناب عرضه داشت فرستاد
که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از جمله نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد هر اینه
این کمینه را وثوق اعتماد به کمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال ببارگاه جاه و جلال شتابد مثنوی چو از الطاف
شاهنشاه جاهی میسر گردد هم این سرفرازی ظفر کردار آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل و جان را فدایش نهم گردن بر
طوق وفایش و در آن ایام که منزل نایب حضرت خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسید حجاب درگاه و نواب
بارگاه سپهر انتما او را بشرف بساط بوسی رسانیدند و پیشکشهائی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شیخ‌شاه را معروض گردانیدند شاه دین
پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چندروز در خدمت امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی تجدید و هر لحظه تفقدی تمهید نسبت
با وقوع مییافت و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت
طلب رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع بالای شاه واره و کمر شمشیر بند و باره طلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته
رو بسوی شیروان آورد و بعد از عود بملاقات پدر شمه‌ای از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز و دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شیروانشاه
نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه خود را به براق السفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم چنین که شاه
مرا طبع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر
اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت مازندران و استرآباد و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار

پادشاه بلندجناب از منزل نایب (?)
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان بگردان (?)
بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجیان بی‌ایمان
رایت نهضت برافراخت و در آن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بمنصه ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از
حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طه‌غا و کرگا (?) بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد و خدمتکاری نمودند
و آنجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بمعسکر قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر
سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه نیکوخدمتی عنایت و التفات بی‌نهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امرای گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه
ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند
و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و بعد از آن در باب قرار مهمات ولایت
مازندران و هزارجریب و استرآباد نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاماجی (?) جو
مظفر بتکچی بر این موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ معوض بآقا محمد گردد مشروط بآنکه مشار الیهما
مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزارجریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و بر این قیاس قضیه
استرآبادیان نیز بمبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مذکور
مبلغ چهار هزار تومان که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاماجی (?) تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت
آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده او و کاس بیک جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس (?) اولاد شده بعضی
و کلایش را همراه برد و چون موسم زمستان بسر آمد بپایان رسید و بر کنار جویبار مانند خط نوش لبان کلهدار سبزه بر دمید سلطان گل با حشم و خدم

غزو گرجستان ۱۴

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داده بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم
النگ سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردید و در مرغزاری بهشت آثار قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت
و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر
خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تقدیر ابواب عزو علا ابواب تفرقه بر روی روزگار برابر گشوده بنا
بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس حضرت البهیه درمشخان ابقاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنخان عالیشان
حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهت آسایش مراکب
روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوائل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاملو نام باستان سپهر احتشام
رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بظاهر هراة آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون
دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف بهواخواهی ظهیر
السلطنه والخلافه محمد پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز دیگر حکم او از بام کشتند
و پادشاه عدالت پناه در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هراة نشسته
بود و بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنا بر آن اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده اند و امیر غیاث الدین
محمد بن میر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنا بر غرضی که داشته بتیغ ظلم آن سید فاضل نکو اعتقاد را
شربت شهادت چشانیده لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابوالفتح طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه
سریر اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام
خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر تتمهٔ احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامران** چون جناب
سلطانی سیف الانامی از وجه تقبل میر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة
رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بده چوک بیک باشد آقا اور لماس بیک که متعهد
شده هزار تومان بتقبل آقا محمد بود و پیش از آنکه آن وجه بخزانه عامره بوصول رسد آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر
عبد الکریم نایره نزاع التهاب یافته بقوت دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلبیس را اولا در استحکام داده و در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن
شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که دوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان
بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند دوجی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشید بحسب ظاهر قلعه اولاد شتافت
و در عرض یک هفته آنحصار را مسخر ساخته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود درآمد و او را نیز
در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیه سلطنت برافراخت بعد از وصول بمقصد ملتمس آقا محمد منتی و عز قبول یافت و پرتو انوار
عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ابقا و عفو خسرو عطابخش جرم پوش شامل حال روزگار آقا محمد شده حکم همایون
باطلاق او صادر گشت آقا محمد رخصت انصراف بجانب مازندران یافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب
قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را بتمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان
خلافت آشیان بروزگار میگذراند و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال گذشته
شیخشاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود باحرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا
و نوئینان را باستقبال آنجناب مأمور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه در حوالی مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان
رسید و صباح عید بوسیله ملاذ امراء خافقین میرزا شاه حسین از دریافت شرف پایبوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانید

میر عبدالکریم

رسانید و از اسپان تازی نژاد و مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس عقود جواهر آنچه دست تمکنش بآن رسید و
لایق و مناسب دید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد
وز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را با در رو
بر راهت سجده گاه ملوک درگاهت من که در ملک خویشتن شاهم بنده بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بودم از خیل خادمان
دور داشت بخت بدم ستیزنده وز غلامی تو گریزنده شکر کاخر نهادم از اقبال رخ برین بارگاه جاه و جلال چاکران تو را شدم
چاکر سود و م از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من
مقبول و چون نقد اخلاص شهنشاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهانه
از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و گلزار عقیده آن عالی نژاد را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع
اختصاص قامت قابلیتش بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید رباعی هرکس ره اخلاص غلامی پوید در حضرت
شاه نیکنامی جوید در گلشن امید وی از فیض ازل بی شبهه گیاه کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید و ترتیب یافته پادشاه جم جاه
شهنشاه را در صحبت بهشت زینت طلب نمود و از انواع لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشود
و چون شروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهانه
سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر زین
رخصت انصراف یافت و شاه والانژاد آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایا آذربایجان تافت
مثنوی خدیو کامران بنده پرور شه عالمیان عدل گستر در آن موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی ز دست ساقیان
عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز دماغش دایم از می گرم بودی از آن فارغ ز سرمای عجوزی ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی
ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل فتنه نشانش دل بیچاره از ظلم غمناک گریبان
ز دست ظالمی چاک غم ار گیرد دل مظلوم ظلمت طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان
الهی دولت و اقبال شاهی مصون بادا همیشه از تباهی جهان معمور بادا از عدل و جودش سر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست
که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب گلشن خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف
مانده تقریر نماید و منه الاعانة و التایید گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر
بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امرای یعقوب سلطان انتظام داشت
و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان
چون بعنایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی جلال سب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام
منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجد الدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری
و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری آورد و رعایای متفرق
گشته باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال بر همین منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان
گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجد الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار بصفت ذمیمه
را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود و آنگاه برادر خود و [illegible] جلال الدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را
وزیر گردانیده دیگر بار بشیخ مجد الدین محمد پرداخت و مولانا امیر بعضی از اغنیا و متمولان هراة تحمیلات کرده در مقام کفایت شده بدان
جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی روحی بدست خدام درگاه

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستادهاند
که تحقیق این حال نماید بنابر آن فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تا یعقوب میرزا جهت
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجه مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان
درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه
بپایه سریر اعلی مناسب دولت نمود و از جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا امضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او
فیصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسپ میرزا تعلق بوی
میداشت التماس کرد که بپایه سریر سپهر اساس فتنه سلب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الامامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر
جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساط بوسی فایز شده موجب قتل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بنابر آن لاف
و گزاف و حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی بود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت و رعایت سرافراز ساخته و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که
منصب صدارت شاهزاده طهماسپ و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض
برای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب
ملازمانش بازگذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد
اما جناب سیف الامامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة
رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده اینمعنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال
مذکور جهة عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غره ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از
دو روز بقتلش حکم فرموده منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کرد روی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر
همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سرپل فوشنج بعز دستبوس آنحضرت فایز شده
مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال السنید فاصل سود و حصول نیز ذات
و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلی رسید
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و
بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده بمقتضی الزام مراجعت فرمود و طرفه آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواجه
علیجان درین نوبت با آنجناب کلم التهابی آغاز نهاد و در قلم بطلان بر خدمات پسندیده ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان
دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزو قرآن تلاوت میفرمود اما صفت
تکبر و نخوت بروی استیلاء تمام داشت و هرگز بپرسش دادخواه و غور رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان ازین
باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانید تحمل بغرض نموده بسمع رضا نمیشنود و اینمعنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان رخصت
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمائه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان

رمضان در نیاب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادران آزار تمام در خاطر داشت درین ایام که در پایهٔ سریر سپهر احتشام مراد سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان مکمل ساخته ارسال فرمود و اما دران اثنا بذروهٔ پایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاه زاده صاحب تایید طهماسب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمائم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دیده و منصب معلمی شاه زاده را نیز مفوض بآن عالیجاه دانسته مولانا احمد طبسی را از ان امر معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که دران باب بمهر همایون موشح گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت امیر غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده قامت امیرخان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخرهٔ شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید و هرچند صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بدستور پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام مینمود و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاه زاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل مینمود و در اثنای حالات گذشته و وقایع مذکوره حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنه و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال اتباع شجاع بیگ فرمود و از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب حرب و قتال بگشود و چون شجاع بیگ با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام بر ابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتغال آتش قتال مامور میگردانید از جانبین دلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش آمده باستعمال تیغ و تیر میپرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و در خلال این احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از فوارهٔ دیدها بگشود و چون این خبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت برادر غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش شاه زاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف در آورد و صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان درگذشت و امیرخان در بلدهٔ هراة از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لواء خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیگ قاصدان بهراة فرستاده از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت شاه زاده طهماسب شتافته مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتکاری بیرون ننهد بنابران امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر آن زبدهٔ اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیگ در ازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هرساله باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را آزار نرسانند محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیگ حکم ایمان یاس دارد و اعتماد دران نشاید

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را مصحوب بآستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس حکم همایون
نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان را تسلی اطمینان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود
آن مهم درگذشت **ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات**
در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمائه که سپهبد نامیه لوس ریاحین بفضای بساتین کشید و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن
گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جیحون و ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کچکونجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت
سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی سرخس سونچ
بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که محصولات سال گذشته در شهر نمانده بود و
نو هنوز بدست نیامده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال می نمود لاجرم خاطر هرویان بر تحصن
قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه محافظت دروازه
عراق را متکفل نمود و میر احمد بیگ و هدایت بیگ و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آوردند و اسحق بیگ با
برادرش مقصود بیگ استحفاظ را مضبوط و محفوظ کردند و چون ملک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و نخود بیگ همت بر حراست
دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور سمرقند در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف که کومک
احتیاج شود از آن جماعت مدد بآنجانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چهل دختران ساکن بود و بمحافظت
آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر
بیرون رفته ویرانهای درب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه دره دو برادران بسر خیابان رسیده
بطرف ساقسلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرر شور و شر بکانون درون هرویان راه یافت بواسطه قلت حبوبات ابواب
دکاکین خبازی و علافی بسته گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در
تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس هر مقدار در آورد
از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون شتافتند و بهر وجهی توانستند خوشهای گندم و جو را بشهر
در می آوردند و همین موجب آن شد که در اسواق نان وار دبرد کان ظهور آمده خلایق از بلاء غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز
در نواحی ساقسلمان ساکن بوده از رنج راه برآسود صباحی سوار شد و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را باشتعال آتش قتال مأمور
گردانید و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزدیک
بمدارس سلطانی رسیدند و از اینجانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزم آزما
و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان [illegible]
بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعفه لشکریان اینجانب بودند امیر
غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین موجب مزید ملال خاطر آن سید
پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان لشکریان
امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بقاعی ریخته لشکر ماوراء النهر
روی باردوی خود آوردند و هرویان بشهر باز آمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان
از آن درب باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد است پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما بی از آنکه
کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخته

سوختهٔ بسیاری از کشندهای سپرد انجح ابید دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کهندز هراة کوچ کرده در نواحی پل سالار و بر بیان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه و بابه شتابنده کث علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و هرویان از بشارت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بسبب غلیمت مزروعات خود شتافتند و بفرح هرچه تمامتر آغاز درویدن غلات و کوفتن خرمنها کردند اما همدران ایام صورت مختفی روی نمود که هیچکس را از اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز گفتار در بیان مجملی از

احوال میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسّر و تأسف

چون خامهٔ مسکین شمامه و بنان عنبرین شمامه بنابر اشارهٔ علیهٔ آن قدوة ال خیر البریه در تألیف این نسخهٔ شریفه شروع نموده بود و در اثناء اشتغال بانتظام جواهر عقد اوّل از درج لآلی انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که بحسب صحایف این اوراق را بتحریر شمه از احوال خجسته مآلش بیاراید تا آگاه کیفیت آن واقعهٔ هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة والتوفیق نسب شریف آن سید والا مناقب بر حاشیهٔ کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش رقم پذیرفته بموجب نظر این ذرهٔ حقیر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین ابن پادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشکرانی و نسب عالی آن سید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن از عم بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علماء اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیهٔ همایونش ظاهر و هویدا میبود بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست میر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا محمد و مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرموده و باندک زمانی سرآمد علماء عالم گشته شمایم نتایج سلیمش مانند روایح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت و ری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ دُرربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامهٔ گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دوست آمانی شرایف اماثل نهاد نظم ز لفظ درفشانش گشت بعقل مبین معنی آیات تنزیل ز ابر کلک او بحر معانی شدی پر از زلال نکته دانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یک صفه از مدرسه که محتوی بر مقبرهٔ آن پادشاه مغفرت پناه است بآنحضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعهٔ شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نموده و غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب میر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و برین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود تقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدهٔ هراة طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل خوبی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیهٔ حال آن فایق الفضلاء ذات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضاء تمامی ممالک خراسان را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال والانفراد بکف درایتش داد لاجرم عتبهٔ علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد و سدّهٔ سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبدهٔ اولاد سید المرسلین در سایهٔ رعایت و تربیت پادشاه جمشید آیین از درجه ترقی نموده تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرده صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هراة رو بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و ازین جهت نایرهٔ عصبیت در کانون دل امیر خان برافروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش

وتفصیل این اجمال بر زبان خامهٔ پر ملال گذشت ۳

سمت ازدیاد می گرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکوکیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید
که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایهٔ سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمه
از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مخمر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب شنبه
ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در اثنا حضرت خیر البشر
علیه وآله من الصلوة انماها و من التحیات ازکیها بنظرش درآمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب
روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را بعضی از نزدیکان در میان نهاده بعد از آن مجلس یکی از محرمان آن سید مسعود صفات گفت که من نیز دوش در خواب
دیدم که پدر شما اسپی بور آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر زبدهٔ اولاد خیر الانام راه یافته آزرده شد و حال آنکه
امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر سید محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعهٔ اختیار الدین برند و چون دو سه ساعت
از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدولتخانهٔ
آن یگانهٔ زمانه فرستاد تا او را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته
نکابت الحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمرهٔ دیگر از اصحاب النقدوه و اولو الالباب مؤاخذ و معاقب گشتند
و طوفان بلا در آن روز بمرتبهٔ بالا گرفت که هرکس از نوکران امیرخان در هر جا گمان برد که چیزی از امتعه و نقود بحصول می پیوندد به بهانهٔ آنکه جهات امیر محمد
درین منزلست بدانجا در آمده دست نهب و تاراج بر آوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخت
تا گرد شهر بر آیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آن شب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک
نظم کشیده و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده
بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوهٔ اولاد خیر البشر یعنی عالیجاه
نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق والحقیقة والدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص میر محمد نمود و امیر
خان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت مصطفی
سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که حیدر روزگار از ظهور این فتنه میلرزید و رخسارهٔ خورشید
از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبهٔ هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم
مهردار را بقلعه فرستاد تا نجیبهٔ آن نخبهٔ آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم عز اسمه نیندیشیده خود را در ورطهٔ خصومت حضرت رسالت
علیه السلام والتحیة انداخت مثنوی دریغ آن نقابت قبابی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک رهٔ او
همی سود چهر دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام دریغ آنکه بود از
وفور کمال عطابخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه بودی ز خلق حسن نوازندهٔ واقفان سخن دریغ آنکه از بهر حکم صواب عیان ساختی سلک
در خوشاب دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نبیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان
بلدهٔ هراة را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسیم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثهٔ شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد
رباعی گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم وز درد و فراق حاصلی بنویسم کو دل که از آن حال غمی شرح دهم کو دست که از آن درد دلی بنویسم حقا که اگر کوه از آن بدو
متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی نمود بیت تا دیده دیده واقعه زین صعب تر ندید دل کین خبر شنید
کس مثل آن خبر نشنید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوهٔ
اولاد خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیهٔ خیر البریه غسل داده و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده بگورخانه که مقبرهٔ آبای بزرگوار آن
بخاک سپردند نظم سرو بالای تو در خاک و دریغست دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد شده

شده چون دامن گل چاک شد دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم
در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نموده رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد صبا
والله شهید یحیی الموتی و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک
از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیرخان بعد از این واقعه شنیعه بدو سه روز
اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشود و منصب قضاء دار السلطنه
هراة را برای صواب‌نمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحق و زبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید را
بخدام سلیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت بست باز داد ع نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع
روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلد امیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه
عالمپناه فرستاد و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در حقوق تربیت خدام سده سدره مرتبت را بر طاق نسیان نهاده داعیه نموده بود
که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمه عظیمه مواخذ و معاقب گردیده و بتیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران
زمان بکام شد راست هنوز با ما سر کینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیر
خان بعد از فرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید
آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از شهر بیرون رفته و در النگ کهدستان
منزل گزید و در روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایه سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام
بارگاه پادشاهی گردید و ممکن که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان بیشتر بیشتر گشت و امرا و نوابان او دل از حکومت خراسان
برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بسر اشمار نموده رعایا و تجار کار را بتحصیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیرخان از کهدستان بپل
مالان شتافته از آنجا عنان یکران بالنگ نشین یافت و قریب یکهفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت
و در باغ جهان آرا فرود آمده و در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و دوره ون سلطان را که بعد از استماع مراجعت خبر اوبک
از استراباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داده و در روز جمعه هیجدهم از ملازمان انیس الحضرة
البهیه و جلیس العتبة العلیه دورمشخان حسین بیک و کبر اسحق و از نواب زینل خان امیر شیخ بلبیا بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب
خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاده و در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار
که مصحوب زین الدین سلطان و دوره ون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکای خود آورد و امیرخان از غایت خوف و اضطراب
نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزاده عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب قصبه سبزوار
در حرکت آمد و هنوز در نواحی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع رایات آفتاب اشراق درمشخان نورانی گشت و شب محنت اهالی آن
بروز مسرت تبدیل یافته غلغله بهجت و شادمانی از طرب سرای ناهید درگذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان از
دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گرداند و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شده در اطراف آن
بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت
که شاهزاده طهماسب را بپایه سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت دار الملک

میرزا شاهرخ کرده لواء معدلت اعلی حضرت در مشهد را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهانمطاع بر اینجمله صدور یافته مثنیان بارگاه تؤتی الملک من تشاء منشور فایض النور ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابوالنصر سام میرزا مرقوم کلک نفاذ و طغرا نویسان درگاه انّ الارض لله یورثها من یشاء ساختند و آنچه نفاذ امر و جریان فرمان در مشهد را در ممالک توقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب آن پایه سریر علی اعلاه الله تعالی نزد در مشهد که در الکک خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت که حکم همایون بر موجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد و تا پیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و ایلچی نحضرت انگشت قبول بر دیده نهاده عنان تکبران بجانب مقصد انعطاف داد و چون مقصود بود که هرگاه امیر خان از توجه موکب اعلی حضرت بصوب خراسان وقوف یابد بنا بر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین محمد علیه الرحمه بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثناء راه در مشهد و نیل خان مکتوبات محبت آمیز با امیر خان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و ما بجهة کومک متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب مصحوب حسین بیک برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ بنیاد بیک بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقاً مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال بخدمت امیر خان رسیدند و آن نوشتها را معروض کردانیدند مع ذلک خاطر امیر خان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار در روز دوشنبه بیست و نهم ذیقعده در رکاب شاه زاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل ابالان از فر نزول در مشهد و نیل خان بصفا نشأه ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق در مشهد در اهتزاز آمده هوای دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده و زبان بمحبت و شادمانی بدعاء دولت خانی کشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی حضرت در مشهد غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح پیوست که امیر خان داعیه مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر میکارد بنابران بر خاطر مبارک خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که نفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و بشرف ملازمت شاه زاده عالیمقدار طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیر خان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان گشت و روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیر خان در ملازمت شاه زاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک تقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر کردید و در آن مجلس اعلی حضرة البهیه چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیر خان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و در مشهد هم از آن منزل بندهٔ امارت و دولت سیف الدین مظفر بیک را نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم شاه زاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیر خان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا داده بالتماس تمام شاه زاده را از طرف هراة باز گردانیدیم امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفاق بین الجانبین بشوائب خلاف و نفاق متبدل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک در مشهد باتفاق امیر خان در ملازمت شاه زاده عالمیان روی بدار السلطنه هراة آوردند و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاه زاده و امیر خان بقاعده مستمره باغ شهر را نشیمن ساختند و اعلی حضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و در روز سه شنبه بیست و پنجم همان ماه خضر بیک از نزد حضرت ممالک پناهی حبیب الهی که حسب الحکم از اردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون را که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بحضرت در مشهد شرف صدور یافته بود

رسانید و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام آن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت
اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه
سیوم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرده در ملازمت شاهزاده والا گهر طهماسب میرزا بنواحی قریه ... اصفهان منزل گزید و در
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله و ابقاه بمسامع هرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین نظام ملک جلالت حسیب
اهل یقین بلند مرتبه آن آصفی که میسزدش تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین و صباح روز دوشنبه سادات و قضات و اکابر و اشراف بلوازم استقبال
استعجال نموده در نواحی سرپایان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا تقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان
از صحرای اسپاهان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سر خیابان نقره و دستبوس ... الحضرت معزز گشت و خلع فاخره شاهی را
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام با مال همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مضمون پروانچه عالیه
آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که در ... نسبت ... فرزندی دارد و بنابرآن زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه
اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس گردن بحلقه اطاعتش در نیاورد در تیغ سیاست سرش از تن جدا سازد و چون ... آصف بلند مکان
را باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سرپنجه اقتدارش
را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزوی و کلی و ملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آنخواجه بصفت نهادمن
حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بتعلیم
لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نموده باستماع
اقوال مغمومان پریشان حال گوش هوش گشوده دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال بگماشت و صورت مطلوب
و چهره مقصود محتاجان جفا رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت و از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای انزلنا
منازلهم ... نظر حجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانید سادات
صاحب سعادات را که دراری سماء رسالت و دری دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال ... نقش پذیر ساختند
و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابه ملحوظ عین عاطفت و مرحمت
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم متبحر بوده بافاده و استفاده پرداختند و قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تعظیم امر
ملت بیضا باجتهاد ... صواب نمای ایشان بازبسته است در محکمه حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و ... آستانه ... فرخنده صفات را ابواب
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نوادر منظومات ... الیاقوت و المرجان جهة ترصیع
اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون را بیاراید باصناف
لطف و کرم امیدوار و مستظهر داده خواطر آن زمره واجب الاعزاز را بانیاء دینار و درم مسرور و خرم کرده نقود مرادات در آستین تمنای ایشان
نهاد و باقیین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مرحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از سحاب
سحاب مکارم و اقتنان مزرعه امید آنطایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار و امصار را که در بحر طلب بادیه تعب در بلاد عجم
و عرب بطریق سیاحت و سیاحت می پیمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را بنوعی نواخت کرد و از تمغا و باج و خراج مسلمانان تخفیف نموده شرایط مهمانی
و غریب نوازی بجای آورد و محترفات و اهل اسواق که محلان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف و
مستقر ... ایشان احسن المقصد قرار داده و جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل بینش حجسته در بحر
آفرینش بهین دولت در پیشانی اساس عدل را گردید بانی بر جهت جاده بچارکان شد مراد خاطر آزادگان شد ز دوریش کشت ... پرنوا

ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

ز خویش خاطر غمناک مسرور نمود ابر فیض گوهر فشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب بخشش آمد در بخشش درخت بخت دهقان شد بر بخشش
گونه از انصاف او در بیشه آهو روز با شیر بر پهلو بپهلو شاهین مرغابی را نگوید کبوتر حال خود با باز گوید نلرزد برگ بید از تندی باد دنیا بهیچکس
یاد بیداد و قطع نظر از بسط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و انتشار نسایم خلق کریم آن صف
نصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته حبیبان امور جمهور نیک
بوده در سلک نظام نسق انتظام پذیرفت ثبت نمود آن مهر اوج سرفرازی سر پا افتادگان را چاره سازی و تمدد ان باه موجب اشاره
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله والوزاره احمد بیک جهت عرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا متوجه
پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الاما می خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بوده
خیابان رسید و انیس الحضرة البهیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایه اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان خدمت سیف
الاما می بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بسمت تمهید پذیرفته فروغ ساغرهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و بحسن
در آن ایام خجسته انجام فرخنده اختتام حکام ولایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران این
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هرات جمعیت تمام دست
داده در روز نوروز انیس الحضرة البهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و اهالی
قلم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخت
با انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیک از سمرقند بار دیگر آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه
محمد بابر میرزا بر حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی منقبت ولایت
عربی تاج الملة والدین حسن چلبی جهت تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاول
سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از هرات روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یکانگی را موکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلای علا
تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبدالباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نمود و عزایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا عبدالباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی بهمعنان برق و باد
بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف در آورد
و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه
زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان
بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حالات آن ملک را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه
چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود با نعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا انیس الحضرة البهیه همت عالی
بر سر انجام مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشاپور برافراخت و منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستور استمرار بحکور که سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت
یورمه سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان دارای آنسرکار تعلق با حمه سلطان افشار میداشت غبار نفار بر خاطرش نشسته اجازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان بکیران تا ولایت ری باز کشید و امیغی بعوض نواب پایه سریر اعلی رسید حکم همایون شرف نفاذ یافت
که هم از آنجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان انیس الحضرة البهیه در مستخلص طریق و فاسلوک نماید لاجرم طبل مراجعت

مراجعت فرمود و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت
هراة رود و سرکار النکر مقدسه غیاثیه و ساغر و تولک و فراه و سبزوار و اوک و قلعه کاه را باحالی صوابنمایش مفوض گردانید و بدین قبایل
مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام اقتران یافته فرامین بمهر فالات ارباب عمایم و اصاغر و اعاظم بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم
والصلوة والسلام علی حبیبه النبی الکریم گفتار در بیان طلوع نوق مهر مشرق شاه زاده مظفر لوا ابوالنصر سام میرزا از
افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان چون نظام الدولة والوزارة احمد بیگ
بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر همایون شاهی
صعب مینمود اما بنابر آرایش ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری برج سلطنت و سرافرازی متوجه ذروه
خود شرف خاطر خویش گردد و از امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ و بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت
در نهضت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام برابرش کرده و در خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی روان گشت
شهزاده ماه چهر چو خورشید با وج چارم سپهر ملک گفته در موکبش دور باش نکرد سپاهش فلک عطر باش بهر سایبان که آن خورشید تابان
عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین بر دمید و بر صحرا که با بنجه جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان سنبل
مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت بسان فضای فلک سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از مقدمش رشک
دار السلام و در اواخر شعبان ثمان وعشرین وتسعمائه موکب عالی شاه زاده کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان
بشر اقبال انجیر بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانید غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت
ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
و بموجب عالیجاهی ممالک پناهی حبیب اللهی اکابر و اشراف هراة را بنحو تلقی گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاوه
و محولات بشرف پابوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده موید
منصور شایع شده مردمان از روی نشاط و سرور در باب تزئین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان
گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت گذرها را عبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه هفدهم موکب
عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در مشتحان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز
آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هریک
از امرای عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
تختگاه خاقان سعید را از فر وجود فایض الجود شاه زاده جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش از فلک
بوقلمون در گذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از میامن سیاست
آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوه دودمان خلافت از
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی برتافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر شد و
شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت گوییا همای چتر و نقش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و بانجه لوای
عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای این ولایت را روشن کرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست زدوده
لامع انوار امامت نو خویش تایج آثار کرامت بطفلی عالمی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و داد میلش بعهدش گشته اقبال معمور بدورش
فتنه در آفاق مستور بجود اندیشه عالم اندیش باشد بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو دهقان بود آموزگارش
جهان معدلت خاقان فلک قدر براوج سرفرازی چون مه بدر امینش پادشاه تاجداران مراد خاطر امیدواران فریدون لقب جمشید همت

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم مهوّر که عدلش روح کسری در تحیّر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان
سریر جاه از ذاتش مشرّف و کلیش را لازم صد چو آصف زهی آصف پناه داد گستر امین ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آن حسیبی
که هر کس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ریاض ملک و دین خرم از آنست الهی ظل عدلش باد ممدود ز احسانش عباد
خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و علم باد **ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان**
بپایهٔ سریر اعلی و بظهور آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان
ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزادهٔ عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای اسفلهان رو
توجه بآذربایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار رشدید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت و
مضمون لحوم العلماء مسمومة بظهور آمده عارضهٔ مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسپ فرود
پیاده شده در محفه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمود
و چون نزدیک باردوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزادهٔ عالیمقدار طهماسپ میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش
و نثار بجای آورده زبان بادای دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بعز تقبیل انامل همایون معز گشته پادشاه ربع
مسکون اورا بوسید و تنگ در بر گرفت و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت
در آن اثنا جناب زبدة النقبا امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بجرم مصاحبت امیر عنایت الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی ازوی گرفته بود از
دار السلطنه هراة بدرگاه عالمپناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم
رجب در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته همت عالی بپرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطهٔ شدت مرض مجال حرکت نداشت
حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم جهردار و خواجه عنایت الله
که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان بر عوض حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که
بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسید و مضمون یجعل الولدان شیبا شامل حال
مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض دنیویه امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده
بودند و اکثر جهات آن حضرت و مصاحبان و ملازمانش را جهت خاصهٔ خود متصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت رفعه افزون نفاذ یافت که آن
جماعت را استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند نمایند و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشته
و محصلی از گروه ملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی تحصیل پیوسته از آن جمله موازی سیصد تومان با امیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم
هراة که امیرخان جهات ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و بعد از ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد
جان بقابض ارواح سپرد و مظلمهٔ خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد و قطع دابر القوم الذین ظلموا مثنوی خدایی که عرش برین گاه اوست
سر سرکشان خاک درگاه اوست چنین کرد تقدیر و دانسته است که هر کس که بد کرد از بد نرست بد اندیش را نیک ناید به پیش دل بدکنش هست
پیوسته ریش میندیش بد تا نبینی زیان اگر خیر خواهی به نیکی گرای القصه چون امیرخان بدار جزا انتقال نمود و نواب او آنچه مظلمه از هر کس گرفته بود بدین
اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آورند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جرایم سایر ایشان کشیده و امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات
وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة باز گردانیدند و شاه صاحب تاج بقیهٔ ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان بروزگار دولت آثار
بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله
والصلوة علی النبی وآله **ذکر اثمار از صرصر خزانی از جهت تقدیر سبحانی در ایام بهار گلچین زندگانی میرزا شاه حسین**
اصفهانی دردا که سپهر فتنه انگیز بود و این عمر گرانمایه سبک خیز بود در چنگ اجل خنجر کین تیز بود آمد شد مهر بهر خونریزی بود افسوس که سپهر غدار

والحمد لله رب العالمین

غدار از باب دولت و اقبال را از موقف اقتدار آسوده و برقرار نمیگذارد و فریاد که زمانه ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتقیان مدارج اعتبار میکارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست در خانهٔ سپهر ندیدم ستاره که بر نحوست و بال دل فکار نیست باغبان قدر و قضا سرو قامت کدام نازنین را در چمن زندگانی نشاند که نسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که باد لاجرم خریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر منشور زمام کدام کامکار را رقم و آنچه ترفع درجات امن نشان ثبت کرد که عاقبت الامر قلم ختم بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شکفته بود دیگر بار بیداغ کجاست لاله در گلزار هرچند که سرو سرکشد طوبی وار از باد فنا نیافت آخر کار غرض از بسط این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنة و اعتماد الدولة میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید مایهٔ رشک که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیرست در کانون ضمیر ایشان دکان پاتیه سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض آنجناب رسانند و صورت عداوتی را که در پردهٔ خواطر مستور داشتند بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که از بخور مجلس عیش و سرور پادشاه مؤید منصور هوای تبریز عطر بیز بود و میرزا کمال الدین شاه حسین بفراغ محاسبهٔ داد و ستد مهتر شاه قلی که جهة اخراجات کارخانهٔ همایون مبلغهای کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر آن خاین باقی کشیده طالب آنوجه بود و مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن وجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمه ای از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح قضا و مهم شاه قلی برای صواب نمای جناب میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را باخود قرار داده منتهز فرصت میبود در این اثنا نسیم اردی بهشتی وزیدن آغاز نهاد و شاخ ارغوان بلسان مژگان خونریز عاشقان عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گروه ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت بید بخیال خلاف خنجر زمرد پیکر از غلاف بر کشید و پیکان خار عازم خونریزی شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد رباعی دردا که زمان بجنگ تیز آهنگست با خورد و بزرگ روز و شب در جنگست گاهی بود آن لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگست در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از لوح دل میشست و از مکر زمانه غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میگرفت و آواز چنگ و عود و صفیر مرغ اجل بگوش هوش میرسانید و بنغمهٔ آهنگ قانون و رباب آیات انتقالش میخواندند و او بیشعور از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در هشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد و میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب بتجرع نمود و چون آفتاب جهانتاب بمغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه بالشخانه خود شده از خمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود و در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشته آن جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانهٔ آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانهٔ علیه بودند گفت که حکم همایون بر موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز برکشیدند و نقش وجود آن جهان فضل و هنر را در یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند مثنوی دریغ آن سپهر سخا کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافراز والا گهر نوازندهٔ اهل فضل و هنر دریغ آن عدالت پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برآرندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار ندارد وفای و فا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریزی دارد شتاب بود دامنش سرخ از خون ما ندارد دو غم جان محزون ما

القصه چون شاه علی بصرصر دغلی نهال زندگانی آنخسرو ریاض کامرانی را که در بستان بهشت ازپای درانداخت قبل از آنکه این خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر فرمیسیر سوار شده علم همت بصوب آذربیجان و حدود و دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه ذوالاحتیاب بسر نیلگون اخضر کشید و رؤس کواکب از بدن فلک انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا یافت و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده بودند سمت صدور پذیرفت و همان روز که پنجشنبه جمادی الاولی بود کوسلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آنسرور شهید ابیش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار حایر به بنجاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن که برادرزاده قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده یکبار بر زمین افتاده و درخت بهی بیاد فنا داده و وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی باو میگفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و بهمین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قاضوی از خواب درآمده از غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت تقابت پناهی صدارت دستگاهی جلال الحق والحقیقة والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوه بفعل رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف والاعاظم خواجه ضیاء الدین نورالدین محمد در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید

قطعه

مهر سپهر لطف که از رای انورش — آئینه فلک شده جام جهان نما
در نفیس بحر کرم لعل کان حلم — یعنی نظام ملت و دین معدن سخا
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف — مثلش ندیده و نبود ایام عمرها
با قصر همتش که فلک آستان او — کرسی زره کوهی نکند هست منتهی
زاکسیر گرد موکب گردون نورد او — شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا
با کوه گفته اند هما ناز حکم او — کز زیر مهر بغل ربود و شش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش بزوال یافت — بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا
از پای خود دون فلک از دست فتنه اش — سنگ از دست حادثه افتاد چون هما
دردا که چشم زخم زمانش شهید کرد — واحسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون — چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بار ماتمش بفلک وزره نشست — نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه — زهره سیاه کرد دف خود در این عزا
این دار عاریت چو مقام قرار نیست — بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنت عدنست نقیم — فی روضة تحتها رضها السما
نازل ز آسمان شده در وصف این مقام — یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابه این منزل رفیع — کلک قضا و حسن دخله کان آمنا
چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش — خوشبوی تر ز عنبر سارا است بیگمان
باشد سمی شاه شهیدان از این شرف — نور مراد او ست تتق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست — آمد بگوش جان من از غیب این ندا
به صفحهٔ ز نور نوشتست کلک صنع — خطی که خون چکیده از و در دم قضا
مضمونش آنکه چون بجوار مقام یافت — تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سرانجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه و جلال

چون نواب پایه سریر اعلی از سانحهٔ نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهدهٔ سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیهٔ آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعز القدیر کسی نبود شاه جنت نشان خواجه والا الاعزاز را بمنصب جلیلهٔ المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانیده و بانعام خلع فاخره و تاج زندوزی

زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست
و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و علو حسب و سمو نسب و بجدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
بدلی قوی و املی فسیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت استوار
و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گمشده بود عاقبت سر ز گریبان
تو بیرون آورد اما شاه علی که بعد از آن جسارت جسارت تا آل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون بشنود که بفرمان پادشاه فلک
اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر اسب فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان
شتافت پس از وصول بعز بسط بوس شهنشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب
بشفاعتش گشاید شهنشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع
ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرو
نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل نموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات هنوز نامیرزایان
بر افراشتن شیوهٔ اولو الالباب و از ایشان امیدی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نی بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه ز دانش
بود فسوس و درنگ لاجرم چون شاه علی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شهنشاه معروض گردید
مضمون بصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولو الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را بعضی از غلامان میرزا
شاه حسین سپردند تا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مرد را از صحیفهٔ هستی ستردند نظم شمعسان هر کس
که سرکش افتاد میدید چون شمع آخر سر باد هر که پای از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد **گفتار در بیان وصلت
پادشاه دین پناه با شهنشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه** نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت تعدد ازدواج حجلهٔ مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را جلی آراید و جمال نورانی
عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی در غیب خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار رهنمی افزاید بناء علی هذا در شهور
سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نوعروس مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی
از وراء استار غیب هر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور چهره میگشود شهسوار عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب
الاحترام میگشاد و مشاطهٔ زودکار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدهٔ سدره مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والانژاد
متوجه آن شد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شهنشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل
نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب جشن و سرور بر چهرهٔ روزگار همایون آثار بگشاید
جهة تمشیت این مهم سه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب حضرت نشان بود افتخار النقبا
امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و دوری بیک تواجی عازم شروان گشته از عقود جواهر و الماس و از نقود ابیض و احمر تومان تومان
و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آن کار همراه بردند شروانشاه
و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را باقدام تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ نمطی
صورت شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شهنشاه دانست که بسبب تشریف قدوم شریف مخادیم چسپیت انگشت قبول بر دیده
نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانید و در ساعتی که مجلس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهرهٔ زهرا منظر محبت و ولا بجانب
خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد با سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا و مقربان
شروانشاه زر و جوهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شهنشاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری دیدار رومی ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید جمشید چو ان
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز ز گوهرهای نادر طبلها پر ز زرکش جامها بیش از نقود ز اجناس فرنگی صد شتروار ز کتانهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و خیمه داد چندان کز آن شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگه خانهٔ چون
بیت معمور ز خیمه حجلهٔ چون قبه نور تکمل ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شترها داد جمله پر تجمل بهاها بی نهایت بیحد بی تحمل
تمامی را جهاز و جل مذهب فسار و تنگ زابریشم مرتب و بر این قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دموری بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذر خواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و پنجم
ذی حجه حجهٔ مذکوره در منزل واسویج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب و صول مهد علیا بپایه سریر اعلی رسید و پادشاه کامران صاحب سلطان
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن معطوی بپرداختند و پرستاران سراپرده
پادشاهی حجلهای عروسی را بمفروشات زردوزی مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز شد ابواب سرور و خرمی باز زبا
انداز صحرا یافت تزئین لباس سقف صورتخانه چین زتجبیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتضا
محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و در پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که بهوای جان
فزایش لسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت تابش بتنسیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروهٔ سپهر بوقلمون درگذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخسار و ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا جیقی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کأس من
معین بگردش آوردند و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در سینیهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر نفیس و اهر نقش ساختند قافلهٔ جوع را ابدی و گرد نمودند سازندگان خوش آواز چنگ به عود و چنگ زده هر دم باهنگی دیگر لوازم
تهنیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت مقامت باد دایم فرد و تخت بکف بادا ترا جام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور زشمع عارض هر ماه پیکر ز اقبال تو باد ا چشم بد دور فضای ملک از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر عازم حجلهٔ مغرب گشته نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار گیسوی مسکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از رخ گیسوی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری هیبت از بارگاه اختصاص بخلوتخانه خاص خرامیده مقارنه
سعدین اتفاق افتاد و بر حسب اوج شرف و نامداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از گرد آمال و امانی
برگشاد مثنوی پس آنگه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت به کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره افکند کز او در حقه شد یاقوت مانند بالماس تجلد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر سرافرازی برآمد مائدهٔ انوار انعام عام بکرم و جود حاضران بزم شهود در اطباقهای زرنگار رنگ بنا راست و بار دیگر بزم سپهر ابتهاج
طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند شید سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساجقها کشیده نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت اختر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو چهار آبنوسی بنزمت باد و اثر جام
خورشید یکی از ساقیانت باد و ناهید رخت از ساغر اقبال گلگون عدو بیت را دل از ادبار پرخون و بدستور روز پنجم مجلس عیش و عشرت مرتب

مرتب گشته نوای مغنی و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و قباهای مرصع پوشانیدند زمره
از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار بتسخیر عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط
نشسته در آن ایام هر روز با نعام هزار تومان از نقد و جنس سروران بهشت روان را مفتخر و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست
ساقیان ماه پیکر کشید پیوسته جام ارغوان رنگ تا بنگ رباب و نغمهٔ چنگ ولیکن هرگز آن خاقان عادل ز کار ملک و ملت نیست غافل
همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد و المنه که تا حالت
که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و
استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن
ضمیر نمیگذارد و بیمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمدهٔ ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی
بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر
از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نگشوده اند و سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنهٔ سابقه در ظلال عدالت
لایزال ماوی داده و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه در حصار امن و امان غنوده مشاهده میگردید و در امری محال می پندارند
اکاسرهٔ بلند مقدار و قیاصرهٔ گردون اقتدار از صولت آوازهٔ دولتش چون برگ بید از باد صرصر متزلزل شده با دمیکرند و پلنگان قلهٔ کهسار و نهنگان دریای
کاردار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان هیمهٔ خشک در نیران سوزان میسوزند از معمار اجتهاد و اصابت آثارش هموار همت بر مبانی دین قویم
رأیش بها ضمیر مهر تنویرش نیاز و بهرمان حسام ذوالفقار کردارش پیوسته در انحسام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد و بمقتضای
همت همایونش استخراج اطراف اکناف استیصال اعدای دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحای آفاق آسایش امت سید المرسلین
لاجرم مثنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام متصل دست دعا بر داشته اند روی در قبلهٔ جاوید آرند دولت و نصرت
او را بنیاز طلبند از ملک لایزال انشاد بیت بود لایق حال گروهیان که گویند او را دعا هر زمان شمهٔ از بدایع وقایع حالات و اندکی از
نوادر خصایل و محامد ذات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشائی و اوایل ظهور نیر معدلت و عالم
آرائی الی یومنا هذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال کرمت جاوید چنانست که تا شمس آفتاب در دو
دیر باز پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصهٔ سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمهٔ و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد نظم جنابش پاینده دولت ملازم ز جوهر که عرضی بیا انفصالست بحمد الله که ذیل دولتش را
بجیب روز حشر اتصالست و چون دعای جاه و جلال این نیر اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمهٔ مسلمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم واجب و حتم
و لازم و بر ذمهٔ تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسؤال امتداد ایام و دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را تذهیب و زینت
میدهد انگاه بموجب التزامی که در این تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمهٔ از احوال بعضی از فضلای عظام این دوران میمنت انجام مینهد
مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فرازندهٔ تاج و تخت بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هرکسی دلش روشن از نور علم الیقین
تمام جهانش بزیر نگین

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده اند

و زمرهٔ در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند از جملهٔ اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلا در دستور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی سلیلهٔ فاخره شیراز حقیقت با لاغراز بفنون علوم محسوس و مفهوم قیام و اقدام
مینمود و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علمای متبحرین و فضلای متاخرین ممتاز و مستثنی بوده و آنجناب والد امیر غیاث الدین منصور است
که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح
خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون مستعد او له بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود و در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هر روز بآن
بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت بر تألیف و تصنیف میگماشت از جملهٔ نتایج
قلم خجسته رقمش رسالهٔ تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهورست و دقایق نکات آن مؤلفات
افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضلا بآیات مسطور و وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون
تاریخ آنماه و سال راقم حروف را معلوم نیست خامهٔ تقریر آن زبان نگشاد و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علوم و مقام
غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهورست مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب
المثل جمهور علما عز و یکدو دوره در مدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود می
آراید **مولانا جلال الدین محمد الدوانی** از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای
عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متأخرین قصب السبق
از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت و اسرار مخزون که معلم
اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد
ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرونست بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود
و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال
همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا احمد بایسنقر در شیراز بلوازم
درس و افاده قیام مینمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود بشرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطهٔ قابلیت اصلی بلکه
محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از نسیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از نفحات قلم گوهر بارش
ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین
و روم و ایران و آذربایجان و صیمور و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک
السعادت عظمی از شعشعهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسهٔ بیگم که آن را دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت
سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی
بر تفصیل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیهٔ در کمال دقت تألیف نمود
و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد بعد از اطلاع بر کتاب مذکور حاشیهٔ
نوشته بر حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب جهت رد آن حاشیهٔ دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان آن
دو عالم متبحر مباحثات بوقوع میانجامید و هرکس که از اهالی شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جملهٔ
تصانیف جناب مولوی دیگری رسالهٔ زوراست که در علم حکمت نگاشتهٔ خامهٔ بلاغت انتما گردانیده و راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی لازال
مؤیدا بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضهٔ قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام
والتحیه روزی برپای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آن را بزورا موسوم گردانید و چون زورا اختصاری است بغایت
مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و یکی از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح
هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رسالهٔ اثبات واجب و اخلاق جلالی که در باب اخلاق

و انتقال امیر غیاث الدین منصور از این دار پرشر و شور بسرای سرور فی سنهٔ ثمان و اربعین و تسعمائه اتفاق افتاده و در جوار والد بزرگوار خود آسوده
حرره محمد تقی الـ...
۱۴

اخلاق ناصری نوشته شده و داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ
مطالع و حاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم
پادشاه باندک زمانی روی نمود و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل و افضال قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مالوف مدفون
گشت مولانا شرف الدین علی شیفتکی در سلک اشراف علمای کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه بیشتر از کتب فقهیه
از جملهٔ مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنهٔ سبع و تسعمایه در شهر مذکور فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد و مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر تربیت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقان مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت و در شعر امتیاز
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بالتماس امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرموده
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشرف علمای ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا او در
ولا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده همت بر تفصیل قضایا فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمة الله ثانی سرور اولاد امجاد بهترین آخر زمان
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته سیماتش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده ماثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آبای بزرگوار مصروف و درگاه کرامت پناهش
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسه از تعظیم خاک
روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشینند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولاد
عظام سید نعمة الله ولی که شمه از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه
تسعمایه در دار الامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علمای عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جملهٔ تالیفاتش شرح دیوان معجزنشان حضرت مقدس امیر المومنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مولفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بمنصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست معیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل
ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مواخذ بوده درگذشت امیر غیاث الدین

و در تاریخ مولانا حسن روملو بنظر احقر رسید که مولانا جلال الدین محمد دوانی هفتاد و هشت سال در این دار ناپایدار زندگانی نمود و در ماه رجب سال مذکور بمرض اسهال بجهان جاودان انتقال فرمود حرره محمد تقی التستری ۱۲

محمد بود ارشد امیر میران بود که از جملهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی مینمود و کثرت مکنت و ثروت انتساب بدان مرتبه
داشت که بدستیاری قلم و بیان شرح آن نتوان داد و بکمال اعتبار و اختیارش نه در آن مثابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مواخذ گردید و ببعضی از امور نالایق متهم شده بفتوای قضات منشور حیاتش را در نوردید
خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی
میداشت و در آن باب کتابی ببلاغت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان طلوع دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولادش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی
بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی باوی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات
او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه
سبع و عشرین و تسعمائه ببلدهٔ فاخرهٔ بخارا درگذشت سید قوام الدین حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است
و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول
منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش
بلغا و فضلا از سخن رباعی ای مشکل اهل فضل از کلکت حل گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل
و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که ماهچهٔ رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیهٔ آن خطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرار داد و حالا در بلدهٔ
فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب قضی القضاتی اشتغال دارد و بشایستگی رایت همت بر فیصل قضایای برایا میگمارد و سید معز الدین محمد از جملهٔ اتقیای نقبای
اصفهان بمزید تقوی و بیداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب
علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل نبوی از صفحات احوالش در دمیده است و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از ذرات احوالش در وزیدن
ذات فایضة البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید مبانی
شریعت غرا مصروف بیت شد از سعیش قوی ارکان اسلام مدار دهر شریعت پروری کام پدر القدوة اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر
عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت
انجام بنا بر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علماء مذهب ائمه
کرام غایت اهتمام بجای می‌آرد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت
و پرتو انوار دیانت و امانتش بر صفحات روزگار اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن
امیر سید اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر
عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل
و کمالات بهرهٔ تمام داشت و تخم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت پروری و دینداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی
شاه دین پناه هراس بی‌قیاس بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر صفحات احوال
آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم داده سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام
و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت
حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بی‌دریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از
تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

صاحب سعادات

بهعام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بناکام بهمدران ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بسنه
ثلثین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بفراغت اوقات میگذراند شیخ ضیع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلدهٔ فاخره
تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان
طریق ارادتش میپویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان بهاء
و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابد الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شد و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاه
ابواب افادهٔ علوم بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و بحسب نسب از جملهٔ اشراف و اعاظم و حالا منصب تدریس و تولیت بقاع
شریفه نصریه تعلق بدانجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصرالله بغدادی در دار السلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است
و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبدالصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلای آذربایجان
است و بواسطهٔ سعت مشرب احیانا بشرب ابنة العنب اشتغال مینماید تدریس یکصفه از مدرسه مبارکه نصریه تعلق بدانجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلانی
نیز بشرایط افاده بجای می آرد مولانا میرک گیلانی در سلک عظمای علمای تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا صفائی
معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهة تحصیل بدار السلطنه هراة توجه فرمود بعد از چندگاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام
الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی بتبریز آورد و او بحضور حیثیه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه ضمیر منیر مینگاشت این مطلع از انجمله
مطلع خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان جمله گیرند من ماتم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبدالعالی علو مرتبهٔ آن نقطهٔ دایره تقوی و تحصیل
در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علمای
واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف بلندتر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر
مشتهر بهری مقرر از جمله مولفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه و رساله جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حدود بغداد و نجف از
طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم قطیفی بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول
ننموده و بحقیر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن باطنش
بهره ور بوده بشرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد نیث قدوهٔ نقبای نجف و زبدهٔ اصحاب فضل و شرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و
محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوهٔ اشراف علمای عرب و جامع
اصناف فضل و ادب است بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه
هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان انیس الحضرة البهیه و مستحسن گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده
بپایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده عزیمت صوب دیار عرب برافراخت
سید نعمة الله حلی در سلک اجلهٔ سادات و علمای حلّه انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بلدهٔ فاخره هراة را بیمن مقدم شریف مشرف
ساخته چندگاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نورالله ولد قاضی درویش
محمد بن خواجه شکرالله وزیر و برادرزادهٔ قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ فاخره هراة متکفل منصب قضا شده چندسال در غایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار لطیف
بر صحیفهٔ روزگار مینگاشت و در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجا می آورد و بدانهٔ بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید میکرد وفاتش در
اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بوده از قاضی نورالله قدس سره پسری در
غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر مخدوم و آن مخدوم حالا در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب الهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق
و محاسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبدالرحمن برادر خورتر قاضی نورالله بود و در ایام دولت [illegible] شاهی حضرت

بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام نمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه
رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم پناه اولاد امجاد آن قاضی والا نژاد را ببرش و نوازش اختصاص داده بدو زنامه امور منصب
قضای دیار ولد ارشدش بهاء الدین مولانا درویش ... یکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خط تعلیق مشغولی مینمود و جودت نظمش
که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مراحل شعر اشعر ... واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش
نظمی نشنیده ام این مطلع از نتایج کلک بلاغت نظام اوست که مطلع خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا
شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام داشت و حوشش بهزل و مزاح بغایت راغب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع
ساقیا عشق آتش بزن این دل افسردهٔ مارا بنور خویش روشن کن چراغ مردهٔ مارا مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیای بلدهٔ فارس انتظام داشت
و در این اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم میگمارد و در اوایل امسال یعنی سنه ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ
فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنه هراة فرستاد و از وفور انعام آن ملاذ
انام بصلات کرامند محظوظ و بهره ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان
منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرا و عظام و صدور کرام جهة مدد معاش آنجناب
مبلغ ... من و سست چو بر خنجر بیداد برد تشنهٔ آب زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر خرد سید جعفر
بود لوامع انوار شمایل ... از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش
مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم و اعزاز
و الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کیچیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه میرزا
کیچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف
و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشائی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده از سایر سادات
عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال
فراغبال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنه سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنه را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا
پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته با حیای سنن سنیهٔ آبا و عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف
ابواب لطف و کرمست بر روی روزگار کبار و صغار میگشاید شیخ بیادگار [?] بجائی که بوی او وادی شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و در
علم و دانش از سایر سادات صاحب کمال ذات ممتاز و مستثنی مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در ترویج سنن
سنیهٔ آبا و عظام خویش کوشیده نقش افاده و ارشاد در صحایف خواطر مینگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق
بدار السلطنه هراة تشریف آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرموده منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه
گشته چندگاه در ظل عاطفتش برآسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد خراسان در گرفت شاه بهاء الدین
بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضای قضا متوفی
شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران
بود و آنجناب در ذی الحجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب امارت مآب ... بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف
مشرف ساخت و در آن اوقات با اصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سر انجام مهام میگماشت و در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه
والحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکتی که وطن مالوف و مسکن معهودش بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده در یکچند از رنج راه برآسود و در آن
اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینهٔ دیرینه در سینه داشتند قصد اهلاک او نموده شبی با تیغهای کشیده بر سر بالینش رفته چند زخم کاری زدند تا بر [?]

از جهت الهی چون نصیب بسر دیگر بود هر چند حکام الولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و به حقیقت جریمه مقتول مطلع نگردیدند مطلع از نتایج طبع مولانا امید است که
مطلع تو ترک ظلم هستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری آنجناب حمیده از
سیر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس
دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینمایند و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار متوطنان جرجان میگشایند در باب معموری آن بلاد و اهالی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرمایند بدانچه مشهور است امیر قاسم نجفی
اشرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدانجناب میدارد و از روی امانت و دیانت پیوسته
همت بر تحقیق انساب سادات مصروف میگرداند ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوف و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله عطوف
رئوف مولانا سلطان حسین خیابانی بر مسند قضاء ولایت اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل و علما منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت الی علی
و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام میگسترد همی
وجه معاش و ماده انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی بهتر دور و نزدیک و ترک و تاجیک از حاصل مزارعش کامیاب و بهره ور بود در فرخنده
اختران قدوه اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب نجفی که نبیره امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والده ماجده اش صبیه میرزا محمود خواجه الاق
که بنت عمه سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبدالقادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب بود استماع افتاد
که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان نقبا نجف دست داد از وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان
رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آنسید ستوده شیم بمثابه بود که ظاهرا پیش از آن نقیبی با آن حشمت و عظمت از عراق عرب باین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جمله سادات نجبا
و علو حسب و سمو نسب نبی مختار در عربستان بدرجه سمت اشتهار دارد که صغار و کبار آنجا بر کلام السماء للملک الجبار والارض للنبی المختار اقرار دادند و سلسله نسب سادات نجف
که از زمره کریمه علیه اند با امام چهارم زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام اتصال میباید و اکنون امیر شمس الدین علی باخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاوه این نسب
عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبه نقابت متمکن است و توقع ترفع بتقدم مردم بر آنجناب غیر ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بیریب است و خیر الشهاده و
عالم الغیب امیر ابوالقاسم در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقبا ذو المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش امیر سراج
الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و با مر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بهم میرسانید
سید مشار الیه اسباب عیش و نشاط بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید که بشرف سیادت دستگیری کرده
بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب انابت بر روی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی
نقبا در علی ما یشاء امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبا مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها التحف السلام
والتحیه رتبه تقدم داشت و صحت انتساب امیرزاده محمد و سایر نقبا آن بقعه متبرکه مانند میر علی اکبر که بامیر جهین اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش میر غیاث الدین محمد
بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق عشر بشر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان انساب سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست تا بآنجا چه حاجت
تجلی امیر محمد ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقباء روضه رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات
بمنصب قضا و ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای میآورد امیر نظام الدین عبدالحی استرابادی پدر بزرگوارش سید
عبدالوهاب در مملکت جرجان از جمله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور رعایا اهتمام مینمود و امیر
عبدالحی در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلده استراباد بدار السلطنه هراه خرامیده بکلی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه
جودت ذهن و حدت طبع اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت
ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که رایت لوای
کشورگشای شاهی بلدان خراسان را تسخیر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و رعایت یافت و آفتاب انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال

مالش یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب مهم تفصیل قضایای شرعیه چند
سال بکمال استقلال بسرانجام آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثر
بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه مصروف میگردد و بپشتیبانی تکلف و غایت تصلف درین روزگار امیر عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر فضلای دیار خراسان فایقست و بعلو
فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق و نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بمقتضای خاطر خطیرش منتظم
شعر لیس کلامی یفی بنعت کماله صلی الاله علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک اماجد سادات قهستان
انتظام داشته و همواره تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار
و افزونی اتباع و اموال از مرتبه والد ماجد تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان گشوده همت و الا
مکرمتش خورشید صفت صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا تافته بیت همیشه طالع مسعود باد و اقبال
محمود باد امیر عبد الحی رازی در میان خورد و بزرگ بامیر خورد مشهورست و بوفور جود و احسان بر السنه و افواه طوایف انسان مذکور و آنجناب در سلک ابنای
اعاظم حضرت نقابت منقبت شهید انتظام داشته و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور
قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت
و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بیدریغ خصوصا مراجعت حاصل کرده عنان توجه بدار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه
دولت در شادمان در عهد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف
سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضای بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بوده چندگاه
بتفصیل امور شرعیه میپرداخت و مهمات فرق انام بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون منصب تدریس یکی از صفه های مدرسه سلطانی بدانجناب
تعلق میدارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر مینگارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول
در علم نجوم و حکمیات بیمثل و بدلست و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد
مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد
التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش
افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف مینگارد و بر تذکره و تحریر مجسطی و مثنیه حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت مالک پناهی حبیب
اللهی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام در عقد انشا منتظم گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده فعال اند بکمال صلاح و تقوی
موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین
عطاء الله سلمه الله و ابقاه و امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده
فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهره ور میساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده و همگی اوقات شریف را باداء وظایف
طاعات و عبادات مصروف گردانیده و از دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفه های مدارس سلطانی بتدریس و افاده مشغولی مینماید و
سید میرک بر سر مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام جمعه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید و از افاده طبع دراکش طلبه علوم
محسوس و مفهوم مستفید و کامیاب اند افاضه ضمیر فیض پذیر این یک گوشه هدایت و ارشاد ناصر و میسر باد تا همیشه ظل ایشان پاینده و خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مؤمن دو جوان حمیده
اخلاق خجسته اطوار اند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور
خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره که مدتی مدید پرتو اهتمامش بر سرانجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه تافته بود و
خواجه محمد مؤمن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان آنجناب را مسلم میدارند و شحات خامه مشکین علامتش را سرمشق خویش میشمارند و خواجه محمد
مؤمن در زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات حضرت مالک رقاب حبیب الهی گشته بمنصب جلیل المراتب معلی شاهزاده وافر مناقب ابو النصر سام میرزا سرافراز شده اکنون

اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی است خجسته سیرت پسر
خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و سیاق تمثیل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا اهتمام مینمود بعد از آن ترقی فرموده بمنصب
دیوان رسید و امور ملکت و مال بمیامن سعی و اهتمامش انتظام گردید و میرزا قاسم از اوان جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعه مسایل مبتدا و لوی پرداخته و در خط تعلیق و نستعلیق رایات
خوشنویسی برافراخته و ایضا انتخاب در فن شطرنج خواه صغیر خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیر خواهی بر صفحات
ضمایر اکابر و اصاغر مینگارد و اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت بلاغت بنیانش در نظر فضلا بسخن مطبوع و مستحسن میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد
تعالی در سلک ملازمان حضرت البهیه درشتخان در سلک الحکیمان انتظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب مدار الخانی معدلت آثار چنانچه میباید بر وجنات احوال
مالش تافته از منظومات کلک درربار میرزا قاسم این بیت بخاطر بود خامه تحریر بر آن مبادرت نمود نظم شد مرا کاسه سر خاک در میخانه باشد از گردش ایام شود پیمانه ز اسبابها
بیگانه شدم بهر تو من آشنا باشد گشتی تو ز من بیگانه بیش و اعظ منشین قصه طوبی مشنو قد برافراز که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین
عبد القادر چلبی در علوم شرعیه و نوشتن سکوک و سجلات و مسکات وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضاء کارزارگاه منصوب و در ایام دولت ابد پیوند
نقیب النقبا ترتیب یافته سه چهار سال در دار السلطنه هراة باتفاق سایر قضاة اسلام قضایا را فیصل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور
شرعیه شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا حسامی واعظ از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بمناسبت حسامی تخلص مینماید و بطلاقت لسان و فصاحت بیان
موصوف و بکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بعبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بزبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنت
هراة بموعظه میپردازد و در روزهای چهارشنبه در سر مزار فایض الانوار خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را نصایح و مواعظ محظوظ و بهره ور میسازد امیر نظام الدین عبد الحی منشی در سلک
سادات عظام منتظم است و پدرش امیر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی و ملایمت اصلی از مبادی ایام صبی و جوانی
بتحصیل علوم صرف نموده و در کتابت سعی بلیغ تا اوان جوانی اکثر کتب متداوله را مطالعه فرموده و چون انتخاب بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت
خاقان سلیمانی چند گاه صاحب منصب انشا بود و بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی مدرس مدرسه امیر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم آن امر
بجای آورد و در سنه ثلثین و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استرآباد نمود و حسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بآنجانب توجه فرمود مولانا
میرعلی بسیادت مشهور است و در خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان روزگار و در صنعت نظم اشعار ملایمت تمام دارد و اغلب اوقات ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار میگذارد و این
با هم مهدی از جمله منظومات اوست معما خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکباره کی از قید خرد وارسته در میکده با پیر فنا گردیده این مطلع
و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و مبنی است بر مدح مربی اهل فضل و هنر نتیجه طبع اوست که مطلع ولا نکوغم زدردم اگر بیابی راه بپیش آصف عالی گهر حبیب الله صفت
این مطلع آنست که هر حرف از حروفی که در مطلع منتسبست چون در ضمیر نگاه دارند و باصطلاحی که متعارفست عمل نمود بمصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد
که حرف مضمر کدام است رباعی ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب وز حسن تو گرد دیده فزون ذوق و طرب تو معدن مکرمت جودی و دیده بهمند صاحب خان
بیابیت از عین ادب نج شرف ملکت و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان فطنت نشانست و از علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد
و انتخاب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان بطالعی که تولا کند بدان تقویم بدار الملک خراسان آمده رحل اقامت بر صحیفه خاطر نگاشت و اکثر
اوقات خجسته ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و تنجیم و الحمد لله الخبیر العلیم و الصلوة علی
رسوله الکریم پوشیده نماند که ازین زمره عظیم الشان درین زمان میمنت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند
و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر مجموع ایشان
موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود و اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف مییابد و بر حسب وعده
که در دیباچه مجلد اول کرده شده به تو اهتمام در بیان نبذه از غرایب و عجایب ربع مسکون می نماید

امید که توفیق مساعد گردد

حرره میرزا احمد علی شیرازی سنه ۱۲۷۳

خاتمه

بسم الله الرحمن الرحیم

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرابت آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلای خرد اقتباس بر یعنی
اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضیه که آنرا در آب
افکنند و این نصف که مکشوف است نصفی که در جانب جنوب افتاده ویران است پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون
خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند
و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در انجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو
تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند
که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جمکوت گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنک دز
پس بر جزایر زاوه که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیوه و شمال جزایر زنج و منقطعات بلاد
زنجیان گذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از انجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم
هفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه
آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز زیاده است زیرا که محتویست بر قفار و بیابانهای بسیار **اقلیم اول** بزحل منسوب است
و عامه اهل این اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جائیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم
آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت رسد و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا و ابتدا این
اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند
و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه گذرد
تا بحر محیط منتهی شود و تفصیل عجایب این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد **بلاد نوبه** دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن را بمدت
هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرّه و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود و ملک
نوبه مشتملست بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا
بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند
و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همانست و طعام ایشان ارزنست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که
پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان نمک و برنج فراوان نزدیک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهره آبگینه و سفینه و ظرفها
از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معیّن جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند
و شب بسر امتعه ایشان رفته در برابر هر متاعی جهه ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بهای بضاعت خود را دیده اگر بدان
راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الّا بضاعت را از ثمن آن دورتر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی
دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن یمن
مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای
آنجا استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا جنگ
نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجانوران مشغولی
نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و
دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من شود و احیانا تا سیصد من نیز برسد **تغازه** شهریست
در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی بر (?) آن موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است
چنانچه کار عامّه تغازه جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در آن ولایت
وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا بار خوشه گندمی یافتم که هر
گندم از آن برابر بیضه بود و پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سؤال کردم جواب داد که در
اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمّال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبوده از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آشامد
مخنث گردد **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمّان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از
شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش بر آیند و شوهران مانع نیایند **سبا** شهریست که میان آن و صنعاء سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا
بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه حق عزّ اسمه در شان آن نازل کرده
است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس
و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعاء** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیمار
را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه
السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آنخانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز
بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آنمقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل میرسید و سقف آن تمام
از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها
آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفّان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل یمن با وی گفتند که بر کتابه
آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان ان هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان میگفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب نیست
که از سر انهدام آن بنا در گذری عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداده و آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد در بعضی از نسخ بنظر در آمده

که در صفا نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود **جهره** داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از
آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر همین منوال باشد **چین** مملکتی طویل
عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدای اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم از آن مملکت و اہالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف
اند بینیهای ایشان کوتاه و قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود
در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیریست و در سالی که نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن غدیر اندازند و مردم
بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسپ را
چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران ببارد آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قلهٔ کوهی که نزدیک آن غدیر است
اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این عمل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن
سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود و گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی بد انتشار یابد و
چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی بد زایل شود صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است
سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون جامه بلاد
آن میان سمره و سواد باشد و ابتدا از این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد درقه و افریقیه
و شمال بربستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجائب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود
مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلدهٔ شریفه است و بکه بباء موحده تحتانیه موضع خانهٔ کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را
بکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه تبکّ ای ازدحمه و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم
آن بلده را ام الاقلیم نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف خلایق مختلفة المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبهٔ معظمه است
که بمطلق آیهٔ کریمهٔ و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک
حج است در یکی از ارکان آن بخانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام مجید نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل
آن موضع مبارکست و در عجائب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهرند
از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسوزندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است
که از یمین مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد و از
جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمرهٔ از انام آنکه هر
کس کله بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که آیهٔ ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر تعظیم شان آنهاست از جبال
مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة انماها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا
بیرون خواهد آمد **مدینه معظمه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینهٔ طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد
منورش در آن بلده است در عجائب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد
از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معموره
آن از اقلیم اول و دوم و سیوم اند کی از آن داخل اقلیم چهارم و بدین سبب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود
حقیقی گردن پیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و المقدار نباتات نافعه و ادویهٔ مفیده که در آن
دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمهٔ از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بهمت بنیان پذیرفت

در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوهٔ شیرین دارد و طیوری مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک بر آن شجره می‌نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند
و مار قصد آن مرغان کرده هر یک که در سایهٔ آن درخت افتاده باشند از تعرض این باشند و بقیه طعمهٔ حیه میشوند دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریبی آنجا
و در آید اصلا بر جماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بحال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در بعضی بلاد هند زمینی است
که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بهیأت سگ بزرگ جسیم و تیز تک و هوای آن موضع در غایت حرارتست تا آن
جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت اختفای آنها تجار فرصت نگاهداشته بر باد پایان برق رفتار سوار شده خود را بدان زمین
رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر آن موران دوچار خورند بدانه و سقشان جان ببرند و از جمله نباتات عجیبهٔ آن ملک
برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آنجا چنانست که مقدار سپاری
فوفل که آن را سپاری نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار نیم نخود آهک تر کرده بر رو مالیده باشند پیچیده در دهان گذارند
و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را بغایت منشرح سازد و رخساره را افروخته
و کیفیتی مشابه نشهٔ شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را مایل طعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و انگیز
شهوت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی ماده برگی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان
تیز چو گوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو تیز تیزی او آلت قطع جذام قول نبی رفته علیه السلام برگ و در گستره نشانی ز خون
لیک هم از رگ دود وش خون برون طرفه بنائی که شده در دهن خونش چو حیوان بدر آید ز تن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان همه
محکم کند سرخی رویش ز دو خد منکرش آهک و فوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شریکش بس مرتبه و نام همو راست بس گرچه که
آبش بوی بهست پیش که نه شود بیش کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر از پس شش ماه بود تازه تر در دهنش گیر و بصحبت خرام تا نگری
فضل عجیب و السلام دیگر از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هند بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام
عید خود بت پرستان آن بیت الصنم را می‌آرایند و از اطراف و جوانب خلقی بهم جمع می‌آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن
مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقلهٔ کوه صعود
مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنگ که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می‌افکند
و باواز بلند چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می‌آید و مانند مرده می‌افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته
پیش صنم میبرند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن
بحال خود می‌آید و برخاسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی‌بیند **بادام** داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است
بر یک پهلو خفتیده و در بعضی از سنوات بی تحرکی نایی ایستد و از وی صدائی ظاهر میشود و آن معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی
که آن حرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد **سرمره** بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست که زعم مردم آنجا
جاهل آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر سر منارچی از سنگ موضوع است و بر سر آنچم خروسی از طلا منصوب هر کس قصد سر نهاده کند آن
خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلب** ایضا از جمله بلاد هند است و بزعم
صاحب تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمهٔ آبیست هر سال در روز عاشورا
آن بط بالها گشاید و منقار خود را بآن چشمه رسانیده و آب آن چشمه را بیاشامد بعد از آن از آن عمود چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت کند **کالیکوت** بندریست در هندوستان مشابه هرموز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند
و دو مسجد جامع متکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و بادا د نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست
که تجار در ثروت صورت تجار دارند و از دریا بدان بلده مال بسیار آرند و بر ساحل دریا در کوچه و بازار گذارند و بواسطهٔ اشغال ضروریه

چون دیده وران بآن بندر درآیند عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هر گاه بفروخته شود زکوة چهل یک ستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند
و رسم سایر بندرهای هند آنست که هر گاه کشتی را بی اختیار باد و ملاح بانجا برند هندیان آن را باد آورده گفته غارت کنند مگر کالیکوت
که از اموال کشتی باد آورده نیز بیش از چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست
کتاره هندی چون قطره آب و در دستی دیگر کاوسری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند و هر گاه سامری فوت شود
خواهرزاده اش را قایم مقام کرده اند و پسر و برادر و سایر اقربا حاکم را معتبر ندانند و هیچکس نتواند که بتغلب و قهر بر آن شهر استیلا یابد و در کالیکوت
همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در آنجا عیب نیست مگر کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاوی کشته یا گوشت آن را
خورده در ساعت آنکس را بکشند و گاو را آن کافران مثل چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد
الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل
و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علی حده است قومی از آن قبیل اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد باشد و هر یک شوهری
از متوطنات آن زن را متعهد بوده اید از وثاق و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و اوقات شبانه روز را قسمت کرده اند چون یکی از آن شوهران
بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد و بیجانگر شهریست که سیاح بینای
مردمک هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار
و سه شهر بند در گرد یکدیگر کشیده اند و گرد اگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بیرون بقد آدمی متقارب
بیکدیگر محکم کرده اند تا سواره و پیاده بسهولت نزدیک سور نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند را نسبت ببلده
فاخره هراة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولا از دره و برادران تا پل مالان باشد و عرضا از پل مناره و در تا قریه شینان
و حصار دوم در طول از پل جوی نو تا پل ره قرا و در عرض از پل مرکینه و چغان تا باغ زنیده و قریه جسان و حصار سیم از مزار هلال قدر رازی تا گنبد محمد
سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارده و پنجم از کوچه در باغ زاغان تا در بند شیخ خرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد
و مجموع این شش قلعه بگرد یکدیگر درآمده و دروازهای آنها در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمینا ده برابر چهار
سوق هراة و کریاس پادشاه که او را ایرا گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات بسیار
و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل قصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و بازارهای
آن بلده را بغایت گشاده پرداخته اند و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجا چنانچه خوردن
طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد و همچنین در آن بلده صرافان جواهر و اهل جواهر باشند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد
در بازار آشکار سودا و معامله کنند و از هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت
بصورت چهل ستونی و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش بمقدار قامت شخصی باشد و رسمی که طول و سی گز عرض بود افراخته و آن دفترخانه
باشد و نویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفاتر گمارند و خط مردم بیجانگر دو نوع است یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی داشته
و دو انگشت پهنائی باستعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جلبی سفیدی را سیاه کنند و ایار داده مهره زنند
چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ نرمی را که در آن دیار پیدا شود بشبیه دسته قلم تراش بتراشند و با آن آغاز نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید
بر آن جلبی سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و قدر اعتمادی مردم بیجانگر این باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آن را نایک خوانند
من حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت نشیند و پیادگان چوبها بر دست در پایان آن صفه بایستند هر کرا مهمی باشد بمیان ایشان درآمده
محقری تحفه گذرانند و روی بر زمین نهاده باز برپای ایستد و حاجت خود را بعرض نایک رسانند و او بر وجهی که مقتضای عدالت است حکم کند
و دیگری هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون نایک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بدعا بگشایند

بدعالیس گشایند و از آن دیوانخانه تا نقش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند و چون بایک متوجه عظمت سرای گردد و نزد هر دربانی چیزی از
ملازمانش بازایستند چنانچه از دربند هفتمین تنها درآید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه
است و زر آن مردم سه نوع است از طلای مغشوش یکی را ورهه گویند و آن زر یک مثقالی باشد و بده دینار کپکی خرج شود و دوم را که نصف آنست
پرتاب خوانند و سیم را که ده یک ورهه است فلم نامند از آن دو نوع رایج تر باشد و شش یک فلم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز بغایت
رایج است و سه یک تار از مس باشد و آنرا جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلاد ممالک مقرر زر بضرابخانه فرود آورند و
هر کرا از دیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بضرابخانه رفته مواجب ستانند و بکدینار هیچ آفریده را بر ولایات
حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بجانگر برتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه برای خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها از
طلای گداخته مصمت مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر دست و انگشتان
کنند و در برابر ضرابخانه شحنه کاهست و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آن وجه را از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هرچه گم شود و دزد را پیدا کرده
بخداوند مال بسپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در قفای ضرابخانه صورت بازاریست در صد گز طول و پانزده
گز عرض تخمیناً و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته صفهای مکلف ساخته اند و پیش آن صفها خانهای زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین
درهای خانها را آب زده کرسیها و صندلیها نهند و محبکان خورد سال صاحب جمال هر یک از جوهر و زیور توانگر بر آن کرسیها و صندلیها نشینند
و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد آنجا تا ید و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه داشته باشد
اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده
که چون حضرت خاقان سعید مرا جهة رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه
برآسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسپ خوب و دو تقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم
پادشاه در چهل ستونی بعظمتی هرچه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامهای فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در
گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از درهای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود و سبز رنگی لاغر اندام قامتش
بلندی مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود
آوردم التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشانیدند و نشان خاقان سعید را ستانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ
ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دسته تنبول و بسته پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم هر روز دو
گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو ورهه نقد للعلفه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه
مرا طلبیده و از احوال خاقان سعید می پرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود بمن می بخشید و حکایات
میگفت باو بگو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مایده پیش او نهند چون ما و شما بجهة مخالفت مذهب با هم چیز نمیخوریم مصراع
این نیز رد دعوت ایلچی باشد و پادشاه بجانگر را در آن وقت بمقصد خاتون و فتان بود و در مجموع حرمهای او هیچ پسر ده ساله را نگذاشتند
و هیچ دو عورت در یکخانه نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هرجا خبر دختر جمیله می شود پدر و مادر دختر را
طلبیده برعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خویش میبرد و دیگر هیچکس از والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین بجانگر در سالی
یک نوبت از روی تعظیم و اقتدار و تجبر و افتخار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهنادی گویند شرح این سخن آنکه از تمامی
ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راهست سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته و تختها و صندوقها
بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام سلخ ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

در فضائی بغایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد رایت اقامت برافرازند و فیلان کوه نهاد حاضر سازند و در آن فضای دلگشای چهار
طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان مصور بصور مجسم و هر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در اطراف
آن چهار طاقها ظاهر نماید و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گرد بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفههای
آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصهٔ پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار
طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب
بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را بزیر چراغ پایه فرستند و هر اصولی که مطربان سازند
فیل از آن خرطوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید منگلور بندریست در سر حد بیجانگر و در سه فرسخی آن شهر بتخانهایست مربع متساوی
الاضلاع ده گز در ده گز و پنج گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از روی بصورت چهار صفه و در پیش آن صفه که در برابر است بتی بصورت آدمی
تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گویا بکسی می‌نگرد و امثال این بتخانه در ممالک
هند بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد و شمار والعلم عند الله الملک الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب این
اقلیم مریخ است و اهالی آنجا اسمر اللون باشند و ابتداء اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و
جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پس امصار قندهار رود و بر وسط بلدان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق
جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام بگذرد و پس بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد
طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد و غرائب این اقلیم بدین موجبست که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن
بلده دو ستونست که جسم آن با حجار و اجرام مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر
روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومیست و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد
و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم دروازه را نمیگشایند مگر در روز جمعه و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات بود و از غرائب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد و قصر
باسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذو القرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینه بقطر هفت گز در آن
میل نشانده و آن را بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بیرون و بدریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی
در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت
متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را نسبت بدیشان
اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکا و فطانت
فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آئینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت را
باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل منارهٔ اسکندریه آبگینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده
بودند و بر پشت آن منارهٔ بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود والعلم عند الله الودود **مصر** از جملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است
بوفور عمارت و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز و استثنا دارد و معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش در
ازمنهٔ سابقه بمرتبه بود که بسبب غرور فرعون شده گفت که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیلی در وقتی که آن مملکت را
مسخر ساخت بنا بر توطن پا از مصر بر انداخت و نزدیک بآن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد و آنرا موسوم بقاهرهٔ معزیه گردانید
و آل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهرهٔ معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع گردانیدند
و قاهرهٔ معزیه بلده ایست طولانی در کنار بحر نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای

و در واقعهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا بیضهٔ مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند و بعد از انقضای چند روز بعدد هر بیضه جوجه بیرون آید و اعانه
چنینه جوز دان نکرده بتدریج بزرگ شود و دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض باطراف
و جوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا آنکس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد
دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنهٔ سابقه طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت
مهابت و با فسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمینموده اند و تا بعمارات ضرر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابوالهول خوانند و دیگر از جملهٔ عجایب آن مملکت دو گنبد هرمان مصر است و آن عمارات از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند و بروایت
بعضی از مورخان بانی آن عمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسنگ مسافت بهم تافته و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات
اهل عالم بغایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها منبر کرده بوده اند و از آنجمله سه گنبد بزرگست و از آن
سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آن نیز بهمین مقدار است
و آن گنبد کوچکتر سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را تحریص بر تخریب هرمان ترغیب
نمود و سلطان بسیاری از بیلداران را با هیمن و کلند بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد
چنانچه از دور بنظر بیننده در نیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا موی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوبی فسطاط
و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتانهای مسطر کفن کرده اند
و ادویه بر آن مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریهٔ را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر ببدنش راه نیافته بود و اثر حنا در
دست و پای آن همچنان باقی بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین
مومیائیها باشد عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقول محققان فرعون بوده است و درختی که روغن البلسان از آن حاصل شود در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره ایست از سنگ رخام
سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس بر بالین و بسیار از آن دو صورت دیگر مشابه دو
خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب مترشح کند و آن آب بهرجا که رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است وجه تسمیه اش بزعم
بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر از آن بفقرا قسمت میکرده گویند که در نواحی آن بلده
چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر
نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند در هرجا که باشند کژدم متعرض نگردد و در بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة
علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت نهند و آنرا
در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شام است و نخست ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا
باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد بتقلید بهشت بهمان سرزمین
بستانی فردوس آئین بنا کرد و بقول بعضی اهل تفسیر آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن موضع است پس از آن تاریخ که بزعم
اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود و هوای دمشق بغایت
ملیست و آبش که از طرف بعلبک می آید اکثر در سایهٔ درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطهٔ دمشق یکی از چهار بهشت عالم است و آن
سه موضع نزه دیگر که عبارت از شعب بوان و ابلهٔ بصره و صغد سمرقند است در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام
دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزئین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه و در عالم
بقعه بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد و چنانچه گویند که تحصیل مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشد

و دستفیان بلهو و لعب مشغول‌اند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف انه هو الغفور الرئوف **انطاکیه** شهریست بزرگ نزدیک
بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانیهٔ آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در سواد
انطاکیه سیصد و شصت برجست و جهه محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده اند در عجایب البلدان مسطور است که در
ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و در بیرون آنقدر پشه بود که اگر کسی دست از پنجرهٔ سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست
وی چسپیدی تا گاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه از مس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز
پشه پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا
کردهٔ داؤد است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود و در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم
شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج تکرار نیست و شرف مسجد اقصی
همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها و انما با از آن بقعه
متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی
کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بتصدیق اقران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر
گشته آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلدهٔ شریف
را در سنهٔ اربع و سبعین پسر عم حجاج بن یوسف قاسم بن ابی عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارات اتصاف دارد و در بازار
آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و در زمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبه رسید که لشکریان را
جای نشستن نماند بنابر آن عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو و مشهور بسوق الامیر بود
ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان مییابد و بهترین آن کاریزها
قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان حقایق
ابیات دارد و این بیت از آنجمله است که بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز
از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است و گویند که آن
بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصبهٔ ثنیة الله اکبر که قریب ببلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر بر السنه و افواه اهل سفر
مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم آنجاست و بر سر
آن قبر آهن پاره با ریخته اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بآنجا
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدر آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال البصری
که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب است که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسپ
بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من خرافات العجم همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت باز داشته
فوت گشت **اصطخر** از بلاد قدیمهٔ فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ غدوها شهر
و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت
رسالت است صلی الله علیه و سلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیهٔ عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر
هیکلی عظیم ساخته اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنابر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در آن هیکل حبس کرده است و العلم
عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون بلده
ابرقوه باران نباره مگر اندکی و در بیرون شهر بر سور سایر امصار اقطار امطار در فیضان باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات

یوسف پدر محمد بن

صلوة الله علیه وعلی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین **الاقلیم الرابع** این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معمورهٔ عالم و مسکن اشرف
اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر
و ابتداء اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و پس بر اراضی تبت و خرخیر و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج
گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق
و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیرهٔ قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد دیار یقی [?] و بلاد افرنجه
و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع معظمهٔ این اقلیم بدین موجبست **خان بالیق** دار الملک مملکت ختاست و بفسحت فضا و لطافت
آب و هوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کردهٔ قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری
بزرگ و رسیع [?] که عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن جوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع را
که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند
و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکند یا اسپی برگ آن رساند و در دو طرف آن راه
قریهای معمور مشتمل بر بتخانها و دکاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک
لطایف نگار میگردد **حکایت** در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا
جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرموده و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش
را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آن جماعت ارسال نمود و با خواجهٔ مشار الیه مقرر کرد که از آن روز که از دار السلطنه هراة سفر کند
تا هر روز که باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده نگاه داشته
بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلدهٔ فاخرهٔ هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث
و عشرین و ثمانمایه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند
و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاولی بحلبگاه [?] بلده و ایل شیر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان
آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی
الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت میپرستیدند و بتخانهٔ بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده که میگفتند
که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان
رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاد و
در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب بآن بقعه عبدهٔ اوثان بتخانهٔ بزرگ داشتند که
اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوان
شکلی معمور [?] بابری نام در غایت حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روانه شده و بیست پنج مرحله نموده دوازدهم
شعبان در آن بیابان گاو قطاس بازخوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده
بر سر شاخ نگاهداشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاییست ده روزه راه
بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیک روز در
مرغزاری نضارت آثار صفهٔ عالی ساخته سایبانها برافراختند و میزها و صندلیها نهاده از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و
انواع میوهای خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیده و بر زبر هر میز بخلی [?] بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون
از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو داده و نسخه گرفتند

که هریک از ایلچیان چند عدد نوکر داشتند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که هرکس که دروغ گوید او را در پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانانی که
همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که خدمتکاری بر میان بستند و شادی خواجه و شعبان و دانکت داجی که حاکم سرحد بود و طوی عظیم
مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود بردند و ختائیان بدستوری که معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده میان
ایشان راه نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضائی بزرگ بود و در وسط آن فضا
دکانی بلند که ساختنش بغایت عجیب بود ساخته بودند و خیمهٔ بزرگ دو نیزه ختائی بر آن موضع کرده بودند و اطنابش را برداشته و تالاری از چوب و سایبانها
بر افراخته چنانچه در آن بغایت مطلقاً آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه دو نیزه صندلی داجی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها
بود و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امراء ختائی بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان التعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هریک از
ایلچیان و امراء دو شیره نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک و تر ختائی و در دیگر کلیچها و نانهای خوب و گلهای از کاغذ و ابریشم بغایت
مرغوب و در پیش سایر مردم بعده هریک یک شیره بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی نقطع نهاده بودند [illegible] صراحیهای خرد و بزرگ
بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و با توغن و کمانچه و نی و تنبک و موسیقار و [illegible]
و چهار پاره و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده و مروارید با در گوش کشیده بازی
گریها کردند و ازین فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جیبه پوش چنان محکم و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس ننهادند
و نیزه ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیر دیهون که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق [illegible]
باده میگردانید هرکس را که کاسه داد چنانچه از آن بر سرش زده مجلس با عشرت فضای بهجت ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صور جانوران
ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختائیان برقص اشتغال داشتند
و بعضی از پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف
نهاده بودند و چون ایلچی کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود در پیش آوردی تا آنکس هر نقل که مایل بودی تنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی
مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته بود و چنانچه بسیری در اندرون آن رفتی و آن لکلک باصول پای کوفتی القصه آن روز از صباح تا رواح بعیش
و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند و بعد هم شعبان بجول و بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت
متانت در میان جبال واقع شده و بکراه پیش ندارد و ایلچیان بدان حصار در آمده متوطنان آنجا ایشان همه را شمردند و نام نوشتند بعد از آن
قراول سکجو رفتند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختائیان آنجائی الاغان در خوت آنجماعت را تمام تساند [illegible]
و مایحتاج ایشان از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر کس کتی و یکدست جامهٔ خواب ابریشمین
و یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و از آنجا تا دار الملک ختای در جمیع یامخانها ایلچیان را برین نهج خدمت میکردند سکجو شهریست
در غایت عظمت و سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرعی
باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی بود و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم آویخته میفروختند
و در آن شهر بازار و چارسوی بسیار است و بر سر هر چهار سوئی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و کنگرها بر آن تعبیه کرده هم از چوب
و منقش ختائی در آن بکار برده و بر تفصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده
و با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با کثرت مردم راه اندک مینماید و بر پشت هر دروازه کوشکی
دو طبقه بنا کرده اند و درین شهر بتخانهای عظیم متعدد است و هر بتخانه در وسعت قریب ده جریب و تمامی صحن آن از خشت پخته تراشیده فرش
انداخته اند و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سکجو تا خانبالیق که تختگاه پادشاه ختای است
نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی در بزرگی نزدیک بشهری و در میان هر دو یام چند قرغو بود و قرغو عبارت است از خانه که [illegible]

ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشسته‌اند آن منزل را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر نمایان باشد و چون حادثه دست دهد مثلاً اگر لشکر
بیگانه اثری ببینند فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر آن حال را مشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی ایستادگان
پایه سریر اعلی گردد و بعد از یکشبانه روز از افروختن نیران حالی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و بمتعاقب این صورت
کی دقو مکتوبی مبنی از شرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و کی دقو کنایت است از خانه‌واری چند که در محل معین ساکن کرده‌اند و مامور
تا بگه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال یکی دقوی دیگر رساند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلاً بعرض پادشاه رسد و از کی دقو تا کی دقوی
دیگر ده مرحله است و هر شانزده مرحله یک فرسنگ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند تا جمعی که منسوب بکی دقو هستند آنجا اقامت ورزند
و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلده دیگر است و بزرگتر نه یام بوده و آنکه کلانتر داجیان سرحد است درین شهر حکومت نماید
و در هر یامی صد و پنجاه اسپ و درازگوش و قریب شصت عرابه جهت ایلچیان حاضر آورده‌اند و پسرانی که اسپان را محافظت نمایند موسومند بیانقو
و متعهدان درازگوش را لوقو گویند و عرابه‌کشان را چقوو و این طبقه بسیار باشند و ریسمان‌های عرابه بر دوش گرفته بصعوبت کشند و هر عرابه در عهده
دوازده کس است و هر چند در راه باران و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش صحاوره سیمین بدن مرواریدهای در غلطان
ختائی در گوش کشیده و موها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشند و یاقوبان بتعاقب یکدیگر پیش
اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده
و بقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در طوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بود و در هر دوسون اول
پیش کور که رو بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک
و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر
شیره خود روند و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان درآمد پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور
کله آن بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان در نظر آمد که کشیده بودند
چنان متحرک که بیننده را گمان میشد که مگر زنده‌اند و بر دیوارها صورتهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود
مانند پوست کار و استرها همه پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته‌اند
که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر مفرش ختائی و غرفها و ایوانها پرداخته شده بود
و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان خدران
ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده
گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان تذهیب کرده بودند که بیننده انگاشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سرداب تا بالای
کوشک تعبیه کرده بودند و یک سر میل را بر زبر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک حرکتی
که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیری را که پهلوان
صلاح الدین شیربان آنرا خود بدرگاه رساند القصه ایلچیان هر چند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ادای
طوی مبالغه و اهتمام مینمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال در کنار آب قراموران اتفاق و آن آب بزرگ
رود جیحون است و بیست و شش کشتی جسری بر آن بسته‌اند و آن کشتیها را بزنجیری که در ستبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله
از هر طرف ده گز بر خشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهن هر یک بستبری میان شخصی در زمین محکم کرده‌اند و زنجیر با میان استوار ساخته و کشتیها
بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی از قراموران بگذشتند و در آن

نزول اتفاد

طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا بتخانهٔ عظیم بود
چنانچه از سمرقند تا ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و در آن شهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و
زیبائی رخسار نسوان در آن بلده بمثابه‌ایست که بحسن آباد اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود دیگر عبور نموده در بیست
هفتم ذیقعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه به بلدهٔ صدین فور نزول نمودند و آن شهر بغایت معظم بود و محتوی بر خلق بسیار و بتخانهٔ بزرگ داشت و در میان آن بتی
جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای آن صورت دستها بود و بر کف هر دستی هیأت چشمی و آن بت را هزار
دست گویند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است و رواقها
و منظرها بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقهٔ نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانوی او تجاوز کرده و بر این
قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در مشاهدهٔ آن حیران میماند و در مجموع طبقات این عمارت
از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته و قدمش که طول هر یک بده گز نزدیکست بر روی
ریخته منصوب است و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و آنچه که آن را
رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بران تصویر نموده که در چله نشسته اند
و چهارپا و پرنده و ببر و پلنگ و اژدها در آنجا بقلم سحر آثار پدید آورده و بر جدار آن بتخانه صورت کوهها بر کمال حذاقت و مهارت بجای آورده
و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و بتکلف تر از چرخ شهر قمجو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنه مذکوره بدروازهٔ خان بالیق
رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان بنا کار میکردند
چواره بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازهٔ خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که بعمارت آن
اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر درگه پاس کردن اساس دایمینگ خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه مقدار پانصد قدم
بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها بر راه داشته ایلچیان
تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک
دایمینگ خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طنبی ترتیب داده
شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازهٔ میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از
طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بر زبر کوشک پشت دروازه کورکه و ناقوس نهاده و آن نیچه و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد
و قریب سی صد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر لشکریان
تا چخ و دورباش و ژوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای
خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار
پادشاه میکشیدند کورکه و دهل و نقاره و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیرا که وقت
دیدن پادشاه رسم ختائیان و دیدن تا شد و چون ایلچیان از آن دروازها درآمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت
عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن تخت مثلث بود و در اطلس زرد ختائی گرفته و در آن سیمرغ و اژدر و دیگر صور نقش کرده
و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امرای تومان و بعد از آن امرای هزاره و صده بترتیب
و هر یک از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چهار یک و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر هیچ نمی نگریستند و در عقب
امرا افزون از مرتبهٔ تخمین و قیاس جیبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوا ایستاده
و مجموع چنان خاموش بودند که گوئیا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا

بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالا محاسنش نه بزرگ و نه خرد و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود
و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده موی شکنجی بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و کشاده و مرواریدهای بسیار بزرگ در گوش
کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان بران
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را بایستادن نزدیک پیش بردند و پادشاه بر تخت بر غوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان
هفتصد کس بودند بعضی دوشاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نفری موکل بود و مویش بر دست گرفته
منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند دایمنک خان طائفه از ایشان را بزندان فرستاده زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص
بکشتن کسی نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته در گردنش آویزند و حد گناهش را بر قلمی کنند که در کیش کافری چه بود و بزنجیر و دوشاخ
بسته بخان بالیق فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و مسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و او اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر زمین
عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمنک خان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق
بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که بتخت قامتهای خود در اخم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین
نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرو آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا
ایران را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص دایمنک خان ایلچیان بدو دست بلند گرفتند و قاعده اهل ختا آنست که هرچه متعلق بپادشاه باشد
کرد آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را کشاده و ملاحظه کرده بخواجه سرای سپرد آنگاه دایمنک خان از تخت فرود آمده
بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار کله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طائفه را خلعت پوشانیدند
و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بموجب شادیخواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان
میرزا بایسنقر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد میرشاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت بزانو درآمده دایمنک
خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی فرستاده و مال ارسال نمیدارد گفتند آری و داچیان شما دیدند
که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکست یا فراوان جواب دادند
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشند دیگر سوال کرد که راه
امن هست ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغبال آمد شد مینمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام اکنون شما از راه دور
آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس کشیره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی متکلف و بستر و بالش اطلس و کمخاب و کوشکه و صندلی و منقل و آتشدان
و زیلوچها و حصیرهای نازک مرتب بود و از یمین و یسار آن کتها چوب در تز بود و هر یک از فرستادگان را برین نهج خانه مقرر ساختند
و دیگ و کارد و قاشق و سفره ترتیب کرده هر روز ده کس را یک سر گوسفند و یک غاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ
برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعین نمودند و در صباح
نهم ذی الحجه مذکوره سنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان بر حسب اشارت تقدیم
رسانیدند چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است

گذرانیده بکرپاس سیم درآوردند صحنی بغایت وسیع و خوش بود مشتمل بر فرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن چلبی در شصت گز طول و در درون آن
آنجا تختی بغایت عظمت نهاده بودند قامت مردی بلندتر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه
نزدیک پای آن تخت ایستاده کاغذی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما کوشهای یسار
و پایهای غرایب آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود و سوزها و اشیاء مرتب مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت
سالست که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نشوده و از چپ و راست تخت و احیان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل و نزدیک پنجره چلبی
گور که بزرگ نهاده بودند و قریب پای آن شخصی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل سپاه صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ
منصوب بود و در بیرون چلبی قریب دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ طنابهای ابریشمین
از آن در او بخته بودند و سرهای طنابها دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طنابها را
کشیدندی آن پرده درهم پیچیده شدی و درباز گشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان یکبار
آغاز نواختن ساز باکردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه
از اطلس زرد و چهار اژدر که باهم در حمله بودند بر آن نقش زده و پس از نشستن دایمنگ خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند پنج نوبت سر بر زمین
نهادند آنگاه ایشان را بقضیهای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشاندند و ختاییان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهند و از آن
فروتر را دو شیره و از آن نازلتر را یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک پای آن هفت
چتر ملون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود
کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره انواع اصناف اطعمه و
اشربه بسیار موجود بود و هر لحظه جوالسالاران آشها و گوشتهای بره و قاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم مینهادند و در آن روز پسران و دختران
صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ
و زغن و غیره ذلک بودند که ریزهای طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیترسیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا
نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر
کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی صاحبی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می آید و قولیست که هیچکس جامه
سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم نیم شب تنقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود
بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و
مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیره ذلک صد هزار کس در اردو جمع
آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای العمارت هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود
و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و دو آن روز دایمنگ خان امرا اطراف را طوی داده تا منتصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن
سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمنگ خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود و رسم چراغ
در آن دیار بر این موجب است که در درون کرپاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ سرو پوشند و صد هزار چراغ بر ریسمانها
تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند بر وجهی که چون یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده هر چراغ که رسد روشن سازد و
یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ
بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روز کناره کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید و در روز

و در روز سیزدهم صفر صباحی تنقاول آمد و ایلچیان را برده بدر کریاس اول نشاندند و خلایق هر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوشک
اوّل تختی مرصع نهاده بودند و در بار اکشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند آنگاه
تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت برآمده حکمی که از دامینکت خان صدور یافته بود در جای منقبت
گشته دو کس برداشتند و یکی بآواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختایی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم
زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و موسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی داران
دیوان را مطلق العنان کردانند که جرایم ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن
این نشان چیزی به سر یرلیغ داشتند بر چوبی زرد گرفته و حلقه بر آن تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند
و چتر بر بالای آن فرود آمد و خلایق مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا یامی
که ایلچیان آنجا بودند و از آن یامخانه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غرّه ربیع الاوّل دامینکت خان نه شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلب داشته
گفت شنقار یکی میدهیم که برای من اسپ خوب آورده است پس سه شنقار با ایلچی میرزا الغ بیگ که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه بسلطان احمد
ایلچی میرزا بایسنقر و سه بشادیخواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید تا وقت رفتن شما این جانوران را قوشچیان نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاوّل
دامینکت خان بشکار رفت و در غرّه ربیع الآخر بازگشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در یامخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسپ
حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و ازین جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را معتقد بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم
خراسانیان بغایت محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری
دیدند بر گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در یکشب ختاییان آن را ساخته بودند و بر آن
محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا بر گرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو چتر
مربع هر یک بیست و پنج گز در بیست و پنج گز بچهار ستون برافراشته بودند و بر گرد آن خیمه سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان
ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و درین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد
و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی و جانداجی را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند
و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطرنشان نمودند که تعرض ایلچیان باعث
موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن عمر نقصانی میرسد و دامینکت خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم را بآب
حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عزّ و جلّ بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید آنگاه
دامینکت خان سوار شده بر اسپ سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود و عبائی زر و زربفت بر آن انداخته و دو
ختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زر و زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته
و هفت محفّه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می آوردند و یک محفّه بزرگ را هفتاد کس بر دوش گرفته می
کشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار سوار بسیار بسیار می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر
موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند دامینکت خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پای
در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شادیخواجه را نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و پیلاک و اسپ
و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده بغایت پیری مرا در صیدگاه
انداخت و دست من درد بسیار کرد شادیخواجه معروض داشت که این اسپ یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است و جناب شما هرچه
ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نمود و این عذر در محل قبول یافته پادشاه شادیخواجه را تحسین فرمود و بعد از آن شنقاری طلب

کرد و یک کلنگ بپرانید و شنقار بر و انداخت شنقار بسه لگد زده کلنگ را بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر
صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک خان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختائی او را دعا می کردند و دامینک خان تنجیل اسپ میراند تا بقصر سلطنت رسید و در بیع
ربیع الآخر پادشاه تنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شکار شکس صید بدیعی با نعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجا رفتند بپای تخت رسیدند
و دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون دامینک خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیرها را بیک طرف بردند و هم
بسر شیرها فرستاد و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیره شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی طلس و هفتاد پارچه قلعی طوقو و لوو سیاه
کیکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون او ثلث اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه وارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده طلس
و طوقو و لوو سیاو کیکی و هر یک را ازین سه کس خاتونی بود و چهار وصله بود و هر کدام را دو هزار چاو و خواجه غیاث الدین وار دوان و
تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده طلس و طوقو و لوو سیاو کیکی و قلعی و دو هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک
که سلطانشاه و بخشی ملک نام و اشتقنه هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طوقو و لوو سیاو کیکی و دو اسپ
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر نی و بیست و پنج کیسه سه پهلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و
ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف نموده بیامخانه بازگشتند مقارن آنحال یکی از خواتین محبوبهٔ پادشاه فوت شد و جهت سرانجام یراق طا بر ساختند و
در روزی که آنخبر شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر میته را بدفن برند صحن مخجان راست شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بودند
افتاد و عمارتی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و ستونهای یک تنه تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دور تر بود رسید
و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قریب دویست و چهار خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آتش تا تمام روز دیگر چندانکه جهد نمودند
آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا التفات بآن نکردند چه آن روز از روزهای نیک دین ایشان بود و بکار دنیا مشغول شدن نیک ندانند بعد از آن پادشاه
به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب فرمود و بتخانه مرا بسوخت و حال آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده ام و ظلمی
از من در وجود نیامده و از این غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهت دفن
خواتین معظم کوهی تعیین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نمایند
و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه پنجساله بلکه زیاده داده تنها
کرده اند و بعد از تمام شدن قوت ایشان نیز بجا فوت شوند القصه چون پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از داچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند
و در یامخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در بیستم ذیقعده بشهر سکچو رسیدند و حکام و دیوانیان سکچو هر چه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند هر دو
بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند
بشادی خواجه و رفیقان دو چار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنابران ایشان مدتی در سکچو ماندند و منتصف محرم سنه خمس و عشرین و
ثمانمائه از سکچو روان شده و عمارات و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه
سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روان شدند و از آب گذشته غره رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده در
یازدهم همان ماه بمقبیل بقوائم سریر پادشاه جمجاه استسعاد یافتند و احوال را به نهج مسطور بعرض رسانیدند **طمغاج** از جمله بلاد ترکستانست گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هر چند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در آن بلده دو چشمه آبست
یکی شیرین و دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی از آن غدیر جریان می یابد که آب یکی شورست
و از دیگری شیرین **کشمیر** چنانچه استاذ الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده اند کشمیر ولایتیست

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن مملکت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف است بجبال بلند کوه جنوبش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد
هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقیش منتهی میشود
بمبادی اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل فرسخ است و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعض آن دشت هموار که درمیان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معموره است مشحون بچشمهای آب عذوبت تاب
و مرغزارهای نضارت ایاب و زبان زده عامهٔ خلایق آنست تا آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از نادرات
جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آنجا در السنه و افواه ناظمان مشاهیر امثال گشته و در این معنی بر زبان بلاغت
بیان بعضی از شعرا سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی خرم دل آن سیاه کشمیر توئی آن حور که روح را سزد کش گویند کاش
کف پاهای نازکش میر توئی و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوه های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست سرینگر نام
که تختگاه حکام آن دیار میباشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم درمیان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید
و منبعش بیهدران ولایتست و اهالی کشمیر آن نهر را بهت میخوانند و یک سر چاه جسر بسته اند و در آمد و شد کشاده و هفت جسر از آنجمله در نفس شهر است و این آب
بعد از آنکه از کشمیر میگذرد و آن را بحسب مواضع آب دندانه و جهم میخوانند و آن آب در بالای مولتان با آب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه
گذشته در حدود تهته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه بمقتضای صنع و القینا فیها رواسی سوری از راسیات جبال بر این فضای وسیع
المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از مایم تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران
اختلال آن را راه باید زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار مضیق و دشوار چنانچه نقل احمال
و اثقال ایشان را به پشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی ببرند آن را بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجائی
رسند که آنچه داشته باشند بر چهارپایان توان کرد و دو راه دیگر نیز صعوبت بسیار دارد و شباهت بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه
از آن دو راه آسانتر است اما در چند منزل تلخی است که از هر دو راه دشوار است که چهارپایان بغایت دشوار و الله اعلم بحقایق
الامور و الاسرار **هراة** و اتقان عجایب اخبار و غرایب آثار در کیفیت بنای این بلدهٔ بهشت آثار روا سامی بیان آنخطه فردوس مقدار
اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بتحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد
شده اختصار مینماید و منه الاعانة و التوفیق ابوالحسن صعوالی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمهٔ انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوات
المتهادات انحاها فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آن را هراة خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند
و از جناب اقدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابوالمظفر محمد مالینی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در
احوال گذشته از روی اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشهٔ روزگار
گفت ای محمد این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خاربستانی از آن رسته بعد از آن مشاهده من گشت که کشت
زاری شده و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مرویست که زمین هراة دریایی ژرف
بوده و جائی که اکنون چهارسوق هراتست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان
حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود دیگر هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هراة مذکور است
که چون اسکندر فیلقوس بر دارا استیلا یافته او را بدار جزا فرستاد و در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید و در آن زمان شهر ارتهند مسمی
در آن نواحی عمارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر اسکندر مایل بآن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم
از وهم آنکه ایشان از تکلیف بیکار نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضاء ما باین بنا که در خاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست

بنا بر آن اسکندر به تعمیر هراة متمایل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی بدو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان
بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال نمایم و اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاک را در خانه تنگ ساختند و بساطی بر زبرش گسترده اعیان
روم را طلبداشت و بر آن فرش نشانده عزیمت اسکندر را بعبارات آن شهر با ایشان در میان نهاد فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت
بفایده است و زمره جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایونست بظهور آید و آن شهر ساخته شود مادر
اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرت دیگر درین باب ملاحظه نمائیم و چون روز دوم حکما و علماء روم بدرگاه
حاضر گشتند ملکه آنخاک را از آنخانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد
مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنا شهری چنین مستلزم نام نیک و موجب ادراک
ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که
درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز تعمیر آن بلده فاخره نموده بهر وجه دلخواه آنرا
با تمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علماء اعلام و مامن طبقات امم
و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده و هست غبار توتیا نثارش سرمه دیده روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه
خاک ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و ازهار و اطراف بساتین طرب ناکش مغاک جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش
بمرتبه که هوای ارم بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن
مضطرب و سرگردان بوده سواد روضش از روضه ارم دلگشای تر و شمال گلشنش از فوایح مشک ختا عطرسای تر نظم چو باغ ارم ساحتش دلگشا
چو صحن فلک عرصه اش جانفزا ز روح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سربسر بر آورده بر اوج افلاک سر
میوه های لطافت آئینش شیرین تر از شیره جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان نظم چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار
بساتین از و دیده را زیب بود عطر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان
سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته
زراعت و عمارتش در افزود و بیمن همت آن پادشاه و امرا و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آئین محتوی بر قصور دلپذیر
صفت نضارت و متعین پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه انجامید که ساحت کوه و دشت سمت نضارت
گرفت و فی الواقع در آن اوان از قریه باشتان تا سافتلمان که چهار فرسنگ مسافتست در طول و از دره دوبرادران تا پل مالان که قریب
دو فرسنگ است در عرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات
فردوس وش آن عرصه وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه از قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسنگ است باغات و حظایر و قصور
و ملوکات این بلده بشوده متاخر بیکدیگر اتصال داشت و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را
در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم می پنداشت نه باغی همه در خرمی بستان بهار گشته در دیده با بهار نگار
از سپهرش برفعت آماده ننگ و ز بهشتش بنزهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید
و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام بعمارت بقاع خیر و باغات و بساتین راه
یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت و درستخانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی
حضرت ممالک پناهی خسیب الهی بار دیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب
متمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون این بلده طیبة و رب غفور در شان او صادق می آید

می آید و فضای راحت افزای جوی روضه مانند نهر با سلسال وصف بیان تلیش را ادا نماید و از جمله بناها در عمارات ظاهر دار السلطنهٔ هرات جسری است
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در
هیچ یک از تواریخ هرات مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده و درین
حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر بقعهٔ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتی
از مجوس در هرات متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از وعاظان که در قریهٔ مالان بصحبت وعظ
انسان میپرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در رفع
این صورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بشب آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش
نشان ندیدند دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده از هرات بنیشاپور رفتند و نزد عبدالله داد خواهی
نمودند و عبدالله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهه تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از نفس هرات و توابع مجتمع گشتند و گواهی دادند
که مدة الحیوة این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بوده و نه مسجدی دیگر و امنای عبدالله
دست از جبر و بیان باز داشته آن گواهان را از آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنگ واعی
که در پنج فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن مغاکی عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه آب میچکد بنا
بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است ساخته اند و سابقاً احیاناً ماهی بزرگ در آن حوض ظاهر میشد و میان مردم
شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور
و پیوسته برسم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هرات و سایر عمارات این بلده در اسما
در رسالهٔ مآثر الملوک و خاتمهٔ خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان
بیان بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع
اطراف و بیشه های آن قسما یک اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال و صبا از عبور و فرار آن افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار با وجود طبیعت
سیال از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد **بیت** به پیرامنش بیشه های خدنگ همه رسته شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل
بدریاست و در دشت و جبال آن فوران چشمه های آب بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهربار است و تواتر قطرات
امطار در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و توابع
آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات و اوان از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب مییابد
و خوردن گوشت گوسفند و سمیات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار بر مردم باضطرار
انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی
در عجائب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و بکرات امتحان را مشاهده کردم و دانستم
که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایات تبریز است و تبریز
بعقیدهٔ صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجائب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده
که تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی تجدید
عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی بتبریزیان گفت که
بجهة زلزله عظیم بساکنان این شهر میرسد بنابر آن داروغه بخروج مردم از دیوار شهر تبریز فرمان داد و زمرهٔ انقیاد حکم کرده خرقه بموجب

کلمهٔ کذب المنجمون برب الکعبه عمل نمودند و بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک تاوی کردیدند و روز دیگر حاکم
آذربایجان بمتصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر
تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام مبانی آن خطه راه نیافته و در زمان هلاکوخان
و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنهٔ ثلثین و ثمانمایه هجری بیمن
معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات و زراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا
کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شان آن و کریمهٔ جنة عرضها السموات کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوانست ا[sic]
یا زلال سلسبیل عرصهٔ جنت صحنش یا بهشت جاودان آب باد اوست چون باد مسیح و آب خضر باد خاکش چو جان و آب دلجویش روان
و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوهٔ بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی
از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبهٔ میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی‌توانند کرد و بنابران تبریزیان آذوق و سایر ضروریات را بفصل
در خانها که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم
تبریز افیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند
بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و تکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد
بنا علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست مغز همه جهان و تبریزی پوست آن را که بدوستی نیابی
صادق گو نیز عزیزیست که تبریزی جوست و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز نکو و هرچه زانجاست نکوست
مغزند بپندار تو ایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست اردبیل از حیثیت که مسکن زبدة الاصفیا
و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی
آدم است و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است
که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن بر آن تاثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن
سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز بسر جای نقل کنند باران تسکین
یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشراف طوایف انسانی و مشاهد عطر سا و مراقد جنت آسا زبدة الاصفیا
مشاالیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان جهان گسترده اند و همواره سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده بیت
در ضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست در گشاد است و صلا در داده خوان انداخته ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو
و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت تاب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و زمین
خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و شکر بیسان آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی یم و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بسنده است که منشا
و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت
و نضارت رشک نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش تقویم دعایم دین مبین و تاسیس قوایم ملت خاتم
النبیین پرداخته از مآثر طبع نقادوش مهام باطمان بخوبی در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور صاعدان مصاعد عنا
پروری بر وجه مراد ملتیم نظم مشتری عقل دوربین ترا در بد و نیک پیشوا داند ماه عالم بود در شب تار رای تو مشرق رجا داند یعنی
آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه کریماً للدنیا و الدین ملاذ الفقرا و المساکین بیت حبیب الله آن عالی مقامی
که عدلش داد عالم را نظامی عمت مآثر نصفته و شاعت میامن رافته و چون فاتحه و خاتمهٔ مجلدات ثلثه حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار
پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بتحریر مدح و ثنایش اقدام نمینماید و از آن غرابت گویی تقریبا

کوهی را که در حدود ساوه است میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب از آن بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش
هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل با آن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان نسوان و از سه پستان پیوسته آب ترشح نماید
و از چهارم اصلا نمی تراود و متوطنان آن دیار گویند که در ازمنه سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک
گشته و بر در این ایوان سوراخی است که بعضی از عمر آن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن نفوذ در تواند
رفت و اگر او را رشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب
البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار از محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته و در آن
بلده باغات و بساتین و مردم آنجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علی حده دارد و چون دوابّ ایشان را
وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد **قم** شهریست بزرگ در میان
ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه کوهیست که از
بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد و در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک با آن شهر وادی است
که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل
نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حالش
وقوف یابد نزدیک با آن سنگ رود و بنیت استکشاف احوال آن کس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش در خواب ببیند و این معنی تخلف نکند
همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه
هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخره جنی را گفت که حیلتی ساز که شدت برودت
و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صخره شیری سنگین ساخته طلسم و بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده
آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم **شهرزور** به نزدیک همدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد
و سالی دیگر میوه سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور زر مدور آبله قلیل الوقوع باشد **بلفوی** بر شرقی دجله
بغداد نزدیک بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در بلفوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن مجسم از سنگ و چون آسیابان
خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت
یابد گوید از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از واقفان
مسالک ممالک آن خطه را از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نمود
و مبلغ هژده هزار دینار در عمارات آن بقعه صرف فرمود و مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاد و بعرض
منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وفور عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن متوطنان آنجائی از تعرض اعدا
و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع
اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا
که منصور در بیر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعیست در شرقی بغداد
و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا الغلت که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شسته شود
نهایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه
و سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود **الاقلیم
الخامس** صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق ابتدا یافته بر وسط بلاد ترکستان

مؤلف نزهت

و ماوراء النهر گذرد و آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط
ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و میان بلاد اندلس گذشته بجزایر قیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه اقلیم خامس بنابر
موجبیست که مسطور میشود سمرقند دار الملک بلاد ماوراء النهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی
میبود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسف
بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت
آن قلعه کرد و گشتاسپ بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه
شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف شمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود بر ماوراء النهر استیلا یافته آن شهر را ویران
ساخت و مردم آن ویرانه را شمر کند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه را سمرقند قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال
روم مملکتی است بغایت وسیع مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در
روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میداده و در مسالک
الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ از قیاصره آنرا نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آنجا
جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را داعیه شد که آن قفلها را بکشاید و حقیقت حال آنخانه را معلوم نماید و هر چند اساقفه علما
نصاری او را از این حرکت منع آمدند بجایی نرسید و چون در آنخانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و زمره بر اسپ نشسته و حسب
اتفاق بعد از آن اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند کماخ حصاریست در بلاد جدید روم بر روی سنگپاره بلند
بتعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرائب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل بدیع آثار بهار
سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشک از هوا بر زمین فرود آید و مردم آنها را گیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هیچ
در آن سه روز گرفتار نشود و چون جناحش بزرگ شده پرواز نماید قیصریه شهری بزرگ است از بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی سور قلعه آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن چراغی
گرم میشد یونان ولایتی است متصل بروم و مولد و منشا اکثر حکماء آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس در یونان
چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش آید ارمینیه ناحیتی است در میان
آذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجائب اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از
صاروج و میزابش از مس و در زیر ناودان حوضی است بزرگ از سنگ خام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود در آنجا عبادت
در آتشخانه آتش افروزند و سطحش را با آب نجس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز در این شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد
اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آنرا بادیة
النمل خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی آن را بآن بادیه کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر رونده گان
بدان ملتفت نشوند بگذرند در صحرا مورچگان باشند هر یک برابر سگی و آن مردم را هلاک سازند و بعد از آن دریا کنیسه ایست و پیش آن درخت
و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت بهد و انعقاد زیتون حاصل شود که تا
وجه معاش کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند شنتره شهریست در بلاد اندلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمایه کفار فرنگ متصرف گشتند تفلیس مدینه

مدینه ایست در غایت حصانت و در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز
اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت بیبود
زیرا که آن گرمابه را به بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار را بدانجا در نمی توانستند رفت **الاقلیم السادس**
صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجا اشقر اللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک
و اسفیجاب گذرد و پس ببعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال هیکل الزهره
واندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش
را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد
و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بود که عمودی عالی در سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن
جنس مصور ساخته و در یکدست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست و بگیر مسکر دقیل ذلک صورة
قسطنطین بانی هذا البلدة و در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن باهن و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید
میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پای آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا را
از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه
تمثال رجال و نسوان و حیوان و بغال و حمیر افتاده و هرکس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده عضو مأوف را که بر صورتی که مشابه آن باشد
مالد فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان بود تا آنکه سلطان محمد
فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان صهبه
باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلدان خرخیز
و از جمله امصار غرایب آثار این اقلیم **بلغار** است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل
و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت مسطور یافته که سور بلغار از چوب بلوط است
و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعتست و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه
از عجایب بعضی از بلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحر تحقیق شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و
انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلف
بسیارست و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکبست که بر سطح آن
می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسبب هیجان اخلاط است در بدن
آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها سنگهای بزرگ باشند و چون ماه برابر نقطه ای از دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن
بر آن احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده مکان وسیع تر طلبد بنابران
در تموج آمده متلاطم شود و حالتش بر همین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السما زایل گردد آنگاه این غلیان رو در تسکین یابد و اجزای آب بقوام آید و
جزر عبارت از همین حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود بر آن طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط
السما رسد باز آغاز جزر باشد و در شبان روزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون هفت است
بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین
تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شصت فرسخست و عرضش هفتصد فرسخ و ازین جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا
که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید آن با خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج سند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا

قسطنطنیه

عجیب تر از جزیره است بعضی از آن جزایر تجار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از جهت انسداد طرق نمیتوانند رسید اما بحر الشام که آن را بحر الروم
و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و ششصد فرسنگ و عرضش تا آنجا که بمحیط می پیوندد سه فرسنگ است و دو شعبه ازین دریا بمیان
اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج آدریس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بتجارت در آنجا آیند و بعضی جزایر
دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت اما بحر المغرب که آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب
در برابر ارض السودان است در حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس گذرد و بجانب مشرق جاری بود و بر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا ببحر اعظم منتهی شود و در
نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نتوانند رفت مگر آنکه
قریب بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر
هند با این دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو بحر
بشکل غریب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند نیز و از زوال تا غروب حال بعکس باشد
و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و
جزایر خالدات درین بحر معمور است اما بحر نیطش که آن را بحر ترابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و از زمین روس و سقلاب ممتد
شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ باشد و درین بحر جزایر بسیار است
که در اکثر آن مواضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه در آید یکی قریب بجزیره
سودان و دوم شعبه که آن را خلیج فرنگ گویند اما بحر طبرستان که آن را دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول
این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسنگ است و عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب و شروان و دنیا خزر بگذرد و باز بسکون منتهی شود و از باب الک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش پیوسته
در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد اما بحار صغار و
خلیجات و بحیرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود بحر بربر از جمله
خلیجات دریای هند است و آن را بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش صد و شصت ذراع و کف این
دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهت تصفیه و طراوت رخساره استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید
و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر سند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین
از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهارصد و شصت فرسنگ و عرضش صد و هشتاد
فرسنگ است و بعضی از جزایر غریبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بحر الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن
و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی
درین دریا بسیار اند بحر السحاب دریائیست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و سحاب بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهت
آن بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا ملبوس بوده است بحیره ارمیه در حدود آذربایجان است و در میان
این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد بحیره تنیس
در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد
و ماهی دیگر نیز هست که چون آن را بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناک از خواب در آیند بحیره فامیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق
آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته در میان دریاچه رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت
و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا درازی طناب بهزار گز رسید همچنان بود که طناب گران شده بر بالا می هم نشسته است ... بسر آن گره بسته

برکشید و فرمود که سنگ دست آسی بر سر طناب بستند و خریطه تخم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند
دیگر باره کشیدند چون بضاعه درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده است دست از آن کار باز داشتند بحیرة الصخر دریاچه ایست بحدود بلاد
شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحسب
ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را
معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا چندان
گز عمق دارد بحیره اخلاط دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست بحیره حیدر
دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق و در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند
که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف
امواج دیگر بحار از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفس عجب مغازات اما سبب
تولد انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ثاله آب در آن مغارها مجتمع
گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه اینست که بسمت تسطیر میآید نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود
شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهرها بران شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب
این جوی در دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا آب این بدریا نمیرد نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد
و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جدولی از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی
والمضیف غایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند نهر جیحون که آن را آمویه نیز گویند ابتدایش از
جبال صغانیانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات بفصل شتا آب آنچنان منجمد گردد که چند گاه کاروانها بر بالای آن گذرند
و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم یا کوههای حصن ذو القرنین باشد و از قرخصه عبادان
گذرد و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که مبدء نهر
اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون با آخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و
هیچ از آن آب ضایع نشود نهر ارس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی
در آن متعذر است بلکه متعسر زیرا که بر کنارش سنگ لاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس شهرت تمام دارد و هر چه از حیوانات
در وی افتد اگر بسلامت بیرون آید نهر زنده رود در بلده فاخره اصفهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و بساتین
و رساتیق و بساتین اصفهان از آن رود منتفع باشند نهر سیحه رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است
قوسش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد نهر اندلس آبیست که کشتی
بر آن نتوان رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر پیشانیه وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تتجاوز منی فانک لم
ترجع نهر صنجای بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شناعت و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
بحار از اموال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند نهر طبریه آبی بزرگست نصفش سرد و نصفی گرم و مصب آن بحیره طبریه است
نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او
روم است و نهری دراز تر از وی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماه در میان بلاد اسلام رود و دو ماه در میان دیار نوبه و چهار ماه
در صحاری و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

و در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبدالصمد بن ابراهیم
الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطالع اشعهٔ کواکب واقع [illegible]
هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهة نیل جمعیت کند و اراضی
مصر مملو گردد و چون بمقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
رود نیل روان گردد و این نیز از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان
برکهٔ نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت
بسیار حاصل آید و غایت زیاده هژده خط بود و هرگاه از این بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق
علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی یکنوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر را منهدم
گرداند و چون دختر بکر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ
گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و رعاد نیز خاصهٔ این نهر است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل
دیگر رسد و زمین صلب بود و چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طریقی از اینکا فد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه
احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت
آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین اروشنک** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون
از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت نماند **عین الطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از آن حاصل گردد و در بعضی
اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب مناهی و ملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین بادخان** در حدود دامغان است
و هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین ملطیه**
چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر بمقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنگ گردد
و سبب هلاکت شود **عین داراب** درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل در آنجا در آید آن گیاه در وی بپیچد و هرچند اضطراب بیشتر نماید محکمتر
گردد و چون لحظهٔ صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعهٔ واحده پای
در چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ
و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست و آب آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود
آب آنرا در ظرفی کرده بآن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جائی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر
اندازند و مشهور چنانست که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر بسیری در اراضی اندلس و با وجود
صغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی
در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الفار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون
گردد **عین سلیمان** در قلعهٔ ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاهزاده که درین قلعه بودی از آب آن چشمه بخوردی
البته بپادشاهی رسیدی **عین سهراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب برباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیمه
از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پاره های نقره بوزن یک مثقال و نیم مثقال از آن پیدا
شود **عین الکرهم** در نواحی سلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند جان سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در

ودر شکاف کوه نهاوند هر کس را که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از انجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت
گردد پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الشجره** گویند که این چشمه در میان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیر
مجتمع گردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و بسبب آن ظاهر نیست
نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار کردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسمارها بر گسیخت و آن شجره ناپدید شد غواصی جهة
تحقیق احوال آن بآب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست
در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هر گاه که سر صندوق را کشاده از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود اما قطراتی که
از آن ترشح کند شیرین باشد و برین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آن مقدار طعام ببرند که
هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** در میان جرجان
و قزوین است و آبی گرم دارد و هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان
شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استسقا و اسهال و درد و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و بمکث اندرانی و توتیا صفادع از انجا
بحصول پیوندد **عین البحر** این چشمه در قریه فنجار است از قرای دامغان گویند که اگر نبوزی را در آن افکنند سنگی منقش شود **عین السم** در مملکت
چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از انجا یکفرسنج دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد **عین الذهب**
آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب
آن معلوم نیست **عین الشمس** از عبدالملک بن عبدالله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هر گاه آفتاب طلوع کردی
آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آنجا سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که
تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نه پیوسته **عین المسک** چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هر چه بآن نشویند بغایت پاکیزه
شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد **عین الهرماس** چشمه ایست نزدیک بنصیبین و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته اند
زیرا که پیش مردم آنجا مقرر است که اگر آن را بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود **عین الفرات** در ارزن الروم است چنان
شهرت دارد که هر کس در بهار بآب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تالش چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری
برود سنگ شود و در زمستان از آن آسیب نرساند دیگر در جزیره سلامة که در دیار هند است چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است
فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است
هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در آن چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال برین منوال جاری بوده
دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آن بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد
دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه انجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر برند آن خاصیت
ندهد و در سفیدکوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه که همه مردم بدانجا میرفتند و دفع
فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزیکه هوا خنک باشد
یخش گرم میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از انجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی
سال آن آب در جریانست و سی سال دیگر انقطاع مییابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال برین منوال جاریست دیگر در ولایت
ارمن چشمه ایست که آنجا بعقوبت جهد که از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب
اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری
در کمال حرارت اما از چاههای بهتر که یکی بئر قضاعه است و آنچاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آب دهان مبارک

در آن افکنده اند بیاران هر بیماری که از آب آنجا بیاشامد شفا یابد بئر التوفیق در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ
در آنجا افکنند بیرون اندازد البته بقعر چاه نرسد بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد بعقل شود و بئر
ساهمش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجا افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواعق آبش
سهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند و زلزله
گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد بئر بامیان گویند که چون نخجیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنجا رود آب از قعر چاه ببالا آید و چون نخجیر
دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نخجیر بکنار آنجا افتد و حقیقت آن معلوم نیست بئر الاصوات سجد و دبیت واقعست
نزدیک آنجا رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها
انقطاع یابد و هر گاه که باران باز ایستد بار دیگر اصوات مسموع گردد بئر سکل و پیپ هر کس که در قعر آن نگرد سگی مانند تیر در پیش خود
آن را بحکیمی اند بئر الصمیح در دیار ... است چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی منعقد شود و نهایت آن تا
و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر عبد الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب
بقریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم
از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکجا جوی تا آن دایر شود و مزروعات تا آن معمور گردد و
باز آن آب در زمین فرو رفته قطرهٔ در چاه نماند بئر خور در میان حوضیست در شهر خور و بر سر آنجا دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن
و یک سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنقدر آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند
که اینصورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد بئر سیاکث در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخار
گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنجا پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله تعالی ذکر بعضی از جزایر
غرایب حضرت واهب المواهب بر ضمایر اولو البصایر مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری
سبحانه و تعالی بعضی از آنها را ممر معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهة اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است
و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر مستقر وحوش و طیور است
و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزیرها از آن قبیل است که مذکور میشود جزیرهٔ واق واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی
است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق واق مسموع میشود جزیرهٔ جملوت در عین خط استوا واقعست
و مساحت الجزیره صد و پنجاه فرسنگست و از عجایب آنکه درین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ
شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان
کدو شیر مکیده کلان میشود و تا بمقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را
پاره کنند بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بقیع و ابلق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب
بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرة الیاقوت جزیرهٔ معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت از زرد و سفید و کبود
و الوان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود جزیرة الفضه نزدیک بخط
استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال جزیرة المهراج در دریای چین است
در بعضی از کتب بنظر درآمده و العهدة علی الراوی که طول الجزیره هزار فرسخست و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار
من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش کرده اند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن پادشاه
ایشان باشد که موی گردنشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرغیست که آن را حواری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیات

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشند و صنفی از روباه در آن پیدا شود که مثل زاغ و لیش ها فرو تواند
برد جزیرهٔ حلی و اق متصل است بجزیرة الزنج و از انجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه
این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط ننمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند
جزیرهٔ سیلا درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن
مردم گوشت آدمی خورند جزیرة القصر در دریای هند است و در انجا قصریست که هرکس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آنجزیره قومی اند
که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ جزیرهٔ جاوه در همان بحر است و دران جزیره کوهیست
که در شب آتش عظیم بر انجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمینماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و موز
و قصب السکر دران جزیره بسیار است جزیرة الشجاع جزیره معموره است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر
از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آنجزیره از سر حد
اعتدال تجاوز نمود متوطنان آنجا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان میخورد و زیاده بر آن تعرض
نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهکیه و نوره
پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن
کسی او را ندید جزیرة البرق درین جزیره سه موضع است که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد
و سبب آن معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و شکر
در آنجا بسیار بود جزیرهٔ کالوس در انجا جمعی از هنود توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرة
المحرقه از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الرأس ایشان رسد آفتی
عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت میباشند و چون
نزدیک بدان رسد از انجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب از آن محل تجاوز کند بجای خود باز آیند جزیرة النسناس از جملهٔ جزایر چین است
و ساکنان انجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمهٔ بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع
گشته با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند جزیرة المناره در بحر مغربست و در آنجا منارهٔ ایست بارتفاع صد
گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب بحر
دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند جزیرة الکنیسه در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در
برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند بشرط آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هرکس از
زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کنیسه بر آورده آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی
کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال بر این منوال باشد جزیرهٔ خالط در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند
چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند
جزیرهٔ عادیان در دریای اشقر است باقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آنجزیره
صد و شصت فرسنگ است در عجایب البلدان مذکور است که در آنجزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس
هر سوالی که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیرهٔ عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ
عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیرهٔ دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن
مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیرهٔ زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

نهان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و دران جزیره جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید **جزیرهٔ کله و سریره** خط استوا در حدود مشرق از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که گاو و پیل را فرو برند **جزیره لنکا بالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده علفی شکرف شناسند **جزیرهٔ الرامی** در بحر اخضر است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره کاومیش باشد که دراز دم بود و دران جا جلبی از آدمی هست که قامت هریک از ایشان چهار شبر باشد و موهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق‌ها در یابند **جزیرهٔ العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ و در وی کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنقدار باران بارد که اثر قدم آدم شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جوها بلور پیدا شود و حیوان المسک نیز دران جزیره باشد و در جزیره سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهة وی از عراق بکشتی شراب میبرده اند جزیره مسلا و در انجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشه فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران بارید ن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیره زنگبار** در دریای زنجست و دران جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوایب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ اوال** در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آنسال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا یکسال جهة سوختن چراغ و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند ترشح کرد **جزیره قبرس** در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسنگ و در انجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی و دیگر در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در انجا بتخانه ایست و بتی بزرگ دران خانه نهاده اند و هرکس روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند هرگاه آن وقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته دران خانه گذارند و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در ین اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود و در تمامی آن شب بتلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان محترم و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در اکثر این جبال ایزد متعال از حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدنیات آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظت اندر یابد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزای تراب متنوعه و طبخ و نضج مواد از ان اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حادث باید و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه اختصار مینماید جبلی

جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قلهٔ الجبل قطعهٔ زمینی است که ده گز مساحت دارد و در وی سوراخهاست که بیشتر
از آن شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن از مسافتی بعید توان دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد که دود دیده میان عوام مشهور
که سلیمان علیه السلام صخره جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند
گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر نمود و بحر خزر از آنجا
جوئی کوچک مرئی میگشت و بر سر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند نزدیک بآن بلده است و در آن
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور
نزدیک بمکهٔ مبارکه است و در آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابو بکر صدیق رضی
الله تعالی عنه دو سه روز آنجا ساکن بود جبل اشتره در ولایت ترکستانست در اراضی شاش و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آنکوه
بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سیلان کوهیست
در غایت بلندی نزدیک بار دبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که بقصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد جبل
الصورت در حجاز کریاست و وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد جبل
فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا تبروج الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل موزجان در زمین فارس
است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید
و اگر هزار کس باشند آنمقدار آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسطه تا بیلا و اندلس ممتد باشد و در آن جبل شکافی پدید آید که میان آن تیری از آهن
بود و هرگاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست
جبل بر طاییل در میان دریای هندست و از آنجا آواز دف و نی و سنج شنوند و بی تفاعل آن خبر دهند جبل نوبه کوهیست در دریای هند و در
آنجا چشمه آبست باشد و بزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و
در هلاکت خلق کوشند جبل طبستون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهة امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و فرمود
تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل السم فضاء در
اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل اللبنان گویند در آن کوه اشجار میوه دار
بسیار است و لیکن از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه و بداما طعم و بوی آن ثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه را ببلخ رسانند خوش
بوی گردد جبل الحدید در دیار هندست و از آن کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما اکثر
گمان شود که آن را داغ کرده اند جبل الانهار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قرب هزار قنطره بر آن
جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از آنکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در احادیث آمده است
که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند فاروق راضی نشد و گفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان
وحشی بسیارند و کسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست و بر آنکوه دو قصر است که هیچکس را از آن هم بنا اند و عقیدهٔ
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل الماره کوهیست در میان بحر عدن
پیوسته آتشی از آن جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل ماروان به پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی جبل
المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در آنجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغارها باشد که میت در آنجا اصلا پوسیده نگردد

طعم خوش

و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین نیز مغاره‌ایست که اموات در آنجا خفتیده‌اند و نشسته‌اند و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و
در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را لتی خواجه گویند و زیارت کنند
دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده‌اند و متحول بسنگ
گشته‌اند از آنجمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او مجتمع از سنگ و همچنین زنی بنظر می‌آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان
بکرمان روند بدست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و
هرچه از آدمی و حیوان و نباتی که در آنجا بوده حجر گشته تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین و در آن کودکی از سنگ و رسنی از سنگ بسته و بعضی
دیده از سنگ که در آن کبکی سنگین بوده و در کنار این بیابان که مخصوص بتشنهار یافته حبشی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران
نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هرکه در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب‌تر آنکه
در آن نواحی غاریست که هرکس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده‌ایست
که بر آن جاده مردم از چین به تبت روند و هرکس از جاده انحراف نماید فی‌الحال نفسش منقطع شده بمیرد و دیگر در صنعا کوهیست و بر سر آن جبل
چشمه‌ایست و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد
خط استوا کوهیست و در آن کوه مناره‌ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار
خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بی‌پایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی
انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و شخصی که متصدی مهمی باشد از آن انجیر تناول کند و هرچه از وی فاضل آید بعمره شده و چنان
مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال** بثبوت
پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخرالزمان علیه الصلوة والسلام با سی کس از بنی لخم و خدام جهت تجارت
در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد و چون باقصای
دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره درآمدند ناگاه دابه‌ای که کثرت و غلظت اشعار او
بمثابه بود که پیش و پس از یکدیگر متمیز نمیگشت با ایشان ملاقات نمود و جماعت از غرابت هیأت آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی
جواب داد که من جساسه‌ام اکنون ایقوم بروید نزد مردیکه درین دیر است زیرا که او بشنیدن خبر شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید
که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پاهای او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت
او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از عربیم
که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده
باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال
میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت
او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نبود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر
گفتیم از کدام حال آن چشمه خبر میجوئی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است
و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چکار کرد گفتیم در سالیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت
با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت با ایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معاندان غالب آمده
قبایلی را که نزدیک با او بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه
منم آنکسی که زود باشد که باذن شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه‌ایرا که بدانجا در نیایم در چهل شبانه روز

بزرگ مکه و مدینه که آن دو بلده بر من حرام‌اند و هر گاه خواهم که یکی از آن دو شهر در آیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده
مانع آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایک باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بجانب باز گشته بشرف ملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شد کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال را بهمین منوال
با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید فرمود که
حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه وعن المدینة ومکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا وانه اعور وان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم
دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفه بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و
او را موی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر در رود در آتش او بجنت خواهد
استسعاد یابد و هر کس به بهشت او مغرور گردد بدر آمدن در دوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این حدیث احادیث
بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج
انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته‌اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را بعظم جثه
توصیف نموده‌اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه
هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع‌ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او
تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج بموازی طول
و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببرید از کوهی و بسر برگرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسی و یاران اندازد تا همه یکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود
گرداند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسی بسبب وحی سماوی بر کیفیت
اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای درآورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال
بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد می‌نمودند **صفت یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مسطور است
که یاجوج و ماجوج پسران منشج بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج
و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند
چنانکه عبدالله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و
ماجوج دو طایفه‌اند که بچهار صنف منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب
هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان متابه نباشد و
صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سوم گروهی اند که طول و قصر قامت ایشان
از یک شبر تا بچهل ذراع گشته و این صنف را گلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش
و سباع ضاره هرچه بدیشان باز خورد بخارت نماید و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و
یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد نه خدا را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند دیگر از غرایب صور معتبر آنکه در حدود چین قومی باشند
بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات
البغوی فی جانب الصین قوم بشکل الانس علی ابدانهم شعر کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان صعوبتی مشکل بر آنجا
بسیار بود در آنجا جماعتی توطن دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران
بر وی بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه ریزان گردد که مرده بسیرد

وحقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در آنجا مرده که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و بجای
که دست بروی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قری ولایت قیره در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت طلوع
درد ذکر گرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت
و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحبالهٔ نکاح در آورد
و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضر موت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر در زمان
سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی چلبه داشت بسان موی خرس الا لحیهٔ او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمیشد
و بگدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرّانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در
جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از من بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسپیده بود و قریب
بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف همدیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند
که هر کس از ایشان ریش بر می آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر گردید که روی و دستهایش پر موی بود و مانند
خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفهٔ غریب آورده دیگر در عجایب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آن کوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهرست
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامة و در قوت بمثابهٔ که ساق اسپ را
بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمودی
دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنهٔ که نزدیک بما بود بیفتاد و چند سر
آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته و دندانهایش بسبب بزرگی آن دندانها بمثابهٔ بود که یکی از آنها دو من وزن داشت
دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای
آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر
آرند و اگر بسبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت
کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهة انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل
کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سودا و معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تنعم و ذخیره
نهادن را از جملهٔ مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است و متوطنان
آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و بهیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی
نباشند و در هر یک از آن دو قریه ده خانهٔ بزرگ باشد در زمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم
جهة ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابهٔ که برجال مخصوص باشد برند و بکارد
اعضایش از یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطهٔ دیبا و اگر فقیر
بود در خریطهٔ چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای
مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج القریه است و آنجا بنیاد نهند و کلاغی چند که بر آن تل آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم
بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن پشته نشیند و برین قیاس عورات آنجا غسل نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابهٔ زنان علیحده است

علیحده است پنهانکه مطبخ گوشتهای ایشانست غیر پشتیبانیست که گوشت مردان را با ایران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که
سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان نضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کنند و نضله در وقت
مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده باداء بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت
تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمد رسول الله هاتف بر زبان راند
که این پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبهٔ نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة باز دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آن کس که بر آن مواظبت
نماید و آن را بوقت گذارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ
نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن
این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از اداء نماز بر پای خواست و به آواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس ملکی
فضل الله علیک و اگر از پریانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی
روی و سرش سفید بود و دو جامهٔ صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبة الجبل بیرون آمد و بر آن عصا تکیه زده گفت السلام
علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از و پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم
علیهما السلام و مسیحا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که
سلام مرا بعمر بن الخطاب رسانید و او را بگوئید که متابعت سنت سنیه نبویه را از دست مده و بر آن مواظبت نمای و بدانکه قیامت
نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان
مجامعت کنند و امرا با علما در سازند و اگرچه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و خست خلایق بمرتبه
رسد که اگر درویشی سالی گدائی کند ده درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند
افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خون ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور
نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه
رفته هرچند جستجوی زریب نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله المجید دیگر حمد الله مستوفی در
تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند
که در سنوات که فوجی از لشکر تیرکشان کشیده در نواحی بلخ جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قرابها در میگفتند بزخم
تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابها در از گوشهٔ خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قرابها در که فلان روز کفار
مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم
متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهر را بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع
شود و چون مردم قرابها در این آواز شنیدند بسرعت هرچه تمامتر آن گوشهٔ خانه را خراب کردند هیچکس را در میان دیوار ندیدند و از گوشهٔ
دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه
بیشتر نمود که مردم شهر را بگوئید که صدقه دهند والا ببلیهٔ عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما
باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگوئید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بر آن
موجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال و تا سه
روز این آواز را مردم بیکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن آن پیره زن درگذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات
و غرایب الواقعات دیگر تفسیر کازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم مادر مانده چون متولد گشت

هاتف

دندانهایش بیرون آمده بود و دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و ثمانمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة از ضعیفه پسری متولد
گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو دهانش دو دندان رسته بود و بر پشت او پارهٔ گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی
که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آورده بودند و آنجماعت متحیر گشته گفتند
که وقوع امثال این صورت از جملهٔ علامات انتقال مملکت و در اواخر رجب سنهٔ مذکوره در همان بلده در محلهٔ خواجه معز الدین ملک زن گرجی عورتی به یک شکم چهار
فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی
گفته بود در شعبان همان سال ماهچهٔ رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمان فرمای جهانیان
در آمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علماء
و اهل مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر
ندارد و آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشراف عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در اثنای
راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرد پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر بر اطراف و جوانب
آن صحرا انداختم آتشی چند مشاهدهٔ من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک بآن شعلات شتافتم جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم
که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداختم جمعی از ایشان بقصد من برخواستند
و من تضرع نموده زنهار خواستم زمرهٔ از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند یکی از ایشان مرا مخاطب گردانید
و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیلهٔ غسان از بطن قیله آنگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بزبان آوردم
که ما در اخبار مغیبه اعتماد بر قول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده را
بواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که داناترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر [illegible] مرا
که نه از کتاب باشد بیرون آمده درویش بی سامان و فرو آرنده باران ریزان که هر آینه زود باشد که بیاید صاحب شتران با یک میان [illegible]
بگرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده بگفتن از طلب فرهنگ و هر آینه فرود آید از آسمان سخنی برین معنی که بهار در
[illegible] هر بد خواهی کند که جنگها دیده باشند و سختیها کشیده و تندخوی و افسانه گوی را از هم و خاموش کرده اند بدین سبب کسان بیباک حق را شناخته
گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهنده ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد
که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم و بعد از آن شمهٔ از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بر زبان آورده گفت گوش
من این سخنان را از فرشتگانی استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب
شد و من آن شب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهدهٔ آن حال و شنیدن این مقال
ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورده در کفر و ضلالت بمرد حکایت در
بسیاری از نسخ سیر بنظر در آمده که سواد بن قارب که در میان [illegible] از اجانب و اقارب امتیاز و استغنا داشت در ایام خلافت عمر
ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم اشراف جنی
که همزاد است بوده آگاه گردانیده و کیفیت حکایت را میخواهم که بواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش
باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول نبی لوی بن غالب رسید و نیم دولت
او رزیده و خلق را بمجد اخوانده و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گردانیده و بیتی چند بر زبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم
و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمده همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور اول از آن
حدیث ستانه نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء فن سیر بنظم

بدین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی دردلم از خیالیست که براه مکه شان مقصود جان است برآن جنی که چون یکان نباشند پری وآدمی
یکسان نباشند همه را بر بدایه گشته طالب که تا برکرباس کردند غالب تو نیز از سوی حبیب شتابی مهران کامی که بحجابی بیابی القصه سواد که گوید
که در شب سیوم سخنان منثوره و منظومه آن جنی با ثر افتاده روز دیگر روی بصوب مکه آوردم ودر اثنا راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و بشرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت
از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی مذکور میشد که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
شنیدم که نوبتی بتقریبی گفت که در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت سلوک داشت و همره و همراه (?)
ما میرسید و چون بباد یه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدیم که درین چند
روز کجا بودی و چه حال داری (?) جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد اما بیمن همت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون
از تفصیل این اجمال سوال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم بهمان لحظه گرد و غباری
عظیم حادث شده وچنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش
او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار
نمود و یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هرچه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه
بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیات مار
گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر
اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می
آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان
حیات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت
سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقا
همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام درنیامده بود و من فوطه بستم و بحمام درآمدم و به یکی از خلوت خانها غسل کرده
چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه
خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آن را برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته
در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر
از کجا می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز دو
کتف خود را برکشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و برزبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده
این صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و تعهد حال
تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسین ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم
روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی
نمود و من متحیر شده اسپ بدان طرف راندم و آن بزغاله را برگرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان هر دو پای او درآمده
دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست بزبان تعجب با خود گفتم که فی الغره (?) مایه لازی (?) بار بزغاله روی بازپس کرده گفت که پیش یا بجان
بولغای (?) لاجرم هراس بقیاس من راه یافته بزغاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم   ذکر بعضی از غرایب

او صاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است
که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیأت ماهی که طول و عرض یک گز باشد و نقطهای گرد ملون
بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای وی طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی
تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش سوراخ دبر پیدا نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است
و در رسالهٔ التصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش در فک اعلی دارد و چهل دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو
دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ
جانوری را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه به پشت
سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و بیضهایش بقدر [illegible]
را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش
آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضاً در رسالهٔ مذکوره مسطور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از
آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی است بر سر
مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش بشباهت اسپ
سمش و شش ناب مانند دندانهای خوک است و پایش بیرون آمده باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای
او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد هلاک گرداند
و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را میسر نشد و هم در
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای بر موز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالهٔ التصید مذکور است که نوعی از ماهی است که
آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد و اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و هم در آن بحر ماهی است که بپرد و در وقت طیرانش ماهی از وی بزرگتر از
عقبش در پرواز می آید و او را گرفته بخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری
که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون می آیند و مردم آنجا به در شبهای مهتاب نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظارهٔ ایشان
کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از
مردم از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصف بالایش برابر عصائی و نصف پایانش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت
و غیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جملهٔ حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانهٔ خود مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقهٔ او میان بسته

بدست خود و نی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات نهند گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده بایند علامت امنیت باشد
اما حیوانات بری که غریبة الاشکال والافعال اند بسیار است ازجمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی ازو
تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد ازان بمیرد و روز دیگر صباح آن ولد بحد بلوغ رسیده و ولدی متولد شود و تا در هنگام غروب بمیرد و لا
یزال توالد و تناسل و فوت الحیوان بر همین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همین منوال است که از رساله
و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود شیر در میان وحوش بمنزلهٔ پادشاه است و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک
از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر ظرف مسین و رویین وهم نماید و بچهٔ شیر در وقت تولد قطعهٔ گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه
روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در وی دمد تا صورت شیر پیدا گردد و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و
چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر بازماندهٔ خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم
که روی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل درازگوش که شاخهای سیاه داشت بدرازی یک وجب
پلنگ متکبرترین سباع است و چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبوی بود و هرگاه
پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و
گرفتار گردد یوز بشکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صیدی که
خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود گرگ چون در خواب
شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هرچند بزنند بچوب یا شمشیر آواز برنیارد تا بمیرد و گرگ
از یک فرسنگ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند
گربه بدانجا در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد کفتار از گفتار بعضی از علما آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض میشود
و سالی نر میباشد و سالی ماده و بحماقت اشتهار دارد چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد خرس از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه
سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و درازگوش و طعمهٔ سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در
زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بلکد تا گرسنگی مندفع شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است
در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید و چون به پانزده سالگی رسد دیگر نزاید
و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را به پیمانی بر درازگوش بندند و درازگوش بول کند خوک
بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند سقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد ازان روده خوردنی
دهند فربه شود و نصاری بر همین موجب او را پرورش کنند روباه بحیله و بند نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته در آب رود
تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسپد و پاها بلند سازد تا جانوران گمان برند
که مرده است و نزدیکش روند و او بجسته آنها را صید کند و در عدد و بلغر نوعی از روباه میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریضی که از گوشتش
بخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و شکر می آورد و بر سر آن بت مینهاد
ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و شکر را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد شغال
جانوری مشهور است گویند که اگر زبانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برده اند که آن
جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب
گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا نرود سوسمار هرگز آب نیاشامد و باستنشاق
هوا گذرانند لاجرم در چهل روز یکقطره بول کند و او بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش به هفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد و چنان
استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود و روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند
باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بازی مات خانه رسانید طبقچه که در آن مجلس بود بر سر نهاد تا آنگاه که شت گفته او را مات ساخت گویند که
اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ امین باشد بوتیمار عرب او را مالک الحزین
گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هر گاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری در حق
صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر درآمده که روزی در قزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آن سگ
همراه تابوتش تا سر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از
اهلی و صحرائی و از انجمله گربه زباد است و آن جانوری دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد
و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت شیر دهند و در ان ایام آن گربه بر گرد چوب آن
گردد و خود را بر آن مالد زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و
بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در دیگر ور بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است
گویند که اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش در آن خانه پیدا نشود از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود که در وقتی که بعمارت
رباط سنجده اشتغال داشتم در زمینی که آنرا اصلاح عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج
و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را پیش
گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و چون این
حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آن مردی که بعمارت مشغول بود نه منظر
نگردد و چون روز دیگر از وی خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از انجا بجای دیگر برده چنانچه
یک دانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی وی را بگزد جو خورد تا نیک شود سلحفات او را سنگ پشت
و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر تخم رسد آن را بشکند گویند
که چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را بسیار ضرر رساند مار چندین صنف است از انجمله یکی کلّه است که مجرد رؤیت او سبب
هلاکت میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت بادیان را پیدا ساخته
چشم بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز
دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون (بخوردن) باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هر گاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که خود را از
دست دهد و گاه باشد که در مستی بمیرد نیست بسر خم که بیایم پدر از میخانه تا بدانم که مرا پرسد و پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه نگردد
و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید
و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد
فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست و او یکشاخ
بزرگ سر تیز دارد در پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین
شاخ کرگدن عزیز باشد و از ان کمرها سازند و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن
آن قدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گدازش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر شده اعمی
سبب هلاکتش گردد و رخ طایریست که هر گاه کرگدن و فیل را بآن صورت ببیند بر دو را از زمین در ربوده بمنزل خویش رساند و چند گاه

وچند گاه بگوشتشان بگذرانند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون
آورد و چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون اندازد از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت عطوفت
باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **فیل** جانوریست بغایت زکی الحس
در بنگاله بجفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر گردش نگردد
و فیل نر بماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل
در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو سه
روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وی زند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا
فیل با وی انس گیرد و آهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیلخانه رساند نقلست
که نوبتی فیلی از فیلخانه یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاه کندند و چون فیل گریخته در آن چاه
بالا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در
کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن
میگذشت پنهان شده و در وقتی که فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینهٔ آن فیل بسته
بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده برجست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و بهر
پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند درداد و فیلبان او را
بفیلخانه آورده پادشاه دربارهٔ او انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی
صید نمایند بآن مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرمی در گرا اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش
از پایها دراز تر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار نخست
پای چپ را بر دارد بخلاف حیوانات دیگر و در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود و از و حیوانی که بعضی اعضایش
مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که
زهره نباشد و چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر
یافته و در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست و در یکی از نسخ بنظر در آمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که
دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر بامی باشد
و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را
هشتصد سال گفته اند و در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا بگریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی
از و حاصل گشت و اجناس گورنجام از آن درازگوش پیدا شد والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجه اسب و درازگوش است از غرایب آنکه
اگر کسی زکام داشته باشد اگفنده (?) استر را بوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود **گاو**
چند نوع باشد و از آنجمله گاو دلیش (?) است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی
مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده ام
برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره تکلم مینماید نقلست که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت
و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن
پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نمود و فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیه غریبه را در جائی ثبت نمائی **گوسفند**

کوشتش ملایم ترین لحوم است بنسبت بمزاج آدمی و مستوفی در اوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پا می داشت لیکن چهار دست و پایش
کوتاه بود و بزمین نمی رسید ایل ووا گوزن وگاو گوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ بر نیارد آنگاه دو شاخ
راست برآرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از ان در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز
بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را باصوات و نغمه و عمل مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند و دیگر
آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمره از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهت دیدن او
نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب رود بایستد
و نمی که از روی آب بروی ورد قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از
خوردن افعی چند قطره آب در گوشه چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سابق
آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد آهو بر چند نوع میباشد و از آنجمله صنفی است که مشک از نافش
بحصول می پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در فک اسفل
وظبی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجا متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آن موضع پدید آید و
کسانی که منتظر آن وقت باشند میخها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از ان
آهو اقوال دیگر نیز بوده و یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست کوچک که
آن را فارة المسک خوانند و هر گاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی
نیکو شود و چون شمه از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** جنه
که طبیعتش بمواقف دواب است و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه مینهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پاهایی
کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز و بط می ماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست و اصلا
آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر یکپایش بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ بسلامت
مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد و گویند که شترمرغ بیضهای
خود را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گنده شود و کرمها از ان بیرون آید طعمه بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا الحصنی شترمرغی بهراة آورده
بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را با آتش سرخ ساخته و پیش وی انداختندی و او در حال آنرا بخورد
و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نگشت از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا ایچیک از سفر حجاز باز آمد بیضه شترمرغی
جهت خاقان منصور آورد و پس از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی پیچکی ترتیب
نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شترمرغ بچه زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریب تر است که عقل
وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبد الله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف ابوالبقا عبدالله بن الحسین العکبریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت
و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان
بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه مینمود در آنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را بهلاکت میرسانید و گاهی متعرض
اطفال آنجا نیز میگشت و اهالی رس آن مرغ را عنقا مغرب میگفتند و المغرب الذی یجئ بالغرائب و چون آن مردم از عنقا بکلی متضرر شدند
نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیل بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و غبغب داشت و پرهایش ملون بود بچند رنگ و شبه اکثر طیور در اعضایش ملموظ بود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اربعة اجنحة من کل جانب و وجه کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفت او نیز مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کرده ام و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساخته ام و با یکدیگر زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرموده آن مرغان از اراضی شام به حجاز و نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان اخذ و در اطعمه خود میل ساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند عنقا مراد آنست که بعد از دعا مذکور کسی آنرا ندیده است و چیزی از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جهة هر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون افکند مرغی که شکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بر وی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود و از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکردند و دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد و دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش یارد و باو خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل راز گفته اند که باز می باشد که یا ده و ز جنس از جنس طیور دیگر میباشد **چرغ** چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از این جهة از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری فرمود که بدترین مرغی از مرغان را شکار کنند و هیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازد و بدترین مردمان دهد آنکس بوم گرفت و هیزم تلخه کباب کرد و بعاملی ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر** او را علیواته و حات و حدأة نیز گویند در رساله الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم و بهر حال سه بچه بیرون آرد و این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و این صورت در غایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راستست که علیواته شش ماه ماده باشد و شش ماه نر جواب داد که این معنی را کسی داند که یکسال همسایه علیواته باشد **کرگس** عرب کرکس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او درازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهارصد فرسنگ مسافت چیزی به بیند و در یکروز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بجهت خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی بمقدار خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و کرکس را با خفاش آنمقدار محبت باشد که هرگاه از وجدا گردد از اندوه بمیرد **ککلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان ککلک با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت مقبول و انواع او بسیار است چون خلت و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پرده و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر عشق میورزند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

می‌نویسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد طوطی باصناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید
نزد او آوردند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود کاکلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند
و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد
و هرکس زهره اش را تناول نماید لکنت در زبانش پدید آید **طاوس** بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت بپایه
کمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون پای خود بسیار بازی کند تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند
تا بچه بیرون آرد و ماکیان از آن بیضه‌ها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رساله الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده
با یکدیگر مجامعت نمی‌نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و از این معنی بسبب بیضه نهادنش گردد
اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
ببستان نر و جفت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند
خروس بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز فوات گذارد و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلبید زیرا که خروس ملکی می‌بیند و بانگ میکند
و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تدرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام هبوب باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال بپرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده
بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد
و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک بر ماده خود بغایت غیرت باشد
و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان ببیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که
هرکس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهد را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته**
با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که مار
آوازش را بشنود بگریزد و گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که اینمعنی مشاهده شده **قمری** بعضی از
ناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده بار دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد در بعضی از تواریخ مثبت است
که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهة سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میگشت اشک از چشم آن مرغ
میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن اشک را چون تراشیده بر جراحتها مینهادند التیام می‌یافت **چغوک** مانند طیور دانه چینده ولی آنکه
ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب نقیض گرفته بران رفته اند
که چغوک بکثرت مجامعت مشغوفست بنابران زیاده از یکسال عمر نمی‌یابد **فراشترک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار
منقولست از جمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز بروید و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش
از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند تصور کند که بعلت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد
اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف
یکی از خانه‌های من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام
پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام پایان پریده در آن
موضع که آشیانه خراب شده بود در یک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق

صادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در صحن
نشسته که آشیانهٔ فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآن آشیانه بر رفته بچگان فراشتروک را بخورد و مادر بچگان چون آن حال مشاهده
نمود و بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه رساند باز آمده نزدیک مار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بی‌طاقت شده از سقف
خانه پایان افتاد و جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروک خار خسک در دهان مار افکنده بود و دو نیمه تیز او
مندفع گردیده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان گشود **عکّه** بدزدی و خیانت
موصوفست و او بیضه خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه
قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع میباشد و
طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ
مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه بمنقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر مواصلت جایز نمی
دارد و از این جهت او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه المنظر نماید که
چند روز گردش نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآرد پدر
و مادرش بآشیانه آمده تعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده
گفت یا غراب وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ابله و ذکی زیرا که در وقتی که در هوا پرواز
نماید چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع
نگذارد و بهر جا رود همراه برد و در طعمه مدد نماید **حباری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی در
بصره تغدری صید کرد از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی
می‌میرد و ضرب المثل شده که آلت حرب تغدری افکنده وی است چه هرگاه جانوری برو اندازد سرگین بروی افکند و اگر پری از
جناح تغدری کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در
وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوچه را دوست دارد **سمندر**
مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان
آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش
در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود والعلم عند الله تعالی
خفاش که او را شپرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و
منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاینده شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش
دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب
و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت
طیران خفاش بیرون آمده چون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما در تفسیر گفته اند
که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنا بر این صفت مرغان دیگر ندارد اما تتمه از غرایب امور طیور غیر مشهور برین
موجبست که مذکور میگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر
از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنانکه
همه کس این کلمه را شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست که آن را قاروان گویند و قاروان همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هرگاه سفینه بمحلّی خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جا نوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملّاحان کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند **دیگر** از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کورا زیجنس بر درختان میباشند و مرغان دیگر بخشک گنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور کور این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند **دیگر** در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هرگاه ماری قصد میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هرگاه بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد و لد خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گردد و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور **دیگر** در جزیرهٔ صقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملّاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند **دیگر** در هندوستان مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود **دیگر** در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قلهٔ جبلی میرساند آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود و بعد از آن نشسته او را میخورد و اتا دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار برد کور میشود **دیگر** در حدود خرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمرانات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و هیچ گاه تخلف نکند **دیگر** در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصّباح بمشهد امام حسین علیه السّلام آید تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورای دیگر هیچکس او را نه بیند **دیگر** در دیار بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد و منقارش بر نیش ششماه بجانب راست مایل باشد و ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را هرگاه بیضهٔ آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کون و مکون بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور زبان بیان نیست و لیس و رطائه مکسور اللسان فی ع و بل کان فی الیام غیر عجایب و از همه عجیب تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعد تائید معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا از اوّل آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را باتمام رسانید

بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید و چون این نامهٔ نامی بآثار انبیا و ملوک محتویست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خبر از جهانیان از ین سال مخبر است و باین تاریخ مشعر

بیت چون خامه کرد قصهٔ اهل جهان بیان شد سال اختتام خبر از جهانیان و ایضاً اخباره صحیحة مخبر عن هذا السّنة کما قال مولانا شهاب الدین احمد الحقیری شعر هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع اخباره صحاح انواره صریحه اذ تمّ قد سالت تاریخه و شانه ان مجمع فقالوا اخباره صحیحه اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه معرّا ست برای ممالک آرای صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بغایت اوست عرض مینماید و بر دعائیکه متضمن بهر دعائی تواند بود اختتام کلام را حلی آرایند نظم

ممالک مدارا هنر پرورا کرم گسترا آصفا سرورا در ین روزگار هما یون اثر ندانند کسی چون تو قدر هنر

شناسد کمال سخن هوش تو ... نماید گهر لایق گوش تو
ازین پیش از جور چرخ کبود ... ریاض سخن را نضارت نبود

نرستی در آن خشک سال ستم ... بباغ تمنا گیاه کرم
ز جور سموم غم روزگار ... درخت سخن بود بی برگ و بار

که تا که نسیم عنایت وزید ... بگوش خرد این بشارت رسید
که از ابر احسانهای سرفراز ... ریاض هنر گشت سرسبز باز

ز انبار آن ابر گوهر نثار ... نهال سخن میوه آورد بار
از آن روی اهل هنر شادکام ... کشیدند کلک بلاغت نظام

نمودند مدح و ثنایت رقم ... سترند از لوح دل نقش غم
مرا نیز خاطر سخن ساز شد ... برویم در خرمی باز شد

ز فیض سماوی مدد خواستم ... عجب بوستانی بیاراستم
بگنجینهٔ طبع و بحر ضمیر ... بسی داشتم گوهر دلپذیر

کشیدم بگوش دل آگهت ... باخلاص کردم نثار رهت
بنام تو کردم کتابی تمام ... که نامی بود تا بروز قیام

ز نام تو این نامه شد نامور ... از آن گشت نامش حبیب السیر
سه قسمست این نامه و هر کدام ... چو در حلیت مشحون بدر کلام

بیاضش منور چو رخسار یار ... سوادش معطر چو مشک تتار
حکایات آن بهجت افزا همه ... ز ضعف روایت مبرا همه

صحاح روایات آن مستجین ... خبر گفته از راز نو و کهن
عبارتش از عیب اغلاق دور ... مسلسل چو زلف سمن سای حور

سطورش چو خط بتان دلفریب ... عذار سخن را فزوده زیب
حروفش ز نور شرف یک بیک ... بچشم خرد گشته چون مردمک

معانیش در کسوت مشکفام ... درخشنده چون نور اختر تمام
چو آمد ضمیرت جواهر شناس ... ز رایت کند مهر نور اقتباس

بود ظاهر از بخت فرخ اثر ... بمعیار طبعت عیار هنر
چه حاجت که من خود ستائی کنم ... باوصاف او مشکسائی کنم

کنون ای عطا بخش حاتم شیم ... چنان می‌سزد کز کمال کرم
مرا از اهل دنیا کنی بی نیاز ... زبهر کسوت نام دهی امتیاز

بسی وقت از بخت نا اعتماد ... نموده بدستم عنان مراد
چو یابم بتحسین تو اختصاص ... سرافراز گردم باحسان خاص

شوم بر سمند سعادت سوار ... کشم تختی چرخ در زیر بار
بهر چیز باشد مرا دسترس ... دگر احتیاجم نماند بکس

درین باب زین بیشتر قیل و قال ... نباشد ز آداب اهل کمال
از آن رو که بی گفتگوی هزار ... بود روح پرور نسیم بهار

چو فیض سحابست بیش از حساب ... شود دایم از وی چمن کامیاب
برآید چو خورشید تابان بلند ... ز نورش جهانی شود بهره‌مند

پسندیده باشد بنزد کرام ... که باید سخن بر دعا اختتام
الهی بحق رسولی که بود ... دلش کان احسان کفش بحر جود

باعزاز شاه ولایت نژاد ... بزهرا و سبطین و زین العباد
باولاد و احفاد آل عبا ... نجوم درخشان اوج هدی

که پیوسته این آصف سرفراز ... باقبال بادا عنایت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند ... ز نور شرف خاطرش بهره‌مند

زمان تا زمان دولتش بیش باد ... زآصف بانصاف و دین بیش باد
باقبال و فتح و ظفر شادکام ... بماناد در دار دنیا مدام

خدایا که این نامهٔ دلفریب ... گر از نام این نامور یافت زیب
بانظار تحسین اهل سخن ... که هستند واقف ز راز کهن

همیشه بفضل تو منظور باد ... عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده‌ام ... که این روضه را در بر آورده‌ام

مکن از خطاهای خود نا امید ... بعفو از خطا یا کرم کن نوید
برآور گل معرفت از گلم ... منور کن از نور عرفان دلم
بانجام اسلام ده اختتام ... کتاب بقای مرا والسلام

تمام شد خاتمهٔ حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسید بجهت اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه انچه از کتب تاریخ که از انجمله است صبح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفه سامی تالیف سام میرزا بن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه استرابادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداونی مستنبط شده برین موجب است که مؤلف مبرور نبیرهٔ دختری
میرخواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا است و شیرازی الاصل بوده و در هراة نشو و نما یافته و در زمرهٔ ندمای روزگار بعزت
میگذرانیده و در علم انشا و فصاحت گوی مسابقت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ابنای زمان و اعجوبهٔ دوران
بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جملهٔ منشآت بلاغت سمات آن فاضل نبیل یده صحایف خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب التاریخ
وصاف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزرا است و دیگر نسخ فواید اشتمال نیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر
این تألیف منیف فی شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه نمود و در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمائه جلد سوم آنرا با تمام رسانیده و در اواسط شوال سنهٔ ثلث و
ثلثین و تسعمائه از دار السلطنه هراة صینت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرمود و در ایام توطن در آن بلدهٔ محروسه با تمام جلد اول
همت گماشت اما هنوز عدد اجزاء آن مرتبه احاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمائه متعهد سفر هندوستان
جنت نشان گردید و در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه آگره که مستقر سریر سلطنت نصیر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بود رسید چنانچه در رسالهٔ واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوافی بعبارات بلیغ ترجمه کرده مسطور است
که در هشتم ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و ایلچیان اطراف و امراء اکناف حضور داشتند که
خواندامیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمائی و میر ابراهیم قانونی که از هراة آمده بودند و هر یکتا در فن خود نظیر و همتا
نداشتند در آن روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گردیدند انتهی کلامه و مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر گجرات
با تمام رسانید و اوقات فرخنده ساعات را در سواد جنت نشان هندوستان بنحو بهترین بوجهی میگذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد
همایون پادشاه جنت آشیان که حدود برهانپور را تاخته بود و نزول اجلال فرمود در شهور سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف مبرور که ملازم
رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال از جهان گذران رخت بسرای جاودان کشید و برحمت ایزدی مقرون گردید جسد لطیف
نعش آن مرحوم را بدار الخلافه دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو دفن کردند رحمة الله علیهم
رحمة واسعة كاملة

تمهید

بر ضمیر مهر نظیر سخن‌سنجان بدایع احوال و خاطر خطیر مستخبران نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد که چون در این اوان سعادت نشان بواسطه تغییر
دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و بر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و حکومت و حالات
سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پردهٔ اندراس مختفی و مستور مانده
بنابرآن از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل بندگان حضرت سبحانی محمد حسین خلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تالیف مرحوم مبرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواند امیر بن میرزا همام الدین است و مجلی از حالات
آن سبق فکر یافته بطالع طبع درآورده و از جلباب خفا بجلوه گاه شهود رسانده و الحق بر دقیق طبعان ساحت مساحت سخن دانی ظاهر
و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پایه بیان از عروج اوج بروج توصیفش قاصر و کلک نگاران از صعود بر ذروهٔ
سپهر نعوتش مقصر و بی شایبه تجوزی هر سطر و شطرش سپهر بلاغت را ماهیست تابان و وقایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه
محتویست بر سه جلد و هر جلدی مشعر است بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است که بروج اثنی عشر حوادث دوران را از بدو ایجاد
آسمان و زمین تا سنهٔ تسعمائه و ثلثین هجریه مقدسه نبویه علیه آلاف التحیة که آثار الملوک و الانبیا مادهٔ تاریخ اتمام تالیف آنست بتفصیل بیانات
و تبیین مقالات بتطویل بلاطایل کافل و عبارات دلنشینش نافطرهٔ محبوبان دلادیده و سخنان نمکینش بسان رخسار تابان شور انگیز سطور و بدیده
و کلماته قلاید النحور و نقاطه خال جمال الحور فبکل سطر منه روض الامانی و بکل شطر منه عقد من اللآلی و لسان ارباب کمال در توصیف و تعریف آن

الحق کتاب عدیم المثال بدین مقال گویاست که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی السمر شبه کتاب ماله
فی الدهر ثانی کتاب یورث القلب ارتیاحا بمنزلة الربیع من الزمان کتاب کله فی الحسن یزری بعقد الدر فی جید الحسان کتاب
خط یحکی الغوالی یفوح بطیبها فرع الغوانی کتاب بل عباب بل سحاب یروی فیضه روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم اسباب
مطلوبه و کتب صحیحه و نسخ معتبره در پردهٔ اختفا مستور و محجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاول سنهٔ احدی و سبعین و مائتین بعد الالف اسباب
های نیکو کما هی چنانکه باید و شاید فراهم آمد از نسخ متعدده معتبره حتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است و در سنهٔ نهصد و سی و دو مرقوم
شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که باد آن سرافرازی که باشد نیامش نامهٔ احسان موشح نظام مملکت آصف ثانی
که رای اوست از خورشید اوضح مسمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاظش مروح شد ارسعی مؤلف این صحایف بسال ظاولی ب
مصحح لهذا الطبع آن همت گماشت و بخط خوب و کاغذ مرغوب و قطع مطلوب هر سه جلد آن را که عبارت از دوازده جزو است و هر
جزوی بمنزلهٔ جلدیست در دو جلد مجلد گردانید و حتی الامکان در تنظیم و تصحیح آن کوشید و مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری در مقابله و تنقیح
آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید و از دوستان جانی و خلان روحانی در تشهیر این امر خطیر که فایدهٔ کثیر خواص و عوام در آن متصور است
استعانت جسته کسوت طبع پوشانید و باحسن وجهی بانصرام و اختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفهٔ
فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح و تلویح حالات سلاطین و وزرا و حکما و حکام و فضلا و شعرا که مؤلف
مغفور در متن ذکر نموده از تاریخها و تذکرها و دیوانها که در خور آن طبع در نظر احباب بلا ارتیاب بوده بکمال دقت بوقوع رسیده و
در تبیین احوال هر یکت آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید و شاید از قوه بفعل نمی آید
و دانندگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پارهٔ از کلمات و نقاط صفحات مطبوع تغییر و تبدیل یابد
لهذا امیدوار است که بزرگان [illegible] اگر احیاناً خطائی ببینند مضمون السهو و النسیان کالطبیعة
الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند و بذیل عفو پوشند و بقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند و بانی و مصحح و محرر و مطبع را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند
اختتام این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنهٔ احدی و سبعین و مائتین بعد الالف شروع شد و در غرهٔ شهر رجب المرجب
سنهٔ ثلاث و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة مطابق بیست و ششم فبروری سنه سبع و خمسین و ثمانمائه بعد الالف العیسویة باتمام رسید
در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومهٔ بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی
الشهیر بکشکول در مطبع محمدی باهتمام استاد المرسمین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیهٔ طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه ورزقنا من احسانه وانعامه والصلوة والسلام علی سید الانام
وآله الکرام واصحابه العظام وتابعیه الفخام ما سجی طیر
وغرد حمام

اشتهار